

21701
DATA ENTERED

تذکرہ خواجہ حسام الدین احمد

خلیفہ حضرت خواجہ باقی باللہ نقشبندی دہلوی رحمۃ اللہ علیہ

زاد المآل

جلد سوم

تالیف

خواجہ عیسیٰ اللہ مقب بہ خواجہ کلاں بن حضرت خواجہ باقی باللہ

تحقیق و تقاب

محمد اقبال مجددی

121- بی ماڈل ٹاؤن گوجرانوالہ

پاکستان +92-55-3841160

نظم الاملا پبلیکیشنز

جملہ حقوق بحق ادارہ محفوظ

362
118066

تعلیم و تہذیب
کتاب

مذکرہ خواجہ حسام الدین احمد

جلد سوم تالیف خواجہ عبید اللہ ملقب بہ خواجہ کلاں

تحقیق و تقابیل محمد اقبال مجددی

طبع اول ۲۰۱۳ء

تعداد ۱۱۰۰

ناشر

تنظیم الاسلام پبلی کیشنز

مرکزی جامع مسجد نقشبندیہ 121-بی ماڈل ٹاؤن گوجرانوالہ

Tanzeem-ul-Islam Publications

121-B Model Town Gujranwala, Pakistan

Ph #: +92-55-3841160, Fax #: +92-55-3731933

Mob #: 0333-7371472

URL: www.tanzeemulislam.com

E-mail: tanzeemulislam@yahoo.com

ضیاء القرآن پبلی کیشنز، گنج بخش روڈ، لاہور 042-37221953

اسلامی بک کارپوریشن، کمیٹی چوک، راولپنڈی 051-5536111

مکتبہ غوثیہ، ہول سیل ڈیلر، یونیورسٹی روڈ، بالقیابل عسکری بنک، کراچی 021-34926110

الہکاء

غوثِ اعظم نقشبندار پيشوائے عارفان

عمدۃ الاخيار قدوة الابرار

خواجہ عبید اللہ احرار

قدس سرہ الغفار

(۸۰۶-۸۹۵ھ / ۱۴۰۳-۱۴۹۰ء)

جن کے وجودِ مسعود کی بدولت شریعتِ محمدیہ ﷺ اور ملتِ مصطفویہ کو ترویج و تقویت ملی

عاجز

محمد اقبال مجددی

۱۱-۱۵-۱۱

محمد رضا کھنجر

۱۱



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

التحیات لله والصلوات والطیبات والسلام علیک ایها النبی و
رحمة الله و برکاته والسلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده ورسوله پاکا
خداوندی که مامشت بخیران نموده دل را در معرض طاعت و
عبادت خویش داشته ماهمه بیکاری و نافرمان برداری ما هزاران
هزار نعمت عظیمه بر ما یدیه افضال خویش برای ما آماده دارد بنام
فضل او را سبحانه که از صفت مقدسه متروغفران خود قسطی کامل
(۱..... الف) ونصیبه وافر بدوستان^۱ و مقربان حضرت خود عطا فرمود
تا آن بزرگواران مامعصیت دوستان ناپاک سرشت را باهمه ابتلاء و
امتلاء معاصی از حضرت خود نرانند و کار و کردار ما را بعفو و مغفرت
تلقی فرموده از فائحه کریهه و راثحه قبیحه بوطن ما بستوه نه آیند
فله الحمد کما هو أهله و ثم له الحمد و ثم له الحمد و خوشا روزگار
ما امه آسوده حال و مال که از نخست بهدایت و در انجام بشفاعت
حبیب رب العالمین اختصاص یافته ایم آن صدر نشین ایوان
اصطفاء و اجتبا که بسط بساط زمین و زمان و رفع خيام هفت آسمان
و هبوب بخور صبا و شمال و تسویه و تاسیس بقاع و جبال و فرش

^۱ این جابقدریک ورق از نسخه دافتاده است

قالینچہ ہا ریا حین وتجهیز خوانچہ ہاء مقبول ونقول بساتین
درحقیقت تھیۃ اسباب طوی قدوم برکات لزوم اوست

بکردم کرد تربت عالی رتبت او کہ یاد این امت مرحومہ را از
ساحت (اب) ضمیر آفتاب تنویر محو نفرمودہ از کمال عطوفت
برایں غربا در اواخر حال کہ ایام قرب ارتحال وانتقال وی بود
ازیں دارملاال برای قرب حضرت ذی الجلال سلام ودعا باین
مسکینان پیغام فرمود وصحابۃ کبار آن پیغام را بہ تابعین وتابعین
بملازمین خود ہم جرّاً تا حال این پیغام گذاری کہ درحقیقت بندہ
نوازی ودل دہی است بکارمی دارند و آنچه از اولیاء ومشاخ
عظام لطف و عنایت بر طلبہ این راہ کامل بل کافۃ مسلمین بظہور
می آید عکس همان شفقت وپرتوہمان مہربانی آن سرور است کہ
درین بزرگواران سربرمی کند و پاس همان وصیت وپیغام
آنحضرت است کہ مرعی می دارند والا منہمکان ورظۃ مراقبۃ الہی
را باین ناشستہ رویان آغشته باطن چہ معاشرت وکدام اختلاط فعلیہ
من الصلوات اکملها ومن التحیات اشملا علی آلہ الطیبین و
الطاہرین واصحابہ (۱-۲) من الانصار و المهاجرین واتباعہ الغابریں
منہم و الحاضرین

اما بعد بر متمران طلب سعادت کونین و متعطشان زلال عین
العلم و علم العین علی الخصوص بر مرتبطان محبت سلسلۃ اویسیۃ
اجراریہ ومستندان ارادت طائفۃ نقشبندیۃ صدیقیہ رضوان اللہ

عليهم اجمعين روشن و هویدا باد که بعد از سپرش هزار و اندک^۱ سال از هجرت آن سرور صلی الله علیه وسلم و انقضاء مئآت از سنوات رحلت حمله لواء حق متابعت محمدی علیه من الصلوات اتمها و من التحیات اعمها^۲ بعد از آنکه جوق جوق از اولیاء کبار و مشائخ مشکورة الآثار که باطوار ولایت و اذواق معرفت تربیت یافته بودند طبل رحیل از سرای و بیل بعالم نبیل کوفتند، عنایت الهی و ارادة فضل او سبحانه متعلق بآن شد که درین جزو آخر الزمان که در حقیقت زمان بهم پیوستن (۲ب) و تمام شدن دائرة ولایت نبوی است علی صاحبها الصلوات و التحية عزیز الوجودی صاحب جوهر مقدس رابعرصة ظهور بیارد که بوجود شریف او دائرة مذکور باصحاب خیر القرون اتصال یابد یعنی بزرگ منشی که صاحب جمیع کمالات ولایت و حاوی همه نعوت و صفات طریقت و حقیقت بوده به باطن مظهر اسم الباطن و بظاهر مظر اسم الظاهر باشد و از اقوال و افعال و زیست و رفتار او همچگونه تخلیط و تداخل مرا حکام باطن را بظاهر و علی العکس توهم نشود نه در قول او الغاز^۳ و تمویهی مفهوم شود و نه در فعل او احداث خدثی و ایجاد بدعتی محسوس گردد نه بدان فناء و ذهول از ماسواء رضا دهد که در آن همه کرد خود بینیدن و مراقب احوال خود بودن لازم آید اگر چه حقی از حقوق ظاهر شرع فوت می شده باشد و نه بآن تعین

^۱ نسخه بعد از سپرش متصعد و اندک سال^۲ اعمها^۳ الخ الغاظ

و تشخص ارخاء عنان نماید (۱-۳) بالتزام مالایلتزم واختیار غیر واجب
منجر گردد روح شریف وی را اعتدالی در نهاد باشد که از شیون
ولایت او هیچ شانی بران دیگر غلبه و تسلط نتواند و وزید بر منوال
امزجه بدن معتدل المزاج هر کدام از لغوب^۱ و خواص روحی او بر
مقرو مقام خود متمکن باشند و تلون و تنوع در کار خاتمة زندگانی او
راه نیابد۔

بالجملة چون عنایت الهی بایجاد این چنین عزیز الوجودی
متعلق شد در سال نهصد و هفتاد و هفت مولودی عاقبت المحمود
در بقعة شریفه قندز از بلاد بدخشان قابلة طالع اسلام را بدست آید
اعنی حضرت امام الواصلین و قبله اقبال المقبلین عین الله فی
الارض و حجة الحق يوم العرض شمس الاسلام و المسلمین المکین
الامین فی العالمین رضی الله و رسوله و قبوله سبحانه مترتب علی
قبوله برهان الحق و الحقیقة و الدین سیدنا و امامنا حضرت خواجه
حسام الدین احمد بن علی البصری^۲ الحنفی التقشندی شفعه الله
سبحانه فینا وهو فی الكل انشاء الله کافینا (۳ب) از ابویین کریمین
طیبین طاهرین متولد شدند و بعد از تدریج بر مدارج کسب سعادت
و تحصیل کمال در عنفوان شباب و ریعان جوانی بآنچه ارادة او
سبحانه و تعالی در ایجاد آنحضرت رفته بود و اشارت بدان عنقریب
گذشت رسیدند و خود بچه یار او کدام

^۱ لغوت ^۲ "البصری" ندارد

نیرو شرح حال آنحضرت نموده آید و چه گفته شود که چه قسم
 کمال عجیب و حالت غریب را مظهر گشتند، بالجمله آن آیات
 و براهین و شواهد ملت متین که از کردار و اطوار جمعی معدود
 از اصحاب خیر القرون مثل ابوسعید حسن البصری و سفیان الثوری و
 ابوحنیفه الکوفی رحمهم الله سبحانه در کتب خبر می دهند از
 اطوار و وضع و واریشان محسوس صادقان و مخلصان این روزگار
 بود فطویبی لمن نظر بوجهه الکریم علی نعمت التجیل و التعظیم و
 شرف بسعادت ملازمة علی وجه الاخلاص و التامیم و والهفا علی من
 فات منه هذه الدولة العلیا فقد عنه هذه السعائة الكبرى.

الغرض (٤ الف) چون بمقتضاء حکم زمان و الطباع قلوب
 و الضباع^۱ اضمائر ابناء دوران به بطالت و بطلان و ضلالت و عدوان
 آنحضرت را علیه التحیه و الرضوان رفعت اظهار کمالات و بسط
 مائده افادات از حضرت فیاض مطلق عزة اسماء ه نمی شد
 آنحضرت پیوسته در کتمان احوال و ستر معافی خود می کوشیده
 خویشان را بمنصب مشیخت و ارشاد نشان نمی ساختند و جز بر قدر
 واجب از منصب مذکور که عبارت از تادیب اهل بیت و اولاد صغار
 و اشاره و دلالت بجز نسبت باهل قرب جوار باشد متوجه نمی شدند
 الا نسبت بمعدودی از خادمان آستان عالی که ناصیه بندگی و
 جبین اخلاص در راه صدق عقیدت نهاده خود هارا وقف درگاه

۱ - خ - الضاع

مرحمت آنحضرت گردانیده بودند نسبت باین بندگان گاه گاهی
از مائده افضال ذوقی^۱ لطیف می فرمودند و تصرف (۴ب) و اقتدار
باطنی را بجهة شفاعت و اعانت این امت مرحومه در روز واپسین
ذخیره گذاشته درین سرای ناپیدار اصلاً از ان باب اثری ظاهر نمی
کردند و باین رباعی در اوقات خاص ترنم و ترمزم فرموده از طریقه
مرضیه خود آگهی می بخشیدند

بالی نکشود مرغ پر بسته ما سربسته بماندراز سربسته ما
اندرس صد پرده که این جلوه نمود حیران که گشت چشم بر بسته ما
المقصود بنابر مقدمات مذکوره جلایل مبادی احوال و
شرائف خصائص از منہ کمال آنحضرت بر اکثر ابناء روزگار مخفی و
نامعلوم مانداری درین ایام که روی بازار معارف و وحدت وجود و
درس و تذکیر اسرار سریان و معیت و امثالهن باشد و یک جمع دیگر
تضییع اوقات بعلوم فلسفه و کشف اشراقیه می نموده باشند صرف
همت و عطف عزیزمت بعلم سیر دهدی اصحاب خیر القرون که
آنحضرت نسخه جامعه علوم و اعمال آنحضرت (۵-۱) بودند، بچه
میل و کدام رغبت نمایند هیئات هیئات پیش ما کانوا یعملون وانی
یوفکون اگر چه نظر بهمت و رغبت ابناء روزگار مناسب چنان بود که
احوال آنحضرت همچنان در قباب کتمان باشد و این جواهر آپ
دار جز در بازار قیامت جلوه ظهور و رخساره دیدار بمردم نمایند

۱ خ- الف- ذواقی

لیکن بتوہم آنکہ مبادا زتائیر زمان و ابناء زمان انوارِ آثار و نقوش
کردار آنحضرت از ساحت سینۂ این کمینہ و مرآت متخیلۂ بندگان
صادق الاخلاص آنحضرت نورنا اللہ سبحانہ بانوار محبۂ محوشود،
العیاذ باللہ سبحانہ

احقر خاکروبانِ درگاہ آنحضرت وسگ گرگین استخوان
خوان الطاف ایشان احقر عبید اللہ عبید اللہ بن محمد الباقر^۱
الزاهدی الاحرارى عامله اللہ سبحانہ بالفضل والاحسان ورضی
عن ابيه الغیبه

درسال ہزار وچہل وچہارم از ہجرت نبوی علیہ الصلوۃ
والتحیہ وبعد از یک سال و دو ماہ از اتصال (۵-ب) آنحضرت بجوار
قدس بہ تسوید این عجالۃ الوقت کہ گنجینۂ سعادات دارین و
دستمایۂ تحصیل مرادات نشاتین است ہمت گماشت مستعیناً باللہ
سبحانہ وسائلاً عنہ تعالیٰ اتمامہا بالخیر والسعادت ، تا اگر زیغ وزینی
و قساوہ وغیننی در صدور و قلوب مامخلصان و بندگان آنحضرت
بحکم فساد زمان متراکم گردد از مطالعۂ این رسالہ برکات اشتمالہ
تصفیہ و صیقل نمودہ آید و این رسالہ را بحکم اشتمال آن برفوائد
اخروی زاد المعاد نام کردہ شد، ان شاء اللہ سبحانہ مامخلصان را
در معاش توفیق اعتبار از ان و در معاد مصاحبۂ انوارِ آن میسر گردد۔
و این رسالۂ برکات اشتمالہ را بیک فاتحہ وسہ مقصد و یک

^۱ "ابن محمد الباقر" ندارد

خاتمه و يك لاحقہ مرتب نموده شد:

فاتحہ در بیان ملخصی از معظمتات خصائص و مشخصات آنحضرت و این فاتحہ بزبان اجمال حاکی از جمیع مافی الرسالہ است (۱-۶)

مقصد اول: در ذکر مجملی از نسبِ عالی آنحضرت و تفصیل وقائع و سرگذشتها عمر مبارک آنحضرت و این مقصد مشتمل است بر چهار فصل۔

فصل اول: در ذکر مجملی از نسبِ عالی آنحضرت و بیان نمودگی از احوال والد بزرگوار ایشان

فصل دوم: در آنچه از آغاز سن بلوغ تا ایام ترک و تجرید وقوع یافت

فصل سوم: در معاضم امور و وقائع کہ بعد از ترک تا وصول بکمال حقیقی از مجاهدات و مکایدات و معاملات و منازلات آنحضرت بظهور آمد۔

فصل چهارم: در ذکر جلائل سوانح و کلیات وقائع آنحضرت کہ بعد از وصول بکمال تا آخر حال روی داد۔

مقصد دوم: در بیان مجملی از عبادات و عادات و اخلاق کریمه آنحضرت و این مقصد در ضمن سه فصل ایراد نموده خواهد شد۔

فصل اول: در عبادات آنحضرت

فصل دوم: در مکارم عادات ایشان

فصل سوم: در اخلاقِ کریمه آنحضرت

مقصد (۶ - ب) سوم: در بیان طریق ارشاد و هدایت آنحضرت و

نبذی از انفاس نفیسه ایشان و برخی از تصرفات و خوارق آنحضرت،

درین مقصد در سه فصل تحریر می یابد

فصل اول: در طریق ارشاد و هدایت آنحضرت

فصل دوم: در نبذی از انفاس نفیسه ایشان

فصل سوم: در برخی از تصرفات و خوارق آنحضرت

خاتمه: در ذکر مرضِ اخیر آنحضرت و طریق ارتحال ایشان ازین

دارِ ملال به سرای ذوالجلال -

لاحقه: در تعداد جمعی از صحب عظام و احباب کرام آنحضرت،

بانبذی از احوال هر کدام خصصهم الله سبحانه باخص الافضال

والانعام^۱

این است فهرست این رساله که اتمام آن از عون و عنایت

الهی مسئل و معمول این بنده معلول است، وهاانا الشرع فی

المقصود ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم -

۱ - "لاحقه..... والانعام" ندارد

فاتحه

در بیان مُلَخَّصی از معظمتات خصائص و مشخصات
آنحضرت شفعه الله سبحانه فینا این فاتحه بزبان اجمال
حاکی از جمیع مافی الرساله خواهد بود ان شاء الله
سبحانه

باید دانست که آنحضرت علیه التحیه والرضوان در وقت
(۱-۲) خود اشبه الناس برسول الله بوده اند علیه الصلوة والسلام
هم از روی شکل و صورت وهم از روی خلق و سیرت حلیه مبارک
آنحضرت در اکثر کمیات و کیفیات سعادت مشابهت بآن سرور
داشت علیه الصلوة والسلام و طبع پاک ایشان در رغبت ببعضی
مآکل و رغایب و نفرت از بعضی مطاعم و مراغب بر اثر متابعت نبوی
مجهول بود و علی هذا القیاس فیما يتعلق بالعبادات والعادات
وحسن المعاشرة بالخلق و حراسة حوزة الاسلام و اعانة كافة
المسلمین و غیرها من سیر النبی و حسن هداة علیه الصلوة والسلام
و درسن به شانزده هفده سالگی بعد از رحلت والد بزرگوار
خود چون به صحبت و ملازمت پادشاه عصر اعنی اعظم السلاطین
و افخم الخوانین سلطان جلال الدنیا والدین ابوالفتح محمد اکبر
پادشاه انار الله برهانه (۲-ب) رسیدند در صحبت آنچنان پادشاه
کیاست دستگاه که رسوم و آئین و احکام و قواعد سلطنت ایشان
همه دائر بر عقل و کیاست و فهم و دراست بود و تعزز و تذلل و ترقی

و تنزل امراء و امرا زاده را جمع بر کمیت و کیفیت عقل و هوش ایشان می شد، آنحضرت علیه التحیه و الرضوان در آن سن که بر قانون حکماء سن ولادت عقل و ضعف نفس ناطقه است جوهر شریف و استعداد عالی خود را در معامله و مکالمه و حضور و غیبت بروشی ظاهر کردند که آن پادشاه صاحبِ حشمت و جاه ایشان را در جرگه آن چند کس از امراء زاده الوس چغتی که چشم ترقی^۱ و انتظار رشد آنها داشتند داخل کردند و در کورنش و قیام جائِ والد بزرگوار ایشان را که موقف امراء کبار و سلاطین ابهت دثار بود مرحمت فرمودند و آنحضرت نیز قدر و منزلت خویشان را (۸-۱) که در دل پادشاه و مقربان پای سریر نشسته بود دریافته، طریق نشست و خاست و زیست و زندگانی بر همان قاعده نهاده بودند با امراء کبار و صغار وقع و مقدار رتبت ایشان را شناخته سلوک می ورزیدند و نیز با جمعی کثیر از اقرباء و متعلقان و نوکرانِ والد بزرگوار خود که قریب به هفتصد کس از کدخدا مردانِ خطه بدخشان باشند، در آن سن و سال امر ریاست و سرداری آنجماعت را بطریقی بجای آوردند که آن کدخدایان از آنچه در زمان والد بزرگوار ایشان لوازم و مراسم سرداری مشاهده می کردند در استعداد و معامله شریف ایشان زیاده از آن می دیدند و همان بیم و امید و خوف و رجاء که از امیران کبیر السن عالی شان باید دید و کشید از ایشان می

۱- و جاه نسخه اندارد

دیدند و می کشیدند و ایشان نیز پاس کلانی و سرداری باکمل و جوهر مرعی می داشتند (۸-ب) سکینه و وقار و تحمل و بردباری و بر کار داشتن هر کدام بر مناسب سلیقه و استعداد شان و فهم وجه کفاف و مقدار عز و عرض آنها و شناخت وقت و حالت و مقدار انعام و دریافت وقت و اندازه و روش سیاست و محال دقت نظر و اوقات تغافل و اغماض و هكذا جمیع مایتعلق بام الریاسة والامارة بواجبانی بجای می آوردند و هر گاه از سریر سلطنت رخصت همراهی امیری از خود کلانتر می یافتند در صحبت او تامی بودند مستثنی و موتمن و صاهب رای و کنکاش در صلح و حرب و حرکت و سکون می بودند بالجمله معامله ایشان در اندک فرصتی بجای رسیده بود که امارات و علامات حصول منصب و کالت سریر سلطنت و اختیار تام در جمیع مهمات ملکی فرادید هوشمندان وقت می شد که درین اثنا جاذبه عنایت الهی وقائد توفیق ربانی دامن گیر روزگار فرخنده (۹-۱) آثار آنحضرت شد و انواع لطائف التدبیر بکار برده از خلاب آمیزش دنیا و ابنا دنیا که متناسف فیہ ذناب و کلاب است تجرد تمام حاصل کردند و تار سیدن به صحبت هدایت پناهی که اقتداء را شاید و از کلید نظر او قفل ابواب فتوح کشاید، کتب معتبره فقه از فارسی و عربی و رسائل صحیح المقاصد فن سلوک و طریقت مثل رشحات و فقرات و مکتوبات شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری و کیمیای سعادت را مقتدای فعل و کردار خود ساخته بروشی زندگانی

فرمودند که از صراط مستقیم طریق قویم اصلاً اعوجاج و انعطاف نیفتاد و به یمن این زیست و رفتار که از کمال هوشمندی بل به محض تأیید خداوندی اختیار فرموده بودند هیچکس از متشیخان تامقید بعزیمت دوکانداران مبتلا به بدعت و متصوفان گداف آرا و مقلدان منخلع از (۹-ب) احکام شریعت غراره ایشان نتوانست زد و بفتح و دلالت خود تخم فریبی در راه ایشان نتوانست کاشت و الا کم دیده و شنیده شده که طلاب حدیث الطب را که پناه به مرشد صحیح الحال نبرده باشند این قطاع طریقت راه ایشان نزنند و بدام فریب خود در نیارند نعوذ بالله المستعان من الشیاطین الانس والجان ، بالجمله چون آنحضرت علیه التحیه و الرضوان بالهام آلهی بآن زیست و رفتار یک مدتی بسر بردند حضرت حق جل و علا باستدعا صدق اراده و جاذبه طلب صادق ایشان حضرت نورالایم و سرالله الاعظم محی القلوب و مکشف الکروب عنصر الهدایت و مبطل الغوایت صاحب التصرف الانفسی و الآفاقی مویدالدین ابوالوقت خواجه بیرنگ حضرت خواجه محمد الباقی را ادام الله ذکره که مجدد طریقه نقشبندیه بودند بر سر وقت ایشان رسایند۔ (۱۰-الف) نخست در وقتی که حضرت خواجه بیرنگ قدس سره با همه طی مقامات طریقه و تمتع تام از نسبت خاصه این سلسله شریفه بموجب اشاره روح مقدس حضرت خواجه احرار قدس سره طالب مرشد این سلسله بودند و ثانیاً در آنچه حضرت خواجه

بیرنگ قدس سره از خدمت حضرت مولانا بزرگ مولانا خواجگی
امکنگی قدس سره سالماً و غانماً با اجازت ملطقه ارشاد از ماوراء النهر
معاودت به هندوستان نمودند ، درین مرتبه آنحضرت علیه التحیه
والرضوان دست بیعت بحضرت خواجہ بیرنگ قدس اللہ سبحانہ
بسرہ الاقدس داده اقتداء بایشان درست کردند و از اختیار و ارادہ
خود بالکل متخلع گشته از مرادات خود فانی و به مراد و مرضی
ایشان باقی بودند و در احکام فناء فی الشیخ کہ سبب ممتنع
التخلف فناء فی اللہ است ، مقامی بسزا حاصل کردند ، حضرت
خواجہ بیرنگ قدس سره چون در استعداد شریف ایشان ظهور
کمالات عالیہ احساس (۱۰-ب) فرمودند نسبت بسائر اصحاب و
احباب طریق خاص از طرق تربیت و ارشاد مخصوص بایشان رعایت
می کردند و آن طریق ظهور حضرت خواجہ بود بسطوت جلال و
قهرمان کبریا نسبت بایشان و برگران داشتن ایشان از مجلس بسط و
انبساط و خوپذیر ساختن ایشان بانوار جلالی تا آنگاه کہ سبیکه
فطرت پاک ایشان از کانون امتحان مصفا و مزکی بر آمد و آن نوع
تربیت تا دوسه سال کشید و من بعد حضرت خواجہ قدس سره
ایشان را به بساط انبساط خوانده آنچنان محو یکدیگر شدند کہ
نسبت مریدی و پیری به نسبت دوستی و یگانگی مبدل گشت و چند
سال دیگر کہ حضرت خواجہ بیرنگ قدس سره در قید حیات
بودند عشق و محبت همه بایشان می باختند و از جمیع اصحاب و

احباب بلکه از فرزندان و اهل حقوق عزلت و وحدت اختیار فرموده (۱۱- الف) جمیع اوقات خود را و برکات صحبت خود را نثار ایشان ساخته بودند تا آنکه اداء نماز و مجلس سکوت و خواب شبانه و طعام روزانه يك جا مقرر شده بود و در ایام مرض رحلت حضرت خواجه قدس الله سره الاقدس، همدم و جلیس و خادم و انیس ایشان بودند فحسب و دولتها، خاص الخاص و نظرها باختصاص که بزرگان و مشائخ را در حالت رحلت بوسی و ولی خودهامی باشد آن دولتها و آن نظرها بتمام و کمال نصیب ایشان شد، چنانچه از روایث ثقات مسموع این فقیر شده که حضرت خواجه قدس سره در حین انزهاقی روح و انقطاع نفس که لب و چشم از عالم کون و فساد برهم دوخته، بذکر اسم ذات مشغول بودند دست مبارك خود را بر روی و دستار دوش آنحضرت می گردانیده اند و همچنان دست بردوش آنحضرت رحلت فرمودند، خوشاحالت و جدا سعادتى که (اب) ازین صحبت شگرف حاصل وقت آنحضرت شده باشد و لمثل هذا فلیعمل العاملون

الغرض آنحضرت علیه التحية والرضوان بعد از رحلت حضرت خواجه خود قدس سره الاقدس داد عشق و محبت و پاس ارادة و اخلاص بروجه اتم مرعی نمودند چنانچه از وطن و مسکن اقرباء قریبه خود دل برداشته ایام عمر شریف باسرها در گوشه فیروز آباد که حضرت خواجه ایشان اختیار سکونت در آن نموده بودند،

رحل اقامت افگندند و از اعوام و شهور عمر مبارك خود يك قسطی كامل به مجاوره تربت مطهر حضرت خواجه و قسطی دیگر در تربیت و غمخواری فرزندان و متعلقات و اقرباء و مریدان عدیم الانفكاك حضرت خواجه صرف نمودند و تفقد احوال و تمشیة حوائج فرزندان و اهل بیت خود را طفیلی تفقد احوال منتسبان حضرت خواجه داشته ، بالاصالة برای ترفیة متعلقان (۱۲ - الف) حضرت خواجه بدل جهدمی فرمودند و داه و غلام و نوکر سرکار خود را بخدمات فرزندان حضرت خواجه روبراه نموده و خود همچنان که در حیات حضرت خواجه در ضمن ایشان می زیستند بعد از رحلت ایشان در ضمن فرزندان ایشان می زیستند تا آنکه این کمال عشق و محبت ایشان نسبت به تربت مقدس حضرت خواجه و فرزندان حضرت خواجه ، پادشاه صولت و خدمت دستگاه دولت و اقبال پناه نورالدین والدنیا ابوالمظفر جهانگیر بادشاه را در غیرت و ناخوشی آورد و بسبب این قضیة انواع آزار و جفاء بدنی و روحی نسبت بآحضرت اجراء فرمودند و چنانچه از آن پادشاه عظیم الشان منقول است که می فرمودند هر چند می خواهیم که میرحسام الدین احمد را مایل بجانب خود سازیم ، وی همچنان محو عشق پیر خود است و در محبت پیر خود چنان خود را باخته که از ما حساب نمی کرد.

والقصه بنا بر قضیه مذکور مدتها در معرض (۱۲ - ب) خطاب و

عتاب آنچنان پادشاه جلالت دستگاہ بودند و از گرد تربت و پیرامون متعلقان حضرت خواجہ مفارقت نہ جستند، آخر الامر ہم بیمن این عشق و محبت و توجہ بزرگان این سلسلہ علیہ غضب و ناخوشی آن پادشاه عالی شان بہ لطف و رضا جوئی ایشان مبدل شد و مع ذلك تا آن پادشاه عظیم و خاقان مکرم برد اللہ مضجعہ درقید حیات بودند صورت حال ہم بریں وجہ بود کہ پادشاه مذکور مائل و راغب^۱ آنحضرت بودند و آنحضرت عاشق و والہ پیر خود قدس سرہ، تا آنکہ پادشاه سعادت نشان بجوار مغفرت الہی تحویل فرمودند و زمان برکت توامان پادشاه دین پناہ نور حدقہ آفرینش و نور حدیقہ دانش و بینش مالک رقاب الامم شاہ عجم حارس حوزة الاسلام و رافع اعلام الدین بین الانام ظل اللہ فی الارض المویذ من عند اللہ شہاب الملة والدين محمد صاحب قران ثانی شاہ جهان پادشاہ (۱۳ - الف) ادام اللہ سبحانہ ملکہ و اجرى فی بحار مرضاتہ ملکہ سایة امن و امان بر عرضة عالم انداخت، باوجود کمال مناسبت دینداری و مسلمانی و صلاح و عبادت کہ این پادشاہ دین پناہ را باہل عمل و صلاح هست و آن ہمہ رغبت و شوق کہ آنحضرت را بدیدار مبارک این پادشاہ و ملاقات و ملازمت ایشان بود و مکرر نبرد مخلصان خود اظهار آن شوق و خواہش می فرمودند و مع ذلك تا از دوستان و خیر خواہان دربار ابرام و الزامہاء

۱، "مائل و راغب" ندارد

عظیم به وقوع نمی آمد، از گوشه نامرادی و جوار تربت حضرت
خواجه انتقال روا نمی داشتند و بعد از انتقال پیش از قدر ضرورت
باختیار خود در دارالسلطنت درنگ نمی فرمودند، از جمله
شواهد صدق این قضیه حکایتی است که بیاد این فقراء آمده به
تسوید آن اتمام این مدعی می نماید، آنکه در آنچه حضرت پادشاه
دین پناه بجهة استیصال خان جهان افغان و ضبط مملکت دکن در
برهانپور (۱۳ ب) توقف فرموده بودند و در خلال ازمنه توقف
مذکور بیگم جهان والدۀ حضرات شاهزادها عالی قدر نورالله
سبحانه مثواها از عالم درگذشتند و حضرت پادشاه را کوفت و الم
تمام ازین قضیه عارض شد، فرامین ممالک تزئین بهر صوبه
فرستادند و ازین قضیه ناگزیر و تالم باطن خود بندگان درگاه را
اعلام بخشیدند، از آن جمله فرمانی به نواب اکمل الخواقین سیف
الدوله والدين خان خانان مهابت خان جعله الله سبحانه عضد
الاسلام والمسلمين که امير اقطاع دهلی و صاحب صوبه آن ام
البلاد هند بودند رسید، در مطاوی آن فرمان مندرج بود که پس که
ازین واقعه جان کوب متالم شده ایم و چشم عبرت بازو دل از فکر
اندیشه سلطنت سرد شده، می خواهیم که تخت اقامت در جوار
روضه حضرت بیگم نصب کرده پیوسته بگوربانی آن بیگم جهان
اوقات بسربریم و نیم ساعتی از جوار مجاورت ایشان برکنار نه شویم،
چون این مضمون فرمان (۱۴ - الف) مسموع حضرت ایشان علیه

التحية والرضوان شد روزی بتقریبی در خلوة خاص باین مسکین
اعنی راقم حروف فرمودند که بخاطر می رسد که عرضه داشتی
بندگان حضرت پادشاه نبویسم و در معرض معذرت عدم حضور
خود قلمی نمایم که آنچه حضرت شمارا درین واقعه دل سردی از
مشاغل دنیاروی داده و بنابر فرط محبت نسبت به محبوب خود
قرار می دهید که جوار روضه محبوب خود بر نه خیزید، این فقیر را
مدت سی سال است که بآلم فراق محبوب خود از جمیع مافی
العالم خبر ندارد و گوربانی محبوب ربانی خود اختیار نموده، يك
لحظه از تربت آن محبوب به مفارقت نمی پسندد و مراد از محبوب
ربانی حضرت خواجه خود را داشته اند۔

بالجمله چون بدین ستوده آئین عمر مبارک خود را آخر
رسانیدند در اواخر سال هزار و چهل و سوم بعارضه اسهال کبدی
متوجه عالم قدس شدند انا لله وانا الیه راجعون (۱۴-ب) و متصل
صفه حضرت خواجه خود مشرق رویه آسودند و همین وجه رفته
بود، دعا آنحضرت در رساله بقلم خاص تصنیف فرموده اند در
احوال حضرت خواجه خود، والد عا هذا:

”الهی بحرمت دوستی محمدرسول الله و بحرمت خلفاء
راشدین و نزاهت آل مطهر که ماضیفاں را روحاً و جسداً در منازل
اخروی بجوار حضرت ارشاد پناهی جای ده“

تفصیل احوال مرض رحلت در خاتمه این رساله مبین خواهد

شد۔

چنانچه بعضی جزئیات و کیفیات ایام طلب آنحضرت و آوان صحبت حضرت خواجہ قدس سرہ و احوال اواخر عمر آنحضرت در فصول ابواب این رسالہ از توفیق الہی مشمول است۔

قصہ کوتاہ کہ جمیع ازمنہ و حالات آنحضرت عبرت گاہ و تبصرہ اہل روزگار بود، اوقات منصب داری و امیری آنحضرت بآن نظام و قوام آراستہ بود کہ اگر جمیع وقائق و لطائف آن ایام ایشان در قید کتابت در آورده شود (۱۵ - الف)، دستور العملی کامل مرا مرآء وقت را تواند بود و همچنان اگر طریق و رفتار ایام طلب ایشان بضبط تحریر در آید و سلوک و منهاج ایام اقتداء ایشان بحضرت خواجہ قدس سرہ و معیشت و زندگانی ایام کمال آنحضرت بہ تفصیل نوشته شود، ہدایت نامہ بسزا مراہل این طریق را در روزگار بماند لیکن متصدی این امر خطیر کسی تواند بود کہ از خزامۃ سن آنحضرت تا آخر حال در خلا و ملا شرف حضورش میسر شدہ باشد و این سعادت کم یکی از بندگان در گاہ آنحضرت را دست دادہ، مرہر کدام ازین بندگان را آنچه معلوم و محفوظ خواہد بود، امید است کہ بہ نقل و روایت و تالیف و کتابت از طالبان راہ حق دریغ نہ خواہند داشت۔ پس آنچه معلوم این مسکین و سگ گرگین است در مقاصد و فصول این رسالہ بہ تحریر می آردہ و هوالمستعان و علیہ التکلان^۱

^۱ این جایک ورق از نسخۃ دافتادہ است

مقصد اول

در ذکر مجملی از نسب عالی آنحضرت و تفصیل (۱۵ ب)

وقائع عمر مبارك ایشان و این مقصد مشتمل است بر چهار فصل :

فصل اول: در ذکر مجملی از نسب عالی آنحضرت و بیان

انمودگی از احوال والد بزرگوار ایشان

فصل دوم: در آنچه از آغاز سن بلوغ آنحضرت تا ایام ترك و تجرید

وقوع یافت -

فصل سوم: در معاضم امور و وقائع که بعد از ترك تا وصول بکمال

حقیقی از مجاهدات و مکایدات و معاملات و منازلات از آنحضرت

بظهور آمد -

فصل چهارم: در ذکر جلایل سوانح و کلیات وقائع آنحضرت که

بعد از وصول بکمال تا آخر سال روی داد -

فصل اول

در ذکر مجملی از نسب عالی آنحضرت و بیان

انمودگی از احوال والد بزرگوار ایشان

مخفی نماند که سلسله نسب عالی حضرت از یک طرفی

بخیر التابین امام المسلمین مرجع الاولیاء راس و رئیس مشائخ آدم

صوفیه ابوالسلاسل ابوسعید حسن بن ابی الحسن البصری منتهی می شود علیه الرحمة و از طرف (۱۶ - الف) دیگر باعظم المفسرین اعلم علماء الوقت امام زاهدی می پیوند ، پندارم که نشاء خاص و حالت مخصوص امام حسن بصری رحمة الله سبحانه که در اصلاب و ارحام آباء و امهات آنحضرت و دیعت نهاده دست عنایت خداوندی بود درین جز آخر زمان بوجود فائض الجود آنحضرت سر از بطون بعرضه ظهور بر آورد تا اول و آخر این امت کبری به نشاء جامعه امام حسن بصری که مسلم الامم و مرضی الله و رسوله است ، مسجل می شود و خاتمه و عنوان این ملت عظمی بربك نسق مکمل گردد و آنچه از آنحضرت اصابه رای و صحت تدبیر در احکام معاش و مصالح معاد محسوس همگان بود ، نیز از اثر نبوت و ابوتی است که آنحضرت را بامام حسن بصری علیه الرحمة ثابت است تفصیل این اجمال آنکه امام حسن بصری از میان سائر تابعین بشرف پرورش اعظم امهات المومنین ام سلمة بنت ابی امیة المخزومية (۱۶ - ب) رضی الله عنها مشرف شده اند و بصحت رسیده که امام در سن فطام هرگاه گزشته می شدند و گریه می کردند و در آن حین والدۀ ایشان حاضر نمی بودند حضرت ام المومنین ام سلمة ایشان را در کنار خود گرفته پستان مبارك بدهن ایشان نزدیک می کردند و از قدره الهی شیر وافر متکثر از پستان شریف جریان می یافت و ایام حسن بصری از آن شیر که در حقیقت نور و برکت

دارین بود شکم سیر مکیده، هم در کنار حضرت ام المومنین می خوابیده اند و ایشان را مادر حقیقی و مادر خود را دایه می پنداشته اند و از میان جمیع ازواج آن سرور صلی الله علیه وسلم حضرت ام سلمة بعلم تجرّبة روزگار و معرفت مصالح و مفاصد ایام مستثنی بودند، آن سرور صلی الله علیه وسلم در بعض وقائع عظیمه از ایشان مصلحت خواسته موافق صواب دیدایشان بعمل آورده اند، چنانچه از کتب سیر بمواقع این مدعا موقوف حاصل می شود (۱۷- الف) بالجمله کمال عقل و هوشمندی و وفور دانش صوری و معنوی که از امام حسن بصری در زمان سابق و از حضرت ایشان در زمان حال ظاهر و باهر بود، بی مداخلت شک و وهم از نتیجه همان شیر پستان مادر مسلمین ام سلمة است رضی الله عنها و به یقین در عرصه زمین بعد از سادات فاطمین علیهم التحیة والرضوان نوعی از فرزندی آن سرور صلی الله علیه وسلم در اولاد امام حسن بصری که حضرت ایشان اکمل آن اولادند، ثابت تر است والحمد لله علی ذالک

از آباء کرام ایشان جمعی کثیر بعد از فراغ از تحصیل علوم ضروریات دین بگوشه انزوا در تعمیر اوقات به عبادات و طاعات مشغول بوده اند و جمعی دیگر بصحبت و هم نشینی پادشاهان کبار رسیده، در لباس دولت مندی ظاهری کسب سعادات اخروی می نموده اند و پادشاهان خصوصاً سلاطین طبقه صاحب قرانی

ر انسبت باین دودمان عالی توجہی تام و التفاتی بلیغ بوده چنانچه فرمانی کہ حضرت امیر (۱۷- ب) صاحب قرآن لازال دولته احلاقه ممتده الی آخر الزمان بنام یکی از آباء کرام ایشان کہ خواجہ مبارک شاه نام داشتند نوشته اند، برین مدعا شاهد عدل است و والد بزرگوار آنحضرت علیهما التحیة و الرضوان اعنی تذکرۃ المتقدمین و تبصرۃ المتأخرین عنصر المعالی و انوار المحالی قدوة ارباب السیف و اصحاب العمامة صاهب الفضل و العلم الکرامة ذوالریاستین کمال الملة و الدولة و الدنیا و الدین حضرت خواجہ نظام الدین احمد بن علی الملقب به علامة الزمان حضرت نواب غازی خان علیہ الرحمة و الغفران، تارسیدن بسن مراهفت در ولایت مقرون به نزاهت جرم از مضافات بدخشان کہ مسقط الراس ایشان بود به حجر تربیت ابوین کریمین بسربرده و بعضی از مختصرات صرف و نحو و منطق هم در مولد شریف ضبط نموده دامان تشمیر در راه طلب علم و کسب کمال برچیده اند و چندگاهی در طالقان توقف نموده و عبور بر بعضی کتب در خدمت مولانا مزید و رسجی اکبر تلامذة (۱۸- الف) مولانا محمود سرخ و سید جمیل بلخی نموده، متوجه سمرقند شده اند و آن جامدتی مدید به تحصیل علوم عقلیه و نقلیه اشتغال فرموده به وطن تشریف آورده اند و به بعضی از علماء بدخشان مثل قاجی امین الله اشکمشی مباحثه علمی غالبانه نموده، چون دیده اند کہ امراء و

اکابر بدخشان در صدد اجلاس ایشان اند باز دامنِ تشمیر برچیده از راه کاشغر متوجه سمرقند شده اند، همچنین سه دفعه از وطن شریف احرام سمرقند بسته، در آن شهر معظم بافاده و استفاده مشغول بوده اند بیشتر تلمذ و استفاده ایشان از مولانا فرید الدین سعید ترکستانی است و بخدمت مولانا وحیدالدین احمد جندی نیز می رسیده اند و از موید فوائد ایشان مستفید بوده و کتب تفسیر و حدیث را در خدمت مولانا مصطفیٰ رومی سند کرده اند و در دفعه سوم که متوجه سمرقند بوده اند در بلخ بخدمت مولانا کمال الدین ابوالخیر که از اعظم تلامذۀ مولانا (۱۸-ب) عبدالغفور لاری بوده اند نیز پاره از هدایه فقه و حاشیه مطالع و تفرید و شرح تفرید مولانا عبدالغفور خوانده اند و همیشه در نظر استاذان خود معظم و مبجل بوده اند و از هر کدام بشارتها شنیده و درین مدت طالب علمی هرگز قاعدۀ طلبه علم ماوراء النهر اختیار یومیه و وظیفه نه نموده اند و پیوسته از صحبت ابناء دولت محترز بوده اند و به ملایقات و تملقات امراء فریفته نه شده اند

الغرض در ایام تحصیل علم بکمال تجرد آراسته بودند و انواع ریاضت و مجاهده که از درویشان در احکام طریقت آید از ایشان در آن ایام بوقوع می آمد، نیم ساعتی به غفلت و بطلالت نمی گذراندند و در آن ضمن حسن التجا و کمال عقیدت نسبت به درویشان و اهل الله نیز مرعی می داشتند و درویشان سمرقند را نظر

عنایت و التفات نسبت بایشان مبذول بود چنانچه بصحت رسیده که یکی از یارانِ صاحبِ نسبت (۱۹ - الف) حضرت مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره السامی که حضرت ملا قریبت پسر خود خواجه ضیاء الدین یوسف را بایشان حواله نموده بودند، همیشه تقدیر احوال حضرت خان مقید بوده اند و نظرها را خاص که درویشان رامی باشد نثار، وقت ایشان می کرده وهم بیمن آن نظرها را ایشان دل سردی تام از مصاحبت اهل علم پیدا شده چنانچه در دفعه سوم که به سمرقند رسیده اند، بعد از یک مدتی از اطفال و عقاب ملائی بیرون آمده، دست آزاده، بحضرت مخدومی خوارزمی قدس سره داده، در سلك اعظام اصحاب حضرت مخدومی منحرز گشته اند و در رکاب حضرت مخدومی به بخارا تشریف برده مقید به تصفیه و تزکیه باطن گشته اند که درین اثنا چشم زخمی اوقات شریف ایشان رسیده و باز بر سر افاده و استفادۀ علمی آمده اند، تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه مولانا رشید الدین حاجی میان کالی که از شریکان درس وهم سبقان ایشان بود و رشد (۱۹ - ب) و ترقی علمی خود را وابسته به مصاحبت وهم سبقی ایشان می دانست و در مدت مفارقت ایشان انواع قبور در کار خود مشاهده کرده بود بارادۀ آنکه تواند ایشان را از سلوک راه حق باشتغال علم باز آورده، کمر عزیمت بر بسته از عقب ایشان متوجه بخارا شده و در آن بلده معظمه بایشان رسیده چند گاهی بایشان

بسر برده، آنگاه روزی به بهانه زیارت مشائخ بخارا ایشان را از خانقاه حضرت مخدومی بر آورده، در اثنا سیر به مدرسه مولانا کبیک که اعلم علماء بخارا بوده اند در آورده است و ساعتی در حوزة درس مولانا کبیک توقف افتاده، چون مقدمات علمی فرع سامعة ایشان نموده است، عرق ملائی ایشان در حرکت آمده به مناظره افتاده اند و سخن را بدرجاء عالی رسانیده، جوهر عالی خود را براهل آن محفل ظاهر کرده اند چنانچه مولانا کبیک از جای در آمده در تعظیم و توقیر ایشان بسیار کوشیده اند و بعد از انقضاء صحبت (۲۰- الف) مذکور مولانا رشید الدین حاجی میان کالی چندان دمدمه و فسون برایشان خوانده و ترغیبات به بازگشت، طریقه نخستین که عنان عزیمت ایشان را باز بوادی تعلم و تعلیم گردانیده است و ایشان باز به سمرقند رجوع نموده اند و یک مدتی در آن بلده ممجده باشاعة فواید علمی و احراز مطالب علیاء دانائی گذراننده، یار دیگر به جاذبه محبت حضرت مخدومی خوارزمی علیه الرحمة متوجه بخارا شده اند۔

درین مرتبه چون بانگ و آوازه فضل و کمال ایشان حناحین شهرت و انتشار یهردیار پهن کرده، جناب عبدالعزیز خان پادشاه بخارا راغب ملاقات ایشان شده اند و بعد از حصول ملاقات التماسات میرمه نموده ایشان را در آن بلده معظم نگاهداشته اند و ادراری موافق علماء عالی منزلت برای خادمان ایشان مقرر فرموده

اند و ایشان بحکم ابرام و مبالغه آن پادشاه صادق الاخلاص چندگاهی در بخارا رحل اقامت (۲۰ب) افکنده اند و در آن مدت بنا اکثر علماء آن شهر عظیم مثل مولانا کبیک و مولانا ناصر و مولانا حسین ترکستانی و شیخ موید و غیرهم علیهم الرحمة در مناظرات و مباحثات گوی سبقت ربوده محسود اهالی و موالی گشته اند و همدران او ان بحکم استغناء و احترازی که ایشان را از اختلاط ابناء دولت در نهاد مرکوز بود، روی همت از عزت و احتشام و علو منزلت و رفعت مقام که در بخارا پیدا شده بود گردانیده باز به مجرد تمام به سمرقند رجوع نموده اند و درین مرتبه که مرتبه پنجم رجوع ایشان به سمرقند بود در سمرزار فائض الانوار حضرت خواجة احرار خواجة ناصر الدین عیدالله قدس سره بامولانا علاء الدین محمد لاری که از مشاهیر علماء شیراز بوده اند ملاقی شده اند و صحبت ایشان بامولانا علاء الدین محمد نیک بر آمده است و بایک دیگر عقد مواخات و محبت بسته اند و هم به رفاقت مولانا علاء الدین محمد به ولایت بدخشان که مقر اصلی ایشان است (۲۱- الف) رسیده اند و درین مرتبه ایشان را والی مملکت بدخشان میرزا سلیمان شاه علیه الرحمة بحضرت خود خواندها، اند انواع مراحم و مکارم خسروانه مبذول داشته اند و آشنائی و معرفت تمام ایشان را به شاه مذکور پیدا شده، در خلال این احوال مولانا علاء الدین محمد بایشان گفته اند که از علوم و کمالاتی که در ممالک عراق و خراسان و

ماوراء النهر بين العلماء متداول است بعون الله سبحانه شمارا فراغ حاصل شده اگر ذوق تحصیل علوم غریبه و فنون نادره دارید بیائید به بلاد مغرب بیرویم که آنجا کمالات غریبه میتوان بدست کرد ایشان نیز بحکم کمال تعطش که در تحصیل فضائل و کمالات داشتند از مولانا عهد وفاداری دریں سفر گرفته از بدخشان عازم دیار مغرب شده اند، چون به کابل رسیده اند منہیان و واقعہ نویسان خبر آمدن این دو عزیز را به پادشاه مکرم و خاقان معظم رافع اعلام النصرت والاقبال صاحب المجد و الفتوة والافضال السلطان الرحیم (۲۱ب) والملك الکریم نصیر الدین ابوالمغازی محمد ہمایون پادشاه انارالله برہانہ رسانیده، آن پادشاه معظم یکی از کبار امراء سریر سلطنت را اعنی شہاب الدین احمد خان نیشاپوری را به نزد این هر دو عزیز فرستاده التماس حضور محفل عالی نموده اند، ایشان زمام اختیار را بدست مولانا علاء الدین محمد سپرده خود را تابع رضاء مولانا ساخته اند، مولانا در جواب شہاب الدین احمد خان عذرہا نامقبول و کلمات بارد گفته، خاطر مبارک پادشاه معظم را از ملول ساخته اند، پادشاه انارالله برہانہ مولانا را بطور مولانا گذاشته فرموده اند اگر مولانا نیاید اختیار دارد، اما قاضی زادہ بدخشان ما را بگوید کہ به ملاقات مافائز گردد، پس ناچار ایشان عازم ملازمت شده اند و در آنچه آن پادشاه کریم درباغ شہر آرای کابل نزول اجلال فرموده بودند قریب مخیم

سرادقات عزوجاه رسیده اند و بموجب حکم عالی جناب صدر
الاهالی برای (۲۲-۱) صدارت ایشان بیرون آمده اند و آن پادشاه
کریم راسه صدر بوده، یکی صدر العلماء که اکابر و اعظم علماء را
صدارت می کرده، دوم صدر الاهالی که اواسط این طبقه عظمی
را وسیله کورنش می شده، سوم صدر الافاضل که ارباب شعر و انشاء
وسائر فضائل را از نظر می گذرانیده، بالجمله چون نظر ایشان
بر صدر الاهالی افتاده نوعی ملالت در خاطر ایشان راه یافته لیکن
از موجب حکم چون گریز نه بود در بارگاه سلطنت در آمده اند،
همان که نظر آن پادشاه معظم بر ایشان افتاده فرموده اند نی نی
صدر العلماء برود و ایشان را در حضرت ما بیارد و مطابق حکم
صدر العلماء پیش شده ایشان را ملازمت کناینده است و آن پادشاه
کریم بعد از پرس و جوئی احوال انواع تطف و مهربانی درباره
ایشان مبذول داشته حکم مصاحبت محفل خاص ارزانی داشته
اند و هم در مجلس اول اسپ و سروپا، خاص و یک هزار عدد شاه
رخی عنایت فرموده اند روز بروز در اعزاز و اکرام ایشان می افزوده
اند و هرگاه مجلس مذاکره علمی می شده (۲۲-ب) از جودت
ذهن و کمال استحضار و حسن تقریر و سلاست^۱ محاوره ایشان شیفته
ایشان می شده اند و همدران ایام ایشان بعضی مباحث مراد
همایونیه را که بنام نامی آن پادشاه معظم تصنیف نموده اند،

۱. الخ ثلاث

در میان آورده اند و با علم العلماء ارودی معنی که جناب مولانا شیخ حسین بغدادی بودند مناظرات واقع شده و در اکثر اوقات جناب مولانا انصاف ورزیده تسلیم سخن ایشان می نموده اند۔

الغرض چون يك چندی در خدمت آن پادشاه کریم بسر برده اند، پادشاه خواسته اند بعضی از سرائر و مکامن امور ملکی را به محرمی از مقربان در گاه القاء نموده به مرزایان مملکت بدخشان مرزا سلیمان و میرزا ابراهیم پیغام کنند بعد از تأمل ایشان را برای این خدمت اختیار نموده به بدخشان فرستاده اند، میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم قدوم برکات لزوم ایشان را نعمت غیر مترقبه دانسته، رخصت رجوع به هندوستان نه دادند و اجوبه احکام پادشاهی را مصحوب به علی خان بدخشی (۱-۲۳) فرستاده، ایشان را در بدخشان نگاه داشته اند و زمام ضبط و ربط و رتق و فتق بدخشان را بدست ایشان سپرده، خدمت ایشان را بخطاب اعلم خاقانی^۱ امتیاز داده اند و مدتی مدید ایشان را به دارالملک بدخشان بوده در تمهید قوانین عدل و رافاهیت می کوشیده اند۔

و بندگان حضرت محمد همایون پادشاه انار الله برهانه در ایام مفارقت ایشان هر گاه فرمانی به مرزا سلیمان و مرزا ابراهیم می فرستاده اند در حاشیه فرمان بخط خاص دعا برای ایشان می نوشته اند، بالجمله چون يك چندی برین گذشتن اراده آلهی

۱. ا. خانی

متعلق بان شد که خدمت ایشان باز به هندوستان قدم ارزانی فرمایند، باعثه درمیان آمد که ایشان از بودن در بدخشان دل گزیده شده متوجه هندوستان شدند، تبیین این مقال آنکه ایشان را رابطه اراده و اخلاص بسلسله کیرویه درست شده بود، حضرت قدوة العرفا شیخ الشیوخ وقت شیخ خلیل الله (۲۳-ب) قدس سره باقامت مراسم آن سلسله علیه در بدخشان معین بودند، خدمت ایشان را کمال محبت و اخلاص بحضرت شیخ بهم رسیده بود قضا را جمعی از امراء ناعاقبت اندیش سعایت و ایقاع در باب حضرت شیخ نموده بجای رسانیده اند که حضرت شیخ ترك توطن بدخشان نموده متوجه ماوراء النهر شده اند و ایشان ازین حرکت ناپسندیده که از اهل بدخشان به فعل آمد متاذی گشته، به میالته و ابرام تمام از مرزا سلیمان رخصت سفر حجاز حاصل کرده متوجه دیار هند شدند و در کابل بموجب التماس و خواهش مرزا محمد حکیم علیه الرحمة والتعزان چند گاهی توقف واقع شد و در آن مدت مرزا سبقی در خدمت ایشان می گذرانند و انواع خدمت و دل جوئی ایشان بجائی می آوردند۔

چون خبر وصول ایشان به کابل مسموع سلطان رفیع الشان جلال الدین محمد اکبر پادشاه اتار الله برهانه شد، فرامین متعدده در باب طلب ایشان اصدار فرمودند (۲۴-۱) و انواع تاکید در احضار ایشان بکار رفت، تا چار میرزا محمد حکیم ایشان را رخصت دادند

وایشان بعزت و احترام تمام در سنهٔ احدی وثمانین و تسعمایه به هند تشریف آورده در آنچه بندگان پادشاه از پوزش پتنه و حاجی پور مراجعت نموده به بلدهٔ اوده رسیده بودند، ملاقات فرمودند بندگان پادشاه به بشاشت و انبساط تمام تلقی نموده انواع الطاف و مراحم خسروانه مبذول داشتند و ازان باز خدمت ایشان را توطن هندوستان و ملازمت آن پادشاه عالی جاه مصمم گشت، و روز بروز علو شان و رفعت مکان ایشان در حضرت پادشاه می افزود و به مناصب بزرگ و خدمات عظیم متعین می شدند و مراسم و لوازم آن منصب و خدمت کما ینبغی رعایت نموده مورد عنایات و عواطف می گشتند، چند گاهی خدمت مهر آخرین تعلیقه که بعد از جمیع مهرها ارکان دولت در آن وقت می شد، بایشان تعلق داشت و یک چند دیگر امر و حکم صدر (۲۴ب) پای تخت بوده اند و چند گاه دیگر صاحب مشورت و رکن اعظم محفل آرای و کنکاش بودند و گاه گاهی سر لشکر یک جمعی از امراء عالی قدر شده بدفع اعداء و بغات نامزد می شده اند و درین خدمت آنچه شرط شجاعت و در حق دلاوری تواند بود از ایشان بوقع می آمد و شاهد این مدعی است آنچه از دست و بازوی ایشان بار اس و رئیس کفار رانا^۱ بظهور آمد.

و همچنان در محاربات بامعصوم خان کابلی و افاغنه بهادر از

۱. اخ رعنا

پتنه و دفع فساد بهادر خان بن سعید خان بدخشی از ولایت ترهت از ایشان و خادمان ایشان بظهور رسید و شرح و بسط این وقائع در اکبر نامہ مندرج است۔

بالجملہ بندگان حضرت عرش آستانی ہمیشہ بایشان طریق اعزاز و اکرام رعایت می نمودند و بعد از ظهور خدمات پسندیدہ ہر گاہ ایشان بہ ملازمت می رسیدند انواع خوشی و ابتہاج ظاہر می کردند، چنانچہ یک مرتبہ ہنگام ملازمت (۲۵-۱) ایشان فرمودند کہ بجهة شادی دیدار غازی خان امروز روز آن است کہ ترتیب جشن بہ کنیم، پس نقارہا طلبیدہ بدست خود نقارہ نواختند و شادیہا نمودند و در آخر حال بعد از وقوع خدمات مذکورہ بہ رسم جزاء الخدمت فرمودند من بعد در مہر خود خطاب میر فراغت را بہ غازی خان ضم کنید و در نزد سریر سلطنت ہر طور کہ خاطر شما خواہد بہ عمل آرید در نشستن و تکیہ کردن و ایستادن اختیار بدست شماست۔

چون یک چندی براین وجہ بہ گذشت، فرمودند از بلاد ہندوستان در کدام بلدہ اول بار ما را دیدہ آید؟ ایشان گفتند بلدہ اودہ، فرمودند بس سرکار اودہ جاگیر شما مقرر فرمودیم، رفتہ در ان صوبہ بہ فراغت باشید، پس ایشان رخصت شدہ بہ اودہ تشریف بردند و در ان بلدہ مبارک مدتی بہ رفاہیت و آرام و اشاعہ فواید علمی و تمہید عدل و احسان بسر بردہ۔

به عارضه خنای از عالم در گذشت و هم در سواد آن بنده
مدفون گشتند، تا آنکه حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان
(۲۵-ب) نعل شریف ایشان را به دهلی طلیده در جوار حضرت
خواجه قدس سره الاقدس گذاشتند بر دالله مضجعه و اکنون مرقد
منور ایشان به مراقبه اکثر اقرباء ازواج و فرزندان ایشان در جوار
آستانه مقدسه حضرت خواجه بیرنگ و حضرت ایشان معین ظاهر
است -

این فقیر اعنی راقم حروف از زبان مبارک حضرت ایشان علیه
التحیة والرضوان مکرر شنیده که می فرمودند والدینزر گوار ما با همه
انهماک در ورطه امرائی سر رشته افاده علمی و شغل باطن در هیچ
آنی از دست نه دادند شب و روز ایشان همچنان که در او ان طالب
علمی و صحبت حضرت مخدومی به صنوف حسان و میرات
آراسته بود، بر همان منوال در ایام امیری و منصب داری اوقات
ایشان معمور بود از معاملات دنیا داری و شیون ابتداء روزگار اصلاً
وقوف نه داشتند و کاغذها، جمع و خرج جاگیر و دفاتر کارخانه ها
هرگز ورقی در دست ایشان و در مجلس ایشان نشده و حرف و
حکایت این باب در خدمت ایشان شنیده نمی شد، بویستر خواب و
مسند دیوان و پالکی سواری و پیش دربار همیشه به مطالعه کتاب
مشغول می بودند و مجلس درس باچندی از طالب علمان مستعد
هرگز از ایشان فوت نه شد در باب درویشی هاء ایشان می فرمودند

کہ وظائف و اوراد کبرویہ کہ بہ والد ما رسیدہ بود ہرگز از دست نہ دادند و ہر روز یک وقتی معین بود کہ قطرات اشک حسرت پرروی مبارک خود جاری ساختہ زار می گریستند۔

و می فرمودند کہ ورد کبرویہ از ہیچکس غیر والد خود نہ شنیدہ ایم و نیز می فرمودند کہ از اوضاع سپاہگری والد ما ہمیں دو چیز رعایت می کردند، یکی آنکہ هنگامی کہ بہ سلام پادشاہ می رفتند در مجلسا، پادشاہ حاضر وقت و حال بودہ در حرکت و سکون و کلام و سکوت لوازم عقل معاش و علم مجلس بر قدر ضرور رعایت می کردند، دوم آنکہ در معرکہ جنگ وصف قتال پاس آئین سرداری بواجبی مرعی داشتہ (۲۶-ب) از عہدہ این خدمت نیک می برآمدند و جز این دو امر ہیچ مصلحتی از مصالح دنیا داری رعایت نمی کردند و در باب خانہ داری و تقید احوال ازواج و اولاد این قدر متوجہ شدہ بودند کہ یک پسر کی بہ سن پانزدہ شانزدہ سالگی از نویسندہ بچہ ہا، سرکار خود را محرم اہل بیت ساختہ بودند کہ آن پسرک ہرچہ بر قدر عقل و سعی از سرکار داراں ایشان می توانست گرفت یا اہل بیت ایشان می رسانید و اگر آن پسرک نمی بود دور نہ بود کہ اہل بیت ایشان بوجہ کفاف ہم مضطر کردند، ہذا و آنچه این فقیر راقم حروف از زبان مبارک حضرت ایشان علیہ التحیۃ والرضوان صحبتہا، شگرف و سخنان مفید در باب حمیت و حمایت مسلمانی حضرت خان علیہ الرحمۃ و آن مقاومات

و مصادمات که از ایشان درین باب^۱ با پادشاه و مصاحبان پادشاه در هر چند گاهی به وقوع می آمد شنیده این رساله گنجایش تحریر آن ندارد.

و بالجمله در آن وقت از حامیان اسلام (۲۷-۱) و متصلبان ملت خیرالانام کاملتر و نافع تر از ایشان کسی نه بود.

این است مجملی از احوال والد بزرگوار ایشان، اکنون آنچه این مسکین را از احوال و اوضاع عمر شریف حضرت ایشان علیه التحیه والرضوان معلوم هست بزبان اجمال درین فصول لاحقہ ایراد می نماید، و بالله التوفیق ومنه الاستعانه وعلیه الوثیق.

فصل دوم: در آنچه از آغاز سن بلوغ آنحضرت تا ایام ترك و تجرید وقوع یافت، بزبان اجمال و اختصار

بیاد مابندگان محروم از دیدار مبارك آنحضرت بماند که بعد از رحلت والد بزرگوار ایشان چون فرمان استمالت عنوان حضرت عرش آستانی به طلب آنحضرت صادر شد آنحضرت از بلده ممجده اوده با جمیع مخدرات حریم عفت و سائر متعلقان به دارالسلطنت رسیده در سلك مقربان و مخصوصان سریر، سلطنت منسلك گشتند و آن پادشاه کیاست دستگاه حسن استعداد از جبین ایشان حدس نموده آنحضرت را در جرگه آن امراء زادهاء الوس چغتی که چشم (۲۷ب) انتظار شد و ترقی آنها در ضمیر داشتند

۱خ، "باب" ندارد

داخل کردند، مثل مرزا برخوردار که من بعد به خطاب خان
عالمی امتیاز یافتند و مرزا سعدالله پسر سعیدخان و مرزا شمس الدین
پسر خان اعظم امثالهم

و آنحضرت در مدارج ترقی و موافق خدمت هم عنان و هم
داستان آن امرازادها بوده آخر الامر در اکثر نعوت و صفات امیری و
سپهداری آموزگار اقران و امثال خود گشتند، چون يك مدتی
بریں منوال گذشت حضرت عرش آستانی بنابر صواب دیدرانی
زمان پای سریر در صدد آن شدند که امرازدهاء الوس چغتی را که
اباً عن جداً اجزاء غیر منفکه این سلطنت عظمی آمده اند در میان
شاهزادها عالی گوهر خود تقسیم نمایند، پس يك جمعی که پای
نام حضرت شاهزادۀ پسندیده خصال مرزا محمد مراد سلطان علیه
الرحمة والغفران گشتند، راس و رئیس آنها حضرت ایشان قرار یافتند
و حکم عالی صادر شد که امرازادها (۱-۲۸) مصاف بھر کدام از
حضرات شاهزادها پیش از نام پای نامی امر دیگر از خدمت و
مصاحبت آنحضرت بر خود واجب نه دانند و همچنان ملتزم پای
سریر ما بوده به دعا دولت یاری و برخوردار ی پادشاه زادهاء خود
رطب اللسان باشند، پس آنحضرت پیوسته بخدمات پای سریر مقید
بوده در جمیع دقائق و نکات بزم و رزم قصیب السبق از اقران می
ربودند و یوماً فیوماً عنایت و عاطفت حضرت عرش آستانی در باب
ایشان مستزاد بود تا آنکه به موجب حکم عالی همراه سپهد

اسپیدان المٹارک و عضد الممالک محک الرجال و مفتاح الاشکال
السید فی اصحاب الملل والرشد فی ارباب الاول خان الاكمل
الافخم الاعظم میرزا عبدالرحیم بن میرزا محمد سیرم المشهور به
خان خانان بن خان خانان ادام اللہ سبحانہ ذکرہ به تمشیہ مهم
تہتہ نامزد شدند و در آن حدود رکن اوثق رای و کتکاش صلح و
پر خاش بوده مهم مذکور را بانصرام رسانیدند (۲۸-ب) و آنگاه
بجذبیۃ از جذبات الہی اختصاص یافته بوجہی کہ در فصل سوم
مذکور خواهد شد از تفرقہا ابتداء وقت خلاص گشتند ، الحمد للہ
علی ذلک و اوضاع و اطوار دولت مند ظاہری آنحضرت حرفی
چند کہ این مسکین از زبان شریف آنحضرت علیہ التحیۃ
والرضوان شنیدہ در فصل ایراد می نماید ۔

می فرمودند کہ چون والد بزرگوار ما از عالم در گذشتند
جمعی کشمیر موازی آنچه ہفت ہزار یان از منہ اخیرہ را بعد از
رحلت شان از متعلقان و نوکران یمانتند از پدر ما ماندند و بہ موجب
برہست وقانون پادشاہی منصب و جاگیر کہ ہم ستان مارا مقرر بود
بل زاید بر آن بقدری برای مانام زد کردند چون دیدیم کہ آن
جاگیر بربیع موونات و حاجات متسیان ما وقانمی کند و آنکہ جمعی
از قدیم الخدمتان را رخصت بہ کنیم و موافق جاگیر مردم پیش
خود نگہداریم ، ہمت و مروت رضائیداد متحیر و مضطر گشتیم
(۲۹-۱) آخر الامر حضرت حق جل و علا رفتاری عجیب در دل ما

لقا فرمود چون بر آن عمل نمودیم جمیع عسرتها باسانی مبدل شد،
آن رفتار عجیب آنکه طائفه عورات سپاهیان و ملازمان پسر خود را با
والدها و همشیرها و ازواج خود و امتراج دادیم و به جز گرفتن و
امداد نمودن بوقت در اوقات زائیدن و کدخدای ساختن بچه ها آنها
و سایر طوی ها و ضیافتها، شان و همچنین در ایام مرضی و بیماری
و مرگ و تکفین و تدفین آنها چنان آمیزش و ارتباط آنها را به خانه
مایدا شد که به هیچ وجه جدائی مانتصور نمی توانستند گیرند
کدخدائی که بماهیانه صدویست روپیه در سر کار امراء دیگر نوکری
شد و آن هم بصد ناز و عشوه به یمن آن تدبیر به ماهیانه چهل و
پنجاه روپیه نزد ما قانع گشته بود و به حکم آنکه گفته اند، شعر
مرد اگر شیر است و راز شیر پیش هست در فرمان اسیر زال خویش
از کمال (۲۹ب) اختلاط و ارتباط که مستورات آنها را باهل
بیت مایه مر سیده بود آنها را اختیاری نمانده بود تا چیر یا نندند و
پیش که از سر کار مای یافتند، خوش می گذرانند، پس به برکت
این معامله آن جمعیت و کثرت مردم که در آن منصب و جاگیر قلیل
نزد ما بود امرایان دیگر را که اضعاف مضاعف جاگیر ملالشتند
میسرنه بود و نیز ارباب سیاست و تادیب لشکریان و حشرات ارحومی
فرمودند که در بعضی اوقات که بخدمتی از خدمات دهر دست
متعین می شدیم در راه بعضی از میران و یاران بدخشان که همراه
ما بودند و منصب داران پادشاهی که پای تمام ایشان می شدند

بر ریزه بازاریان اردوی ماتعدی می کردند، چون استغاثه بمامی رسید آن مظلوم را به یکی از خادمان حاضر الخدمت می سپردیم و روز دیگر در دیوان امارت وقتی که آن یار بدخشی حاضر می شد اصلاً بآن یار بدخشی معترض نمی شدیم لیکن در حضور او آن مظلوم را طلبیده نزدیک به خود می نشاندیم و پاره مبلغی از خرچ خاص خود به نزد آن مظلوم نهاده به تواضع و تملق تمام از جریمه آن یار استغفار می نمودیم و ناخوشنود نمی شد از سراوان می شدیم و آن یار از مشاهده این معامله چندان خجل و منفعل (نمی) شد که تا چند گاه روی بروی مانمی توانست آمد و در انبوهی در آمده پنهان ما را سلام می کردند و بدر می رفت.

هذا نیز می فرمودند که ما و برادر ما خواجه علاء الدین حسن علیه الرحمة در حیات والد بزرگوار خود پس که به ناز و تنعم کلان شده بودیم خیال می کردیم که آنچه از ضروریات معیشت ماست مثل دو اسپ عراقی و دو اسپ توپچاق و دو اسپ راهوار و هژده قاب طعام روزمره و دو سرو پای پکاهی و بیکاهی و ده پانزده خادم روبراه و بیست سی اشرفی یومیه مهیا برای انعام و بخشش، این چند چیز از آن بابت است که ما را در تحصیل و اکتساب آن پیش التفاتی نباید گماشت، خلقت این امور تو امان خلقت ماست قابل سعی

۱ "آن یار بدخشی..... محله جداگانه در آن بلده" از نسخه خ افتاده

است قریباً ۲ ورق

والتفات رخاء فی ونامعقولات دیگر از داب ودارات به خمل رامی دانستیم -

آخر الامر چون تفقد احوال لشکریان و متعلقان والد بزرگوار بر ما افتاد تا حاضر شدیم ، دیدیم که آن اشیاء معدود را که اجزاء غیر منفکة خلقت خود می دانستیم آن نیز بی وسعی و صرف توجه میسر نمی شود ، پس ما را کشف این حالت و فهم این معنی یکی از اسباب دل سردی از دنیا شد و برادر ما خواجه علاء الدین حسن استخلاص خود را از آن حالت مخمسه به تشبث در احکام حساب روی و صرفه و زری دانسته در آن ورطه گرفتار ماندند ، الحمد لله و المنة ، از ربقة صلاح و حرز سعادت بیرون نیامدند دار محبت صادق حضرت خواجه ما بهره داشتند -

هذا فصل سوم

در معاضم امور و وقائع که از ابتدای ترک تا وصول به کمال حقیقی از مجاهدات و مکایدات و معاملات و منازلات از آنحضرت بظهور آمد

معلوم رفقاء این مسکین از بندگان و مخلصان آنحضرت باد که از آن جا که بیشتر تاثر فرزند از خصال اقربا مادری می باشد چنانچه احوال حضرت (۲۹- ۱) غوث الثقلین و حضرت خواجه احرار و حضرت خواجه ما قدس الله اسرارهم مصدق این مدعا است -

آنحضرت را علیه التحية والرضوان نیز از جانب قبيلة مادری

ایشان علیهم الرحمة که به زهد و عبادت و صلاح کابراً عن کابراً
 روی شناسی آمده اند، محبت فقر و درویشی و نیت تجرد و انزوا هم
 از صغیر سن مرکوز خاطر انور بود و مقوی دیگر مر این داعیه و این
 خوی مبارک و ملازمت و قلمذ خدام برکات انتظام کمالات ارتسام
 حاجی رمزی علیه الرحمة که به تعلیم سبق آنحضرت مقرر بودند و
 حاجی مذکور صاحب مصافهة نبوی اند و از جمله آن مردم اند که
 بالطبع مجبول به خیر و صلاح بودند۔

بالجمله چون حضرت حق جل و علا را نظر عنایت خاص
 در یادۀ آنحضرت بوده هم از طفولیت ایشان را باین صحبت شریف
 مشرف ساخت، پس آن حسن فطرت و کمال استعداد که آنحضرت
 را از ابوی کریمین رسیده بود (۲۹، ب) به صحبت خدام حاجی
 علیه الرحمة نشوونما یافت و روز بروز داعیۀ درویشی و محبت
 درویشان در ساحت ضمیر پاک ایشان بیخ و بن می گرفت، چنانچه
 هم در حیات والد بزرگوار خود که ایام ناز و تنعم و نخوت و تجمل
 امر از ادگی بود آنحضرت برخلاف اقران و امثال به لباس ساده و
 وضع مشروع ممتاز بودند، چنانچه باین مسکین می فرمودند که
 دران ایام از شیوه و شعار امراء زادگی بود به دو چیز مبتلا بودیم،
 یکی انعقاد مجلس بافضلاء و ظرفاء، دوم سیر و شکار و از غیر این
 دو چیز امر دیگر هرگز به خاطر مخطور نه گشت

و هم دران ایام بحکم محبت فقرادر آنچه در بلده بهار تشریف

داشته اند، محله جداگانه در آن (۱-۳۰) بلده برای فقرا تقطیع نموده بودند مسمی به فقرپوره و جمعی کثیر ازین طائفه را آنجا جای داده پیشتر نشست و خاست بآنها داشتند و آن پوره تا حال آبادان است۔

الغرض اگرچه بظاهر در زمره امراء محشور بودند اما بباطن مملو از محبت فقراء و کاره از صحبت اهل دنیا بودند و پیوسته بمطالعه کتب معتبره فن سلوک و طریقت داعیه ترک و تجرد را پرورش می دادند تا آنکه در سال نهصد و نود و هفت همراه نواب خان خانان مرحوم به مهم تته نامزد شدند درین سفر آن داعیه قوت گرفت و دل سردی تمام از دنیا و مافیها روی داد، خواستند بهر حیل و بهانه که ممکن باشد از ورطه امراء خلاص شوند، می فرمودند که اکبر پادشاه امثال ما امر از ادهاء الوس چغتی را در رنگ انگشتان دست خود خیال می کرد، آن چنان که بقطع انگشتان دست خود کسی رضانه دهد جدائی میان رابه هیچ وجه تجویز نمی کرد پس آنحضرت بعد از (۳۰ب) فکر بسیار طریق خلاصی خود را در آن دیدند که خویشان را بوضع اهل جنون نشان مند سازند و گفتار و رفتار و نشست و خاست پی بر بی سودائیان روند۔

آخر الامر علی بجای آورده به نماز و دعا استخاره توسل جسته طریق اهل جنون سر کردند و پیوسته حاضر وقت بوده در حرکت و سکون آنچه سزاوار باب جنون تواند بود رعایت می کردند باین

مسکین می فرمودند که آن محنت و تعب که ماور آن ایام کشیدیم هرگز نه کشیده ایم، زیرا که خود را به زور می بایست باهل جنون مشابهت داد و این معنی جز به تقید تمام و بر کار داشتن عقل بردوام دست نمی داد همیشه واقف حال می بودیم که اثری از آثار عقل ظاهر نه شود و ازین ممر محنت تمام به قوی و حواس مامی رسید، نیز می فرمودند که اگر چه خان خانان از مافی الضمیر مامطلع بود لیکن چون شنید که ما خود را بآن وضع قرار داده ایم سخت متعجب شد چه می دانست که در اکثر (۳۱-۱) صحبتها رای و کنکاش راه نمونیها می کردیم و اعتماد تمام بر عقل و کیاست ما داشت، پس بامصاحبان خود گفت توانید که ایشان را یکی به نزد مایارید تا به بینیم که چگونه پاس جنون می دارند، پس جمعی به طلب ما بر آمدند و ما را در کوچه بوضع و لباس^۱ ابوالعجب یافته، نزد خان خانان بروند و پس ما از فطانت خان خانان اندیشه مند گشته هر چند خواستیم که در اثناء سخن به کلام اهل جنون متکلم شویم، دست نمی داد، الا این يك کلمه که بصد زور بر زبان جاری ساختیم آنکه در محلی که بلی بایست، گفت لپی گفتیم، پس خان خانان متبسم شد و در حضور مردم حکم به جنون ما کرد آنگاه آنحضرت محرمی از خادمان خاص خود را نزد خان خانان علیه الرحمة فرستاده استدعا نمودند که عرضه داشتی متضمن خبر

۱ جمعی به طلب..... لباس درخ مکرر نوشته شده است

جنون ایشان را بدرگاہ پادشاہ بنویسند ، خان خانان نخست اقبال نہ نمود سرانجام (۳۱ب) بنا بر ابرام آنحضرت مدعا مذکور را عرضہ داشت کرد۔

اکبر پادشاہ اناراللہ برہانہ تحقیق احوال آنحضرت را بہ نواب شیخ ابوالفضل کہ اکمل المقرین پای تخت بود و قرابتی بآنحضرت نیز داشت حوالہ فرمود شیخ ابوالفضل آنحضرت را بہ نزد خود طلبیدہ بہ لطف و عنف و لینت و شدت ہرچند خواست کہ ایشان را از داعیہ ترک و تجرد برگرداند ، میسر نہ شد آخر بہ یمن صدق طلب و رسوخ عزیمت آنحضرت شیخ مذکور نیز مقدماتی کہ حاکی از جنون و سودا زدگی ایشان باشد نزد پادشاہ گفتہ ، دست از ایشان بازداشت و ایشان سجادات شکر الہی بجای آوردہ ۔

طریقہ مرضیہ خود را کہ عبارت از فقر و بی نوائی باشد محکم گرفتند و پیوستہ در صدد محواسم و رسم خود کوشیدہ بہ ویرانہ ہا و جای ہای ناشناس بسر می بردند۔

جناب سیادت مآب میر محمد زاہد کہ از یاران ہم پڑہ آنحضرت اند (۱-۳۲) نقل می کردند کہ آنحضرت می فرمودند کہ در آن ایام کہ پیوستہ متمنا خاطر آن بود کہ جای رفتہ شود کہ آنجای ہیچ کس ما را نشناسد ، بعد از مدتی در مجلسی اتفاق ورود واقع شد کہ از اہل آن مجلس ہیچ کس بہ نام و صورت ما آشنا نہ بود و ما اعتبار پرچہ و لباس نیز در کمال بی اعتباری بودیم ، پس

اهل آن مجلس اضاف خواری و تذلیل نسبت بمابه عمل آوردند و بکرم اللہ سبحانہ آن فرحت و ابتہاج کہ در آن وقت در خود احساس کردیم در هیچ وقتی بیاد نہ درایم -

القصة چون آنحضرت يك مدتی بدیں ستوده آئین گذرانند بخاطر مقدس ایشان گذشت کہ از اهل حقوق بهلی طلبند و بار خدمت و حق گذاری آن جماعت را از دوش همت خود ساقط نمایند، پس نخست آنحضرت به ولدها^۱ خود رجوع نمودند و از آن مخدرات حریم عفت بهلی خواستند، ایشانان بر صدق طلب آنحضرت مستشعر گشته بهلی کردند (۳۲ب) آنگاه بوالدۀ فرزندان خود حضرت عفت قباب عصمت نصاب بی بی فاطمه رحمہا اللہ سبحانہ کہ در علو همت و سمو استعداد مقارن و معاون آنحضرت بودند، پیغام کردند کہ دریں وضع کہ ما اختیار کرده ایم انواع رنج و تعب پیش خواهد آمد اگر تاب و تحمل محن و بلایا دارند دریں وضع همراه ما باشید والا خود را بہ نزد برادران خود برسانید و ما را بہ خدا سپارید، آن عفت قباب رحمہما اللہ سبحانہ در جواب گفته فرستادند کہ بہ یقین می دانیم کہ عقل و دانائی حضرت شما بدرجۀ اعلاء ست پس آنچه بدر آن عقل و دانائی برای خود اختیار کرده آید لامحالة بہترین امور خواهد بود، امیدواریم کہ از آن دولتها^۱ اخروی کہ نصیب حضرت شما

۱ ا، خ، والدها

شده مارا نیز بهره برسد ، خدمت شمارا سعادت خود می دانیم و صبر و تحمل در مشاق و محن نیز از یمن متابعت شما میسر خواهد شد ، پس آنحضرت آفرین بر آن عفت قباب (۱-۳۳) فرستاده بشرف همراهی خود ایشان را برگزیدند و بکمال فقر و نهایت ناداری طرح زندگانی نهاده به کتب سلوک و ارباب صلاح صحبت می داشتند۔

و همدران ضمن حضرت خواجه بیرنگ قدس سره باشاره روح مقدس حضرت خواجه احرار قدس الله بسره الاقدس از دهلی احرام سمرقند بسته به لاهور رسیدند و در آن شهر معظم مر آنحضرت علیه التحیه والرضوان شرف دیدار مبارک حضرت خواجه قدس سره دست داد و از آن جا که دریں ایام حضرت خواجه خویشان را از زمرة طلاب می شمردند و لهذا باشارات غیبیه جویاء مرشد قاصد سمرقند بوده ، اند صحبت میان یک دیگر یاران و دوستانه می گذشت ، لیکن آنحضرت علیه التحیه والرضوان کمال مناسبت خود را بحضرت خواجه قدس سره دریافته بودند چنانچه بارها بحضرت خواجه ظاهر می کردند که از حال خود چنان گمان می برم که تا آمدن (۳۳ب) حضرت شما از ماوراء النهر معطل و موقوف خواهیم بود و بعد از آن دست بیعت بحضرت شما داده به کار خواهیم درآمد حضرت خواجه قدس الله سره در معرض این خطاب بلاونعم هیچ مجیب نمی شدند بلکه به سکوت رضامندانه

تصدیق می فرمودند و چون حضرت خواجه قدس اللہ سرہ متوجه سمرقند شدند آنحضرت علیہ التحیة والرضوان در غیبت ایشان چشم انتظار در راه داشته پیوسته به دعا و حسن التجا خواهانِ قدوم شریف ایشان می بودند و در ویرانه ها و جاهای ناشناس به طاعت و عبادت مشغول بوده به هیچ کس انس نمی گرفتند، تا آن که حضرت خواجه قدس اللہ سرہ الاقدس از خدمت حضرت مولانا بزرگ مولانا خواجگی امکانگی قدس سرہ با اجازت مطلقه ارشاد متوجه هندوستان شدند، چون این خبر بهجت اثر سامعه نواز آنحضرت شد بصد اهتزاز و تواجد استقبال حضرت خواجه نموده، نور آگین لقاء منور ایشان شدند (۱-۳۴) و دست بیعت بایشان داده دامن عنایت ایشان را محکم گرفتند۔

حضرت خواجه قدس اللہ سرہ جوهر عالی آنحضرت را در مرآت استعداد ملاحظه نموده باصلی اصیل از اصول تربیت و ارشاد که سوختن و گداختن مخلص صادق الاخلاص است به گونه گون بی نیازی و تغافل ظاهری آنحضرت را امتیاز بخشیدند و چندان در شکست نفس آنحضرت کوشیدند که به شرح راست نیاید،

چنانچه باین مسکین می فرمودند که بآن دقیقه گیری و موی شگافی که حضرت خواجه را نسبت بمابود در هیچ محل هیچ ازان ظاهر نمی شد و هیچ آثار هستی و کبریاء ایشان همه مخصوص به

بما بود و با هر کس از اکابر تا کناس نهایت تواضع و نیستی مرعی می نمودند و تنها بما چندان وجود و هستی ظاهر نمی شد که هیچ بادشاه اقالیم پناه عشر عشر آن تصور نتواند کرد و با آنکه طریقه ایشان در معاشرت با خلق همه مساهله و رفق و عدم مبالغت بود تنها بما آن همه تدقیق (۲۴-ب) و تدفیق به کار می بردند که نزدیک بود که به طرح پا برداشتن در رفتار و طرز جامه پوشیدن و چشم زدن و دست خاریدن مواخذه فرمایند، بلك چند مرتبه درین انواع مذکورہ گرفت و گیر کرده باشند۔

پس ماهر گاه عزم ملازمت ایشان می کردیم در راه نظر حضرت خواجه بزرگ قدس سره می بستیم که مبادا فعلی و حرکتی از ماصادر شود که موجب مواخذه گردد، پس هرگز یاد نه داریم که مجلسی بسر برده باشم که یکان دوکان زجر و توبیخ بمامتوجه نه شده باشد، چون دیدیم اصلاً صحبتی به سلامت نمی گذرد به خاطر رسید که هر گاه قابل مجلس ایشان نه باشم و در نزد ایشان به بهیچ التفات نمی ارزیم برای چه هر روز بار وجود ناقابل خود را در مجلس ایشان ببریم، بهتر آنکه يك مدتی از خدمت ایشان مفارقت نموده و از آتش فراق ایشان خویشتن را تصفیه و تهذیب داده (۱-۳۵) باز بخدمت ایشان برسیم، شاید بعد از آن لیاقتی در ما پیدا آید و قابل التفات ایشان شویم لیکن به عمل آوردن این خطرہ از بس دل بستگی که به دیدار مبارك ایشان از محض فضل

او سبحانه نصیب ماگشته بود مستعبد بود، اتفاقاً همدراں ایام ایشان مارا فرمودند که پیش والدۀ خود بروید که از برای شماسخت در آزارند،

پس بموجب فرمودۀ ایشان چند گاهی بالہ مفارقت ایشان ممتحن گشتیم و رضاء تمام از حضرت والدہ گرفته بخدمت ایشان معاودت نمودیم، و دریں دفعه نیز همان احمد پارینه که بودیم بودیم و از ان نظرها جلالت اثر که بکار مامی کردند هیچ کم نه شد چون يك مدتی بریں منوال گذشت و دیدیم که نه مفارقت ایشان خود را قرار می توانیم داد نه تاب ملازمت ایشان داریم حالتهاء مخمصة بر ما می گذشت و گاه گاه دل مشابه به دل سردی یاس در خود احساس می کردیم و بخاطر خطور می کرد (۳۵-ب) این همه مردم در عالم خدا مجتمع اند که باسلام تقلیدی و عبادات مفروضه قیام دارند و اصلاً از ولایت و معرفت و قرب الہی خبر نه دارند مانیز یکی از آنها کو باشیم و چنین که جوهر ناقابلیت ما روشن شده بی فائده پیش چه رنج و این خطرہ و امثال این خطرہ خلجان می کرد لیکن به محض عنایت خداوندی مقارن این خطرات دل گرمی خود ازیں راه که این همه اختصاص دادن ما بر آمدن بی حکمتی نیست و ابسته بماکاری دارند حاصل می شد و باز بر سر رشته می آمدیم و سرانجام از دید ناقابلیت خود قرار دادیم که همیشه در کوچۀ آمد و رفت ایشان و بردہلیز منازل شریفه حاضر باشیم

لیکن تابہ طلبند بخدمت ایشان بطور خودنہ در آئم ،
 پس يك مدتی بریں وضع گذشت و مذلتها، غریبه و شکستہا،
 عظیم کشیدیم آخر بکرم الہی ورق گردانند و بہ عنایات و التفات
 ہا (۱-۳۶) خاص مشرف ساختند، تا این جامنقول از زبان شریف
 آنحضرت است علیہ التحیة والرضوان -

و این فقیر بر اخوان صدق و صفا معروض می دارد کہ تفصیل
 این حالات اعنی وقائع ایام طلب و سلوک آنحضرت از حوصلہ این
 رسالہ افزون است ، بالجملہ بعد از انقراض ایام استغناء حضرت
 خواجہ و تپش واضطراب آنحضرت حضرت خواجہ قدس سرہ
 در باب آنحضرت مبذول گشت ، خصائص محبت و اتحاد و خلت و
 وداد بین الطرفین قدس اللہ سرہما را در فاتحہ این رسالہ بہ شرح
 و بسط نوشتہ شدہ است حاجت باعادہ نیست -

اکنون مجملی از ریاضات و تحمل مشاق آنحضرت نوشتہ می

آید:

باید دانست کہ این معنی یعنی خلاف نفس و کسر ہوا طریقہ
 مستمرہ آنحضرت بود هیچ خصوصیتی بہ وقتی دون وقتی ندارد
 لیکن (۳۶ب) چون در ایام سلوک و طی مقامات پیشتر و ظاہر تر بود ،
 ہمدریں فصل ایراد می نماید:

از آن جملہ آن است کہ در آنچه حضرت خواجہ قدس سرہ
 در قلعہ فیروز آباد دہلی اختیار سکونت فرمودند مسجد این قلعہ

که در کمال ارتفاع و نهایت نور و ضیاست از مرور دهور و کم توجهی
سکان سابق این قلعه در تنظیف و تطهیر آن بعض اطراف و کنجها،
آن مسجد و نشیب خانه ها، آن جای متبرک از پس افگندها طیور و
بهایم ملوث بود، آنحضرت علیه التحیه والرضوان کمر جد بر بسته
بدست نازنینی خود آن همه مواضع را پاک کردند و من بعد نیز
مدتی مدید جاروب و رخت و روب آن در عهده خود گرفته بودند
و از آن جمله آن ست که مدت چهار سال پیش هرگز برای
خود طعامی در منزل خود نه فرمودند چنانچه باین مسکین می
فرمودند که در آن اوقات که در خدمت حضرت خواجه خود
(۱-۳۷) بودیم يك طبق طعامی حضرت والدۀ خواجه ما برای ما
می فرستادند و بهمان طعام ما و والدۀ فرزندان ما اطفاء نائره جوع
می کردیم و به یاد نمی آید که برای خود ها گاهی طعام پخته
باشیم الا برای بچه ها که شاید چیزی می پخته باشند -

آزان جمله آنکه تا حضرت خواجه در قید حیات بودند
آنحضرت هرگز پیرهن و فرجی یکتہ و جای نماز و آنچه از قسم لباس
و شعار متصوفه و متعبده باشد اختیار نه فرمودند همیشه به جامۀ
متعارف می بودند و در آن چند سال دوبار تجدید جامه نموده
باشند و تجدید دستار خود هرگز نه کردند به يك دستار سالها
بسر بردند و حال آن دستار در او آخر بجای رسیده بود که ماهیچه
هایش بشمار در نمی آمد، از يك سرتاسر دیگر همه طریز طریز گشته

بود و برای دفع سرما کمل^۱ اختیار فرموده بودند که پوشش آن باز (۳۷-ب) بر آنچنان جامه پاره پاره اصعب مصعب تواند بود و بعد از رحلت حضرت خواجه قدس سره فرجی از کربابس سبزگون باخود می داشتند و مدت سی سال درست بهمان فرجی ایام زمستان بسر می بردند و تا آخر عمر ورای آن فرجی پخته دار دیگر بر بدن مبارك آنحضرت دیده نه شده، الا در اوقات ملازمت سلاطین که بنا بر دفع استکراه آن تجمل پرستان فرجی قطنی و شال می پوشیدند و بعد از انقراض صحبت پادشاهان در ساعت از بر خود دور می کردند۔

و از آن جمله آنکه مدت طلب وسلوک هرگز از آنحضرت علیه التحية والرضوان تفرج متنزهات و کسب هوا به وقوع نیامد چنانچه باین بنده می فرمودند که پنج شش سال که در قلعه فیروزی مشرف به ملازمت حضرت خواجه خود بودیم از مسجد تا عمارت تکسال که ابنیه آن عمارت^۲ به دیوار شمالی مسجد منضم است نه برآمدیم إلا بجهة موائج ضروریه و همچنین هرگز (۳۸-۱) تفرج دریا چونکه پایان مسجد جاری است نه کردیم، بر بام مسجد بجهة کسب هوا نه برآمدیم، زیریک ستونی که از نخست اتفاق نزول در پهلوی آن واقع شده بود پهلوی ستون دیگر هم تحویل نه کردیم۔

و از آن جمله آن که پیوسته طالب و راغب خدمات رعونت

۱- ا، خ- کنبل ۲- خ "تکسیال که ابنیه آن عمارت" ندارد

شکن می بودند و هر گاه از حضرت خواجه قدس سره اشارت بآن قسم خدمات بظهور می آمد بصدجان تازه و دل و دست بالیده اقدام بدان می نمودند، چنانچه باین بنده می فرمودند که روزی برادر ما خواجه علاء الدین حسن باتجمل و تعزز امرای به دیدن حضرت خواجه ما آمد، در آن صحبت مانیز حاضر بودیم و هوا در کمال گرمی بود ما برخاستیم و مروحه چرم دوزی بدست گرفته در پی باد کردن شدیم و حضرت خواجه نیز مانع نیامدند، پس ما بروح و راحت تمام مروحه می جنبانیدیم و خواجه علاء الدین چون از طفولیت در تربیت ما کلان شده بود (۳۸ب) و ما برادری معنی فرزندی بمادداشت ازین حرکت در غایت خجالت نشسته بود و هر بادی که از دست گرداندن ما بروی او می رسید از زبان آتش مروی رامؤلم تر بود، تا دوسه گهڑی سعادت این خدمت داشتیم، و بعد از نقل این حکایت فرمودند که چون حضور خواجه علاء الدین حسن سبب حصول این سعادت گشته بود، حضرت خواجه قدس الله سره مانع نیامده بودند، بنابراین دوبرابر آنچه محبت به خواجه علاء الدین حسن داشتیم، پیدا شده بود و ازین ممر تا حال زیر بار منت خواجه علاء الدین هستیم۔

و مشابه به همین حکایت است آنچه جناب فتوت نصابی عطوفت ایابی مشیخت دستگاه میان شیخ رستم که از مقبولان حضرت خواجه و اکمل احباب آنحضرت اند از آنحضرت علیه

التحية والرضوان نقل می کرده اند که وقتی خان خانان مرحوم برد الله مضجعه به دیدن حضرت خواجه قدس الله سره (۳۹-۱) آمده بودند، در آن حین از دور آنحضرت پیداشدند به حالت زولیده و آئین وله وهیمان، پس حضرت خواجه قدس سره به خان خانان فرمودند که "ایں دیوانة مابدنیست یابدک نیست" و این نخستین حرف التفات است که از حضرت خواجه قدس سره در باب آنحضرت صادر شده، پس آنحضرت تانفس اخیر ممنون خان خانان بودند و انواع خیرخواهی درباره ایشان مبذول می داشتند که وجود ایشان باعث ظهور این التفات گشته بود -

هذا جزئیات مجاهدات وریاضات آنحضرت علیه التحية والرضوان از حیز عدد احصا بیرون ست و زیاده برین درین رساله گنجائش ندارد -

فصل چهارم: در ذکر جلائل سوانح و کلیات وقائع آنحضرت که بعد از وصول بکمال تا آخر حال روی داد

برضمائیر اخلاص مخامر بندگان و مخلصان آنحضرت علیه التحية والرضوان روشن هویدا (۳۹ب) باد که آنحضرت در نهایت کار چون اجازت مطلقه ارشاد که از حضرت خواجه خود قدس سره یافتند بحسن التجا و کمال تواضع خویشان را از سروبرگ این منصب دور نمودند، حضرت خواجه قدس سره بر کمال مناسبت ایشان به فطرت عالی خود شکر الهی بجای آورده، آنحضرت را

بهمدمی و مصادقت برگزیدند، تبیین این مقال و تفصیل این اجمال، آنکه حضرت خواجه قدس سره در اواخر عمر قبل از رحلت به دوسه سال زمام توجه از صوب ارشاد و راه نمونی طلاب برگردانده، به توحید و انفراد تا آخر عمر زندگانی فرموده اند و چون از سائر اصحاب و احباب تنها حضرت ایشان علیه التحیه والرضوان استعفاء از منصب مشیخت و مقتدائی نموده بودند، حضرت خواجه قدس الله سره الاقدس ایشان را رفیق اعلاء طریقه برگزیده خود دانسته از میان سائر اصحاب همین ایشان را محرم راز و همدم (۱-۴۰) و دمساز خود برگزیدند،

پس آنحضرت علیه التحیه والرضوان چون دیدند که حضرت خواجه قدس الله سره در اواخر عمر شریف خود از مشغله ارشاد به ظاهر کناره گرفتند آنحضرت هم از نخست همان طریقه را که طریقه مرضیه مختاره آخر عمر حضرت خواجه بود، اختیار نموده خود را از هنگامه آرائی بر کران داشتند و بعد از رحلت حضرت خواجه قدس سره قوام و نظام منتسبان و مخصوصان حضرت خواجه راجع و ایل بوجود مبارك آنحضرت گشت و آنحضرت ولی عهد و قائم مقام و صاحب سجاده راستین حضرت خواجه بوده هم در لباس سائر الناس و عدم توجه به مراسم مشیخت تفقد احوال و غم خواری و تربیت و تکمیل کافه مرتبطان این دودمان عالی را بواجبی رعایت فرمودند و در ابتداء ایام رحلت حضرت خواجه

قدس سره ارادۀ آنحضرت آن بود که باجمعی از کمل اصحاب حضرت خواجه مثل مشیخت مآبی (۴۰ب) الفائز باعلی مراتب الفناء فی الله میان شیخ الله داد و کمالات دستگاہی ارشاد پناهی جناب میرمحمد نعمان ونتیجہ الکرآم وثمرۃ العظام حقائق آگاہی میان شیخ نعمت الله و سیادت مآبی سعادات اکتسابی میرمحمد زاهد و فضائل دستگاہی معارف آگاہی مخدومی میان شیخ یعقوب و مکارم انتظامی ومواهب اتسامی میان شیخ رستم أشملہم الله سُبْحَانَهُ بِفَضْلِهِ وَكَرَمِهِ باتفاق این عزیزان در جوار تربت منورہ حضرت خواجه قدس سره دیوار بسته هاء خرد گاہ پوش ساخته، مدت اعمار در آنجا بسر برند۔

چنانچه يك مدتی مطابق این ارادہ برکات افادہ بہ عمل آوردند، تا آن گاہ کہ سلطان جلالت عنوان جهانگیر پادشاه جہہ تسکین فتنہ خروج سلطان خسرو از دارالسلطنت اکبر آباد نہضت نموده بہ دہلی رسیدند و اقدم واکمل خوانین پای تخت نواب خان اعظم (۱۴۱-۱) از سادہ لوحی در مجلس آن پادشاه سطوت دستگاہ ذکر آنحضرت در میان آوردند و نبندی از واپردازی وی نیازی و کمال عشق و محبت آنحضرت بحضرت خواجه قدس الله سره معلوم آن پادشاه شد، پس آن پادشاه عظیم الشان استقبال ناکردن آنحضرت موکب ہمایوں را حمل براستغناء عرف و عادت نموده و از فرط محبت آنحضرت بحضرت خواجه قدس سره

غیرت برده، حکم باحضر آنحضرت نمود و چون آنحضرت را حاضر ساختند از شدت غیظ و ثوران غضب انواع ایذاء جفاء بدنی بر آنحضرت علیه التحیة والرضوان اجرانمود و آنحضرت دست تشبث بحبل متین صبر و سکون در زده از حضرت مجیب الدعوات و واهب العطیات عزت اسماء و عمت آلاء انتظار فرج ازین حالت و کشف این مطالت می بردند

پس در چند روز اعانت الهی و مدد ربانی پذیرای وقت (۱۴۱ ب) آنحضرت گشت و آن پادشاه سطوت دستگاه از ثوران قهر و فور آن غضب تنزل فرموده بر سر ملامیت و دل جوئی آمدند و انواع الطاف و عواطف مبذول داشته، خواستند آنحضرت را در نوعی از اطاعت و استخدا م خود در آرند، پس موازی دو هزار بیگها املاک و هزار روپیه نقد سالیانه برای خادمان آنحضرت تعیین فرمود و حضور در موسم نوروز به شرط قرب موکب همایون برایشان تحمیل نمود۔

آنحضرت نیز به حکم اقتضاء وقت و دفع اذیت رضابدن داده مصحوب عافیت و قرین صحت و سلامت به دهلی تشریف آوردند و بعد از اقتضاء این قضیه چون حضور موسم نوروز بموجب حکم در میان آمد و دریچه اختلاط ابنا دولت مفتوح گشت و نیز خواجه زادهاء آنحضرت پس تعلیم و تربیت رسیدند آنحضرت از قرار داد مذکور فیما سبق که عمر گذراندن با اصحاب و احباب در جوار تربت

حضرت خواجه باشد (۴۲-۱) بصدغم و الم رجوع نموده سکونت و اقامت در گوشه قلعه فیروز آباد اختیار نمودند و عزیزان و دوستان مذکور را نزدیک به خانه خود جاهای تعیین نموده به مصاحبت و تقویة و اعانت آن عزیزان و تعلیم و تربیت خواجه زاده‌ها مشغول گشتند و از کمال استیناس و تالف که بآن عزیزان داشتند مقرر فرمودند که هنگام طعام خوردن هر کدام از آن عزیزان طعامی که در خانه‌هاشان موجود باشد در منزل آنحضرت بیارند، پس هر واحد از آن اعزه هر چه در خانه هاشان مهیا می بود از نان جوین و دال ماش و ساگ و امثال ذالک در دستار خوانچها بدست خود برداشته به منزل آنحضرت می آوردند و آنحضرت نیز آنچه در منزل شریف، ایشان حاضر می بود بیرون آورده با آن اعزه طعام می خوردند۔

چون يك مدتی برین وضع گذشت از تصور ملاقات هر ساله پادشاه و ابنا، دولت در نوروز تفرقة تمام در وقت شریف (۴۲ب) بملاحظه نموده اراده سفر حجاز نمودند و اکثر عزیزان و اصحاب مذکور را بهمراهی برگزیده و خواجه زاده‌ها را بنا بر صغر سن و کثرت علائق و اقربا و نارضا مندی والده ماجده حضرت خواجه از جدائی آنها در کنف امان خداوند سبحانه سپرده عازم این سفر مبارك گشتند و به رفاقت آن اعزه و احباتا کبر آباد رسیده در صدد تهیه سفر پیش بودند که از ارواح طیبه اشاره به فسخ آن عزیمت شد،

چنانچه باین بنده می فرمودند که چند قصد بامضاء آن عزیمت
 پیشتر کرده شد منعها از روح مطهر قطب الاولیاء، خواجه قطب
 الدین بختیار الاوشی قدس سره و روح منور حضرت خواجه ما
 قدس سره پیشتر ظاهر شد لهذا ناچار فسخ عزیمت نموده به دهلی
 رجوع فرمودند و کمر اجتهاد و میان سعی محکم بر بسته به مشاغل
 عالی که سابقاً اشارت بدان رفته همت گماشتند

و منوی خاطر (۴۳-۱) عاظر آنحضرت آن بود که جمیع یاران
 حضرت خواجه را قدس سره بارشاد و هدایت خلق منصوب سازند
 و خود بظاهر و باطن ممد و معاون بوده در نشر کمالات آن عزیزان
 مساعی جلیله مبذول دارند.

پس از آن عزیزان هر که خود را به مسند ارشاد توانست
 داشت از توجه ظاهری و باطنی آنحضرت بدرجه اقصی آن
 منصب رسید و هر که مجهول و مجعول به تقد و تجرد بود آن
 عزیزان را همدران مرتبه مسلم داشته تصدیع ندادند.

آن گاه روی توجه و زمام همت به تربیت و تعلیم خواجه
 زادهاء خود صرف نموده نهایت شفقت و مهربانی و کمال تطف که
 از هیچ پدری نسبت به فرزندان حقیقی عشر عشیر آن متصور نه باشد
 رعایت فرمودند و برهمین وجه رفته بود، نفس مبارک حضرت
 خواجه قدس الله سره چنانچه آنحضرت باین بنده می فرمودند که
 حضرت خواجه بارها بمای فرمودند که چنین که ما از سروبرگ

تربیت اطفال (۴۳ب) بی توجیہم اگر بالفرض حیات ما وفاهم بکند کہ تربیت اطفال ما از شما خواهد آمد پس آنحضرت علیہ التحیة والرضوان پاس این نفس مبارک حضرت خواجہ را داشته بھیج تقصیری درین باب رضانہ دادند ویاسلوپی روش تربیت بنیاد نہادہ بودند کہ اگر حواجز سر راہ نمی گرفت، خواجہ زادہا، ایشان بہ نہایت متمنا، ایشان می رسیدند وھیچ فضیلتی از فضائل جسمانی و روحانی نمی ماند کہ خواجہ زادہا، ایشان را قدمی راسخ و بہرہ تمام در ان فضیلت نمی بود چنانچہ باین بندہ می فرمودند کہ خواہش مادر باب خواجہ زادہا، خود آن بود کہ جمہور اصحاب حضرت خواجہ قدس سرہ از اکابر تا اصغر ارتباط والتیام نام بایشانان پیدا کنند و عہدہا، خدمت مثل اوستادی و اتالیقی و مکرری و وکالت وغیرہ ذلک، ہمہ دائرہ درمیان کمل اصحاب حضرت خواجہ باشد و بہ روشی (۴۴-۱) این عزیزان را احاطہ و شمول درخانہ و روزگار خواجہ زادہا دست دہد کہ اگر العیاذ باللہ فتوری از فترات وفتنہ از آفات آخر الزمان روی باین خاندان نہد از رضایت شمول و احاطت این عزیزان راہ تقوٰذ و رخنہ سرایت نباید لیکن از ناراست آمد و عدم اتقیاد خویشان مادری خواجہ زادہا، ما بآرزوی خود نہ رسیدیم، بالجملة باوجود خللها وفتورها کہ از بعضی خویشان مادری خواجہ زادہا از نادانی و عاقبت نافہمی حاجز و مانع تربیت خواجہ زادہا گشت مع ذلک دستمایہ

از فضائل و علوم و انموذجی صالح از خصال فقرا و اوضاع درویشان از یمن تربیت و عنایت نصیب ایشان شده است والحمد لله علی ذلك و چون خواجه زاده‌ها، ایشان بس مراہفت رسیدند و يك نوع فراغ آنحضرت را ازین مشغله دست داد۔

اهلیة بزرگ آنحضرت رابعة العصر و بارعة الدهر (۴۴ب) ام الکرام بی بی فاطمه رحمها الله سبحانه ازین سرای ناپایدار به جوار رحمت پروردگار رحلت نمودند و آنحضرت بعد از يك مدتی تزوج دوم اختیار فرمودند اعنی حریم عصمت و جلال محسودة الرجال و محمودة الآجال حضرت ام العارفين بی بی زهری سلمها الله سبحانه که والدۀ ماجدۀ ایشان مقربۀ درگاه احدیت و محترمه پیشگاه صمدیت بی بی دولته متعنا الله سبحانه بانوارها از عارفات وقت و مجاز با جازۀ مطلقه از حضرت خواجه اند، بشرف ازدواج آنحضرت مشرف شدند و آنحضرت را چون معنی ارشاد و تربیت خلق الله توامان فطرت جامعہ بود تا فردی از افراد اهل حقوق را قابل تربیت می یافتند با وجود میلان طبع شریف بانزوا و بسر بردن اوقات در جوار تربیت حضرت خواجه و سائر ویرانه‌ها، صحرا خویشان را بزور در شهر محشور می داشتند (۴۵-۱)

و چون از تربیت يك طبقه فارغ می شدند تا کلان شدن طبقه دیگر باز به حکم میلان طبع مبارك به صحرا علی الخصوص به جوار

تربیت حضرت خواجہ انتقال می فرمودند و بعد از دواج و تاهل ثانی چون بحکم مقدمه مذکور از تقویہ و اعانت اصحاب حضرت خواجہ و تعلیم و تربیت خواجہ زادهاء خود و فرزندان اہلیہ بزرگ و اہل طبقہ ایشان بر قدر مقدور فارغ شدہ بودند باز دل از سکونت عمرانات برداشته در اخص اوقات بجوار آستانہ حضرت خواجہ و در سائر ازمنہ بصحراہاء و نشیمنہاء کوہسار قبلہ رویہ دہلی بسر می بردند و از وراہ روزہا جمعہ جز بضرورت در شہر نمی در آمدند۔

چون مدتہاء مدید بدین وضع خاص بسر بردند بحکم اشد البلاء علی الانبیاء ثم الامثل فالامثل، بار دیگر چشم زخمی غریب عارض وقت نازک آنحضرت گشت شرح این مقال آنکہ حضرت پادشاہ دین پناہ (۴۵ب) صاحب قران ثانی خلد اللہ دولتہ کہ در ان ایام بہ حسب دین و ملت و حیثیت جاہ و سلطنت برگزیدہ ترین شاہزادہاء عصر بودند بملاحظہ اختلال قواعد ملت و ملک و بی ضبطی تمامکہ از نا اہلیت ارکان دولت و بی پروائی حضرت جنت مکانی محسوس ہمگنان بود، داعیہ دفع مفسد ہادین و دولت در خاطر متمکن گردانیدہ با استعداد و ابہت تمام بجهتہ تسخیر اردوی والد بزرگوار خود نہضت نمودہ بودند و آنحضرت را بہ مناسبت غم خواری مسلمانی محبت و دولت خواہی ایشان براکمل وجوہ پیدا شدہ بود و بہ موجب آن انواع توجہات دربراز کار ایشان مبذول می داشتند و بہ دعا ہا پیوستہ ممد و معاون

بودند، قضا را بعضی از مقربان حضرت جنت مکانی این معنی را باقبیح وجوه در آنچه آن پادشاه سطوت پناه از یورش بنگش به کابل رجوع نموده به لاهور رسیده بودند (۴۶-۱) به عرض پایه سریر رسانید فرمان طلب آنحضرت اصدار نموده و پیش از آنکه فرمان به دهلی برسد، آنحضرت از مکاتیب بعضی دوستان اردوئی معلی بر کیفیت حال مطلع گشته، روانه ملازمت آن پادشاه گشتند و بعد از قطع منازل و طی مراحل روزی که به لاهور رسیدند، از اتفاقات حسنه بل بمحض تائیدات الهی همان روز سختترین کوفتی و مؤلم ترین آزاری که در آن ایام عارض وقت آن پادشاه معظم بود دفع شد، پس آن پادشاه عالی منقبت قدوم شریف آنحضرت را برای خود مبارک دانسته، اصلاً از سعایت و ایقاع مذکور برروئ آنحضرت نیاورد بلکه انواع تلافی و مهربانی درباره آنحضرت مبذول داشته، در صدد ازدیاد اعزاز و اکرام آنحضرت گشتند و نوعی از انواع نوازش بزرگ که نزد ابناء دولت اعلی درجات سعادت تواند بود برای آنحضرت تعیین نمودند، تبیین این اجمال آنکه (۴۶ب) چون خاصر آن پادشاه معظم پیوسته، مولع آن بود که بهر وجهی که ممکن باشد آنحضرت را بسوی خود به کشند و این معنی از عدم اقبال و کمال تجرد و انقطاع آنحضرت دست نمی داد، درین مرتبه که باهمه توهم انواع غضب رانی از جانب آن پادشاه معظم انواع تلافی بجای آن بظهور آمده بود، بحکم متانت رای و اصابت فهم

خواستند که بر علاوه آن عنایات حشیمه^۱ اعز اقسام اعزاز بعمل
آرند تا شاید که خاطر آنحضرت مایل و ایل بجانب ایشان گردد
پس برادرزاده پادشاه بزرگ جلال الدنیا والدین محمد اکبر
پادشاه انا، الله برهانه عاجزه مرزا محمد حکیم مهد علیا کابلی بیگم
را که به صلاح و عفت و تقوی و عبادت از سائر بیگمان حرم به عمل
غازه امتیاز برجین روزگار خود داشتند، به مواصلت آنحضرت قرار
داده بزبان بعضی مقربان در گاه سلطنت (۴۷-۱) بر آن حضرت
پیغام کردند، آنحضرت از استماع این خبر مهیب و حکایت خطیر
حیرت زده گشتند و خویشان را در معرض ابتلا و امتحان عظیم
دیده، بر سنت سنیہ مرضیہ خود متشبث به حبل متین صبر و تسلیم
گشتند و در مواجهه آن پیغامات اقدام و عدم اقدام را منوط به فکر و
تامل داشته، دفع الوقت می نمودند و در ضمن آن التجاها بارواح
طیبه حضرت خواجها قدس الله اسرارهم برده خلاصی ازین ورطه
مسئالت می نمودند و سرانجام بحکم تسبب باسباب صوری که
معمول كافة انبیاء و عامه اولیاء است رجوع به نواب بیگم عصر اعظم
الخوانین نور جهان بیگم نموده استخلاص خود را به وسیله مساعی
جلیله ایشان چشم داشتند، پس آن بیگم بیگمان شکر الله سعیها
تمشیه این مهم را بر ذمه همت خود گرفته در اوقات نیک و فرصتهاء
صالح به بهترین وجوه عرض معذرت آنحضرت (۴۷ب) نموده آن

۱خ "خیریت" ۲خ "جسیمه"

پادشاه معظم را از انانديشه بر آوردند، آنحضرت عليه التحية والرضوان سجدهات شكر الهى بجای آورده مترصد رخصت شدند۔ پس آن پادشاه معظم املاك مقبوضه آنحضرت را دوچند نموده و در باب مخدمزاده بزرگ آنحضرت کمالات نصایب سعادات اکتسابی خواجه جمال الدين حسين و داماد عالی نژاد آنحضرت ملازمان نخبه الاولياء و صفوة الاصفياء سيادت وسعادت انتظامی و نجابت و نقابت اعتصامی مخدمی میرا بر اھيم حسين ادرات و مناصب مناسب مرحمت فرموده رخصت ارزانی داشتند و آنحضرت سالمأ و غانماً به دهلی مراجعت فرمودند و بحکم مقدمات مذکورہ آبقاً اعنی فتح ياب اختلاط ابناء دولت درسيده۔ آمدن مخدمزاده خرد آنحضرت برهان ساطع شھامت و کرامت و نجم ثاقب آسمان فتوت و ولايت (۱-۴۸) خواجه سراج الدين محمد بسن تمیز و ایام تعليم از التزام گوشه هاء صحرا رجوع نموده باشش شهر اختيار فرمودند و کمال توجه و نهایت تقید در تربیت و تادیب این مخدم زاده عالی استعداد مصروف داشته، همان اھتمام و مبالغه که در ایام ماضیة در حق خواجه زادهاء خود و مخدمزاده بزرگ خواجه جمال الدين حسين داشتند، در باب مخدمزاده خرد بنياد نهادند و شب و روز در تادیب و تعلیم ایشان مقید بودند و به طفیل ایشان جمعی کثیر از طفل اهل محله را تربیت فرمودند۔

چون يك چندی بریں وجہ گذشت و پادشاه معظم اعنی حضرت جنت مکانی از عالم رحلت نمودند و پادشاه دین پناه صاحب قران ثانی مدظلہ العالی بر سریر سلطنت صعود فرمودند مناسب احکام عرف و عادت چنان بود کہ بحکم سوابق دولت خواہی و دوستداری کہ آنحضرت را بہ حضرت پادشاه دین پناه رسوخ (۴۸-ب) تمام داشت پیشتر از جمیع اکابر و مشائخ و دوز دست تر بہ مبارک بادمی شتافتند لیکن آنحضرت بہ مقتضاء عادت قدیمہ خود کہ بی تحریک و باعثہ ضروری از گوشہ افتادگی و زاویہٴ خمول بہ دربار سلاطین عظام اقدام نمی نمودند، دریں هنگام نیز بہ دعاگوئی ظہر الغیب اکتفا نموده باستقبال موکب ہمایون و مبارکباد جلوس بہ شتافتند و این معنی مر اکثر دوستان و مخلصان آنحضرت را کہ بہ مصالح و مفاسد نشاء صوریہ دانا و بینا بودند درو ہم انداخت و مقدمات مزعجہ و تقدیرات منہضہ در میان آوردہ، محرك آنحضرت گشتند و آنحضرت در مواجہۃ ایرامات آن عزیزان بہ عجز و افتادگی وضعف و ناتوانی پناہ بردہ، استغامی نمودند و آن عزیزان بملاحظہ و خامت و سوء خاتمتی کہ در صورت عدم شتافتن آنحضرت بہ مبارک باد جلوس ملحوظ بود از ایرام و میالغہ نمی آسودند و در (۴۹-۱) بعضی اوقات کہ آنحضرت از جد و میالغہ عزیزان دل تنگ می شدند می فرمودند کہ نمی دانیم کہ چہ نوع معقول عزیزان بکنیم اگر آن رفتنہا، ما بملازمت پادشاه مرحوم

راحجت می سازند خود معلوم همه است که آن رفتنها جز بموجب طلب یا بموجب حکم نه بود والحمدلله که این پادشاه دین پناه طائفة فقراء و صلحا راهم از زمان پادشاهزادگی معاف فرموده اند و از جانب ایشان هیچ اکراه و تکلیف درین باب نیست پس این کس فرق وضع فقرا بچه نیت نماید و نیز فائده که در ملازمت ما بندگان حضرت پادشاه رامتصور و مظنون عزیزان است جز آن نیست که نزد ضرورت کلمة الحقی و دلالت^۱ بخیری از ما به ظهور آید و این معنی خود در صدرت اکتفا به دعا گوئی ظهر الغیب و التزام زاویة افتادگی بهتر و موثر تر است چه درین صورت بحکم عرف و عادت حضرت پادشاه را (۴۹ب) حسن ظنی بما پیشتر می شود و عرائض مارا وقع و مقدار می افزاید و بعد از آن که به ملازمت ایشان می رسیده باشیم و ادراعات و عطایا^۲ ایشان را قبول نمایم به کدام حرمت و آبروی کلمة الحق عرضه داشت خواهیم کرد.

بالجمله امثال این مقدمات معقوله و اجوبه مسکنه باعزیزان بنا بر صلاح دانی و مصلحت بینی ظاهر حال از تحریک و از عاج آنحضرت باز نایستادند تا آنکه از دارالسلطنت خبر رسید که بندگان حضرت پادشاه مدظله العالی در صدر و براه کردن قافله حاج اند و در تعیین و تشخیص میرحاج مترددی در میان است از وصول این خبر بهجت اثر آنحضرت مستبشر گشته^۳ تصحیح نیت راماده

^۱ بخ، ولایت ^۲ "در میان است از گشته" نسخه خ ندارد

بدست به نیت سفر حجاز متوجه دارالسلطنت شدند و چون به ملازمت بندگان حضرت پادشاه رسیدند و مافی الضمیر آنحضرت بعرض پایة سریر رسید حضرت پادشاه عمره الله سبحانه اقباله آنحضرت را باین خدمت از نعمتها غیر مترقبه (۵۰-۱) دانسته تمشیه این مهم بنام آنحضرت مقرر فرمودند و به وزراء دولت و امناء مملکت حکم شد که تجهیز اسباب این سفر مبارك باتفاق خادمان آنحضرت سرانجام بدهند، پس متصدیان دارالسلطنت به مشغله مذکوره اشتغال داشتند که بناگاه عرضه داشتہا گذربانان دریای عمان رسیدند بدین مضمون کہ

امسال فرنگیان جزائر آن دریا د خار بنا بر عدم

تجدید قول و قرار به کشتیہا مزاحمت عظیم می

رسانند و راه آمد و شد دریا مسدود است۔

پس حضرت پادشاه واجب العرضہا مذکورہ را بہ

نزد آنحضرت علیہ التحیة والرضوان فرستادند و از حقیقت حال

آگہی دادند، آنحضرت نیز رضا بقضا دادہ۔

روزی چند بجهة شیفتگی بقاء مبارك حضرت پادشاه کہ از

مردی داری و مسلمانی ایشان از دیرباز داشتند در اکبر آباد توقف

فرمودند و در خلال آن ایام (۵۰ ب) صحبتہا شگرف می گذشت و

حضرت پادشاه انواع تطف و بزرگ داشت آنحضرت مرعی می

نمودند چنانچہ مکرر حکم عالی شد کہ آنحضرت در حین ملازمت

به بعضی از آداب محدثه سلطنت مثل کورنش و تسلیم قیام نه نمایند پس آنحضرت در جواب معروض داشتند که باین آداب در زمان پادشاه معظم جنت مکانی قیام می نمودیم و آن پادشاه معظم در جنب حضرت شما به حیثیت صلاح و عبادت منحط بودند پس هرگاه در زمان آن پادشاه معظم بنا بر خوف حضرت آداب بجای می آوردیم در زمان حضرت شما بچه نیت تغیر وضع نمایم و حال آنکه در خود مزیتی درین زمان نمی بینم همان حسام الدین احمد که بودیم هستیم، حضرت پادشاه از استماع این حرف خیلگی متاثر گشته، آنحضرت را بطور ایشان باز گذاشتند پس آنحضرت رخصت یافته به دهلی رجوع فرمودند و بهمان مشاغل خیر که اشتغال داشتند (۱-۵۱) مشغول گشتند۔

تا آنکه بندگان حضرت پادشاه دین پناه از یورش دکن بعد از چهار سال همه عنان فتح و ظفر به دارالسلطنت رجوع فرمودند و از اطراف و اکناف^۱ فریق فریق از علماء و مشائخ بجهة استیصال افغانه و تعزیت رحلت حضرت بیگم بیگمان خاتون ربع مسکون والدۀ حضرت شاهزادهها بردالله مضجعها متوجه دارالسلطنت گشتند و آنحضرت این مرتبه نیز بحکم عادت قدیم در استقبال موکب همایون توقف نمودند و بر منوال نوبت جلوس از عزیزان و مخلصان ابرامات متوجه شدند و آنحضرت در اجابت متردد بودند

۱ خ "اکناف" ندارد

تا آنکه حضرت پادشاه رانیز عدم استقبال ایشان با آن هم ارتباطها و اختصاصها که از جانب آنحضرت خاطر نشان حضرت پادشاه بود ناخوش آمد و روز بروز ثقل بخاطری افزود، قضارا هم درین ایام جمعی از (۱۵۱ ب) عزیزان صاحب عهده صوبه دهلی که به تحقیق اراضی ائمه منصوب اند مطابق وانموده قانون گویان بی^۱ خبر اند صوبه دهلی اکثر سکان محله فیروز آباد را زیاده بر قرب و جوار و آشنائی مسلمانی هیچ نسبتی و تعلقی بآنحضرت ندارند از منتسبان و متعلقان آنحضرت خیال کرده هر سقم و صحتی که بر اسناد اراضی آنها توهم می کردند باختیار و دانستگی آنحضرت حواله کردند و طوماری طویل الذیل در شرح اسامی آن جماعت و غیر آنها ترتیب نموده و آن آشنایان و همسایهارا که اکثر آنها جز در عیدی و موسم عرس به ملاقات آنحضرت هم مشرف نه بودند به نادانستگی در رنگ خاص خیلان و متعلقان ایشان در طومار در آورده به نظر اشرف اعلیٰ بندگان حضرت پادشاه در آوردند، پس آن خوشی و ثقل خاطر که (۱۵۲ - ۱) بندگان حضرت ادام الله ملکه را از مهر پیش و از نا آمدن آنحضرت به تهنیت و تعزیت در خاطر انور متمکن گشته بود از دیدن آن طومار و شنیدن این حکایت مستزاد گشت، چند آنکه در خلوات خاص با ارباب عمائم پای سریر اظهار ناخوشی نسبت بآنحضرت کردند،

^۱خ "بی" ندارد

پس آن جنابان از خطاب و عتاب پادشاهی فصلی دراز در قلم آورده بآنحضرت اعلام نمودند باین همه بواعث میلان طبع و مرضی خاطر آنحضرت آن بوده که از گوشه افتادگی بیرون نیایند و به حبل متین توکل و عروة وثقی تسلیم توسل نموده بهر چه روی دهد راضی باشند لیکن دوستان و مخلصان حاضر و غائب جد و اجتهاد تمام بعمل آورده آنحضرت را به دارالسلطنت بردند، پس آنحضرت در کنار بلده دارالسلطنت اعنی اکبر آباد رحل اقامت افگنده در ملازمت (۵۲ب) بندگان حضرت ادا م الله برکاته توقف فرمودند و باعث برای توقف آن بود که در صورت متصل رفته ملازمت کردن احتمال داشت، بندگان حضرت پادشاه که در کمال تخلق باخلاق کریمه از سائر بنی نوع انسان مستثنی حیا ورزیده و شرم و حلم بکار داشته از تحقیق شبهات آن طورها اغماض فرمایند و آن شبهات هم چنان در دل بندگان حضرت و ضمائر وزراء دولت مرکوز بماند، پس آنحضرت اختیار توقف در ملازمت نموده از وزراء و امناء مملکت ایدهم الله سبحانه بالعون والنصرة التماس تحقیق شده بر مواقع سهو آن طومار اطلاع تمام پیدا کردند و حقیقت حال را بعرض بندگان حضرت ادا م الله برکاته رسانیده (۵۳-۱)

غبار ملال این حکایت را تمام از ساحت ضمیر منور بندگان حضرت شستند، پس آنحضرت علیه التحية والرضوان از صورت غرض مندی در ملازمت فارغ شدند، درویشانه و بی غرضانه رفته،

بندگان حضرت را دیدند و بندگان حضرت نیز بر قاعدۀ سابق در اعزاز و احترام ایشان بذل توجه فرموده نطع مصاحبت خاص الخاص گسترده و از کمال شیفتگی که آنحضرت را به دیدار مبارک این پادشاه دین پناه بود عند الملاقات به شگفتگی پیشانی و دل گرمی و اهتمام تمام لوازم خیر خواهی در اداء مواعظ بلند و نصائح ارجمند ادامی نمودند و روز بروز جمال حال آنحضرت بر پادشاه دین پناه روشن ترمی شد تا آنکه بعد از اندک فرصتی از کمال تعظیم و اهتباب آنحضرت علیه التحیه والرضوان که در خاطر مقدس بندگان حضرت ادام الله بر کاته رسوخ یافت، هرگاه آنحضرت (۵۳ب) به دیدن ایشان می رفتند فرمان می شد که در مسجد خاص که داخل حرم معلی پادشاهی است به نشینند و نواب خان عالم و امثال ایشان را از دولت مندان سعادتیار حکم می شد که نزد آنحضرت نشسته همزبانی بجای می آوردند

پس بندگان حضرت ادام الله بر کاته بعد از فراغ از هنگامه های بیرونی به سکینه و وقار نزد آنحضرت تشریف آورده ساعتی دراز بآنحضرت صحبت می داشتند و بسی از مشکلات و معضلات دین و دولت را از آنحضرت تحقیق نموده مسرور و مبتهج می شدند و از راست آمد این صحبتها در رخصت آنحضرت به دهلی توقفها فرمودند بلکه به اشاره در حضور و تصریحاً در غیبت اظهار می

لـ خ مفصلات

فرمودند که آنحضرت اختیار اقامت در دارالسلطنت نمایند انب
والیق است و آنحضرت نیز بجهت خاطر داشت بندگان پادشاه دین
پناه حرف رخصت اصلاً در میان نیاوردند و قرار دادند (۱-۵۴) که
قائیدگان حضرت بطور خود رخصت بدهند ازین جانب التماس به
وقوع نیاید و باوجود کمال استنکاف طبعاً و روحاً که آنحضرت را
در بودن آن شهر پیر آشوب بود انواع بی آرامی بدنی و روحی
را متحمل گشته به نیت آنکه شاید در بودن ایشان نفعی باسلام
و مسلماتان برسد اظهار دل تنگی نمی کردند

تا آنکه در اوائل سال هزار و چهل و سه در معموره صوفی آباد
که نزدیک به دارالسلطنت آباد ساخته آنحضرت ست به عارضه
مرض رحلت ممتحن گشته به جوار اقدس اتصال یافتند
تفصیل احوال مرض رحلت و ما يتعلق بها در خاتمه این رساله
از مساعدت وقت و توفیق ماحول این معلوم است و الآن اشرع فی
المقصد الثانی:

مقصد دوم

در بیان مجملی از عبادات و عادات و اخلاق کریمه آنحضرت
و این مقصد در ضمن سه فصل ایراد نموده خواهد شد (۵۴ب)
فصل اول: در عبادات آنحضرت

فصل دوم: درمکام عادات آنحضرت

فصل سوم: در اخلاق کریمه آنحضرت

فصل اول: در عبادات آنحضرت

باید دانست که بیان کمیات و شرح کیفیات این فصل از حیز مقدور این مخلص مهجور بیرون است، پس آنچه در خورد زبان کلیل این علیل است به عرض محبان و مخلصان آنحضرت میرساند که قول جامع و شرح کامل این فصل آن است که آنحضرت از منہ اعمار، مشحونه الانوار خود را مماثل ساعات تراویح رمضان مبارک گردانیده بودند چنانچه از آن نماز خجته انجام و آغاز بعد از ادا هر رکوع و احتمال مشاق طول قیام یکان ترویحه حقیقه ماثوره آمده است و آن ترویحه نیز مشمول بانوار تسیح و تهلیل می گذرد۔

آنحضرت علیه التحیه والرضوان از منة عمر مبارک خود را مماثل آن تقسیم و تقطیع فرموده بودند، اوقات تازگی دماغ و آسودگی (۱:۵۵) عبادات شاقه اقدام می فرمودند و عندالکلاله ترویحه حقیقه تجویز نموده باز به حلائل عبادات متوجه می شدند۔
تفصیل این اجمال آنکه قبل سحر از استراحت نصف اللیل بیدار گشته، نماز تهجد گاهی ایستاده و پیشتر نشسته می خواندند و در قرأة این نماز اکثر سیپاره عم را پنج مرتبه به تکرار از برمی خواندند و چون يك گهزی برای انفلاق فجر می نماید به ترویحه

لخ "عادت"

حقیقه مشمول بانوار ذکر و مراقبه می گذرانند تا آنکه مؤذن اذان فجر می گفت، آنگاه باز تجدید وضو نموده باده نماز فجر قیام می نمودند، آنگاه تا وقت چاشت مستقبل قبله به مراقبه مشغول بوده باخدای خود راز و نیاز می داشتند و چون سه چهار گهڑی از روز منقضی می شد، نماز چاشت ادا می کردند و این نماز را اکثر اوقات از چهار رکعت نمی افزودند، دو رکعت صلوة الضحیٰ و دو رکعت (۵۵ب) صلوة الاستخاره و بعد از آن دعاء استخاره خوانده اعضا و بیداری قواء و حواس را مثل بید استراحت نصف اللیل و بعد نصف النهار اکل طعام و فراغ از وضو و غسل بانواع^۱ قریب به یک گهڑی به سکوت و مراقبه می گذرانند و دوسه ورق از درود خوانده و متصل آن به تلاوت فرقان مجید مشغول می شدند و اکثر ایام ده سپاره و گاهی که در تهجد پنج میسر نمی شد، در آن روز پا نزده سپاره بآرام و سکون و تدبیر و تامل می خواندند و چون دوسه گهڑی برای فی زوال می ماند از تلاوت فارغ گشته طعام می خوردند و آنگاه در حجره^۲ منوره در آمده بر بستر استراحت دراز می کشیدند و دل و زبان به درود نبوی به کار داشته، همچنان قیلوله می فرمودند و وقت فئی زوال برخاسته به تهیه وضو مقید می شدند و بعد از اسباغ و اکمال طهارت به مسجد تشریف برده، نماز ظهر ادا می نمودند و بعد از آن اگر در آن روز راتبه مذکور تلاوت بجهة

^۱ اعضا بیداری غسل بانواع، در نسخه نیست ^۲ خ "حجر"

عروض عوارض فاتمام مانده می بود بعد از ظهر (۱-۵۶) تمام می کردند والا در مسجد یاد ر منزل شریف قسیح به دست گرفته می نشند و جزدان جزدان پراز اوراق حوائج حاجت مندان از پیش نهاده راست قاقرب به عصر مشغول به حاجت گذاری خلائی می بودند و در خلال ایس دو عمل بزرگ اعنی تلاوت قرآن و حاجت گذاری خلق الله که پیشتر اوقات شباروزی آنحضرت را استیعاب داشت تعلیم و تأدیب طبقات اطفال نیز بجای می آوردند۔

و آنگاه به حرم معلی شریف برده تجدید طهارت می کردند و نماز عصر خوانده اگر در راتبه تلاوت یاراتبه حاجت گذاری خلق الله تتمه در آن روز می ماند با تمام آن تتمه مشغول می شدند والا نماز عصر راست تا آخر نماز خفتن بر مصلی مراقب^۱ می نشستند و نماز خفتن خوانده، به منزل شریف (۵۶-ب) می آوردند در خوابگاه منور گاهی دراز کشیده و گاهی حیوة متکا گرفته می نشستند و به حکم رعایت سنت سنیه نبویه که از حدیث کلمینی یا خمیراً مفهوم می شود بهم زبانی اصحاب طریقت انبساط می فرمودند و از یاران حاضر در آن وقت نازک هر کدام ازین اعزه که حاضر می بودند اختصاص می یافتند سیادت مآب سعادت نصاب میران سید احمد و حقائق آگاهی معارف دستگاهی نخبه الاولیاء میان شیخ مرتضی و عزیز الوجود عالم نیک ذاتی و نیک نهادی^۲

۱ خ "به راحت" ۲ خ "نهادی" ندارد

میان شیخ عبدالغفور و سلالة الاولیاء العظام وصفوة الاصفیاء الکرام
 میان شیخ نعمت اللہ و سیادت وسعادت اقترانی میرمحمد زاهد و
 مخدومی کمالات پناهی میان شیخ یعقوب و مشیخت پناهی معارف
 نصابی میان شیخ رستم و خجسته خصال عالم آزادگی میان محمد
 هاشم سنبلی و شرفیاب قبول اهل اللہ (۱-۵۷) مولانا محمد دوست
 و اگر ازین اعزہ هیچکس حاضر نمی بود در آن وقت نازک به مطالعه
 مثنوی مولوی یامکتوبات شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری یا
 بیاض خاصه که ایات عالی رادراں سفینه بطریق نثر بخط خاص
 قلمی فرموده اند، مشغول می شدند و این صحبت اصحاب و
 صحبت کتاب اکثر تانصف شب منتهی می شد۔

و آنگاه تجدید وضو فرموده به درود خواندن مشغول می
 شدند و همچنان درود خوانان به خواب می رفتند و بر قاعده معهود
 قبیل از سحر برخاسته باز بر قانون مسطور به تعمیر اوقات
 مشغول می شدند، این است قول و جز در اعمال شب روزی
 آنحضرت و از سنن و نوافل و ادعیه و اذکار پیش از سنن رواتب
 نوافل تهجد و چاشت و تسبیح و تهلیل مسنونہ و یکان سورہ سور
 خمسہ مشهوره بعید صلوات (۵۷ب) مفروضه و ادعیه ارکان وضو
 واستنجا و ادعیه حتی النوم والیقظه وامثالها که از عمل الیوم واللیلہ
 آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم به غازة شهرت امتیاز دارد نمی
 افزودند۔

و در شهر مبارك رمضان و چلهٔ عرس حضرت خواجه خود
 قدس سره انواع رياضت و تعب بر خود تحميل می فرمودند
 چنانچه ایام و لیال آن ماه مبارك و آن اربعین برکات قرین تمام و
 کمال در صیام و قیام و تلاوت و ذکر می گذشت و از خواب جز
 غنودنی و از طعام جز سد رمقی کمتر به وقوع می آمد پنج شش ختم
 در لیائی رمضان باجماعت می شنیدند و گاه گاهی در يك شب و دو
 شب تمام قرآن نیز در تراویح شنیده اند و در اربعین عرس حضرت
 خواجه قدس سره هر روز نه ختم التزام نموده بودند که با سایر
 اصحاب و احباب سرانجام می دادند (۵۸-۱) و عند الحساب
 سر هر روزی از سی صد و شصت روز سال کامل يك ختم می افتاد
 و از آن نه ختم اکثر چنان می بود که دو ختم که روزانه میسر نمی
 شود شبها در سایهٔ چراغ با خواص اصحاب و احباب تا نصف شب می
 خواندند -

الغرض آن همه تعب و رنج که آنحضرت در ماه مبارك رمضان
 و چلهٔ عرس حضرت خواجه قدس سره می کشیدند از کم یکی از
 مشائخ متاخرین منقول است اللّٰه تعالی برکات اوقات معموره
 آنحضرت را شامل حال و مال مابندگان مهجور از دیدار آنحضرت
 گرداند، بمنه و کرمه -

۱. خ "جمله"

فصل دوم:

در مکارم عادات آنحضرت

باید دانست که عادات در عرف ارباب سیر عبارت از داب و طریق اکل و شرب و لبس و نوم و روش تَرْتِین و تعطر و تفکّه و طریق معاشرت با اهل بیت و خدام و موالی و آئین مصاحبت با اصحاب و احباب و وفود (۵۸-ب) و ورود و اوضاع حالت سفر و سواری و معالجه بیماری و عیادت مرضی و تقدیر احوال غربا و ایتام است و این مسکین هر کدام از این عادات ستوده آنحضرت را در ضمن هفت مقاله ایراد می نماید:

مقاله اولی:

در داب و طریق اکل و شرب و لبس و نوم آنحضرت

پوشیده مباد که قوه غازیة آنحضرت در کمال قوه بود از اغذیه ثقیله تفاوتی در معدة شریفه پیدانمی شد و هر گاه بعد از ماه و سال به نیت موافقت میهمانان صالح موافق اشتها تناول می فرمودند از اکثر صحیح المزاجان این روزگار در کمیت و مقدار افزون می بود، اما طریقه مستمرة آنحضرت درین باب آن بود که چون بر سفره طعام می نشستند همان که نان پیش حضار محفل خاص نهاده می شد در پی خوردن نان می شدند و خادم را می فرمودند که (۱-۵۹) طعامها دیگر را به تسویه تقسیم نماید و درین میان مسافران و طالب علمان مسجد و غیرهم را یاد کرده برای این

هامی فرمودند که طعام جدا به کنید۔

بالجمله تعللات درمیان می آوردند تا آنکه از نان خشک موافق نصف اشتها خورده فارغ می شدند و آنگاه دست به کانسہ و طبق طعام می بردند و از طعامها هر چه قلیل الرسومه و قوی الماده و عاری از زواید مسالاً^۱ می بود ابتدا بهمان کردند مثل حلیم و هریسه و آش و چون مقدار سه چهار لقمه از اندازه معتاد باقی می ماند از طعام روغن دار مثل متنجنه و قلیه برنج و امثالها تناول فرمودند، دست از طعام بازمی داشتند ولی فرمودند که برای ترتیب و ترویج دماغ همین قدر کافی است که در آخر طعام دوسه لقمه چرب باید خورد اما بجهتہ بدل مایتحلل و تقویۃ قواء و اعضا البتہ اختیار اطعمه قلیل الرسومه و قوی الماده (۵۹ب) باید نمود که درین صورت هم قوت بدن بواجبی حاصل می شود و هم نفس شوم سرنگون و مقهور می باشد، هذا و از سیر خوری اجتناب تمام داشتند۔

چون يك ربع از اشتها باقی می ماند دست از طعام برمی گرفتند و می فرمودند که هرگز یاد نه داریم که سیر خورده باشیم و تفاوتی فاحش در وقت خود نیافته باشیم و اگر میهمانان حاضر می بودند و برای رعایت ادب صحبت نمی توانستند دست از طعام برگرفت نانهارا ریزه ریزه کرده در کانسۃ طعام شور بادار نرید می

۱ "مصلح"

کردند بجهتہ خادمان و برین تعلل مجلس باخر می رسانیدند و در دعوت طعام اگر داعی از اصحاب طریقت و تقوی می بود بانسراح اجابت می نمودند و اگر غیر آن می بود و در عدم اجابت مضرتی بآنحضرت یابوی متصور می بود بضرور اجابت می کردند و نان خاصگی از منزل شریف همراه برده در مجلس طعام (۶۰-۱) آن عزیز بروشی که کم کسی مطلع می شد از همان نان تناول می فرمودند و از بقول و اطعمه کریمه النتن مثل سیر و پیاز و قروت طبعاً و روحاً آزار عظیم می کشیدند چنانچه این مسکین از محال غضب رانی آنحضرت که در مدت سی سال درست پنج شش مرتبه پیش نه دیده یک مرتبه درین محل بوده است و در التزام غسل مبالغه تام داشتند و اگر حاضر نمی شد کره تمام بر بشاره مبارک ظاهر می کردند و به پرچه خشن دستها به مبالغه پاک کرده بآب می شستند و از اطعمه آش باوردی و ماهیچه و بوغراء و حلوا سوهن رابه میل تناول می فرمودند و در ایام ماه مبارک رمضان بعد از نماز مغرب قصد می کردند افطار به مجقری از ما حضری مثل کلیجه و نان خشک و امثالها به طریق ناهار شکنی نموده آید و هم چنان به معدة صاف و بدن سبک نماز تراویح ادا می نموده (۶۰ب) بعد از آن طعام خورده شود

و می فرمودند که درین صورت چهار فایده معتد بها بدست می آید، اول آنکه نماز تراویح بی کلالت و ملالت میسر می شود،

دوم آنکه احتیاج بآب خوردن بسیار در شب که عاقبت و خیم بجهة بدن و بجهت طاعت دارد نمی افتد، سوم آنکه خادمان طعام پراز محنت طعام بزی در حالت صیام در ایام تابستان خلاص می شوند و بعد از افطار در ساعات لیل که ابرد اوقات است بآسانی اشتغال می توانند نمود، چهارم آنکه در اختیار طعام وقت سحر قوت سیری تمام روز را استیعاب می نماید و ضعف روزه چندان ظاهر نمی شود و هذا طریق آب خوردن آنحضرت چنان بود که اگر در اثناء طعام عطش غلبه می کرد پاره آب می خوردند و بعد از آن تادیری موازی سه چهار گهژی امساک از شرب آب نموده آنگاه نزدیک بهم چند مرتبه آب می خوردند و در حین آب خوردن (۶۱-۱) وقفها می نمودند و در هر قرط آب نفس می کشیدند و فواید این نفس کشیدن بسیار بیان می کردند و بسم الله والحمد لله در اول و آخر هر قرط می گفتند و در تقلیل شرب آب مبالغه تمام داشتند و فواید تقلیل شرب و مضار تکثیر آن بیان می نمودند

و در لباس طریق وسط مرعی می داشتند و دستار آنحضرت پرکاله درست می بود که قریب به بیست گز اکبری باشد و در نفاست و قیمت مایل به مرتبه اعلی می بود و پیرهن و فرجی یکنه از مرتبه وسط که دایر میان سائر الناس است هرگز نه افزود چنانچه پیرهن آنحضرت از قسم پرچه وسط که بزبان هندی آن را ادهوتر نامند و پرکاله درست آن از دوسه روپیه بارزدی بود و

پیرهن منور آنحضرت همیشه از جانب کتفین چاک داشت و دامان پیرهن در پهنائی (۶۱ب) مائل به فراخی و در دراز اماثل به درازی بود و آستین پیرهن در طول از سرانگشتان دست اندکی زیادہ می آمد و در کشادگی همان قدر کہ هنگام غسل بدن مسبوغاً و مجملأ در برچیدن آن محنت نیفتد و حال فرجی یکتہ نیز در عرض و طول و تنگی و فراخی مماثل پیرهن می بود و زیر کمر طرف راستاء فرجی البتہ جیب می داشتند و سراویل آنحضرت در درازاً از شتالنگ برجستہ ترمی بود۔

و بیان پوشاک زمستانی آنحضرت در فاتحہ این رسالہ گذشتہ است و پرچہ پختہ دار را جز در چلہ زمستان کہ هوا در غایت برودت می بود نمی پوشیدند و در مبادی و اواخر زمستانی یک دوپتہ خرد بود از عائم تہ بند سرخ غیر معصفر کہ آن را بزبان ہندی اتان نامند سرخی آن از چیزی منجمیتہ نام قراری می باشد آن دوپتہ را بر کتفین مبارک می گرفتند و کفش مبارک ہمیشہ از جلد مدبوغ می بود و در ایام برشگال قسمی از نعلین چوبین (۶۲-۱) کہ بالایش بصورت پایپوش درست از چرم می بود می پوشیدند و بستر و پوشش خواب را باختیار مخدرات حرم معلی گذاشتہ بودند ہر طوری کہ ایشانان اختیار می کردند مسلم می داشتند همچنین فرش و بساط مہمان خانہ موکول باختیار ایشانان بود و خواب آنحضرت علیہ التحیۃ والرضوان روزانہ موازن دو

گهڑی عندالاستوا دشوار مقدار ثلث لیل بعد از نصف شب می بود و از امتداد مقادیر مذکورہ ہمیشہ شاکی بودند و می فرمودند کہ آنچه بہ تجربہ آزمودہ ایم آن ست کہ اگر ہمت و ذوق یاوری نماید و تمام شب در طاعت و عبادت بہ گذرد۔

و آخر شب یا بعد از چاشت بینکی مماثل بینکی طفل رضیع کہ هنگام مکیدن پستان کاللمع العاطف والبرق الخاطف می باشد برای کسی بگذرد کوفت بیداری تمام شب را قدارک می کند اما تن آسانیہا و کاهلیہا (۶۲ ب) کہ مخمور طینت انسان است در ورطۃ چنین خوابہا دور و دراز می اندازد و نیز در حالت تشکی از طوالت ساعات نوم می فرمودند کہ ہر کہ در ہشت پھر شب و روز دو پھر خواب عادت داشتہ باشد و آنکس بہ شصت سالگی کہ اکثر مدت اعمار این امت است بزید، چون بر سر محاسبۃ اوقات بیاید ربع شصت سال کہ پانزدہ سال درست باشد در خواب گذرانندہ باشد و اگر تمام شب بہ خوابد سی سال درست بہ خواب گذرانندہ باشد و رضا بدیں معنی از حکم عقل و حکم ایمان بیوم الحساب مستبعد است ہذا

و حرارت صفرا بر مزاج مبارک غالب بود بنایران سواء ایام چلہ زمستان ہمیشہ در صحن منزل استراحت می کردند و نیز طاقت گرفتن در شبہا چلہ گاہ گاہی بہ وقوع می آمد و در اثناء خواب نفس مبارک بلند برمی آید چند آنکہ آواز آن ہر کہ نزدیک می بود

می شنید (۶۳-۱) و متصل خواب عندالیقظه چشمان منور آنحضرت به خطوط سرخ چنان رنگین می گشت که هیچ پشت گل و شیشه مل بدان آب و رنگ نباشد، فسبحان خالقه ما احسن خلقه واجمل تقویمه۔

مقاله دوم:

در روش تزئین و تعطر و تفکّه و تنعم آنحضرت

موی سر مبارک در هر هفته می ستردند و از موی بروت و موی پایان لب زیرین آنچه توهم آلوده شدن بآب و طعام می داشت می برداشتند و از موی لحيه مبارک آنچه بر صفحه منوره بشرها می رست می گرفتند و در موسم گرمانزد اشتداد حرارت از موی هازیر بنج و آنچه نزدیک به گلوی مصفامی بود و در از دیاد عرق دخل می داشت نیز می ستردند و به طول و عرض لحيه منوره اصلاً متعرج نمی شدند و ادوات مو ستردن و موچیدن و ناخن گرفتن و ریش پیراستن همه با خود می داشتند و در اکثر احوال بی امداد مزینی بدست (۶۳-ب) مبارک به مشاغل مذکوره اعنی موی سر ستردن و حجامت لحيه و غیر ذلك قیام می نمودند و این کار از حیز قدرت اکثر خلق بیرون است علی الخصوص موی سر ستردن که مزینان چابک دست نیز درین کار به عجز معترف اند

و بوی خوش را عظیم دوست می داشتند و از ذوات العطر هر چه که رنگ و پیش بومی بود استعمال آنحضرت می نمودند،

مثل گلاب و عیبر و این هر دو فرد را اهل منزل شریف در غایت
نفاست و لطافت مہیامی ساختند۔

و طریق استعمال آنحضرت عطریات مذکورہ را پیشتر آن بود
کہ از اعضاء بدن ہر چہ موی دار است مثل اقطاع راس و محال
لحیہ و الطین مواضع مذکورہ را محتاج تر بہ تعطیر دانستہ بہ گلاب
و عیبر معطر می ساختند و می فرمودند کہ از اجزاء بدن ہمیں موی
است بہ کمتر درنگی بوی ناخوش پیدا می کند، استعمال عطر
مخصوص بہمیں جزو باید داشت (۱-۶۴) و خوش بو مالیدن بر پرچہا
را زاید بر مقصود بلکہ ضائع می داشتند و در خرچ گلاب و عیبر
کفایت صرفۃً غریب رعایت می نمودند چنانچہ می فرمودند کہ
در مدت عمر خود ہرگز متعہد جمع و خرچ ہیچ چیز بذات خود نہ
بودہ ایم و مبلغها زر کہ از دست متعلقان ما خرچ می شود، چون
پیشتر احوال بر خلاف قاعدۃ عقل معاش می باشد و خرچ دہ بیست
جمع می افتد و مع ذلك احتیاج ہیچ محتاجی نمی شکند از تصور
و مشاہدۃ این معنی گاہ گاہی توہم معتوہیہ در خود پیدا می
کردیم و ازین توہم خاطر ملول می بود۔

والحال کہ متعدد خرچ عیبر و گلاب می شویم و کمال کفایت
شعاری در خود احساس^۱ می کنم و در نہایت ضبط و اسلوب لائق
خرچ می شود توہم مذکور رفع شدہ است و دانستہ ایم کہ بی

۱ خ، احسان

ضبطها محال دیگر از عدم توجه و قلت التفات طبع بوده است نه از مهر دیگر۔

وباب تفكه و تنعم آنحضرت نیز اختیارات شاقه و تدقیقات (۶۴ب) نازك دارد از ان جمله آنكه از میوه‌ها هندوستان آنچه مبدول و مجهول می باشد و ابناء تنعم از ان حساب نمی کردند مثل زردك و خیا، و اخواتهما این قسم را هم از ابتداء موسم آن فقراء و غرباء و ایتام و مساکین سیر می خوردند و از میوه‌ها آنچه قدر و قیمتی دارد و نفسهائ اماره ابناء دنیا بدان پرورش می یابد مثل انگور و خربوزه و انار و تربز و امثالهن، بعد از رسیدن این قسم میوه تادیرها تناول نمی کردند بعد از ان که پالیزها و باغها آن قسم میوه بآخر می رسید و میوه‌ها پالیز چیزی در بازار منتشر می شد و در طعم و طراوت و بهاء و قیمت حکم خیار و زردك می گرفت و به مساکین و غرباء شهر مستوفی می رسید، آنگاه یکان دو مرتبه باصحاب و احباب و فقرا و مساکین تناول می فرمودند و از خربوزه و تربز هر چه در شیرینی و رسائی به می بود به اعزه ایثار می کردند و از مغزها باقی مانده قشر (۱-۶۵) و پوچاك به كارد تراشیده تراشیده می خوردند و از جمله تنعمات آنحضرت حلوه سمنك و حلواء سوهن بود که به میل تمام تناول می فرمودند و در توصیف آن عنایت می کردند که از اطعمه آنچه ذومعین غذا و دوا تواند بود سمنك است و نفعی که بابدان صحیحه از سمنك می رسید از هیچ معجون و حلواء اطباء

که ماده الحیوة و نوش دارومی نامند نمی رسد -

هذا مقالة سوم

در طریق معاشرت آنحضرت با اهل بیت و خدام و

موالی

باید دانست که آن چنان که آنحضرت در دیوان خانه بیرونی برای حاجت گذاری خلق الله و دستگیری از یا افتادگان منصوب می بودند، بر همان منوال در حرم معلی تمشیه مهم سائر مسلمین بادب و سکون تمام آماده می نشستند و جوق جوق از عوارت شکسته بال و اطفال و ایتم افسرده حال در خدمت حضرت ام العارفين والدة ماجدة مخدوم زادة (۶۵-ب) خرد خواجه سراج الدین محمد بوسیله ایشان سلمها الله سبحانه عرض وقائع خود نموده به وسیله ایشان از آنحضرت مددی یاسفارشی یا تدبیر و مصلحتی می بردند و آنحضرت ترغیب تمام در دل جوئی و میهمان داری آن طائفه ضعفاء و ایتم بخدمت اهل بیت می نمودند و مساوی آنچه در منازل اوساط الناس در مواسم طوی و عرس از توسعه طعام و هجوم و ازدحام می باشد هر روز بلا تعطیل در حرم معلی توسعه طعام و هجوم و ازدحام^۱ ضعفا و غربا می بود و آنچنان به عزت و حرمت طعام می یافتند که اصلاً دل مسالت وضعه احتیاج در خود احساس نمی کردند و آنحضرت در هر وقت و هر

^۱ "می باشد هر روز..... ازدحام" نسخه الف ندارد

فرصت آنچه صالح معیشت دنیا و بایسته سفر آخرت است بطریق تعلیم و تلقین بحضرت ام العارفین بیان می نمودند و به برکت این تعلیم و تلقین از اکثر کمالات آنحضرت انموذجی معتدبه حاصل وقت آن زین المخدرات گشته است و به یقین خلیفه راستین آنحضرت امروز ایشانند، آنچه در میان جمیع اصحاب و مخلصان آنحضرت نبذة نبذة از برکات آنحضرت مقسوم خواهد بود در ایشان مجتمع است و مطابق حدیث نبوی علی صاحبه الصلوة والسلام که در منقبت حضرت ام المومنین عائشه صدیقه رضی الله عنها وارد است که خذوا دینکم من هذه العارفة الكاملة و آنحضرت اختیار تمام در جمیع مهمام بدست ایشان تفویض نموده بودند و خود بطریق و کلاله از جانب ایشان تصرفی می کردند و در جمیع امور معیشت جانب رضا جوئی ایشان را رعایت می فرمودند و رضا مندی خود را مشروط به رضا مندی ایشان می داشتند و در ازاله و ابعاد بلیات صوری و معنوی از ایشان نهایت (۶۶ب) جدوجهد مبذول می داشتند۔

چنانچه زنان مجنون کرد طوائف سرود گوئی و عجائز نقاله الاخبار و بانوان و بی بیان ما هر شیون و مفسده آخر الزمان هرگز در حرم معلی آنحضرت راه نیافتند و از در کاشغر راست تا اقصاء افریقه امروز اهل بیتی که مصئون و محفوظ از مفسد ها، مذکوره است، همیں منزل مبارک ایشان است، فحسب و این منقبتی بس

بزرگ است ، نزد هر که تدبیری و بصرتی دارد و آنحضرت هنگام
 طربان عوارض بدنی ایشان بذات مبارك خود بیمار داری می
 کردند و بسی از نوافل عبادات را به معاوضه بیمار داری ایشان می
 خریدند چنانچه در ایام تولد یکی از حضرات مخدومزادهای عالی
 نژاد که حضرت ام العارفین به ضعف و ناتوانی ایام ولادت
 معذور بودند قضارا در همان ایام عاجزه مغفوره آنحضرت الواصله
 باعلی درجات الجنة بی بی (۶۷-۱) سالمه در سن مراهفت از عالم
 رحلت کردند و آنحضرت از تذکر بی تابی و جزع و فزع ایشان نماز
 جنازه و تدفین آن مغفوره را باصحاب و احباب حواله نموده خود
 به محافظت و حراست و تسلیه و تسکین ایشان مقید شدند و تاسه
 روز درست جز برای صلوات مکتوبه از نزد ایشان بر نه خاستند و در
 معامله خدام و حواشی و عبید و موالی و آب شریف آنحضرت بود
 که از ابتداء ترك منصب داری تانفسی اخیر جز حقوق جلیلتین
 حلیلتین اعنی والدۀ حضرت مخدومزاده بزرگ و والدۀ حضرت
 مخدومزاده خرد هیچ نوع حقی بر ذمه خود احداث نه نمودند
 هرگز اجره حادمی و دانه و گاه دابه بر ذمه آنحضرت نیامده در اکثر
 خدمات خاصه خود مثل وضو کردن و مصلی و مصحف برداشتن و
 مروحه جنباندن و آب وضو از کوزه گرفتن و کفش برداشتن (۶۷ب)
 تنها به ذات خود قیام می نمودند و از یاران صحیح الاخلاص نیز
 احدی را احیاناً به مدد می خواندند و داه و غلام را به فرزندان

تقسیم نموده از مونت تفقد احوال آنها مبتری گشته بودند
 ومع ذلك بطریق وکالت از جانب والدها حضرت
 مخدومزادها سلمهما الله سبحانه عن الافات والعاهات نوکر و داه و
 غلام ایشان را کماینی به کار می داشتند از کسل و بطلت و عطلت
 زجر می نمودند و اکثر خدمت فرمائی آنحضرت مبتنی بر انعام
 زاید بر علوفه می بود بیانش آنکه سواء ماهیانه خدمت جزوی بعد از
 هر چند گاه بطریق انعام بنام هر کدام تعیین می کردند و نزد تقصیر
 در خدمات اندکی ازاں می بریدند و باز آن بریده تر اهنگام حسن
 خدمت بطریق انعام مجدداً می دادند و درین صورت هم فائده
 تاوان گرفتن که در اصلاح خدمت به ازاں سیاستی نیست حاصل
 می شد و هم از وبال و عقوبت (۶۸-۱) اخروی که بر تاوان منهی عنه
 العیاذ بالله مترتب است مخلصی بسزا خود بود و این طریقه اعنی
 روبراه داشتن فردوستان به فرودن و کاستن انعام سنت مسلوکه
 آنحضرت بود هم در باب اطفال مکتب و هم در باب خدم و ملازمین
 و بسی از فوائد و منافع از استعمال این طریقه شهود می شد نکات و
 دقائق این باب که از آنحضرت دیده شده است شرح طویل می
 طلبد و العاقل تکفیه الاشارة

مقاله چهارم:

در نبذی از خصائص مصاحبت آنحضرت با اصحاب
 واحباب و صادر و وارد مقرر اصحاب خلت و ارباب و داد

باد کہ آنحضرت در مقام صحبت اصحاب کا حد منہم می زیستند و در پیش آمد امور و ورود قضایا شرط مشورت کما حقہ بجای آورده بہرچہ رای اصحاب مجتمع می شد بہ عمل می آوردند و اگر اختلافی در میان می آمد اختیار مختار اکثر می کردند و در حین تعداد (۶۸ ب) اصحاب مشورہ جناب مشیخت مآب میان شیخ رستم را بر ازانیت رائے و رضایت فہم امتیازی تمام دارند، بجای چہار کس شمرده در تساوی و تفاوت اسامی طرفین نظری فرمودند و پیوستہ از شوائب مزیت و فوقیت محترز بودند و وصافی و مداحی اصحاب و احباب باکمل وجوہ بجای می آوردند و از ناز و بی نیازی^۱ و بد خوئی و بد گوئی و طغیان و مکابره ہرچہ از جانب ایشانان بہ وقوع می آمد بہ بشاشت وجہ تلقی نموده اصلاً متاذی نمی گشتند بلکہ در برابر انواع دل جوئی و تطف می نمودند و احکام اخلاص و محبت را بہ جز بندگان صادق الاخلاص توقع نہ داشتند و در مجالس عالیہ بہ زبان و کردار کافۃ اصحاب را بر خود تقدیم می دادند و اکثر یاران لا ابالی مشرب با آن ہمہ تواضع و تعظیم کہ از جانب آنحضرت بہ وقوع می آمد از سوئی آنها عشر عشر بہ ظہور می رسید (۶۹-۱) بلکہ برخلاف آن گاہی بہ عمل می آوردند و از آنحضرت اصلاً تاثری و تکدیری ظاہری نمی شد، چنانچہ مکرر این فقیر دیدہ کہ در حین انعقاد^۲ صف جماعت نماز

۱ خ نازوی نیازی ۲ خ "انعقا"

یاران بی پروا انتظار مقدم منور آنحضرت اصلاً نه برده اند و هم چنان سرعت نموده از اداء نماز فارغ شده اند و آنحضرت چون به مسجد رسیده اند تنها به آن جماعت مخلقین عن الصلوة نماز خوانده اند و اصلاً اثر ملال ازین معامله ظاهر نه کرده اند و تاممکن بود از خدمت و اعانت كافة اصحاب بل عامة صلحا و فضلا خود را دریغ نمی داشتند -

هیچ بلده از بلاد معظمه هند نمانده که بروزگار جمعی کثیر از اهل علم و صلاح آن بلده معونتی و حسن خدمتی از آنحضرت نه رسیده و در مصاعب و متاعب ایشانان موافقت و شرکتی تمام از آنحضرت به وقوع نیامده باشد و این طریقه بلا تخلف معمول آنحضرت بود اعنی چون تفرقه یا مصیبتی بروزگار آشنائی (۶۹ ب) لاحق می شد هم از ابتداء ایام ابتلا تا آخر موافقت و معاونت بجای می آوردند و در حین تعاملات و تکلفات طوی شادی به قدر ضرورت قبل از روز طوی یا بعد از انصرام ساعتی قصیر در منزل آن آشنا تشریف برده رسم مبارک باد بجای می آوردند و زیاده برین موافقت در طوئها نمی نمودند و متعلقان و مخلصان را نیز بهمین طریقه دلالت می کردند و از هر که نسبت یا سلامی آنحضرت یا نسبت آنحضرت سابقه خدمتی بجا آمده می بود تربیت عیال و اطفال وی بر ذمه همت خود واجب می دانستند و اگر حسبة لله و ایتماراً لحکم الشرع والطریقه ، از بعضی یاران آزرده می

شدند نسبت بآن عزیز در مواجهه و غیبت سخن سنجیده می گفتند
و قدر لابد بکمال ایجاز و اختصار ادامی نمودند -

واز تحقیرات آنچه مؤدی تبرک کمتر عزیمتی باهمال
مستجی از شرعیات می بود در ارجاع آن (۷۰-۱) اهانت بآن عزیز
اصلاً راضی نمی شدند چنانچه باین بنده می فرمودند که در آنچه
بجهت بعضی از متشابهات میان ما و خدمت میان شیخ احمد قدس
سره گفت و شنید بود و غبار کدورتی در آئینه مصافات علی حسب
الاشتباه حائل می گشت اگرچه راه تهمین و تذمیم از جانب
ملازمان میان جیوگاه گاهی مفتوح می شد، هر چند خواستیم
خدمت ایشان را صریح و کنایه به از دست دادن حفظ کلام الله که
در آن ایام بنابر کثرت توغل ایشان به مشاغل روحانی وقوع یافته
بود، نسبت کنیم به هیچ وجه دل رضانه داد و هرگز به وقوع نیامد
و بکرم الهی همیشه منتظر توجه و تبیین آن متشابهات بودیم
والحمد لله و المنة که همان که بیان واضح از خدمت میان
جیوشنیدیم، از آن کدورت و ملالت نام و نشان نماند، آری هر صلح
و جنگی که طلباً لمرضاته سبحانه است حالش بر همین منوال است
اللهم اجعلان من متبعی آثارهم السنية واسقنا من آباء هم المعنویه
بحرمة صاحب النفس الزکیه علیه الصلوة والتحیة -

در روش سفر و سواری آنحضرت

جز به ضرورت تمام اختیار سفر نمی کردند و کراهت عظیم از سفر داشتند بنابر چندوجه، یکی آنکه در اختیار سفر ارتکاب خلاف طریقه مرضیه لازم می آمد طریقه مرضیه آنحضرت آن بود که بجز موونت والدۀ فرزندان هیچ عهده خدمتی شرعاً بر آنحضرت لازم نیاید، بنابر آن هرگز در حالت اقامت نوکر و دابه نمی داشتند و در سفر ناچار احتیاج به نوکر و چارافتاد و اداء اجرة خدمت آنها لازم می شد ازین ممر تفرقة تمام در وقت شریف آنحضرت راه می یافت و به ارتکاب خلاف طریقه مندرج می شد

دیگر آنکه در وظائف و رواتب خود توهم خلل و فتور می داشتند، دیگر آنکه از اوقات شباروزی اکثر و اغلب در سفر باختلاط (۱-۷۱) اضاف مردم می گذشت و بر خلوة و تنهائی دست نمی یافتند و بجهة این معنی جسماً و روحاً کوفت تمام می کشیدند، پس بنابریں وجوه تا جبر و اکراه شرعاً یا عرفاً در میان نمی آمد اختیار سفر نمی کردند و عندالاختیار از همراه گرفتن حیوانات صامت اجتناب می نمودند چه آنها را زبان عرض حال مفقود است و بر تشنگی و گرسنگی و ماندگی آنها وقوف و اطلاع متعذر می باشد، بنابر ملاحظه این مخدور سواری پالکی را که محمول بر حیوانات ناطق است اختیار می فرمودند و نفری چند را به طریق توقیت نرکو

می گرفتند و قصدها می کردند که زیاده بر علوفه جزوی به وجه انعام بهر کدام به رسد و زاهد برواجب بار خدمت بر آن نیفتد اعنی مطالبه خدمت از جانب آنحضرت بر آنها بماند از مطالبه علوفه آنها اصلاً به وزن خردل بر آنحضرت نماند (۷۱ب) و چون مسافر می شدند سرعت تمام در قطع مسافت می بودند چنانچه دو منزل و یک و نیم منزل هر روز می رفتند و زیاده بر قدر ضرور در منتهاء سفر توقف نمی فرمودند و چون از سفر رجوع می فرمودند اتباعاً لا اثر النبوی، نخست به مسجد می درآمدند و دو رکعت نماز نموده و باصحاب واحباب ملاقات فرموده به منازل اهلیه هاء حضرت خواجه خود تردد می نمودند و به دعاء خود ایشانان را مستسعد ساخته و از دعاء ایشانان خوش وقت گشته متوجه منزل شریف می شدند و از منازل شریفه موافق سنت سنیه نبوی ابتدا به خانه عاجزه بزرگ خود عصمت قباب سعادت نصاب ماه بوبو سلمها الله سبحانه می نمودند و تملطفات و ترحمات بی اندازه نثار وقت آن مخدره حریم جلال و فرزندان ایشان گردانیده به منزل خاص تشریف می آوردند۔

مقاله ششم

در طریق معالجه آنحضرت (۷۲-۱) امراض مختلفه را و عیادت و تفقد احوال مرضی :

باید دانست که آنحضرت علیه التحیه والرضوان سیماب

عملی را با ادویة معتدله حبه بسته هر روز بر قدر معهود بجهة حفظ صحت تناول می فرمودند و در بدست آوردن فرد اول آن توجهی داشتند و از عوارض جسمانی زکام و گلو گرفتگی مر آنحضرت را پیشتر عارض می شد، بجهة دفع زکام راموتی نام حبه خرد استعمال می نمودند و گلو گرفتگی را به میوه آمله که تر و سبز می بود درین دندان می داشتند و باطراف دندان سبک سنگ زیر کرده آب آن فرو می بردند و حرارت معده را به گلاب و اسپغول و دوغ معالجه می فرمودند و قی پکاهی را که به بزبان هندی باسی بهات می نامند خاکستر پرچه نفیس درشاشه بجه همزوج ساخته به سرعت تمام می خوراندند و جمیع امراض حادث از اخلاط بارده را به حبه مذکوره اعنی راموتی معالجه می فرمودند و مارگزیده را گل کتول می خوراندند و به قصد (۷۲ب) و حجامت خود هرگز اقدام نه نمودند الا یک مرتبه که انگشت مبارک آماسیده و درد مند بود فکان شلوکی بر آن انگشت چسپانده بودند۔

و چون از اهل حقوق کسی بیمار می شد تا انقضاء ایام بیماری اوبسی از تطوعات و نوافل عبادات راموقوف گذاشته به بیمار داری وی مقید می شدند و چون صحت می یافت در حفظ ایام نقاهت کوشش بلیغ می نمودند و در ایام سفر اگر از خادمان و رفیقان کسی بیمار می شد تا صحت یافتن وی در جمیع امور از کوچ و مقام و نزول و مشی و آب و طعام رعایت جانب وی می

نمودند و به ذات شریف هرروز بر بالین او حاضر می شدند و آب و طعام او را فراخور مرض وی تعیین می فرمودند چنانچه در آخرین دفعه که به اکبر آباد تشریف داشتند قضا را جمعی کثیر از رفقاء خدمه به علت و بایبمار شدند، پس آنحضرت به نفس مبارک هرروز به نزد هر کدام (۱-۷۳) تردد می نمودند و آنچه لائق به حال هر کدام می بود بجا می آوردند تا سه ماه این صحبت در میان بود و آنحضرت همچنان به دماغ تازه و دل گرم تفقد احوال می نمود و اصلاً کسل و تغافل تجویز نمی نمودند۔

مقاله هفتم

در بیان تفقد آنحضرت

احوال غرباء و مساکین و ایتام را این مقاله احتیاج به شرح دوباره نه دارد چه در فصل عبادات آنحضرت مذکور شد که حاجت گذاری خلق الله در رنگ تلاوت قرآن از رواتب و وظائف یومیة آنحضرت بود مع ذلك از دیاداً للوضوح انمودگی از شفقت و مهربانی آنحضرت بر حال ایتام و مساکین درین مقاله ایراد می نماید:

باید دانست که معنی پدری و مضمون پشت پناهی در طینت آنحضرت و دیعت نهاده ید قدرت بود و شفقت و رافت آنحضرت اختصاصی به حال اطفال و ایتام نه داشت کلان سالان و

سفید ریشان نیز در ذیل شفقت آنحضرت مثل (۷۳ب) ایتم و اراامل
 پرورش می یافتند چنانچه نزد استماع بغی آنحضرت ملازمان
 ارشادپناهی مخدومی میان شیخ الله داد آه سرد از کانون سینه
 برداشته گفتند ایشان پیران رایتیم ساختند و الحق حق همین است
 که از آن زبان مخدوم اجل اکمل به ظهور آمده پنجاه شصت خانه
 دار مردم از اکابر و اهالی و چند مقدار آن از غرباء و مساکین در
 قلعه فیروز آباد دهلی و بلاد شتی باستظهار آنحضرت اوقات می
 گذراندند و غم خواری و مهم سازی آنها باکمل و جوه مرعی می
 داشتند -

چنانچه بقالان قرض ده سرکار خود را رو براه ساخته
 بودند که هر کدام از آن جمع کثیر را به مهر و نشانی آنحضرت بشرط
 تفویض الامرالی الله سبحانه قرض می دادند و هر سالی قریب به
 سه هزار روپیه ازین باب قرض بر ذمه خادمان آنحضرت می شد و
 گاهی از املاک خاصه و گاهی به نذر و فتوح ادا آن (۷۴-۱) قرضها
 می نمودند و باز تا سال دیگر همان مقدار قرض مجدداً می شد و در
 اواخر عمر مبارك آنحضرت چون پنج شش مرتبه بحکم ضرور رفت
 و آمد و نزول و اقامت در معسکر پادشاهان وقت پیش آمد و متعلقان
 و خادمان و مراکب و دواب در خدمت حضرت مخدوم زاده خرد
 خواجه سراج الدین محمد املاء ه الله سبحانه بالعلم و العرفان
 فراهم آمدند و خرج از جمع متزاید گشت سه چهار سال در اداء

قرضها باب مذکور توقف واقع شد و عدد آن قرض به دوازده هزار روپیه کشید و آنحضرت تانفسِ اخیر ساعی در اداء آن قرضها بودند لیکن به تقدیر خداوندی چون ایام زندگانی آنحضرت به اجل موعود باز پیوست اداء آن قرضها داخل وصاباء آنحضرت گشت و حضرت ام العارفین والدۀ حضرت مخدوم زادۀ خرد سلمها الله سبحانه بحکم وصیت آنحضرت مقوم آن طریقہ مستحسنه و ساعی در اداء آن قرضها اند الله تعالی ذات شریف (۷۴ب) این رابعه العصر را که نسخه کامله کمالات آنحضرت اند دیر گاه دارد بفضلہ و کرمہ

فصل سوم

در اخلاقِ کریمه آنحضرت

باید دانست که جمیع اخلاق حمیده احوال و مقامات ستوده راجع و عاید به تہذیب قواء ثلاثہ انسانیہ است، نخست قوت جذب منفعت کہ آن را قوت شہویہ نامند، دوم قوت دفع مضرت کہ آن را قوت غضبیہ نامند، سوم قوت معرفت اشیا کہ آن را قوت ناطقہ نامند و مرہر کدام ازین قواء ثلاثہ را عند التہذیب والتکمیل حالتی عارض می شود کہ آن حالت فضیلت و سعادت آن قوت است، مثلاً قوت شہویہ و قوت غضبیہ کہ بعد از تہذیب متحلی می شود بہ حالت مطاوعت و استسلام احکام عقلی و شرعی و سکون و انقیاد در تحت سلطان عقل و شرع و این حالت سعادت و فضیلت

آن دو قوت است -

و همچنین قوت ناطقه اعنی قوت عاقله که بعد از تهذیب و ریاضت (۷۵-۱) متحلی می شود و به حالت صفا و طهارت از شوائب و هم و تماثیل خیال و این حالت سعادت و فضیلت این قوت است و باز هر کدام از این قوتها متحلی به حالات و ملکات فاضله مذکورہ را در معامله باخدای و باخویشتن و باخلق خدا رسماً و القاب دیگر است مثلاً قوت شهویه و قوت غضبیه متحلی بملکه فاضله را در معامله باخویشتن به حیثیت جذب منفعت احوالی طاری می شود که نظر بدان احوال به اسم عفت و قناعت و صبر و توکل مسمی می گردد و بحیثیت دفع مضرت احوالی عارض می شود که نظر بدان احوال با اسم زهد و تقوی و ورع و مجاہدہ تام می یابد و هم چنین قوت ناطقه مہذبہ را در معامله باخویشتن به حیثیت جلب منفعت ملکاتی دست می دهد که نظر بدان ملکات هم حسن تدبیر و اصابت رای مسمی می گردد و به حیثیت دفع مضرت ملکاتی حاصل می شود که نظر بدانها با اسم حزم و یتقظ (۷۵ب) و استشعار مسمی می گردد و باز قوت شهویه مہذبہ را در معامله باخلق خدا به حیثیت جذب منفعت رسم حسن معاشرت و عدالت و تودد و نجابت اطلاق می یابد۔

و قوت غضبیه مہذبہ را در معامله باخلق خدا به حیثیت دفع مضرت اسم شجاعت در جولیت و حریت اطلاق می یابد و

اسماء قوت ناطقه مہذبہ در معاملہ با خلق خدا نظر بہر دو حیثیت
 همان اسماء است کہ در معاملہ با خویشتن مذکور شد و باز قوت
 شہویہ و قوت غضبیہ مہذبہ را در معاملہ باخدای سبحانہ نظر بہ
 ظہورات جمالی او سبحانہ حالات و ملکاتی است کہ نظر بدان
 اسم ارادت و طلب و محبت و شوق و رضا بران اطلاق می یابد و
 نظر بہ ظہورات جلالی او سبحانہ حالات و ملکاتی است کہ بدان
 حیثیت اسم عبودیت و ہیبت و وحشیت اطلاق می یابد۔

و قوت ناطقہ مہذبہ را در معاملہ باخدای سبحانہ باعتبار
 وصف جمال او سبحانہ حالت (۱-۲۶) علم حکمت و شہود و مشاہدہ
 و وجود و بقادست می دہد و باعتبار وصف جلال او سبحانہ حالت
 اضمحلال و محو و فنا و اعتراف بہ جہل و نادانی دست می دہد و
 این آخرین مراتب ترقی قوای مذکورہ است، و لیس وراء العبادات
 قریہ۔

زیادہ برای بیان اخلاق و احوال ملکات ستودہ از حوصلہ
 این رسالہ افرون است، و آنچه از بیان مذکور شد در وحازت و
 اجمال و اختصار و شمول و احاطہ بدل مدارد و الان یرجع الی
 المقصود

مخفی مباد کہ آنحضرت علیہ التحیۃ والرضوان در جمیع
 اخلاق و احوال و ملکات مذکورہ در یتیم و فرد عدیم السیہم وقت
 خود بودہ اند و اکثر این نعوت و صفات از فصول سابقہ من عباداتہ

و عاداته علیه التحية والرضوان روشن و مبرهن شده است لیکن درین فصل هر کدام را جدا جدا به بیانی و خبر معروض باید داشت که احوال و ملکات آنحضرت در معامله باخدای سبحانه چنان (۷۶ب) دقیق و عمیق است که دست فکرت و خامه تصور این احقر تصرفی در آن تواند نمود علی آنها من الاسراء و کشف الاسرار لیس و آب الابرار، پس از نعوت و صفات و اخلاق آنحضرت که معامله باخویشتن و باخلق خدا به کار می داشتند علی حسب المقدار در ضمن دوازده فاصله بیان می نماید :

فاصله اولی

ملکه فاضله در عفت آنحضرت معروض می دارد که این خلق شریف و خوئی ستوده از ابتداء بلوغ مر آنحضرت را حاصل بو، دهم در سنوات دولت مندی و هم بعد آن هرگز نظر و اراده منهیات از آنحضرت به وجود نیامد به هرچه از مظاهر جمیله مقابل و مسامت می شدند همانقدر و همان کیف استحسان و استطابت که از مشاهده گلهاء رنگیس و آب هاء صافی و نجوم و کواکب روشن هر کس را حاصل است آنحضرت را مشاهده صیح الوجهاں و ملیح الوضعان حاصل بود و زیاده بر آن تعنی و تشوق نه داشتند (۷۷-۱). چنانچه بایں بنده می فرمودند که در ایام منصب داری به حکم اختیار و امتحان والهی یکی از مظاهر جمیله که بحسن وجه و

اطوار شیرین از میان سائر طوائف را مشکران دربار پادشاهی
 مستثنیٰ بود، تعشق دست داد و این تعشق تاسه چهار سال کشید، و
 درین مدت از هر قسم انعام و دل جوئی که از اهل دولت می آمده
 است مبذول می داشتیم مثل لباسها، ناعمه و اقمشۀ فاخره و جواهر
 و لالی و اسپ و فیل و سائر اصناف سواری و عیید و حواری به نعت
 وهیته نیاز نثار او کردیم اما به کرم الله سبحانه هرگز به عمل شفیع
 اراده و همت هم مصروف نه داشتیم بلکه به محض فضل او سبحانه
 در محال مکروهه و اشخاص محرمه مسلوب القدرت بودیم

هذا فاصله دوم در مملکت فاضله قناعت و خرسندی آنحضرت

باید دانست (۷۷ب) که قناعت عبارت از خورسندی و پسند
 کاری است بر ما لا بد معیشت و این وصف در آنحضرت باکمل وجوه
 حاصل بود -

جمعی کثیر از دولت مندان وقت آرزو مند آن بودند که
 نذر و فتوح ایشان را به گوشه چشم قبول بنگرید و میسر نمی شد و
 جمعی دیگر از امراء دلیری نموده از نقود و مبلغها کامل و از املاک
 جاگیرها درو بست به طریق نیاز می فرستادند و آنحضرت به
 معذرتها لطیف تشبث نموده برمی گرداندند -

چنانچه يك دفعه ملازمان نجابت و اقبال نصاب و سعادت و
 نجابت آیات مرزا فتح پوری ولد امجد مرزا شاه رخ برد الله
 مضجعها پرگنه متضمن هشتاد و چند قریه را نیاز خادمان آنحضرت

کردند و آنحضرت تبسم نموده، فصل دراز از مزار توسعه دنیوی
برخواندند بانکسار و تواضع تمام استعفاء نمودند -

و همچنین هزاران از نقد مشکوک^۱ (۷۸-۱) از جانب امراء
وقت می رسید و اصلاً قبول نمی یافت و لیکن تلافی و تدارک
خاطرهاء آن امراء را برین وجه می کردند که در باب جماعت علماء
و صلحاء و ارباب استحقاق سفارش می نوشتند و مطومات امداد و
احسان آنها بر آن جماعت نثار و ایثار می فرمودند و خود
بر همانچه از جانب سلطان وقت از بیت المال حقوق المسلمین
یا امیری فائز باخلاص صادق مثل خان خانان مرحوم می رسید قانع
و خورسند بودند -

فاصله سوم: درملکه فاضله تحمل و برداشت آنحضرت

پوشیده نماند که این وصف در آنحضرت از هرچه در
مکیال مقال در آمد افزون بود هر محنت و شدتی که خادمان
آنحضرت از جانب سلاطین و امراء متصور بود به نیم حرفی از عالم
رضا جوئی و جانب روی مندفع می شده است و نیز هرگونه
تحمیلات و اقتراحات که از سائر اصحاب و احباب بر آنحضرت
متوجه می شد باختیار اندک (۷۸ب) تشخیص و تعیین نابود می شده
است و علی هذا القیاس -

آنچه از زیردستان مثل اطفال و نوکران و عبید و جواری

۱ خ-مسئول

گردن کشتها و عصیانها به وقوع می آید به کمتر و خم ابروی و عنف بینی علاج می یافته است و آنحضرت علیه التحية والرضوان درین هرسه مرتبه محل وصف حلم و بردباری به کار داشته اصلاً برخلاف حکم عزیمت و طریقت نیم خطوة باراده و خطرہ ہم بر نمی داشتند بلکه از اکابر تا اصغر و از سلاطین تا مساکین همگنان را بر اندازه عقل و همت ایشان مسلم داشته در جمیع بی روشیها و نامرضیها معذور می داشتند و در حضور و غیبت نسبت به هیچ کدام اظهار ملالت نمی فرمودند۔

از شواهد معامله سلاطین یکی آن است که روزی باین بنده می فرمودند که در آن چه به موجب حکم جهانگیر پادشاه در بلده اجمیر به ملازمت ایشان رسیدیم هر گاه به سلام می رفتیم از انقباض و دل گرفتگی آن صحبتها (۱-۷۹) بر چهره ما اثر هانمودار می شد از قسم جبین پیشانی و غیره و آن پادشاه مغفور و در هر صحبت منتظر آن بودند که از جانب ما بشاشت و مباسطت به ظهور آمد و ما نیز این معنی را متحدس گشته در پی دفع دل گرفتگی خود می شدیم و اصلاً دست نمی داد، بسی گاه گاهی دست خود را بر پیشانی خود می مالیدیم تا شاید از جبین پیشانی پاره کم شود، نیز میسر نمی شد، چون انتظارات مذکورہ آن پادشاه مغفور به مراد خود فائز نہ یابد، آزر دگی تمام از جانب ما پیدا کرده بامقربان خلوتها، خاص اظهار رنجش نمودند و به تهدید و ایذا ما

عزم جزم کردند یکی از مقربان سرگذشت خلوت را بما ابلاغ نمود
و به موجب ضعف بشری تفرقه خاطری بهم رسید و به حکم تسبب
باسباب صوری به نواب آصف خان که وکیل دارالسلطنت بودند
حقیقت حال معلوم نمودیم و از ایشان معاونت و امداد (۷۹ب)
هنگام برآشفستگی پادشاه درخواست کردیم ایشان نیز به حکم
شفقت و رافت بر حال فقرا اجابت مدعا نمودند قضا را چون به
ملازمت پادشاه حاضر شدیم در آن حین نواب آصف خان حاضر نه
بودند، وثوق و اعتماد بر کرم الهی نموده به مجلس پادشاه
درآمدیم و تغیر تمام بر بشره پادشاه نسبت به خویشتن احساس
نموده، لختی متوهم گشتیم درین اثنا پادشاه مغفور روی از
ما گردانیده یکی از اهل علم و صلاح مکالمه در میان نهادند و آن
مکالمه دیرتر کشید بخاطر خطور کرد که در بعضی از مواضع آن
مکالمه دخلی نمایم بر نمط لینت و رفق شاید خاطر پادشاه از
ناخوشی رجوع نماید، پس بموجب اندیشده دوسه جا سخنی
ملایمت کرده شد حق تعالی بکرم و لطف خاطر ایشان را کردند و
بهمان اندک جانب روی که واقع شد از ناخوشی^۱ اثری نماند،
پس مانند انقضاء مجلس چون آمدیم به نواب آصف خان پیغام
کردیم که حضرت حق جل و علا خاطر پادشاه را بر ما خوش ساخت
اکنون که از تکلیف که کرده شده خود را فارغ (۸۰-۱) سازید و
درباب اصحاب و احباب می فرمودند که از اصحاب و معشران ما

هرگز هچکس از ما حساب نه گرفته و اهتياب و احتجاجی که
 زيردستان از کلانان می کشند نه کشیده اند اگرچه این معنی برای
 ما مبارك آمده لیکن گاه گاهی اشفاقاً علیهم تأمل می کردیم که
 باعث بر این حال چه باشد سرانجام معلوم شد که این همه متنی
 بر آن است که تعیین و تشخیص در کار خانه زندگانی ما راه نه دارد
 همیشه خود را در نظر جود بکرم الله سبحانه خوار و ذلیل داشته
 ایم و این معنی در بواطن اصحاب عکس انداخته و نفوس ایشان را
 بر مسلط ساخته است

هذا فاصله چهارم

در مملکت فاصله تفویض و توکل آنحضرت :

باید دانست که تفویض و توکل عبارت از سپرد امور
 موهومه تا مظنونه است، به تقدیر اوسبحانه به خلاف امور عادیه
 ضروریه که درین محل تسبب به اسباب صوری به حکم شرع و عرف
 قوم (۸۰ ب) واجب و متهم^۱ است و ترک و اهمال آل مستوجب
 نکال و وبال و آنحضرت علیه التحیه والرضوان درین وصف قدمی
 تمام داشتند در امور عادیه استناد و اتکابه نیات خیریت انما
 نموده حق تدبیر و تأمل و شرط تردد و عمل بجای می آوردند و
 در اموری که وجود آن منطوط به وسوسه و هم یاظن می بود به

۱ خ-۱: متحم

تقدیر او سبحانه حواله نموده خویشتن را از تفرقه خاطر صیانت می نمودند، چنانچه این بنده غیرمرد و دفعاتاً مکرراً دیده که آنحضرت در پیش آمد بعضی وقائع عظیمه مصلحتی شریف بحکم رای صائب و فهم ثاقب خود اختیار نموده اند و انگاه یکی از بنده های خدا که اصلاً از ما بقصد بانحضرت خبر نه داشته است بحکم سخافت عقل و و کاکت رای طریقی دیگر نموده و به جد و مبالغه مانع آمده آنحضرت به مساهله تن در داده دانسته و اندیشه خود را ترك (۱-۸۱) نموده اند و اتباع فهمیده و اندیشیده او نموده به تقدیر حق سبحانه پناه جسته اند و امثله این معنی در فصول گذشته گذشته است، فلیتذکر

فاصله پنجم

درملکه فاضله ورع و تقوی آنحضرت

باید دانست که ورع و تقوی عبارت در صیانت و نگاهداشت خویشتن است از مباحات و خیمة العافیة و فصولات سقیمة الخاتمه، و آنحضرت علیه التحیة والرضوان درین باب دقیقه فرونمی گذاشتند، در مآکل و ملابس و مناکح بر قدرت واجب اقتصاری نمودند چنانچه در فصل عادات آنحضرت مشروحاً گذشته، فلیرجع -

درملکہ فاضلہ مجاہدہ و اجتہاد آنحضرت

مجاہدہ و اجتہاد عبارت از کوشش بلیغ است در دفع موانع و اشتغال مصالح طریقت و این معنی نزد حصول کمال و بعد فراغ از تلون مواجید و احوال از هر کہ به وجود (۸۱-ب) آید نشان علوہمت و کمال مناسبت و مناقب اوست بمعشر کرام انبیاء عظام علیہم الصلوٰۃ والسلام چنانچہ در کتب قوم علی الخصوص در تصانیف حضرت الشیخ الشیوخ العالم و حضرت شیخ اکبر قدس سرہما مقرر گشته است و آنحضرت علیہ التحیۃ والرضوان درین آخر الزمان بایں نعت و منقبت ممتاز بودند، تانفس اخیر سررشته گوشمال نفس محتال از دست نہ دادند و از مرصدت و مکیدت او فراغت حاصل نہ کردند، باہمہ رسوخ ہیت جمیع مجاہد او صاف و حصول ملکہ کافہ مقامات و کمالات ہنگام عمل و کردار در رنگ طلاب حدیث الطلب مولع باصناف میرات و متورع از جمیع مضرات بودند، فیاسجان خالق الاشباح والارواح ما اکرم فضلہ علی اولیائہ و عجب ارشادہ لاخص اصفیائہ

فاصلہ ہفتم درملکہ فاضلہ عدالت و مواسات آنحضرت :

(۸۲-۱) عدالت و مواسات عبارت از تسوید و برابری دادن

حقوق خلق اللہ است میان یک دیگر تاغبنی بیک جانب و حیفی

بجانب دیگر راجع نہ گردد و آنحضرت علیہ التحیۃ والرضوان

دریں باب استاد نوع بشر و عقل حادی عشر وقت خود بودند،
 جمیع عمل داران و امارت پیشه گان صوبهٔ دهلی بلکه سریر آرایان
 مملکت هندوستان در معاضم امور و مفاصل قضایا چشم انتظار
 بر اشارت و راه نمیونی ایشان می داشتند و هر که فرمودهٔ ایشان
 را کار می بست، هرگز به تاسف خوات مصلحت و ندامت فقدان
 فرصت ممتلا نمی شد، چنانچه از بعضی کمل عقلا مثل نواب خان
 خانان مرحوم منقول است که می گفته اند که اگر پادشاه عصر
 امدالله سبحانه سر هر سال دستور العمل یک ساله در جمیع امور
 ملکی و مالی از حضرت ایشان نویسانیده به گیرند تا سال آینده و
 داد و فکرت ارباب کنکشن از تعب تدبیر و تدفق (۸۵ب) خلاص
 می شود اکثر امراء اخلاص مند مثل خان خانان بزرگ میرزا
 عبدالرحیم رفع الله مکانه و سپهبد سترگ مهابت خان عامله الله
 سبحانه بالفضل والاحسان و نواب قلیچ خان ثانی و هم چنین اکثر
 مشائخ و اکابر دیار دهلی و اکبر آباد و لاهور در منسوخ سنوخ و
 اصلاح قضایا استدعا صواب نمائی از خادمان آنحضرت نموده قدم
 در کار می نهادند و نتایج مستحسنه در جیب وقت خود مشاهده می
 کردند -

فاصله هشتم

در ملکہ فاضلہ حسن معاشرت و تحابب آنحضرت :

حسن معاشرت و تحابب عبارت از زیست و زندگانی خویش با خلق اللہ و دوست بودن با ہمدگراست ، آنحضرت علیہ التحیۃ والرضوان دریں باب آب حیوان بلکہ روح و ریحان بودند ، ہر کہ بایشان آشنامی شد جان تازہ و راحت بی اندازہ می دید و اصلاً گران جانی و جبین پیشانی در صحبت شریف آنحضرت راہ (۸۳-۱) نہ داشت ، جمعی کثیر از اعزہ کہ سابقہ غیبت و بی ادبی و امثال ذلک نسبت بآنحضرت داشتند ، همان کہ رو بروی آنحضرت می شدند بہ بشاست وجہ و طراوت لقاء مبارک رنگین و نور آگین گشتہ از کردہ خود پشیمان گشتند و بہ جان تازہ و ایمان تازہ مشرف می شدند و جمعی دیگر بہ جہد و جد تمام و احداث حیل ایام می خواستند شورشی درنہاد پاک مقدس آنحضرت پیدا کنند و آنگاہ چون سختی تجانس و تناسب پیدا شود بہ نشر مفسد مکنونہ و خود اقدام نمایند اصلاً میسر نمی شد بلکہ برخلاف ارادہ آنها نورانیت و جہ و صفاء وقت و حلاوت کلام آنحضرت کدورات بواطن آنها را می زدود ، بہ جہت اشاعت فتنہ می آمدند و از فتنہ ہا خالی و بہ خیر و صلاح ممتلی رخصت می شدند ۔

فاصلة نهم درملکه فاضله حسن تدبر واصابت رائ
آنحضرت:

باید دانست که حسن تدبیر واصابت رای عبارت از بی
روی و سراغ (۸۳ب) و دریافت اصلح امور است، در هر وقت و
هر حالت و آنحضرت علیه التحية والرضوان درین معنی آیتی از
آیات حق بودند جل و علاء در هیچ وقت و هیچ حالت الا ماشاء
الله سبحانه عمل بالیق و انسب و افضل و اقرب امور از آنحضرت
فوت نه شد و فعل و عمل آنحضرت هرگز نزد هیچ کس به سهو و
خطا منسوب نه گشت و به مساعدت الهام ربانی و معاضدت فیض
سبحانی در هر کار آنچه مرضی خدا و رسول خدامی بود همان
مختور آنحضرت می گشت۔

از روایث ثقات مسموع این بنده گشته که در زمان حضرت
خواجه بیرنگ قدس سره مکرر واقع شده که حضرت خواجه
اختیار امری و اراده کاری نموده بودند و آنحضرت علیه التحية
والرضوان زارای دیگر به خاطر گذشته و چون به عرض حضرت
خواجه رسیده تغیر و فسخ اراده خود نموده موافق صواب دید
آنحضرت به عمل آوردند و از حضرت خواجه قدس سره منقول
است (۴۸-۱) که می فرمودند دست و دست گاه ما این جوان
بدخشی است یعنی حضرت ایشان علیه التحية والرضوان این همه
سردرد برای این جوان اختیار کرده ایم و انعقاد این هنگامه محض

برای خاطر این جوان آدمی است و الامارا برای کار دیگر آفریده اند
و نیز از حضرت خواجه قدس سره منقول است که می
فرمودند تخمی در نهاد و استعداد یاران خود کاشته ایم و آب و
پرورش دادن ونزه^۱ کردن و میوه دار ساختن آن تخم باین جوان
آدمی حواله نموده ایم اشان را از عهده آن می باید بر آمدند۔

هذا فاصله دهم در ملكة فاضلة حزم و تيقظ آنحضرت:

حزم و تيقظ عبارت از دیدبانی و حاضر وقت بودن است،
تاخار مضرتی و آفتی به دامان وقت نه آویزد و این معنی
در آنحضرت علیه التحية والرضوان در رنگ سائر ملكات فاضله
مرقعی بلیغ داشت از هراه و هرسوی که آفتی و مضرتی متوجه
خادمان آنحضرت ما احباب (۸۴ب) آنحضرت می شد، پیش از
مرکب گشتن طبایع و اخلاط آن مضرت متحدس گشته به تدبیرات
دافعة آن قیام می نمودند، چنانچه قبل از عروض آفات و فترات که
به جناب عالی حضرت میان شیخ احمد رحمة الله سبحانه و خدام
فتوت و نجابت التیام میر منصور بیگ عافا الله سبحانه که از یاران
برگزیده حضرت ایشان و حضرت میان حیواند روی داد آنحضرت
علیه التحية والرضوان استمزاج زمان و ابناء زمان نموده و راه
احتراز و توقی ازان بلایا نموده بودند لیکن چون حکم قضا
بامتحان و اختیار دوستان خود رفته است آن عزیزان توفیق

۱ خ: تلاوة، ا: تراوة

کار بستن اشارات آنحضرت دست نه داد لیکن در زنج و تعب کشیدن چند روزه آن عزیزان فواید غیر مترقبه و منافع عظیمه به ظهور آمد جمعی کثیر از زندانیان گوالیار که قرنها بر سر آنها گذشته بود که از لقاء اکابر اسلام و استماع نصائح خجسته انجام بی نصیب بودند (۸۵-۱) از لقاء مبارک این عزیزان ایمانها تازه کردند و بارشاد و هدایت این عزیزان توفیق توبه و انابت یافتند و بی شک قضیه این عزیزان از انتفاع اهل زندان مانند قضیه حبس حضرت یوسف الصدیق است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که به برکت قدم حضرت یوسف جمعی کثیر از زندانیان دین فاسد قبطیان را گذاشته به دین اسلام مشرف شدند، هم چنین از قدم این عزیزان درین جزو زبان محبوسان قلعه گوالیار از معاصی و مآثم نایب گشته در جرگه اهل صلاح داخل شدند و جمعی که قرآن نه خوانده بودند قرآن خوان شدند و جمعی دیگر به تلقین ذکر مشرف گشته قدم در تصفیه و تزکیه نهادند، والحمدلله علی ذالک

فاصله یازدهم درملکه فاصله شجاعت و پردلی

آنحضرت

باید دانست که شجاعت عبارت از برقرار بودن دل است نزد هجوم محاوف بدنی و این معنی (۸۵ب) در آنحضرت علیه التحیه والرضوان طبعی و موروثی بود در عهد حضرت جنت مکانی جهانگیر پادشاه غیر مره و دفعاتاً مکرراً طلبها موحش و غضبها،

مہیب و عقابہاء منکر متوجہ خادمان آنحضرت گشت و در آن حین و در آن ایام اوراد و رواتب عبادات بہمان نشاطِ خاطر و فراغ ضمیر می خواندند کہ در منزل شریف و امر ریاست و سیاست خدمہ و حواشی و بشاشت وجہ و سلامت کلام نزد قدم صادر و وارد بر قانون معتاد می بود، ایس بندہ از زبان مبارک آنحضرت علیہ التحیۃ والرضوان استماع دارد کہ می فرمودند در آنچه بہ صحبت و نوکری پادشاہ مقید بودیم مکرر دیدہ شدہ کہ جمعی از تہوران و سفاکان سیاہ کہ بافیل و مان و شیر و ببر مقاومت و مصادمت نمودہ اند در مواجہہ پادشاہ بی سابقہ تقصیر و ملاحظہ گرفت دیگر چون بی دست و پای شدن (۱-۸۶) می لرزیدہ است۔

بالجملہ چون آنحضرت در بارگاہِ سلاطین می در آمدند عکس کبریا حق عزوجل از جبین و سیمای آنحضرت چندان ظاہر و لامع می شد کہ پادشاہان کبار در مواجہہ آنحضرت شرم و حیا می ورزیدند چنانچہ از حضرت جنت مکانی برداللہ مضجعہ منقول است کہ ہنگام رسیدن آنحضرت بہ موجب طلب نواب مہابت خان در لاهور بہ صدور پای تخت حکم عالی صادر شد کہ آنحضرت را در مجلس شب ملاقات بہ دہند و فرمودند روزانہ از روی منور خواجہ حسام الدین احمد شرم و حجاب می کشیم و از شواہد و امثلہ شجاعت و پُردلی آنحضرت علیہ التحیۃ والرضوان یکی آن ست کہ در آنچه حضرت جنت مکانی بہ عالم بالانتقال

نمودند و فتری که در امثال این اوقات شائع می شود در هر مرز و بوم حادث گشت مقطع اقطاع دهلی مختار خان ملك رابی كد خدا دیده دست درازیها بنیاد (۸۶ب) نهاد و مصادرات و مكابرات بی حسابی با كابر و اعزّه حضرت دهلی در میان آورد و خواست که در مدت فترت^۱ از كافة اهل شهر مبلغه سترگ به علت پاسبانی شهر به ستاند اهالی و موالی از دست خان مذکور عاجز و مضطر گشتند و دل به جلاء وطن و اهدام مسکن نهادند آنحضرت عليه التحية والرضوان دفع این مفسده را از اهم مهمات وقت دانسته با جمعی از صوفیان و طالب علمان و خویشان و اقربا كمر مقاومت بسته مانع امضاء تظلم و تحکم خان مذکور گشتند و سادات بخاری و اكابرو اهالی شهر را باتفاق خوانده آماده مقاتله و محاربه گشتند خان مذکور نیز حكم به تهیه اسباب جنگ با سپاه و فیلان آراسته عازم محاربه گشت و به منع و زجر بعضی از نيك ذاتان و عاقبت فهمان که همراه مشارالیه بودند در اقدام و عدم اقدام متردد بود که درین اثناء به تاثیر صبح (۸۷-۱) اقبال بندگان حضرت پادشاه دین پناه از افق و سعادت بردمید و بد اندیشان و فتنه انگیزان پای جرأت در دامان خشیت کشیده به مقام اطاعت رجوع نمودند و خار و خاشاك آفات از ساحت ارض رفته گشت، الحمد لله

علي ذلك۔

۱ خ: کثرت

فاصله دوازدهم درملکه فاضله حریت و علوهمت
آنحضرت :

علوهمت عبارت از آزاد مردی و پاک داشتن و تن
درنادادن است به نفائس و مفاخر صوری دنیوی و مرآنحضرت را
علیه التحیه والرضوان درین منقبت منزلتی عظیم بود و در حقیقت
وجه امتیاز و نکته تفرد آنحضرت از متاخرین مشائخ همین حیثیت
است تانفس اخیر کار و شیوه آنحضرت پشت پازدن بود مراسباب
قبول و رجوع خلق را انجلاع و انقلاع آنحضرت از لباس امرائی و
مسند دولت مندی خود مشهود و معلوم همگنان است و درین جزو
منقبت جمعی از کبارمشائخ نوع شرکتی بآنحضرت دارند (۸۷ب)
مثل ابراهیم ادهم بن منصور التمیمی و ابوبکر شبلی و ابوعلی
رودباری و ابو عبدالله خفیف و شیخ رکن الدین ابوالمکارم علاء
الدوله سمنانی^۱ سمنانی و امثالهم رضوان الله علیهم اجمعین
امادر جزو متمم این منقبت هیچ احدی راتعادل و تماثل
بآنحضرت معلوم نیست بیانش آنکه بعد از وصول به مقام کمال و
تکمیل نیز آنحضرت از منصب مقتدائی و شیخت برگران زیستند و
قبول و عزت شیخی را دررنگ عزت و احتشام امرائی ترک دارند
درین منصب را از فروض کفایه مسلمانی دانسته مرجمعی از کبار
مشائخ را که درعهد آنحضرت باین امر عظیم قیام می نمودند مسلم

۱ خ - علاء الدین

داشتند و این حالت و منقبت بعد از مدتها مدید و قرنہاء بعید در
جرگۂ ظهور کند نظر او کبریت احمر و اخلاص و محبت بحضرت او
سعادت بنی احمر و بنی اصغراست و کافہ منزویان و اولیاء مستند
الاحوال (۱-۸۸) و اوتاد و ابدال و رجال قتل جبال را روی ارادت
باومی باشد و در روز قیامت قبولی عظیم نزد رسول رب العالمین و
مقامی شگرف در شفاعت مذنبین مرحضرت او را حاصل است
مناسب این معنی حکایتی است کہ بہ روایت ثقات رسیده جہتہ
تقویۂ مدعی ثبت می نماید

حکایت آنکہ حضرت ابوسلمان داؤد بن نصیر الطائی علیہ
الرحمۃ کہ بہ علوہمت و خیریت و خلوص توجہ بحضرت ذات او
سیحانہ از اخص اولیاء این امت اند و بہ شرف تلمذ و استفادہ نزد
حضرت امام اعظم اقدم ابوحنیفہ نعمان بن ثابت الکوفی الصوفی
نیز مشرف بودند، بعد از رحلت امام ہمام و ظهور صاحبیہ امام
ابویوسف یعقوب بن ابراہیم الاویسی الانصاری و ابو عبد اللہ
محمد بن الحسن الشیبانی رحمہما اللہ سبحانہ حضرت داؤد طائی
را در افتاد، صحبت و انس و محبت ہمہ با امام محمد بودہ است و
از امام یوسف استنکاف و استبعاد عظیم داشتند (۸۸ب) چنانچہ
در مسئلہ مختلف فیہ صاحبیہ اگر حق بجانب امام محمد می یافتند
تصریح باسم امام محمد نمودہ اثبات قول ایشان می کردند می
فرمودند الحق کما قال محمد و اگر رای امام ابویوسف را مقرون بہ

صواب می دیدند باشاره اکتفامی کردند و می فرمودند القول كما قال هذا یکی از مخلصان آن عالی جناب میرسیده که سبب چیست که حضرت شما این همه تحب بامام محمد و تجنب از امام یوسف می ورزید که این هر دو شاگرد یک استادند و به علم و فضل مساهم یک دیگر اند، آن عالی جناب در جواب گفته که آری در ماده علمی و دستگاه فضائل قرین هم اند، اما به حسب نتیجه و اثری که بر علم مترتب است تفاوت فاحش بیان این هر دو پیدا است امام محمد فرزند خاندان امارت و ایالت است اشتغال به علم و تلمذ امام مردی را به فقر و ناداری و مسکنت و تواضع دلالت نموده و از عز و تجمل ظاهری به درویشی و تبذل مشرف گشته (۸۹-۱) و ابو یوسف فرزند عشیره فقر و فاقه و افلاس بوده است و تحصیل علوم و اکتساب فضائل مردی را به حشمت و مکننت دنیاداری برده، پس تخم علم در ساحت سنیة ابو یوسف^۱ به سزانه داده بلکه ثمره بی مزه نصیب وقت او گشته و در بقیع مطهر ضمیر امام محمد چنانچه باید پرورش یافته به برگ و بار رسیده، فاین هذا من هذا الحکایت

و بر همین منوال آنحضرت علیه التحیه والرضوان از سائر مشائخ وقت به عدم قبول تجمل و تعزز مشیخت و منصب ارشاد ممتاز بوده اند و جوه تعین و تشخیص را پیرامون روزگار خود راه نه دادند، بهمان یک خیر بادی که دنیا و لذت و عزت دنیا را در مبتدا

۱ نسختین ازین جا کرم خورده

ترك اميرى گفتند، تانفس اخيره رجعت و عود راضى نه شدند
 براى خدا بودند و بنده او سبحانه و ازوى جزوى را نه خواستند و
 طرفه العينى بغير ماسوى اسم او به سبحانه دل و خاطر به عاريت
 (۸۹ب) نه دادند، طيب الله ذكره فى العالمين و شفعه الله سبحانه
 فى المذنبين، آمين -

مقصد سوم

در بیان طریق ارشاد و هدایت آنحضرت و نبذی از
انفاس نفیسه ایشان و برخی از تصرفات و خوارق آنحضرت و
این مقصد در سه فصل تحریر می باید:

فصل اول: در طریق ارشاد و هدایت آنحضرت۔

فصل دوم: در نبذی از انفاس نفیسه ایشان۔

فصل سوم: در برخی از تصرفات و خوارق آنحضرت۔

فصل اول: در طریق ارشاد و هدایت آنحضرت۔

معلوم اصدقاء و رفقاء این بنده از مخلصان و نیاز مندان
آنحضرت باد که اگر چه آنحضرت علیه التحیه والرضوان از رسوم
مشیخت و لوازم ارشاد برگران می زیستند و این منصب را از فروض
کفایه دانسته به جمعی از کبار مشائخ که باقامت این امر و کفایت
این کار منصوب بودند اکتفا نموده بودند لیکن نسبت بافرادی
معدود که سرارادت برعتبه و اخلاص آنحضرت نهاده وقف (۹۰-۱)
درگاه مکرمت و عنایت ایشان بودند، در ماده آنها تر بیتها لطیف و
عنایتها خاص می داشتند و بهی دهان و اهتمام تمام حراست
وقت و محافظت دل و باطن آنها بجای می آوردند و طریق
دعوت و هدایت آنحضرت علی سبیل التغلیب و نوع و مبالغه بود

در تهذیب اخلاق و تعمیر اوقات و ادراك مكامن مكائد نفس و شیطان و التزام سنن سلف صالح و استقامت^۱ حال و تفریح و تخلیه باطن از خواطر تشتت^۲ مال و احتراز و تجنب از اختلاط مصاحبان سوء و اقتصار بر علوم ضروریه اسلامیه و راست ایستادن به صراط مستقیم و ربط قلب به جناب احدیث و ستر احوال و مواجید و تکلم به عیوب و غیوب و بعد از رحلت حضرت خواجه قدس سره به موجب فرموده ایشان که ”تخمی که در استعداد یاران خود انداخته ایم پرورش و آب دادن و به برگ و بار رسانیدن (۹۰ب) آن به خواجه حسام الدین احمد سپرده ایم“ از عهده آن ایشان رامی باید برآمد آنحضرت به موجب این اشاره جمعی از خواص اصحاب حضرت خواجه را تا وصول آن عزیزان به کمال استعداد خود مجتمع داشته از تفرقه صوری و معنوی صیانت و محافظت نمودند و در هر آن و هر زمان آنچه در مورد حال و استعداد هر کدام بود تعلیم و القامی فرمودند، اما به روشی که اصلاً معنی مشیخت از آن فهم نمی شد، یارانه و مصاحبانه سلوک نموده، حق تربیت و ارشاد بجای می آوردند و عزیزان را موارد فیوض در صحبت آنحضرت هم چنان حاصل بود که در زمان حضرت خواجه قدس سره^۳ از شواهد این معنی است آنکه این عزیزان بعد از رحلت حضرت خواجه با همه کمال تعطش طلب به هیچ

۱-خ- استقامت ۲-خ- تشبث ۳-خ- قدس سرهما

شیخ و مقتدی دل بستگی و انس پیدانه کردند و صحبت
 این عزیزان (۱۹۱-۱) به هیچ کس بر نیامد الا بآنحضرت قدس سره از
 هر جا که بودند بیدار ایشان می رسیدند و از صحبت ایشان
 راضی و شاکر رخصت می شدند و اکنون آن نورانیت وقت و صفاء
 حال که از آن عزیزان مشهود و محسوس همگنان است، در جای
 دیگر کم یافت می شود و اندر آنچه آنحضرت در عهد حضرت
 جنت مکانی با کافه آن اعزه عازم سفر حجاز گشته در اکبر آباد یک
 مدتی توقف فرموده بودند از توهم آنکه مباد در آن شهر پر آشوب
 تفرقه بحال آن اعزه راه یابد روز و شب مترصد و متفحص احوال
 اصحاب بودند و قرار داده بودند که شب را در رنگ روز باعمال و
 اشغال صوری و معنوی زنده داشته روزانه بعد از ادا فرائض مکتوبه
 به خواب و استراحت و صوم و سکوت به گذرانند و باین حسن
 تدبیر اوقات شریفه آن عزیزان را از آفات آن شهر بوالعجب پاسبانی
 (۹۱ب) نمودند و چون به دهلی رجوع نمودند هم به توهم
 مذکوره یاران و عزیزان را گرفته بیرون شهر در جوار تربت حضرت
 خواجه اوقات بسری بردند، مدت پنج شش سال گویا آن عزیزان را
 از اعتکاف بیرون نیاوردند وقت و حال لطیف آنها را از نظر غیر و
 آسیب ابناء زمان محفوظ داشتند و این نوع تربیت و ارشاد از هیچ
 خلیفه بعد از رحلت پیران مسموع نه شده و طرفه تر آنکه باین
 همه توجه در تکمیل و اکمال آن عزیزان خویشان را بوسمت

مشیخت متسم نه ساختند و در ضمن آنها کا حد منهم زندگانی
 نمودند و بعد از فراغ از خدمت اتصال عزیزان به منتها استعداد
 شان آداء شرط وصیت مذکورہ حضرت خواجہ قدس سرہ خود را
 به کار خود دوخته بحکم اتباع طریقہ مرضیہ پیر بزرگوار خود به
 وحدت و تنہائی خوی گرفتند و مع ذالک به نیت ادا زکوٰۃ معنی
 کمال (۱-۹۲) نورسیدگان قافلہ وجود را از نوجوانان و اطفال
 محلہ و اہل قرابت در حوزہ علم و عبادت مقید داشته در ہر کہ بوی
 ہوس این راہ استشمام می فرمودند یکی از کبار مشائخ وقت مثل
 حضرت میان شیخ احمد و حضرت میان شیخ تاج الدین و حضرت
 میان شیخ الہ داد ایداللہ سبحانہ ببر کاتھم کہ به ترقیب مذکور از
 کمال خلفاء حضرت خواجہ اند، دلالت می فرمودند، الاسہ
 چہار کس را کمال نوازش و عنایت در حق آنها به محض فضل و کرم
 مبذول داشته از حضرت خود نہ راندند و بہ تلقین ذکر و تعلیم
 طریقہ آنها سرافراز ساختند، کاتب حروف کمترین و فرود ترین آن
 چند کس است و سرمایۂ سعادت دارین ہمیں قبول آنحضرت دارد
 فحسب والا نظربہ کردار خود جز مواد و معدلت روسیاهی قاحال
 امر دیگر فرادست نہ کردہ است وای برد اگر روز جزا بنام
 آنحضرت (۹۲ب) و حرمت و صدقہ آنحضرت بروی نہ بخشایند،
 این روسیاه را چہ قدرت و توان آنکہ از طرق ارشاد و ہدایت
 آنحضرت حرفی بسزا تواند ادا نمود معاملہ شباروزی آنحضرت و

مکالمه روزمره ایشان همه دستور نامه هدایت و کارخانه ارشاد خلق
الله بود۔

ملخص کلام آنکه اگرچه طریق و رفتار مشائخ این امت
عظمی همه زیبا است اما در هر وقت و هر دوره یک طریقی از طرق
ارشاد این طائفه مختار و مفتی به اصحاب طریقت می باشد و درین
دوره آخر الزمان بی مداخلت شک و گمان نظر به همم و
استعدادات اخوان زمان طریقی که اصلح و آنسب تواند بود طریق
ارشاد آنحضرت است علیه التحیه والرضوان که از مزج ردیلت
رعونت و غرور و عجب و نظر و بطالت و سطح و هفوة چون آب
باران پاک است و در از دیار معنی عبودیت و نیستی و خاکساری
(۱-۹۳) دخیل و اوقع و انمودجی کافی و شافی از طریق و رفتار
آنحضرت درین رساله ضبط نموده شده است هر کرا سعادت یآوری
نماید گونظری بجد درین به گمارد

فصل دوم:

در نبذی از انفاس نفیسه آنحضرت علیه التحیه
والرضوان

مخفی مباد که احراز و احاطه کلمات قدسیه و انفاس نفیسه
آنحضرت را حوصله کتاب و کاتب افزون ست و در حقیقت نفع و
فائده طلاب طریقت را از طباع و اقتضاء وضع و کردار مشائخ حاصل

می شود عشر عشر آن از استماع حرف و قول آن بزرگواران متصور نیست بلکه در بعضی محال و بعضی اشخاص توهم ضرر و زیان بیشتر از توقع نفع و فائده است، لیکن چون رسم و عادت جامعان سیر و اخبار مشائخ چنین افتاده که مبلغی از کلمات مشائخ را نیز در رسائل ضبط می نماید، اقتفاء لاثرهم

این مخلص نیز سی و سه سخن موازی عدد سنین تکمیل آنحضرت را مصدریه به نجم نجم کرده درج می نماید و در اختیار این لفظ مطوی (۹۳ب) و معنوی این مسکین اشارت به حدیث اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم است و نیز تشبیه به مفهوم قول نزلت القرآن نجماً نجماً، فلیفهم :

نجم اول

می فرمودند که فیضان معارف و مکاشفات در حوصله باطن سالک راست مانند ورود اغذیه است در معده مغتذی، پس چنانچه اگر معده مغتذی از اخلاط ردیه سالم است و قوه غاذیه و هاضمه قوی و اجزاء غذا خالی از مضرت آن غذا هنگام تحلیل و انهضام بی آروغ ترش و قراقرشکم و امثال ذلك هضم می شود و موجب ازدیاد قوت بدنی می کرد و هم چنان اگر حوصله باطن سالک از تراحم اخلاط ردائل ردیه مصفی است و قوت طلب و همت قوی و معانی آن معرفت صحیح هنگام تحقق و تشرف باطن به آن معرفت

هیچ اثر آن به بیرون از تلقین لسانی و افشاء اسرار آن وارد ربانی
ظاهر نمی شود و به سکون و اطمینان با جوهر دل یکی می شود و
موجب ازدیاد قوت انصباغ و انطباع دل بآن موارد (۹۴-۱) شریفه
می گردد، العکس علی العکس الا کسی که به محض فضل الهی
علوم و معارف او مطابق مقررہ اساطین شرع و ملت افتد پس به نیت
رد اغلوطها متصوفان خام و موحدان ناتمام بیان نماید کما ظهر عن
کبراء القوم و هو فی الحقیقة یضاهی عمل المحققین من اهل
الکلام شکر الله سعیهم و جزاهم عنا خیر الجزاء

نجم دوم

می فرمودند که بیان اسرار وحدت وجود و معارف ذات و
صفات الهی مرکبی را سزاوار است که قوت کشف و بصیرت او
بر قواء متخیله و واهمه غالب و قاهر باشد و الا اکثر چنان است که به
مداخلت قوت متخیله و اشراق سمع و واهمه آن معرفت در عدم
مطابقت واقع از درجه مباحث معقوله نیز منحط می گردد و
در گمان قائل محسوب از معارف بلند است بس بجهة دفع این
اشتباه می باید که قائل آن معرفت را به قانون مقررہ مسلمہ کبار این
قوم شیخ اکبر محی الدین عربی و شیخ صدر الدین قونوی و
حضرت خواجہ عالم خواجہ احرار (۹۴ ب) و مولانا عبدالرحمن
جامی^۱ و حضرت خواجہ آفاق خواجہ ماقدس سرهم به سنجد

^۱ خ "جامی" ندارد

اگر موافق قانون این اکابر یابد بر صدق و حقیقت آن جازم گشته
 اظهار نماید و الایقین بدانند که آن معرفت زادهٔ عقل و دماغ است
 نه متولد از دل و باطن

نجم سوم

می فرمودند که دین درست و عقائد صحیح در حقیقت
 همان است که در اذهان صحب کرام و تبع عظام مقرر گشته بود و
 اقوال این بزرگواران درین باب قرین نصوص آسمانی و سنن
 نبوی است در تقویة این مدعی می فرمودند که بعد يك مدتی از
 رحلت حضرت خواجه ماقدس سره در تجویز اقامت تراویح رمضان
 بر بام مسجد و عدم تجویز آن سخن افتاد هر چند روایت مجوز
 در کتب فقه نیز بهم می رسید، لیکن دل نشین تردیلی و قوی تر
 اصلی نزد این فقرا وقوع این عمل بود و لهذا در جواب بعضی از
 فقهاء منقشه همین گفتیم که در زمان حضرت خواجه ما (۹۵-۱) يك
 دو دفع تراویح بر بام مسجد خوانده بودیم و آن وقت وقتی نه بود
 که خلاف مرضی الله و رسوله را گنجایش داشته باشد

نجم چهارم

می فرمودند که سلف صالح را نسبت به قرب جوار عهد
 نبوت همان نسبت ملکوت و نفوس و عقول عالیه است بحضرت

کبریا، اوسبحانه هم چنان که سلسله حدوت و تکوین بعد اللتیا
واللتی به حیوان و نبات و جماد منتهی شده ، همچنان سلسله تدین
و تقوی و خدا شناسی و خدا پرستی بمایان که حشو دوره
آخر الزمانیم منتهی گشته الا کسی که به فکر و اندیشه و ارادت و
محبت ملازم سیر و سنن آنحضرت باشد و اقوال و افعال و مطالعه و
مباحثه او متصود بر طریق و رفتار آن بزرگواران و مع ذلك تفاوت
قرب و بعد جوار عهد نبوت باقی است در توضیح مدعی مذکور این
حکایت نقل می فرمودند که ابو عبد الله محمد بن علی الحکیم
الترمذی را رحمة الله سبحانه در عنقوان شباب زنی نیکو منظر به
خود خواند، ایشان اجابت نه کردند (۹۵ب) هم در آن ایام روزی
وی رحمة الله سبحانه در باغی تشریف داشت آن زن خود را
آراسته برایشان در آمد و به زبان حال و غنج و دلال عرض مدعا،
فاسد نمود وی رحمة الله سبحانه جست به گریخت و آن زن نیز
در پی دوید و پرده آزر از روی دل برداشته به بانگ بلند می گفت
ای سروسهی بستان سرای لطافت و بستان افروز ریاض نظافت
چندی بی رحمی مفرمای و بر حال زار من به بخشای وی رحمة
الله سبحانه گوش به فسون و فسانه او ناکرده به بال نسیم و پرواز
صباسبک تر خود را بر احاطت باغ گرفته بر زمین انداخت و از
دیوبند آن صاحب مکر و ترفندرها یافت ، چون ازین واقعه مدتی
بسر رفت روزی وی رحمة الله سبحانه ساحت ازمنه خالیه می نمود

این سرگذشت به یادش آمد در خاطر کرد بایستی از روی آن زن می شکستم و من بعد به تیز آب توبه قساوت آن عمل از خاطر می زد دوم چون باین خاطر به نزهتگاه باطن راه یافت (۹۶-۱) متاثر و منفعل گشت و گفت هیئات عمری در تصفیه و تز که بسر بردم و اکنون که بس شیخوخت رسیدم معصیتی که پیش ازین به چهل سال در حدائت سن سر راهم گرفته بود و به تائید سبحانی از آن خلاص گشته بودم چیست که در آخر عمر برخلاف عادت بر من جلوه می کند و نفس پژمرده مرا فرا خویش می خواند، درین اندوه دراز افتاد و سه شب روز ماتم روزگار خود بداشت، آخر الامر آنسرور را صلی الله علیه وسلم در خواب دید که می فرماید ای محمد چندین غم مخور و خود را در کوزه رنج و الم نگذار و گمان مبر که این خطر از مخطور حال تو روی داده است عروض این خطر از طول زمان مفارقت ماست و آن واقعه جوانی از برکات قرب عهد مابود و از آن جا که چهل سال بر آن عهد افروز این خطر بدتر در یافت و چندان که از عهد ما مردم دور تر افتد نفس و شیطان را روز بازار رایج تر گردد -

هذا نجم پنجم

(۹۶ب) می فرمودند که از صغر سن تا ایام ملازمت حضرت

خواجۀ خود قدس سره دو عقده غریب در دل و اندیشه ماجای

گرفته بود و به هیچ وجه حل آن دو اشکال نمی شد، یکی آن که ارتکاب کبائر معاصی و اصرار بر صغائر ذنوب بامعنی ایمان چگونه جمع نمی شود و فساق و عصاة از حیز اسلام و حیطة ایمان چرا بیرون نه باشند و مقدمه حال این جماعت به مساقه کفر چون متصل نیست، دوم آن که صدق محبت با اهل بیت یادوستی بعضی از صحابه کرام که شمشیر بر روی اهل بیت کشیدند چگونه جمع می شود این دو اشکال در خاطر بیخ و بن گرفته بود و به هیچ توجیهه و تقریر منقلع نمی شد، اگرچه حین تذکر این معانی به توبه و استغفار رجوع می نمودیم و قهراً و جراً خود را بر مقررۀ اهل سنت و جماعت می داشتیم، لیکن خلجان آن معانی همیشه آزار می داد تا آنکه در خدمت و ملازمت حضرت پیر دستگیر این هر دو اشکال مرتفع گشت و بر هرچه اتفاق (۹۷-۱) اهل سنت و جماعت قرار گرفته برد یقینی حاصل گشت الحمد لله علی ذالک و به یقین پیوست که تصدیق و تحقیق این مسائل بر راستی و درستی بعد از طی مقامات سلوک و تصفیة باطن حاصل می شده است اگرچه دیگران به تقلید مقرون به تعصب باین سعادت کبری مشرف اند اما توطین و تمکین این مسائل جز مر خواص این امت عظمی را مسلم نیست.

نجم ششم

می فرمودند که در مسئله قضاء و قدر گوئی متفکره نه باید

گشت و به حرف و حکایت این باب گول نه باید شد و این مسئله راه
چنین باید بخود مقرر ساخت که چنانچه درین سری کون و فساد
مثوبات و عقوبات بر حسنات و سیئات^۱ نزد جمیع عقول و عقلا
شناسی از کمال عدل و ایضاً حق واجب است ، هم چنین روز
جزاء نیز تنعیم جنائی و تعذیب جحیمی مبتنی بر ظاهر حال خواهد
بود و این پرده مجاز چنانچه درین سرای عمل پر دیده باطن
فرو هشته اند (۹۷ ب) هم چنان در دارالجزاء نیز این پرده بر جای
خود خواهد بود و حکم حقیقت هرگز از لباس مجاز برهنه شدنی
نیست ، نه درین جهان و نه در آن جهان ، پس چنانچه امروز درین
عالم شخصی مر شخصی را بزند و بحکم شرع ضارب به قصاص
برسد آن قصاص محسوب از کمال عدل و انصاف است ، چه بظاهر
مظهر ضرب آن شخص است هم چنان در آخر هر عذاب و نکالی که
به کفار و عصاة خواهد شد ، نظربه ظاهر عین صواب عدل محض
است و این مبرده مجاز ازل و ابد را فرو گرفته است ، دوارا بعمل و
دارالجزاء ، کمیہ کوچہ این رسته باز از بی سرو بن است -

نجم هفتم

می فرمودند که حفظ اوقات و حفظ نسبت با اختلاط
سلاطین و پادشاهان وقت نزد ما از حیطة امکان بیرون است و از

^۱خ، نسیات

عزیزان مثل شیخ پیر میرتی و میرسید احمد قادری کہ با اختیار
 ہمراہی سلاطین بہ تعمیر اوقات و حفظ ذوق و حال موفق اند
 نزد ما محسوب از خوارق عادت آن عزیزان است۔

نجم ہشتم

می فرمودند کہ سیر خوردن اگرچہ ماکول (۹۸-۱) از وجہ
 حلال و مطبوخ بطریق احوط این طائفہ باشد مر این طائفہ را چہ در
 ابتداء و چہ در انتہا مکر وقت و مورت ذہاب حلاوت است، ہرگز
 یاد نہ داریم کہ سیر خوردہ باشیم و تفاوت فاحش در وقت خود
 نیافتہ باشیم۔

نجم نهم

می فرمودند کہ ہر کہ شب بہ طاعت و عبادت زندہ دارد
 آنگاہ قریب بہ سحر تجدید غسل کامل نمودہ بہ نعت افتقاد و
 انکسار مراقب قلب و باطن خود گردد، امید است کہ تا انفلاق فجر
 فتحی شگرف نصیب وقت او گردد، مگر کسی را کہ قساوۃ و زینغ
 اندرون او را تباہ ساختہ باشد و مسلوب الاہلیۃ گشتہ۔

نجم دہم

می فرمودند کہ مناط این معاملہ و ملاک این کار انتظار

دائمی است بانعت انکسار و درین صفت کاملتری از حضرت
 خواجه قدس سره هیچ کس نه دیده ایم در ایام طلب ایشان نیز به
 شرف ملازمت و مصاحبت ایشان مشرف بودیم ، بچه زبان شرح
 نمائیم که چه قسم انتظار غریب شامل وقت شرف (۹۸ب) ایشان
 بود ، مجملاً کالبدی بودند زنده بوصف انتظار قوی و حواس دیگر
 از کاروبار خود معزول افتاده بودند و بهمین سبب امراض شدید
 عارض بدن شریف ایشان گشت و مفضی به مرض رحلت گردید۔

نجم یازدهم

می فرمودند که این جهان راهنگامه گوشتی گرفتن بانفس
 مکار محتال خیال باید کرد ، چنانچه درهنگامه گوشتی گیران
 حریفی مروحریف دیگر را زبون می سازد ، اما تاالصاق پشت او
 بر زمین از مکر و فن او ایمن نیست چه بسیار چنین شده که حریف
 عاجز بفتد و فنون غالب آمده است و غالب مغلوب گشته و بعد از
 الصاق پشت بزین حکم غلبه مسجل می گردد و حریف غالب به
 تشریف و خلعت شاهدان هنگامه دهل نوازان و خرامان و نازان به
 مقر خود رجوع می نماید ، همچنین روح سالک درین جهان بانفس
 ذوفنون در تصادم و تدافع است ، اگرچه در بعضی اوقات نحوی
 انحناء و عجز در نفس لثیم بهم می رسد لیکن فارغ از (۹۹-۱)
 گوشمال روزیستن و بهمان قدر انحناء و عجز اکتفا نمودن خلاف

مصلحت است کہ آن کریزہ فروش بینم تغافلے از قید بذر می جہد
تا الصاق پشت او بزمین لحداز مکر او غافل نہ باید بود و بعداز
الصاق مذکور بہ تشریف و خلعت ارواح انبیاء و اولیاء و ملائکہ
مقدسہ کہ شہداء اللہ فی ارضہ عبارت از یشانست مشرف شدہ دہل
شادی نوازان و خرامان و نازان روح آن جوان مرد بہ مقراصل کہ
جوار رحمت او سبحانہ است رجوع می نماید۔

نجم دوازدهم

می فرمودند در میان مرید و مراد تفاوتی کہ باسہل وجوہ
بیان توان نمودانست کہ مر او را جمال و لطافت حالش در نظر
نمی درآید و مر کمالات و مقامات خود را وقع و مقدار نمی نهد،
زیرا کہ آن کمالات و حالات ہمہ در حق او عطایا سبحانہ است و
عمل و سعی او را در میان دخلی نیست بس عقبہ عجب ہرگز سر راہ
اونمی گیرد، برخلاف مرید کہ چون احوال و مراتب او مسبوق
بعمل و اجتهاد (۹۹ب) اوست جمیع احوال و مکاشفات او را نزد او
قدر و قیمت عظیم است و آخرین عقبہ کہ بہ محنت تمام و شدت
بلیغ طی می کند عقبہ عجب است، پس مشابہہ مرید در معاملہ دُنیا
و مکتبہ اند کہ نظر اعتبارشان برسود و زیان دوختہ است و
محصولات ایشان چون منعط لعجل یدایشان است عجب و پندار

۱۔ محترفہ

همیشه قریب حال آنهاست و شابه بمراد دولت مندانِ موروئی
 روفینه پایان ناگاهی اند که محصول آنها را نزد آنها هیچ وقع و
 مقدار نیست و در بذل و اسراف آن ملاحظه ندارند مرتبطان سلسله
 علیه احراریه نقشبندیه بیشتر از مراد آن اند علی الخصوص
 مخصوصان حضرت خواجة ماقدس سره که بمعانی بلند و کیفیات و
 نسبتها خاص الخاص مشرف اند و اصلا دید و پندار پرامن روزگار
 ایشان راه ندارد.

نجم سیزدهم

می فرمودند قاعده مختصر در نجات یابی آنست که زیست
 وزندگانی خود را برخلاف قاعده اهل دنیا قرار باید داد
 (۱۰۰- الف) توغل آن تیره درونان در تحصیل متمتعات دنیوی
 و توکل آن بی سعادات در احراز مصالح اخروی دیده برعکس آن
 معمول باید داشت یعنی هنگام هجوم حوائج دنیوی بتوکل جنگ
 باید زد و نزدایتان اعمال اخروی و نوع و توغل کار باید فرمود

نجم چهاردهم

می فرمودند نوجوانان بیست سی ساله چون بفرموده
 شصت و هفتاد و سالها کار کنند در معنی چنان باشد که گویا به هشتاد و
 نود سالگی رسیده دیده و دانسته و آزموده کار می کنند و الا

همانچه از عمر خود بدست دارند برایشان را مسلم است و مسامت و کعوبت نافرمان برداری بزرگان و خامی و ناتمامی رای و فکر ایشان مرایشان را بپاویه خذلان می اندازد۔

نجم پانزدهم

می فرمودند در ازمنه خالیه ارباب طریقت را بجهة ستر احوال و دفع مزاحمت اغیار احتیاج برعایت طریق ملامت می شده است، این زمان بکرم الهی هیچ احتیاج باخذ عمل ملامت نمانده است (۱۰۰ اب) همین که يك طهارت باسباع و اشباع بجای آورده دو رکعت به ترتیل و تعدیل ادا نمائی چندان فسوس و طنز بر تو متوجه شود و از حیطة اعتبار خارج، آفتی که هیچ کس را چشم تعظیم بر تو باز نه شود بلکه نزد اخوان زمان از مشرب و مذاق تصوف بی نصیب مطلق باشی و بزهد خشک و این عجایز مرسوم۔

نجم شانزدهم

می فرمودند تعظیم ماعظمه الله سبحانه از نعیم و لذات جنانی واجب و متحتم است و تحقیر و تصغیر آن موهم کفر و زندقه، مگر در حالت وله و هیمان و سکر و مستی که در آن حین بحکم ظاهر شرع نیز مغفور است

نجم هفتم

می فرمودند که آخر اشیاء در معرض احراز سعادات تن
 آسانی و شهوت رانی است محبوس این رذیلت و مای بند این
 بلیت هرگز روی یهود ندیده است نهایت مراتب سعادت رو ندامت
 و پشیمانی و بددانستن حالت خود است ، بالجمله بیکاری
 خویشاوند بدکاری است و آنحضرت بجهة (۱۰۱- الف) تقویت این
 مدعا این بیت حدیقه را می خواندند

بتراز کاهلی ندانم حیز کاهلی کرد استمانرا حیز

نجم هزدهم

می فرمودند ادنی مراتب اعتقاد در حق پیر و مرشد آن
 است که هرچه در خلفاء و اصحاب او از کمالات و مقالات دیده
 باگمان برده شود آن هم را در ذات شریف او مجتمع باید اعتقاد
 کرد باوجود خاصه او که در هیچ کدام از خلفاء و اصحاب منتقل نه
 گشته ، حضرت خواجه ما قدس سره مستشهد این مدعی اند هر معنی
 و منقبتی که در خلفاء و سائر مخلصان ایشان مشهود می گردد در
 ذات مقدس ایشان آن همه بر اکمل وجوه بود با کمالات خاصه
 ایشان که در هیچ کدام یافت نمی شود -

نجم نوز دهم

می فرمودند که اختیار توطن در هندوستان خصوصاً در بلاد پایان دست لاهور تضيع اولاد و تضليل اخلاف است پدر مایعنی (۱۰۱ ب) حضرت غازی خان علیه الرحمة هنگامی که اختیار توطن هند بنا بر ضرورت نمودند بارها با سلطان خواجه علیه الرحمة اندیشه تضيع اولاد را در میان آورده باتفاق می گریستند و ما در آن ایام بسن هفت سالگی بودیم یاد داریم آن دست به زانو زد نهاد آن هر دو عزیز را و گریستن ها باواز بلند ایشان و در آن ایام موجب گریه ایشان را به واقعی و کما ینبغی نمی فهمیدیم و تعجب می کردیم ، الحال دانسته شد که آن گریه و افسوس ناشی از کمال بصارت و عاقبت فهمی ایشان بود و بعد از دریافت این معنی قصدها کردیم که به عربستان یا ماوراء النهر انتقال نمایم بنا بر موانع قوی میسر نیامد و اکنون وصیت مادر حق خواجه زادهاء خود و فرزندان خود آن است که اگر باقالیم دیگر هجرت نتوانند کرد باری از بلاد هند لاهور یا احمد آباد (۱۰۱-۱) برای مسکن اختیار نمایند که درین دو شهر نسبت به سائر بلاد هندوستان مضرت کم است و امید منفعت دینی و روحی بسیار۔

نجم بیستم

می فرمودند که یکی از مضار باشش در دهلی و آگره و سائر

بلاد و قصبات قریبه به پای تخت آن ست که سکنه این دیار را از نخست فطرت داعیه کسب حلال و تحصیل قوت بعمل ید اصلاً نمی باشد چشم توقع و انتظار بادارات و وظائف سلاطین دوخته اند اگر باین مدعی ار ذیل رسیدند روزی چند بنان مفت کیلوس و خلا جای را کنده ساخته به حیوانات نسبت درست می کنند والا به گدائی و آئین لنگر خوری زمام همت بر تافته به نکال و عقوبت دارین مبتلامی کردند به خلاف سکنه لاهور و احمد آباد که در رنگ مردم ولایت وجهه همت شان مصروف به کسب و تجارت و حرفت است و ننگ (۱۰۲-ب) مسالت و عار انتظار احسان غیر برخود نمی پسندند و به بیمن و برکت قوت حلال دین و اسلام ایشان از تند باد حوادث آخر الزمان مصون و محفوظ است

نجم بیست و یکم

می فرمودند که سالک این راه را از مکائد نفس هرگز ایمن نه باید بود و به صد دیده موشگاف نظر بر مخرج و مضر نفس باید گماشت زیرا که اکثر اوقات وساوس آن لطیفه خبثه در لباس اعمال حسنه نیز می باشد و فهم آن جزیند من نظر دست نمی دهد و در تمثیل این معنی می فرمودند که در آن ایام که مابگوشه هاء صحرا آستانه منوره تنها می گذرانندیم و بحسب باطن و روح الفت عظیم بصحرا داشتیم چنانچه این بیت را مطابق حال خود گمان می

بردیم که

شهر گنجائش غمهای دل ما چو نداشت

آفریدند برای دل ما صحرا را

مع ذالك هرگاه از شهر جز بیماری و انجوری، یکی از اهل حقوق بمای رسید از بس که نفس شوم رامیل بودن در شهر بود از حال نفس احساس می نمودیم که بمرگ آن بیمار راضی بود تا به بهانه (۱۰۳- الف) نماز جنازه او در شهر درآید و چند گهژی محشور و مخلوط با اهل شهر باشد از احساس این معنی متحیر و متعجب می گشتیم و به توفیق الهی با خود قرار می داریم که بالفرض بیمار بیمار هم که بشهر نداریم و بعد از آنکه قرار داد مذکور به خود قرار می دادیم از آن بگرانی نفس و وسوسه او اخلاص می شدیم -

نجم بیست و دوم

می فرمودند که سرمبتدیان این طریق را در اثناء مشغولی و سائر عبادات خواطر بریشان و وساوس هژره بسیار روی می دهد، از آن ممر دل تنگ نه باید شد، بلکه شاهدهی عدل بر حسن استعداد و اهلیت خود دانسته شکر الهی بجای باید آورد چه در منزل خالی دزد نمی درآید دحام از دزد و قرقچی بر همان محل پیشتر است که بمایه و خواسته آبادان است، هم چنین نفس و شیطان را احداث خواطر و وساوس بر اندازه قلت و کثرت استعداد سالک است لیکن

طریق دفع خواطر آن است که التفات و مبالات بآن نه نماید، آن چنانکه بحرکت و جنبش سبش رکیک (۱۰۳ ب) مردم است از مشاغل باز نمی دارند و ازان حساب نمی گیرند، همچنان از خواطر و وساوس حساب نه گیرد و به مدافعه آن مقید نه شود ان شاء الله سبحانه خود بخود معدوم و متقی خواهند گشت و اگر به مدافعه اقدام نمود رهائی از دست خواطر ممکن نیست چه حنید از هر خطرۀ ضعیفی صد خطرۀ دیگر متولد خواهد شد، در رنگ توالد جن که گفته اند که هر جنیه در هر روز صد بچه می زاید و عدد اشخاص آنها از حیطه حساب بیرون است در اندک فرصتی باطن آن سالک مدافع پیشه هنگامه جنیان و ارواح خبیثه می گردد و بهلاک ابدی منجر می شود

نجم بیست و سوم

می فرمودند که اشتغال به علوم معقوله کلامیه مراکثر افراد انسانی را ضرر پیشتر از نفع مع رساندست، زیرا که تا اختتام عهد خیر القرون که عبارت از منتهاء عهد تبع تابعین است، اشخاص این امت مرحومه از بدعت و انحراف مذهب مامون بودند و چون در عهد امارت مامون بالله عباسی احبار و رهبانان (۱۰۴ - الف) روم علوم فلسفه را به عرض آن آمیز بی تدبیر رسانیدند و خاطر بوالهوس او میلان بدان علوم نمود، جمعی از دین فروشان و

خوش آمد کیشان در صدد ترجمه آن علوم از زبان یونانی بزبان عربی گشتند و بحکم لکل جدید لذت طلبه علم در دانستن آن وقوع نمودند و اذهان ملوثة بدان علوم را دست در ستگاه بهمرسید و مذهب قدر و جبر و قبول به خلق قرآن کریم و استحاله ردیه و امثال ذالك شائع گشت و در حقیقت منشاء انشعاب اکثر هفتاد و دو فرقه مبتدعه همدران ایام از شامت این علوم حادث گشت، پس هرگاه در از منہ قرب جوار عهد نبوت خاصیت بدان علوم آن چنان ثمرات شنیہ داده باشد، در عهد ہاء مایان کہ ہزار و چہل و چند سال گذشتہ، قیاس باید کرد چہ نتیجہ خواہد داد آری جمعی از علماء وقت ما کہ باوجود توغل درین علوم بہ سعادت اختلاط در سلك سنت جماعت مشرفند بدولت تقلید و تعصب است و عمرها است کہ حامی و حافظ مذهب سنت و جماعت باوجود شیوع معقولات معنی جمعیت (۱۰۴ ب) و تعصب امر دیگر در نظر نمی آید اگر بالفرض شخصی پیدا شود کہ اخذ مذهب سنت از آباء واجداد نہ نمودہ باشد و بہ تعصبی کہ در میان معارضین می باشد متحقق نبود و درین جزو آخر الزمان بہ علوم معقوله اشتغال نماید لامحاله بہ و ہن و ضعف عقیدہ مبتلا خواہد شد نعوذ باللہ من شرور اذهاننا المولفہ بتطبیق المنقول بالمعقول ربنا لاتزع قلوبنا بعد از ہدیتنا و ہب لنا من لدنک رحمة انک انت الوہاب، پس بمناسبت آنکہ از دلائل عقلیہ بر مثل آنچه در نص قرآن و سنت وارد است

مادرمیاں اصحاب خیر القرون متعارف بود اقتضار نموده تضيع وقت در ورزش دلائل و براہین منطقی و سفسفہ فلسفی نہ نماید۔

نجم بیست و چہارم

روزی این مسکین از آل حضرت شفیع اللہ سبحانہ فینا برسید کہ سلب اہلیت از مریدان بی ادب چہ وقت مسجل می گردد، فرمودند ہنگامی کہ ربط محبت و سررشتہ التجا از دل آن مرید نسبت بہ مرشد گسستہ شود و اہتبات و احتجاب از روی مرشد نہ کنند نعوذ باللہ من ذلک (۱۰۵۔ الف)

نجم بیست و پنجم

در معرض نصائح فرزندان بقلم خاص نوشتہ اند سعادت در تواضع و بردباری و شفقت بر خلق اللہ و التجا بحق سبحانہ دانند کہ دنیا فانی است و عنقریب کہ دنیا نماندہ و آخرت و آنچه در آخرت کار آید یابندہ و دائمی است۔

نجم بیست و ششم

می فرمودند کہ از محال تعجب آنچه ما را اکثر متعجب می دارد آن است کہ سکنۃ قلعۃ فیروز آباد با وجود مسجد فیروزی این قلعہ کہ بانوار و برکات اعظم مشائخ خصوصاً حضرت خواجہ

ماقدس سره مملو است طالب مرشد دیگر برای چه می شوند،
جلسه يك روزه بشرط و قاعده طریقت درین مسجد کار چندین
اعتکاف مساجد اُخری و صحبتها مشائخ شتی می کند

نجم بیست و هفتم

می فرمودند حیرانم که یاران از جوار تربت منوره حضرت
خواجه بچه نیت و کدام اراده مفارقت می نمایند با آنکه معنی
طلب در ایشان پیدا است و دم از هل من مزید می زنند و مابه یقین
می دانیم که مر بعضی مخلصان و مخصوصان این درگاه را که
(۱۰۵-ب) ربط قلب و صدق توجه بحضرت درست دارند و درین
قلعه براتبه و وظیفه عنایات آنحضرت می گذارند نسبتها غریب
بحضرت پیر دستگیر پیدا کرده اند چنانچه در هر کار و هر مشغله
حضرت خواجه ما را سر وقت خود حاضر می بینند و باجارت و
رخصت ایشان قدم روان کار می نهند و بیمن توجهات و تربیت
آنحضرت فتوح عالیه و ترقیات عظیمه حاصل وقت ایشان است۔

نجم بیست و هشتم

می فرمودند که هر که در جرگه این فقراء در آید می باید
که از ادنی مراتب سعادت عاری نباشد و آن آنست که پیش از
دخول وقت نماز با استعداد طهارت مقید شده پگه ترا از اهل محله

به مسجد در آید و بیکه همه از مسجد بر آید اگر توفیق این تقید هم در خود نیاید گو یهوده رسم درویشی بر خود اطلاق نه کند و ازین حدیث دم نه زند که محسوب از کذابان خواهد بود -

نجم بیست و نهم

می فرمودند که هر خدمت خانقاه را باید که تاسه روز هر آئنده را بقدر خدمت کند آنگاه (۱۰۶ - الف) دست از خدمت باز داشته آن آئنده را بطور او باز گذارد و تا یک ماه اگر درین یک ماه متحمل محنت جوع و فاقه گشته فرار نه نماید و به حلاوت جماعت نماز و صحبت فقراء مستانس گشته جای گیر گردد، آنگاه باید که از مالابد معیشت اونیک خبردار باشد و در حق مسافران و غرباء شکسته حال می فرمودند که بعد عشانیز یک دور تبه در زاویه ها و گوشه ها، خانقاه خبر باید گرفت، شاید کسی در آن وقت رسیده باشد یا تا آن وقت گرسنه مانده باشد از خادم خانقاه مروی است که در اکثر لیالی چون نصف شب می گذشت و میان درها، خانقاه را مقل ساخته به خواب می رفتیم در آن وقت آنحضرت علیه التحیه والرضوان بذات شریف خود تنها ده پانزده نانی در دستار خوان پیچیده بر در خانقاه می رسیدند و باواز نام مرا گرفته بیدار می ساختند و من جست برخاسته در باز می کردم چون به خانقاه در می آمدند آن دستار خوان را بدست من می دادند و می

فرمودند که عبوری (۱۰۶ اب) در ضلعها، مسجد نموده هر کرا درین وقت گرسنه بیاید این نانها باو بدهید و چون من ازین خدمت فارغ می شدم گاهی به منزل تشریف می بردند و گاهی به نماز تهجد و مراقبه هم در خانقاه مشغول گشته از نصف شب تا وقت چاشت بلند از خانقاه بر نمی آوردند و می فرمودند که تا خاطر از نان یابی جمیع شب باشان خانقاه جمع نمی شود خواب و قرار ما را دست نمیدهد.

نجم سی ام

می فرمودند که در صغر سن بس که درشتی و بدسازی از والد هاء خود و مغل زنان اقرباء دیگر نسبت به شوهر می دیدیم معقول ماچنان شده بود که برای تاهل مستورات خاندانها، اهل هند بهتراند و اکنون که پیر شدیم و وقت تاهل گذشت معلوم شد که اگرچه بحسب رفاهیت منزل دنیا همان رای سابق مقرون بصواب است اما نظر به مصلحت آخره الیق و احوط آنست که مغل زن زوجة این کس باشد زیرا که مغل زن حقوق خود را مستوفی از شوهر بزور می ستاند و ذمة (۱۰۷- الف) شوهر را از مواخذه یوم الجزاء بری می گرداند، بخلاف هندی زن که بحکم قناعت و کم زبانی و نامرادی اصلاً متعرض شوهر نمی شوند و وی را در اندک فرصتی زهر بار و بالهامی سازند.

نجم سی و یکم

می فرمودند که تجویز در آمدن مطربه در منزل مستورات بحسب مضرت اسوء خاتمت نزد مابدتر ازان است که چند مست شراب و مست بوزه را از جنس مردان باندرون خانه راه دهند چه تاثیر و سرایت خصال شنیعه در صورت اختلاط مطربه بحکم جنسیت و فریبندگی عورات را زیاده ازان است که بتضریر است آمد در اندک فرصتی آن منزل منزل فواحش می گردد و حیند کدخدائی آن منزل را علاج جز طلاق دادن صورت نمی بندد۔

نجم سی و دویم

می فرمودند که از هوسکها پیر و پسر و اطفال و احداث این قطعه به تشبه ابناء زمان در عیش و عشرت خندها مفرط ما را فرومی گیرد و زیرا که این جماعت ببرکت (۱۰۷-ب) قرب عهد حضرت خواجه قدس سره و تاثیر نطفهء آباء و امهات صالحه در اصل فطرت مناسب و شائسته خانقاه و مسجد افتاده اند و قواء و معده عیش رانی اصلاً در اینها مخلوقی نه شده و از قواء و قابلیت علم و عبادت نصیبی تمام دارند و مع ذالك قواء کامله خود را از عمل معزول گردانیده بقواء ناقصه غیر تامه حملها خیر حملها می کنند و نزد اهل علم و صلاح مطرود و مردود و نزد ابنا زمان قابل تمسخر و تیزک می کردند۔

نجم سی وسوم

باین بنده می فرمودند خواجه کسی اگر شما و برادر شما
خواجه محمد عبدالله در تحصیل علوم لسانی و معارف کتابی به
نهایت درجات مولویت و تدریس و تصوف دانی می رسیدید و در
رسوم تشیخ و خانقاه داری از اعلیٰ مراتب صاحب سجادهاست مستقیم
الاعمال والاحوال تجاوز می نمودید درین نظرها ما که بدان نظر
پدر بزرگوار شما را دیده ایم از مقام و منزلت پدر شریف خود
هزاران هزار فرسنگ (۱۰۸ - الف) عقب می بردید وای صد وای که
کنون بدین قدر از شما را ضمیم که از جرگه سائر صلحاء این امت
پدر نه روید و آن نیز بوجه اتم میسر نیست ، باری این قدر بکنید که
تا ما زنده ایم اگر اختیار وضع نیک نمی توانید کرد در اختیار وضع
بد سرعت نه نمائید و صبر کنید باری شما را نامشخص گذاشته از
دنیا بردیم و در خلاب معاصی و مکروهات و هنگامه خصومات و
منازعات باین چشم سرشمایان را نه بینم الدمار الدمار که آن چنان
مربی و منعم شفقت دثار و صاحب و ولی نعمت صغار و کبار چنین
نالان و آزرده آزمایان رفتند و در رضا طلبی و فرمان برداری
آنحضرت عاصی و مقصر گشتیم اللهم اغفر لنا واعف عنا و تجاوز عن
سیاتنا انک وانت الروؤف الرحیم

فصل سوم

در برخی از تصرفات و خوارق عادات آنحضرت

بر اخوان صدق و صفا روشن و مبرهن باد که شرائف احوال و
جلائل کمالات آنحضرت علیة التحیة والرضوان -

از ان برتر و روشن تر است (۱۰۸-ب) که به تضمیم و الحاق

فصل خوارق احتیاج افتد زیرا که ظهور خوارق پیشتر از دست و

همت عزیزی می آید که آن عزیز در مبادی طلب محتاج مشاهده

خوارق بوده است چنانچه در کتب اکابر دین مقرر گشته که

ظهور خارق متضمن دو فائده است، یکی اعجاز مخالف، دوم

اعانت موافق و در عهد انبیاء فائده اولی راجع به کفار بود و فائده

دوم ناظر به بعضی از صحابه ضعیف الیقین و بعد از انقراض عهد

نبوت ظهور خارق بر صلحاء نیز مبتنی بر همان دو فائده است لیکن

فائده اعجاز باعتبار نفس و شیطانست که به کفر و عناد مجبول اند و

فائده اعانت باعتبار دل و همت سالک، پس از سالکان دین راه

هر که در آغاز طلب و ابتداء خصوص بحکم غلبه نفس و شیطان و

ضعف عزیزة دل و همت محتاج بمشاهده خوارق بسیار بوده است

و باعانت و تقویت غرائب آثار قدرت الهی طی راه نموده آن سالک

بعد از وصول بکمال و تکمیل در معرض ارشاد و دعوت خلق مظهر

صفت (۱۰۹- الف) کامله قدرت الهی می گردد و انواع خوارق و تصرفات آفاقی از دست او بظهور می آید به خلاف صدیقان و صاحب نسبتان این راه که از بدو فطرت و عقوان شعور مناسب بعالم ملکوت می افتد و از احکام نفس و طبع مزجی قلیل در نهاد ایشان مرکوز می باشد این حضرات راهم چنانکه در نخست طلب احتیاج بمشاهده خوارق نیست ، همچنان بعد از حصول کمال دل و همت ایشان منقاد مرضیات الهی بوده در اظهار خوارق کمتر توجه می گمارند و تصرفات آفاقی این حضرات در عمرها دراز اندک بوقوع می آمد چنانکه از خلفاء اربعه صدیق اکبر و فاروق اعظم و ذوی النورین اکرم و امام الاولیاء مرتضی اعلم رضوان الله علیهم اجمعین چند تصرفی پیش از تصرفات آفاقی بظهور نیامده

والحال انهم افضل الخلق بعد الانبیاء و اکرمهم من كافة الاولیاء و الاصفیاء و از بعضی صحابه که محسوب از خود و معدود از صغار صحابه از مثل سفینه مولی رسول الله (۱۰۹- ب) صلی الله علیه و سلم و عبدالله بن انس الجهنی و خالد بن الولید المخزومی و غیرهم رضی الله عنهم ، تصرفات و خوارق عظیمه منقول است و الموجب لیس الاما ذکر آنفاً ، مگر صاحب دولتی که باظهار خوارق در مقام دعوت طلاب طریقت مامور و ماذون باشد مثل حضرت غوث الثقلین و حضرت خواجه بزرگ و حضرت خواجه عالم خواجه احرار قدس الله اسرارهم و ثانیاً آنکه ظهور خارق از

ولی کامل منحصر در دو وجه است یکی گوشمالی و تادیب اعداء
دوم تانیس و تالیف اصدقا، وجه اول از اکابر صدیقین که بمقام فنا
و نیستی و خاکساری و تسلیم و تفویض قدمی راسخ دارند علی
الخصوص وقتی که بارسوخ قدم مذکور راه ملامت اختیار نموده
باشند در غایت بعداست و مراد ازین ملامت نه آن ملامت است که
در سمع و ذهن اکثر مردم قرار گرفته، بلکه مراد از آن سلامتی است
که به تصریح شیخ اکبر شیخ محی الملة والدين محمد العربی
(۱۱۰- الف) و شیخ الشیوخ العالم شیخ شهاب الدین سهروردی
قدس سرهما راس و ریثس اهل آن ملامت سید الانبیاء و حبیب رب
الارض والسماء محمد مصطفی است صلی الله علیه وسلم و آن
عبارت از اختیار وضعی است که در آن وضع امتیازی از سائر
مسلمین نباشد بظاهر در جمیع احوال کا حد من الناس باشند و
هر کس را گمان ولایت و قرب حق در ایشان نباشد و بباطن اقرب
مقربان درگاه احدیث باشند و این معنی در اصل خاصه سلسله
شریفه نقشبندیه است و اکثر اکابر این سلسله به همین وضع و عمر
بسر برده اند، خصوصاً حضرت ایشان ما علیه التحية والرضوان که
داد این وضع دارند و راسخ ترین از آنحضرت درین مقام کم
گذشته، و وجه دوم ظهور خارق که تانیس و تالیف اصدقا باشد
معمول جمیع اولیاء امت و تقصیر و تغافل درین وجه از هیچ ولی
نیامده لیکن ظهور و موضوع این قسم خوارق مخصوص مخلصان

صادق الارادات است و منکران (۱۱۰ ب) و مشتبهان از شهود این دولت محروم می باشند، چنانچه آنحضرت علیه التحية والرضوان نسبت به ملازمان عتبه اخلاص چندان کشف و کرامات و خوارق عادات ظاهر می شد که اگر همه آن را این مسکین در ضبط تحریر در آید کتابی جدا گانه تالیف باید نمود لیکن بحکم مالک یدرک کلمه لم یتروک کلمه برخی از تصرفات آنحضرت را که به نقل رواة ثقات رسیده (یا) باین مسکین بچشم خود مشاهده نموده در ضمن دوازده آیت بیان می نماید :

آیه اولی

در آنچه آنحضرت علیه التحية والرضوان به بلدة اجمیر بموجب حکم حضرت جنت مکانی تشریف برده در کاروان سرای آن بلدة ممجده رحل اقامت افکنده بودند، روزی بعد از نماز عصر در مسجد آن سرای باجمعی از ملازمین رکاب نشسته بودند که از آن سوی عمارات آن سرای بر کمر کوه اجمیر عزیزی بچهره نورانی وریش عریض و قد افراخته عصا در دست پیدا شد و مساحت آنحضرت ایستاده، بدست (۱۱۱- الف) اشاره را انتقال از محل نزول نموده و آن اشاره را غیر آنحضرت و راوی این حکایت کسی دیگر ندید، پس آنحضرت خادمان رکاب را طلبیده فرمودند که زود احوال و ائقال را از محل نزول بر آورده به محل دیگر نقل

نمایند خادمان چون از الم این معنی مطلع نه بودند در امثال این امر تعلق می ورزیدند، پس آنحضرت و کلاء سرکار را فرمودند که اگر این خادمان در تبادل باین خدمت تساهل می نمایند روزینه هاء این ها را بمردم دیگر داده خدمت فرمائید پس خادمان ناچار است بکار بوده فرمودند بعمل آوردند و چون سه چهار گهری از شب گذشت ناگهان سیلی غریب از دامان کوه جوشان رسیده آن سوی را که سابقاً محل نزول خادمان آنحضرت بود زیر آب کرد و رخوت و امته جمع کثیر از مسافران آن ضلع را برداشته برو دسر فرموده آنحضرت بر صغیر و کبیر روشن گشت -

آیت دوم

در آنچه آنحضرت علیه التحیه والرضوان ۱۱۱-ب) و کمالات نصابی مخدومی ملاذمی استاذی کمال الحق و الحقیقه والدین حضرت میان شیخ عبدالحق بموجب طلب بعضی از و کلاء بوالفضول حضرت جنت مکانی متوجه اردوی پادشاهی در نواح کابل و بنگش بود و آنحضرت از راه راست لاهور و انعطاف و انحراف نموده، براه سیالکوت سر کردند حضرت مخدومی درین انحراف متحیر بودند و به پیغام و مشافهه مکرر باز پرس و استفسار از حکمت این اختیار می نمودند آنحضرت به توجیهاات لطیفه ایشان را از تحیر بر آورده به سیالکوت بردند و در سیالکوت چند روزی

بواسطه هجوم باران و روزی چند دیگر بسبب جوگیره ژرن اسپ
 جناب مقبول الاولیاء میان محمد ہاشم سنبھلی کہ از مخلصان
 صادق الاخلاص آنحضرت اند توقف فرمودند و این توقف
 بر حضرت مخدومی خیلی شاق بود لیکن بہ سبب اغتنام رفاقت
 آنحضرت قبول نموده بودند و منتظر ظهور سر این توقف بودند
 سرانجام حکمت این توقف برہمہ (۱۱۲ - الف) کس ظاہر شد و
 باعث ازدیار عقیدت و اخلاص بآنحضرت گشت، توضیح این
 اجمال آنکہ در آن ایام خدام اعلم العلماء وقت مولانا عبدالحکیم
 سیالکوتی از سیالکوت کہ وطن و مقر ایشان است بہ سبب عداوت و
 بغض جمعی از عہدہ داران آن صوبہ کہ جناب مولانا در عہدہا
 ایشان بہ شرکت غالبانہ می نمودند بلکہ آن جماعت در معنی
 معزول بودند و مدار معاملات آن صوبہ بر مولانا قرار گرفتہ بود و
 آن جماعت بحکم خُبث باطن و فساد رای اتفاق نمودہ بودند کہ
 مولانا را تلف سازند و لہذا یکی از برادران قریب مولانا باشارہ و
 اغواء آن جماعت در ہمان ایام از دست گواران متمرّد آن
 دیار کشتہ شدہ بود، مولانا از مشاہدہ این حالت بموجب الفرار
 ممالا یطاق من سنن المرسلین باقبیلہ و عشرۃ خود برخاستہ ، در
 جوار بعضی از قوی بازوان کوہ دامنہ سیالکوت و خزیدہ بودند
 چون خبر بہجت اثر قدوم حضرت ایشان بہ مولانا رسید، بحکم
 کمال عقیدت و اخلاص کہ مولانا را (۱۱۲ ب) بآنحضرت است

باوجود این همه مخادف و مهالك احرام ملازمت آنحضرت بسته بملازمت فائز گشتند و آنحضرت دوسه روزی مولانا را در جوار خود داشته عهده داران معاند مولانا را طلبیده به نصیحت و رفق ولینت بل بمحض تصرف باطن رنگار عداوت از دلها، شان زدوده میان يك دیگر صلح و آشتی دادند و آن جماعت را از بادیة نفاق بر آورده بروضة اتفاق رهنمونی فرمودند و بر رفقاء و اصحاب رکاب ظاهر شد که سر حکمت در توقف این بود که مثل مولانا عزیزى که در اکثر علوم اسلامیه سند و حجت علماء وقت است در دست آن سباع و کلاب پیشه گان هلاک نه کردند۔

آیت سوم

هم دریں سفر اعنی سفر پنجاب در آنچه آنحضرت بقطع منازل و طی مراحل همت گماشته بودند هوا برسات ساحت ارض و سما را فرو گرفته بود و در هر دم و هر قدم توهم نیز باران یاران مشوش خاطر همراهان می شد، چون این و ا همه بعرض حضرت (۱۱۳- الف) رسید فرمودند از کرم عمیم و قدرت کامله جل و علا چه دور است که پیش و پس مسیر این درویشان از باران بیارد و مقدم و سیر این درویشان از باران محفوظ ماند تا هم تفرج هوا، باران حاصل وقت درویشان کرد و هم از تشویش تر شدن خلاص شوند راوی گوید که تا رسیدن به منتها، مقصد همین حال بود که قدام

و خلف مایان باران بادیده می رفت و بر مسیر مایان قطره نچکید از
مشاهده این تصرف عظیم قفلها، دل مایان بکلید ایمان تازه مفتوح
و منشرح گشت -

آیت چهارم

همدیرین سفر چون آنحضرت بتانی قطع مسافت می
نمودند حضرت مخدومی را خوش نمی آید و زود زود باعث
سرعت سیر می شدند آنحضرت در جواب می فرمودند که هر قدر
فرستی که از تشویش و بی حلاویتها، اردو خلاصیم منتسم می
شمریم سرعت در انداختن خود هابآن بی حلاویتها چرابکنیم و
درین ضمن بابعضی از ملازمین رکاب می فرمودند که از خدا
امیدواریم که روزی که داخل اردو شوم نواب سپهبد بزرگ
(۱۱۳ب) میرزا محمد زمان المقلب به مهابت خان خانان عامله الله
بالفضل والاحسان که درین ایام پاره برین فقراء بی التفات انداز،
پای تخت رخصت بیکجا نمی شده باشند، راوی گوید همان که
آنحضرت داخل اردو شدند نواب سپه سالار از اردو برآمده،
متوجه لکھی جنگل شده بودند چنانکه هم در نواحی اردو
بآنحضرت ملاقی شدند و قالینچه رکابی بر زمین فرش کرده ساعتی
بآنحضرت و حضرت مخدومی صحبت داشتند و آنگاه فاتحه
درخواست کرده رخصت شدند و بیمن آن حسن التجاء وانکسار

که به درویشان بجای آوردند تا رسیدن به مقصد که ملازمت و رکاب بوسی حضرت پادشاه دین پناه صاحب قران ثانی مدظله العالی بود از جمیع آفات و مخافات راه سالم و محفوظ رفتند۔

آیت پنجم

در مرتبه اولی که آنحضرت بارادۀ سفر حجاز تا کبر آباد عرف آگره رسیده بسبب راه نادادن استخاره ها و رخصت صریح نیافتن از روح حضور قطب الاولیاء خواجه قطب الملة والدين (۱۱۴- الف) بختیار الاوشی قدس سره و روح مقدس حضرت امام الصدیقین خواجه بیرنگ قدس سره چند گاه در آن بلده توقف فرموده بودند و بنابر توهم تضرر عزیزان همراه از خاصیات و تاثیرات آن بلده کمال محافظت و حراست وقت آن عزیزان بجای می آوردند چنانچه لختی ازان در فصل ارشاد و هدایت آنحضرت گذشته، همدراں ایام خدام نتیجه الکرام میان شیخ جعفر که از یاران مقبول حضرت خواجه و مخلصان صادق الاخلاص آنحضرت اند، شرف هم رکابی داشتند و بکمال وضع زندگانی فقر و درویشی موفق بودند چنانچه به چادر و لنگی لك و کنبل درشت اوقات می گذراندند قضا را در نهاد ایشان میل تفرج آن شهر بر آشوب حادث گشت، رفته رفته بجای رسید که دو روز سه روز از صحبت عزیزان مفارقت نموده بسیر و تماشای آن بلده پرفتنه می گذراندند و باز به

ملازمت آنحضرت رجوع می نمودند و آنحضرت می فرمودند ای برادر (۱۱۴ب) عزیز چنین که خود را بتماشا این شهر مفتون ساخته آیدمی ترسیم که امروز و فردا بشما کداسپی برسد میان شیخ جعفر بنا بر خورد سالی معنی این کلمه را در نمی یافتند و از هواسیر باز نمی ایستادند، سرانجام مدتی قریب يك ماه گذشت که عزیز مذکور رجوع به ملازمت عزیزان نه نمودند، و ایشان را درین اثنا از کعبوت مصاحبت ناجنسان میل نوکری بهمرسیده بوده است و از هر جا مبلغی قرض کرده سلاح دیابوبهم رسانیده بوده اند و نوکر شده بعد از چند گاه تغیر وضع داده با چیره کج و دندان رنگین شمشیر و جمد هر به ملازمت آنحضرت آمدند همان که نظر آن حضرت برایشان افتاد فرمودند ای میان نمی گفتیم که بسیار درین شهر نکر دید که لکداسپ بشما خواهد رسید اینک اثر لکداسپ میان شیخ جعفر سرانفعال در جیب سکونت در آورده از آنحضرت رخصت شدند لیکن چون بنظرها قبول اکابر اولیاء مشرف بودند در اندک فرصتی (۱۱۵- الف) از وضع نوکری متنفر گشته بقاعده نخست رجوع نمودند و امروز محسوب از نیکان حضرت دهلی اند۔

آیت ششم

همدر آن ایام که آنحضرت علیه التحیه والرضوان در اکبر آباد روزی چند اقامت نموده بودند و برای باشش حویلی همشیره عزیزه خود عصمت مآبی خانزاده ماه غفرها الله سبحانه اختیار فرموده بودند مشرف آن حویلی خواجه سرای در ازمنه سابقه جا ساخته بود و همچنان بی تحاشی می بود، هر چند ناصحان بوی می گفتند که از انجا فرود آید یاد یوار بستی محکم بر روی آن حویلی برسبیل پرده سازد از بی سعادتگی گوش نمی کرد و آنحضرت آزار عظیم ازین معنی داشتند بمقتضاء وضع درویشی متعرض نمی شدند و در معرض اسکات خادمان می فرمودند اضطراب نه کنید شاید که بی تردد سماوی بر طرف شود در اندک فرصتی از قضا صاحب صوبه اکبر آباد نواب خواجه جهان راعبور بران کوچه افتاد از آن جا که از بودن آنحضرت (۱۱۵ ب) در آن منزل مطلع بود و مشرف منزل شریف خانه آن خواجه سرای دید گفت که این کیست که بر منزل شریف چنین بی ادبانه می باشد گفتند که فلان خواجه سرا است در زمان بیلداران و سنگ شکنان را حکم کرد که خانه او را مسمار ساختند و چندین عقوبات دیگر بر آن خواجه سرا اجرا نمود.

آیة ہفتم

در سال ہزار و سی و ہشت جناب استقامت نصابی
المختص بالمواجید والعرفان صوفی قربان کہ از اعظم اصحاب
حضرت قطب المحققین میان شیخ احمد از بحکم اخلاص والفتی
کہ بحضرت ایشان ما و عزیزان دیگر این قلعه دارند درین قلعه
اختیار سکونت نموده بودند از قضا ہمدراں ایام ایشان را
بدختری صبیح الوجہ ابتلاشد و منجر بہ بی تابی تی آرامی گشت و
بعض از فضول دوستان وغیبت فروشان این قصہ را دستمایہ قدح
این فقر اساختہ ہنگامہا، سخن را گرم ساختند، آنحضرت علیہ
التحیة والرضوان ازین مہر ثقل عظیم بر خاطر عاطر نشست تا آنکہ
روزی (۱۱۶- الف) بعد از نماز عشاء جمعی از درویشان ومخلصان را
جمع ساختہ فرمودند از ابتلا خدام صوفی فارغ نمی توان بود
متوجہ شوید و ہمت گمارید کہ حق سبحانہ ازین عقبہ صوفی را
زود بہ گذرانند، پس ساعتی دراز باتفاق اصحاب مستقبل بہ مراقبہ
نشستند و دل و ہمت بدفع بلیہ مذکورہ گماشتند حضرت حق جل
و علا یمن توجہ آنحضرت خدام صوفی را از ان ورطہ بر آورده،
چنانچہ بچشم شہود یکی از مخلصان ہمدراں جلسہ درآمد کہ
تعلق خاطر جناب صوفی در رنگ درختی کہ بیخ و بن منقلع شود
بر کندہ شدہ است و دوسہ ریشہ ضعیف بر حال خود ماندہ پکاہ
آن شب خدام صوفی خویشان را از بی آرامی واضطراب آن بلیہ

فارغ یافتند و خوش وقت و مسرور الخاطر گشته بطریق طیب می گفتند که چه خوب می بود که آن دو سه ریشه ضعیف نیز گسسته می شود -

آیت هشتم

از میان هاشم سنبهلی منقول است که شبی بعد از نصف شب خادمی از خادمان آنحضرت نزد (۱۱۶ ب) این فقیر آمد و گفت حضرت شمار امی طلبند فقیر از خلاف عادت که هرگز در آن وقت نه طلبیده بودند متامل گشته، امثال امر نمود چون بخدمت آنحضرت رسیدم دیدم که بر مصلی مستقبل قبله مراقب نشسته اند، رفتم و سلام کردم، بدست اشاره کردند که به نشینید، هشتم هیبت و رعب وقت نازک آنحضرت مرا فرو گرفته بود بهر حال خود را جمع نموده مشغول شدم ساعتی نه گذشته بود که از منزل جمعی سید زنان که در جوار آنحضرت می بودند غوغا برخاست آنحضرت بموجب ترحم و شفقت از جای در آمدند و کس دوانیده از حقیقت حال استفسار نمودند، خبر رسید که یکی از مستورات را مار گزیده، آنحضرت فرمودند گل کتول بآب ممزوج ساخته این ملسوع را باید خوراند میان محمد هاشم امثال امر نموده گل مذکور آوردند، پس آنحضرت طریق خوراندن آن را بخادم آموخته به نزد آن مار گزیده فرستادند و حق سبحانه و تعالی از

آسیب زهرمار ویرا محفوظ داشت و معلوم شد که طلب نمودن (۱۱۷- الف) میان محمد هاشم در آن شب تار برخلاف عادت برای این غرض بوده است۔

آیت نهم

در او آخر عهد حضرت جنت مکانی برد الله مضجعه بحکم مقدمه که در مقدمه این رساله ثبت افتاد، آنحضرت علیه التحیه والرضوان بیرون شهر در جوار تربت حضرت خواجه خود قدس سره اکثر می گذرانند، در یکی از فصول آن عهد قحطی غریب عارض وقت اهل دهلی گشت، چنانچه یا نزده سیر گندم بیک روپیه آنهم احیاناً بدست می آمد و آنحضرت از ملاحظه احوال فقراء و غرباء شهر بغم و الم عظیم ممتحن بودند، روزی بعد از نماز پیشین و فراغ از روایت تلاوت کلام مجید در مزار والد بزرگوار خود باندوه تمام نشسته بودند، همدراں مقام شریف خادم حرم معلی را طلبیدند و فرمودند که امروز چه قدر گندم در منزل جا خواهد بود عرض رسانید که قریب پیا نصد من باشد، فرمودند شصت هفتاد من بجهة فقراء خانقاه نگاه داشته، دیگر همه را یک من بیک روپیه (۱۱۷- ب) به فروشید، شاید بحسن این عمل و برکت این نیت نرخ بازار نیز بهمین قدر باز گردد، خادم بموجب فرموده به عمل آورد از برکت نفس شریف آنحضرت نرخ بازار نیز همان قدر قرار گرفت

و تا آنحضرت در قید حیات بودند تنزل نه نمود و بعد از رحلت آنحضرت تا تاریخ تحریر این رساله که قریب دو سال قحط و تنگی عالم را فرو گرفته است، گوئی برکات دنیا و آخرت همراه آنحضرت رحلت نمود۔

آیت دهم

چون ماه رمضان می در آمد سعی بلیغ می نمودند که این مسکین و برادر عزیز خواجه محمد عبدالله به نماز تراویح حاضر شویم و این فقیر گاه گاهی بعد از افطار از مهر کسل و گرانی و ضعف و ناتوانی لابل بمحض بی توفیقی و کم سعادت بی بصد محنت و کاهلی فرض عشا و وتر خوانده بخواب می رفتیم، در حینی که آنحضرت به مسجد تشریف آورده اقامت نماز تراویح می نمودند، در آن حین این بی سعادت بخواب می دید که گوئی آنحضرت بر بالین این فقیر ایستاده اند (۱۱۸- الف) و می فرمایند مردم باقامت سنت تراویح مشغول اند و شما درین سن شباب بستر راحت و خواب گزیده آید، این بکدام مذهب و مشرب رواست و این فقیر از خواب می در آمدم و وضو ساخته بصد شرمندگی و انفعال به مسجد رفته ترویحه چند می دریافتم و این قصه نه یکبار گذشته است بی مبالغه شش هفت مرتبه در رمضان ها یاد دارم که این ارأة روی از آنحضرت نسبت باین بنده بوقوع آمده۔

آیت یازدهم

آنچه بعد از رحلت آنحضرت علیه التحیه والرضوان
 تا حال بر این فقیر ظاهر شده یکی آن ست که در ایام که دزدی در
 منزل این فقیر واقع شده بود و کلاء و خدمه این فقیر در صدد تنبیه و
 تعذیب جمعی از کنیزگان اندرون خانه شده واهی رویه نام را
 متهم باین امر داشته بودند و می خواستند بنوعی از تعذیبات
 نامشروع اقدام نمایند این فقیر اگرچه در اختیار آن تعذیب
 همداستان نه بود اما در اتهام مذکور نوع شرکتی و موافقتی
 بازادمان خود (۱۱۸-ب) داشت در همان ایام شبی آنحضرت را
 بخواب دید که می فرمایند بایذاء این داه اقدام نه نمائید که این
 کار ازو بوقوع نیامده و آن گم شده برگشتنی و یافتنی نیست
 بموجب اشاره آنحضرت لله الحمد والمنة که توفیق منع خادمان
 از تعذیب آن داه یافت و بعد از آن بوجوه ظاهر شد که ساحت ذمه
 آن داه نامراد از لوٹ آن جنایت بری و طاهر بوده است -

آیت دوازدهم

قبل از تاریخ تحریر این رساله به چند ماه این فقیر بنا بر
 مشاغل لاطائل از ملازمت حضرت والدۀ خود محروم مانده بود و
 چند روز گذشته که به دیدار شریف ایشان مشرف نه شده بود و
 حضرت والدۀ ازین ممر کوفتی بخاطر داشتند و این فقیر از آزار

خاطر ایشان خبر نداشتیم شبی آنحضرت را در خواب می بینم که بر سر وقت این بی سعادت سایه التفات انداخته اند و می فرمایند که امروز پا نزد هم روز است که بدیدن مادر خود نرخته آید و مادر شما ازین ممر متالم اند برخلاف (۱۱۹- الف) گذشته می باید که در دلجوائی و در ترویج خاطر ایشان می کوشیده باشید این فقیر پگاه آن شب بملازمت والده رسیدم ایشان را در کمال تالم یافتیم و از ممر نارسیدن این فقیر بملازمت شکایتها نمودند و گفتند امشب بازار تمام خواب رفته بودیم این فقیر سرانابت بر قدم ایشان نهاده استعفا نمودم لطف و شفقت فرموده عفو کردند -

هذا شرح کشف و تصرفات و معونات آنحضرت از حوصله بیان افزون است بر دقائق خواطر و احوال مخلصان واقف بودند و در جمیع عقبات و شداید ظاهر و باطن معین و ناصر و بعد از رحلت نیز مماثل ایام حیات بابرکات دستگیری این مخلصان بواجبی مرعی می دارند و از مخاوف و مهالك صوری و معنوی تنبیه و ایقاظ می فرمایند و آنچه این فقیر تاحال در هر دم و هر ساعت از جانب آنحضرت علیه التحية والرضوان اعانتها و دلالتها بخیر می بیند اگر به بیان در آرد یحتمل که سامعه (۱۱۹ ب) مردم آن را بر نتابد و آن را از عالم مالخولیا شمردند و بدترین دحسته و ظن صادق باشند نه کاذب لیکن از علم این معنی غافل اند که آنچه نزد آنها موسوم بعالم مالخولیا است، در حقیقت عالم مثالی

عبارت از همان است و مخلصان و صادقان را در همان عالم ملاقات
و مکالمه و مخاطبه با رواح طیبه بزرگان دست می دهد لیکن این
دولت مبتنی بر صدق توجه و قوت اخلاص است و منکر رشک
و عنارا از سد سدید جسمیات و حسیات عبور و نفوذ میسر نیست،
لمحرره

نیست این قصه در خود هر گوشی
خامش ای بنده خدا خاموش

خاتمه

در ذکر مرض رحلت آنحضرت و طریق ارتحال ایشان ازین دارِ ملال بجوار رحمت حضرت ذی الجلال - باید دانست که سن پیری و شیوخت که در معنی بتاثر صبح قیامت کبری است هر گونه عمل و مشغله و حالت که در جوانی و کهولت ازین کس بوقوع آمده و درین کس رسوخ گرفته نوعی از جزاء آن عمل و نتیجه آن حالت (۱۲۰ - الف) در سن شیخوخت فراجیب وقت این کس می نهد و ثمره ملکات و هیئات راسخه در سن مذکور بکمال وضوع میرسد مثلاً هر که در اشرف اوقات عمر اعنی موسم شباب قوه غضبیه را پرورش داده و بگزیدن و آزریدن خلائق خوی گرفته قواء دیگر را مهمل و معطل گذاشته باشد، آنکس در شیخوخت از تربیت قواء دیگر مسلوب القدره خامی می گردد بلکه از قواء دیگر نام و نشانی درو نمی ماند، همان ملکات ردیه قوه غضبیه در چهره و سیما، او نمایان می باشد و محسوب از کلاب و ذباب می کرد و بلکه اخبث و ارزل از آن نهاد هر که در اشرف اوقات عمر بلکه رذیله خبیث و خدیعت خوی گرفته باشد در سن شیخوخت اهلیت رشد و صلاح از وی مسلوب می شود و صفتاً و معنی خبیثی می گردد که ابلیس از بیم او لاحول گویان

قدم می نهاد، همچنین در جانب ملکات فاضله و خصال ستوده هر که در اشرف اوقات عمر بپوشش علوم صحیحه و اعمال صالحه توفیق یافته باشد در سن شیخوخت از حیطة جسم و جسمانیات قدم برتر نهاده روح مجرد (۱۲۰ب) می گردد مماثل ملائکه مقدسه علی تینا و علیهم الصلوة والسلام و نهاد پاک او از غش و کدورت نفس لثیم و شیطان رحیم مصفی گشته، اکسیر ربانی می شود که بینم نظر التفات او قلب اندوه مردم قلب ماهیه خود نموده طلاء خالص می گردد، بالجمله بیان اطوار قرب و رحلت در معنی بیان نتیجه تمام عمر است و لهذا علماء فن سیر و اخبار مشائخ در تنقیح و توضیح احوال مرض فوت بزرگان کمال توجه گمارند و این فصل را نسبت به فصول دیگر مفصل و مشیوع می نویسند، درین مسکن همیشه آرزومندی بود که در ایام قرب و رحلت آنحضرت علیه التحیه والرضوان بشرق خدمت حضور مشرف شود تا در آن ایام شریفه تدارک مافات از سعادات خدمت و رضا جوئی آنحضرت نموده دستمائی به خاطر خواه از برکات نظر عنایت آنحضرت بدست آرد لیکن از سیه گلیمی و بی سعادت و تیره بختی که شامل روزگار تباہ این روسیاه است با این آرزو نیز نه رسید، سانحة دل کوب آرام (۱۲۱- الف) روبرو رحلت آنحضرت در بقعة منورة صوفی بوده که در نواح اکبر آباد (آباد) کرده خادمان آنحضرت است بوقوع آمد و در آن ایام این روسیاه بگرفتاریها بی اصل زن و فرزند در دهلی

پای بند بود لیکن بعد از ملاقات اعزه سعادت دثار اعنی ملازمین
 رکاب آنحضرت شرف تفحص و استفسار بجای آورده برخی از
 معاضم سرگذشت آن ایام خجسته انجام در خزانه خیال ضبط نموده
 درین محل ثبت می نماید و اکثر مضامین این مطلب منقول از
 زبان اخوت و فتوت مآبی فراست و کیاست نصابی مولانا دوست
 محمد ولد میر محمد یوسف مرغینانی است که به منقبت
 اخوندزادگی آنحضرت ممتازند و از صغرسن تاسن کهولت
 در حجر تربیت آنحضرت کلاں شده در فهم اطوار و اتباع آثار
 آنحضرت گوی سبقت از اقران ربوده اند و معدود ازاں چند کس
 اند که دست بیعت بآنحضرت داده در سلك مخلصان صادق
 الاخلاص منخرط گشته اند و وقف در گاه مکرمت آنحضرت
 (۱۲۱-ب) مفارقت نه نمودند و در خطوات خاص رفیق و نائب
 مناب خلافت آبی میان شیخ رستم بوده اند خصوصاً در ایام رحلت
 آنحضرت علیه التحیه والرضوان که دولت مسامره و مصاحبت و
 خدمات آنحضرت دائره در میان چهار نفس شریف گشته بود،
 نخست حضرت مخدومزاده عالی استعداد خواجه سراج الدین
 محمد که بنظر قبول و عنایت آنحضرت از کافه مخلصان و اصحاب
 کرام ممتازند -

دوم کمالات انتظام خواجه محمد افضل که بحیثیت قرابت

قریبه و توجه و عنایت خاص داخل در فرزندان آنحضرت اند -

سیوم جناب خلافت مآبی میان شیخ رستم که خصوصیات غامض و نسبتها غریب بآنحضرت دارند و از میان سائر خلائق ارض کسی که آنحضرت را بواقعی شناخته و فائده تام از آنحضرت گرفت ایشان اند از جرم نسخه جامعه کمالات و خلیفه برحق آن عالی حضرت در ساحت ربع مسکون از صفت رجال امروز (۱۲۲- الف) ایشان اند، فحسب -

چهارم اخوت مآب مذکور اعنی مولانا محمد دوست که لختی از مناقب ایشان عنقریب گذشته، اما لازم الخدمت و دائم الحضور جناب خلافت مآب میان شیخ رستم و اخوی مشارالیه بوده اند و آنچه از اخوی سعادت نصابی مسموع این فقیر شده به بیان و جیز و شرح وسیط معروض می دارد که آنحضرت قبل از ایام مرض رحلت هفت هشت ماه بواقعه ناگزیر خود ملهم گشته بودند چنانچه بتعریض و کنایه مریض از اعظام اصحاب را اخبار می فرمودند از حضرت مخدومزاده خرد منقول است که همدرا آن ایام بایشان می فرمودند که ای پسر اگرچه بحیثیت عدم مزاحمت خلق الله و تیسیر راتبه تلاوت این مسافرت خوش می آید لیکن از تصور مردن در نواح آگره خیلگی مکروه می نمود و مرگ درین شهر بسیار بد بخاطر قرار گرفته است لیکن چون شمارا به بندگان حضرت پادشاه ادام الله ذکره می خواهیم به نمایم و این معنی از ممر بعض موانع در تعویق (۱۲۲ ب) می افتد بخاطر شما قرار دادیم

که همدر آن شهر یاشیم اگر چه اجل موعود ما را دریا بد همدر آن
 ایام از حضرت مخدومزاده خرد پرسیده اند که ای پسر سن شما
 بچند رسیده است ایشان معروض داشته اند که قدم در شانزدهم
 نهاده ایم آنحضرت فرمودند پدر ما در حین رحلت در همین سن
 بوده اند که ما امروز در آن سنیم یعنی شصت و شش سالگی و
 مادران ایام سن شما بوده ایم و موافق همین نیز پیش از واقعه
 بدو سال هم بحضرت مخدومزاده خرد فرموده بوده اند که اگر
 عمرها موروثی است پس دو سال دیگر از عمر ما مانده باشد و
 همچنین در همان ایام بعضی از دوستان و مخلصان مهاجور از
 ملازمت مثل ملازمان شیخ ابوالمکارم و جناب سیدی میر ابراهیم
 حسین و مخدومزاده کلان خواجه جمال الدین حسین و این
 بنده اعنی کاتب حروف در مکاتیب شریف اشارات قریب بتصریح
 نموده باین خبر قیامت اثر قاتب و توان از دل و همت مخلصان برده
 بودند و هم از همین عالم است آنچه قبل از رحلت به شش
 (۱۲۳- الف) سال جزوی از احوال شریفه حضرت ابوذر غفاری را
 رضی الله عنه که متضمن رحلت ایشان در غربت بود خوش نموده
 باین بنده امر نموده بودند که این قصه را از لسان عربی بزبان
 فارسی ترجمه نمائید و این بنده بموجب فرموده عمل نموده
 مسوده ترجمه را بعرض اقدس رسانید و آنحضرت آن مسوده را در
 ورقهء وقایه و تفسیر حسینی که همیشه ملازمت بآن داشتند

تویساتینده اکثر اوقات عبوری بر آن فرمودند، گویا مکشوف
 آنحضرت شده بود که رحلت آنحضرت نیز در غربت مسافرت
 بوقوع خواهد آمد بتایرین خویشین را بمطالعه قضیه ایوذر عقاری
 رضی الله عنه دل گرمی می دادند و بیرفاقت و موافقت آن
 صحابی عظیم الشان خوش وقت می شوتند، بالجملة امثال این
 تصریحات و تعریفات قبیل رحلت آنحضرت بسیار بوقوع آمده و هم
 از آن جمله است آنچه پیش از عروض مرض بیچند ماه اختیارات
 شاقه بر خود تحمیل (۱۲۳ - ب) نموده بودند از قسم تقلیل طعام و
 اختیار از دل اطعمه مثل کھچری و دال ساگ و همدرا آن ایام اعنی
 قبل از رحلت يك مدتی ترك آمد و رفت در بار نیز نمودند خصوصاً
 من بعد صحبتی شگرف که به بتدگان حضرت پیادشاه داشتند و
 در آن صحبت انمودگی صالح و مبلغی کامل از کلمات حق بسمع
 عالی بتدگان حضرت رسالتینده وقتی که از دولت خانہ خاص بیرون
 آمدند به بعضی از حضار وقت فرمودند که از زمان میر تیمور
 صاحب قرآن تا حال آنچه گفتنی بود همه گفتیم و شرط خیر
 خواهی و کلمة الحق گوئی بجای آورده ایم و کسی که به پیادشاهان
 این چنین سخنها بگوید دیگر آمد و رفت ازو بیدر بار سخت نازینا
 است و از آن پس هرگز بیدر بار نه رفتند۔

الغرض روز بروز تحقیق اطفال و تنقیص حوائج چندین می

نمودند تا آن که قبل از عروض مرض بیات ماه خلاصان را فرمودند

که رخوت و امتعه و ظروف اطعمه را از نزد ما دور کنید (۱۲۴- الف)
 و درون شهر برده در حویلی همشیره باندازید آنگاه بحضرت
 مخدومزاده خرد که بشرف رفاقت آنحضرت مشرف بودند فرمودند
 که هر روز وقت طعام خوردن سوار شده به شهر بروید و طعام در
 حویلی همشیره خورده بیگانه پیش بیاید و برای نفس شریف خود
 هر روز نیم سیر کهچڑی جدا کرده بجمعی از فقراء نامراد که در
 گرد آنحضرت می بودند مثل میران سید محمود و میان اله داد
 سهار نیوری می دادند، تا آن درویشان با حصه ها خود همراه کرده
 می پختند و حصه آنحضرت را در طبقی جدا کرده نزد آنحضرت
 می آوردند، پس آنحضرت از حاضران وقت هر که می بود طلبیده
 آن نیم سیر کهچڑی با جمع کثیر تناول می فرمودند و باین آئین
 ستوده می گذرانند تا آنکه ماه محرم دیده شد و سال هزار و
 چهل و سه درآمد، پس آنحضرت در عشره این ماه محترم اختیار
 صوم نمودند و پیش (۱۲۴- ب) از پیش در تقلیل طعام کوشیدند و
 بعد از انقراض این عشره روز عاشوره قبیل عصر خادمان را فرمودند
 که اسب زین بکنید که قصد دیدن جناب مخدومزادگی خواجه
 خاوند محمود داریم، خادمان اسب حاضر کردند و آنحضرت پائ
 مبارك بر رکاب نهاده قصد برنشستن بر زین نمودند از کمال ضعف
 سن شیخوخت مقرون گشته بود و نیز قد اسب بقدری بلند
 داشت نه توانستند بر زین برآمد، دوسه مرتبه حملها بقوت نموده

و درین ضمن فرمودند آری پرهاست، پس حضرت مخدومزاده و جناب خلافت مآب و جمع دیگر از حضار وقت آنحضرت را برداشته بر زین نشانند و درین محل يك روایت آن است که آنحضرت بر زبان مبارك خود فرمودند که ازین حملها که برای سواری کردیم آسیبی تمام بزوده و معده ماریسد، روایت دیگر آنکه بجهته (۱۰۱۲۵) طوق مرض در همان شب مخلصان باین مظنه افتادند، الغرض آن سواری را بصد کوفت و محنت تمام بالآخر رسانیده، در آن شب از قدر معتاد آن ایام نیز کمتر خوردند و فرداء آن شب که روز یازدهم ماه محرم باشد مرض اسهال خون و بلغم حادث گشت و آنحضرت برخلاف معتاد پیشترك تردد بمتوضا نمودن گرفتند و به هیچ کس از این واقعه خبر نمی کردند تا آن که تردد آنحضرت زود زود بمتوضاً بر مخلصان و خادمان روشن گشت و اخوت مآبی سعادت نصابی مولانا محمد دوست جرأت نموده از موجب تکرر تردد پرسیدند آنحضرت فرمودند که مرض قدیم ما عود کرده است و پیش ازین در سنوات عمر شریف آنحضرت چند مرتبه اثر بواسیر ظاهر شده بود و این مرض را تعبیر به بواسیر نموده مخلصان راتسلی دادند و خادمان حد ادب نگاهداشته به تفتیش و کاوش حقیقت حال دلیری نتوانستند کرد، تا آن که از طوق مرض پنج شش روز گذشت (۱۲۵-ب) و شبها نیز آنحضرت تردد بمتوضاً کردن گرفتند و درین چند روز از طعام اقل

قلیل آنهم به نیت صحیح و اوقاتدن خود هر خادمان را خورده باشند
 و چون ضعف و ناتوانی از حد گذشت و ترداد آنحضرت بمتوضا
 حویلی که مسافتی در میان داشت متعذر گشت مخلصان بعرض
 رسانیدند که اگر فرمائید متوضائی از هر چه تزدیک بخوابگاه
 بریا کنیم، بحکم ضرور اختیار بیدست مخلصان دادند پس مخلصان
 طهارتخانه کرباسی را تزدیکتر نصب نمودند و آنحضرت هر روز
 پانزده شانزده دست می رفتند درین اثنا بخاطر اخوت مآب
 سعادت مصاب مذکور گذشت که تعاقب در تفتیش حال نمودن و این
 بیماری را عارضه یوآسیر خیال کرده بی پروا تشستن از شرط
 خدمت و اخلاص بعید است، بهتر آنکه در متوضا در آمده بر اثر
 ملاحظه نمایم، پس آن سعادت ایاب چون بمتوضا در آمده ملاحظه
 بر اثر نمودند دیدند که آثار ((۱۱-۱۱-۱۱)) اسهال خون و بلغم است، پس
 به تغیر و توحش تمام تزد آنحضرت آمده، معروض داشتند قبلاً من
 این مرض به یوآسیر کنارندارد و این خون از معده می تراورد، پس
 آنحضرت فرمودند آری تا حال گمان یوآسیر داشتیم، الحال
 پیش شکم و درد معده ظاهر می شود که یوآسیر نیست، آنکه
 جمعی از اخص اصحاب را بیه تزد خود خوانده، باین سه کار
 نمودند.

اولاً آنکه سعی بلیغ نماید که نمازها در اول وقت قوی

ته شود

دوم آنکه اهتمام نمائید که نزدیک بخوابگاه ما حرف و
صوت یلند قوتند و هر چه موجب تفرقه است مزاحم وقت مانکرد و
سیوم آنکه در هیچ حال از اعضاء واجب الستر ما چیزی بکشف نه
کرد و چون از بیان این احوال قانع شدند خود نیز با وجود قدرت
بیر تکلم جبر قاتقن اخیر که قریب به بیست روز کشیده باشد سخن
یلند نه گفتند، هر چه با اشاره مکتفی می شد یا اشاره ادامی نمودند و
الا آهسته در گوش خادمان القامی نمودند و در آن بیست روز از
اول تا آخر بسکوت و مراقبه گذرانیدند «المقصود چون حقیقت
مرض میر (۱۱۲۶-ب) مخلصان ظاهر شد آن سعادت متدان حرآت
نموده بعرض آنحضرت رسانیدند که احوال در معالجه این مرض
خارج از حیطه فهم ما مخلصان است، بتایران می خواهم که باطبا
شهر رجوع نمائیم آنحضرت فرمودند که هیچ طیبی از اطلبه این
مملکت بی هیاتیت ملت یا مذهب نیست، نمی خواهم که درین
مرض که بحکم اوله مرض اخیر می نمائید قاتقان دین و مذهب
مصاحبت ورزیم، از استماع این حرف موحش مخلصان به قلبی و
اضطرار تمام بار دیگر عرض نمودند که عدم رجوع باطبا و تساهلی
در معالجه از بیازروی قدرت مایان نمی آید، پس آنحضرت فرمودند
که بیاری این فکر بکنید که از ادویه آنچه به معده باید فرستاد ملا را
در این معاف دارید و از اطلبه و اضمده آنچه خواهید بیرونها بیمائید

۱۱ استظر در وادین "وسیوم آنکه ... نه کرد" تسخه خ اندارد

و بعد از آن حضرت علیه التحية والرضوان به تخلیه بطن و تصفیه معده مقید شدند و تا هفت روز هیچ چیز نه خوردند و مخلصان و خادمان متفحص اطبا گشته یکی از (۱۲۷-۱) اطبار هند را که اکثر مردم آگره بعلم و عمل او وثوق داشتند در خدمت آنحضرت آوردند و آن طیب از دیدار مشحونه الانوار آنحضرت بعلو مشرب آنحضرت برده بادب و ملاحظه تمام مقید معالجه شد و در اکثر عوارض که بطریق علاوه بر اصل مرض وارد گشته بود مثل فواق که محنت تمام از مهر آن بطبع شریف می رسید و سوزش مقعد و مکسر استخوان و درد مفاصل درین عوارض معالجه آن طیب به سرعت تمام مفید افتاد اما در اصل مرض که اسهال دموی باشد بنا بر عدم مساعدت تقدیر الهی سودی نداد، چون مدت يك هفته بران وجه گذشت، روزی آنحضرت از متوضا بر آمده خادمی را فرمودند که ملا محمد دوست را بگو که طشت بر از ما ملاحظه نمایند ملا محمد دوست بموجب فرموده جست بر سر طشت رسیدند و چیزها غریب در طشت باصره سوز ایشان گشت، چنانچه مولانا مذکور می گفتند که تا آن روز در گمان اطباء و مخلصان چنین قرار (۱۲۷-ب) گرفته بود که این مرض ناشی از معده است و این منفعلات اخلاط ردیه و مواد عاصیه آمده و چون دران طشت بر از ملاحظه نمودم چیزها دیدم که مماثل بخراشه ها روده و تراشه ها امعاباشد و دانستم که اسهال کبدی است هوش از سرم پرید و قائمه طاقت متزلزل

گشت، از کمال ملامت و وحشت بخدمت آنحضرت نرفتم و در گوشه نشسته از تذکر قرب زمان رحیل آنحضرت ماتم روزگار خود می داشتم درین اثنا آنحضرت مرا یاد کردند و خادمی دویده آمد که شما را می طلبند ناچار بخدمت آنحضرت رفتم همان که چشم مبارك بر روی این بنده باز شد، اشارتی کردند که دیدید که چه ها از ما جدا شده است من سر پایان کرده چشمها پر آب کردم، پس آنحضرت بتسهما نموده بانبساط و بشاشت تمام اشارتها نمودند که مفهوم آن نردم و لخم زوال و فنا بود نسبت بجمیع مخلوقات ببرکت (۱۲۸-۱) بشاشت آنحضرت اضطراب من ساکن گشت، الغرض چون بر جمیع مخلصان روشن گشت که مرض آنحضرت منجر باسعال کبدی شده است آرام و قرار از همگنان رفت و در صورت اخفاء بیماری آنحضرت از بندگان حضرت پادشاه نوهومات بخاطر راه داده بعرض آنحضرت رسانیدند که بیماری روز بروز رنگ دیگر می گیرد و بیش ازین اخفاء این حالت از حضرت پادشاه نمی توانیم کرد چه می تواند که از راه دیگر این خبر بایشان برسد و مایان در معرض عتاب و خطاب آثم که چرا از ما این واقعه مخفی داشتند، آنحضرت در جواب فرمودند که ما هم از مقدمات طبی آن قدر عاری نیستم پاره کتب و رسائل این فن دیده ایم، این مرض خود را نیک دانسته ایم، که از بیست بسوه يك بسوه امید صحت ندارد، هرگاه حال برین منوال باشد تصدیح بندگان حضرت دادن

و بآمد و رفت اهل دنیا مزاجم وقت ماندن چه در کار است؟
 خاطر ازین وسوسه فارغ کنید (۱۲۸-ب) و الحال در همان کوشید
 که چیزی که موجب تفرقه باشد نبرد ما راه نیاید مخلصان باز یصد
 عجز و نیاز معروض داشتند که این بنده هزار آفتاب و حوصله عتاب
 بیاد شاهی نیست از کمال مهربانی و شفقتی که حضرت پرمایان دارند
 امیدواریم که از رسانیدن این خیر مانع نه آیند آنحضرت یار دیگر
 امثال مقدمات سابق بر گرداننده دوات و کاغذ طلبیدند و در آن
 حالت ضعف و ناتوان بخط خاص قلمی فرمودند که "یاران دو سه
 مرتبه قصد رفع خیر بیماری این فقیر به بندگان حضرت نمودند و
 این فقیر مانع آمد و به هیچ وجه راضی نه شد درین باب هیچ
 تقصیری باینها راجع نمی شود" این نوشته را مهر کرده بدست
 مخلصان دادند که عندالتقریب همین نوشته ما را خواهد نمود که
 برآی خلاصی شما کافی است زیاده برین درین بیاید متعین تشویک
 مخلصان نیز چون مرضی آنحضرت را آفتابین حد در اخفا این
 معامله دیدند سر اطاعت (۱۲۹-ا) نهاده بهر چه پیش آید راضی
 گشتند از قضا در همان چند روز نواب سعادت نصاب میرزا بیرخوردار
 المشتهر الخان عالم از جای استماع این خیر نمودند و مغموم و
 متفکر گشته، یکی از مقربان معتمد خود را که بی بکوسن و ادب
 و قلم و عقل و دانائی آراسته بود، حامل مقدمات کله مندی
 کرده انبیا، نبرد آنحضرت فرستادند، آن عزیز بی خطمت آنحضرت

رسیده، معروض داشت که نواب خان عالم دعا رسانیده اند و عرضه داشته اند که کمال اختصاص و فرط ارتباط محبت که میان من و آنحضرت از صغیر سن ثابت است معلوم و مبین است آیا آن نسبتها، اخلاص اقتضا این می کرده است که آنحضرت بیمار شوند و بمن خبر نه فرستند آنحضرت علیه التحية والرضوان بعد از استماع این مقدمات شکوه آمیز مولانا محمد دوست را که در خدمت حاضر بودند پیش خوانده سر مولانا را نزدیک بدهن شریف (۱۲۹-ب) کشیدند و موافق عادت آن ایام در گوش مولانا گفتند که در جواب بگوئید که صحت فقرا در رضای حق است سبحانه و بیماری در عدم رضا او تعالی شانه و گفت و گوی و سبب تفرقه چون این جواب به نواب خان عالم رسید، خان سعادت نشان پیگانه همان روز خیر بیماری آنحضرت را به بندگان حضرت پادشاه رسانیدند و هم در آن ایام نواب بلقیس مکائی جانانه بیگم یکی از اطباء را بجهت معالجه آنحضرت تعیین فرمودند چون آن حکیم بخدمت آنحضرت رسید از آن جا که بحیثیت وضع و لباس مخالفت تمام بوضع اهل صلاح داشت، آنحضرت اصلاً باو متوجه نه شدند و آن بیچاره دو سه ساعتی نشسته چون دید که باو رجوع نمی کنند برخاسته رفت، پس آنحضرت بمقربان سریر سلطنت پیغام کردند که اگر البته طبیعی را بمعالجه این فقیر نامزد می کنند باید که پسر حکیم عبدالشکور باشد که پاره بوضع اهل صلاح آشنا است، پس (۱۳۰-ا)

بموجب التماس آنحضرت پادشاه دین پناه مظلله العالی پسر حکیم
 عبدالشکور را فرستادند و آن جوان آدمی آمده در تحقیق مرض
 متوجه شد، چون دانست که قابل علاج نمانده رفته به بندگان
 حضرت اعلام نمود، بندگان حضرت مظلله العالی در آن ایام مکرر
 نزدیک بمنزل آنحضرت گذشته تفقد احوال نمودند و یک مرتبه
 هنگام رجوع از شکار نزدیک بمنزل آنحضرت علیه التحیه
 والرضوان از کشتی فرود آمده و برسم عیادت پرس و جوئی
 احوال نموده ساعتی دراز آنجا توقف نمودند چند آنکه نماز
 مغرب را با مامت جناب خلافت مآبی همانجا خوانده سوار شدند۔
 المقصود بعد از انقضاء این صحبتها مرض شدید تر گشت و
 وهن و سستی تمام در قواء شریفه راه یافت و دفعات تردد بمتوضاً
 هر روز تاسی مرتبه انجامید و از جمله خوارق عادات که متضمن
 نهایت توجه آنحضرت به تنظیف و تستر عورت است (۱۳۰-ب) آن
 ست که از ابتداء معرض تا آخر باهمه سستی و زبونی اعضا بحدی
 که نماز باشاره آنهم بصد استحاله می گذاردند هنگام تلذغ رفع
 براز از خواب گاه برخاسته بمتوضاً می رفتند و بیک آفتابه آب
 استنجا کامل نموده، آنگاه به هرچه مجال استنجا را بمبالغه تمام
 پاک کرده، به خوابگاه رجوع می نمودند و این معامله هر شب
 روزی تاسی^۱ مرتبه بوقوع می آمد و باعانه غیر اصلاً محتاج نه

۱ تاسی نسخه خ ندارد

شدند و مخصوص در وقت تردد بمتوضا قوتی غریب در آنحضرت
ظاهر می شود که ناظران حیران می شدند و در غیر آن وقت ضعف
بحدی بود که است بکلوخ تیمم بردن و بر روی گردانیدن
جز باعانه غیر میسر نمی شد، الغرض درین حالات قدم در مقام رضاء
تسلیم ستون کرده به سکوت و سکون و آرام تمام مراقبه لطیفه
انسانیه بودند و آن بیست روز بیماری در معنی چله اعتکاف سکوت
و مراقبه بود وهم در اواخر این ایام شدید (۱۳۱-۱) جمعی از
مصاحبان و هم سبقان حضرت مخدومزاده خرد که پاره اذکار و
اشعار مولود باهنگ مستحسن می خواندند نزدیک به خود طلیده
امر به خواندن مولود نمودند و دست بین الحیه والاذن برده
اشاره کردند که ذکری که مشتمل بر غزل زلف زلف حضرت مولانا
عبدالرحمن جامی است بخوانید، پس آن سعادت مندان شروع در
خواندن آن ذکر کردند در آن ذکر و غزل این است الله الله
الله ربنا و النبی المصطفی محبوبنا۔

ای دل من صید دام زلف تو	دام دلها گشته نام زلف تو
زلف تو بالای مه دارد مقام	بس بلند آمد مقام زلف تو
داده تشریف غلامی بنده را	زلف توای من غلام زلف تو
دم کنند از دام مرغان دین عجب	جان بی آرام بدام زلف تو
بند شد در زلف تو دلها تمام	دام و بند آمد تمام زلف تو

لائق رخسار گلرنگ توییست جز نقاب مشکفام زلف تو
 (۱۳۱۱-ب) صبح اقبال است طالع هر نفس بنده جامی راز شام زلف تو
 اخوی سعادت آثار خواجه ایومدین که به سعادت
 خواندن این ذکر و اشعار در آن وقت مشرف شده بودند می گفتند
 که قافیتی که آنحضرت امر به خواندن این اذکار نه فرموده بودند
 از اشعار مذکوره جزیک بیت در حافظه مانده بود، چون امتثال
 فرموده آنحضرت نموده به شروع در خواندن نمودیم آن اشعار به
 تمامها گویا در دلها مالمالقا کردند و نمی دانستیم که چه می خوانیم،
 المقصود چون باین بیت رسیدند که

صبح اقبال است و طالع هر نفس

بنده جامی راز شام زلف تو

تغیری تمام در آنحضرت روی داد چنانکه عنان تماسک از
 دست داده یک دو مرتبه دست راست بر زانوی مبارک زدند و
 بدست اشاره کردند که بس به کنید و تواجدی که اثر آن بظاهر
 جوارح نیز متعدی گردد از آنحضرت در تمام عمر جز به همین یک
 مرتبه هرگز (۱۳۲-۱) دیده نه شده و این قصه مشابه است بآنچه از
 حضرت راس المتمکین و قدوة الراسخین سید القوم سهل بن
 عبدالله التستری رحمة الله سبحانه منقول است که از ایشان در حین
 استماع آیات قرآنی و غیرها هرگز فعل و حرکتی که از متواجد آن
 می آید بظهور نمی آید به تمکین و وقار چون کوه راسخ می

بودند الايك مرتبه که در آخرها عمر از شنیدن آیتی از آیات قرآنی متزلزل شدند و آه سرد از مکن سینه مشحونه السکینه بیرون داده، قطرات اشک از چشمها ریختند، آنگاه رو بحاضران مجلس کرده فرمودند پیر شده ایم تاب و تحمل واردات آن قدر نمانده، الحدیث بالجمله قبل از رحلت بدو سه روز چون مقدمات انطفاء حرارت غرغری و انقطاع حیات جسدی ظاهر شدن گرفت، جناب خلافت مآبی عمادالدین ابوالموهّب میان شیخ رستم در مواجهه آنحضرت زانوی ادب زده بصد تذلل و دل شکستگی معروض داشتند (۱۳۲-ب) که قبله من در باب مهجوران دولت لقاء منور خود چه می فرمائید فرمودند ما را بدعا و فاتحه یاد دارند، آنگاه نسبت بحضرت ام العارفين والده حضرت مخدومزاده خرد فرمودند که ما از ایشان راضیم و هر که خواهد ما را راضی دارد رضا جوئی ایشان همت گمارد، بس جناب خلافت مآبی اکتفا برسوال و جواب اجمالی نه نموده به تفصیل نام هر کدام از یاران و مخلصان حاضر و غائب بردند آنحضرت در معرض رسم هر کدام فرمودند که دعا ما خواهید گفت آنگاه جناب خلافت مآبی از نماز جنازه و تکفین و تدفین استفسار نمودند آنحضرت فرمودند که همچنانکه در ایام بیماری راضی نبودیم که هیچ کس از اهل شهر به عیادت مایاید، همچنان راضی نیستم که برای نماز جنازه هیچ کس را دعوت به کنید نماز جنازه را بهمین چند کس که با ما

محشورند ادا نموده سرعت در بردن نعش ما بحضرت دهلی (۱۳۳-۱) نه خواهید کرد که موجب ایذاء خادمان است تا چند گاه ما را همیں جا بگذارید بعد از آن به دهلی خواهید برد، جناب خلافت مآبی عرض کردند که بعد از آن که نعش شریف حضرت به دهلی برسد در مقبره حضرت خان بنهیم فرمودند نی در صفة حضرت پیر دستگیر خواهید دفن کرد باز جناب خلافت مآبی پرسیدند در کدام جانب؟ آن فرمودند در هر جا که از اهل محله هیچ کس مخالفت نه نمائید و همه باتفاق راضی شوند، چون این صحبت منقضی شد، مقدمات رحلت نمودار شدن گرفت و نوبت به سكرات و مرارات موت رسید آنحضرت خود را جمع نموده باگهی و تمکین تمام شداید و احوال آن وقت را تلقی نمودند و این حالت در شب ماه صفر روی داد، پگاه آن شب که روز یکشنبه غره ماه صفر سال هزار و چهل و سه باشد نماز بامداد را باشاره ادا نمودند و بر عادت آن ایام به ذکر و مراقبه مشغول شدند (۱۳۳-ب) و وقت نماز چاشت سه چهار گهڑی از روز برآمده بود که اطراف بدن مبارك از حیات جسدی خالی شدن گرفت و چشمان منور از مشاهده عالم جسمانی صرف زمام نموده نظارگی عالم ملکوت گشت و آنحضرت کلمه هو را بلند بلند گفتن گرفتند درین حین اخوی سعادت ایاب مولانا محمد دوست نزدیک تر شده دستهای مبارك را بر سینه ملکوت آئینه جمع نمودند و آنحضرت به

تکرار کلمه مذکور داد آگهی می دادند، بعد از اندک فرصتی کلمه هو گذاشته بصرت جهیر الله الله گفتن گرفتند و بعد از ساعتی غیبتی مماثل غیبتها که حین انزهاق روح می باشد بر آنحضرت طاری شد و در آن غیبت دستها مبارک از سینه برداشته بهوا بردند و از عالم مصافحه عملی بجای آورده باز دستها را برسینه نهادند ز بار دیگر بذکر اسم ذات مشغول شدند و بعد از لمحۀ غیبت دیگر طاری شد و این غیبت بامتداد کشید و ناظران و حاضران (۱۳۴-۱) وقت در مظنۀ رحلت متردد گشتند و در حقیقت رمقی پیش نمانده بود۔

دریں اثنا یکی از کدخدایان خطۀ بدخشان میر محمد یوسف نام که از آشنایان قدیم آنحضرت بودند وارد شدند، خدام کمالات دستگاهی خواجه محمد افضل نزدیک بآنحضرت شده بلند گفتند که قبلۀ من میر محمد یوسف حاضرند یکایک آنحضرت بر طریق معتاد آن ایام دستها برداشته اشاره به فاتحه نمودند حاضران متعجب گشته، فاتحه خواندند و همان که مردم دستها بر روی کشیدند آنحضرت نیز دستها بر روی مبارک کشیده موافق عادت ایام صحت تامنتها، لحيۀ منوره دست برده قبض لحيه نمودند و بعد از آن دستها بر بستر انداختند، اخوی سعادت آیاب باز نزدیک شده دستها جمع نمودند و حینذ خدام کمالات نصابی خواجه محمد افضل شروع در خواندن یسین نمودند جناب خلافت مآبی میان شیخ رستم پخته مبلول (۱۳۴-ب) بآب نزدیک

بدهن مبارك می بردند در آنحضرت باگهی و آرام تمام پاره از زبان حق ترجمان بیرون کرده آب از پخته میچیدند و می مکیدند و باز بفتح لب لعل و اشاره زبان از خلافت مآبی آب می خواستند دو سه مرتبه این معامله گذشت آنگاه لب برهم دوخته از خود غائب شدند در خلال این احوال جناب مخدومی خواجه محمد افضل این بیت را بلند خواندند که

دل آرامی که داری دل درو بند
وگر چشم از همه عالم فرو بند

و خدام سعادت ایابی مولانا محمد دوست در برابر این بیت باواز بلند گفتند که حضرت ایشان را امروز چهل سال است که بدل آرام حقیقی دل بسته چشم از همه عالم فرو بسته اند، چون این جواب مولانا بسمع عالی آنحضرت رسید شگفتگی و بسط تمام بر چهره مبارك ظاهر شد و در ساعات سکرات و مرارات هیچ فعل و حرکتی از آنحضرت که ناشی از اضطراب بشری باشد بوقوع نیامد، جمیع حرکات (۱۳۵-۱) آنحضرت متضمن مفهوم صریح بود تا بزبان متکلم می توانستند شد بزبان جواب دادند بعد از فقدان قوت تکلم با اشاره دست مجیب شدند و بعد از آن به تحریک ابرو و چشم و هنگام عدم مطاوعت جمیع خوارج هر چه برنگ روی توانستند، ادا نمود تقصیر نورزیدند، الغرض تانفس اخیر هیچ حرکت و سکون آنحضرت خالی از معنی صحیح نه بود الا در آخر انقطاع نفس که

دست مبارك از محل خود بیجا شده بر دوپته که برپای هاء آنحضرت گرفته بودند افتاد و آن دوپته را بدوسه انگشت گرفته اند کی کشیدند و باز گذاشته بر محل خود بردند و همدراں لحظه طائر روح مقدس آنحضرت از آشیان جسد طیران نموده بروضه جنان نشیمن گزید انا لله وانا الیه راجعون ، حصار وقت راقائمه طاقت از پا افتاد و چشمها تیره گشت و ولوله وانکتباه دوا حسرتاه مسامع صوامع نشینان قلل افلاك را از نفخ صور خبر داد (۱۳۵-ب) و ملائکه ارضی و رجال غیبی را پشت استنطهار به شکست مجملا رحم امهات موالید بعد از رحلت آن اکل المولوات از تولید قدسی فطرتان عقیم و مایوس گشت خادمان و مخلصان دل و دست از عقل مرسوم بر بست دام نموده، بموجب فرموده آنحضرت در بقعه منوره صوفی پوره بطریق امانت گذاشتند و لحد مطهر آنحضرت را به تختها سنگ سرخ از قدام و خلف و یمین و بسیار صندوق مانند ساخته از خدمت تدفین فارغ شدند و بعد از اطعامات سیوم و چهلم منظر انقضاء مدت مقدر گشتند که بعد از آن بموجب وصیت نعش شریف آنحضرت را به دهلی بیارند و چون شش ماه گذشت در آوردن و نا آوردن نعش مقدس اختلافی میان متعلقان و خادمان این عالی دودمان افتاد و بجهته اختلاف دوماه دیگر بوقف واقع شد آخر الامر در اوائل ماه شوال که از واقعه جهان آشوب مانهم (۱۳۶-۱) می شود جناب سیدی اعتصامی

میرا بر اہیم حسین توفیق قیام بایں خدمت یافتند و در دفع اختلاف سعی جمیل بجای آورده از دہلی بہ اکبر آباد شتافتند و جسد منور آنحضرت را از مرقد مطہر بر آورده متوجہ دہلی شوند، از غرائب آیات و کرامات آن کہ در مدت مدید ہشت ماہ ہیچ نوع تغیری در جسد منور آنحضرت راہ نیافتہ بود، بہمان درستی و پاکیزگی کہ نہادہ بودند بیرون آورند و از خاک لحد و ردا و پیرہن و جسد مطہر آنحضرت بوی خوش باندازہ می دمید کہ مشک از فرو عنبر اشہب از تقابل آن شرمندہ گردد، چنانچہ جناب سیدی اعتصامی می فرمودند کہ بعد از بر آوردن جسد مطہر جمعی از خادمان خواستند کہ بروفق رسم و عادت عبیر تازہ بر اداء و پیرہن آنحضرت بپاشند پس کہ مشام مایان از بوی خوش آن پیکر قدسی معطر گشتہ بود، خادمان را منع نمودیم کہ احتیاج (۱۳۶- ب) بر پاشیدن عنبر نیست بلکہ احتمال در صورت اقتران عبیر احتمال مکدر شدن بوی اصلی الہی است و از بعضی یاران کہ ہمراہ سیدی اعتصامی سعادت این خدمت مستعد گشتہ بودند منقول است کہ حین بر آوردن جسد مطہر ہماں کہ دست بایں کار بردیم محسوس ہمگنان شد کہ جسد مطہر بی اعانت مایان در مرقد منور راست نشستہ بطور خود بردست و ساعد مایان قرار گرفتند، الغرض جناب سیدی اعتصامی باین و روش مستحسن نعش مقدس را بہ دہلی رسانیدند روزی کہ نعش شریف بہ دہلی

می در آمد این پاشکسته زاویه افتادگی نیز همراه جمعی از فقراء آنحضرت بشرف استقبال مشرف شده بود همان که نظر ابتر این احقر بر نعش مقدس افتاد دُود از نهاد این نامراد بر آمد و هوش از سربی خبر این بی بال و پر پرید و این بیت که امام الشعراء و اکمل الفصحاء ابو طیب المشتهر بالمتنبی علیه الرحمة (۱۳۷-۱) بعد از رحلت امیرالمومنین المهدي بالله العباسی گفته بیاد آمد و آن بیت این است :

ما كنت آمل قبل نعشك ان آری

رضوی علی اهدی الرجال لیسرو

و دو سه بیت دیگر از آن قصیده نیز موافق این واقعه هایل

است و هی هذا

ما كنت احسب قبل رقبك في الثرى

ان الكواكب في التراب اتغور

والشمس في كبد السماء مريضه

والارض واجفة نكار تمور

فلكل مفجوع سوانا مشبه

ولكل مفقود سواه نظير

المقصود نعش مبارك آنحضرت رابه دهلی آورده متصل

صفه منوره حضرت خواجه بیرنگ مشرق رویه محاذی قبر حضرت

خواجه قدس الله سرهما دفن نمودند و حضرت ام العارفين والده

حضرت مخدومزاده خرد سلمها الله سبحانه صفة شريفة آنحضرت را در طول و عرض مساوی صفة منورة حضرت خواجه قدس الله سره الاقدس تعمیر فرموده هر دو صفة را بيك ديگر متصل ساخته اند و الآن (۱۳۷-ب) آن هر دو مرقد منور گویا در بيك صفة است و آن ارض مطهر همین اجساد مقدسه این حضرات امروز تمثال بقیع فرقدین است، جدا دولت مندانی که در جوار این دو مشهد مقدس که در معنی مقتربین نیرین اعظمین عالم ملکوت است، جای یابند که باعتقاد این فقراء ان شاء الله سبحانه مغفور خواهند بود اللهم احینا و امتنا و اذینانی جوارهم و احشرنا مشتملاً ببرکات انوارهم - تمام شد فاتحه و مقاصد و خاتمة این رساله برکات اشتماله روز شنبه هشتم رجب المرجب سال هزار و چهل و چار، باید دانست که اگر چه این مسکین در تسوید این رساله رعایت صدق مقال و تبیین حقیقت حال از ابتدا تا انتها بقدر مقدور نموده اما در حقیقت از هزار یکی و از بسیار اندکی بضبط تحریر در آمده باشد و حاشا که آن اندک نیز کما ینبغی بزور بازوی بیان هیچ احدی در آید، اگر کافه فضلا و فصحاء ربع مسکون به شرح يك منقبت آنحضرت (۱۳۸-۱) اجتماع نمایند و بالفاظ موجز وافی عمرها در تسوید اوراق صرف نمایند، بیان آن منقبت بوجه لائق نتوانند نمود بلکه به مداخلت بیان قاصر آنها حقیقت حال از درجه عالی خود تنزل و انحطاط یافته متبدل الهیه گردد و لنعم ما قبل الله دره تجاوز

قدر المدح حتی کانه بحسن ما یثنی یغاب

آری متعهد بیان اطوار و احوال شریفه آنحضرت کسی
تواند بود که در نقاست جوهر و علو فطرت و کمال بصیرت و صفاء
وقت و اصابت نیت و صحت اراده و وسعت حوصله و جامعیت
حال پی برپی آنحضرت باشد درین خود را اشخاص انبأ وقت
تصور از جنس تصور به محال نمی توان کرد پس اطوار نویسی
آنحضرت کما حقہ چگونه صورت بندد

همچو اولی سزد معرف او همچو اولی درین زمان خود گو
وما احسن مقال حسان بن ثابت الانصاری رضی اللہ عنہ
فی مدحه صلی اللہ علیہ وسلم (۱۳۸ - ب):

مان مدحت محمدا بمقالتی لکن مدحت مقالتی بمحمد
اللهم صل وسلم وبارک علیہ وعلی آله و اصفیایہ الراشدین
اجمعین وابلغ اسباب تألم واندو هناك این فقیر آن ست که این
فقیر اگرچه ببرکت صدق و اخلاص آنحضرت نوعی از اطوار فهمی
آنحضرت دارد و با اعتماد ہمیں حیثیت جرأت در تسوید این
رساله واقع شد، اما بحسب فعل و کردار و وضع و اطوار فاسده
اصلاً مناسبت باین خدمت نداشته است و ندارد بنا برین متوهم
است که مبادا ز شامت بد کرداری و وخامت اوضاع قبیحه این او
سیاه قدر و منزلت این رساله از نظر بزرگان وقت بیفتد و مخلصان و
بندگان آنحضرت نظر بقبیح حال این بنده نموده این رساله را

مہجور سازند یا از قسم نوشتہاء اہل عرف و رسم این زمان خیال
 کردہ حمل بر تکلفات اردہ نمایند و باین حسنہ و مظنہ متضرر و
 معاقب گردند، گویا مطوی و منوی آنحضرت علیہ التحیۃ والرضوان
 (۱۳۹-۱) در آنچه در رسالہ کہ در بعضی از احوال حضرت خواجہ
 خود بخط خاص قلمی فرمودہ اند و درج فرمودہ کہ حیران و
 لرزان است کہ بعد از وصال حضرت ارشاد پناہی اوضاع مثل
 ماناقصان چہ شود و احوال دین و دل این عاجزان بکجا کشد و
 معاذ اللہ بشامت بدی و بدنامی این در مانده این مسودہ کہ در
 دائرہ نیکان و پاکان عنقریب از رحلت آن عالی حضرت نوشتہ شدہ
 و رعایت صدق مقال بجا آمدہ مبادا در نظر مخلصان و مریدان این
 آستان از درجہ اعتبار برافتد و طالبان حق مستفید نہ گردند، الی
 آخرہ۔

مقصود ازین کلمات گویا گوشمال و تنبیہ این فقیر بودہ
 است و بہ کشف عالی دریافتہ بودند کہ بعد از رحلت ما فلانی کہ
 ملعبہ آمالی و امانی نفسانی و شیطانی خواہد بود متعہد احوال
 نویسی ما خواہد شد بس نسبت بہ ذات پاک آن قسم تو اضعاف و
 ہضم نفس (۱۳۹-ب) نمودہ اند تا اگر بعد از رحلت آنحضرت رسالہ
 این روسیاه از نظر اعتبار بیفتد این فقیر دل شکستہ نہ گردد و
 بدانکہ سبب کامل در قبول یافتن تصنیفات صلاح و اہلیت
 مصنفان است ہر گاہ مصنف در ذات خود صالح و اہل نباشد

تصنیف او بکدام حیثیت مقبول افتد بهر حال این بنده سعادت
 داریں خود مبتنی بر نوشتن این رساله برکات اشتماله دانسته باین
 خدمت قیام نموده است شاید به یمن این خدمت توفیق اتیان
 اعمال صالحه نصیب این فقیر گردد اللهم اغفر لنا وتب علينا انك
 انت التواب الرحیم و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین
 والسلام علی عباد الله الصالحین -

اکنون بعضی از قطعات عالیہ و انواع دیگر از فن شعر که
 جمعی از صادقان و مخلصان آنحضرت علیه التحیه والرضوان در
 مرثیه آنحضرت گفته اند و در آخر (۱۴۰-۱) آن کلمات تاریخ
 رحلت آنحضرت درج نموده اند، الحاق نموده به تسوید لاحقہ
 ہمت می گمارد و از انجمله است این چند قطعہ کہ جناب کمالات
 نصاب المتفرد بالمشرب الخاص بین العوام والخواص مخدومی
 افادت دستگاہی تاج الملت والدين مولانا حسن الهمدانی
 الڪشمیری الدهلوی گفته اند و ہی هذا

حضرت میرزا حسام الدین کہ بود
 از بزرگی در جهان در میرزای خلق
 بس شفقت کو بخلق اعلا داشت
 می سزد گر گویمش بابای خلق
 چون ز خلق الله سوی خلق شتافت
 ای خوشا احوال وی وی و ایی خلق

در فراق وماتم آن قطب وقت
رفت تا چرخ نهم هیهای خلق
بهر تاریخش زابناء زمان
گفت هر کس "مهربان بابای خلق"
۵۱۰۴۴

ایضاً منه باریک الله سبحانه :

قطب حق میرزا حسام الدین
که ازین دیر شاد و خرم رفت
گرچه بسیار آمدند و شدند
همچو روئی کم آمد و کم رفت
(۱۴۰-ب) بس عبادت که رفت از ویر چرخ
که چرخ دا ازان خم رفت
همرهی کرد دین با و گوئی
تو دم آمد بدین و تو دم رفت
سال تاریخ او عطار د گفت
"آه قطب زمان ز عالم رفت"
۵۱۰۴۳

ایضاً منه جزاه الله سبحانه عنا خیر الجزاء:

قطب حق میرزا حسام الدین
ظاهراً گرچه بود چون مردم

لیک اگر نیک بنگری یقین
 بود از املاک بلکه افضلهم
 سال فوتش ز من خرد چون جست
 گفتمش ”آه شیخ جنید دویم“

۵۱۰۴۳

ایضاً منہ للہ درہ:

بایزید وقت خود میرزا حسام الدین حق
 هر که دید اورا چو من بیخود در مدحش بسفت
 چون جنید آمد بضم شیخ سال مولدش
 واین چنین تاریخ نیکو کردغم از دل برفت
 سال تاریخ وصالش از خرد کردم سوال
 در فراقش گریه کردد ”هاں شبلی رفته“ گفت

۵۱۰۴۳

ایضاً منہ جزاہ اللہ سبحانہ عنا خیر الجزاء:

حسام ملل مهربان میرزا
 کہ غیر از در نیک نامی نسفت
 (۱۴۱-۱) ز صحن دل و خانه جان خویش
 خس و خارجز مرضی برفت
 به نیکی چنان طاق شد در جهان
 کہ آئینہ ہم کم نمودیش جفت

چنین رتبه نتوان بصد جهديافت
جهان آفرين داده بودش بمفت
بتحديث نعمت چنين گفته ام
که الطاف دادار نتوان نهفت
تخفتی شب و روز برسپری
سپس رفت و بر بستر خاک خفت
چو پرسیدم از خواجه سال فوت
"ز سر حلقه خواجهای" گفت

۵۱۰۴۳

و فاضلی دیگر از فضلاء وقت که شجاعی تخلص می کند، این قطع
گفته :

حسام الحق آن فخر دنیا و دین
که بود اهل اسلام را مقتدا
دریغاکه ناگاه رحلت نمود
از این دار فانی بدار البقا
زهی عارف ذات یزدان پاک
که او بود بر عارفان پیشوا
زهی مرشد و پیر روشن ضمیر
زهی رهنمائی سیل هدی
فقال السماء مثله لا یكون

ولی علی الارض من اولیاء
 فلک جمله تن چشم گشت و ندید
 یکی مثل او بر زمین ز اتقیاء
 (۱۴۱-ب) کنم گریبصد سال وصفش رقم
 نیارم نوشتن ز صدیک ثنا
 پی سال تاریخ او از سرورش
 ”هوا افضل الملك“ آمد ندا

۵۱۰۴۳

ایضاً منہ :

دریغ از مرشد دوران حسام الدین والدنیا
 که رحلت کرد ازین عالم بسوی جنت الاعلیٰ
 شجاعی کرد فکر سال تاریخ وفات او
 ندا ازها تفش آمد که ”من شهرالصر اولی“ (۵۱۰۴۳)
 و خدام فضائل انتظامی سعادت ارتسامی المشرف به قبول
 الاولیاء والاصفیاء خواجه محمدصادق طغائی کاتب این حروف
 چند قطعه درین باب گفته اند خیلی درست و بلیغ آمده و هی
 هذہ :

قطب دین خواجه حسام الدین که بود
 مقتدای و پیشوای اهل دین
 راحت افزای دل ماتم زده

روح بخش خاطر اند و هگین
 نافع الخلقِ درین آخر زمان
 همچو او دیگر نیاید بر زمین
 عارف ذاتِ خدای بی ما و من
 پادشاه بی کلاه و بی نگین
 یاد می آمد ز دیدارش خدا
 بس که بودش نور حق اندر جبین
 (۱۴۲-۱) هرگز آزار دل کس را نخواست
 خلق نیکو بود با ذاتش عجیب
 بود بیدایشش او بر ناخنی
 شش جهتہ همچون یسار و چون یمین
 گشت آخر چون ملول از خاکیان
 رفت با روحانیان شد همنشین
 سال فوت او طلب کردم ز غیب
 گفت هاتف ”آه خیر المومنین“

۵۱۰۴۳

وایضاً منہ :

چه شد خواجه حسام الحق والدین
 که قصر معرفت را بود بانی
 کجا آن یادگار نقشبندان

کہ بود از نقشبندیہ نشانی
 چو بسطامی و بغدادی و شبلی
 بحق باقی و از خود بود فانی
 ز اطوار جهان تنگ آمد و رفت
 ازین عالم بملک جاودانی
 زہی خلقی کہ او از فضل حق داشت
 بدشمن نیز کردی مہربانی
 زہی شرع نبی رادادہ رونق
 زہی واقف ز اسرار نہانی
 سزد گر آفتاب و زہرہ و ماہ
 کند در ماتم او نوحہ خوانی
 چو سال فوت او پرسیدم از عقل
 ز حسرت ماند عقل از ترجمانی
 (۱۴۲-ب) پس از یک سال فوت او گفت
 "کجاشد آن بہاء الدین ثانی"

۵۱۰۴۳

وایضاً منہ :

فغان ز جور و جفای زمانہ غدار
 فغان ز کردش ایام و چرخ کج رفتار
 فغان ز تیرگی بخت اہل علم و صلاح

فغان ز تقویت دین احمد مختار
 فغان ز یکسی بیوگان سر در پیش
 فغان ز مفلسی عاجزان بی سرو کار
 متاع علم و عمل روی در کساد آورد
 که نیست هیچ خریدارش اندرین بازار
 بزرگ هر دو جهان میرزا حسام الدین
 که یادگار سلف بود افتخار کبار
 ز همنشینی این خاکیان چوتنگ آمد
 گذاشت دار فنارفت سوی دار قرار
 شده است از غم او صادق حزین خاموش
 فرونشست زیان فصیحش از گفتار
 بیان حالت او را از گفته عرفی
 درین معامله دوییت میکنم تکرار
 چنین که ناله ز دل چو شد و نفس ترنم
 عجب مدار که آتش بر آورم چو چنار
 (۱۴۳-۱) گل حیات من از بس که هست پژمرده
 اجل نمی زند از ننگ بر سر دستار
 چو سال نقل وی از پیر عقل پرسیدم
 بگریه آمد و گفتا "برفته قطب مدار"

ایضاً لله دره :

مظهر رحمت حسام الحق که بود بیشک اندر ملک معنی پادشاه
 مکتسب از رای رو علم و عمل مقتبس از خوراو خورشید و ماه
 بود فیض او نصیب خاص و عام بود لطف او غریبان را پناه
 از غمش روز فقیران گشت شب و زفراقش شام گشته صبحگاه
 اهل معنی را از فیض عام خود جان نمی بخشید در وقعت نگاه
 پیروی مصطفی و خلق او بر بزرگیه‌ها و آمد گواه
 سال فوت او طلب کردم ز عقل گفت صادق "آه عارف رفت آه"

۵۱۰۴۳

ایضاً له جزاه ربه

چون حسام الحق از جهان بگذشت
 حصن دین را اساس محکم رفت
 بایزید و جنید دوران شد
 شبلی وقت و ابن ادهم رفت
 (۱۴۳ ب) پدر وجد اهل ایمان بود
 مظهر نوح و شیث و آدم رفت
 حج مبرور بود دیدن او
 برکات مقام و زمزم رفت
 یاریچارگان خسته نماند
 اهل دین را انیس و همدم رفت

در سراپردهٔ محبت دوست
 محرم راز بود و محرم رفت
 هر که واقف شد از گذشتن او
 همچو روح الامین بماتم رفت
 صادق از قوت او چه محزونی
 او خود آزاد و شاد و خرم رفت
 گفت تاریخ فوتش اهل دلی
 ”آه قطب زمان ز عالم رفت“

۵۱۰۴۳

ایضاً منہ

آو خا واقعةٔ صعب افتاد برفقیران و غریبان ناگاہ
 رونق خانقہ و مسجد رفت کاروبار صلحاء گشت تباہ
 قطب حق خواجہ حسام الدین شد کہ کہ و مہ ز درش داشت پناہ
 در صفر کرد سفر سوی بہشت روز عشاق چو شب گشت سیاہ
 سال این واقعہ را صادق گفت ”قطب حق خواجہ حسام الدین آہ“

۵۱۰۴۴

(۱-۱۴۴) و جناب فضائل مآبی برکات اکتسابی مولانا حافظ

محمد ہمدانی کہ بہ شرف علم و فضل و قرابت حضرت خواجہ ما
 قدس سرہ مشرف اند و از نظر قبول بزرگان نصیبۂ کامل دارند این
 دو قطعہ را بہ سلك نظم در آورده اند، قطعہ اولی متضمن سہ

تاریخ است و قطعہ دوم متضمن یک تاریخ :

قطعة الاولى هذه :

آہ از میرزا حسام الدین (۵۴۷۶) آن مه آسمان صدق و صفا (۵۶۱۹)

(۵۱۰۹۵-۵۲=۵۱۰۴۳)

آن گرامی نهاد والا قدر
آن ز خود فانی و بحق باقی
سال این ماتم از خرد جستم
کرده هاتف ندا ز عالم غیب
پی رو خاص خواجہ دوسرا
رفت زین خاکدان باوج سما
بাহزاران هزار و اوایلا
کہ ”نماند آہ قدوة العرفا“
(۵۱۰۴۳)

بار دیگر زبهر این تاریخ
تاز ثانی نداش بیت نخست
قدوة دین ما حسام الدین
(۱۴۴-ب) باز بار دیگر بتعمیه گفت
پی اشارت شمار و فرد بجو
این سه تاریخ یادگار من است
داد تغیر مصراع بالا
این چنین گشت بر زبان پیدا
آن مه آسمان صدق و صفا
کز پی سال این بزرگ عزا
هر دو مصراع بیت اول را
ای خیالی سخنور دانا

قطعة الثانية :

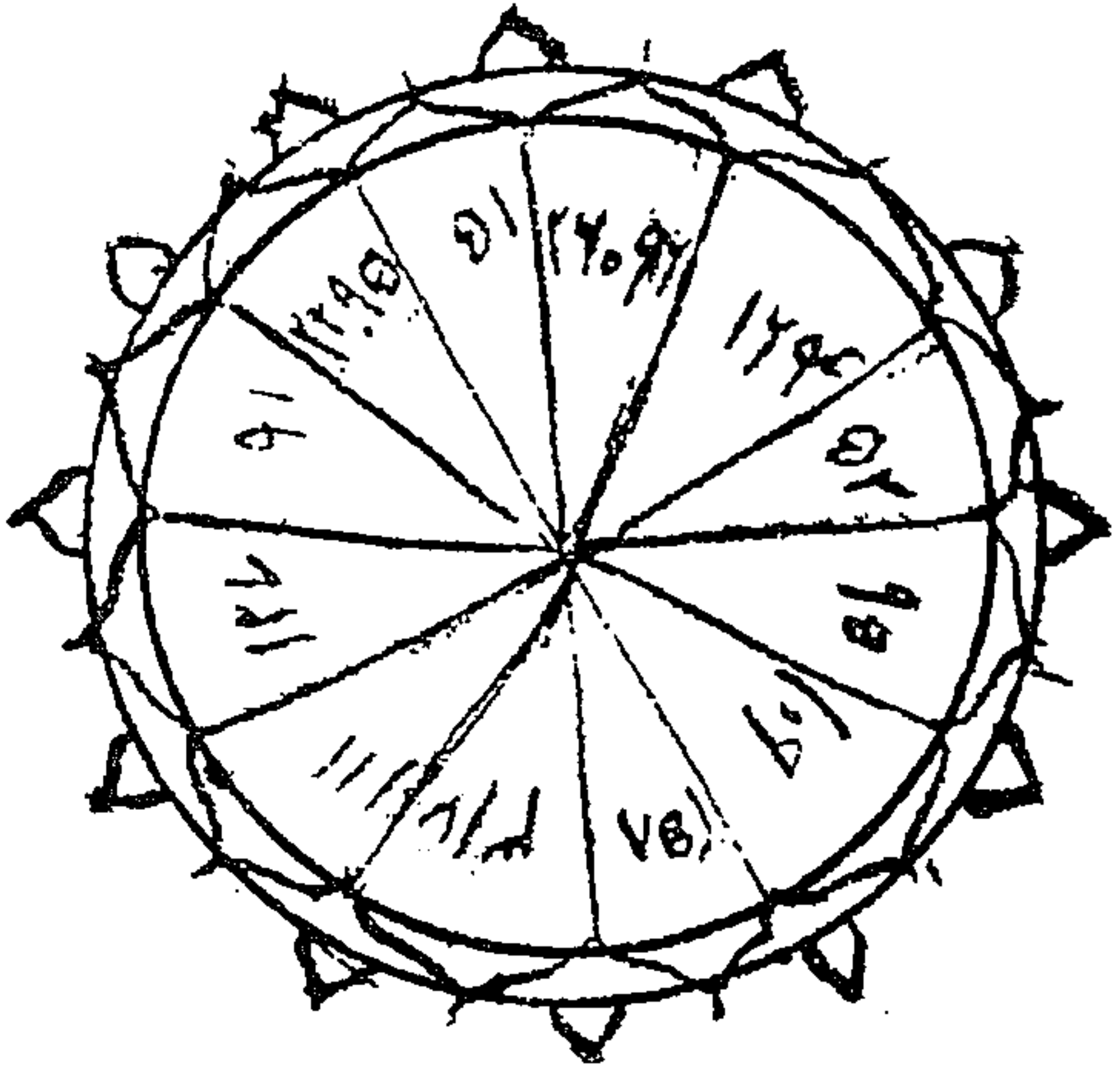
حضرت میرزا حسام الدین
هیچ ز احوال خویش باز نراند
احراز چار باغ عمر شریف
کرد مسکن بروضة رضوان
کز جمالش بهار دین بشگفت
هیچ ز اسرار خویش بادن گفت
خس و خوشاک سال و ماه برفت
صورتاً گر چه زیر خاک بُخفت

سال این ماتم از خرد جستم ”آه قطب مدار رفت“ بگفت

۵۱۰۴۳

و نیز خدام مولانا محمد حافظ دایره طرح نموده اند که هر اسم را که کس اعتبار کند، تاریخ رحلت آنحضرت می شود و ضابطه آنکه اول آن اسم را بحساب جمل به شمارند آنچه شود نه از آن طرح کنند تا کمتر از نه بماند و یا هیچ نماند و آنکه کمر بماند (۱۴۵-۱) هر یکی بماند یا زیاده اگر زیاده از یکی بماند بآن عدد درین دایره در آیند و از هر خانه که خواهند ابتدا نموده خانه خانه بشمارند و بر هر خانه که عدد باقی منتهی شود عدد آن خانه بگیرند تا دور تمام شود و تمامی دور در فرد وقتی است که شمارگانه اول که مبدا شمار بود منتهی شود و در زوج بخانه که دریمین آن است بس اعداد حاصل نموده را جمع کنند همان تاریخ وصال که هزار و چهل و سه است برمی آید و اگر یکی بماند و یا هیچ نماند عدد حروف اسم را اگر قابل طرح باشد طرح نموده به باقی و الا بهمان عدد دایره در آیند اگر عدد رسم بعدد طرح برسد همان را باقی از طرح اعتبار نمایند و باید دانست که اگر عدد باقی یا آن را باقی اعتبار نموده باشند فرد بود در خانه شماری از خانه که عدد بردارند آن خانه باز در شمار آرند و اگر زوج بود از خانه دیگر شمارند (۱۴۵-ب) و اختیار عدد نه برای طرح نه بجهت انحصار است بلکه بجهت آن است که اکثر اهل حساب در اعمال

حسابی همیى عدد را برای طرح اختیار نموده اند و الا هر عددی که خواهند برای طرح اختیار نمایند تا کمتر از آن بماند و باقی در دائره در آیند و عمل پیاپی رسانند، چنانکه گفته آمد این دائريك تاریخ نیست تواریخ غیر متناهی درین حاصل است



خدام کمالات انتظام سیادت پناهی میر محمد زاهد که از خلص اصحاب حضرت خواجه و کمل احباب حضرت ایشان اند، این قطعه در تاریخ رحلت آنحضرت گفته اند، شعر

قطب دین میرزا حسام الدین کرد تا از علوبه سفل نزول
 (۱۱۴۶) داشت مرآة دل مجازی ذات از غبار مغائرت مصقوال

بود اوقات او چه روز و چه شب بعنایات خاص حق مشمول
 همچو اولی نه بود در وقتش بکمالات و قرب ز اهل قبول
 زین نشیمن چوتنگ شد روحش کرد پرواز و شد بحق موصول
 من بتاریخ او ببردم رنج راست گویم نه نیکوئیست فضول
 گفت عالی نژادیم از لطف "شیخ اسلام" گوئی سال وصول

۵۱۰۴۲

لاحقه

در تعداد جمعی از صحب عظام و احباب کرام
 آنحضرت بانبذی از احوال هر کدام خصصهم الله
 سبحانه باخص الافضال و الانعام
 باید دانست که از این گروه والا شکوه پیشتر آنانند که
 بحسب بیعت و اخذ طریقه محسوب و از اصحاب نورالایم و سرالله
 الاعظم خواجه آفاق حضرت خواجه بیرنگ اند قدس الله سره
 بلك بعضی ازین جماعت کرام طی اکثر مقامات طریقت در خدمت
 حضرت خواجه قدس الله سره الاقدس (۱۴۶-ب) نموده سزاوار
 خلعت خلافت گشته بودند و بعد از رحلت حضرت خواجه آدم
 الله ذکره بیدار و صحبت آنحضرت علیه التحیه والرضوان الفت
 و محبت پیدا کرده ظاهراً و باطناً مستفید و مستفیض از آنحضرت
 گشته اند و آنحضرت نیز بموجب وصیت حضرت خواجه قدس

اللہ سرالاقدس کہ تخمی درنہاد یاران کاشته ایم آب دادن و بجارسانیدن این تخم حوالہ بفلانی کہ عبارت از آنحضرت باشد نموده ایم ، آنحضرت از تیماً لهذا الامر الاعلیٰ باعدم اقامہ مراسم شیخی و عدم اختیار تعیین ارشادہم در نطع مصاحبت و اختلاط مساویانہ حق وصیت مذکور کمابنہی بجای آوردند و ہر کدام از ان اعزہ را بمنتہاء استعداد شان رهنمونی فرمودند و جمعی دیگر آنها کہ بعد از رحلت حضرت خواجہ ادام اللہ ذکرہ بر روی کار آمدہ سعادت خدمت و ملازمت و مجاورت آنحضرت یافتہ اند و بصدق (۱۴۷-۱) عقیدت و خلوص بندگی آنحضرت از سائر بنی نوع این وقت بشرف بی روی منہاج خاص و سلك مخصوص آنحضرت مخصوص اند و آنحضرت را علیہ التحیۃ الرضوان نیز نظر قبول والتفات و گوشہ توجہ در باب آنها مبذول بودہ است الحمد للہ علی ذالک ، بنا بریں لاحقہ را بہ دو قسم منقسم ساخت۔

قسم اول بعضی عزیزانی کہ بصحبتہا، واستفادہ ہا عظیمہ حضرت خواجہ قدس سرہ الاقدس مشرف گشتہ بعد از رحلت حضرت خواجہ مصاحب و مستفید از آنحضرت بودہ اند علیہما التحیۃ والرضوان

قسم دوم سعادت مندانی کہ دست تشبث بہ دامن عنایت آنحضرت درزودہ از برکات خدمت و بندگی آنحضرت بر قدر استعداد بہرہ مند گشتہ اند۔

قسم اول

منهم حضرت اعظم الاصحاب و اکرم الاحباب الفائز باعلیٰ مراتب المحو و الفناء والمملو بانوار الاصطفا والاحتبا صدر نشین مسند (۱۴۷-ب) هدایت و رشاد حضرت زین العباد والاولاد میان
شیخ الله داد زید برکاته

مسقط الراس آن عالی جناب بقعة منوره انبروهه است از مضافات بلدة سنبل که از امهات البلاد هندوستان است و قوم و قبیله ایشان را دران سر زمین تورانی خوانند، همانا که یکی از اجداد امجاد ایشان از ولایت توران که عبارت از قباچاق و ترکستان و ماوراء النهر است بارض هند آمده باشد و اکثر اشخاص قبیله ایشان در بقعه انبروهه به علم و عبادت و اصالت و نجابت روی شناس آمده اند و آن عالی جناب نیز در سن مر اهفت کمر سعی در راه طلب علم بسته، چند گاهی در خدمت علماء و وطن خود تحصیل علم نموده اند، بعد از ان قلع بیخ و بن الفت از وطن مالوف کرده به جاذبه طلب علم در دهلی رسیده اند و از دهلی باستماع تبحر خدام شیخ چوهر سرهندی و ملا جمال لاهوری مدتها به سرهند (۱۴۸-۱) و لاهور تردد می نموده اند و در ملازمت این در عالم عظیم الشان بر اکثر علوم منقوله اسلامیة عبور فرموده اند و در آن ایام طالب علمی برخلاف اقران و امثال خود رسوخ قدم در مقام طاعت و عبادت داشته به تعمیر اوقات پیشتر از ان مقید بوده اند که

به تحصیل کتاب دانی و تعلقه لسانی ہمدراں اثنا دربلدہ فاخرہ
 لاهور بحضرت ایشان علیہ التحیۃ والرضوان آشنا شدہ اند و از آن
 جا کہ حضرت ایشان علیہ التحیۃ والرضوان در آن ایام عازم ترک
 دولت مندی دنیوی و مجرد از ملابس و حلاوت امرائی بودہ اند و
 بہ مقتضای آن عزیمت در اختلاط فقراء و صلحاء و علماء بسیار تقید
 داشتہ اند، خدمت میان را صید خود ساختہ بانواع دلجوئی و
 اعزاز ایشان را بہ خود مربوط ساختہ اند و آن عالی جناب نیز انس
 تمام آنحضرت علیہ التحیۃ والرضوان حاصل کردہ، اکثر اوقات
 آنحضرت محشور می بودہ اند و ہم بہ رفاقت آنحضرت بہ سعادت
 ملاقات (۱۴۸-ب) حضرت خواجہ قدس سرہ مشرف شدہ اند و
 دست بیعت بحضرت خواجہ قدس سرہ دادہ اخذ طریقہ نمودہ
 اند و در اندک فرصتی کیفیات خاصہ این سلسلہ علیہ نصیب وقت
 ایشان گشتہ و حالت غیبت و ذہول و استہلاک بہ حدی شامل
 اوقات شریفہ ایشان شدہ کہ روح منور ایشان از توجہ و تدبیر بدنی
 قلیل الالتفات گشتہ و ازیں ممر انواع ضعف قواء برایشان عارض
 گشتہ و یوماً فیوماً بدن شریف ایشان می گاہیدہ تا آنکہ توہم
 ہلاکت ایشان بر جمیع اصحاب غالب آمدہ بس حضرت خواجہ
 قدس سرہ الاقدس علاج افاقہ ایشان از استہلاک مذکور از ان دیدہ
 و اندکی ایشان را بہ معاملات سرکار خاص و خدمت اہل خانقاہ
 مشغول سازند، پس ایشان بموجب امر عالی قیام و اقدام بخدمات

مذکورہ نموده، همچنان مستغرق و رطه استهلاك حاضر خدمت می
 بوده اند چنانچه آنحضرت علیه التحية والرضوان می فرمودند که
 گاهی حضرت خواجه ما ایشان را به برداشتن طبق طعام (۱۴۹-۱)
 اشاره می فرمودند و ایشان همچنان مست طافح طبق ها برداشته
 به حجره هاء یاران تردد می نمودند و هر که در آن حالت ایشان را
 می دیدند متوهم می شد که هم در ساعت طبق از دست ایشان
 خواهد افتاد لیکن به مساعدت حفظ الهی هیچ آسیبی نمی رسید
 و نیز آنحضرت علیه التحية والرضوان می فرمودند که در آن ایام
 حضرت خواجه ما ایشان را به نوساختن چیزی اشاره فرمودند
 و ایشان بجهتہ ابتیاع چوب پله چهارده پانزده روز متصل به بازار
 می رفتند و از بس غلبه زهول و استهلاك هر روز گار مذکور را
 فراموش می کردند تا آنکه روز شانزدهم توانستند آورد و الطاف و
 عنایات حضرت خواجه قدس سره الاقدس در باب ایشان آناً فاناً
 می افزودند و از کمال قرب و دوام حضور و محرمیت خاص نصیبه
 تمام داشتند و همدران ایام چون نیوز اقامت آن عالی مقام به
 عالم شعور است نمی داد، حضرت خواجه قدس سره الاقدس
 اصلاح حال (۱۴۹-ب) ایشان در آن دیدند که آن منہمک دریا
 شہود را کہ خدا سازند تا اشتغال مشاغل خانه داری دافع سبات
 روحی ایشان گردد، پس حضرت ایشان ماعلیه التحية والرضوان
 بموجب امر عالی حضرت پیر دستگیر یکی از بنات طبقه علیہ جہر

را کہ در محل شریف آنحضرت علیہ التحیة والرضوان در رنگ
 فرزندان تربیت یافته بودند به زوجیت آن عالی جناب اختیار
 نموده، بآئین ستوده درحبالہ ایشان در آوردند و بعد از آن حضرت
 خواجہ قدس اللہ سرہ الاقدس ایشان را قرب بہ منزل خاص خانہ
 تعین فرمودہ اہل خانہ ایشان را باہل بیت مطہر خود امتزاج
 بخشیدند

و ہمدر آن ایام چون حضرت خواجہ را قدس اللہ سرہ
 الاقدس ضعف دماغ و نخافت قویٰ بیشتر اوقات صاحب فراش می
 داشت و سر و دماغ و فرصت و فراغ مصاحبت و اختلاط طلبہ حق
 دست نمی داد، حضرت خواجہ قدس سرہ خدمت رو براہ نمودن
 درویشان بہ شغل باطن و سر مجلس حلقہ مشغولی را نیز بآن عالی
 جناب حوالہ فرمودند و تا حضرت خواجہ قدس اللہ سرہ
 (۱۵۰-۱) در قید حیات بودند، آن عالی جناب خدمت و کالت خاص
 و خدمت اہل اختصاص و سر حلقہ نشینی اصحاب صدق و اخلاص
 بواجبی مرعی می داشتند و بعد از رحلت حضرت خواجہ قدس
 اللہ سرہ الاقدس، حضرت ایشان علیہ التحیة والرضوان نیز معاملہ
 با آن عالی جناب موافق دستور سابق با از دیاد تعظیمات
 و احترامات بنیاد نهادند، چنانچہ از خدمات و مناصب مذکورہ
 خدمت و کالت و تمشیہ حوائج اہل خانقاہ را باعزہ دیگر حوالہ
 نمودہ آن عالی جناب را خاص بہ منصب سر حلقہ نشینی مسلم

داشتند و اهل خانه ایشان را قریب به منزل شریف خود جای داده، مطابق سنت سنیه حضرت خواجه قدس سره فرزندان ایشان را مخدرات سرادق عزت امتزاج تمام بخشیدند و حضرت ام الکرام حلیله آنحضرت والدة مخدومزاده بزرگ بی بی فاطمه نور الله مرقدہا تققد احوال فرزندان ایشان را براکثر حوائج حرم معلی تقدیم می دادند و در ترفیہ (۱۵۰-ب) احوال ایشان به نهایت درجہ امکان می کوشیدند و آنحضرت علیہ التّحیة والرضوان پیوسته در ازدیاد منزلت و شیوع دعوت و رسوخ مبانی مشیخت آن عالی جناب ساعی جلیله به تقدیم می رسانیدند و به غیبت و مفارقت ایشان اصلا رضانمی دادند چنانچه هنگام عزم سفر حجاز که در عهد حضرت پادشاه مغفور جنت مکانی تا اکبر آباد رسیده به سبب اشاره نا یافتن از ارواح طیبه برگشته آمدند، آن عالی جناب را با اهل خانه عشیره و اقرباء ایشان همراه گرفته بودند باوجود احتیاج تمام که خانقاه حضرت خواجہ آفاق قدس سره را بوجود شریف ایشان بود بجدائی ایشان راضی نه شدند و این قصه راست مانند سرگذشت حضرت خواجه محمد پارسا علیہ الرحمة که هنگام توجه بحرمین شریفین مفارقت حضرت خواجه علاء الدین غجدوانی را تاب نیاوردند کما شرح فی الرشحات۔

بالجمله آن عالی جناب بعون تائیدات (۱۵۱-ا) آنحضرت

علیہ التّحیة والرضوان همراه معزز و مبجل بین الاصحاب بوده

رسوم مشیخت برپا می داشتند و از نو طلبان هر که اظهار ارادت می نمود آنحضرت علیه التحیه والرضوان وی را بخدمت آن عالی جناب دلالت می فرمودند و تا آن عالی جناب را بنوعی از صحت بدنی که آمدن تا مسجد و نشستن با اصحاب در آن مقدور باشد حاصل بود، آنحضرت علیه التحیه والرضوان هیچ طالبی را بجای دیگر دلالت نه نمودند، آخر الامر بحکم الدنيا سجن المومن انواع امراض شدیدة در بدن مبارك ایشان حادث گشت علی الخصوص عارضة بواسیر که بحیثیت ترمین و تمکن بر سایر امراض راجح آمده و قوت و استمراری پیدا کرده که شرح آن از حوصله بیان افزون است، مجملاً هیچ روزی نیست که دوپهر و سه پهر و زیاده از آن در متوضاً بدان علت محبوس نه باشند و به تدریج اشتها طعام نیز قلت پذیرفته چنانچه دو روز پس گاهی دیرتر (۱۵۱-ب) از آن اثر اشتها ظاهر می شود و در آن حین بوزن دو سه سیر شاهی شوربا گوشت که در آن نیم نان تنگ خرید می سازند بتناول فرموده باز تا چند روز دیگر اصلاً بی به هیچ جنس طعام نمی آیند و بسبب عارضة مذکوره نیست طاقت بر آمدن از خانه سالهاست که مفقود گشته است، آنحضرت علیه التحیه والرضوان درین ایام نیز کمال توجه و اهتمام در بیماری و تسهیل وجه معیشت ایشان مبذول می داشتند و انواع لطائف و دقائق در از دیاد داری و تسهیل وجه معیشت ایشان مبذول می داشتند و انواع لطائف و دقائق دو از دیاد

اشتهاء ایشان و رسیدن طعام موافق بوقت اجتهاد می فرمودند و در عهد میمنت مهد حضرت خلیفه عهد صاحب قران ثانی زیده عمره تقریبات لطیف بر آنکینحه نمود جی صالح از کمالات ایشان بسمع عالی این پادشاه دین پناه رساندند و بیمن دلالت جز و سعی جمیل آنحضرت وظیفه مناسب که کافی و وفا فی حوائج متعلقان ایشان تواند بود (۱۵۲-۱) از درگاه معلی پادشاهی باسم فرزندان ایشان مقرر گشته است و اگر اراده الهی مساعدت نمود قاعمرها، دراز ادراک مذکور باولاد و اخفاد ایشان خواهد رسید -

الیوم که اواسط سال هزار و چهل و چهارم است و از عمر شریف آن عالی جناب هفتاد و سه سال مفقوضی گشته، الحمدلله المنه که در زمرة احیاء داخل اند و برکات وجود شریف ایشان در میان این درویشان کائن است الله تعالی ایشان را تا منتها عمر طبعی برساند و این فقراء را از برکت جوار ایشان از جمیع محن و فتن آخر الزمان محفوظ دارد و بحق الحق و اهله و از اوضاع و اطوار شریفه ایشان آنچه محسوس و مشهود می شود تواضع و نیستی و خاکساری و شکستگی است و دوام مراقبه و استمرار ربط قلب بجناب احدیث و احتراز و تجنب تمام از خصال غیاب و نام و اعظم مناقب شریفه ایشان آنکه در برابر هر جانی ناسزا (۱۵۲-ب) پیمائی کمال تحمل و گذرائی بکار دارند، زوجه شریفه ایشان را قریب چهل سال است که بانحراف عقل و تشویش ظنون و غلبه

جنون مبتلاست و هر دم و هر ساعت الامشاء الله سبحانه انواع سخافت و بی خردی و پر خاش و بی ادبی نسبت بایشان بجای می آرد و همیشه ایشان در برابر آن جفا پیشه ارجاع تقصیر بجانب خود نموده در مقام دلجوئی و باز خواست تقصیر ثبات قدم می ورزند و هرگز اثر ضجرت و ملالت ظاهر نه کرده اند و به یمن حصول ملکه این خصلت و رسوخ هیت این فضیلت ترقیات عظیمه حاصل وقت شریف ایشان گشته است و بعد از حضرت زنگی آتا علیه الرحمة که به تحمل و برداشت زوجة جفا پیشه غازه امتیاز بر جین روزگار خود دارند، مثل این مخدوم عالی مقام هیچ کس درین منقبت مسموع نه شده -

هذا و از کلمات قدسیة ایشان آنچه در حین تحریر این اوراق در خاطر فاتر این فقیر جائ داشت (۱۵۳-۱) این سه کلمه است:

یکی آنکه در معرض شفقت بر خلق خدا و نصیحت طلاب این طریق مکرر می فرمایند هر که هوس این راه در خود به بیند و به ذکری از اذکار مناسب حال خود مشرف شود، آن جوانمرد رامی باید که شغل کتاب و توغل در مطالعه را نیز در رنگ تمتع بلذات و شهوات جسدی منافی احکام طریقت دانسته، علی الدوام بذکر و مراقبه مشغول باشد و اغواء شیطان در اشتغال به مشاغل حسنه اخری گوش نه کند که بالتزام این جد در اندک فرصتی فتوح کثیره

نصیب او خواهد شد و الابفحواء خلطواً عملاً صالحاً و آخر سیاعسی
الله ان يتوب عليهم (آیتہ) معاملہ اش محتمل ومکدر خواهد بود۔

دیگر می فرمودند کہ درین مدت بیست سال کہ امراض
عدیم الانفکاک این فقیر شدت دارد، چند مرتبہ در خواب دیدہ شد
کہ وقت رحلت این فقیر یک ہفتہ بعد مدتی آمد یا یک ماہ بعد
(۱۵۳۔ ب) یا چہل روز بعد و امثال ذلك موقت بہ میقات قریب ظاہر
شدہ و ہر مرتبہ این فقیر بہ تذکر قرب زمان رحیل خود آمادہ سفر
آخرت گشتہ بہ توصیہ و تمشیہ حقوق ضروریہ مشغول شدہ و چون
آن میقات گذشتہ و اثری از رویا ظاہر نہ شدہ متامل می شدیم کہ
مکر آن رویا از حلیہ حقیہ و رحمانیہ عاری بودہ است کہ چنین بی
ترتیب نتیجہ می گذرد آخر بکرم الله سبحانہ معلوم شد کہ مراد از
مرگہا کہ نمودند مرگ یک اثری از آثار طبیعت و آن عدم یک
شانی از شیون جسمانیت بودہ است و اکنون بحکم و اما بنعمہ ربک
فحدث می توانیم گفت کہ سالہا است کہ پیکر جسمانی این فقیر
حکم بدن مثالی گرفہ است و از مزاحمت طبیعت و آثار این نشاء
عنصریہ مزجی قلیل مانده باشد، الحمد لله علی ذلك

دیگر می فرمودند کہ از اعظام عنایات خداوندی در حق
این فقیر آن ست کہ (۱۵۴۔ ۱) چنانچہ در نخست طلب و اثناء سلوک
حضرت خواجہ آفاق خواجہ بیرنگ راقدس سرہ مربی این فقیر
ساخت کہ بحفظ و حمایت بندگان آن عالی حضرت از پست و

نشیب این راه و آفات و مخافات طریقت سالم و مامون به سیر و سلوک مشغول بودیم همچنان در اواخر حال و ایام شیخوخت که بامر حضرات خدمت انتظام حلقه مشغولی اصحاب باین فقیر باز گشت مثل حضرت ایشان بگرمی را ناظر و مربی این فقیر ساخت تا از راهنمونی ایشان از اکثر عقبات و مضار مشیخت محفوظ مائده شده -

منهم منبع النور و الحضور و دائم البسط و السرور الخاص المخلص والمعرض المستغنی وعماسواه زبدة النجباء و صفوة الاصفیاء قره عیون الاولیاء حضرت میان شیخ رفیع الدین محمد العباسی الجشتی النقشبندی علیه الرحمة والفران -

مردم قبیله ایشان خود را از اولاد حضرت عباس بن عبد المطلب (۱۵۴-ب) رضی الله عنه می دانند و الحق اثر نجابت و نیک ذاتی و طهارت و علو فطرت در جمیع اشخاص عشیره ایشان هویدا است و ظهور این خصال از اجله شواهد این مدعا است و مدت یک صد و پنجاه سال است که آباء کرام ایشان به تجدید طریقه علیه چشتیه و قادریه و اشاعت و کمالات این سلسله ها علیا در دیار دهلی شان و منزلت عالی دارند خصوصاً حضرت شیخ محمد خیالی و حضرت شیخ عبدالعزیز قدس سرهما که از اکثر متاخرین مشائخ هندبه و فور کمال و صبر و فضل و صدق حال امتیاز تمام داشته اند و عالمی از برکات خاندان آنحضرت به معاصات بلند

این طائفه رسیده و والد بزرگوار ایشان جناب مرجع الطالبین
 وملاذالسالکین الشیخ قطب الدین محمد المشهود بالقطب العالم
 رحمة الله سبحانه در وقت خود باقامت مراسم هدایت و ترویج
 (۱۵۵-۱) طریقہ بزرگان خود از سائر برادران مستثنی بوده اند و
 حضرت خواجہ آفاق خواجہ بیرنگ قدس الله سره الاقدس در ایام
 تردد فرا حضرات مشائخ مختلفہ الاطوار قبل از حصول نسبت بروح
 منور حضرت خواجہ عالم خواجہ احرار چند گاهی در خانقاه
 حضرت شیخ مذکور نیز بوده اند و به بعضی از او را و رواتب
 سلسلہ ایشان اشتغال ورزیده، همدرا آن ایام حضرت خواجہ را
 قدس سره نسبت بجناب میان شیخ رفیع الدین محمد رفع الله
 سبحانه یگانہ فرط محبت و کمال تعلق قلبی بهم رسیده بود
 و آنجناب رفعت ایاب از یمن نظر قبول حضرت شیخ خود و برکات
 دوستداری حضرت خواجہ آفاق قدس سره هم از صغر سن
 مستحسن الاخلاق و مؤدب و سنجیده کلان شدند و بعد از آنکہ
 حضرت خواجہ آفاق قدس سره منجذب بعنایت حضرت خواجہ
 احرار قدس الله سره الاقدس (۱۵۵-ب) گشته، از دہلی عازم
 ولایت ماوراء النہر گشتند، جناب رفیع المکانی در غیبت حضرت
 خواجہ آفاق ہمراہی نواب مرتضوی انتساب منعم الانامی
 مرتضیٰ خان برد الله مضجعہ اختیار فرموده، چند گاهی از ملازمت

۱ خ مرتضوی

حضرت والد بزرگوار خود مهاجرت نمودند و در خلال آن ایام در
بلدہ ممجدہ لاهور بآنحضرت اعنی حضرت خواجہ ابرار حضرت
ایشان ما آشنا شدند و به علاقہ بزرگ زادگی و مشاہدہ اطوار و
اوضاع آراستہ ایشان آنحضرت را علیہ التحیة والرضوان نیز بایشان
رابطہ اخوت و علاقہ محبت محکم گشت و جناب رفیع المکانی تا
در لاهور بودند اکثر اوقات بملازمت آنحضرت می رسیدید تا آنکہ
حضرت خواجہ آفاق قدس اللہ سرہ الاقدس از خدمت حضرت
مولانا بزرگ ادام اللہ ذکرہ رخصت یافته بملک ہندوستان رجوع
فرمودند و جناب رفیع المکانی از برکات (۱۵۶-۱) صحبت حضرت
خواجہ ترک ہمراہی امراء و ملوک نموده بہ مقر اصلی و مقام
موروثی خود بازگشت نمودند و از آن جا کہ جمال حال حضرت
خواجہ قدس سرہ در مرآت باطن ایشان عکس انداختہ بود نظر
اعتبار از رشد و ترقی موروثی خود برداشته، بکمال عقیدت و صدق
اخلاص دست ارادت بحضرت خواجہ قدس سرہ دادہ داخل
طریقہ نقشبندیہ شدند و حضرت خواجہ کمال توجہ نسبت بایشان
مرعی داشته بہر کیف کہ مرضی و متمنا خاطر ایشان بود تربیت
ایشان می کردند چنانچہ بواسطہ خاطر ایشان درس بعضی کتب
تصوف برای ایشان می گفتند حضرت ایشان علیہ التحیة والرضوان
نیز در آن درس ہم سبق می شدند مجملًا ہم بربالش
مخدومزادگی بروش تربیت و ارشاد ایشان بجای آوردند کہ هیچ

نوع مذلت وضع^۱ (۱۵۶-ب) مریدی پرامن حال ایشان نمی گشت
و هم در عهد حضرت خواجه قدس سره چون آن رفیع المکانی
رابجہ و ورزش طریقہ علیہ نقشبندیہ متانت و دیگر گونی در وضع و
مشرّب بابر ادران شان پیدا شده بود، ترک سکونت در میان برادران
نموده، در موضعی دور ترک از محله خود خانها ساخته اختیار
سکونت فرمودند و در مدت عمر هرگز در هیچ معامله موروئی و غیر
موروئی بابر ادران شرکت نورزیدند چنانچه بعد از رحلت پدر
بزرگوار ایشان روز سوم اہالی و موالی حضرت دہلی در خانقہ
ایشان جمع شدہ خواستند ایشان را با جلاس و الباس صاحب
سجادگی اختصاص دادہ دستار و پیراہن پدر بزرگوار ایشان
رابایشان پوشانند، آن رفیع المکان بہ هیچ وجہ رضانہ دادند و بہ
ہمان نظر ہا قبول کہ از (۱۵۷-۱) پدر بزرگوار خود در حیات یافتہ
بودند و برکات و ثمرات صحبت حضرت خواجہ قدس سرہ اکتفا
نمودہ پرچہا تبرکی را بہ برادران خورد تر از خود ایثار فرمودند و
از اوراد و رواتب سلسلہ آباء کرام خود روی ہمت بزتافتہ بذکر و
مراقبہ و ربط قلب بہ جناب احدیث کہ از احکام و مشاغل
مخصوصہ سلسلہ علیہ نقشبندیہ است اشتغال می ورزیدند و اگر
ناگاہ شخصی بہ عنوان طلب این راہ دامن گیر وقت ایشان می شد
و بہ مبالغہ و ابرام خواہش تلقین طریقہ می نمود ہم از مشغولیاہ

۱ ا، وضعہ، خ، وضعہ

اکابر نقشبندیہ چیزی تعلیم می فرمودند و تانفس اخیر الاحبضرت ایشان ماعلیہ التحیة والرضوان بہ هیچ کس از اهل دہلی آشنائی واقعی پیدا نہ کردند و در مدت اقامت در دہلی در ہر ماہی دو سہ مرتبہ بہ دیدار انور آنحضرت رسیدہ خویشتن از صحبت ایشان مشرف وایشان را از صحبت (۱۵۷-ب) خود منشرح می ساختند، بالجملہ بوضع لطیف و آئین مستحسن اوقات عمر بآخر رسانیدند و سرانجام باغربت مسافرت و تنہائی در بلدہ برہانپور مسافر عالم بالا گشتند انا للہ وانا الیہ راجعون -

یکی از مریدان صادق الاخلاص پدر ایشان کہ بعضی از ترقیات سلسلہ شریفہ ایشان رسیدہ است، نقل می کرد کہ در آنچه آن رفیع المکان بارادہ سفر برہانپور مصمم فرمودہ، در صد قدم نهادن در رکاب این مسافرت بودند بندہ بہ ملازمت ایشان رسیدہ مترصد فاتحہ وداع گشت، در ان اثنا روی بسوی من کردہ، فرمودند ای میان اینک رفتیم و رفتیم آن بود کہ از آن سفر باز نہ گشتند و از وضع و دار و روش و اطوار آن رفیع المکان آنچه مشاہد و محسوس امثال ما کوتہ نظران بود عدم تقید است بہ تکلفات و ترسمات اهل ظاہر و عدم التفات بسمات (۱۵۸-ا) و خصال متعبدہ و وضع القدر دانستن نمودہا، خیالی و کشوف مثالی و معمور داشتن اوقات بہ توجہ و نگرانی دائمی و بی پروا زیستن از موجبات غم و شادی روزگار و خوش وقت بود در ہر حال و مایناسیہا

و منهم مطلع انوار هدايت و منبع اسرار النهايت هي
الرجوع الى البدايت برهان العصمة والطهارت كاملة البصيرت
والبصارت زين المستورات وفخر المخدرات نجية الوري حيبة
الاولياء بي بي دولته القرشيه رفع الله شانها و متعنا بمزيد فضلها
واحسانها

كمالات شريفه ايشان درمكيال مقال نمي گنجد، مجملی از
ظواهر احوال آن بارعة الزمان آنکه آرزوی نسب به معشر کرام
قریش رضی الله عنهم می رسند و هم از صغر سن مستتیر و فیض پذیر
از برکات وقت حضرت شیخ بهلول و جناب شیخ حاجی محمد و
شیخ عبدالغنی بیابانی بوده وجه انوار علم و عمل روح شریف خود
مخدومی میان (۱۵۸-ب) شیخ الله ديه متمتع گشته در حجله
صلاح و عفت و حله طاعت و عبادت معزز و محترم بوده اند و در
طلب و جستجوی مرشد طریقت و انتظار ورود مدد و عون الهی
شريك دولت و همعنان و همداستان عزیزان مذکور می بودند
تا آنکه حضرت خواجه آفاق خواجه بیرنگ قدس الله سره الاقدس
از سمرقند باخلعت خلافت کبری در دهلی رسیده مقدم طالبان
این راه را بحسن تلقی و تلقین پیش آمدند وصیت بزرگی و
دستگیری آن عالی حضرت منتشر گشت آن بارعة الدهر از استماع
این نوید جان بخش بوساطت زوج شریف خود فصل دراز از خود
اخلاص و نیاز خود معروض داشته طلب تعلیم طریقه نمودند

حضرت خواجہ قدس اللہ سرہ الاقدس برعلو فطرت و لطافت استعداد ایشان مستشرف گشته پیای ملکوت پیمان خود به منزل ایشان کہ (۱۵۹-۱) قریب به نصف میل مسافت داشت تشریف برده تلقین فرمودند و ہم در اول مجلس کیفیات غریبه و فتوح عالیہ کہ اکثر اشخاص را بعد از سالها حاصل شود نصیب وقت آن بارعة الدهر گشت و انا فانا عروج و ترقی می افروود، حضرت خواجہ قدس سرہ چند مرتبه تفقد احوال و استفسار وقائع ایشان نموده هرروز يك روز پس بذات قدسی سمات در منزل ایشان تشریف می بردند و کمال و نہایت التفات در تربیت ایشان بکارداشته، حق ارشاد بجای می آوردند چنانچه بعد از مضي اندک فرصتی بملاحظه صعوبت طی مسافت راه آن بارعة الدهر رامحله سرای شیخ کو چانده به قلعه فیروز آباد کہ مسکن این درویشان است قریب به منزل خاص جای دادند و در هرروز چند مرتبه برسر وقت شریف ایشان رسیده باز پرس (۱۵۹-ب) احوال می نمودند و بعد از اندک مدتی آن بارعة الدهر را باجارت مطلقه ارشاد امتیاز بخشیده از جنس عورات هر کہ را طالب طریقه می یافتند بخدمت آن بارعة الدهر دلالت می فرمودند و دریچہ خرد در دیوار منزل ایشان کہ قریب اهل بیت مهتر بود کشوده حضرت والدہ ماجده و حلائل جلائل خود را هرروز در حلقه مشغولی ایشان می فرستادند و در کمتر مهلتی جمع کثیر از طائفہ نسوان را در صحبت ملازمت ایشان

فتوحات میسر گشت و حلقه صحبت ایشان بردائره مجلس اکثر
مشائخ وقت راجح آمد، حضرت خواجه در توصیف و اعلاء شان
ایشان می فرمودند که آن صفا وقت و علو حال که نصیب این
محسوده الرجال گشته درین امت مرحومه طائفه نساکم کسی را
میسر شده است اگر رابعه بصریه زنده می بود غاشیه خدمت این
بارعة الدهر را بردوش وقت می کشید (۱۶۰-۱) بالجمله حضرت
خواجه قدس الله سره در اعزاز و تعظیم ایشان کما ینبغی می
کوشیدند و در پیش آمد جمیع امور استخاره ایشان را براستخارها
یاران دیگر ترجیح داده، موافق اشاره استخاره ایشان به عمل می
آوردند و بعد از رحلت حضرت خواجه قدس الله سره حضرت
ایشان علیه التحیه والرضوان نیز غایه اجلال و تبجیل ایشان بجای
آورده، در ترفیه احوال و تیسیر حوائج ایشان توجه بلیغ رعایت می
فرمودند و همچنان که سر حلقه نشینی طائفه رجال بحضرت میان
شیخ الله داد زید عمره مسلم داشته بودند، امامت و مقتدائی و
ارشاد و راهنمائی طائفه نسوان بآن بارعة الدهر باز (۱۶۱-۱)
گذاشتند و مطابق سنت سنیه حضرت خواجه آفاق قدس سره
مخدرات حرم معلی و سائر طلبه این طریق از زنان را بخدمت
ایشان حواله می فرمودند و بعد از رحلت حضرت ام الکرام والده
حضرت مخدومه زاده بزرگ خواجه جمال الدین حسین حضرت ام
العارفین والده حضرت مخدومه زاده خواجه سراج الدین محمد را

که ذریعہ^۱ فاخرہ صد ف بطن منور آن بارعة الدهر اند به مواصلت خود اختیار فرمودند و بعد از تمشیة این مهم حیز منزل حضرت ام الکرام را به فرزندان و متعلقان ایشان باز گذاشته قریب بخانه آن بارعة الدهر منزل برای خود تعمیر فرمودند و پیوسته در همسائی ایشان ناظر و عبرت پذیر و حامی و مجیر ایشان بوده از مشاهده لطائف احوال و شرائف اوضاع ایشان منشرح می شدند و در جمیع امور چشم بر اشاره و استخاره ایشان دوخته موافق (۱۶۱-ب) طریقه مسلوک حضرت خواجه قدس سره تجاوز از مرئیات ایشان تجویز نمی فرمودند و امروز که اواسط سال هزار و چهل و چار است آن بارعة الدهر در قید حیات اند و به تعمیر اوقات و ارشاد طائفه صالحات سرگرم، یارب که وجود فائض الجود^۲ ایشان و عالی جناب حضرت میان شیخ الهه داد که نمودار و تنکره زمان برکات توامان حضرت خواجه آفاق و عهد میمنت مهد حضرت ایشان ما اند دیرگاه باقی و پاینده باد بحرمت من هولکل قوم هاد و اوضاع و احوال خاصه ایشان آنچه درین رساله درج توان نمود اختصاص آن بارعة الدهر است بمواهب سنیه الهیه و انسلاک درسلک مرادان و برگزیدگان اوسبحانه و صفاء وقت و قدرت تام برتنویر باطن اهل نیاز و قوت تحمل واردات عظیمه الهیه و عدم اعجاب^۳ و اغترار از حصول مقامات عالیه (۱۶۲-ا) و امثال ذلك، حضرت

۱- ا، خ، ذره ۲- الوجود (خ، ا) ۳- ا، خو = اعتجاب

ایشان می فرمودند که هر گاه در بعضی از مکالمات رسمیه تخاطب
بایشان می نمائیم در طاوی کلمات همان متانت و درستی و لطافت
و پاکیزگی که از مشائخ زبان دان این طائفه گاه گاهی به ظهور می
آید از ایشان بی خطا مسموع می شود و ایمان تازه بر قدرت تامه
الهی حاصل می گردد که با وجود آن که ایشان هیچ نه خوانده
اند، این متانت در سخن و آراستگی کلام چگونه بایشان عطا شده
است و نیز حضرت ایشان می فرمودند که چون ما را در ابتدای حال
تعارف به سلاطین و امراء وقت حاصل بود اکثر عزیزان و دوستان
طبقه علم و صلاح در بعضی از حوائج ضروریه بخدمت سفارش
نویسی امر فرموده اند و می فرمایند برخلاف این بارعة الدهر که
با وجود چندین نسبتها قرابت و محبت و هم پیرگی و همسایگی که
بایشان داریم نه از ایشان (۱۶۲، ب) و نه از فرزندان و خویشان
ایشان امثال این اراده بظهور نیامده و هر گاه ما خود این قسم
اراده پیدا کرده ایم و از ایشان اجازت طلبیده سخنی در برابر گفته
اند که کبریا آن سخن نام و نشان آن ارادت را محو مطلق ساخته و
ما را در خجالت عظیم انداخته هست و نیز می فرمودند از غرائب
امور آن که والده خواجه سراج الدین محمد با آن که هنگام
وسعت چندین امداد و امانت باشنا و بیگانه می رسانند از جانب
ایشان همیشه ذاهل بوده اند و هستند هر گاه ماترغیبی درین باب
می نهائیم در جواب می گویند که ایشان احتیاج نه دارند همانا که

جمال خورسندی و عناء معنوی ایشان ناظران را در وهم بی نیازی
ایشان می اندازد ، فطوبی لها وحسن مآب -

منهم عنصر عفت و طهارت مرکز کرامت و سماحت عن
القائنات و فخر الصالحات (۱۶۳-۱) مخدمه عالم جلیلة الملة
والدين ام الكرام حضرت بی بی فاطمه طیب الله اسمها وجعل
اخص الطاقة قسمها حلیله جلیله نخستین آنحضرت اند علیه التحية
والرضوان

ووالدة مخدمه مزادة بزرگ خواجه جمال الدين حسين ،
مناقب گذاری این جلیلة القدر که از مبادی احوال حضرت ایشان
تامنتها، کمال مقارن و معاون آنحضرت بوده اند، و در جمیع
مقامات و منازل طریقت قدم بقدم آنحضرت رفته اند، بچه زبان ادا
توان نمود لیکن چون اسم شریفه ایشان در چند محل این رساله
مذکور شده اگر به مجملی از معاضم کمالات و احوال ایشان اشاره
نموده آید گنجایش دارد، بنابراین معروض می دارد که آن جلیلة
القدر به حسب و نسب از بنات ملوک و امراء عالی شان هندوستان
اند و بحکم پادشاه انار الله برهانه بشرف مواصلت آنحضرت مشرف
شدند و چون داعیه ترك و تجرد در باطن حق موطن (۱۶۳-ب)
آنحضرت پیدا شد، آن جلیلة القدر نیز بر وفق ارادة آنحضرت ترك
آشنائی و اختلاط اخوان و اخوات خود بدولتها و حشمتها، عظيمة
دنیاداری و وکالت و نیابت خاص سریر سلطنت ممتاز بودند

نموده، بطیب خاطر و طوع و رغبت در راه مخوف فقر و ناداری
 مردانه قدم نهادند و بعد از حصول شرف ملاقات حضرت خواجه
 قدس الله سره حاصل بود آن جلیلة القدر نیز مستعد گشتند و در
 جمیع لوازم بندگی و ارادت مندی همدم و هم قدم آنحضرت
 بودند و از مملکات و اموال موروثی و مکتسبی آنچه داشتند همه
 را در خدمت گاری حضرت ایشان و ترفیة احوال درویشان
 حضرت خواجه قدس سرهما صرف فرمودند و در حقیقت انتظام
 وجه معیشت عزیزان را (۱۶۴-۱) در عهد حضرت خواجه و اوائل
 ظهور حضرت ایشان رکن اول صفة الملة والدين حضرت آغه جیو
 والدۀ حضرت خواجه و رکن دوم آن جلیلة القدر بودند و رحمهما
 الله سبحانه و آن جلیلة القدر در رضا جوئی و اراده فهمی حضرت
 ایشان او را که غریب و بصیرتی عجیب داشتند، جمیع مرکوزاب
 خاطر و مضمرات باطن آنحضرت علیه التحية والرضوان حدث
 نموده در جمیع حرکات و سکنات موافق مرضی آنحضرت می
 زیستند چنانچه آنحضرت می فرمودند که هرگز یاد نه داریم که
 ایشان محتاج به تفهیم و تعلیم مادر هیچ امری شده باشند، جمیع
 امور را بفهم یافت خود بوجه احسن به تقدیم می رسانیدند،
 بالجمله اوقات عمر شریف آن جلیلة القدر بکمالها در مرضی
 آنحضرت که متضمن مرضی خدا و رسول خداست منقضی شد و
 آخر الامر در سال هزار بیست و دو داعی یأیتها النفس المطمئنة

أَرْجِعُنِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً (الاية: ۲۷-۲۸/۸۹) واليك اجابت فرمود ملحق بارواح طيبه گشتند (۱۶۴-ب) انا لله وانا اليه راجعون، حضرت ايشان در معرض توصيف ايشان مي فرمودند كه آن ضبط و ربط و تسلسيه منتسبان و متعلقان كه درين ايام فقر و ناداري ازان جليلة القدر ديديم در ايام جاگيرداريها هرگز از دست مانيامده بود و آن تحمل و اغماض و عدم اظهار تنگ دلي و بي دماغي در برابر خشونتها منتسبان كه از ايشان بظهور مي آيد ما در تصور آن عاجز بوديم -

منهم مجمع البركات و منبع الحسنات والمرات واقف
مواقف الطريقت عارف معارف الحقيقة مخدوم الاجل الاكرم الشيخ
عبدالواحد اجودهني عليه الرحمة والغفران -

نسب شريف ايشان بانسب عالي حضرت شيخ الكبير گنج
شكر شيخ فريد الدين مسعود الاجودهني قدس سره متحداست و
آبا كرام ايشان از زمان ملك الكامل العادل سلطان فيروز شاه ادام
الله بر كاته در حضرت دهلي بجالت شان و رفعت مكان مرجع
(۱-۱۶۵) ومآب فقراء چشتيه بوده اند و خدمت شيخ نيز قبل از
ظهور حضرت خواجه آفاق قدس سره باعلي درجه مشيخت
خاندان عالي خرد رسیده بودند بارشاد و تعليم و تلقين وظائف و
اوراد اشتغال داشتند و بعد از ظهور حضرت خواجه قدس سره از
كمال انصاف و نهايت طلب كه در نهاد ايشان مركزوز بود قطع نظر از
رسوم و نواميس اكابري و مقتدائي نموده باهمه كبرسن و علو قدر

نظارگی جمال حضرت خواجہ گشته رفت و آمد بملازمت آن عالی حضرت قدس سرہ سلوک می داشتند حضرت ایشان علیہ التحیة والرضوان می فرمودند کہ اوائل کہ خدمت شیخ بدایدار منور حضرت خواجہ مامی رسیدند یراق و طمطراق مشیخت همراه می آوردند چنانچہ مسندی از نمد و ستھری و جای نماز تو بتو برھم چیدہ، خادم ایشان زیر پای ایشان می انداخت و ایشان مقابل حضرت خواجہ ما قدس سرہ (۱۶۵-ب) بران مسند می نشستند و حضرت خواجہ بکمال تواضع و فروتنی همچنان بر روی قالینچہ نشسته بایشان صحبت می داشتند، بعد اندک فرصتی یکان یکان توئی آن مسند گم شدن گرفت و در عرض دوماہ از ان مسند نشان نماند و طلبی غریب در خدمت شیخ پیدا شد چنانچہ تعینات شیخی را از دوش وقت پرتابته با سائر فقراء و درویشان آن عالی حضرت تواضعات بہ کار می داشتند و اخذ طریقہ فرمودہ بہ نہایت ترقیات واصل گشتند و خدمت نجیب الاطواری میان شیخ مرتضیٰ کہ از اخص اصحاب حضرت خواجہ و اعظم احباب حضرت ایشان اند نقل می کردند کہ در آنچه این فقیر بشرف قبول حضرت خواجہ مشرف گشته بشغلی کہ فرمودہ بودند اشتغال داشت، خدمت شیخ علیہ الرحمۃ چند مرتبہ در حجرۃ فقیر آمدہ باین کلمۃ الخیر گوش هوش این فقیر را آگاهی بخشیدند کہ (۱۶۶-ا) ای بابا زنہار حاضر وقت باشی و فتوری در رابطہ التجا بحضرت خواجہ

راه نه دهی و الا در ساعت تاراج خواهی شد و برهنه و مفلس خواهی ماند همانا که خدمت شیخ در بعضی ایام بی نیازی صدمه از این باب کشیده بودند و آرزوی شفقت اصحاب و احباب رومی آگاهانند ،

الغرض تا حضرت خواجه در قید حیات بودند خدمت شیخ از موائد برکات صحبت مستفید بوده و ظاهر و باطن فدای محبت آن عالی حضرت بودند ، حضرت ایشان علیه التحية والرضوان می فرمودند که حضرت خواجه ما در بعضی اوقات اظهار میل در پیدا کردن زن صاحبِ حُسن می فرمودند اتفاقاً خدمت شیخ علیه الرحمة از این معنی مطلع گشته اند و فی الفور بخدمت حضرت خواجه رسیده معروض داشتند که اهلیه این فقیر بکمال صورت آراسته است آن را از خود جدا می کنم بخدمت خود مشرف گردانند حضرت خواجه تواضعی نموده خدمت شیخ را (۱۶۶-ب) از آن داعیه منع نمودند -

مخفی نخواهد بود که تجویز مفارقت اهلیه در میان اکابر و مشائخ هند از اشد مشتاق و اعظم بی ناموسهاست و این اراده از خدمت شیخ ناشی از کمال فدویه بوده است و غریب تر آن که خدمت شیخ بآن اهلیه خود رابطه عشق و محبت بر کمال داشته اند و حکایت عشق ایشان بآن مستوره در قبيلة ایشان مشهور است ، هذا الغرض خدمت شیخ علیه الرحمة بی شبه از صادقان پیراسته

ظاهر و باطن بوده اند و بعد از رحلت حضرت خواجه قدس سره نسبت بحضرت ایشان علیه التحية والرضوان نیز کمال محبت و اخلاص مرعی می داشتند و جمیع اسرار و رموز وصایا خود را بحضرت ایشان در میان نهاده ازین دارِ غرور بسرائی سرور رحلت فرمودند حضرت ایشان علیه التحية والرضوان بعد از رحلت ایشان کامل اهتمام در ترفیة احوال و قطع مضایقات اولاد ایشان نموده، برخلاف طریقه مختارۀ خود اسناد تقسیم (۱۶۷-۱) متروکات ایشان را مهر و دستخط خاص مسجل فرمودند و در غیر این محل هرگز نشان مهر و خط شریف آنحضرت در موثقیق و توقیعات معاملات ثبت نه گشته است۔

منهم زبدة الاذکيا و خلاصة الاتقیاء الواصل باعلى مراتب العلم
و العمل والتمهدى بهدى العرفاء الكمل الشيخ نورالدين محمد
المشهور به نورالحق سلمه ربه

فرزند نجیب و ولدِ رشید حضرت وارث موارث نبوی و صاحب نوامیس مصطفوی مقتداء فریقین و راهنمای طریقین عنصر المعالی و انور المحالی حضرت کمال الملة والدين ابوالبرکات شیخنا الشيخ عبدالحق الدهلوی الحنفی القادری النقشبندی اند سلمه الله سبحانه ، و از حدائث سن بشرف اخلاص و عز اختصاص حضرت خواجه آفاق قدس سره مشرف در سلك اعزۀ اصحاب آن عالی حضرت منسلك بوده اند و والد بزرگوار ایشان حضرت شیخنا

سلمه الله سبحانه نیز از یارانِ بزرگ و صدیقانِ صاحبِ نسبت حضرت خواجه اند (۱۶۷-ب) بواسطه رعایت ادب ذکر ایشان دریں لاحقہ آورده نه شد و زبده الاذکیاء مذکور از علماء عالی شان و اتقیاء بزرگ نشان دیار هند وستان اند و از برکات صحبت و ملازمت حضرت شیخ و میامن قبول و عنایت حضرت خواجه آفاق قدس سره نشاء علمی را باصفاء وقت درویشان جمع می دارند و در خدمت حضرت خواجه همیشه بهیت ادب و نعت اخلاصی که بالاتر از ان در صنف علماء و مشائخ کمتر تواند بود پیش می آمدند۔ چنانچه حضرت ایشان می فرمودند که هرگاه میان شیخ نورالحق در خلافت حضرت خواجه ما می رسیدند بکمال ادب و سکون و حضور و آگاهی می نشستند و حضرت خواجه می فرمودند که ما را برهیئت ادب و وقار این مخدومزاده رشکها است، در ایام طلب نسبت بحضرات مشائخ این چنین سلوک می بایسته است کرد و آن زبده الاذکیاء از سر گذشتها، صحبت، خود بحضرت خواجه (۱۶۸-ا) قدس سره نقل می کردند که در آنچه بهمراهی نواب جلیل القدر مرتضیٰ خان علیه الرضوان در لاهور رحل اقامت افگنده بودیم حضرت خواجه قدس سره نیز در آن بلده ساکن بودند، در خلال آن ایام خبر فوت عمه مشفقہ این فقیر از حضرت دهلی رسید از آنجا که آن مغفوره مهربانیا عظیمه در حق این فقیر مبدول داشته بودند از خبر رحلت ایشان انواع غم و الم در فقیر

حادث گشت و به نیت تسلیه طلبی و آرام یابی بخدمت حضرت خواجه قدس سره رسیدیم به مجرد دیدن لقاء مبارک ایشان اضطراب مذکور فردنشست و آن عالی حضرت نیز بر مافی الضمیر این فقیر متحدث گشته سخنان مفیده در باب تسلیه مصاب بیان فرمودند و بعد از آن سلسله سخن مقضی به تهذیب اخلاق و تعدیل خصال گشت۔

چون در آن ایام این فقیر بر رسائل این فن عبور نموده بودیم در توصیف این باب و اعلاء شان این مطلب (۱۶۸-ب) بطریق مبالغه خیرها عرض نموده شد، فرمودند اصل کار و رای این خیرها است و مرد مذهب الاخلاق در پیش از آن که مرد آدمی شده باشد چه خیر یافته است از استماع این نفس مبارک انتباه تمام نصیب این فقیر گشت و از خدمت ایشان به کیفیتی عظیم برخاسته شد، الحمد لله علی ذلك۔

آن زبده الاذکیا را نسبت بحضرت ایشان نیز رابطه فرزندی و نیازمندی حاصل بود و در هر فرصتی بخدمت آنحضرت رسیده از مواید فوائد مجلس عالی محظوظ و ملتذمی شدند و در پیش آمد معازم امور و جلائل و قانع حسن التجا بآنحضرت نموده بموجب اشاره عالی اقدام می نمودند، آنحضرت راعلیه التحیه والرضوان نیز نسبت بحضرت شیخ و آن زبده الاذکیاء کمال نجابت و دوستداری و معاونت و مددگاری مسلوک بود، چنانچه از

اخلاص نامہای حضرت شیخ سلمۃ اللہ سبحانہ کہ بآنحضرت علیہ
التحیۃ والرضوان نوشتہ اند و در کتاب (۱۶۹-۱) شواہد الاخلاص
درج یافتہ روشن می گردد، اللہ تعالیٰ وجود مبارک حضرت شیخ
وآن زبده الاذکیار را در عرصۂ روزگار از آفات زمانہ سالم و محفوظ
دارد، بمنہ و کرمہ

منہم المشہول بعنایات اللہ تعالیٰ والمسعود فی الدار الآخرة
والاولی اسلم العلماء واکرم الصلحاء مخدوم الاعز الامجد میان
شیخ اللہ دیا انصاری زید برکاتہ

جد مادری حضرت مخدومزادۂ خرد خواجہ سراج الدین
محمد ند و ہم از عنفوان شعور رفیق و مصاحب جوانمردان این
راہ بودہ اند، مثل حضرت میان شیخ بہلول و شیخ حاجی محمد و
شیخ محمود حصارى رحمہم اللہ سبحانہ و در سلاسل شتی
ورزش طرق مختلفہ نمودہ فریاد "العطش" می زدند کہ در این اثنا
ظہور حضرت خواجہ آفاق خواجۂ بیرنگ قدس سرہ سامعہ نواز
ارباب نیاز گشت و خدمت میان باستماع نوید مقصود مستبشر گشتہ،
بملاقات حضرت خواجہ فائز آمدند (۱۶۹-ب) و بصد عجز و
التجاعرض مدعا نمودہ، طلب طریقہ کردند و حضرت خواجہ بنا بر
مصلحت وقت در قبول ایشان متردد گشتند و ابرام و مبالغہ ایشان
از حد گذشت و اثرا جابت بظہور نیامد تا آن کہ روزی خدمت میان
رابہ بعضی از کمل اصحاب حضرت خواجہ اتفاق صحبت افتاد و

برزبان شریف آن عزیز گذشت که بیهوده رنج چرامی کشید و تضيع وقت می نماید که از حضرت خواجه شنوده ام که باب شمامی گفته اند که فلانی را مناسبت بطریقه مظاهر نمی شود ایشان را مشائخ سلسله دیگر رجوع باید کرد، همان که این حرف سامعه کوب ایشان گشته در ساعت از مجلس آن عزیز بر خاسته اند و تغیری از عالم تغیرات اهل جنون در ایشان حادث گشته، همچنان جلوریز جوشان و خروشان بخدمت حضرت خواجه رسیده اند قضا را دران حین حضرت خواجه با اصحاب و احباب در خانقاه (۱۷۰-۱) نشسته بودند همان که نظر خدمت میان بر آن عالی حضرت افتاده جست در آمده پیکر نازنین آن رشک ملک را در برگرفته غلطان شده اند و پیکر انور حضرت خواجه بیرنگ قدس سره حرکات ناهموار کوشتی کیرانه ایشان در مانده و یاران و درویشان حاضر الوقت هر چند قصد خلاص ساختن آن عالی حضرت کرده اند، بسبب کمال قوت و تنومندی خدمت میان میسر نه گشته آنگاه حضرت خواجه فرموده اند ای میان هیچ بما کاری هم دارید یانه؟ ایشان بزبان هندی ادا نموده اند که کاری که دارم بشما است بس، حضرت خواجه فرموده اند ای میان در میان دو ابروی مابه بیند، همان که ایشان چشم بین الحاجین آن عالی حضرت باز کرده اند در ساعت از دیوانگی ها باز ایستاده بادب و انفعال تمام دست از آن حضرت باز داشته اند و از آن پس باهتیاب و

احتجاب تمام شرط خدمت بجای (۱۷۰-ب) آورده از برکات صحبت مستفید بودند و در بی مناسبتی از کار و بار دنیا و بیگانگی از اطوار اهل عالم از میان سائر اصحاب مستثنی اند و مع ذلك، بفهم غوامض امور اخروی و شناخت مصالح عبدویت و عبادت نیک می رسند، حضرت ایشان می فرمودند که خدمت میان با آن همه سادگی و بیگانگی از اطوار معیشت در انتظام امور ضروریه خانگی و تدبیر مصالح واجبی زندگانی استحکام غریب دارند و از ورای آن مهم بدو نیک عالم کار ندارند بسیار بود که نام حاکم شهر و نرخ بازار نمی دانسته رند از دنیا همین قدر خبر دارند که آب گرم برای وضو مهیا باید داشت و فاضلی از طعام برای مهمان و مسافر حاضر باید کرد، مجملا خدمت میان از نیکان و برگزیدگان وقت اند و الحال که به کبر سن رسیده اند و قوت باصره ایشان کمال فتور پیدا کرده، بجای تلاوت قرآن که معتاد داشته اند (۱۷۱-ا) هر روز از بعضی صلحا که در خانقاه می باشند موازی راتبه معتاده خود کلام الله می شنوند و بی ناغه باین عمل خیر قیام دارند و در مشغولیها و مراقبه ها از آنچه بود افزوده اند الله تعالی ایشان را سلامت دارد و بحق الحق و اهله -

منهم عزیز الوجود عالم صدق و راستی و فرد عدیم السهیم
منقبت بی بایستی و بی خواستی حدید النظر موطن معرفت و
شهود و افتخار القایلین بالوحدة الوجود شیخ البارع المتورع میان

شیخ مرتضیٰ سنبلی

از قوم بنی اسرائیل اند و اشخاص قبیلهٔ ایشان به علم و فضل و طاعت و عبادت و فهم و ذكاء و روشناس مملکت میان دو آب و دهلی آمده اند خصوصاً والد بزرگوار ایشان جناب میان شیخ مصطفیٰ علیه الرحمة که به صفاء وقت و لطافت حال و علو مشرب از اکثر متأخرین مشایخ هند ممتاز و مستثنیٰ بوده اند، مخدومی میان شیخ مرتضیٰ می گفتند که پس که پیراستگی ظاهر و باطن و پاکیزگی زندگانی پدر بزرگوار در چشم و ذهن (۱۷۱-ب) ماجای گرفته بود غیر ایشان را در مقام درویشی مسلم نفی داشتیم و بر رسته نیاز و ارادت بایشان درست کرده از مشائخ دیگر فارغ می زیستم و بعد از رحلت ایشان یاس و دل سردی تمام از رشد و ترقی معنوی پیدا کرده خود را به نوکری زدیم و در صحبت نواب سعید خان و مخصوص خان بطریق مصاحبت می گذرانندیم تا آن که در یکی از سفرها، سعادت ملاقات حضرت خواجهٔ بیرنگ قدس سره دست داد و هم در نظر اول صید محبت و ربودهٔ جمال باکمال آن عالی حضرت گشتیم و آن زعم نادرست که بعد از رحلت پدر بزرگوار در خاطر متمکن گشته بود مرتفع شد و در آن دفعه بنا بر بعضی موانع توفیق التزام عقبه خدمت حضرت خواجه میسر نه شد آخر الامر بعد از اندک مهلتی قطع رابطه مصاحبت خوانین مذکور نموده و احرام خاص ملازمت آن عالی حضرت بسته، بخدمت

رسیده شد، حضرت خواجه قدس سره بحسن التفات قدوم (۱۷۲-۱) این نامراد را تلقی فرموده شغل رابطه باین فقیر فرمودند و در اندک فرصتی شغل مذکور بحیثیتی غلبه نمود که در هر چه نظر انداخته می شد صورت شریف آنحضرت فرا دیدی آمد و شب و روز آن صورت لطیف قرین وقت این فقیر می بود چون يك مدتی بر این وجه گذشت يكايك تغییری در آن حال روی داد و آن صورت شریف از فقیر جدا شدن گرفت ازین ممر اندوهی تمام در باطن فقیر حادث گشت و باضطراب تمام در خدمت آن عالی حضرت رسیده از مشاهده کبریا، وقت نازک زبان عرض حال لال گشته بود و همچنان بر جای خشک شده ایستاده ماندم درین ضمن حضرت خواجه قدس سره تلافی فرموده اند موجب ورود در آن وقت نازک استفسار فرمودند، این فقیر بزبان شکسته و دل حرفی چند از الم مفارقت صورت شریف عرض نمودم به صوت آهسته و اداء نازک فرمودند جدا نشود دیگر چکار کند کار خود تمام (۱۷۲-ب) کرده است، الغرض در آن وقت نظر در کار این فقیر نمودند و سر رشته مشغولی دیگر بدست این فقیر دادند، تا این جامنقول از زبان آن مخدوم است۔

بالجمله ایشان از اعظم اصحاب حضرت خواجه اند و نزد آن عالی حضرت قدر و منزلت تمام داشتند و در اواخر حضرت خواجه بیرنگ قدس سره لباس خلعت خلافت برای ایشان نیز

اراده نموده بودند که درین ضمن داعی حق را اجابت فرمودند و این فقیر از معتمدی مسموع دارد که در صفحه دوائر مقامات کمال و تکمیل که حضرت خواجه قدس سره بخط خاص قلمی فرموده اند و مقامت اعظام خلفاء و کمال احباب و اصحاب خود در آن درج فرموده مراد از آن اصحاب ایشان و امثال ایشان اند۔

و بعد از رحلت حضرت خواجه قدس سره آن عالی منقبت خود را به نسبت خود دوخته در گوشه نامرادی به نعت خمول اوقات بسر می برند و قدم همت در مقام تسلیم و رضا راسخ داشته (۱۷۳-۱) از تندباد حوادث و صدمات مصائب اصلاً فتوری در وقت شریف ایشان راه نیافته است و در عمر خود هرگز موظف و اوراد خود نه شده اند، فقرها، غریب و مصیبتها، عظیم که متزلزل ساز قدم اکثر بنی آدم باشد بر آن عالی منقبت گذشته و ایشان به تسلیم و رضا تلقی نموده، خوش وقت می باشند و از خلفاء عظام حضرت خواجه بیرنگ^۱ قدس سره راست آمد، صحبت ایشان همه بحضرت ایشان بود علیه التحیه والرضون، هر سال گاهی دوسه سال پس به نیت زیارت تربت مطهر حضرت خواجه و اقتباس انوار دیدار حضرت ایشان به دهلی می رسیدند و صحبتها و خلوتها، خاص بآنحضرت علیه التحیه والرضوان داشته رخصت می شدند، در شواهد محبت ایشان بآنحضرت آنکه در مرتبه اخیر که حضرت

۱ "بیرنگ" ندارد

ایشان به اکبر آباد تشریف داشتند و هم در آن بلده به عالم قدس انتقال فرمودند، آن عالی منقبت از غلبه شوق دیدار (۱۷۳-ب) آنحضرت عنان اختیار از دست داد از وطن مالوف به اکبر آباد تشریف بردند، روزی چند در ملازمت آنحضرت بوده از مشاهده ضعف قوی نحافت بدن مطهر آنحضرت متأثر گشته، بیمار شدند و هم در بیماری رخصت گرفته بوطن خود رجوع نمودند، گوئی از قرب زمان رحیل آنحضرت علیه التحیه والرضوان آگاه گشته بودند و بجهت وداع اختیار آن سفر نموده والحمد لله والمنة که تاحال که اواسط سال هزار و چهل و چهار باشد آن عالی منقبت زنده و سلامت اند، خوشا وقت کسی که بشرف ملازمت ایشان رسید نظر قبول ایشان را به نقد اخلاص کرد اللهم ارزقنا محبته و متعنا ببرکات صحبتہ -

منهم نقاوه امتزاج ولایت و کرامت و نوباوه ایتلاف نجابت و شہامت مسالك بما شارع کم آمیزشی و پیوند کسل عقال قرابت و خویشی الخاص لله لخواص الله نتیجة الکرام میان شیخ نعمت الله (۱۷۴-۱) اطال الله بقاه -

خدمت ایشان از مخدومزادها عظام هندوستان اند، آباء کرام ایشان بطناً بعد بطن در مملکت پورب مسند آرای مشیخت و راهنمای خلق الله بوده اند و خدمت ایشان را چون خطبه موصلت بیکی از عنائف خاندان حضرت شیخ قطب عالم دهلوی

علیه الرحمة در میان آمد هم در صغرسن بجتهه تمشیه مهم خیر به
 دهلی رسیدند و قبل از انصرام مهم مذکور هم در دهلی بودند که
 به رفاقت حضرت شیخ رفیع الدین انوار دیدار حضرت خواجه
 بیرنگ قدس سره با صره پیرای خدمت ایشان گشت و تخم محبت
 آن عالی حضرت در بقیع مطهر ضمیر ایشان بیخ و بن گرفت،
 حضرت ایشان علیه التحیه والرضوان می فرمودند که در مبادی
 حال کی در خدمت میان شیخ نعمت الله بملازمت حضرت خواجه
 ما آمد و رفت پیدا کردند لباسها فاعمه در بر دستار و جامه عیاشانه
 و برونهها برجسته عطر آگین و سرسبز (۱۷۴-ب) و رنگین می آمدند
 و ما بخود می گفتیم امروز فردا است که این رعنائی و نازنینی این
 بزرگ زاده پریده است و عریان و بریان گشته، چند روزی نه گذشته
 بود که ایشان برنگ شکسته و جامعه شوخ گین و سیما دیگر پیدا
 شدند، و دامن عنایت حضرت خواجه را قدس سره محکم گرفته
 داخل اصحاب گشته، الحمد لله علی ذلك -

از جمله تصرفات انفسی، حضرت خواجه آفاق خواجه بیرنگ
 قدس سره آنچه راقم حروف از خدمت میان شیخ نعمت الله طال
 بقاه شنوده آن ست که می گفتند که در از منه ملازمت حضرت
 خواجه قبضی غریب عارض وقت فقیر گشت و برخلاف قبضها، دیگر
 امتداد مدید یافت، همدران اثنا حضرت خواجه قدس سره این
 مخلص را بجهته خدمتی بقدم گاه آن سرور صلی الله علیه وسلم

فرستادند و در آن روز قبض مذکور بحدی غلبه کرد که حالتی (۱۷۵-۱) مشابه بحالت مخمسه روی داد، خواستم خود را بکشم چنانچه بر سر چاهی عمیق رسیده قصد انداختن خود نمودم، درین حال صورت منور آن عالی حضرت بر سر وقت این فقیر سایه التفات انداخت از مشاهده وجه منور آن عالی حضرت نوع اطمینان حاصل شد و از آن داعیه رجوع نموده آمد، بالجمله خدمت ایشان همیشه در خدمت حضرت خواجه قدس سره بانواع التفات و اختصاصات مشرف بودند و از جمله آن اعظم اصحاب اند که اهلیت نوعی از خلافت پیدا کرده بودند و بجهت عدم مساعدت وقت موقوف ماند و بعد از رحلت حضرت خواجه قدس سره الاقدس ربطی و محبتی غریب بحضرت ایشان علیه التحیه والرضوان پیدا کردند و مستدام هم زانوی و هم زبان و هم وضع و هم مشرب آنحضرت بوده در جمیع اختیارات شاقه آنحضرت موافقت تمام می نمودند و آنحضرت نیز انس (۱۷۵-ب) والفت عظیم بایشان داشتند و پیوسته سعی می فرمودند که خدمت ایشان بارشاد و راهنمایی طلاب طریقت مقید شوند و از آن جا که نشاء کم آمیزشی بخلق الله و بی سر و برگی مراسم مشیخت در نهاد شریف ایشان مرکوز است، اقبال نمی نمودند و بعد از چند سال باراده ملاقات ابوین کریمین و سائر ذوات الرحم متوجه وطن شریف شدند، حضرت ایشان علیه التحیه والرضوان در غیبت و مفارقت

ایشان هر گاه کتابت می نوشتند، ایشان را به نعت محبوبیت یاد کرده خود را شایق و محب ظاهر می کردند، چنانچه در بعضی مکاتیب که بایشان نوشته اند این بیت درج فرموده بودند

منم عاشق مراغم ساز و ارست تو معشوقی ترا باغم چکار است
الغرض خدمت میان مدت مدید در بلاد و بقعات مملکت
پورب به سیر و زیارت مطافات مشائخ قدیم بسر برده و در خلال آن
سیر و سفر مربعی از (۱۷۶-۱) صادقان و مخلصان آن سرزمین را به
تعلیم طریقه مشرف گردانیده در سال رحلت آنحضرت علیه التحیه
والرضوان گویا برای واقعه هائله مستشرف گشته اند چون از ولایت
پورب با کبر آباد تشریف آوردند و آنجا به دیدار مبارک آنحضرت
مشرف گشته بعد از چند بدھلی که مقر اصلی این عزیزان تشریف
آورده اند و در هر هفته چند مرتبه زیارت آستانه منوره حضرت
خواجه قدس سره میرسند و برکات صحبت خود جمیع ساکنان
محلّه مجله این درویشان را مشرف می دارند الله تعالی در سنین
عمر شریف ایشان برکت دهد و این فقیر را از برکت جوار ایشان
محفوظ و مامون دارد، بمنه و کمال کرّمه۔

منهم صاحب راز حضرت خواجه و صحیفه اسماء اهل
اختصاص را دیباچه برکات اندوز صحبتها، خاص و آداب آموز
ارباب عقیدت و اخلاص جلیل المراتب سیاده منقبت میرسید
احمد زید برکاته

ایشان نیز از مخدومزادہاء عظام ملک ہندوستان اند و اجداد
 (۱۷۶-ب) بزرگ ایشان در مملکت پورب خصوصاً در بلاد لکھنؤ کہ
 دارالملک سلاطین شرق ہند بودہ بہ مشیخت و مقتدائی متعین
 بودہ اند و از آن جا کہ ترک توطن و انتقال بیخ و بن الفت^۱ از
 مسکن مالوف در تحصیل مطالب علیاء علمی و معنوی ادخل است،
 خدمت میر دام برکاتہ بارادۂ احراز سعادات ظاہر و باطن از وطن
 شریف بدہلی رسیدہ در خدمت حضرت شیخ قطب عالم بہ
 تحصیل علم مشغول شدہ اند و ہم در آن فرصت اتفاق ورود
 حضرت خواجہ بدہلی افتادہ و در خانقاہ حضرت شیخ مذکور
 چند گاہ اقامت فرمودہ اند و در ان ایام خدمت میر را رابطۂ محبت
 بحضرت خواجہ بیرنگ قدس سرہ درست شدہ و بعد از آن کہ
 حضرت خواجہ باشارہ روح مطہر حضرت خواجہ عالم خواجہ
 احرار قدس سرہ عازم سمرقند گشتہ اند خدمت میر برفاقت
 مخدومزادہ عالی نژاد میان شیخ رفیع الدین علیہ الرحمۃ کہ ذکر
 ایشان عنقریب گذشتہ و (۱۷۷-ا) خدمت میرزا بایشان نسبت و الفت
 بہم رسیدہ بود بہ لاهور تشریف بردہ اند و در لاهور بحضرت ایشان
 علیہ التحیۃ والرضوان آشنا شدہ اند و چون حضرت ایشان را علو از
 عقیدت و اخلاص حضرت خواجہ یافتہ اند، ہم در صحبت
 بآنحضرت علیہ التحیۃ والرضوان منتظر قدوم برکات لزوم حضرت

خ "دین القلب"

خواجه قدس سره گشته، در لاهور توقف نموده اند، تا آن که حضرت خواجه قدس سره بموجب اشارات غیبیه باز به هندوستان رجوع فرموده اند و متعشان زلال وصال خود را باقدار مسرت لقاء مبارك خود سیراب ساخته اند و از آن پس خدمت میر خیال طلب علم و غیره از خاطر محو ساخته دامن صحبت حضرت خواجه رامحکم گرفته اند و داخل طریقه گشته احوال غریبه و کیفیات عجیبه بهم رسانیده اند و از میان سائر اصحاب به منقبت محرمیت و ندیمی و مباسطت اختصاص یافته اند و از برکات عنایت حضرت خواجه چشم (۱۷۷-ب) باطن بایشان بحدی باز شده که باندک توجهی بر سائر و مکامن احوال كافة اصحاب مطلع می شده اند و کشف ارواح طیبه مشائخ ما تقدم نیز حاصل وقت ایشان بود

از روایات ثقات مسموع گشته که حضرت خواجه قدس سره گاه گاهی ایشان را امر می فرمودند که در خانقاه بروید و از احوال اصحاب فرادی فرادی بماخبر برسائید، ایشان باذن حضرت خواجه قدس سره در خانقاه رفته بر حلقه اصحاب ساعتی مشرف می شدند و نقد احوال اصحاب را در قبضه ادراک خود جمع ساخته در خدمت حضرت خواجه قدس سره معروض می داشته اند.

و نیز به تواتر رسیده که هرگاه حضرت خواجه بنا بر ضعف بزیارت حضرت قطب الاولیاء خواجه قطب الدین بختیار الاوشی قدس سره بذات خود نمی توانستند رسید از پیغامات خاص

بخدمت میرشار الیہ حوالہ فرمودہ ایشان را می فرستادند و ایشان
بزیارت (۱۷۸-۱) آن مرقد منور مشرف شده و ساعتی مراقب گشته و
اجوبہ پیغامات مذکور را حاصل می کردند و بحضرت خواجہ می
رسانیدند۔

بالجمله خدمت میر باتفاق اصحاب صاحب اسرار حضرت
خواجہ بوده اند و در خلوتہا خاص کہ هیچ کس را مجال
حضور نمی بود ایشان بی اذن حاضر می شده اند و اکثر عقدا و
مشکلات اصحاب بوسیله ایشان بدرجہ سمع عالی می رسیده و
بعد از رحلت حضرت خواجہ یک مدتی بہ صحبت حضرت ایشان
علیہ التحیة والرضوان گذرانیده بوطن شریف رجوع فرمودند و آن
جایقامت سنت از دواج اقدام نموده صاحب فرزندان شدند و
امروز سی و دو سال است کہ بالم ماتم زدگی رحلت حضرت
خواجہ ساخته از بسط و انبساط کہ جزو طبیعت ایشان بود بیگانه
می زیند و اثر انبساط از ایشان جز در وقت ملاقات حضرت ایشان
کمتر ظاہر می شد بعد از ہر دو سہ سالی از وطن مالوف خود کہ
مسافت (۱۷۸-ب) دو صد و پنجاہ میل در میان دارد بہ نیت طوف
مشہد منور حضرت خواجہ و شوق دیدار حضرت ایشان می رسیدند
و چند گاہی بہ دواء المسک لقاء منور حضرت ایشان تسکین خفقان
دل اندوہناک خود نموده باز بوطن مراجعت می فرمودند و در
توصیف و مدح حضرت ایشان ہمیشہ رطب اللسان اند۔

این فقیر از زبان حق ترجمان خدمت میر شنیده که حضرت
خواجه بارهامی فرموده اند که تقید چند روز ما با حکام مشیخت
محض برای این جوان بدخشی بوده است و این همه درد سر
بجته خاطر این جوان آدمی کشیدیم و الا ما را برای کار دیگر
آفریده اند۔

و نیز از خدمت میر مسموع شده که حضرت خواجه قدس
سره در اواخر حال بحضرت ایشان پیغام کردند که امراض مزمنه ما
را از سر و دماغ و فرصت و فراغ صحبت دور می دارد، تخمی
در نهاد یاران کاشته شده تربیت و تنمیه آن تخم از شما چشم می
داریم خود را ازین معنی دریغ نه دارید (۱۷۹-۱)، حضرت ایشان
بصد تواضع و انکسار عرض معذرت نموده استعفاء نمودند، ظاهر
انواع ملالی بر خاطر اقدس حضرت خواجه ازین معنی روی دار،
همدراں روز درد پیش شکم و اسهال خون و بلغم در حضرت
ایشان پیدا شد و آنحضرت علیه التحیه والرضوان مدت ده دوازده
روز به عارضه مذکور رنجور بودند و ازین حال هیچ کس را اطلاع
نمی بخشیدند بعد از مزی مدت مذکور این مخلص ازین معنی
واقف گشته خبر ضعف مذکور بحضرت خواجه رسانیدم حضرت
خواجه خیلی متوجه گشته حضرت ایشان را طلب فرمودند و در
مواجهه ایشان کمال بشاشت ظاهر کرده کانسه جو نمرات فرایش
ایشان نهادند و امر به خوردن آن فرمودند حضرت ایشان امتثال

امر علیٰ نمده مقید به خوردن آن شدند و درین ضمن عنایتها، بلیغ در حق ایشان مبذول داشته، فرمودند خوب گردید از سردرد عظیم خلاص شدید، حضرت خواجه (۱۷۹-ب) محمد پارسا علیه الرحمة نیز خود را برین پله نمی آوردند چه بهتر ازین که کسی خود را به نسبت خود دوخته خاص برای خدا نه برید و اگر فائده بکسی رسیدنی است البته خواهد رسید (الحديث) بعد از نقل این صحبت خدمت میر شار الیه چشم پر آب کرده فرمودند کامل الموصفی در پیری و مرشدی مثل حضرت خواجه درین عرصه موجود نه شده و همچنان کامل الوضعی در مریدی مثل حضرت ایشان، الغرض خدمت میر همچنان که در عهد حضرت خواجه صاحب سر و محرم خاص بوده اند در عهد حضرت ایشان نیز هر گاه تشریف می آوردند بمنادمت و مسامرت اختصاص می یافتند و در سال رحلت حضرت ایشان خدمت میر نیز از واقعه هائله مستشرف گشته از بلاد لکهنوؤ مسافت دراز طی نموده به اکبر آباد رسیدند و روزی چند صحبتها، عالی در خدمت حضرت ایشان گذرانده، پیش از مرض اخیر حضرت ایشان رخصت شدند و بعد از يك سال (۱۸۰-ا) و چند ماه از رحلت آنحضرت علیه التحية والرضوان باردیگر به نیت طوف مرقدین منورین نیرین انورین اعنی حضرت خواجه و حضرت ایشان قدس الله سرهما مسافت دو صد و پنجاه گروه باوجود بیماری های شدید مثل تب دائمی و وجع کمر و ضعف باصر طی

نموده بدھلی تشریف آورده بودند و تعزیت احتجاب آن سعدین
سعدین داشته دو سه ماه است که بوطن مراجعت فرموده اند، اللہ
تعالیٰ بار دیگر به سعادت دیدار شریف ایشان این فقراء را مشرف
گرداند و وجود شریف ایشان درین عرصهٔ دیرگاہ دارد، بحرمت
النبي وآله الامجاد

منهم فرید العصر و وحید الدهر المفرد فی وصف الانقطاع
والتفرد دائم النظر الی الجبروت سیدی میر محمد زاهد الهروی
طال بقاه

بزرگان ایشان در خطهٔ هرات به نیک ذاتی و جوانمردی و علم
و فضائل انگشت نمابوده اند و جد شریف مصحوب موکب
همایون حضرت پادشاه مغفور جنت آشیانی (۱۸۰-ب) از ایران به
هندوستان آمده اند و در محفل^۱ عالی آن پادشاه معظم و میرزا یان
کامگار بحیثیت علم و فضل معزز و مبجل بوده اند و در عهد
حضرت عرش آشیانی پدر و عم بزرگ ایشان که بحلیهٔ فضائل
و سنجیدگی آراسته بودند مصاحب نوکر نواب منعم خان که در
وقت خود استظهاء علماء و فضلاء منعم صلحاء فقرا بوده اند، گشته
بعزت و احتشام می زیسته اند و بعد از فوت آن خان عالی نشان
ختیار صحبت نواب زین خان کوکلتاش نموده به فضیلت و
تاردانی روی شناس بوده اند و جناب میر درسن پانزده سالگی

۱ دبه "محل"

توفیق ترك صحبت سپاه یافته به سعادت ملازمت حضرت خواجه مستسعد گشتند، حضرت خواجه را قدس سره نظر عنایت والتفات خاص درباب ایشان بود و کمال انقطاع و وفور اهتمام و سعی ایشان را در تصفیه و تزکیه در آب صغرسن می پسندیدند و از جمله مناقب عظیمه (۱-۱۸۱) ایشان آن است که هنگام اقتصار حضرت خواجه بیرنگ قدس سره چند ساعتی شرف حضور یافته اند و در آن حین دست بقدم حضرت خواجه برده خواسته اند بخدمت مالیدن پای قیام نمایند حضرت خواه بجهت حرمت داشت سیادت ایشان پایهای مبارك از دست کشیده دست حق پرست بدست ایشان داده اند و ساعتی نیک بشرف خدمت مالیدن دست مشرف بوده اند و بنظرهای آن وقت نسبت بسائر اوقات و سائر عنایات امتیازها خاص داشت و بعد از رحلت حضرت خواجه قدس سره مدت دراز مصاحب و هم نشین و نور آگین صحبت حضرت ایشان بوده به ورزش طریقه علیه اشتغال داشته اند و کثیر العلائق و معیل ترین از ایشان در میان اصحاب کم کسی است و مع ذلك طیران فقره‌ها، شاقه و محنتها، شدید برایشان از هم پیشتر و پیوسته تر است (۱۸۱-ب) و از ممر عوارض مذکوره هرگز فتور و خلل در وقت شریف ایشان راه نیافته همیشه به نعت قناعت در مقام استقامت مشغول بکاراند بایک والدۀ ماجده مسنه و چند پسر جوان صاحب زن و

۱-۱۸۱، خ "طیران"

فرزند و چند پسر طفل و زوجه و کنیز بوجه قلیل می گذارند و جناب میر را نسبت حضرت ایشان علیه التحیه والرضوان ناز پاشی غریب و تنگ دماغیها، عجیب بوده است و اکثر اوقات بسبب نامشخص بلکه بناوجه از آنحضرت آزرده خاطر می بودند و مع ذلك از مشائخ وقت غیر آنحضرت علیه التحیه والرضوان به هیچ کس سر نیاز فروز نمی آوردند -

والحال يك ماه است که بعزم سفر حجاز از دهلی متوجه اکبر آباد شده اند تا آخر بکجا انجامد، الله تعالی در جمیع احوال ناصر و معین ایشان باد -

منهم صاحب نسبت انجذاب خاص المحسوب من اخص الخواص السالك المجذوب والمختص بالكمال الموهوب میان شیخ یعقوب علیه (۱۸۲-۱) الرحمة -

از شیخ زادهاء قصبه تهانه اند که از بقعات معموره ملک میان دو آب است در حدائث سن بقصد طالب علمی از وطن مالوف اختیار هجرت نموده به لاهور شتافته اند و در آن بلده معظمه داخل حوزه درس مخدوم معظم شیخ جمال ثلی گشته در اندک فرصتی بدرجه عالیة مولویت صعود فرموده اند و همدراں بلده مُمجده نور آگین لقاء منور حضرت خواجه گشته دست بدامن عنایت آن عالی حضرت زده اند و اخذ طریقه نموده باحوال بلند و مقامات ارجمند این طائفه رسیده اند و بمقتضاء علو استعداد از

مشرب خاص حضرت خواجہ بیرنگ قدس سرہ بهره مند بودند و گاه گاهی به بعضی از خدمات ظاهر معیشت که تعلق بذات شریف آن عالی حضرت می داشت نیز مامور می شدند چنانچه در اواخر حال حضرت خواجہ خدمت روبراهی طبخ طعام خاص که همیشه تعلق به خادمان ولی نعمت والدہ ماجده را به عالی حضرت (۱۸۲-ب) داشت، به نیت تخفیف تصدیع ایشان حواله بخدام مشارالیه نموده بودند و بعد از چند روز بجهتہ متالم و غمگین گشتن حضرت والدہ از سبب باز داشتن ایشان از خدمت مذکور باز به خادمان حضرت والدہ سپردند و خدام مشارالیه بدکاء فهم و متانت ادراک در میان سائر اصحاب متعین بودند و جمیع اصحاب ایشان را فهیم و ذکی می دانستند، حضرت ایشان می فرمودند روزی در خدمت حضرت خواجہ تقریب از کمال فهم و رصانت عقل ایشان افتاد بعضی از حضار مجلس عالی درین باب مبالغه نمودند حضرت خواجہ فرمودند باری بطلید ایشان را تا از فهم ایشان ماهم خبر بگیریم پس ایشان را طلیدند و فرمودند ملا بروید و از پیش فلان کس سورۃ یوسف که بخط حضرت یوسف علیہ السلام بیارید ایشان فی الفور راهی شدند حضرت خواجہ ایشان را از پارۃ راه باز طلیدہ فرمودند (۱۸۳-ا) ای ملانمی دانسته آید کہ سورۃ یوسف بخط حضرت یوسف از محالات عقلی است، حضرت یوسف کہ

ا. خ. مطبخ

پیش از نزول فرقان مجید بچندین هزار سال گذشته اند سورۀ یوسف بخط ایشان چگونه بهم خواهد رسید خدام مشار الیه سری پایان کرده معروض داشتند که مابنده هارا در معرض اوامر آن عالی حضرت مجال چون و چرا مفقود است بهرچه امر عالی صادرشود بی مداخلت عقل اقدام بدان باید نمود، حضرت خواجه تبسمی فرموده روی باصحاب کردند و فرمودند کمال عقل ملامعلوم شد، الحدیث۔

و بعد از رحلت حضرت خواجه قدس سره خدام مشار الیه بامر حضرت ولی نعمت والدۀ آن عالی حضرت چند گاهی صاحب اهتمام موضع مدد معاش بوده اند و آن گاه بام حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان متوجه تدریس و افادۀ علمی گشته اکثر نوجوانان عالی فطرت درویش آباد قلعة فیروزی را بدرجۀ اہلیت (۱۸۳ ب) رسانیدند و پارۀ وقتی اشتغال بافادۀ علمی نموده اکثر ساعات لیل و نهار را بشغل باطن می گذرانند و اکثر شبها از نمازِ عشاء تا بامداد در ضلعها، خانقاه حرکت دوری نموده مشغول بذکر پروردگار می بودند و در سفر و اقامت ملازم رکاب حضرت ایشان بوده لمحہ بجدائی آنحضرت قرار نمی توانستند داد تا آن کہ در سال ہفتم از رحلت حضرت خواجه از حضرت ایشان رخصت وطن گرفته ہم در سال مذکور در وطن بجوار رحمت ایزدی انتقال نموده، علیہ الرحمة والغفران۔

منہم کدخاتون نرہت سرای کشف و شہود و مامور و ماذون

بهدایت طلبه رب و دود مخدومه محمودة الاوصاف بی بی قطب
سکنا الله فی روضة الجنان -

والده مکرمه حضرت خلافت مآبی عمادالدین میان شیخ
رستم می شوند و از عارفان وقت و کمالات این روزگار بوده اند و در
ابتدا بحکم کمال توغلی در آخر از سعادات طبخ (۱۸۴-۱) طعام
درویشان و فقراء مسافر را بر ذمه همت خود گرفته بودند و این
خدمت بزرگ را به بهترین وجه مقرون به شغل و استغراق سرانجام
می بخشیدند و از حضرت خواجه در اواخر حال باجارت ارشاد
مشرف شده بودند ، لیکن بجهت دید قصور که وصف خاص کمال
اصفیاء است استعفاء ازین منصب نموده در حیات حضرت خواجه
بیرنگ قدس سره باین امر خطیر قیام نه نمودند و بعد از رحلت
حضرت خواجه بیرنگ قدس سره پاس نفس شریف آن عالی
حضرت داشته هر گاه طالبی بصدق اخلاص ابرام و لجاج می
نموده مشغولی می ساختند ، علی الخصوص خاندان عالی نواب
اسپداد بزرگ خان خانان مغفور که بموجب امر حضرت ایشان
علیه التحیه والرضوان پاره وقتی مقید به تنویر بواطن اشخاص آن
خاندان گشته اکثر بنات و مخدرات حرم معلی آن خان عالی نشان
را از برکات صحبت خود مستفید ساخته باشغال معنوی و عبادات و
طعاعات (۱۸۴-ب) صوری روبراه گردانیده بودند و آن عزیزه در
استخصار ارواح مقدسه و کشف عالم ملکوت قدرتی غریب داشته

اند، چنانچه حضرت ایشان می فرمودند که روح مقدس حضرت خواجه مابر دوام مشرف حال ایشان است و آن عزیز در هیچ کاری بی اذن حضرت خواجه قدس سره شروع نمی نمایند، فطوبی لها و حسن مآب و اصدق شواهد کمال حال ایشان وجود فایض الجود خلافت مآبی عماد الدین حضرت میان شیخ رستم است که بحکم مقررہ اصحاب بصیرت که تاثیر فرزند پیشتر از خصال مادران و قبیله مادری است فرزندی مثل ایشان که بآراستگی و پیراستگی ظاهر و باطن از اکثر ابناء روزگار تقدم و تفوق دارند مخلوق از بطن منور ایشان شده اند و همیشه آن عزیزه را نظر عنایت و توجه خاص و محبت مخصوص بایشان بوده و سبب ظاهری ترقیات معنوی خلافت مآبی بعد از شرف صحبت (۱۸۵ -) حضرت خواجه کمال تطف حضرت ایشان قدس سره ماتریت و توجه آن عزیزه نیز بوده است شکر الله سعیها و آن عزیزه بعد از رحلت حضرت ایشان به سه ماه از دار ملال به سرای قرب حضرت ذی الجلال انتقال نمودند، طیب الله مثواها و افاض علینا برکات بخواها۔

منهم اوحد طریقت قدوة المستهلکین مولانا احمد لاهوری

علیه الرحمه

از اخص اصحاب حضرت خواجه اند و از نسبت خاص حضرت خواجه بیرنگ قدس سره بهره تمام داشتند و در جمیع اوقات ربط قلب بجناب احدیث درست نموده از هر چه بوسمت

کون و حدوث متیبم، است فارغ نمی زیستند الا در خدمات خاص حضرت خواجه که در آن حین نحوی صرف توجه بعالم جسمانیات نموده بحق خدمت قیام می نمودند گویا زیر طاس فلک جز با خدا به نعت عبودیت و بحضرت خواجه به نعت ارادت به هیچ چیز کار نداشتند و بعد از رحلت حضرت خواجه قدس سره بهمان نعت نخستین (۱۸۵-ب) اتصال یافته، پیوسته محو و منتفی در تحت شوارق آفتاب احدیت می بودند و این حالت ظل نسبت خاص و مشرب مخصوص حضرت خواجه است و بطریق انعکاس در بواطن بعضی از اصحاب پرتو انداخته از آن جمله خدمت مولانا مشارالیه اند۔

حضرت ایشان علیه التحية والرضوان در رساله که بقلم خاص در بعضی احوال مرض رحلت حضرت خواجه تالیف فرموده اند درج فرموده که هنگامی که حضرت خواجه ما بسکرات و مرارات زمان رحیل داد رضامندی الهی می دادند، خدمت مولانا مشارالیه در صحن آن منزل خوش و خرم می گشتند اتفاقاً نظر حضرت خواجه بر مولانا افتاده تبسمی نموده فرمودند می بینید این گاوما چگونه سرخوش و شاداب می گردد که گوئی امشب ضیافت طوی ما است۔

بالجمله خدمت مولانا بعد از رحلت حضرت خواجه در رنگ حضرت بلال رضی الله عنه که بعد از رحلت حضرت پیغمبر صلی

اللہ (۱۸۶-۱) علیہ وسلم تاب بودن در مدینہ نیاورده بملك شام رحلت نمودند، خدمت مولانا نیز از دهلی به لاهور تشریف برده همچنان مجرد و بی علاقہ در گوشہا گم نامی بسر بردند و در تمام عمر خود يك مرتبہ به نیت طوف مزار حضرت خواجہ و دریافت ملازمت حضرت ایشان بدہلی تشریف آورده باز رجوع نہ نمودند و ایس نیز مشابہ عمل حضرت بلال است رضی اللہ عنہ کہ بعد از آن کہ در مملکت شام رحل اقامت افگندند يك مرتبہ پیش رجوع بہ مدینہ نہ فرمودند۔

الغرض خدمت مولانا ہم در مضافات لاهور و سلطان پور و سرہند بوضع مجرد اوقات بسر برده بعالم بالا شتافتند و بقاء حبیب خود کہ حضرت خواجہ باشند مشرف شدند۔

منہم جلالت نصابی نجابت ایابی راسخ القدم فی جمیع الاحوال والاهوال سیادت مآبی میرسید زید زید کمالہ

ایشان از مخدومزادہ ہاء عظام ہندوستان اند، بنی اعمام ایشان (۱۸۶-ب) در ولایت میان دو آب صاحب آیات و کرامات بودہ اند و در سلسلہ جلیلہ قادریہ بہ عظمت شان و رفعت مکان نشان مند آمدہ اند در آنچه حضرت خواجہ قدس سرہ بر قصبات میان دو آب عبور نمودہ متوجہ ماوراء النہر گشتہ اند آن سیادت پناہ را لقاء مبارک حضرت خواجہ قدس سرہ میسر گشتہ و تار سیدن حضرت خواجہ کرتاً ثانیاً بہ ہندوستان پیوا نیز دیدار تشریف آن

عالی حضرت بوده، منتظر قدوم برکات لزوم می بوده اند و باعث دیگر مر احداث انتظار مذکور ایشان را استماع کمالات حضرت خواجه بود از زبان حضرت میان شیخ بهلول قدس سره و شیخ حاجی محمد و جناب شیخ الله دیا که این عزیزان را رفت و آمد بوطن شریف ایشان اعنی قصبه سادهوره بوده است بنا بر ربطی که این عزیزان محکم ارادت و استفاده به خاندان عالی بالشان بود، الغرض بعد از رجوع حضرت خواجه بدهلی (۱۸۲-۱) جناب سیادت مآب به بال شوق و قدم طلب در خدمت آن عالی حضرت رسیده داخل طریقه شدند و به نسبت هاء عالی این سلسله علیه مشرف گشته بوطن رجوع فرمودند۔

والحال در میان بنی اعمام خود که هر کدام در طبقه قادریه باهم و رسم متعین اند جناب ایشان باجمعی از متعلقان و فرزندان و دوسه درویش صادق الاحوال به ورزش طریقه نقشبندیه سرگرم بوده اند رستگاران وقت خودند۔

و بعد از هر دو سه سال بعرس حضرت خواجه رسیده در ملازمت حضرت ایشان علیه التحیه والرضوان روزی چند بسری بردند و مطابق کردار یاران دیگر در سال رحلت حضرت ایشان علیه التحیه والرضوان ایشان نیز احرام ملازمت آنحضرت بسته در اکبر آباد بدیدار شریف آنحضرت مشرف گشتند و رخصت و داع باز بسین حال نموده به وطن رجوع فرمودند و در سال تحریر این

اوراق کہ چند محل ثبت افتادہ صحیح و سلامت اند (۱۸۷-ب)

اللہم متعنا بانوار لقایہ واختم عاقبتنا بمحبۃ امثالہ ونظرائہ

منہم دریا نوش مصطبہ کشف و مشاہدات وجیبہ استقامت

بعرش ریاضات و مجاہدات میان شیخ موسیٰ علیہ الرحمہ

از یاران برگزیدہ حضرت خواجہ بودہ اند و بہ جذبہ خاص

مشرف گشتہ و بعد از رحلت حضرت خواجہ بیرنگ قدس سرہ دامن

عنایت حضرت ایشان محکم گرفتہ از جوار شریف آنحضرت

مفارقت اختیار نہ کردند و در ظل تربیت و حمایت آنحضرت

بدوام مشغل مقید بودہ نیم لحظہ از ذکر و مراقبہ نمی آسودند از

اول سحر تا نصف النہار مستقبل قبلہ در خانقاہ معلیٰ بہ زانو ادب

نشستہ ساکت و مراقب بکار مشغول می بودند چنانچہ از یک ساق

بہ ساق دیگر ہم تحویل نمی کردند و آنگاہ یک گھڑی کما بیش

بخانہ خود توقف فرمودہ باز از نماز پیش تا فراغ نماز عصر بہیتہ

مذکور در خانقاہ نشستہ می بودند و بعد از نماز عصر برب (۱۸۸-ا)

آب جون انتقال فرمودہ تا غروب شمس در ریگستان لب دریا

مذکور ہم چنان مشغول بہ کار می فرمودند و باز نماز مغرب را

در خانقاہ خواندہ راست تا یک پھر شب مراقب می نشستند، بہمیں

روش بی انفصال تادہ سال گذراندند و بعد از انقضاء مدت

مذکور بجوار رحمت رب غفور تحویل نمودند۔

واز خصائص نہاد شریف ایشان امر بمعروف و نہی از منکر بود

و دریں باب بحدی مبالغ و متوغل بودند که مافوق آن متصور نباشد تا مشارالیه در قید حیات بودند هیچ نوع مکروه و منکر در مسجد و خانقاه مجال نمی یافت صوت نغمه و صداء شعر و مجلس و گپ و حرف دنیا در آن موضع شریف وجود نمی گرفت، همان که اثری ازین معنی و شمه ازین لایعنی نحاسه ایشان مساس می کرد به عنف و خشونت تمام زاجر و مانع می آمدند، جزاهم الله سبحانه خیر الجزاء

منهم دانشمند قوی حال جامع العلوم (۱۸۸-ب) والاحوال

مولانا شیرمحمد لاهوری

ایشان مشهور واعوام موسم شباب را در ملازمت وتلمذ مخول علماء مملکت پنج آب گذرانده باکیفیات، عظیمه علمی و دستگاه تام مولویت در خدمت خواجه رسیده اند و باخذ طریقہ مشرف گشته در اندک فرصتی آن چنان مغلوب قهربان جذبہ گشته اند که از ایشان تامجانبین فرقی نمانده و یک مدتی مدید به جنون و دیوانگی نشان مند بوده اند، حضرت ایشان می فرمودند که مشارالیه در آن ایام که باکمال جنون و بی خبری محل ترحم گشته بودند هر گام کتاب طب بدست ایشان داده می شد به تتبع و تصفح نموده، فصل مرض خود را بر آورده بدست مردم می دادند و ازین معنی ما را تعجیبی تمام دست می داد و نیز آنحضرت علیه التحیه و

نحو و معانی و بیان و منطق را نیز در رنگ صرف گردان سازند که درین حین ایشان را عزم سفر دکهن پیش آمد و همدرا آن سفر چنان غائب شدند که تا حال هیچ اثر و خبری از ایشان ظاهر نه شده -

منهم ارشد الاصحاب واسعد الاحباب الثابت علی جادة القويم والقائم علی صراط المستقیم المختص بالفیوض العطائیه والمواهب اللدنیه المزینة الخلعة خلافة الكبرى مخدوم الاعظم الافخم عماد الملة والدين ابوالمبرات میان شیخ رستم زیدبرکاته از بعضی معتمدان استماع افتاده که جناب خلافت مآبی و عشیره کرام حضرت شیخ عبدالعزیز دهلوی قدس سره از یک دوحه نسب منشعب اند و نسب این (۱۹۰-۱) اعزه بحضرت عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه منتهی می شود و از احفاد قریش قدیم تر از قوم ایشان در هندوستان کسی نیامده

همانا بعضی از اولاد حضرت عباس رضی الله عنه که همراه لشکر فیروزی اثر کبار صحابه و تابعین که در عهد بنی امیه بسر کردگی محمد بن قاسم^۱ بن یوسف ثقفی برادرزاده حجاج بجهته تسخیر مملکت سند و ملتان و پنج آب باقلیم هند در آمده بودند و نعل مراکب آن کواب آسمان ابهت و جلال تامضافات سیالکوت رسیده بود عزیزی از احفاد حضرت عباسی رضی الله عنه در ملک پنجاب رحل اقامت افکنده است و این اعزه از نسل آن عزیز اند،

۱ د - قاسم بن محمد بن یوسف

والله اعلم بالصواب -

بالجمله جناب خلافت مآب درسِ دوازده سالگی بودند که بهمراهی حضرت میر عالی منقبت و متعالی مرتبت ارشاد دستگاهی میر محمد نعمان سلمه الله سبحانه به ملازمت حضرت خواجه بیرنگ قدس سره (۱۹۰-ب) فائز گشته اند و بحکم السعید من سعد فی بطن أمه هم در آن سن ربط محبت غریب بحضرت خواجه پیدا کرده نظارگی جمال باکمال آن عالی حضرت گشته اند و بجد تمام و سعی بلیغ جوهر طلب خود را در معرض عرض در آورده اخذ طریقہ نموده اند و پیوسته نظر همت بمعالی امور و معاظم احوال دوخته بجوز و مویز این راه فریفته نمی شده اند -

حضرت ایشان می فرمودند که از میان شیخ رستم در آن ایام چیزها دیده می شد که متحیر و متعجب می ساخت باصغر سن و قد مختصر همیشه قصد هم نشینی اعظام اصحاب کبیر السن جلیل المقامات می نمودند و قطع آشنائی همسالان خود نموده هر جا حضرت میان شیخ احمد قدس سره و حضرت میان شیخ تاج و حضرت میان شیخ اله داد سلمهما الله سبحانه می بودند همانجا ایشان را دیده می شد و از مشاهده حسن طلب و علو استعداد ایشان حضرت خواجه قدس الله سره الاقدس کمال توجه و عنایت در باب ایشان (۱۹۱-ا) مبذول می داشتند و چند صحبتی غریب بایشان داشته ایشان را باعالی مقامات این طائفه مشرف ساخته اند

الغرض تا حضرت خواجه در قید حیات بوده اند ایشان به نظرهای عنایت و توجهات خاص آن عالی حضرت اختصاص داشتند و بعد از رحلت حضرت خواجه در ملازمت حضرت ایشان علیه التحیه والرضوان رابطه و خصوصیت غریب درست کرده شب و روز ملازم عتبه خدمت آنحضرت بودند و در خلوت و جلوت حاضر وقت بوده در هر کار و هر قضیه و هر حرکت و هر سکون انواع فوائد و اقسام معارف و حکم استفاده می نموده اند آن نسبت خاص که ایشان را بآنحضرت علیه التحیه والرضوان حاصل بود هیچ فردی را در آن شرکت و مماثلت نیست با وجود فرزند معنوی از عالم فرزندان صوری در حجر تربیت آنحضرت کلان شده اند در جمیع امور و سائر وقائع هر چه مرضی مختار (۱۹۱-ب) آنحضرت می بوده است همان مخطور خاطر شریف ایشان می شد و رفته رفته بدرجه ترقی فرمودند که وجود شریف ایشان حکم دل و زبان آنحضرت گشته بود آنحضرت علیه التحیه والرضوان نیابت خاص و اجازت مطلق بایشان حواله فرموده در جمیع امور صاحب اختیار خلیع^۱ و ضیع العذار گردانیده بودند -

بالجمله جناب خلافت مآبی یکی از مظاهر و اعوان ثلثه عبادات مختصه و مختارات خاصه آنحضرت اند نخستین دل منور آنحضرت که مظهر و معین راتبه ذکر و مراقبه بود و دوم زبان حق

۱- د- "خلیع" ندارد

ترجمان که مظهر و معین راتبه تلاوت قرآن و نصائح اصدقا و ضلال بود سوم جناب خلافت مآبی مذکور که مظهر و معین راتبه اعانت خلق الله و اصلاح مفاصد روزگار بودند ایشان اند که بموجب فرموده آنحضرت علیه التحية والرضوان کمر همت بر بسته، در ایام غیبت

و نهضت بندگان حضرت پادشاه دین پناه خلد الله ملکه (۱۹۲-۱) سر لشکر دعا فتح و نصرت بوده بذل و توجه دعا و فاتحه و التزام ختمات خواجها شب و روز اشتغال داشته در کشائش عقدا و طی عقبات و ادناء بادشاهت طلبی حاضر وقت می بوده اند و تا صعود بندگان حضرت بر سریر سلطنت بد آن خدمت که در حقیقت خدمت اسلام و مهم سازی مسلمین بود متوجه و مقید بودند و ایشانند که صحبتها سنجیده به نواب مفعور السید الجلیل منعم الانامی مرتضیٰ خان داشته متذکر قدر دانی و رتبه فهمی کافه مشائخ و علماء گشتند و ایشانند که در میان نواب خان خانان بزرگ و نواب خواجه عبدالله خان خس و خاشاک و خشتها و خشونتها را بجاروب صلح بخشی و آشتی دهی مندفع ساخته بتحابب و تصادق دلالت نمودند و ایشانند که بسی از شکستها و جراحات هاء اعظام اکابر هندوستان به ملجم همت گماری و تردد ایشان ملتئم گشته و خللها و فتورها قدیمه دودمانها به توجه ایشان بحال آمد.

بالجمله (۱۹۲ب) حضرت ایشان مظهر اسم رؤف و رحیم و

خیر و حکیم شده اند و نسخه مصححه مقابله یافته اکثر خصائص و مکامن آنحضرت اند در بعضی محال و اشخاص که بامر حضرت ایشان توجه گماشته اند آثار غریبه و کیفیات عجیبه در آن محل و در آن شخص به ظهور آمده تفصیل امثله خصائص ایشان شرح دراز می طلبد، العاقل یکفیه بلاشاره والفہیم لایخوض بعد رومہ الامادۃ، والد سلیم الاوضاع ایشان شیخ شیدا نیز از والہان و مشتاقان جمال باکمال حضرت خواجہ بودہ اند و بہ سلامت وضع و حسن کردار مشغول بکار بودہ داد نیک ذاتی و پاک نهادی می دادند اللہ تعالیٰ جناب خلافت مآبی را ہمیشہ در میان این فقرا معزز و مبجل دارد بمنہ و کرمہ۔

منہم سبکبال فضاء معرفت و شہود و نامرعی وغیر سانی از صانع و مضاربود نابود مخدوم و مخدومزادہ جلیل میان شیخ اسمعیل رحمۃ اللہ سبحانہ

ایشان ابن عم جناب رفیع المکانی حضرت (۱۹۳-۱) میان شیخ رفیع الدین محمد اند کہ ذکر ایشان در صدر لاحقہ نمودہ آمد و ہم از صغر سن توفیق ملازمت حضرت خواجہ یافتہ بکمال محبت و صدق اخلاص آمد و رفت در خدمت آن عالی حضرت می کردند و حضرت خواجہ نیز بہ تلافی و مہربانی و اعزاز و تعظیم پیش می آمدند و بہ موجب طلب و التماس ایشان بہ تعلیم طریقہ نیز مشرف ساختند و در اندک فرصتی ثمرات نسبت این طریقہ

از سیما، وقت ایشان لامع گشت و حضرت خواجه را التفات تمام در حق ایشان پیدا شد

از اخص مناقب جلیله ایشان آن است که حضرت خواجه بیرنگ قدس سره در او آخر سنین عمر شریف که ترك مشیخت نموده به خلوت و وحدت ساخته بودند و اصلاً از ارشاد و هدایت ملازمین عتبه ارادت یاد نمی کردند در آن ایام خاص برخلاف طریقه مختاره چند مرتبه ایشان را یاد کرده فرمودند که میان شیخ اسماعیل مناسبت نغز دارد (۱۹۳-ب) چند گاهی مشاراً الیه را درین کار بجد باید بود و به نزد ما آمد و رفت باید کرد، الحدیث۔

الغرض خدمت ایشان از برگزیدگان و مقبولان حضرت خواجه و بعد از رحلت حضرت خواجه مطابق اراده حضرت ایشان علیه التحیه والرضوان جمیع سر برزدها، وقت عالی آن عالی حضرت را از نظم و نثر و رسائل و رقعات جمع فرموده و در آخر آن مسموعات خود را بانبذی از خصائص احوال آن عالی حضرت مرتب ساخته اند و الیوم آن مجموعه در میان اصحاب و احباب و سائر مخلصین این خاندان عالی شهرت و انتشار تمام دارد۔

و خدمت میان شیخ اسماعیل بعد از انقضاء یک مدتی از رحلت حضرت خواجه قدس سره چون زیر بار علائق بسیار بودند ناچار اختیار نوکری سلاطین وقت نموده همدر آن وضع از دنیا رحلت فرمودند، اسکنه الله سبحانه فی روضة الجنان۔

منہم صاحب قبول مشائخ عظام جلیل النسب قوی الاعتصام
المجد المنابع فی خدمت (۱۹۴-۱) اهل الله الواثق به عنایات
الحق خواجہ محمد قلیج موفق طال بقاء

طغائی راقم الحروف احقر عید اللہ عید اللہ اند و اجداد
کرام ایشان را شرف ہم قومی و ہم الوسی به خاندان بزرگ پدری
حضرت خواجہ ثابت است و والد شریف ایشان میر محمد جان
المدعوبہ خلیج بہادر اواسط عہد پادشاہ معظم اکبر پادشاہ از قرشی
کہ مستقر و مسکن الوس اخلاج قتل مشیہ و علی بشریہ است،
مصحوب جمععی از برادران کلان تر خود بطریق سوداگری
در ہندوستان آمدہ اند و در حین مراجعت برادران بزرگ بہ
ولایت بہادر مذکور انواع رنجشی از برادران پیدا شدہ بنا بر آن
ترك صحبت آنها گفتہ ہم در ہند ساکن گشتہ اند و بہ عقیفہ از بنات
سلیمان خان کرانی لعقد ازدواج نمودہ صاحب فرزندان گشتہ
اند و بہ وسیلہ ترددات نمایان نوکر در گاہی بادشاہی گشتہ بہ
منصب و جای گیر آدمیانہ امتیاز یافتہ اند و بعد از رحلت
(۱۹۴-ب) ایشان خدام طغائی نیز چند گاہی در لباس سپاہ
گذرانندہ بہ بعضی از درجات رفیعہ اصحاب سیف و سنان مستشرف و
قریب گشتہ بودند و در آن ایام نیز بحکم سعادت مندی و سابقہ ہم
قومی معرفت و آشنائی بلکہ اخلاص و بندگی بحضرت خواجہ

ل، ا، خ، کرانی

داشته اند و گاه گاهی حضرت خواجہ بیرنگ قدس سرہ درباب محتاجان و مستحقان دلالت نامہ خیربایشان اصدار می فرموده اند و ایشان اطاعت امر اعلیٰ آن عالی حضرت نموده در سرکار نواب مرتضیٰ خان برد اللہ مضجعہ حق سفارش و شرط خدمت گاری آن عزیز بجای می آورده اند و پیوستہ عازم ترک نوکری بوده شائق ملازمت آن عالی حضرت بوده اند کہ درین اثنا بحکم طالع مندی و سعادت یاری مواصلت والدہ این فقیر کہ ہم شیرہ ایشان می شوند بحضرت خواجہ قدس سرہ دست داده و ایشان ہمدراں ایام از عقال و ائصال سپاہ گری خلاص گشتہ!

بخدمت حضرت خواجہ پیوستہ اند و چون در سوابق ایام دست ارادہ در سلسلہ قادریہ بحضرت شیخ بہلول داده بودند و باذکار و مراتب آن سلسلہ شریفہ اشتغال داشتند، نوع ترددی در خاطر ایشان راہ یافتہ کہ آیا ترک آن مشاغل نمودہ آید یا نہ؟ چون این تردد معلوم حضرت خواجہ قدس سرہ گشتہ، آن عالی حضرت بہ تقریری و تسلیک آن مشاغل اشارہ فرمودہ بعد از چند گاہی شغل سلسلہ نقشبندیہ نیز ایشان فرمودہ اند و بجمع و توفیق مشغولی ہر دو سلسلہ امر نمودہ، و ایشان را ببرکت ورزش آن شغل بعضی از کیفیات عالی این طریقہ نیز دست داده بود۔

درین ضمن واقعہ ہائلہ حضرت خواجہ در میان آمد و ایشان

ل نسخہ خ تاہمین جااست و ناقص الآخر

کمر خدمت بسته به بعضی از خدمات عالیہ این خاندان عالی قیام و اقدام نموده اند و در جمیع خدمات گوش بر اشاره حضرت ایشان (۱۸۹-ب) علیہ التّحیة والرضوان داشته مطابق فرمودہ آنحضرت بجای می آوردند و از اجلہ خدمات ایشان خدمت تعمیر صفہ منورہ و تقطیع چہار چمن باغ آن آستانہ متبرکہ و اتمام حجرہ ہاء مرتفع سنگین در آن بقعہ شریفہ است کہ بر طبق فرمودہ حضرت ایشان اہتمام بلیغ درین خدمات نموده اند و نیز از خدمات شائستہ ایشان مقرر ساختن وظائف بعضی از علماء دہلی و صلحاء سرہند بود، درس کارنواب مرتضیٰ خان علیہ الرحمۃ کہ بہ ترغیب و اشارہ و سفارش حضرت ایشان تمشیہ بخشیدند و ہم ازین جملہ ست آنچه از ایشان بعد از حضرت نواب مرتضوی انتساب برد اللہ مضجعہ در حصین وضع مدد معاش این فقراء بطریق، وکالت و نیابت بموجب سفارشها و توجہات حضرت ایشان علیہ التّحیة والرضوان بظہور آمد، بالجملہ بر قدر فہم و دانش خود در خدمات فقراء این سلسلہ علیہ عمر بسربرده اند و اکنون سن شریف ایشان قریب بہفتاد رسیدہ و انواع دمن و زبونی درقواء و اعضارہا یافتہ ہنوز درپیش آمد خدمات فقراء بی تپ پائی ہستند، امید کہ ”در الجزاء بجزاء خیر این خدمات برو متمتع گردند۔

منہم اعز الاقارب و اکرم صاحب محاسن الاخلاق والفضائل
الكثیرة والجلائل العبادات والطاعات خواجہ محمد صادق دام

برکاتہ

طغائی برادر اعز خواجہ محمد عبداللہ می شوند و بزرگان
ایشان بہ نجابت و نیک ذاتی در ہمدان عراق متعین ہونے اور
جد قریب ایشان برفاقت بعضی ذی اعمام خود در خدمت حضرت
سید علی ہمدانی علیہ الرحمۃ در ولایت کشمیر رسیدہ اند و ہم
در آن خطہ بکسب فضیلت و دانش توجہ گماشتہ بمبلغی کامل از
کمالات رسیدہ اند و از وجوہ روسا قبیلۃ ایشان نخستین کسی کہ
بحضرت دہلی رسیدہ کمالات ارتسام مولانا حاجی محمد
اند کہ عنقریب رحلت حضرت (۱۹۰-ب) جنت آشیانی انار اللہ
برہانہ برفاقت مولانا کمال کشمیری بجهة طلب علوم غریبہ
از کشمیر برآمدہ، چند گاہی در سیالکوٹ بسر بردہ اند و از آن
جا بدہلی رسیدہ رخصت اقامت افگندہ اند و در ملازمت بعضی از
فحول علماء این شہر معظم اتمام تحصیل کتب معظمہ مولویت
نمودہ در مدرسۃ معلی حضرت بیگم کہ در وسط شہر واقع شدہ
سر حلقہ مدرسان گشتہ اند و باوجود تبحر در جمیع علوم منقولہ و
معقولہ در فن طبابت و ہیت نجوم دستگاہی غریب داشتہ اند۔
و ہم در آن ایام شیخ نام عزیز از شیخ زادہ ہا، ولایت
جون پور بدہلی رسیدہ و خدمت مولانا حاجی رابصیۃ آن عزیز
عقد موصلت دست دادہ ایشان را از ان صبیہ اولاد کرام بہم
رسیدہ اند، انجب و افضل فرزندان ایشان خدمت مخدومی تاج

الملة والدين مولانا حسن دهلوی اند کہ بدانش (۱۹۱-۱) و معرفتہا، متین و فضیلتہا، محکم و سعادتہا، عالی روی شناس مملکت ہندند و در خدمت حضرت شیخ چائیں لدہہ کہ از کبار خلفاء حضرت شیخ عبدالعزیز چشتی قدس سرہ بوداند و مدتی آمد و رفت نموده باوراد و مشاغل طریقۃ ایشان اشتغال ورزیدہ اند۔

و بعد از ان در خدمت حضرت خواجہ آفاق قدس سرہ نیز علاقہ محبت و عقیدت درست کردہ اند مواید فواید صحبت ایشان مستفید گشتہ اند و درین رباعی ایشان کہ بغازہ شہرت و قبول امتیاز دارد ہمدر آن ایام بخدمت حضرت خواجہ گذارندہ اند و آب رباعی ہذہ

ایں ہمہ شاہ بلند قدریستم مگذار
لطف بکن وز دست دستم بگذار
شکرانہ آنکہ می فروشت کردند
یک جرعہ بریز ونیم بیستم مگذار

الغرض خدمت مخدومی مشارالیه از خوبان وقت و بزرگ منشان دیار ہندوستان اند، زیست و ارفطار ایشان ہمیشہ بر قانون عقل و معرفت می گذرد و بروح منور ۱۹۱-ب) حضرت سید کائنات صلی اللہ علیہ وسلم التجاء کامل و ربطی غریب دارند و سائر التقاب آن سرور پیوستہ قرین حال ایشان است۔

و مخدومی خواجہ محمد صادق ہم شیرہ زادہ ایشان می

شوند، بالجمله خاندان شریف ایشان در دهلی معظم و مبجل آمده
 و اعظم مفاخر این خاندان حصول شرف مواصلت بحضرت
 خواجه است بذرة فاخره صدف بطن والده خواجه محمد صادق
 که هم در ابتداء رجوع حضرت خواجه کرة ثانیة بدہلی عقد
 ازدواج مذکور بوقوع آمده و مخدومی خواجه محمد صادق
 در آن ایام بسن پانزاده سالگی بوده اند و هم در آن سن قلع بیخ و
 بن سکونت از جوار اقرباء خاندان خود نموده در جوار حضرت
 خواجه منزل گزیده اند و پیوسته منظور نظر عنایت و مقبول خاطر
 حقائق ناظر حضرت خواجه بوده بکسب سعادات صوری و معنوی
 همت گماشته اند۔

حضرت ایشان (۱۹۲-۱) علیه التحية والرضوان می فومودند
 که بارها از زبان مقدس حضرت خواجه خود شنوده ایم که می
 فرموده اند که جمال حال و لطافت فطرت و سلامت وضع خواجه
 محمد صادق باعث ازدیاد توجه خاطر ما است بجمیع اشخاص
 خاندان ایشان و محرك تقید و توجه ما بر ترفیة احوال همشیره
 ایشان نیز حسن استعداد و طهارت نهاد ایشان است۔

الغرض مخدومی خواجه محمد صادق در رنگ برادر خرد
 بلکه فرزند حقیقی در خدمت و حجر تریبیت حضرت خواجه کلان
 شده اند و باضاف سعادات و فضائل واصل گشته۔

و بعد از رحلت حضرت خواجه استفاده از جمیع خلفاء عظام

حضرت خواجہ برقدار نصیب حاصل وقت شریف ایشان گشته ،
 خصوصاً در ملازمت حضرت ایشان علیہ التحیة والرضوان کہ بکمال
 ربط و نہایت اخلاص آنحضرت فائز بوده ترقیات عظیم حاصل
 کرده اند و آنحضرت راعلیہ التحیة والرضوان (۱۹۲-ب) نیز بہ
 شفقتی تمام مماثل شفقت پدر برپسر در حق ایشان مبذول بود
 عنایت نامہا شفقت و تطف آمیز آنحضرت کہ در حق ایشان صادر
 شدہ و ہمچنین مکاتیب خلفاء دیگر حضرت خواجہ مشعر کمال ،
 توجہ آنحضرت است برایشان ۔

در مجموعہ کلمات الصادقین کہ تالیف دادہ خدمت ایشان
 است مندرج گشتہ از ان جارتبہ شفقت و عنایت بزرگان برایشان
 ظاہر و لامع می گردد ۔

بالجملہ مخدومی مشارالیه مقبول الہی و مقبول مقبولان
 الہی اند و الیوم ضبط اوقات بصنوف حسنات و طاعات نمودہ بظاہر
 و باطن مسرور معمور می گذارند، علی الخصوص راتبہ درود نبوی
 کہ اکثر اوقات شب و روزی ایشان باشتغال آن و وظیفہ شریفہ می
 گذرد و بعد فراغ از راتبہ مذکور بہ تصنیف و تالیف فوائد لطیفہ و
 نکات شریفہ توجہ می گمارند و رسائل و مجموعہ ہا، خوب از
 ہر باب از نتائج قلم شریف ایشان بر صفحہ روزگار ثبت (۱۹۳-۱) می
 گردد ۔

واعظم حسنات ایشان سربراہی و اہتمام تمام است کہ

در باب تحصیل علوم متداوله برادر اعز خواجه محمد عبدالله طال
عمره از دست و همت ایشان بظهور آمده و بنا بر جد و کوشش
ایشان برادر اعز در اہلیت و مولویت بدرجہ عالیہ کہ فوق آن از
حیطۂ امکان بیرون باشد واصل گشته اند، جزاء اللہ سبحانہ
خیر الجزاء۔

منہم نتیجۃ الکرام و ثمرۃ فواد العظام زبدة الصلحاء و عمدۃ

الاصدقا میان شیخ جعفر

از مخدومزادہاء نیک نهاد خطۂ پاک دہلی اند و جد بزرگوار
ایشان مخدوم اجل اکمل شیخ یوسف قتال علیہ الرحمۃ در عهد
حکومت و سلطنت افغانہ صاحب مسند مشیخت و مظهر آیات کاملۃ
ولایت بودہ اند و بعد از ارتحال حضرت شیخ آباء و اعمام کرام
ایشان نیز بعلم و صلاح و استقامت یاس ناخوش مشیخت داشتہ و در
اکابر مشائخ دہلی محسوب آمدہ و خدمت میان شیخ جعفر در
ابتداء ظہور (۱۹۳۔ ب) حضرت خواجہ باوجود صغر سن و عدم
تجانس و موانست سلسلۃ بشرف ارادہ و اخذ طریقہ مشرف گشتہ از
کیفیات خاصہ این طریقہ بہ نصیبۂ تام اختصاص یافته اند۔

جناب مکرمات آیات میان شیخ مرتضیٰ نقل می کردند کہ ہم
در حیات حضرت خواجہ ما کد خدائی میان شیخ جعفر شدہ است
و داب حضرت خواجہ آن بود کہ عزیز نوکد خدا را بالتفات پیش
خواندہ از سر گذاشت بشب زفاف پرس و چومی فرمودند، چون از

ایشان پرسیده اند حیا و حجاب ورزیده از اظهار آن مقوله ابا نموده اند و حضرت خواجه نوع ملال از سوی ایشان بخاطر راه داده به بی التفاتی ایشان را رخصت کرده اند همان که ایشان بیرون آمده اند فی الفور دردی غریب در شکم ایشان حادث گشته که هیچ نوع تسکین نمی یافت و چون مرغ نیم بسمل مضطرب و متمائل گشته اند و این حالت تا چند گهڑی کشیده (۱۹۴-۱) و بعد حضرت خواجه برسر لطف آمده توجهی بحال ایشان کرده اند و از آن بلا خلاص بخشیده اند۔

المقصود خدمت ایشان از یاران قبول حضرت خواجه اند و در اواخر بامر حضرت خواجه بعضی از اعزه را مشغول کرده اند و اثر توجه ایشان در آن اعزه ظاهر گشته۔

و بعد از رحلت حضرت خواجه يك گونه چشم زخمی بوضع ایشان رسیده بود و بزودی مندفع گشت، چنانچه در فصل خوارق حضرت ایشان علیه التحية والرضوان گذشت۔

واکنون سالها است که بحمدلله سبحانه در از دیاد و صفاء وقت و رسوخ کیفیات بدست آمده اشتغال دارند و محسوب از نیکان وقت و برگزیدگان روزگارند۔

منہم شیخ الجلیل والسیاد النبیل تذکرۃ المشائخ میان شیخ
(سید مصطفیٰ) ^۱ باغ پتی علیہ الرحمہ

جناب ایشان قبل از ظهور حضرت خواجہ در سلسلہ قادریہ
مجاز و مرخص ہوئے اند بمشیخت و اقامت مراسم آن سلسلہ
جلیلہ سرگرمی داشتند و در ظهور حضرت خواجہ (۱۹۴-ب) بہ
تقریبی در دہلی تشریف آورده اند و باستماع بزرگی آن عالی
حضرت قصد ^۲ ملاقات گشتہ، بخدمت رسیدہ اند، اتفاقاً در آن
حین حضرت خواجہ باداء نماز ظہر قیام داشتہ اند، جناب ایشان
ہمچنان بفراغ بال داخل صف جماعت گشتہ قریب بحضرت
خواجہ بی فاصلہ ^۳ ایستادہ شدہ اند و در اثناء قیام و قعود دست
مبارک حضرت خواجہ بآستین ایشان رسیدہ است و حالتی غریب
در ایشان حادث گشتہ چنانچہ اثر تغیر برظاہر ایشان نیز لامع گشتہ
است۔

از جناب ایشان منقول است کہ می گفتند کہ ہماں کہ دست
حق پرست حضرت خواجہ بآستین میان رسیدہ کیفیتی عالی از
سرانگشتان من سعود نمودہ براہ عروق و عصبات در دل من جای
گرفت و مرا از خود غائب ساخت، الغرض بعد از انقضای این

^۱ زاد المعاد کے مخطوطہ میں اس عنوان کے لئے سرخ روشنائی استعمال کی گئی ہے اس لئے مائیکرو فلم میں یہ

نام نہیں پڑھا جا سکا، البتہ معاصر ماخذ طبقات شاہ جہانی: ۳۲/۹ میں ان کا نام سید ^{مصطفیٰ} ملا ہے جو یہاں

توسین میں لکھا گیا ہے۔ ۲ دراصل قاصد ۳ دراصل بی مفاصلہ

صحبت جناب ایشان صرف نظر از مشیخت نموده بصدق و اخلاص داخل طریقه (۱۹۳-۱) گشتند و من بعد بجد و اہتمام تمام ورزش این طریقه نموده -

بعد از چند گاہ متوجہ مقام و مسکن خود شدند و بعد از رحلت حضرت خواجہ تازیستند دم ازین طریقه می زدند و بہمین طریقه طالبان را دلالت می کردند -

در کنون ولد امجد ایشان خدام میان شیخ فرخ نیز باوجود اخذ طریقه از والد خود بجدداً دست بیعت بحضرت میان شیخ الہ داد دادہ ، بعد از چند گاہی بملازمت آن عالی جناب میرسید و کسب فوائد می نمایند ، اوصلہ اللہ سبحانہ الی غایتہ وایمنہ

منہم الشیخ الکبیر و العالم النحریر شیخ عمر بنوری علیہ

الرحمۃ

خدام ایشان از قوم افغان اند و ہم از حدائث سن بکسب علوم و تحصیل مولویت ہمت گماشتہ بکمال دانشمندی رسیدہ اند و درین ضمن بہ بعضی از کبار مشائخ عصر رسیدہ او را ذو فنون (۱۹۵-ب) دعوات و عزائم نیز حاصل کردہ اند -

و در ایام حضور حضرت خواجہ قدس سرہ سن شریف ایشان قریب بہ ہفتاد رسیدہ بود و بدین سن و سال و فضل و کمال در وطن خود مقید بدرس و تعمیر اوقات بودند -

و باستماع بانگ و آوازہ کمالات بی اندازہ حضرت خواجہ

درس و اشغال قدیمه خود بطاق نسیان نهاده از بنور بملازمت آن عالی حضرت رسیده اند و اخذ طریقہ نموده بانواع کمالات ترقی فرموده اند۔

و چند گاہی در خدمت آن عالی حضرت گذرانده بوطن رجوع فرموده اند و بعد از رسیدن ایشان بوطن نسبت محبت و اخلاص حضرت خواجہ در جمیع اشخاص قبیلہ ایشان سرایت کرده و در ہر خانہ و سرای آن بقعہ چراغ محبت آن عالی حضرت افروختہ گشتہ و اکثر ابناء صنف ایشان داخل طریقہ گشتہ اند و از خصائص اوضاع شریفہ جناب شیخ عمر اختیار اعمال شاقہ و ارتکاب ریاضات (۱۹۶-۱) افزون از طاقت بود از قسم اتصال احیاء لیالی و کثرت نوافل گاہ گاہی در ہر رکعت از رکوعہ اشراق پنجاب مرتبہ سورہ یسین می خواندند و از طول قیام پایہا مبارک ایشان ورم می کرد

بالجملہ پیوستہ باضاف عبادت و طاعت و ذکر و مراقبہ می گذارند۔

و بعد از رحلت حضرت خواجہ چند مرتبہ بہ نیت طوف آستانہ متبرکہ در دہلی تشریف آورده بصحبت مقرون با رحبت حضرت ایشان نیز مشرف شدہ اند۔

و بعد از شش ہفت سال از رحلت حضرت خواجہ بعالم بالا انتقال نمودند، قبر ایشان در بنور، یزار و یتبرک بہ است۔

منہم ناز پرورد معشر اولیاء شرفیاب قبول کمال الاصفیاء نازنین
 اختیار مسلک بی پروائی متلون الاحوال سپر کیسکی وبی نوائی
 شیخ ابابکر

ایشان نیز از اعیان قوم افغان اند و ہم در خرد سالی نوعی از
 جذبہ ایشان را رسید در خلع وضع ابناء (۱۹۶-ب) قوم خود نموده
 بملازمت حضرت شیخ ابن انبروہہ کہ بکشف اسرار و اراء
 غرائب تصرفات از میان مشائخ ہند ممتاز بودند رسیدہ اند و در
 خدمت ایشان انواع ریاضات شاقہ بجای آورده اشغال و اعمال
 طریقہ ایشان می ورزیدہ اند و مدتی دراز بدین منوال بسر بردہ
 اند، فوائد صحبت ایشان بر قدر نصیب مستفید گشتہ اند۔

و در آخر از جناب شیخ علیہ الرحمۃ مبشر بقدم حضرت
 خواجہ گشتہ اند، چنانچہ ہم از زبان میان شیخ ابابکر مسموع
 گشتہ کہ چون انواع محن و ریاضات در خدمت جناب شیخ کشیدم
 و بحاصلی کہ دل و ہمت بدان پیاد اند فائز نیامدم

روزی در اثناء وضو ساختن جناب شیخ دامن ایشان را گرفته
 بتضرع و نیاز تمام عرض کردم کہ بحق دوستی حق جل و علاء کہ
 مرا بہ خدا برسانید، جناب شیخ فرمودند قریب است کہ (۱۹۷-۱)
 نور باہر و سرقاہر از ولایت بالادست بہ ہندوستان خواہد رسید
 کشاد کارتو در خدمت آن عالی حضرت خواہد بود۔

بالجملہ بعد از استماع این بشارت خدمت شیخ ابابکر دامن

سعی بر چیده بلاهور رسیده اند و هم در آن حدود بشرف دیدار حضرت خواجه مشرف گشته در سابقین اولین اندراج یافته اند۔

و خدمت شیخ رانسبت عجب بحضرت خواجه بود همیشه در خدمت آن عالی حضرت نازنینانه می زیسته اند و هر چه از قسم خطا در قول و ناهمواری در فعل از شیخ مشارالیه بوقوع می آمده حضرت خواجه قدس سره بعفو و کرم تلقی نموده اصلاً مواخذه نمی فرمودند و هر چه از منشارایعه نسبت بیاران از قول و فعل مذکور بظهور می آمد، یاران را نیز بعفو و اغماض دلالت می فرمودند و از اجله مناقب شیخ مشارالیه آنکه به بشارت دخول جنت از حضرت خواجه مبشر گشته، چنانچه (۱۹۷-ب) هم از زبان شیخ مشارالیه مسموع شده که می گفتند روزی حضرت خواجه قدس سره در اثناء مباحثت والتفات که در حق بنده می نمودند فرمودند شما بهشتی اید، بنده عرض کردم از کجا معلوم حضرت گشته که من بهشتیم؟ فرمودند در خواب دیده ایم که شما از اهل جنتید و دأب آن عالی حضرت آن بود که تشوف عالیة خود را بخواب یا بنقل کتاب تعبیر می فرموده اند۔

و بعد از رحلت حضرت خواجه حضرت ایشان علیه التحية والرضوان نیز نسبت بایشان طریقه عفو و تحمل سلوک داشته در تغافل ناسنجید گیها، مجذوبانه بل محبوبانه ایشان اصلاً آزار نمی کشیدند بلکه مکرر از زبان شریف حضرت ایشان علیه التحية

والرضوان مسموع گشته که آنچنان که مردم از مشاهده صور جمیله خوش وقت می کردند، ما از دیدن شیخ ابابکر مسرور می شویم لیکن فتح باب آشنائی بایشان بنا بر ملاحظه ها نمی توانیم کرد (۱۹۸-۱) الغرض شیخ مشاراً الیه نابوده همین رفته تا در نابوده است -
والحال که از هشتاد سالگی متجاوز گشته بهمان وضع و افتاد معروف اند -

منهم..... الاطوار عالم پیراسته اخوند ملا قاسم علی

ایشان از مرتبطنان و مختلطان قدیم خاندان عالی شان حضرت ایشان اند و در مبادی ترك و طلب بحضرت علیه التحیه والرضوان رفاقتها و خدمتها شائسته بجای آورده اند پیغام گذار و خبرکش آنحضرت به نزد مشائخ وقت در ابتدا و در آخر به نزد حضرت خواجه آفاق قدس سره ایشان بوده اند و بسعادت جبلی و برکت مشاهده اطوار آن حضرت علیه التحیه والرضوان در اخوند نیز طلب این مطلب عالی رسوخ و نفوذ تمام داشت و ایشان نیز از سابقین اولین اصحاب حضرت خواجه اند و بیمن نظر عنایت آن عالی حضرت بمقامات عالیه این طریق (۱۹۹-۱) رسیده بودند -

و قبل از رحلت حضرت خواجه قدس سره بامر آن عالی حضرت يك مدتی در صحبت قدوة المحققین و تبصرة المبصرین ناقد العلوم والمعارف قطب الاسلام حضرت میان شیخ احمد قدس سره که اعظم خلفاء حضرت خواجه اند، نیز بوده اند و طی بعضی

از مقامات در خدمت ایشان نیز کرده و بعد از آن بخدمت حضرت ایشان علیه التحية والرضوان رجوع نموده تا آخر نفس از آنحضرت مفارقت نه نموده اند و بامر عالی حضرت ایشان به تعلیم و تادیب ما هر دو برادر مخدومزاده بزرگ خواجه جمال الدین حسین و مخدره سرادق عزت واجلال عاجزه بزرگ آنحضرت مقید گشته بسواد خوانی فرقان مجید رسانیدند و بعد از تمشیه این خدمت پیوسته بتلاوت فرقان کریم اشتغال ورزیده و به جمعیت (۱۹۹-۱) و حلاوت گذارنیدند۔

و از غرائب امور اخوند آن است که باوجود عدم حفظ کلام الله از بس ممارست تلاوت اکثر مواضع کلام الله در ذکر ایشان شده بود، هنگام خواب و حین غلبه تپ دو سه سیپاره به ترتیب از برمی خواندند و بعد از صحبت و وقت بیداری ازین حال و ملکه اثری ظاهر نمی شد۔

و در سفر آخرین حضرت ایشان باکبر آباد ملازم رکاب بوده اند، و خوابگاه ایشان نزدیک به بستر استراحت آنحضرت می بوده و به پیش نمازی جماعت متعین می بوده اند و هم در آن سفر قبل از رحلت حضرت ایشان بهشت ماه از عالم در گذشتند، انا لله وانا الیه راجعون

منهم عزیز الوجود عالم نجابت و پاک طینتی حافظ میر جلال الدین محمد طینتی السمرقندی علیه الرحمة۔

ایشان وارث مناصب و کمالات حافظ کلان میر حافظ باقی اند
 که ہم از ابتداء فتح ثانی ام البلاد ہند دہلی صاحب (۱۹۹-ب)
 منصب خطابت مصلی عید و مسجد جامع قلعه دین پناہ و مسند
 تدریس جامع قلعه فیروز شاہ بودہ اند۔

و پیش از ظہور حضرت خواجہ در درویش آباد قلعه فیروزی
 بہ افاضہ علوم و فضائل و اشاعہ خیرات و مبرات نشان مند گذشتہ
 اند۔

و بعد از حضرت حافظ کلان جناب حافظ میر جلال الدین
 قائم مقام و وارث مقامات ایشان گشتہ اند و بشرف دیدار و بیعت
 حضرت قدسی آیات خواجہ عبدالشہید، قبل از ظہور حضرت
 خواجہ مشرف گشتہ بودند و بعد از ظہور حضرت خواجہ قدس سرہ
 داخل طریقہ گشتہ بواردی غریب و وجدی قوی مشرف گشتہ اند۔

و بعد از حضرت حافظ کلان جناب حافظ میر جلال الدین
 قائم مقام و وارث مقامات ایشان و منصب پیش نمازی جماعت
 بدستور سابق برایشان مقرر اند و قرأت نماز بصورت دل شگاف و
 آہنگ ہوش ربا (۲۰۰-۱) ادامی نمودند۔

و حضرت خواجہ راگاہ گاہی باثیر تمام از استماع صوت
 ایشان و صوت برادر ایشان میر بابا دست می داد و در آن حین روح
 مبارک آن عالی حضرت را کمال بیگانگی نسبت بہ بدن حاصل می
 شد و ازین ممر عزیزان مذکور را از رعایت کمال تنظیف صوت و

تسویه آهنگ منع می فرمودند -

منقول است که در یکی از رمضانها حضرت خواجه قدس سره حافظ میر جلال الدین را بشنوندن قرآن امر نمودند و قرار دادند هر روز از یک سیپاره پیش نخوانند و در رعایت الحان توجه بگمارند خدام حافظ تجاوز و تقصر در هر دو قرار داده مذکور نمودند، چون روزی چند گذشت حضرت خواجه قدس سره یکی از مخلصان اشاره فرمودند که خدام حافظ را از ازدیاد و خوش الحانی منع نمای خدام حافظ گوش نکردند، پس روزی حضرت خواجه فرمودند که شرط گفتن آنچه بود (۲۰۰-ب) بخدام حافظ گفته شد و اگر هنوز گفت ما را نشنوند، بینم فردا که چگونه خواهند خواند، قضارا فردا آن روز درد شکم و عارضه تپ آن قدر غلبه کرد که راست تادم صبح بر روی بستر می غلطیدند و عارضه مذکور تا آخر ماه رمضان ماند و محقق گشت که این همه عوارض اثر نارضامندی آن عالی حضرت بوده است -

بالجمله خدام حافظ از نیکان روزگار بودند و حق منصب خطابت و امامت بروجه احسن بجای می آوردند و صفت رقت قلب و سرعت تاثیر درویشان قوی بود بسیار بوده که در اثناء مناصب مذکوره هم از تاثیر حسن صوت خود از فراز منبر غلطان بر زمین افتاده اند یا در محراب چون مصروع و مرغ نیم مذبوح طپیدن گرفته اند و این حالت تادیرها می کشید و در طغیان آن

حالت صوتی مماثل بصوت حق حق از نهاد (۱-۲۰۱) شریف ایشان
برسبیل توالی سر برمی زده است رحمة الله سبحانه

منهم شریف الخصال لطیف الاحوال عدیم المثال عالم
آزادگی و پاک نهادی مولانا عبدالغفور سنہلی دام برکاتہ

از مخادیم بلدہ معظمہ سنبل اند و منصب خطابت جامع آن
معمورہ بطناً بعد بطن بایشان رسیدہ در آنچه حضرت خواجہ قدس
سرہ بتقریب طوی جناب میان شیخ رفیع الدین ولد حضرت قطب
عالم متوجہ اعظم پور بودہ اند، عبور برسنبل نیز فرمودہ آن
جامولانا مذکور را شرف ملازمت آن عالی حضرت دست دادہ و
بحسن اخلاص و نیاز مندی التماس تعلیم طریقہ نمودہ داخل
اصحاب گشتہ اند در اکثر مقامات طریقت رفیق و قرین حضرت
میان شیخ مرتضی طال لقاء ہ بودہ، بظاہر نیز مصاحب بہ یک دیگر
می باشند و نعت گم نامی و فقر و دوام ذکر از خصائص احوال
مولانا است (۲۰۱-ب)

یارب کہ برکات وجود شریف ایشان برای فقرا تا دیر گاہ سایہ
گستر باد، بالنبی و آلہ الامجاد

منهم صفوة المرابطين و خلاصة المقننين المستقيم على جاوه
القويم مولانا محمد هاشم السنبلی زید توفیقہ

ہمشیرہ زادہ حضرت میان شیخ مرتضی اند و درس دوازده
سالگی بجذبی مشرف گشتہ از وطن مالوف برآمدہ اند و در حضرت

دهلی بدیدار منور حضرت خواجہ نور آگین گشته ملازم عتبہ
 عنایت آن عالی حضرت گشته اند و حضرت خواجہ کمال توجہ
 در حق ایشان مبذول داشته تلافی و شفقت بتربیت ایشان می
 فرمودند و گاہ گاہی بیعضی خدمات حضور نیز مشرف می ساخته
 اند و در نفس اخیر حضرت خواجہ قدس سرہ در حینی کہ حضرت
 ایشان علیہ التحیة والرضوان جمعی حاضر الخدمت رابعرض آن
 عالی حضرت میر سانیدند (۲۰۲-۱) همان کہ آن عزیز لحظه مقابل
 آن عالی حضرت توقف می نمود اشارہ چشم با برو رخصتش می
 فرمودند، چون نوبت بعرض ایشان رسیدہ برخلاف طریقہ مذکورہ
 تا دیرها چشم مبارک بجانب ایشان دوخته نظرہا، لطف و عنایت
 در حق ایشان مبذول داشتند و بعد از ان اشارہ رخصت نمودند۔

بالجملہ ایشان از مقبولان و منظوران حضرت خواجہ اند و
 بعد از رحلت حضرت خواجہ قدس سرہ پیوستہ در خدمت حضرت
 ایشان علیہ التحیة والرضوان بسر بردہ بہرچہ اشارہ آنحضرت
 بظہور می آمدہ اقدام از آن می نمودند در اکثر اختیارات شاقہ
 آنحضرت بشرف پی روی مشرف می بودند،

آزان جملہ انصرام ختمات اربعین عرس حضرت خواجہ
 است کہ ہر روز نہ ختم قرآن مقرر گشته این خدمت عالی را برطبق
 ارادہ و تعلیم و (۲۰۲-ب) دلالت آنحضرت علیہ التحیة والرضوان
 بتمشیہ سرانجام می دادند۔

و اکنون نیز صاحب عہدہ این خدمت بایشانند و تا حال کہ سن ایشان بہ پنجاہ رسیدہ تزوج اختیار نہ کردہ اند و پیوستہ حضور و بی علاقہ و منفرد بذکر و تلاوت حضور می گذرانند۔

منہم سعادت اکتسابی برکات نصایب شیخ عبدالہادی بدآؤنی

ایشان نیز از یاران قدیم حضرت خواجہ قدس سرہ، در اثناء سیر آن عالی حضرت بقصبہ اعظم پور سنبل سعادت انخراط در سلك اصحاب یافتہ اند و مدتی بخدمت و استفادہ بسر بردہ بوطن رجوع نمودند باکثرت علائق و تعدد عیال و اطفال بانداک وجہی خوش وقت و شاداب می باشند و بعد از رحلت حضرت خواجہ قدس سرہ یک مرتبہ در دہلی آمدہ بودند و چند گاہی بزیارت آن آستانہ و ملازمت حضرت ایشان فائز بودہ بوطن رجوع نمودند (۱-۲۰۳) و اکنون مدتی است کہ از جانب ایشان چیزی نہ رسیدہ، یارب کہ اگر در زمرہ احیاء اند از آفات محفوظ باشند و اگر بگذشتہا ملحق شدہ اند مبرور و مغفور۔

منہم سید زادہ جلیل منقبت سلیم الاحوال میر سیف اللہ

عفی عنہ

اجداد و بزرگ ایشان از خطہ عراق آمدہ اند و نزد سریر سلطنت ہمایونیہ و امراء آن طبقہ معظم و مبجل بودہ اند و چون مواصلت ایشان بہ عفیفہ میرزا سید علی علیہ الرحمہ کہ ہم از عظام طبقہ مذکورہ اند در میان آمدہ بود و میرزا سید

علی قبل از ظهور حضرت خواجه را قدس سره در درویش آباد قلعه فیروزی قرین و مماثل حافظ کلان میر حافظ باقی بودند، خدمت ایشان را از بلده سنبل که مسکن، آباء و اقرباء ایشان شده بود سکونت درین درویش آباد اتفاق افتاده است۔

و هم در آن ایام حضرت خواجه قدس سره به دهلی رسیده اند و درین درویش آباد اختیار اقامت نموده (۲۰۳-ب) و خدمت ایشان بحکم سعادت فطری باخذ شغل و طریقه مشرف گشته اند۔ و چندگاهی از انوار صحبت آن عالی حضرت میسر گشته، بنابر ازدحام سوانح ضروریہ نوکری بعضی از ابناء دولت اختیار کرده اند۔

و بعد از رحلت حضرت خواجه قدس سره ربط اخلاص و عقیدت بحضرت ایشان درست کرده اند و باراده دوام ملازمت آنحضرت علیه التحیة والرضوان چند مرتبه ترك نموده متحمل آمار فقر گشته اند و باز بجهت غلبه اضطرار در وادی نوکری افتاده اند۔

اما الحمد لله که سفر آخرت آن سعادت دثار در دفعه ترك واقع شد، چند روزی بصحبت حضرت ایشان گذرانده و مورد توجهات و عنایت گشته هم در جوار آنحضرت رحلت نمودند۔
منهم.....(میرحسن)

ایشان از اقرباء قریبه حافظ کلان میر حافظ باقی اند

(۱-۲۰۴) میرحسن بعارضه فقدان باصره معذور گشته بودند و هم در آن حالت آمد و رفت در خدمت حضرت خواجه نموده باخذ طریقه مشرف گشته -

و بعد از رحلت حضرت خواجه قدس سره بشمول و محفوف عنایات حضرت ایشان گشته و حضرت ایشان را شفقت و مهربانی تمام در حق ایشان پیدا شده چنانچه بذات مبارك خود متوجه تعلیم ایشان بشده اند، و در حفظ نمودن کلام الله کمال اهتمام فرموده و بیمن توجه آنحضرت حظی غریب نصیب ایشان گشته -

با کثرت مشاغل تعلیم اطفال و توجیه موری و بقال در کار و بار چون در رمضان قرآن می شنوایند، از اول تا آخر محتاج یک بار دادن خطاهم می شدند و چنان واضح و روان می خواندند که در هیچ جا وقفه روی نمی داد -

بالجمله در تمامه معموره هند حافظی مثل ایشان معلوم نبوده و حضرت ایشان علیه التحیه والرضوان (۲۰۴-ب) هم در آن ایام ایشان را یکی از عنائف اصالت پیوند که محل شریف پرورش یافته بود ازدواج دادند و در رنگ مرتبطان خاص تربیت و مرمت می فرمودند -

و هم در آن ایام بتعلیم مایان و حضرت مخدومزاده بزرگ خواجه جمال الدین حسین ایشان را نصب نمودند و حق این عهده چنانچه باید از متانت بوقوع آمد و بعد از اتمام قرآن خوانی

مابیان تا کافیه و مختصر قدروری هنوز اوستادی و سبق گوئی حافظ
مشارالیه در میان بود -

و بعد از آن خدمت رو براه سازی بقالان و موریان در خدمات
اکثر اهل عنوان این درویش آباد بر عهده ایشان بود و بعد از مکتب
نشینی حضرت مخدومزاده خواجه سراج الدین محمد طال عمره
بتعلیم ایشان نیز مقید بودند ، بالجمله با کثر خدمات پسندیده بروفق
فرموده حضرت علیه التحیه والرضوان اشتغال می داشتند و در
رمضانها حالتها غریب و وجد (۲۰۵-۱) غریب در حافظ حادث می
گشت و در غیر رمضان اثر از آن ظاهر نبود و قبل از رحلت حضرت
ایشان بسه چهار سال بعالم بالا انتقال نمودند ، علیه الرحمة
والمغفرة -

منهم زاویه فقر و استقامت شرفیات قبول ودستان حق شیخ
محمد طاهر الفيروز آبادی

ایشان فرزند قبیله تقوی و صلاح و قلم رانی و کاردانی اند ،
والد عزیز ایشان مولانا شیخ مبارک در اوائل عهد اکبر بادشاه برخی
از خدمات خاصه پادشاهی را بدهلی راجع بود بر ربه کاردانی
خود گرفته ، در قلعه فیروز آباد اختیار سکونت نمودند و درین
ضمن تقلیل صحبت ابناء دولت و کم آمیزشی اهل دربار نیز ملحوظ
خاطر مولانا بوده است

و بعد از آن که درین قلعه با فرزندان و متعلقان آبای کرام

هستند موافق اراده خود پیوسته مختلط بامشائخ وقت بوده باضاف
حسنت و خیرات سرگرم بودند (۱-۲۰۵)

وراتبه تلاوت وسحر خیزی و کثرت سنن و نوافل و انواع
اوراد و وظائف و دستگیری از پناه افتادگان و شکسته حالان از
خدمت مولانا فوت نشد -

و هر کدام از فرزندان ایشان بنوعی از صلاح و سعادت
آراسته بودند خصوصاً میان شیخ محمد طاهر که هم در صغر سن
قطع نظر و صرف همت از مطبوعات اقران و برادران خود نموده
بملازمت حضرت خواجه قدس سره پیوستند و باخذ طریقه مشرف
گشته داخل اصحاب و احباب آن عالی حضرت گشتند و در عهد
حضرت خواجه کمال تقید در طیب لقمه و تعمیر اوقات داشتند و
بعد از رحلت حضرت خواجه دامن عنایت حضرت ایشان را محکم
گرفته، مطابق اراده و اشاره آنحضرت اوقات بسر بردند و گاه گاهی
از ممر مزاحمت علائق بموجب سفارش آنحضرت اختیار همراهی
بعضی از ابناء دولت (۱-۲۰۶) نمودند و باز باشارة آنحضرت ترك
نوکری داده بوضع فقر رجوع می نمودند و این چنین مکرر واقع
شده و آنحضرت علیه التحیه والرضوان در پیس آمد مشکلات شرط
اعانت و حق دستگیری ایشان بجای می آوردند، چنانچه در اثناء
آنچه ایشان نوکریکی از اهل دولت بودند توجیهه نامشروع بر
ایشان واقع شده بود و بسبب آن پیش کارها، آن امیر ایشان را در

قید کرده بودند۔

و ہم از میان شیخ محمد طاہر منقول است کہ من در ان قید روزی دل تنگ گشته بدل و اندیشہ التجا خادمان حضرت ایشان آوردم و نالش بسیار نمودم، روز دیگر حضرت ایشان بر اسپ سوار شدہ بر سر فقیر رسیدند و قید بانان از ہیبت و عظمت دیدار شریف یکسو شدند، پس آنحضرت مرا از قید خلاص کردہ ہمراہ خود آوردند و این خبر چون بہ سمع آن امیر رسید فی الفور بخدمت آنحضرت رسیدہ (۲۰۶-ب) از فعل پیش کارها عفو خواست۔

الغرض میان شیخ طاہر از تربیت یافتہ ہاء حضرت ایشان اند و ہم باشارہ عالیہ آنحضرت عمرها است کہ بشغل کتابت وجہ معیشت و کفاف وقت حاصل نمودہ باستقامت می گذارند۔

منہم سنجیدہ اوضاع پسندیدہ اطوار صلاح آثار شیخ

ابراہیم

فرزند مردم نیک صوبہ پنجاب اند و اشخاص قبیلہ ایشان ہمہ بعبادت و ریاضت اتصاف داشتہ اند علی الخصوص والد ایشان شیخ بہلول کہ خیلی عزیز و بابرکت و صاحب استقامت بودند۔

و شیخ ابراہیم در خرد سالی بدیار دہلی افتادہ بوسیلہ سعادت ازلی شرف التزام عتبہ خدمت حضرت خواجہ بیرنگ حاصل کردہ اند و شب و روز غاشیہ خدمت بر دوش ہمت گرفتہ

حاضر وقت می بوده اند و حضرت خواجه قدس سره در اندک فرصتی بایکی از روپوشیدها تربیت یافته (۲۰۸-۱) بنیت طهارت و عفت را بمواصلت ایشان تجویز نموده بالتفات و شفقت تمام امر خیرسر انجام بخشیدند و من بعد چندگاهی بخدمت موضع اداری نواب مرتضیٰ خان علیه الرحمة قیام نموده -

بعد از رحلت حضرت خواجه قدس سره در تحت ظل مرحمت و عنایت حضرت ایشان جای گرفتند و باکثر خدمات دیه داریها سرکار آنحضرت علیه التحية والرضوان اشتغال نموده اوقات بطاعت و عبادت و حلاوت می گذرانند -

دریس اثنا ازواج متعدده نصیب وقت ایشان گشت و بکثرت فرزندان و متعلقان گران بار گشتند، (تا) حضرت ایشان در قید حیات بودند از بار عیال و اطفال غم نه گشتند -

و اکنون بعد از رحلت آنحضرت علیه التحية والرضوان فروغ فقر و محنت برایشان متوجه گشته و مع ذلك بحمد لله سبحانه، پس قناعت و خورسندی خوش و خرم می گذرانند -

منهم سالک (۲۰۷-ب) مناسک مرضیات دوستان خواجه احمد علیه الرحمة

ایشان از مردم پرایچه لاهور بودند و مندرج در اصحاب کرام حضرت خواجه اند و بعد از رحلت حضرت خواجه نسبت محبت و اخلاص بحضرت ایشان درست کرده پیوسته بدل و باطن ملتجی

در گاه لطف آنحضرت می زیسته اند -

و هم در آن ایام بخدمتی شاق از جانب آنحضرت مامور شده از عهد آن خدمت ننگ برآمدند، موضح این اجمال آنکه چون حضرت ایشان علیه التحية والرضوان پیوسته عازم سفر حجاز می بوده اند، بخاطر انور آنحضرت گذشته که یکی از مخلصان را براه خشکی بفرستند تا از حقائق آن مسلك کمابینگی واقف شده، بعد از رجوع بعرض رساند بنابراین خواهش خدام خواجه احمد را باین خدمت اشاره فرموده اند و ایشان مردانه قدم همت برداشته در عرصه سه سال از سفر حجاز مراجعت نموده اخبار سهل و حیل راه (۱-۲۰۸) خشک معروض داشته اند -

و چندگاهی در خدمت حضرت ایشان بسر برده هم در خدمت آنحضرت از لباس حیات عاریتی عاری گشتند، انا لله وانا الیه راجعون -

منهم الشيخ المولع الیانع فی الذکر والمراقبه مخدوم میان

شیخ کمال علیه الرحمة

ایشان از اعظام ارباب ریاضت و مجاهده بودند و عمر دراز در ملازمت حضرت شیخ بهلول قادری مقید بتصفیه و تزکیه گذارنده احراز سعادات نموده بودند و چون خدام شیخ بهلول در ابتدا ظهور حضرت خواجه از عالم رحلت کردند روز سوم رحلت بجهت تعزیت گذاری حضرت خواجه بمنزل شیخ تشریف برده بودند،

آن جامیان شیخ کمال را نظر بر جمال با کمال آن عالی حضرت افتاده است و دست بفتراک بندگی حضرت خواجہ زدہ با اہل و عیال در درویش آباد قلعة فیروزی اختیار سکونت نموده اند و در اندک فرصتی ایشان را عبور بر انعامات جلیلہ افتادہ (۲۰۸-ب)

از ان جملہ کشف مغیبات و شہود ارواح طیبہ است بروجہ اتم نصیب وقت ایشان گشتہ ، چنانچہ گاہ گاہی حضرت خواجہ بجهتہ استکشاف بعضی احوال ایشان را قریب کرد نشانندہ امر بتوجہ می نمودند و ایشان ساعتی سربجیب مراقبہ بودہ کتف راست در حرکت می آوردند و آنگاہ سربرداشتہ از حقیقت حال کماہوا اخبار می نمودند و غریب تر آنکہ گاہی کہ ایشان را باستفسار چیزی از روح مطہر حضرت خواجہ احرار قدس اللہ سرہ امر می فرمودند ، ایشان در جواب بہمان الفاظ خاصہ حضرت خواجہ احرار قدس سرہ متکلم می شدند و در میان الفاظی می بود کہ ہرگز بسمع میان شیخ کمال نرسیدہ مثل داد و عمو وغیرہم و حضرت خواجہ ایشان را بطریق طیبیت منجم می خواندند ۔

و چون سرعت کشف میان شیخ کمال در شہر شہرت گرفت از ہر محلہ و کوچہ مردم بسیار روی (۲۰۹-۱) بدیشان آوردند و ہر کس ہر چہ می پرسید بجواب میرسید ، حضرت ایشان علیہ التحیة والرضوان ازین معاملہ استنکاف نمودہ بدتماسی و نازیبائی این معاملہ را بسمع شریف حضرت خواجہ رسانیدند و حضرت

خواجه قدس سره بموجب صواب دید حضرت ایشان متوجه سدباب کشف ایشان گشته ، جناب میرسید احمد را فرمودند که رفته بگوش میان شیخ کمال بگوئید که لته درشگاف باطنی شما سخت کردیم ، جناب میر ڈر ساعت رفته پیغام مذکور در گوش میان شیخ کمال گفتند ، ساعتی گذشته بود که میان شیخ کمال نداء واویلا برداشته جزع و فزع بنیادنها دند و چند روز حال برای منوال گذشت و آخر الامر حضرت خواجه توجهی در کار ایشان فرموده سررشته حال عالی تر از آن بدست ایشان دادند۔

هذا و میان شیخ کمال بعد از رحلت حضرت خواجه چند سال در قید حیات بودند و بصحبت و ملازمت حضرت ایشان (۲۰۹۔ب) تقویة نسبت خاص می نمودند و سرانجام کائنات رحیق رحلت نوشیده بعالم قدس انتقال فرمودند، صبیة مرضیة الخصال میان شیخ کمال والدۀ فرزندانِ خلافت مآبی میان شیخ رستم می شوند، و بنعت عصمت و طهارت اوقات بسر می برند۔

منهم زبدة المواحدین صاحب السر والعمان حافظ حبیب

لاهوری و حبیب ناگوری

این عزیزان از جمله آن سعادت‌مندان بختیارند که ترك اوطان و اوضاع مولوفۀ خود نموده در خدمت حضرت خواجه قدس سره بسر برده اند و به نبستہاء عالی این سلسله فائز گشته در دنیا (و) از دنیا و ما فیها بیگانه بودند۔

منهم الفائز المناسك الحرمين الشريفين حاجي عيدالله

سندهی

در اواخر ایام ظهور حضرت خواجه ایشان از مناسک حج مراجعت نموده عازم بلاد وطن خود بودند که در دهلی بدیدار شریف حضرت خواجه مشرف شده اند و قصد وطن از خاطر ایشان (۲۱۰-۱) بدررفته و باخلاص و ارادت داخل طریقہ گشته اند۔

و بعد از رحلت حضرت خواجه سعادت مجاورت آستانه متبرکه و رفت و روب آن مشہدِ معلی بنام ایشان مقرر گشته است و مدت دراز قریب به هفده سال باین سعادت مشرف بودند و بوجه قلیل و در آمد مختصر جمیع وارد و صوادر آن مکان شریف را مهمان داری مناسب می نمودند، چنانچه به برکت جود و همت و خدمت آن عزیز گوشهٔ منورهٔ مذکور رشک حوائق و مرابط مشائخ وقت گشته بوده۔

و آخر الامر بدست زوجةٔ مفسدةٔ نااهل خود شربت شهادت چشیدند و آن زوجةٔ بی سعادت نیز بعد از چند روز بصد رسوائی بقصاص رسیده و بعد از شهادت ایشان میان شیخ عبدالرحمن بنوری برادرزاده جناب شیخ عمر بنوری که ذکر ایشان عن قریب گذشت۔

از وطن و مسکن خود بموجب اشارهٔ حضرت ایشان علیه التحية والرضوان باعیال و اطفال رسیده (۲۱۰-ب) بخدمت

مجاورت قیام نمودند۔

ایشان نیز بصفاء باطن و سلامت وضع آراسته اند و بصحبت حضرت خواجه و اخذ طریقہ مشرف اند و در رسوم نان دہی و خدمات صادر و وارد توجہی تمام داشتند، مدت دوازده سال باین خدمت قیام نموده، بعد از رحلت حضرت ایشان بوطن رجوع نمودند و اکنون درویش دیگر شیخ عالم نام کہ بنا مرادی و صلاح و عبادت آراسته است، بدین سعادت مشرف گشته است۔

الہی کہ برہمین منوال خدمات و جاروب کشی آن مقام شریف تاقیام در میان درویشان و صلحاء این سلسلہ دائر باد، بالنبی و آلہ و صحبہ الامجاد

منہم سلیم الوضع عالم عمل داری ملاسدهاری

ایشان از جماعت کنبواند و ہم از ابتداء ظهور حضرت خواجه در دہلی شرف ملازمت عزیزان یافتہ در کاروبار سرکار حضرت خواجه قدس سرہ معاون و دستیار حضرت میان شیخ الہ داد (۲۱۱-۱) بودند۔

و بعد از رحلت حضرت خواجه در خدمت حضرت ایشان نیز بدستور قدیم راتق و فائق معاملات دیہ و بازار بودہ، بشغل و ذکر و عبادت و طاعت مشغول بودند۔

و بعد از چند سالی از رحلت حضرت خواجه قدس سرہ از عالم در گذشتند۔

منهم حجة الباهرة من الله سبحانه على اهل البط والبطالت

شیخ بایزید علیہ الرحمة

مشارالیه از نغمه سازان و رامشگران وقت خود بود و در فن و شیوه مذکور دست و دستگاہی خوب داشت روزی ہمراه ملازمان خواجه احمد پرایچه بدیدار منور حضرت خواجه مشرف گشت ، فی الفور از وضع و کردار خود رجوع نموده به نیاز و مسکنیت تمام استدعا طریقه نموده و باخذ شغل مشرف گشته۔

شب و روز مراقب و مستغرق می زیست

و بعد از رحلت حضرت خواجه قدس سره بدل و جان پروانه لقاء مبارک حضرت ایشان بود و باوجود عیال مندی و دو عاجزه کلان سال هرگز غم روزی نخورد و جز بیاد حق هیچ چیز گوشه خاطر نه فروخت و هم در خدمت حضرت ایشان از عالم در گذشته۔

منهم شرفیاب لطف و عنایت عزیزان ملادله

مشارالیه در اواسط ظهور حضرت خواجه از ملک پنجاب بدہلی افتاده و بصحبت عزیزان و درویشان حضرت خواجه خود ز اقرار داده کسب سعادت می نمود۔

و در اواخر باخذ طریقه نیز مشرف گشت از سعادات کامله مشارالیه یکی آن ست کہ حضرت خواجه قدس سره هرگاه اصحاب حاضر الخدمت را بطریق شمول یادمی فرمودند باین

روش متکلم می شدند که از میان شیخ اله داد تاملادله بدانند که کذا و کذا و بعد از رحلت حضرت خواجه مشارالیه رابطه خدمت حضرت ایشان بدست آورده پیوسته در ملازمت آنحضرت و مخدومزاده بزرگ حضرت خواجه جمال الدین حسین بسر می برد تا آنکه از عالم انتقال نمود -

هذا باخر رسید قسم اول (۲۱۲-۱) لاحقہ کہ موضوع و مخصوص است، در ذکر جمعی از اصحاب حضرت خواجه قدس سره کہ بعد از رحلت حضرت خواجه رابطه محبت و اخلاص بحضرت ایشان نیز داشته اند و از صحبت شریف آنحضرت به فوائد ارجمند واصل گشته و آنکہ تخصیص به بعد از رحلت حضرت خواجه رفتہ بجهة رعایت ظاهر حال است و الا در حقیقت حضرت ایشان پیش از ظهور حضرت خواجه در آنچه آن عالی حضرت بجهة دریافت صحبت مولانا بزرگ بسمرقند تشریف برده بودند، خلیفہ و جای نشین و داعی آن عالی حضرت بودند -

چنانچه حضرت میان شیخ تاج و حضرت میان شیخ اله داد و میان شیخ رفیع الدین و میر سید احمد و میرزا منصور بیگ ولد مهدی خان و ملا قاسم علی و شیخ ابابکر و امثالہم -

ہم در آن ایام قبل از رجوع حضرت خواجه از سمرقند در خدمت حضرت ایشان در بلدہ لاهور جمع آمدہ بودند و این قضیہ مشابہ بقضیہ (۲۱۲-ب) حضرت صدیق اکبر

است رضی اللہ عنہ کہ در اوائل بعثت آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم قبل از ظهور نبوت در آنچه آن سرور آمد و رفت بکوه حرا داشتند خلیفه و جای نشین و داعی آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم حضرت صدیق اکبر بودند و اکثر کبار صحابه مثل حضرت عثمان و حضرت زبیر و حضرت طلحه و سعد ابن ابی وقاص و عمار یاسر و عثمان بن مظعون و عبداللہ بن ارقم و مقداد بن اسود و امثالہم رضی اللہ عنہم در خدمت حضرت ابوبکر الصدیق جمع آمدہ بدلالت و نصیحت ایشان بشرف بیعت آن سرور مشرف شدہ اند و تا ظهور نبوت و شیوع ملت موونت نان و جامہ و خانہ و روزگار این بزرگواران بر ذمہ صدیق اکبر بود۔

ہم چنین قبل از ظهور حضرت خواجہ قدس سرہ اصحاب مذکور فیما سبق در خدمت حضرت ایشان جمع آمدہ بسر بودند و از مواعد فوائد آنحضرت علیہ التحیۃ والرضوان متمتع و مستفید بودند (۱۳-۱) و بعد از رجوع حضرت خواجہ از سمرقند اکثر اعزہ مذکورہ برفاقت حضرت ایشان در ملازمت آن عالی حضرت رسیدند۔

اللہم فضلت بعضهم علی بعض وذلك فضلك توتيه من تشاء
ويبدك الخير الحمد لله على نعماتيه والصلوة والسلام على افضل
انبياء واخص اصفاء وعترته واحبابه صلوة دائمة كثيرة۔

قسم دوم

در ذکر بعضی از عزیزان ارادت مندان که بعد از رحلت حضرت خواجه قدس سره بر روی کار آمده در ظل عنایت حضرت ایشان علیه التحية والرضوان پرورش یافته اند -

و اکثر این قسم اعزه بعد از تکمیل سن شعور چون سعادت طلب حق مشرف گشته اند، حضرت ایشان علیه التحية والرضوان سفارشها بلیغ در باب ایشان نوشته به فحول مشائخ وقت دلالت فرموده اند، چنانچه در ضمن احوال هر کدام مبین خواهد گشت، مگر چندی از عاکفین عتبه افتادگی را که (۲۱۳-ب) ترحم بر حال افسرده آنها نمود بذات مبارك خود تلقین ذکر فرموده اند

منهم للعالم العارف المنفرد عن العلائق المتلاشی فی اغوار بحر الحقائق صاحب النفس القدسیه الفطرة الطاهرية الذکيه الهادی بالله المتهدی یهدی ضیاء الله والملة و الدین حضرت خواجه محمد عبدالله زید کماله

ایشان ثمرة الفواد و صفوة اللطائف حضرت خواجه آفاق اند قدس سره دو ساله بوده اند که حضرت خواجه از این عالم پرملال بقرب حضرت ذی الجلال تحویل فومودند و بعد از رحلت

حضرت خواجہ قدس سرہ در حجر تربیت حضرت ولی نعمت اعنی والدہ حضرت خواجہ ما قدس سرہما نشو و نما یافتند و بعد از جلوس مکتب از کنار دایہ و اتانہ انتقال نموده در کنف شفقت و مرحمت ایشان جای گرفتند و در طی مقامات تعلم و تلمذ بحدی سرعت نمودند کہ آنچه در عرض دو ماہ حاصل (۲۱۴-۱) فطرت عالی و فہم ثاقب ایشان گشت، اطفال دیگر را در مدت دہ سال حاصل نتواند شد۔

در دہ سالگی از حفظ فرقان مجید و سواد خوانی اکثر رسائل منظوم و منثور فارسی فارغ شدہ، در سال یازدہم قرآن را در تراویح شنواندند و در سال پانزدہم قدرت تمام بر مطالعہ مطول و تلویح و ہدایہ و بیضاوی پیدا کردہ از تلمذ و جزو کشی بی نیاز گشتند، از ان پس ہر کتابی کہ در فنون متداولہ و علوم غریبہ و فضائل جزئیہ بنظر شریف ایشان می در آمد باندک توجہی بر مافی الکتاب مطلع گشتہ بر تدریس آن قادر می شدند۔

بالجملہ حالتی غریب کہ از نفوس قدسیۃ قاہرہ در سوابق از منہ بظہور می آمد از فطرت پاک ایشان مشہود و محسوس ہمگان است۔

و ہم در ہفدہ ہژدہ سالگی بر رسائل و کتب تصوف و معارف عبور فرمودہ صاحب مذاق و حلال مشکلات این فن گشتند۔
و ہم در سن (۲۱۴-ب) مذکور رخصت و اجازت از حضرت

ایشان گرفته بجهة دریافت ملازمت و کسب انوار صحبت حضرت میان شیخ احمد قدس سره بفرستند تشریف بردند و يك مدتی در صحبت ایشان بوده بشغل و طریقه ایشان اشتغال ورزیدند۔

و بر احوال و مقامات و حقائق و معارف و علوم و کشف خاصه ایشان اطلاع تمام پیدا کرده بدهلی رجوع نمودند۔

و بعد از يك مدتی باز عزم ملازمت ایشان نموده در لاهور ایشان را دریافتند و شش هفت ماه در ملازمت ایشان گذرانده با اجازت نامه ارشاد رجوع فرمودند و درین حین سن مبارک آن عالی نژاد به بیست و چهار رسیده بود و آن فهم و ادراک علوم و معارف حضرت میان قدس سره که آن عالی نژاد را در آن عمر دست داده بود هیچ کدام از خلفاء و اصحاب حضرت میان را عشر عشر آن بدست نیامده و در حقیقت جمیع مکاتیب و رسائل حضرت میان قدس سره خاص (۲۱۵-۱) در تخاطب آن عالی نژاد بظهور آمده۔

و از بعد آن عالی نژاد مخدوم زاده هاء عالی استعداد حضرت میان اعنی خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم نیز اهلیت تخاطب آن مکاتیب دارند و در حق دیگران غیر از نفع تبرک دستخط حضرت میان فائده بالاتر از آن متصور نیست۔

الغرض بعد از انقراض صحبتها مذکورہ آن عالی نژاد پای تردد در دامن استقامت کشیده درین درویش آباد بافاضة علوم

معارف و اشاعت کمالات مشغول گشتند۔

و در خدمت حضرت ایشان ما علیه التحية والرضوان رسالة قدسية حضرت خواجه محمد پارساء را علیه الرحمة بکمال نیاز مندی عبور نموده ، در اثنای این تلمذ وتبرک بسی فوائد معنوی کسب نمودند۔

و در سال رحلت حضرت ایشان علیه التحية والرضوان به نیت کسب کمالات رفاقت موکب شریف اختیار نموده باکبر آباد همراه رفتند و در آن بلدة معظمه دو سه ماه صحبت آنحضرت شب و روز حاضر بوده (۲۱۵-ب) از توجهات عالیہ آنحضرت علیه التحية والرضوان ترقیات عظیمه نمودند و بعد از مضي مدت مذکور هم باذن حضرت ایشان بدهلی رجوع فرمودند۔

والیوم اعنی سال هزار و چهل و چهار که سن شریف آن عالی نژاد سی و سه رسیده در جمیع کمالات صوری و معنوی بی همتاء اند و تجرد و بی التفاتی از مزخارف عالم معیشت و حسن معاشرت بااضاف خلق وسعة حوصله و علو نظر و صفاء وقت و سبک روحی از خصائص ذات پاک آن عالی نژاد است۔

بالجمله آنچه در حق عبداللہ بن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنهما از عمرو بن دینار رحمة اللہ سبحانه منقول است که ما را ایت مجلساً اجمع لكل خیر من مجلس ابن عباس الفقه و التفسیر و العربیة و الايام و الانساب و الرموز و النکات و النظر و الراي و اجوبة

الشعر و العبادت و المعرفة کلها کانت فی ما یرند، بر مجلس آن عالی
نژاد صادق است۔

والیوم (۲۱۶-۱) مخدوم زادہ بعلو حال و کثرت فضائل و
صفاء وقت ایشان در معمورہ این کهن سرای کم کسی خواہد بود،
اللہ تعالیٰ ذات برکات ایشان را از آفات و مخاطرہ دوران در کنف
حفظ خود نگاہدارد امثال ماناموس برباد دہان بدنام کنندہ ای
خاندان عالی رابعزت و حرمت جوہر پاک این مخدوم زادہ سکان
افلاک عفو و مغفرت فرماید، آمین یارب العالمین۔

منہم حضرت بی بی زہری دام اللہ

ظلالہا علی کافۃ الوری

حلیلۃ جلیلۃ دویمین حضرت ایشان اند و والدۃ حضرت
مخدوم زادہ کمالات آمادہ (۲۱۶-ب) خواجہ سراج الدین
محمد طال عمرہ، مدحت گذاری و اطوار نویسی عزیزۃ مدت
بیست و چہار سال علی سبیل الاتصال بتادیب و تعلیم و تلقین و
تفہیم حضرت ایشان اختصاص یافتہ اند و بکدام استطاعت و توان
او اتون نمود از مبتداء ایام مواصلت تا سال وصال آنحضرت
انوار پرور و مصاحبیت آنحضرت بودہ از مشرب و رفتار و زیست
زندگانی و عقل و دانانی و عبادات و طاعات و شغل و مراقبہ
سائر خصائص احوال آنحضرت بہرۃ تمام بدست آورده اند۔

۱۔ اصل مخطوطہ میں عنوانات بر رخ روشنائی سے لکھے گئے ہیں جو مائیکرو فلم میں نہیں آسکتے۔

و آنحضرت علیه التحية و الرضوان در امور معیشت رعایت جانب ایشان بجای می آور دند چنانچه نبذی از امثله این معنی در فصل عادات آنحضرت ثبت افتاده -

جناب خلافت مآبی میان شیخ رستم نقل می فرمودند که در آنچه جلیلة الملة والدين ام الكرام حضرت بی بی فاطمه والدة مخدوم زاده بزرگ خواجه جمال الدین حسین رحلت فرمودند و يك مدتی براین واقعه گذشت (۲۱۷-۱) و مواصلت حضرت ام العارفين در میان آمد -

روزی حضرت ایشان نشسته بودند که جناب سید السادات و منبع الكمالات شیخ محمدیوسف صاحب سجاده حضرت شیخ عبدالوهاب بخاری علیه الرحمة والغفران تشریف آوردند و آن صاحب سجاده عالی نژاد را ربط محبتی خاص و عقیدت کامل آنحضرت ایشان دست داده بود و بعد از هر فرصتی قاصد دیدار شریف آنحضرت گشته بملازمت می رسیدند و کمال نیازمندی و فروتنی نموده استدعا تعلیم طریقه می فرمودند و حضرت ایشان بمقتضاء طریقه مختاره خود تواضعات نموده خویشان را ازین منصب دور و امی نمودند، آن روز بخاطر شریف آنحضرت بخطرور گشته که حرفی که بظاهر مشعر بر قصور حال آنحضرت باشد مذکور سازند تا شاید که آن صاحب سجاده بزرگ نژاد از ابرام و مبالغه تعلیم طریقه باز ایستند، پس فرمودند عجب سرگذشتی است که

در این ایام بر ما گذشته در ایام بیماری (۲۱۷-ب) والدۀ خواجه جمال الدین حسین اصلاً توفیق دعا صحت یافتن ایشان نیافته ایم و درین ایام که از رحلت ایشان مدتی گذشته، روزی در خود داعیه آن یافتیم که متوجه شویم و دعا کنیم که ایشان زنده شوند، هر چند خود را از ایتان این امر خطیر زجر نمودیم آن داعیه از خاطر نرفت ناچار دعاها نمودیم و هیچ اثری بر آن مرتب نه شد صاحب سجاده بزرگ نژاد در مواجهه آنحضرت بادب و وقار نشسته در مقابل این سخن تعجب نه نمودند و عرض داشتند که حضرت ایشان از موصلت دویم راضی هستند یانه حضرت ایشان فرمودند از این موصلت نیز راضی و خوشحالیم آن بزرگ نژاد گفتند پس دعای آنحضرت باجابت رسیده است و اثر بر آن مترتب گشته، چون آنحضرت از این موصلت راضی اند گویا جلیله نخستین آنحضرت باز زنده شده اند از استماع این تاویل و توجیه که از آن بزرگ نژاد (۲۱۸-ا) بظهور آمد، حضرت ایشان خیلی خوش وقت گشتند و بر لطافت فهم و کمال فراست آن بزرگ نژاد آفرین فرستادند و به یقین معلوم گشت که عقیدت و اخلاص آن بزرگ نژاد نسبت بحضرت ایشان رسوخ تمام دارد۔

الغرض حضرت ام العارفين در اندك فرصتی بمقام تعادل و تماثل حضرت ام الكرام رسیده ظاهراً و باطناً تودم و شقیق آن زین المغفورات گشتند و از اتفاقات غریبه آنکه همان يك رسم

خبرالبنات رسول الله صلى الله عليه وسلم که فاطمة زهراء باشد
 علی صاحبها التحية والسلام در میان این دو ذات طهارت آیات
 منقسم شده جزو ادل نام حضرت أم الکرام است و جزو دوم نام
 حضرت ام العارفين و این نیز دلیلی است بر نشا برای دو ذات طیبه
 بایکدگر برخی از معظمت کمالات حضرت ام العارفين در فضل
 عادات کریمه آنحضرت درج یافته و آنچه درین محل (۲۱۸-ب)
 بعرض آن اقدام می نماید آنست که آن قدوة المطهرات همیشه
 گوش بر اشاره چشم بفرمان آنحضرت دوخته جز بر وفق مرضی
 آنحضرت قدم همت بر نمی داشتند -

در ایام فقرهء شاق و نادار یهء بلیغ هرگز اقتضاء و اقتراح
 نه نمودند در مقام صبر و قناعت رسوخ و ورزیده بهر وجه که می
 گذشت خوش و خورسند می بودند -

و چون در اواخر احوال قبل از رحلت آنحضرت بهفت
 هشت سال نوعی وسعت و فراغت عارض گشت و از محصول وضع
 مدد و ثمن بیع حویلی لاهور سر هر سال بحساب سراسری موازی
 سه چهار هزار روپیه در آمد شد، آنحضرت علیه التحية والرضوان
 کمر همت بر اخراج و دفع آن جزوی محقر از محل معلی بسته
 تحمیلات غیر مکرر برخادمان آن قدوة المطهرات وضع فرمودند -

آزان جمله آنچه بالفعل در ذهن این مسکین محفوظ
 است (۲۱۹-۱) چند مصارف است که زاید بر ضروریات طبعی و

رسمی تحمیل نموده بودند و ہرسال مبلغاً بسیار در ان مصارف
مبذول می گشت۔

نخست آنکہ باکثر سکنۂ دزویش آباد قلعۂ فیروزی کہ زیادہ
برقرب جوار ہیچ نوع انتساب و ارتباط بآنحضرت ندارند ہر روز از
قسم نان پختہ و بعد از ہر چند گاہی غلۂ خام معین فرمودہ بودند و
در ہرسال قریب بچہار صد روپیہ درین مصرف بخرچ میرفت و
دیگر آنکہ عرسہاء اکثر مشائخ ماتقدم را قریب بچہل عرس نام بہ نام
خاطر نشان آن قدوۃ المطہرات ساختہ بودند و روزہاء عرس تعین
فرمودہ کہ در ہر عرسی قریب بہ بیست روپیہ خرچ می شد و خرچ
این مصرف نیز در ہرسال پانصد ششصد می کشید دیگر آنکہ
تامقام نواب سپہ سالار مہابت خان در دہلی بود ہر روز گاہی دو
روز پس تالیفا بقلبہ قرار دادہ بودند کہ نہ قاب بطعام (۲۱۹-ب)
وقت طعام خوردن بنزد ایشان برسد و دہ دوازده روپیہ در ہر دفعہ
بخرچ رفت درین خرچ نیز در ہر سال قریب بدو ہزار روپیہ می
کشید۔

دیگر آنکہ غم خواری شصت ہفتاد کس از منتسبان و
متعلقان ہم شیرۂ عزیزہ خان زادہ ماہ رحمہا اللہ سبحانہ را بر ذمہ
ہمت آن قدوۃ مطہرات تحمیل نمودہ بودند و مرہر کدام از
اشخاص مذکورہ را دو دو سہ روپیہ سرمایہ می رسانیدند و این
مصرف نیز در ہر سال بہزار و پانصد روپیہ می کشید۔

دیگر آنکه مقیم و مسافر خانقاه و صلحاء دیگر را که گاه گاهی ببعضی از خدمات خلق الله بر طبق اشاره آنحضرت قیام می نمودند و هر ماه قریب به پنجاه روپیه در عهده آن قدوة المطهرات حواله نموده بودند دریں خرج نیز بهزار روپیه جزئی زیاده می انجامید۔

و بجهة ساختن بعضی ترکیبات و ادویه و عطریات مفیده که مرعامة خلق را عندالاحتیاج داده شود (۲۲۰-۱) مثل مومیائی عملی و حبه راموتی و کولیها، انرك و روغنها دافع فالج و جهاء سیمابی و عرق گلاب و عییر و موم روغن و امثال ذلك، خالصه لوجه الله و مصر و فافی سبیل الله مهیا می ساختند۔

و قریب به پانصد روپیه هر سال دریں محال هم خرج می شد، الغرض آنحضرت همیشه کمر همت بر بسته و آستین قصد بر زده مترصد می بودند که بهر تقریب سهل و بهانه ضعیف نام زد و پل در خانه نگاه ندارند، و آن قدوة المطهرات نیز هرگز فکر ناقص عواقب بینی عورات را بحاشیه خاطر راه نمیدادند۔

و دریں خرچها، مذکورہ اثر صخرت و ملال ظاهر نمی کردند و در هر سال خرج اضعاف مضاعف دخل می افتاد۔

و قرضها، گران در ذمه خادمان آن قدوة المطهرات می شد و اصلاً معارض ارادها و ایثار آنحضرت نمی شدند۔

چنانچه مکرر از زبان شریف حضرت ایشان مسموع گشته که

می فرمودند بعون عنایت (۲۲۰-ب) و فضل الهی هرگز یاد نداریم که بخانه والدۀ خواجه سراج الدین محمد رفته باشم و مهمی از مهمات گران غیر واجب که مریدان صادق الاخلاص از کمرر تحمیل آن قسم فرمایشها بی وقت و بی جای بی جاشوند نبرده باشیم و ایشان بحمد لله سبحانه اقبال نه نموده باشند لیکن ما خود را بنظر حقیقت مثل دزدان می یافتیم که در خانه کسی به نیت نهب و غارت رود و از عدم صخرت و سرعت اقبال ایشان شکرها، الهی بجای می آوردیم -

بالجمله بیمن همین خصال ستوده همیشه آن قدوة المطهرات مشمول عنایت و التفات و مخفوف کرم و شفقت آنحضرت بودند، چنانچه هنگام اختصار کلمة الوصیتی که از آنحضرت بظهور آمد این بود که ما از ایشان راضیم و هر که خواهد ما را راضی دارد باید که ایشان را راضی دارد -

و بعد از رحلت آنحضرت علیه التحیه والرضوان وضعی غریب که خارج از طاقت معشر نسوان باشد اختیار فرموده اند، (۲۲۱-۱) همیشه علی سبیل الاتصال روزه می گیرند و گوشت و روغن و شیرینی و فواکه و جمیع مطبوعات اهل دینارا ترك داده اند و پیوسته بر زمین استراحت می فرمایند و نه سیپاره هر روز تلاوت می کنند -

و با این ریاضت درین رواتب خدمت اطعام فقراء و مساکین

و صرف ہمت بر انتظام معاملات سرکار و تربیت و مرمت متعلقان و خاص خیلان و اقامہ مراسم اسم و ناموس بدستور سابق مرعی می دارند۔

یارب کہ ذات طہارت آیات این مخدومہ قدسی صفات تا حد امکان بر عرصہ دوران محفوظ و مامون باد، بحرمت من ہو لکل قوم ہاد۔

منہم! ابوالنصر خواجہ جمال الدین حسین زید کمالہ (۱۲۱۔ ب) فرزند بزرگ حضرت ایشان اند و مشرف بسوابق نظر قبول و عنایت آنحضرت۔

تولد ایشان قبل از رحلت حضرت خواجہ قدس سرہ بسہ سال روی دادہ و چون اکثر فرزندان آنحضرت سابقاً در صغر سن فوت شدہ بودند، ایشان را بخدمت حضرت خواجہ آورده التماس دعا مزید عمر و تعیین اسم نموده اند و حضرت خواجہ بشارت برکت عمر و حصول کمال ایشان دادہ، در معرض تعیین رسم تقال بہ نفحات فرمودہ اند و بملاحظہ بعضی از مناسبات عالیہ آن فال شگرف اسم ایشان را خواجہ جمال الدین حسین تعیین فرمودند۔

و آن فرع اصل ثابت و ثمرہ دوحہ کمال پیوستہ در حجر مرحمت حضرت ایشان تربیت یافتہ، در اندک فرصتی باوضاع و اطوار بزرگانہ اختصاص یافتہ اند۔

! اصل مخطوطہ میں عنوانات کے لئے سرخ روشنائی استعمال کی گئی ہے جو مائیکرو فلم میں نہیں آسکتے۔

حضرت ایشان می فرمودند که خواجه جمال الدین حسین از سن فطانت (۲۲۲-۱) تا وسط سن شباب هرگز بوقاحت و شوخی و سخن ناهموار و نشست و برخاست بی ادبانه که لازمه سن طفولیت و حدائث است اقدام نه نموده، همیشه بروش غربت و نامرادی و حیا و سکوت می بودند، آنکه مارا گاه گاهی هوس آن می شد که از فعل و قول ایشان اثری که حاکی از شوخ طبعی باشد به بینم، هرگز میسر نشد و بیمن سعی بلیغ حضرت ایشان آن بزرگ نهاد در سن بیست سالگی قرأت مطول و هدایه رسیده و صاحب مطالعه گشته صرف زمام سخت بصوب طاعات و عبادات فرمودند و به صیام و قیام در تلاوت و اذکار مشغول گشته اصلاً بخواهش طبیعت و رغبت نفس اماره تن در نمی دادند۔

و از مصاحبت ابناء عیش و عشرت و طلاب عزت و جاه برکنار بوده بافقراء و صلحاء اختلاط می ورزیدند و زیاران خاص حضرت خواجه قدس سره جمعی را با خود مربوط ساخته، خواب و خورد نشست و خاست با ایشان (۲۲۲-ب) منحصر ساخته بودند۔

و هم در آن ایام بامر حضرت ایشان علیه التحیه والرضوان بقصد ملازمت حضرت میان شیخ احمد قدس سره مصحوب انواء ریاضت و احمال اوراد و اشغال اختیار سفر نمودند و در سرهند مدت پنج شش ماه بملازمت حضرت میان گذرانده از موائد صحبت ایشان بفوائد ارجمند رسیدند۔

و بعد از مضمی مدت مذکور رجوع بخدمت حضرت ایشان
 نموده پیش از پیش در تعمیر اوقات و تنویر باطن مقید گشتند و در
 خلال همین ایام بحکم مبالغه و ابرام عمه شریف خود ملازمت
 پادشاه معظم و خاقان مکرم حضرت جنت مکانی نموده بعنایات و
 مراحم خسروانه آن پادشاه مغفور انا را الله برهانه امتیاز یافتند و
 اراده آن پادشاه مبرور متعلق بآن شد که ایشان را بمصنوب و جای
 گیر ادمیانه اختصاص بخشند و بتدریج بمرتبہ جد بزرگوار ایشان
 حضرت نواب غازی خان برسانند، (۲۲۳-۱) بزرگ نهاد در قبول
 منصب توقف نموده و میل و رغبت طبع شریف خود را بفقر و
 نامرادی ظاهر ساخته استعفا خواستند و توجهات صوری و معنوی
 حضرت ایشان نیز درین وقت مدد کرد، از معتمدی منقول است که
 همدرا آن ایام که پادشاه مغفور در صدد اعزاز بخشیدن ایشان
 بمنصب و جای گیر ادمیانه بودند، وزراء و امناء مملکت منصب
 سیصدی و صد سوار برای ایشان تجویر کرده می خواستند بعرض
 برسانند ایشان موئی سر خود لعلوق ساخته، بافرجی و دستار
 درویشانه در غسل خانه حاضر شدند و حضار محفل سلطنت بیقین
 دانستند که ایشان را میل منصب و جای گیر نیست۔

پس بعضی از امراء کبار که نوعی محبت و اخلاص بحضرت
 ایشان داشتند سعیها نموده پادشاه مغفور را از داعیه مرحمت
 منصب گردانیده برسر تعیین یومیه آوردند و حکم شد (که) از بیست

روپیہ متجاوز و از سی ام یومیۃ ایشان مقرر نمایند (۲۲۳-ب) و آن بزرگ نژاد عرضه داشت متضمن این احوال بخدمت حضرت ایشان نوشته استدعاء باب الرضا آنحضرت نمودند و از جانب آنحضرت اشاره بر تقلیل آن عدد رفت پس جمعی از دوستان و مخلصان آنحضرت کہ در دربار حاضر بودند بموجب اشارۃ آنحضرت نمودند و از جانب آنحضرت اشاره بر تقلیل آن عدد رفت سعی در تقلیل یومیہ نموده از بیست بہ پانزدہ و از پانزدہ بدہ آورده عدد آخرین را بجهۃ یومیۃ ایشان مقرر ساختہ -

بعد از چند گاہ باعزاز و احترام تمام رخصت ایشان حاصل کردند و ایشان بدہلی رجوع نموده در خدمت حضرت ایشان باقامہ طاعات و مبرات مشغول گشتند و از آن وقت تا حال باستقامت و رسوخ تمام در مشاغل خیر مقیدند -

مہر روز قریب دہ سی پارہ بطریق تلاوت می خواند و مقابله کتب فقہ و حدیث مثل مشکوٰۃ و سفر السعادت و کیمیای سعادت و غیرہن بی تعطیل مسلوک می دارند و خدمت (۲۲۴-۱) فقراء و اعانت صلحاء و اقامت مراسم بزرگی بر وجہ احسن بجای می آرند

اللہ تعالیٰ بمزید توفیقات و ازدیاد کمالات اوقات شریفۃ ایشان را معمور گرداند ، بمعنہ و کرمہ -

منہم نجم ثاقب آسمان ابہت و جلال و بدر کامل اوج

رفعت و کمال نور حدیقه ولایت ابوالمعالی خواجه سراج
الدین محمد

ایشان احب و اعز اولاد حضرت ایشان اند، آن علاقہ
محبت و وفور شفقت آنحضرت که در بادۀ ایشان متحقق بود بقوت
بازوی شرح و بیان راست نمی آید، روح پاک آنحضرت را نوع
التفات و نگرانی که بعالم (۲۲۴-ب) آب و خاک بوده همه مصروف و
مبذول در تربیت و تادیب ایشان می شد و در اواخر حال زیاده از
علاقه اصلاح ایشان هیچ تقیدی بعالم جسمانیات نداشتند و در هیچ
حال تجویز مفارقت ایشان نمی کردند۔

مکتب و دبستان ایشان را شب و روز مساحت وجه کریم و
مقابل نظر شریف داشته در جمیع رواتب تلاوت و مشغولی و
مهمسازی خلایق گوشه چشمی بحال ایشان گماشته می بودند
ساعه بعد ساعه برمجاری احوال ایشان مطلع گشته بآنچه انب
بحال و اصلح وقت می بود، دلالت می فرمودند۔

و آن نور دیده آفرینش را نیز از جمیع مافی العالم خبر
بذات مقدس آنحضرت بهیچ چیز انس و گرفتاری و نیاز و التجا
مشهود نمی شد، از کوؤس پیمائی رحیق عنایات آنحضرت چنان
سرخوش و شاداب می زیستند که هیچ صاحب رتبه گام روائی
صورت و معنی تصور آن بخواب ندیده باشد و در جمیع اوقات
طریقه (۲۲۵-۱) محبوبیت بحضرت ایشان سلوک داشته می

خواستند که در توجهات و عنایات آنحضرت هیچ کس مداخلت نه نماید و اگر بناگاه امری برخلاف طبع ایشان بظهور می رسید اظهار رنجش می فرمودند و گاهی راه مهاجرت سپرده چند روزی از خدمت آنحضرت مفارقت می نمودند آنحضرت دل جو یهاء نموده ایشان را تسکین می دادند۔

بالجمله شیوه و رفتار آن نور دیده آفرینش نسبت بحضرت ایشان راست مانند معامله حضرت خواجه محمد یحییٰ بحضرت خواجه عالم خواجه احرار بود قدس الله سرهما الاقدس، و لهذا آنحضرت علیه التحية والرضوان روزی در معرض شفکیها، ایشان فصل احوال حضرت خواجه محمد یحییٰ را از اول تا آخر برایشان خواندند و به نصائح ارجمند و بشارات عالیہ گوش هوش ایشان را پیرایه بستند۔

و در سفر آخرین که باکبر آباد تشریف بردند آن نور دیده آفرینش را همراه گرفته بودند (۲۲۵۔ ب) در مدت يك سال درست که در دارالسلطنت مذکور توقف واقع شد هر چند صلاح از ایشان ظاهر معیشت از دور و نزدیک مبالغها در نمودن ایشان بندگان حضرت پادشاه دین پناه را نمودند۔

و از جانب ایشان نیز گاه گاهی خواهش این معنی بظهور رسید آنحضرت حراست وقت ایشان از ملاوٹ دنیا و تاثیر خصال اهل دنیا نموده بلطائف الحیل و حالة التمشية آن مطلب بعد حین

حنین دفع الوقت می فرمودند و بروشی ایشان را در در السلطنت نگاهداشتند که کوی از درویش آباد قلعه فیروزی بیرون نیامده اند تا آنکه واقعه عالم آشوب آنحضرت در آن بلده معظمه روی داد و در مرض رحلت آنحضرت از نور دیدگی انواع خدمت گاری مقرون بمزاج فمهی و آنحضرت بظهور آمد و نظرهای خاص و عنایت های مخصوص در آن ازمنه نثار وقت ایشان گشت -

از معتمدی منقول است (۲۲۶-۱) که حضرت ایشان می فرمودند که اگرچه جمیع اولاد و متعلقان و یاران و دوستان را بخدا سپرده ایم لیکن بحسب ظاهر اسباب مره کددام را انصار و اعوان و ملجأ و متکا گذاشته ایم بخلاف خواجه سراج الدین محمد که ایشان را ظاهراً و باطناً بخدا سپرده ایم - معین و ناصر وی در هر حال خداست جل اسمہ ،

الغرض بعد از رحلت حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان در اندک فرصتی ترقیها غریبه در اوضاع و اطوار آن نور دیده روی داده است، با آنکه سن شریف ایشان در این چنین از هژده متجاوز نیست -

از اخلاق و اوضاع حضرت ایشان مبلغی کثیر در زیست و رفتار ایشان محسوس می گردد فهمها، دقیق و دریا فتهاء عالی و تواضع و انکسار و حسن معاشرت و وسعة حوصله و قدر و رتبه شناسی اهل حقوق و عدم التفات برخازف دنیوی و امثال ذلك -

آنچه از حضرت ایشان معاین بود در صفحه احوال
(۲۲۶-ب) و سیما، وقت ایشان لامع و ظاهر است۔

واز اعظم خصائص ایشان توافق حلیه و صورت است بحلیه
منوره آنحضرت بالجمله صورتاً و معنی تشابیه تمام بحضرت ایشان
دادند،

واکنون در عالم ظاهر صاحب قدرتی می باید مثل حضرت
خواجه آفاق قدس سره تا صحبتی مماثل صحبت سابق که حضرت
ایشان را بحضرت خواجه آفاق گذشته است باین نور دیده آفرینش
در میان آرد و به کمالات ایشان را از مضیق قوت بمنصه ظهور بیارد
وهو فی الحال امر مفقود و فی المال لایعلم ماشاء سبحانه

آری چون اکثر اشخاص این سلسله علیه به نسبت اویسیه و
استفاده از ارواح طیبه مخصوص آمده اند، امید است که ارواح
مقدسه حضرات خواجها، بزرگوار خصوصاً لطائف مطهره حضرات
نیرین انورین و شیخین و امامین این فقراء اعنی حضرت خواجه
آفاق و حضرت ایشان قدس سرهما الطاف و عنایات در حق این
(۲۲۷-۱) نور دیده آفرینش مبذول داشته از عالم قدس از موطن
غیبت تربیت و ارشاد ایشان فرمایند۔

والله علی مایشاء قدیر و بالا جابته جدیر و الحمد لله والمنه
که مبشر است این باب در خوابها آن نور دیده ظاهر شدن گرفته
است و آثار آن خود لمعان تمام دارد یارب که بزودی بدانچه

خواهش این مخلصان است واصل کردند و از مخافات و آفات این
راه هولناک سلامت و عافیت بگذرند۔

منهم شریف الخصال عالم نیک ذاتی و حمد الاوصاف
انجمن دوست منشی و خوش حمدی قوی الاعتصام و نسب والا و
تمسک بلطف الله تعالی شفقت پناهی **خواجہ محمد قاسم زید**
توفیقہ۔

خالہ زادہ حضرت خواجہ قدس سرہ حضرت خواجہ
در ایام صغر سن بیشتر با والدہ عزیزہ ایشان علیہا الرحمة محشور بوده
اند و تربیتہا پرورشہا تمام از ان مشفقہ مہربان دیدہ، حضرت
خواجہ قدس سرہ (۲۲۷-ب) بعد از مدتی از آنچه در دہلی اختیار
سکونت فرمودند آن مشفقہ را از کابل کہ وطن کونہ ایشان شدہ
بود دہلی طلبیدند و آن مشفقہ عن قریب ایام رحلت حضرت
خواجہ قدس سرہ با فرزندان و متعلقان در دہلی رسیدند، شرح
احوال آن مشفقہ از مکیال مقال افزون است همان بہ کہ از این سو
عنان توجہ انعطاف دادہ، شمہ از احوال عمی مکرمی خواجہ
محمد قاسم بردہد، خدام ایشان چون قریب بہ ایام رحلت
حضرت خواجہ تشریف آورده بودند فرصت آنکہ اظہار طلب
در خدمت حضرت خواجہ بمایند نیافتند، بنابراین بعد از رحلت
حضرت خواجہ دامن عنایت حضرت ایشان علیہ التحیة والرضوان
محکم گرفتہ، خود را وقف در گاہ مکرمت آنحضرت گردانیدند و

بزبان حال و تضرع بر کمال دائم ملتمس و مقتبس انوار صحبت آنحضرت می بودند۔

و چون طریقه آنحضرت از لوازم مشیخت مبرا بود (۲۲۸-۱) تربیت ایشان حواله بحضرت میان شیخ اله داد نمودند و ایشان در خدمت آن عالی جناب کسب سعادات نمودند بوضع شائسته و اوقات آراسته امتیاز یافته اند۔

و اکنون مدتهاست که وضع سپاهگری راقباب حال خود ساخته اند و در جرگه ابناء دولت محشور بود، سررشته شغل دل بدست میدارند، الله تعالی ناصر و معین ایشان باد۔

منهم رفیع القدر دین و دولت و نجابت نسب خاندان حشمت..... میرسلطان منصور.....

جناب ایشان از ابناء ملوک دیار بدخشان اند و نوع قرابتی بحضرت ایشان ما نیز دارند آباء کرام ایشان در دودمان عالی حضرت صاحب قرانی بمنزلتہاء رفیعہ و قریبہا خاص مخصوص آمده اند، خصوصاً در ملازمت یک شعبه این طبقه عظمی که در مملکت (۲۲۸-ب) ختلان و بدخشان فرمان روا بودند و بعد از اتفاق ورود در هندوستان پدر عالی قدر و اعمام عظام و سائر اشخاص عشیره ایشان در خدمت پادشاه بزرگ جلال الدینا والدین اکبر پادشاه نیز معزز و مکرم بوده اند۔

و آن جناب ہم از لمعان صح شعور و ریعان سن احساس

بمصالح و مفساد امور داعیه انخلاع از لباس اهل دولت و التزام عتبه اهل الله بخاطر متمکن گردانیده بودند تا آنکه در بعضی از فتورات عهد حضرت جنت مکانی برد الله مضجعه خویشتن را سبک از محشر حشرات دنیا پرستان بیرون آورده بخدمت حضرت ایشان پیوستند و چندگاهی در ملازمت آنحضرت بوده استدعا تعلیم طریقه و عطف توجه عالی باصلاح حالی خود نمودند از آن جا که مشرب آنحضرت از تقیه بامثال این مامور عالی افتاده بود، خویشتن را از این معامله دور و انموده زبان بمدحت و توصیف (۲۲۹-۱) قطب المحققین حضرت میان شیخ احمد قدس سره کشودند و ترغیب و تشویق تمام فرموده آن جناب را بخدمت حضرت میان قدس سره فرستادند۔

و ایشان در ملازمت آن قطب المحققین چندگاهی بسر برده بحالات و کیفیات عظیمه این طریقه مشرف گشتند۔

و بعد از آن چون از کمال ربط آباء کرام خود بدرگاه خواقین عظام نیک مطلع بودند و ملاحظه آن داشتند که عنقریب یاد ایشان خواهند کرد و بخدمت و ملازمت امر خواهند نمود به نیت منسی و منفی ساختن اسم خود از خواطر سلاطین بملک بدخشان و بلخ نهضت نمودند و بعد از مدتی مدید رجوع نموده۔ در جوار حضرت ایشان مامتلقان و فرزندان اختیار سکونت نمودند، آخر الامر چون یاد ایشان در خاطر پادشاه مبرور حضرت

جنت مکانی مخطور بود بعنایت والتفات ایشان را طلبیده بقرب و منزلت خاص اختصاص بخشیدند و تا آن پادشاه مبرور در قید (۲۲۹-ب) حیات بودند ایشان معزز و مبجل ذوجتین رتبه دولت و تقویم ملت می بودند۔

حضرت ایشان می فرمودند که در عهد آن پادشاه مبرور قریب بد آنچه از حضرت قاضی اسلم و مولوی میر محمد فاضل ادام الله بر کاتهما نفع و تقویة بدین و اسلام میرسید از آن جناب نیز بظهور می آمد و در بعضی اماکن و محال نازک وجود شریف آنجناب تنهابکار اسلام می آمد و می فرمودند که در حقیقت شیخ الاسلام آن عرصه جناب میر بودند۔

الغرض ایشان در عهد آن پادشاه معظم بمراتب و مناصب رفیعه دین و دولت ممتاز بودند۔

و بعد از اقتضاء و انقراض آن عرصه مورد حوادث و طوارق روزگار گشته بانواع محن و شداید مهتحن آمدند چنانچه اشارتی بدان در فاصله حزم و تیقظ حضرت ایشان از فصل اخلاق کریمه آنحضرت نموده آمده، المنة الله سبحانه که عنایات و مراحم بندگان حضرت ظل الهی در آخر آن ابتلاها مرهم جراحات خاطر ایشان گشت (۲۳۰-۱)

والحال برفاهیت و عزت و احترام ملازم در گاه معلی آن پادشاهی اند و بدستور سابق اعانة اسلام و مسلمین مرعی می

دارند۔

فرزند گرامی ایشان اخوی احبی میرزا محمد عالم می گفتند کہ از دأب و آئین پدر بزرگوار مایکی آنست کہ در روزی کہ اعانة لهقاء و دستگیری ضعا از ایشان بوقوع نیاید۔

آن روز در کمال انقصاص و کم میلی بطعام و منام می گذرانند و در روزی کہ از آن اعمال حسنه امری بظهور می آید، آن روز منبسط نشاط مند می باشند و بفراغ خاطر بطعام و خواب می بردازند و خود چراچنین نیافتند کہ در اخص اوقات و ایمن ساعات حضرت ایشان علیه التحية والرضوان و محفل های محالی و مجلس های مشغولی قطب المحققین حضرت میان جیو قدس سره بدستمایه و دستگاه تمام این دولت عظمی سربلند گشته اند۔

اللہ تعالیٰ ابواب فتوح پیوسته بروزگار فرخنده آثار ایشان

مفتوح دارد بحق الحق واهله

منهم سریع السیر (۲۳۰-ب) شارع فضل و کمال و رفیع الطیر

اوج محاسن خصال کامل النصاب علوم و فضائل و قوی الاجتناب

از عامه رذایل و غوائل الغائر بالسعادات الحقه فی حضرت السادات

الطریقه مخدومی خواجه محمد افضل دامت برکاته

از اقرباء قریبه حضرت ایشانند و هم از صغر سن در ملازمت

آنحضرت مماثل فرزندان حقیقی تربیت یافته ، در اندک فرصتی

برمدارج بلند مولویت صعود نمودند ۔

حضرت ایشان می فرمودند که خواجه محمد افضل عجب سرعتی در طی کمالات داشتند و چون قوت فهم و ذکاء ایشان معلوم ماگشته بود همان که از رسائل قواعد صرف فراغ یافتند، بشرح ملا دلالت نمودیم و در چند روزی صاحب مطالعه گشته بمطول و شرح شمسیه پرداختند از تحصیل ملکه قواعد آن فنون نیز در اندک و از تحصیل ملکه قواعد آن فنون نیز در اندک فرصتی و پرداخته، بهدایه و تلویح و شرح مواقف و تفسیر قاضی مشغول گشتند از هر کتابی چون يك جزو کمابیش بنزد استادان (۲۳۱-۱) می گذارند، دیگر محتاج به تعلیم نمی شدند، بالجمله بعد از تحصیل علم صرف در عرض يك سال و چند ماه از جمیع علوم متداوله فارغ شده، در میان هم سبقان بفیض لدنی انگشت نماگشته بودند و نیز حضرت ایشان می فرمودند که آن جودت طبع و قوت ادراک و کیفیت متین که در صغر سن از خواجه محمد افضل مشاهده می افتاد در دو صد سال گذشته از کم کسی مسموع شده - اگر کاهلی ها و بی پروائی ها و داعیه ها، تحصیل وجه معیشت سراه ایشان نمی گرفت و دو سه سال دیگر بضبط مامی بودند همان بتجرد دست دستگاه علمی که از عظماء علماء این امت مثل امام فخرالدین رازی و مولانا جلال الدین دوانی علیهما الرحمة بظهور آمده، از ایشان نیز بظهور می رسید، حیف که قدر خود نشناختند -

الغرض جناب مخدومی از تربیت یافتہاں توجہات عالیہ آنحضرت اند و بعد از تحصیل علوم چند گاہی در خانقاہ حضرت خواجہ قدس سرہ (۲۳۱-ب) بہ درس و افادہ مشغول بودہ ، بجذبی از جذبات خاصہ این سلسلہ علیہ مشرف گشتند ۔

و حضرت ایشان علیہ التحیة والرضوان جناب ایشان را نیز بملازمت قطب المحققین حضرت میان جیو قدس سرہ فرستادند و ایشان را در صحبت حضرت میان جیو حالات غریبہ و کیفیات عجیبہ دست داد و بعد از مدتی سالمأ وغانماً از خدمت حضرت میان بدہلی رجوع نمودند ۔

و چند گاہی در دہلی بذکر و مراقبہ و درس و مطالعہ اشتغال ورزیدہ ، در عہد میمنت عہد پادشاہ دین پناہ برخصت حضرات ملازم عتبہ سلطنت گشتند و از پای سریر بخدمت خطر قضاء دار السلطنت نامزد گشتہ بکمال ہوشمندی و کاردانی و تقوی و دیانت خدمت مذکور بجای آوردند ۔

والحال در سفر کشمیر ہم رکاب موکب ہمایوں بودند و مسموع می گردد کہ می خواہند از (۲۳۲-۱) بندگان حضرت خلد اللہ ملکہ رخصت گرفتہ ، باز بوضع سابق در گوشہ انزوایہ نشستند ، اللہ تعالیٰ در آنچه خیر و بہود دارین ایشان است ، معین و ناصر باد ، بالنبی وآلہ الامجاد ۔

منہم ۱۔ خواجہ عبداللطیف

خالہ زادہ حضرت ایشان اند، در سال ہزار و بیست و یک نبوی علی صاحبہا الصلوٰۃ والتحیۃ احرام ملازمت حضرت ایشان بستہ از دیار بدخشان طی منازل و قطع مراحل نمودہ بدہلی تشریف آوردند و مدت چند سال در ملازمت آنحضرت بتحصیل فضائل و کمالاتِ صوری و معنوی مقید بودہ، بادستمایۃ تمام از علوم و احوال شریفہ رجوع بوطن نمودند۔

در کنون در دیار بدخشان محسوب از فحول رجال و خلص اصحاب فضل و کمال اند و بافادۃ علوم و اشاعت برکات روی شناس (۲۳۲۔ ب) اوانی واقاصی و برادر بزرگ خدام ایشان خواجہ محمد لطیف کہ بفضیلت و صلاح آراستہ بودند نیز در همان ایام بملازمت حضرت ایشان حائز گشتہ اند و بنظر لطف و عنایت آنحضرت اختصاص یافتہ،

اللہ تعالیٰ جمیع ممالک اسلامیہ را بوجود بندگان خاص

خود منور و مزین دارد، بمنہ و کرمہ

منہم ۲۔ مولانا محمد دوست

ایشان ولد ارشد جامع الکمالات مخدوم معظم مولانا

محمد یوسف مرغینانی اند کہ حضرت ایشان ما پارۃ وقتی بہ نزد

۱۔ اصل مخطوطہ میں یہ عنوانات سرخ روشنائی سے لکھے گئے تھے جو مائیکروفلم میں نہیں آسکے

۲۔ ایضاً

آن مخدوم معظم چیزی خوانده اند و آن مخدوم معظم از کمال اصحاب حضرت خواجه اند و در ملازمت حضرت خواجه قدس سره قدر و منزلت تمام داشته اند (۲۳۳-۱) و در اواخر هم بامر حضرت خواجه اختیار ملازمت و صحبت حضرت قطب المحققین میان شیخ احمد قدس سره نموده، در سرهند از عالم جسمانیات بمقام اقدس روحانیت رحلت فرمودند

و خدمت اخوی مولانا محمد دوست نیز در عهد حضرت خواجه آفاق قدس سره بهفت هشت سالگی رسیده بودند و مورد شفقت و عنایت آن عالی حضرت گشته، بحدی که حضرت خواجه قدس سره سبق هر روز ایشان را بذات مبارک خود می شنودند و در تربیت و تادیب ایشان سعی بلیغ می فرمودند۔

و بعد از رحلت حضرت خواجه اخوت مآبی همراه والده و عم بزرگوار خود بسفر حجاز کمر همت بر بسته شرف و قوف در اماکن متبرکه و طوف حرمین شریفین یافته اند۔

و بعد از رجوع از آن سفر عالی در خدمت حضرت ایشان رحل اقامت افکنده از جوانب دیگر نظر همت منقطع ساخته اند و حضرت جلیلة الملة والدين (۲۳۴-۱) ام الکرام والده مخدوم زاده بزرگ در تربیت و ترفیه احوال ایشان نهایت سعی مبذول داشته در رنگ فرزندان پرورش فرموده اند۔

و آن اخوت مآب روز بروز صعود بر مدارج سعادات نموده

در اندك فرصتی بعلم وادب و اصابت رای و متانت عقل و فطرت سلیم و محبت در اخلاص بحضرت ایشان آراسته گشته اند۔
و فرصتہ بعد فرصتہ مراتب قرب آنحضرت را علیہ التحیة والرضوان طی نموده به محرمیت خاص و ہم نشینی و ندیمی اوقات نازک اختصاص یافته اند و به یمن و فور خدمات و کمال عقیدت خود حضرت ایشان را برسر تطف و عنایت آورده به قبول بیعت و ارادت مشرف گشته اند و آنحضرت لطف فرموده رسالہ والدیہ را بایشان عنایت کرده اند تا بروفق مضامین آن بعمل آرند۔
و بعضی از مناقب جلیلة ایشان در خاتمه این کتاب کہ متضمن احوال مرض رحلت آنحضرت است (۲۳۴-۱) نیز اندراج یافته۔

بالجمله از اخص مخلصان و بندگان آنحضرت اند و با آنکہ همیشه بامراض مزمنه ممتحن اند، سررشته تلاوت قرآن و ربط قلب بجناب احدیث و خدمات حضرات مخدوم زاده‌ها و کافہ صلحاء این سلسلہ علیا قیام دارند۔

اللہ تعالیٰ وجود این چنین راستی پیشه کان رستگار همیشه در عرصہ عالم بدارد، بفضلہ و احسانہ

منہم سید السادات و قدوة ارباب السعادات المشرف بقول اخص الاصفیاء والمستسعد بمحبة خیر الاولیاء فرید العصر والملة میر سید ابراهیم زید کمالہ

از اعظام سادات بقعة منوره انبروهه اند و اجداد عظام
ایشان در سوابق از منہ بعلم و صلاح و فضل کمال آراسته بودند۔
و از اوائل عهد جلال الدنیا والدین اکبر پادشاه دولتها
صوری بخاندان ایشان راه یافت و رسوم امارت و ریاست در قبائل
ایشان منتشر گشت هر کدام از بنی اعمام ایشان بخدمات بلند و
مناصب ارجمند (۲۳۴-ب) ممتاز گشته ، بسی از معضلات امور
سلطنت رابدست و بازوی شجاعت و قوت به نیروی بسالت می
بخشیدند۔

و خدمت میرمذکور نیز از ابتداء سلطنت حضرت جنت
مکانی به منصبها و منزلتها نشأه ظاهر سر بلند گشته اند۔

و وقتی اثناء سیر و سفر هنگام ورود در دهلی بقاء مبارک
حضرت ایشان منور گشته اند و تخم محبتی غریب در دل ایشان بیخ
گرفته و ازاں پس همیشه به نیاز مندی و بندگی تمام عرض مافی
الضمیر خود می نموده اند

و چون معلوم شریف ایشان شده که آنحضرت سر به
مشیخت و ارشاد فروز نمی آرند کمر همت در وسیله طلبی بسته
بخدمت هر کس که گمان آشنائی او بحضرت ایشان داشته اند
تملیقات و تفرعات تمام نموده استدعا امداد و اعانت و عرض کلمه
الخیر در خدمت آنحضرت نموده اند و بعد از آنکه از هیچ کس گره
ایشان نه کشوده، قائد (۲۳۵-ا) سعادت ایشان را بجناب خلافت

مآبی میان شیخ رستم آشنا ساخته و جناب خلافت مرتبت از مشاهده کثرت خلق و نهایت بی تابی ایشان ترحم بر حال ایشان نموده در اوقات خاص و فرصتها، صالح عرض احوال ایشان نمودند و بمبالغه و ابرام تمام استدعاء قبول التماس ایشان کردند آنحضرت هم چنان دور انداز بها انداخته باین سخن هم داستان مخلصان ملتفت گشته، بتعلیم بعضی از اذکار و وظائف ایشان را سرافراز ساختند، و ایشان به ابتهاج و اهتزاز تمام گوش باین سعادت زدند۔

و اکنون من عنایت آنحضرت صاحب احوال و اخلاق پسندیده اند و از اکثر سعادت مندان روزگار بوجوه و حیثیات کثیره ممتاز و مستثنی اند، الهی که پیوسته بدین منوال محرز سعادات حال و مال باشند۔

منهم (۲۳۵-ب) خوشحال بیگ

آنکه زاده حضرت ایشان بود و والدین او در خدمت حضرت خان و حضرت ایشان مصدر خدمات پسندیده گشته بودند۔ و این خوش حال بیگ در عهد حضرت خواجه آفاق قدس سره بقصد طلب آمده بود و از حضرت خواجه التماس تعلیم طریقه نموده، آن عالی حضرت ارشاد او بحضرت ایشان حواله نموده اند و نزد آنحضرت پیغام فرستاده اند که خواهش ماخود آن بود که شما در باب سائر یاران مامتوجه خواهید شد و باز آنها را از سرماسبک

خواهد کرد اگر ایس را اختیار نمی کنید باری بار متعلقان خود را خود برمانه اندازید، حضرت ایشان عرض نموده اند که این بنده تابع امر عالی است، چون در این محل امر می فرمایند چه چاره داشته باشیم -

پس آن سعادت مند را تلقین طریقه فرموده اند و هم در آن ایام او را آوازۀ جهان ساخته اند چنانکه مدت مدید از وی در هندوستان نام و (۲۳۶-۱) نشان ظاهر نمی شد آخر بعد از سالها از بلاد دور دست رجوع نموده بخدمت آنحضرت رسیده است و در چند روز از آن عالم رحلت کرده، طاب الله مثواه و جعل اعلیٰ درجات الجنة ماواه

منهم جمعی از اولاد و اقربا و دوستان و همسایه‌ها آنحضرت اند، که آنحضرت شفقت بر احوال آنها نموده، آنها را تا کلان شدن و به بلوغ رسیدن مقید بخواندن و کسب عبادت و صلاح داشته و معلمان و ملایان بجهة تعلیم آنها تعیین فرموده -

ایس جماعت سه فرقه اند، فرقه اول اعظم و اکمل این فرقه خواجه محمد افضل اند که ذکر ایشان عن قریب گذشت -

دیگر جناب شیخ محمد شریف ولد خدام شیخ ساجد کبروی که مدت دراز در ملازمت حضرت ایشان به تحصیل علم و کسب صلاح مشغول بوده با نمودگی صالح از فضیلت و سعادت نصت شدند، و اکنون در اکبر آباد صاحب سجاده پدر بزرگوار

خودند۔

دیگر شیخ شریف اکبر آبادی (۲۳۶-ب) که فرزند قبیله مفتیان اکبر آباد ند، ایشان نیز در خدمت آنحضرت مدتی بسر برده اند و به مذاق فقر و نامرادی اختصاص یافته رجوع بوطن نمودند۔

دیگر ملا عبدالرحیم سلامی که در ملازمت آنحضرت کسب فضیلت باتمشیه خدمات جمع ساخته بود و از برکات خدمت آنحضرت نصیبه یافته است و اکنون داخل منصب داران پادشاهی است۔

فرقه دویم، اکمل و افضل این فرقه مولانا محمد حیدر کشمیری اند که از اقرباء قریبه مادری برادر، اعز اکمل خواجه محمد عبدالله اند، طال عمره۔

درسین مراهفت توفیق علم یافته درین درویش آباد به نعت مسافرت می بودند و تا آنکه منزل شریف ایشان مسافت یک میل شرعی در میان دارد، در آن صغر سن فصل ها و سال هائی گذشته که بخانه نمی رفته اند و بجد و تاکید تمام طی مراحل طالب علمی نموده در اندک فرصتی از تحصیل کتب متداوله (۲۳۷-۱) فارغ و شده اند۔

و اکنون مدرس باسقلال خانقاه ایشان اند، در اکثر علوم اسلامیة و فنون ادبیه دست و دستگاه تمام دارند، الله تعالی در

عمر و دماغ ایشان برکت دهد و از اسباب تفرقه وقت و حال ایشان را محفوظ دارد، بمنه و کرمه -

دیگر مخدوم زاده طوائف الانام میان شیخ محمد حارث اندزید کماله، ایشان ولد شیخ الافخم الاعظم امام المتقین و تاج العارفین حضرت میان شیخ تاج الدین^۱، بعد از توجه فرمودن حضرت شیخ بولایت عرب بموجب اشاره ایشان در خدمت حضرت ایشان رسیده مدت چند سال بکسب علوم و فضائل و اعزاز برکات صحبت آنحضرت اشتغال ورزیده، بوطن رجوع فرمودند،

دیگر میان شیخ احمد طغائی حضرت مخدوم زاده برجاده خواجه سراج الدین محمد ند در ملازمت حضرت ایشان از طفولیت نشوونما یافته بحفظ فرقان مجید و مطالعه کتب (۲۳۷-ب) تحصیلی رسیده اند و خدمت آنحضرت را خصوصاً در سفر آخرین اکبر آباد بجد ورزیده اند، اکنون از جمله نیکان و صالحان وقت خودند -

دیگر اخوی میر محمد صادقی اند ولد خواجه محمد قلیج طغائی زاده این فقیر است که از صغر سن هم مکتب مایان کلان شده و در ظل عنایت حضرت ایشان تربیت یافته است و از فضائل مکتسبه مناسبتی تمام بفن طب و نجوم و اعداد و سرنجات دارد و در صلاح و نیک بختی و سنجیدگی و هوشمندی از اکثر اقران و

^۱ قدس سره (سهو کتابت)، خ- ناقص الآخر

امثال خود مستثنی است -

و پسر دیگر خواجه محمد قلیج اعنی حافظ عنایت اللہ نیز در ملازمت آنحضرت بحفظ کلام اللہ و سواد اخوانی کتب فارسی و خط و کتابت و سیاق و حساب رسیده و از عقیدت و اخلاص آنحضرت نیز بهره دارد -

دیگر پیر محمد صدیق ولد خواجه محمد صادق ، طغائی زاده برادر گرامی فقیراند ، و در جوار حضرت ایشان طی اکثر (۲۳۸-۱) مقامات طالب علمی نموده و ملازم نموده ، افادات حضرت برادر این فقیر می باشند و باخذ طریقه از حضرت میان شیخ احمد مشرف گشته اند و در فضائل جزئیہ دستگاہ خوب دارند -

دیگر میان محمد قلی ولد حضرت خلافت مآبی مخدومی میان شیخ رستم از صغر سن حجر و اصلان حق و کاملان این راه کلان شده اند و بنظرهائ عنایت خاص و شفقت مخصوص حضرت ایشان بهره مند بوده اند ، و رضا جوئی و اطاعت بزرگان و عقل و هوشیاری قدمی تمام دارند و شغل دل و ورزش طریقه که از بعضی اعزہ این سلسلہ بایشان رسیده قیام دارند و بفضائل و علوم رسمیه نیز بر قدر فرصت و وقت توجه می گمارند -

فرقة سیویم

نخستین اشخاص این فرقه خواجه محمد صوفی ولد اعز جناب خواجه بزرگ امیدند که از مخدوم زادهاء عظیم الشان سلسله کبرویه اند، حضرت ایشان را (۲۳۸-ب) شفقی تمام^۱ بود، چنانچه سبق کلام الله و سبق نام حق ایشان هر روز خود می شنیدند -

و مدتی که در اکبر آباد توقف فرمودند در عنایت نامه هاء که بحضرت ام العارفین می نوشتند ترغیبات تمام در تفقد احوال خواندن ایشان می فرمودند، و از یمن توجه آنحضرت باوجود صغر سن توجهی تمام در خواندن دارد و معنی نیک ذاتی و بزرگ زادگی از سیما، وقت ایشان لامع است، ذکر خواجه ابومدین، نیره خواجه ابوالفیض بدخشی، جد شریف ایشان در اوائل بدخشان به بزرگی و بزرگ منشی نشان مند بوده اند بچشم تعظیم الشان را میدیده اند -

و پدر شریف ایشان خواجه احمد نیز مدتی در ملازمت حضرت ایشان بسر برده اند، دست بیعت بحضرت میان شیخ احمد داده داخل طریقه گشته بودند، و بآرام و استقامت گذارندند

^۱ کرم خورده

(۱-۲۳۹) وخواجه ابومدین شب وروز در ملازمت آنحضرت بوده در مکتب و دائره درس و تلمذ حضرت مخدوم زاده برجاده خواجه سراج الدین محمد داخل و هم سبق بوده اند و گاه گاهی بشرف خدمات خاص آنحضرت مثل زیرگردن اعضاء منوره مروحه چنپا نیدن و امثال ذلك نیز مشرف شده اند۔

و اکنون به نیاز و اخلاص تمام در صحبت حضرت مخدوم زاده می باشند و برمنوال قدیم هم سبق ایشان اند

دیگر میرسید کاظم و میرسید زین العابدین

جوانان بزرگ زاده و سیدزاده ولایت بدخشان اند و حضرت ایشان در تعلیم و تادیب ایشان توجهی بلیغ داشتند و گاه گاهی به زجر و توبیخ مشفقانه او مریانه نیز می نواختند۔

رسائل صرف و پاره از قواعد نحو در همان ایام تحصیل نموده اند و الحال میرسید کاظم بعقال عیال مندی افتاده روی به تحصیل و جوه معیشت دارند اما اخلاص (۱-۲۳۹) و محبت بحضرت ایشان از هرچه زیاده در ایشان حاصل است۔

و میرسید زین العابدین تقیدی بتعلیم و تلمذ دارند و مناسبت هاء قوی در فطرت ایشان محسوس می گردد، امید که توفیق تقدیر برهمین منوال تا وصول بکمال قرین حال ایشان باد۔ ذکر میان محمد باقر ولد میان شیخ طاهر فیروز آبادی، فطرتی درست دارند و تقیدی برکمال در خدمت حضرت ایشان بروفق

دلالت و اشاره آنحضرت طی مقامات تعلم نموده اند، و الحال در ملازمت حضرت گرامی برادر خواجه محمد عبداللہ مشغول بکار اند، ان شاء اللہ سبحانہ باہلیت ظاہر و باطن فائز گردد۔

منہم جمعی از فقراء و صلحاء کہ از بلاد بعیدہ و دیار دور دست رسیدہ، صید محبت آنحضرت گشتہ، رحل اقامت دریں درویش آباد قلعة فیروزی افگندہ اند۔

اکمل و اورع این جماعت جناب میاں شیخ رکن الدین

اند

خاندان ایشان در دیار پورب تعلم و عبادت (۲۴۰-۱) و نیک ذاتی روی شناس آمدہ اند، ایشان را نیات خیر از قسم تحصیل علم بملازمت اعزہ وقت بمملکت دہلی دلالت نمودہ، چون باین ام البلاد ہند رسیدہ اند و خانقاہ این فقرا و گوشہ آستانہ منورہ بنظر ایشان در آمدہ ترک عزیمت سفر بلاد دیگر نمودہ، در ہمیں درویش آباد قلعة فیروزی اختیار سکونت فرمودہ اند۔

و در آن چہ حضرت ایشان علیہ التحیة والرضوان رفت و آمدہ بآستانہ منورہ می فرمودند گاہ گاہی امامت نماز بایشان حوالہ می نمودند۔

والیوم دریں درویش آباد بفقرو تجرد و دوام ذکر و تعمیر اوقات و اجتناب از صحبت ابناء دولت و انواع خصوصیات درویشان مثل ایشان کسی نیست و اکثر نو جوانان سعادت مند را از

یمن اوقات معمورۃ ایشان فوائد کثیره می رسد و از عالم صفا و روشنی دل ایشان قصد ها بر مخلصان ایشان گذشته و می گذرد، اللہ تعالیٰ این فقراء را در جوار لطف (۲۴۸، ب) ایشان از جمیع بلایا ایمن دارد۔

دیگر شیخ احمد گجراتی، که از اکابر زاده‌ها ملک گجرات اند و از مخلصان صادق الاخلاص حضرت ایشان خالصتہ لوجه الکریم، آنحضرت ترک توطن دیار و مصاحبت الیف دیار نموده، دریں درویش آباد بانواع ریاضت و مجاهده گذرانند، هر گاه نام حضرت ایشان می بردند و یاد آنحضرت می کردند بی تخلف سیلان دموع از چشمان ایشان ظاهر می شد۔

و آنحضرت علیه التحیة والرضوان تعلیم طریقه و ارشاد ایشان را بحضرت بارعة الدهر بی بی قطب که ذکر ایشان سابقاً نموده آمده سپرده بودند و صلییۃ ایشان در حباله نبیره حضرت بی بی مشارالیها میان محمد قلی است۔

و بعد از رحلت حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان مورد انواع و امراض شدیدہ گشته، بعد از یک سال و چند ماه رحلت نمودند۔

دیگر میان شیخ ولی محمد، از اولاد شیخ صوفی بدھنی، مدتی در خدمت (۲۴۱-ب) ایشان نازها و ناهمواریها تائب می ه آنحضرت تحمل و برداشت نموده بروشی سلوک می

فرمودند که عیوب جناب میران از برکت آن حسن سلوک خود بخود منافع می شد۔

دیگر شیخ ابراهیم دکهنی، از فقراء ملك دکهن است، مدتی در آن حدود بسر برده شبی در خواب بقاء مبارك حضرت ایشان شرف شده است و در هوای دیدار آنحضرت قطع مراحل بعیده نموده بدهلی رسیده است و در راه به صحبت بعضی مشائخ افتاده چون صحبتش بآن اعزه در نیفتاده گام سعی بیشتر نهاده است، تا آگر بمطلب حقیقی اعنی لقاء مبارك آنحضرت میسر شد، (۱-۲۴۱) شیخ حمزه و هرسو بخدمت انسب سعادت مشغول بوده اند و قریب بل متصل ایام رحلت حضرت خواجه قدس سره رسیده يك مدتی در خدمت حضرت میان شیخ احمد قدس سره بسر برده اند، آنگاه در ملازمت و بندگی حضرت ایشان روی توجه يك سو گردانیده بوضع صلاح و نامرادی بسر برده اند باکثرت علائق و هجوم محن قانع و صابر می گذرانند۔

دیگر میران سید محمود از سادات انبروهه اند و در از منة سابقه يك مدتی بوضع نوکری گذرانده از طلاب هوس جیفه کلاب خلاص شده اند و آنگاه بنا بر عدم مساعدت علم بصحبت فقراء مختلفه الاطوار افتاده، آخر الامر بیدار انور حضرت ایشان فائز آمده اند و از میامن خدمت آنحضرت علیه التحية والرضوان از مبتدعات علمی و عملی تائب گشته باسلم طرق و اصلح سلوک روی

آورده اند، میران را در ملازمت حضرت مشرف شده و آنحضرت تربیت وی را بخدام عالی مقام میان شیخ نعمت الله حواله فرموده اند، پس در خدمت آن خدام باخذ طریقه مشرف گشته -

و بعد از آن بامر آنحضرت خدمات خانقاه بجای آورده است و بعد از آن (۲۴۲-۱) بخدمتها، دیگر قیام نموده -

و آن در خدمت مخدوم زاده بزرگ خواجه جمال الدین حسین سعادات می اندوزد -

دیگر ملاحسن گجراتی که در خوردسالی از آن مملکت مهاجرت نموده بلاهور افتاده است و از لاهور در دهلی رسیده، چندگاهی در خانقاه بخواندن مشغول بوده آنگاه بعد از شیخ ابراهیم دکهنی بخدمات خانقاه مشرف گشته، تا حال خدمت مذکور مفوض بدوست و باوجود سادگی و بیگانگی از اطوار اهل عقل در خدمت خانقاه بدقائق و جزئیات آن میرسد -

منهم جمعی از سعادات آمادها داد می زادهها که در ملازمت آنحضرت به بعضی از خدمات ظاهر معیشت اشتغال می داشتند مثل میان شیخ ولی محمد ولد امجد حضرت شیخ عبدالواحد اجودهنی علیه الرحمة که بعد از هر فرصتی در خدمت آنحضرت رسیده ببعضی از مهمات ظاهر معیشت اقدام می نمودند و لطفی تمام و شغفتی صادق آنحضرت را (۲۴۲-ب) درباب ایشان مبذول بود -

و دیگر میان محمد یوسف برادرزاده و داماد حضرت میان شیخ الہ داد اند درس پانزدہ شانزدہ سالگی از قصبہ انبروہہ کہ وطن ایشان است بدہلی رسیدہ در خدمت آنحضرت بطالب علمی مشغول شدہ اند و مسلك مذکور را تا شرح ملا و شرح و قایہ رسانیدہ و جہہ ہمت را بفن کتابت و حساب و سیاق منعطف گردانیدہ اند و این مشغلہ را بکمال رسانیدہ بموجب امر حضرت ایشان علیہ التحیۃ والرضوان بخدمات درویشان قیام می نمودہ اند و تا حال بر طبق گذشتہ مقید بہمان خدمت اند و از طہارت طینت و طینت لقمہ و دیانت و تقوی نصیبہ تمام دارند۔

دیگر سید میران جوان سیدزادہ ہموار است و باخذ طریقہ از حضرت میان شیخ الہ داد مشرف شدہ و در اکثر اوقات بخدمات مخدرات سرا پردہ عزت و اجلال مقید می بودہ است (۱-۲۴۳) و از الطاف و عنایات آنحضرت بہرہ مند بود۔

دیگر ملا عبدالسلام ، نومسلم قبل از ظہور حضرت خواجہ آفاق قدس سرہ از ملت ہنود روی بر تاختہ بسعادت اسلام مشرف گشتہ بود و در خدمت حضرت ایشان تازیست جد تمام داشت جمیع معاملات اراضی و اسواق بمشارالیہ بازمی خورد و در خدمت حضرت میان شیخ الہ داد باخذ طریقہ نیز مشرف گشتہ بود۔

منہم جمعی از خادمان و ملازمان آنحضرت کہ در مقام خدمت گاری طی درجات بختیاری نمودہ اند، مثل فیض اللہ

کو کلتاش ، این فقیر که هم از صغر سن مقبول و منظور اصفیاء بوده
خاطر مقدس آنحضرت علیه التحیه والرضوان در خدمت فرمودن
مشارالیه رغبت تمام داشت و مشارالیه حاضر می بود۔

خادم دیگر را بخدمت حضور نمی خواندند لاجرم آثار

سعادات منصفه روزگار مشارالیه تابان است،

سبحان قلبی ورحمة الله (۲۴۳-ب) از خدمتگاران

توکللی و فور دانش و حزم اینها همه اسامی خدمت

گاران آنحضرت است که بر قدر درجه و منزلت خود بسعادت

خدمات بزرگ و کوچک مشرف بوده اند و از خاکروبی درگاه

آنحضرت آبرو دارین حاصل کرده اند، جزاهم الله سبحانه جزاً

حسناً

منهم احقر عیدالله عیدالله الزاهدی الاحراری

تاب الله علیه فضله قابل الدفع جسد مطهر حضرت خواجه

است قدس سره و در حین رحلت آن عالی حضرت دو ساله و چهار

ماه و شش روزه بوده، از احوال این کمینه آنچه گرامند عرض

تواند بود، آنست که حضرت ایشان می فرمودند که روزی ما و میان

شیخ تاج الدین و جمعی دیگر از مخلصان بیرون دهلیز منزل والدۀ

تونشسته بودیم و حضرت خواجه قدس سره اندرون منزل تشریف

داشتند بعد از ساعتی ترا (۲۴۴-۱) در برگرفته بفرحت و انبساط تمام

بیرون آمدند و فرمودند درین ساعت نسبتی خوب از ما جدا شده و

باین پسرک رسیده است پس ما همه شرط تهنیت و مبارک باد بجای آوردیم ، الحمدلله علی ذلك

دیگر والدہ ماجدہ این مسکین می گفتند کہ روزی حضرت خواجہ قدس سرہ در ضمن خانہ بتجدید طہارت مقید بودند و تو قریب بآن عالی حضرت بازی می کردی ناگاہ ترا امری غریب بخاطر رسیده است و دست بدستار مبارک آن عالی حضرت برده خواسته کہ آن دستار مشحونہ الانوار را بر سر خود بنہی ، پس حضرت خواجہ قدس سرہ بدست خود دستار مبارک را از سر منور بر گرفته ، همچنان بستہ بر سر تو نہادہ اند و دستار دیگر طلیدہ بر سر خود بستہ اند و مایان را فرمودہ اند کہ آن دستار را بمحافظت تمام نگاهداریم

والآن آن دستار مبارک ہمراہ بعضی از پرچہا حضرات خواجہا قدس سرہم (۲۴۴-ب) در خانہ ابن مسکن همچنان محفوظ است ، دیگر آنکہ حضرت ایشان می فرمودند کہ در بعضی از محافل مقدسہ کہ مادر خدمت حضرت خواجہ حاضر می بودیم و تو در آن محفل می در آمدی در کنار حضرت خواجہ نشستہ مارا بابا بابا می گفتی ، حضرت خواجہ می فرمودند کہ از این کہ این پسرک شمارا بابا می گوید معلوم می شود کہ ماسن ترتیب این رانخواہم یافت . تربیت این از دست شما خواہد آمد ۔

دیگر آن کہ حضرت حق جل و علاء حضرت ایشان را علیہ

التحیة والرضوان بریں فقیر مہربان ساخته بود کہ پیوستہ نظر شفقت و مرحمت بر حال این فقیر می داشتند و تختہ سبق ہرگونہ در کنار این فقیر می نهادند و از ہر باب حرفی بگوش این فقیر القامی فرمودند با آنکہ در بنیادی این اشفاق سن این فقیر از شش ہفت سالگی بتجاوز نبود و ہنگام استراحت قیلولہ این فقیر را در کنار خود (۱-۲۴۵) گرفتہ خواب می کردند و در حین سیر و سواری مطافات مشائخ قدیم دہلی چون برپالکی می نشستند این فقیر را زیر پیرہن خود گرفتہ ہمچنان راست تا مطاف حضرت خواجہ قطب الدین قدس سرہ یا مطاف حضرت سلطان المشائخ از نظر اہل بازار مستور می بردند۔

و این فقیر درون پیرہن آنحضرت بآرام و اطمینان تمام پستان مبارک آنحضرت را در دهن گرفتہ مکیدہ مکیدہ میرفتم و شرف این عنایت شگرف تا سن بلوغ این فقیر مر این فقیر را حاصل بود ، الحمد لله علی ذلك

دیگر آنکہ ہنگامی کہ این فقیر ارادہ دیدن مشائخ وقت می کرد بر خلاف طریقہ خود مانع می آمدند و می فرمودند تا سہ روز از تو صبر می توانیم کرد و زیادہ بران تاب مفارقت نداریم ، انتظار دیدن تو ما را بی آرام می سازد و فتور در اوقات ما می افکند دیگر آنکہ برخلاف عادت کریمہ خود این فقیر را تعلیم طریقہ (۲۴۵-ب) و تحمید ریاضات سرافراز ساختید و بفضلش آنکہ در آنچه

حضرت مخدوم زاده عالی نژاد خواجہ محمد عبداللہ و حضرت مخدوم زاده بزرگ خواجہ جمال الدین حسین بشرف تلقین و اخذ طریقہ از قطب المحققین حضرت میان شیخ احمد و حضرت میان شیخ الہ داد مشرف شدند۔

و این فقیر نیز موافقت برادران نموده از آنحضرت قدسی آیات بہ تعلیم طریقہ اختصاص یافتیم و بہ تعلیم نمودہا، آن حضرات گاہ گاہی اشتغال می ورزیدم، روزی بی سابقہ التماس و استدعاء این فقیر بمحض فضل و کرم حضرت ایشان این فقیر را در معرض خطاب داشتہ فرمودند خواجہ کسی ایام کسب و کار شہامین عمر است پارہ مقید شوید و دل بکار نبہد، آن گاہ عنایت نمودہ امر فرمودند ہر پگاہ بعد از بامداد پیش مایاید و جای کہ مانشتہ باشیم همانجا بہر وجہ از میان شیخ احمد و میان شیخ الہ داد اخذ نمودہ آید (۱-۲۴۶) تا چاشت مشغول می شدید پس این فقیر بموجب امر عالی مرتبت باین صحبت مشرف می شد، چون روزی چند گذشت اثر فتح فرادید این فقیر نیامد بی دل شدم و بخاطر درآمد کہ چنین کہ باب فیض برر و نمی کشاید همان پہ کہ پیش از این وجود خبیث خود را در مجلس مطہر آنحضرت در نیارم و بطاعات و عبادات جوارح اکتفا نمودہ اند، ذکر و مشغولی دست باز دارم همان کہ این خطرہ بدل بی حاصل این فقیر راہ یافت حضرت ایشان علیہ التحیۃ والرضوان سر برداشتہ فرمودند اگر

شیطان لعین از خاطر شما افکند که چون حاصلی ازین مشغولیا بدست نمی آید و فائده مترتب نمی شود دست ازین کار داشتن بهتر، در جواب این خطر به اندیشید که هر کس در عالم هذا بکسب و حرفت آباء و اجداد خود اشتغال می ورزد خواه نفع بزودی مترتب شود یا نه این مشغولیا کسب و کار بزرگان ماست (۲۴۶-ب) بما زاهدان باید بود، این فقیر تعظیم نموده بموجب امر عالی در تقابل خطر مذکوره بهمین اندیشه توسل می نمود و خلاص می شد، چون روزی چند براین قفیه هم گذشت روزی همچنان در خدمت آنحضرت مجلس سکوت داشتیم ناگاه آنحضرت باز سر برداشتند و عنایت نموده فرمودند، باری یکی پیش ما هم بیان نمائید که خدمت میان شیخ احمد و میان شیخ اله داد شما چه گفته اند، فقیر تلقینات آن حضرات معروض داشت آنحضرت فرمودند نی نی اینها مناسب حال شما نیست باینها قیام نه نمائید۔

پس روش و طریقه شغل خاص خود را عنایت نموده بیان فرمودند و این فقیر بموجب امر اعلیٰ دست از مشاغل قدیمه باز داشته شغل و طریقه آنحضرت را محکم گرفت و عنایت و فضل الهی و بیمن توجهات آنحضرت قسمی از نسبت (۲۴۷-ا) و کیفیت این حضرات بشمول جمعیت است ظاهر شدن گرفت و آنحضرت بالتزام همان کیفیت اشاره فرمودند و آنگاه بعد از چند روز این

فقیر را فرمودند این کارها چنین آسان و سبک بدست نمی آید تا بمذلتها و ریاضتها تن در ندهید علاج نیست ، پس این فقیر را فرمودند و هر روز موازن نه کوزه خورد آب از دور ترین چاه این محله کشیده بخانها آرامل و مساکین برسانید تا چهل روز بدولت این خدمت مشرف بود و آنگاه از خدمت آب کشی باز داشته بخدمت جاردب کشی مسجد امر نمودند و چند روزی بدین کار نیز مشغول بود و بعد از آن بنا بر تاثیر اسم المصل فتورات در وقت راه یافت و امراض مزمنه حامل این طریقه گشت و از جانب آنحضرت نیز تغافلی بلند تا دو سه سال کشید تا آنکه در بیماری نخستین که پیش از مرض رحلت در دهلی (۲۴۷-ب) عارض بدن مبارک آنحضرت گشته بود باز رو برین این فقیر کرده عنایات و مراحم مبذول داشتند و به بعضی از التفاتها خاص که نوشتن آن خالی از بی حیائی و خود نمائی نیست سرافراز گردانیدند -

و از اجلة سعادات این فقیر نسبت که در بیماری مذکور گاهی که این فقیر بخدمت حاضر می شد و خلوت می بود و این فقیر به بعضی از خدمات خاص مثل دست و پازیر گردن و مروحه جنبانیدن و آب خوراندن اقدام می نمود منع نمی فرمودند ،
الحمد لله على ذلك

بالجمله از ابتداء سن فطام تا حال در هر آن و هر ساعت بمرحمتها بی اندازه آنحضرت که اگر در صدد شرح و تفصیل آن

شود کتابی علاحدہ مرتب گردد مشرف بود۔

و اکنون کہ سایۂ عنایت آنحضرت بحسب صورت از سررفتنہ ترسان و ہراسان است کہ حال دین و دل این ضعیف یک جا خواهد (۱-۲۴۸) انجامید بامید الہیؑ.....

منہم فقیر زادہ کرامت اللہ کہ در تاریخ رحلت حضرت ایشان نہ سالہ بود و شفقتہا و مرحمتہا آنحضرت در حق اونیز مبذول شدہ گاہی در حق او می فرمودند این پسرک شما صوفی مادر زاد است باعث برسرافراز ساختن او باین عنایت آن بود کہ بعرض آنحضرت رساندہ بودند کہ کرامت اللہ درین صغرسن از دستار بستن شد یانہ و جامہا تنگ و لباس رنگین بالطبع مجتنب و محترز است

و از جملہ سعادات عالیہ در حق او آن ست کہ روز مکتبش دستار حضرت خواجہ آفاق و فرجی حضرت مولانا بزرگ را قدس سرہما برسرد دوش او گذاشتند و بزبان مبارک خود مبارک باد فرمودند اللہ تعالیٰ آثار لطف و شفقت آنحضرت را از افعال و اعمال او و پدر او ظاہر گرداند و دل و زبان اینہا را بہ یاد خود و محبت ”دوستان خود و از مراحم غیر مترقبہ کہ بعد از رحلت آن حضرت علیہ التحیۃ و الرضوان این مسکین در واقعہ بیدار آنحضرت در خواب مشرف شدند و بہ تجدید تلقین ذکر و توجہ آنحضرت

اصل مخطوطہ ازین جا کرم خوردہ است

سرفراز گشته ، آن خوابها از اندازہ و وقوف بیرون است“ ۱
(۲۴۸-ب)

معمور دارد ، اکنون نوبت بآن رسیدہ کہ قلم بی حوصلہ
رقم بآخر رسید ، این کتاب مستطاب و تمام شد بنگارد هیات ہینات
احوال و مقامات آنحضرت نہ از ان عالم است و نہ آن مقدار است
کہ تمام شدنی در پیش داشتہ باشد ، بنا بر تقویت این مدعی و اثبات
این مطلب منقبستی از مناقب عظیمہ آنحضرت کہ جای آن در
مفتح کتاب بود و بنا بر عدم مساعدت حافظہ در ان محل ثبت
نیفتادہ دریں جامی نویسد تا دال باشد بدو لطیفہ نازک یکی آنکہ
اشارہ نماید بفرود گذاشت اکثر مناقب شریفہ وعدم امکان گنجائش
کافہ مقامات عالیہ در هیچ کتابی ،

دوم آنکہ شگون و فال نیک بود ، برای افتتاح کتاب دیگر
در احوال آنحضرت خواہ آن کتاب دیگر بدست و قلم این فقیر کہ
سر انجام یابد خواہ از مخلص دیگر ۔

منقبت شریفہ (۲۴۹-۱) آنکہ آنحضرت علیہ التحیة
والرضوان ببعضی از محرفان می فرمودند کہ در صغر سن قبل از
رحلت پدر بزرگوار خود آن سرور را صلی اللہ علیہ وسلم بخواب
دیدہ بودیم کہ گوئی آن مبرور علیہ الصلوٰۃ والتحیة مارا در کنار
خود گرفته اند و بوسہا بہ شفقت تمام بر پیشانی ما می گیرند ، اتفاقاً

۱ واوین کی عبارت نسخہ الف کے حاشیہ پر درج ہے

هم در آن حين بيدار شدیم و چون دست برپيشانی بردیم اثر تری
 آب دهن مبارك آن سرور برپيشانی ماموجود بود، چنانچه از آن
 تری آنچه بدست ما رسید برچشمان ما لیدیم، و ذلك فضل الله یوتیه
 من یشاء والله ذو الفضل العظیم والحمد لله رب العالمین والصلوة
 والسلام علی سید الاولین والآخرین وتابعیه الی یوم الدین -

تمت رساله فی صخرة یوم الثلاثاء حلب من شهر رمضان
 المبارك احدى یوماً سنه اربعة واربعین بعد الالف
 اللهم تمم جمیع امورنا بالسعادة

(۲۴۹- ب) بفضل الهی شب دوشنبه سنه هزار ویک صد و سه

هجری از میر کاله صحاف خرید نموده شد و عندی بالالف -

فہرست مندرجہ جات جلد سوم (متن)

صفحہ نمبر	مضامین	نمبر شمار
	فاتحہ	۱
۱۱	در بیان ملخصی از معظمتا خصائص آ نحضرت	
	مقصد اول:	۲
۲۲	در ذکر مجملی از نسب عالی آ نحضرت و تفصیل وقائع عمر مبارک	
	فصل اول	۳
۲۲	در ذکر مجملی از نسب عالی آ نحضرت و احوال والا بزرگوار ایشان	
	فصل دوم	۴
	از آغازین بلوغ آ نحضرت تا ایام ترک و تجرید	
	فصل سوم	۵
	در معاظم امور و وقائع کہ از ابتدای ترک تا وصول بہ کمال حقیقی	
	فصل چہارم	۶
	در ذکر جلائل سوانح و کلیات و وقائع آ نحضرت کہ از وصول بہ کمال	
	مقصد دوم	۷
	در بیان مجملی از عبادات و عادات و اخلاق کریمہ آ نحضرت	
	فصل اول	۸
	در عبادات	

صفحہ نمبر	مضامین	نمبر شمار
	فصل دوم	۹
۸۲	در مکارم اطلاق آنحضرت	
	مقالہ اولیٰ	۱۰
۸۲	در داب و طریق اکل و شرب و لبس آنحضرت	
	مقالہ دوم	۱۱
۸۸	در روشن ترین و تعمیر و نفلہ و تنعم آنحضرت	
	مقالہ سوم	۱۲
۹۱	در طریق معاشرت آنحضرت با اہل بیت و خدام	
	مقالہ چہارم	۱۳
۹۴	در نبذی از خصائص مصاحبت آنحضرت با اصحاب.....	
	مقالہ پنجم	۱۴
۹۸	در روشن سفر و سواری آنحضرت	
	مقالہ ششم	۱۵
۹۹	در طریق معالجات آنحضرت	
	مقالہ ہفتم	۱۶
۱۰۱	در بیان تفقد آنحضرت	
	فصل سوم	۱۷
۱۰۳	در بیان اخلاق کریمہ	
	فاصلہ اولیٰ	
۱۰۶	ملکہ فاضلہ در عفت آنحضرت	

صفحہ نمبر	مضامین	نمبر شمار
۱۰۷	فاصلہ دوم درملکہ فاضلہ قناعت و خورسندی	
۱۰۸	فاصلہ سوم درملکہ فاضلہ تحمل و برداشت آنحضرت	
۱۱۱	فاصلہ چہارم درملکہ فاضلہ تفویض توکل آنحضرت	
۱۱۲	فاصلہ پنجم درملکہ فاضلہ ورع و تقویٰ آنحضرت	
۱۱۳	فاصلہ ششم درملکہ فاضلہ مجاہدہ و اجتهاد آنحضرت	
۱۱۳	فاصلہ ہفتم درملکہ فاضلہ عدالت و مواسات آنحضرت	
۱۱۵	فاصلہ ہشتم درملکہ فاضلہ حسن معاشرت و تحابب آنحضرت	
۱۱۶	فاصلہ نہم درملکہ فاضلہ حسن تدبیر و اصابت رای آنحضرت	
۱۱۷	فاصلہ دہم درملکہ فاضلہ حزم و تمیقظ آنحضرت	
۱۱۸	فاصلہ یازدہم درملکہ فاضلہ شجاعت و بہادری آنحضرت	

صفحہ نمبر	مضامین	نمبر شمار
۱۲۵	مقصد سوم	۱۸
۱۲۵	فصل اول در طریق ارشاد و ہدایت آنحضرت	۱۹
	فصل دوم	۲۰
۱۳۰	در نبذی از انفاس نفیہ آنحضرت	
۱۵۳	نجم اول تا نجم سی و سوم	
	فصل سوم	۲۱
۱۵۲	در برخی از تصرفات و خوارق عادات آنحضرت	
۱۵۷	آیت اولی تا دوازدهم	
	خاتمہ	۲۲
۱۷۲	در ذکر مرض و رحلت آنحضرت و طریق ارتحال ایشان	
	لاحقہ	۲۳
۲۱۲	در تعداد جمعی از صحب عظام و احباب کرام آنحضرت	
	قسم اول	۲۴
۲۱۴	میاں شیخ اللہ داد	
۲۲۳	میاں شیخ رفیع الدین محمد عباسی	
۲۲۸	بی بی دولت القرشیہ	
۲۳۳	بی بی فاطمہ بنت ملا مبارک ناگوری	
۲۳۵	شیخ عبدالواحد اجودھنی	
۲۳۸	شیخ نور الدین محمد مشہور بہ نور الحق	
۲۴۴	میاں شیخ اللہ دیا انصاری	

صفحہ نمبر	مضامین	نمبر شمار
۲۴۴	میاں شیخ مرتضیٰ سنبھلی	
۲۴۷	میاں شیخ نعمت اللہ	
۲۵۰	میر سید احمد	
۲۵۶	میر محمد زاہد ہروی	
۲۵۸	میاں شیخ یعقوب تھانہ کی	
۲۶۱	بی بی قطب	
۲۶۲	مولانا احمد لاہوری	
۲۶۳	میر سید زید	
۲۶۶	میاں شیخ موسیٰ	
۲۶۷	مولانا شیر محمد لاہوری	
۲۶۹	میاں شیخ رستم	
۲۷۳	میاں شیخ اسماعیل رشدی (جامع ملفوظات حضرت خواجہ باقی باللہ)	
۲۷۵	نواب خواجہ محمد قلیج خان	
۲۷۷	خواجہ محمد صادق ہمدانی کشمیری	
۲۸۲	میاں شیخ جعفر	
۲۸۳	میاں شیخ سید مصطفیٰ باغ پتی	
۲۸۵	شیخ عمر بنوڑی	
	شیخ ابا بکر امرودہوی	
۲۸۹	اخوند ملا قاسم علی	
۲۹۰	حافظ جلال الدین محمد سمرقندی	

صفحہ نمبر	مضامین	نمبر شمار
۲۹۳	مولانا عبدالغفور سنبھلی	
۲۹۳	مولانا محمد ہاشم سنہلی	
۲۹۵	شیخ عبدالہادی بداونی	
۲۹۵	میر سیف اللہ	
۲۹۶	میر حسن	
۲۹۸	شیخ محمد طاہر فیروز آبادی	
۳۰۰	شیخ ابراہیم	
۳۰۱	خواجہ احمد پراچہ لاہوری	
۳۰۲	مخدوم میاں شیخ کمال	
۳۰۳	حافظ حبیب لاہوری	
۳۰۴	حبیب ناگوری	
۳۰۵	حاجی عبید اللہ سندھی	
۳۰۶	ملاسد ہاری	
۳۰۷	شیخ بایزید	
۳۰۷	ملادلہ	
۳۱۰	ذکر بعض از عزیزان ارادت مندان کہ بعد از رحلت حضرت خواجہ..... در ظل عنایت حضرت ایشاں (خواجہ حسام الدین) پرورش یافتہ اند	۲۵ قسم دوم
۳۰۱		

صفحہ نمبر	مضامین	نمبر شمار
۳۱۰	خواجہ محمد عبداللہ (خواجہ خرد)	
۳۱۴	بی بی زہری (زوجہ ثانی خواجہ حسام الدین)	
۳۲۱	خواجہ جمال الدین حسین	
۳۲۱	خواجہ سراج الدین محمد	
۳۲۵	خواجہ محمد قاسم (خالہ زاد حضرت خواجہ)	
۳۲۹	میر سلطان منصور بدخشی	
۳۳۳	خواجہ محمد افضل بدخشی	
۳۳۶	خواجہ عبداللطیف	
۳۳۶	مولانا محمد دوست	
۳۳۸	میر سید ابراہیم	
۳۴۰	خوشحال بیگ	
۳۴۱	شیخ محمد شریف	
۳۴۲	شیخ شریف اکبر آبادی	
۳۴۲	ملا عبدالرحیم سلای	
۳۴۲	مولانا محمد حیدر کشمیری	
۳۴۳	میاں شیخ احمد	
۳۴۳	میر محمد صادق بن نواب قلیج خان	
۳۴۴	حافظ عنایت اللہ	
۳۴۴	پیر محمد صدیق بن خواجہ محمد صادق ہمدانی	
۳۴۴	میاں محمد قلی	

صفحہ نمبر	مضامین	نمبر شمار
۳۲۵	خواجہ صوفی	
۳۲۵	خواجہ ابو مدین	
۳۲۵	خواجہ احمد	
۳۲۶	میر سید کاظم	
۳۲۶	میر سید زین العابدین	
۳۲۶	میاں محمد باقر بن شیخ طاہر فیروز آبادی	
۳۲۷	شیخ رکن الدین	
۳۲۸	شیخ احمد گجراتی	
۳۲۸	میاں شیخ ولی محمد بدھنی	
۳۲۹	شیخ ابراہیم دکنی	
۳۲۹	شیخ حمزہ	
۳۲۹	میراں سید محمود	
۳۵۰	ملاحسن گجراتی	
۳۵۱	میاں محمد یوسف	
۳۵۱	میراں سید جوان	
۳۵۱	ملا عبد السلام	
۳۵۲	سبحان قلی	
۳۵۲	رحمت اللہ	
۳۵۲	عبید اللہ زاہدی (خواجہ کلاں مؤلف)	

تذکرہ خواجہ حسام الدین احمد

خلیفہ حضرت خواجہ باقی باللہ نقشبندی دہلوی رحمۃ اللہ علیہ

زاد المعاد

جلد چہارم

تعلیقات و توضیحات

تالیف

مخبر اقبال مجددی

121- بی ماڈل ٹاؤن گوجرانوالہ
پاکستان +92-55-3841160

نظم اسلامک پبلیکیشنز

جُمْلہ حقوق بحق ادارہ محفوظ

کتاب تذکرہ خواجہ حسام الدین احمد
جلد چہارم تعلیقات و توضیحات
تالیف محمد اقبال مجددی
طبع اول ۲۰۱۳ء
تعداد ۱۱۰۰

ناشر

تنظیم الاسلام پبلی کیشنز

مرکزی جامع مسجد نقشبندیہ 121-بی ماڈل ٹاؤن گوجرانوالہ

Tanzeem-ul-Islam Publications

121-B Model Town Gujranwala, Pakistan

Ph #: +92-55-3841160, Fax #: +92-55-3731933

Mob #: 0333-7371472

URL: www.tanzeemulislam.com

E-mail: tanzeemulislam@yahoo.com

ضیاء القرآن پبلی کیشنز، گنج بخش روڈ، لاہور 042-37221953

اسلامی بک کارپوریشن، کمیٹی چوک، راولپنڈی 051-5536111

مکتبہ غوثیہ، ہول سیل ڈیلر، یونیورسٹی روڈ، بالقابل عسکری بنک، کراچی 021-34926110



فہرست مندرجات جلد چہارم (تعلیقات)

صفحہ نمبر	مضامین	نمبر شمار
۳	فاتحہ۔۔۔ مقصد اول	۱
۵	فصل اول	۲
۸	فصل دوم	۳
۱۰	فصل سوم	۴
۳۱	فصل چہارم	۵
۵۸	مقصد دوم	۶
۶۲	مقالہ سوم	۷
۶۲	مقالہ چہارم	۸
۶۶	مقالہ پنجم	۹
۶۷	مقالہ ششم	۱۰
۷۷	مقصد سوم	۱۱
۹۷	خاتمہ	۱۲
۱۱۷	لاحقہ	۱۳
۱۱۷	لاحقہ (اول)	۱۴
۲۱۷	لاحقہ (دوم)	۱۵

تعلیقات

قندز از بلاد بدخشاں

۹/۵

بدخشاں، افغانستان کا مشہور مردم خیز خطہ ہے جس کے مضافات میں علاقہ قطنغن سے متعلق ایک قصبہ قندز ہے، جسے قندوز اور قھندز بمعنی قلعہ بھی کہتے ہیں (قاموس جغرافیائی افغانستان ۳/ ۱۸۴-۱۸۸، راہنمای قطنغن و بدخشاں ۶۳-۶۹، تاریخ بدخشاں (بامداد اشاریہ)، جغرافیای سرزمین خلافت شرقی ۳۵۵)

۱۰/۱۵-۱۶ درس بہ شانزہ ہفتدہ سا لگی بعد از رحلت والد بزرگوار خود (نواب غازی

نظام)

تفصیل کے لئے ملاحظہ ہو تعلیقات حاضر مقصد اول، فصل دوم کے

تعلیقات

۲۰/۱۱ سلسلہ نسب عالی حضرت (خواجہ حسام الدین احمد) از یک بخیر التابین

..... آدم صوفیہ..... ابو سعید حسن بن ابی الحسن البصری منتہی می شود.....

حضرت ابو سعید حسن بن ابی الحسن یسار بصری (ف ۱۱۰ھ/

۶۷۲۸ء) کی پرورش ام المؤمنین ام سلمہ المخزومیہ نے کئی تھی اور اپنا

دودھ پلایا تھا، حضرت ام سلمہ حضرت نبی کریم ﷺ کی محبوب تین ازواج مبارکات میں سے تھیں، محدثین نے ان سے روایات لی ہیں
(سیر اعلام النبلاء: ۲/۲۰۱.....۲۱۰، ۳/۵۶۳، ۵۸۸)

۱۶/۲۲-۱۷ سلسلہ نسب عالی حضرت..... از طرف دیگر باعظم المفسرین امام زاہدی
می پیوند

یہاں امام المفسرین امام زاہدی سے مراد امام ابوالرجاء نجم الدین مختار بن محمود بن محمد زاہدی غزینی (ف ۶۵۸ھ / ۱۲۶۰ء) مراد ہیں، آپ مشہور حنفی فقیہ اور اصولی تھے شرح قدوری کے علاوہ کئی کتب کے مولف بھی تھے (الجواہر المصیہ: ۲/۱۲۶، کشف الظنون: ۱/۵۷۷ و بعد، معجم الموفین: ۱۲/۲۱۱)

۳-۳/۲۵ یکی از آباء کرام ایشاں (خواجہ حسام الدین احمد) کہ خواجہ مبارک شاہ نام داشتند فرمائی کہ حضرت امیر صاحب قرآن (تیمور) نوشتہ اند..... کتب تاریخ سے خواجہ مبارک شاہ کے احوال اور اس فرمان کے متن کا کچھ سراغ نہیں مل سکا۔ البتہ ظفر نامہ یزدی (۲/۱۹۱) میں جس مبارک خواجہ کا ذکر ہے وہ ان سے مختلف شخصیت ہے۔

۱۰-۹/۲۵ والد بزرگوار آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) خواجہ نظام الدین احمد بن علی..... نواب غازی خان.....

نواب غازی خان بدخشی ۹۸۲ھ / ۱۵۷۳ء کو کابل سے ہندوستان آکر اکبر بادشاہ سے ملے اور منصب ”پروانچی گری“ پر فائز ہوئے۔ (تاریخ اکبری: ۱۹۵، اکبر نامہ: ۳/۱۰۸) حالات اوز دیگر

خدمات ملکی کے لئے کتاب حاضر کا مقدمہ ملاحظہ کریں۔

۱۸/۲۵ مضافات بدخشاں کہ مسقط الراس ایشاں (غازی نظام) بود
نواب غازی نظام کا مستقر بدخشاں کا مضافاتی قصبہ قندز تھا
(رک بہ تعلیقات حاضر: ۶/۴)

۱۵/۲۵

طالقان، اس نام کے دو شہر ہیں اول خراسان میں ہے جو
مروالروڈ اور بلخ کے درمیان واقع ہے، دوم قزوین اور ابہر کے مابین
ایک قصبہ ہے (معجم البلدان: ۶/۸، مشترک: ۱۲۶-۱۲۷)
نواب غازی خان طالقان خراسان گئے تھے، یعنی قصبہ اول الذکر

۱۶/۲۵ مولانا مزید (فرید) ورجی اکبر تلامذہ مولانا محمود سرخ و سید جمیل بلخی.....

نواب غازی خان نے سات سال کی عمر میں اپنے مولد جرم میں
ابتدائی کتب پڑھنے کے بعد مزید تحصیل کا آغاز کیا تو وہاں سے قریبی
شہر طالقان گئے جہاں انہوں نے مولانا مزید (فرید) ورجی سے پڑھا،
ان کے حالات معروف تذکروں میں نہیں ملتے ان کی نسبت ورجی قصبہ
ورج سے ہے جو بدخشاں کے مضافات میں طالقان کے زیر انتظام ہے
(تاریخ بدخشاں: ۶، راہنمای قطغن و بدخشاں: ۸۱، ۸۴) مذکر احباب
(۲۹۱، ۲۹۳) میں ایک مولانا فرید کا تذکرہ کیا گیا ہے جو بخارا کے
افتخار الاطباء تھے، علوم طبی کے علاوہ دیگر علوم میں بھی ان کے بہت سے
شاگرد تھے، ممکن ہے نواب غازی خان نے انہیں سے پڑھا ہو۔

۱۹/۲۵ قاضی امین اللہ ششمشی.....

ان کے حالات مروجہ کتب میں نہیں مل سکے، وہ بدخشاں کے ایک قصبہ ششمش کے رہنے والے تھے، اس قریہ کی تفصیل کے لئے دیکھئے۔ (تاریخ بدخشاں)

۷/۲۶

مولانا فرید الدین سعید ترکستانی و مولانا وحید الدین احمد جندی (استادان نواب غازی خان) ان دونوں علماء کے احوال تذکروں میں نہیں ملتے۔

۱۲/۲۶

مولانا مصطفیٰ رومی (ف رجب ۹۶۶ھ) مدفون جوار مزار خواجہ عبید اللہ احرار قدس سرہ روم کے اعیان علماء میں سے تھے، حرین الشریفین حاضر ہوئے وہاں تفسیر و حدیث اور علوم عقلیہ کا درس دیتے رہے، آپ نے مدت دراز تک بخارا میں حدیث کا درس دیا شاعر بھی تھے۔ (مذکر احباب: ۲۳۴-۲۲۷) معروف شاعر فیضی کاسانی (ف ۱۰۰۶ھ / ۱۵۹۷ء) بھی ان کے حوزہ درس میں شامل رہے۔ (تذکرۃ الشعراء مطربی: ۵۸۱) کتاب حاضر (زاد المعاد) سے معلوم ہوا ہے کہ وہ بخارا کے علاوہ سمرقند میں بھی درس دیتے تھے جہاں نواب غازی خان نے ان سے تفسیر و حدیث کی سند حاصل کی۔

۹-۸/۲۶ مولانا کمال الدین ابوالخیر ازاعاظم تلامذہ مولانا عبدالغفور لاری بودہ.....
مولانا کمال الدین ابوالخیر علوم معقول و منقول کے عالم تھے او

سلاطین ان کا بہت احترام کرتے تھے، علم طب سے بھی گہرا تعلق تھا، فارسی میں شعر کہتے تھے اور عاشق تخلص تھا، ان کی تاریخ ”وفات عاشق“ سے برآمد ہوتی ہے یعنی

حسن ثاری بخاری نے ان کے کئی اشعار بطور نمونہ درج کئے ہیں (مذکر احباب: ۳۳۷-۳۳۱) مولانا جامی کے معروف شاگرد مولانا عبدالغفور لاری (ف ۹۱۲ھ/۱۵۰۶ء) کے تلمیذ تھے۔

۳/۲۷

خواجہ ضیاء الدین یوسف (۸۸۲-۹۱۹ھ/۱۳۷۷-۱۵۱۳ء) بن مولانا جامی، مولانا نے ان کی تعلیم و تربیت کے لئے اپنے شاگردوں مولانا عبدالغفور لاری اور مولانا علی واعظ کاشفی کے سپرد کیا تھا، (مقامات جامی: ۲۷۷) مولف زاد المعاد نے نواب غازی خان کو جن مربی خواجہ ضیاء الدین کی صحبت میں آئی تھی ان کا نام نہیں لکھا لیکن مذکورہ دونوں شخصیات میں سے موخر الذکر شیخ فخر الدین علی کاشفی (۸۶۷-۹۳۹ھ/۱۲۹۲-۱۵۳۲ء) جو مشہور تذکرہ رشحات کے مولف تھے، مراد ہیں۔

۱۳/۲۷

حضرت مخدومی خوارزمی سے نواب غازی خان بیعت ہوئے، مخدوم اعظم شیخ حسین خوارزمی (ف ۱۸ شعبان ۹۵۸ھ/۱۵۵۱ء) ماوراء النہر کے اکابر صوفیہ میں سے تھے ان کے احوال پر دو تذکرے ملتے ہیں اول مفتاح الطالبین مولفہ کمال الدین محمود غجدوانی، دوم جادة العاشقین مولفہ شرف الدین حسین بن شیخ حسین خوارزمی ان

دونوں کے خطی نسخے کتابخانہ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد میں ہیں (فہرست نسخہ ہای خطی فارسی کتابخانہ گنج بخش: ۴/۲۱۰۰، ۲۱۳۲)، شرح فصوص الحکم مولفہ تاج الدین حسین خوارزمی مقدمہ نوشتہ نجیب مائل ہروی ص: ۱۵)

۹/۲۷ مولانا رشید الدین حاجی میاں کالے

یہ نواب غازی خان کے ہم سبق تھے حالات زندگی کا ہمیں اس وقت تک علم نہیں ہے۔

۳/۲۸ مولانا کبیک اعلم علماء بخارا

ترکستان سے تعلق تھا، مولانا خواجگی قدس سرہ سے کم سنی سے ہی منسلک ہو کر سلوک میں ثابت قدم رہے، طلبہ ان کے درس سے فارغ ہو کر مرتبہ مولویت پر فائز ہوتے تھے، فارسی میں عمدہ شعر کہتے تھے، ثاری بخاری ان کی خدمت میں حاضر ہوئے تھے۔ (مذکر احباب: ۳۸۸-۳۸۹)

۱۶/۲۸-۱۷ عبدالعزیز خان پادشاہ بخارا راغب ملاقات ایشاں (نواب غازی

خان) شدہ اند.....

عبدالعزیز خان (۹۳۷-۹۵۶ھ/۱۵۴۰-۱۵۴۹ء) بن عبید اللہ خان بخارا کا حاکم نہایت علم دوست علم اور علماء نواز اور فقراء و مشائخ کا بہت ہی معتقد تھا، اسے شیخ جلال سے خاص عقیدت تھی جو مولانا شمس الدین محمد روجی کے مرید اور مولانا جامی کے نبیرہ تھے۔ (مذکر احباب ۶۳-۸۰، مقدمہ مرتب سید محمد فضل اللہ ۲۷-۳۴)

۳/۲۹ مولانا ناصر

نواب غازی خان اپنے قیام بخارا کے دوران جن اکابر علماء سے ملے اور مباحثے ہوئے ان میں مولانا ناصر بھی شامل ہیں جو دراصل حضرت ناصر الملتہ والدین ناصر الدین بن قوام الدین عبداللہ تھے جو مذکور احباب کی تالیف کے دوران بقید حیات اور ۹۷۴ھ / ۱۹۶۷ء میں ۸۴ سال کے تھے، عبدالعزیز خان مذکور نے ان سے مصافحہ بھی کیا تھا۔
(مذکور احباب: ۷۱-۷۳)

۴/۲۹ مولانا حسین ترکستانی

نواب غازی خان ان سے بھی اپنے قیام بخارا کے دوران ملے اور مناظرانہ مباحث ہوئے تھے، ان کا تعلق ترکستان سے تھا، مولانا عصام الدین کے شاگرد اور مدرسہ سلطان الغ بیگ میں رہتے اور افادہ علم میں مشغول تھے، فن شعر خصوصاً معما کے ماہر تھے۔ (مذکور احباب: ۳۸۷-۳۸۶)

۴/۲۹ شیخ موید

نواب غازی کے قیام بخارا کے دوران ان سے بھی مناظرے ہوئے تھے ان کا پورا نام قدوة العلماء شیخ موید مہنہ ہے، جو سلطان ابوسعید ابوالخیر جیسے عظیم صوفی بزرگ کی اولاد میں سے تھے ان کی نسبت سادات مشہدی سے بھی تھی..... بخارا میں مدرسہ مرزا میں درس دیتے تھے، شاعری کا اعلیٰ ذوق رکھتے تھے، بخارا میں خواجہ ابو حفص کبیر کے روضہ کے جوار میں دفن ہوئے۔ (مذکور احباب: ۲۸۹-۲۹۰)

۱۲-۱۱/۲۹ مولانا علاء الدین محمد لاری کہ از مشاہیر علماء شیراز بودہ اند.....

سمرقند میں مزار حضرت خواجہ احرار پر نواب غازی خان کی ان سے ملاقات ہوئی تھی، مولانا لاری کے حالات کتب تاریخ میں نہیں ملتے، معاصر ماخذ تذکرہ ہمایوں و اکبر میں ہے کہ علاء الدین لاری جو چند سال پہلے تحصیل کے لئے سمرقند گئے ہوئے تھے واپس آئے اور ہمایوں بادشاہ سے تجماک میں ملے۔ (۱۸۸-۱۸۹) اس سے پہلے اسی کتاب میں آیا ہے کہ وہ بادشاہ کے خرچ پر حرمین گئے تو یمن میں ان کا انتقال ہو گیا (ص: ۱۷۷) مولانا علاء الدین لاری نام کی جو شخصیت مخدوم عبداللہ سلطانپوری کے اقران میں سے تھے اور اکبر بادشاہ کی تعلیم پر مقرر تھے (مجمع الشعرای جہانگیر شاہی: ۲۱۲) وہ ان علاء الدین محمد لاری سے جداگانہ شخصیت تھے۔

۱۶/۲۹ وانی مملکت بدخشان مرزا سلیمان شاہ.....

مرزا سلیمان شاہ (ف ۹۹۷ھ / ۱۵۸۸ء) جنگ پانی پت میں بابر کے ساتھ مل کر دوشجاعت دی، درویشوں کی صحبت بہت مرغوب تھی، سلسلہ چشتیہ کے مشائخ سے ارادت کامل رکھتا تھا (مذکر احباب: ۱۲۶-۱۲۴) نواب غازی خان جب تحصیل علم کے بعد واپس بدخشاں گئے تو اس نے بہت احترام کیا اور اپنے پاس ٹھہرائے رکھا وہ خود بھی شاعر تھا اور ذکاء تخلص کرتا تھا۔ (روضۃ السلاطین، تعلیقات راشدی: ۲۲۳)

۱۲-۱۱/۳۰ شہاب الدین احمد خان نیشاپوری

ہمایوں بادشاہ نے جوان دنوں (۹۶۰ھ / ۱۵۵۳ء) کابل میں

مقیم تھا جب نواب غازی خان اور مولانا علاء الدین محمد لاری کی کابل آمد کی خبر اُسے ہوئی تو اس نے میر شہاب الدین احمد نیشاپوری کو ان کے استقبال کے لئے بھیجا اور کہا کہ دونوں آکر ملاقات کریں میر شہاب الدین نیشاپوری میر سامان کے عہدہ پر فائز تھا (تذکرہ ہمایوں واکبر: ۱۷۸) اس کا منصب پنج ہزاری تھا، پھر گجرات کا صوبیدار مقرر کیا گیا، آخر میں مالوہ میں متعین کیا گیا وہیں فوت ہوا۔ (ذخیرۃ الخونین: ۱۰۱/۱)

۳۱/۲-۳ آں بادشاہ کریم (ہمایوں) راسہ صدر بودہ یکی صدر العلماء کہ..... ان امور اور صدارت کے مختلف درجات کی تفصیل لیے دیکھئے:

History of the Sadarat in Medieval India by A.D Khah.

۳۱/۱۸-۱۹ مرصد ہمایونیہ

نواب غازی خان کی اس تصنیف کا کسی اور مورخ نے ذکر نہیں کیا، بدایونی نے ان کی تصانیف کا ذکر کیا ہے لیکن مرصد ہمایونیہ کا تذکرہ نہیں کیا (منتخب التواریخ: ۱۰۳/۳) ہمایوں کی ستارہ شناسی اور اختر بینی کے ذوق کے تحت نواب غازی خان نے یہ کتاب لکھ کر بادشاہ کو پیش کی، اس کے کسی نسخہ کا تا حال ہمیں علم نہیں ہے۔

۳۲/۶-۷ مرزایان مملکت بدخشان مرزا سلیمان و مرزا ابراہیم

مرزا ابراہیم بن مرزا سلیمان ذکاء مذکور بن خان مرزا بن سلطان محمود مرزا بن سلطان ابوسعید گورگانی،

مرزا ابراہیم ابوالقاسم متخلص بہ وفائی، پیر محمد خان کے ہاتھوں بلخ

میں ۹۶۷ھ / ۱۵۵۹ء کو قتل ہوا، خوش طبع شاعر تھا، صلحا و فقراء پر لطف و کرم کرتا رہتا تھا، فارسی میں شعر بھی کہتا تھا، یہ ”مرزایان بدخشاں“ وہاں کے حالات کی خرابی کے باعث ہندوستان چلے آئے تھے اور یہاں مرزایان بدخشاںی کہلاتے تھے۔ (آثر الامراء / ۱، ۴۷۷، ۳ / ۳۰۹، و بہ بعد، تاریخ محمدی: ۲ / ۴ / ۴۶۰، مذکر احباب: ۱۲۱، ۱۲۳، روضۃ السلاطین، تعلیقات راشدی: ۲۲۴-۲۲۵)

۸-۶/۳۲ بادشاہ (ہمایوں) خواستہ اند بعضی سرائر و مکامن امور ملکی را بہ محرمی از مقربان درگاہ القا نموده بہ مرزایان مملکت بدخشاں پیغام کنند، بعد تاہل ایشان (نواب غازی خان) را برای این خدمت اختیار نموده بہ بدخشاں فرستادہ اند.....

معاصر تذکرہ ہمایوں و اکبر میں ۹۶۳ھ / ۱۵۵۵ء کے واقعات کے تحت ملکی حالات بیان کئے گئے ہیں کہ قلعہ کابل میں محصور ہو کر افغانوں نے ہمایوں اور دیگر مخالفین کا مقابلہ کیا تھا، اس سلسلہ میں ہمایوں نے اپنے مقابل مرزایان بدخشاں (سلیمان و ابراہیم) کو پیغام بھیجا کہ کسی طرح کابل پر اس کا قبضہ ہو جائے، (ص: ۱۹۶-۲۱۶) یہاں اس تاریخ میں نواب غازی خان کو بھیجنے کا ذکر بھی ملتا ہے۔ (تذکرہ ہمایوں و اکبر: ۲۰۵-۲۰۶) مرزایان بدخشاں مذکور نے اپنی علم دوستی کے باعث نواب غازی خان کو واپس جانے سے روکا اور انہیں ”اعلم خاقانی“ کا خطاب دے کر وہاں کی قضات ان کے سپرد کی جہاں انہوں نے عدل و انصاف سے خدمات انجام دیں۔ (زاد المعاد)

مرزایاں بدخشان نے نواب غازی خان کے ساتھ عقیدت کے باعث انہیں بدخشاں ہی میں روک لیا اور ان کی بجائے علی خان بدخشی کو پیغامات دے کر ہمایوں کے پاس بھیجا غالباً یہی خضر خان کے خواہر زادہ تھے ان کی اپنی گری کی خدمات کا ذکر تذکرہ ہمایوں و اکبر (۱۷۴) میں ملتا ہے۔

شیخ خلیل اللہ بدخشی (ف ۱۰۰۱ھ / ۱۵۹۲ء) بن شیخ علی بن شیخ محمد کے اجداد عرب سے خراسان گئے وہاں سے بدخشان جا کر آباد ہو گئے، شیخ خلیل اللہ بدخشی شیخ کمال الدین حسین خوارزمی کے خلیفہ تھے، آپ بدخشان سے سمرقند چلے گئے تو مرزا سلیمان والی بدخشان نے اور اس کے پوتے مرزا شاہ رخ بن مرزا ابراہیم نے شیخ خلیل اللہ کو خطوط لکھ کر بدخشان کے فضائل گنوائے اور انہیں بدخشان واپس آنے کے لئے کہا، شیخ واپس آئے لیکن پھر وہاں کے سیاسی حالات اور علمائے کے تفرقہ کے باعث ترک وطن کیا اسی دوران والی بخارا عبداللہ خان نے وہاں خانقاہ عظیم الشان تعمیر کی تو انہیں بخارا آنے کی دعوت دی جس پر آپ بخارا گئے وہاں قبول عام حاصل ہوا بکثرت اہل بخارا آپ کے حلقہ ارادت میں داخل ہوئے وہیں ۱۰۰۱ھ کو انتقال ہوا ان کے خلفاء نے ان کی نعش بدخشان لا کر دفن کی (جامع السلاسل مولفہ مجد الدین بن ظہیر الدین محمد بن شیخ خلیل اللہ بدخشی، خطی ورق: ۲۰۹-۲۲۶ ب،

تاریخ محمدی ۲/۵/۱۵) جامع السلاسل، شیخ خلیل اللہ کے پوتے کی تصنیف ہے اس میں شیخ خلیل اللہ بدخشی کے خلفاء کے مختصر حالات بھی درج ہیں ان میں نواب غازی خان کا تذکرہ کہیں نہیں ہے، جس کا مطلب یہ ہے کہ نواب غازی خان کو شیخ خلیل اللہ سے خلافت نہیں ملی تھی محض ان سے ارادات و بیعت کا سلسلہ ہی تھا کہ شیخ بدخشان سے ہجرت کر کے بخارا چلے گئے تھے۔

نواب غازی خان سے شیخ خلیل اللہ بدخشی کا تعلق سلسلہ کبرویہ سے تھا، اس سلسلہ کا آغاز شیخ نجم الدین کبریٰ (۵۴۰-۶۱۸ھ/ ۱۱۴۵-۱۲۲۱ء) سے ہوا، تفصیل کیلئے دیکھئے:

نظام غریب یعنی: لطائف اشرفی ۱/۳۷۵-۳۷۸

Trimingham, J.S: Sufi Orders in Islam, PP.55-58

شیخ خلیل اللہ بدخشی کی ہجرت ماوراء النہر سے دل برداشتہ ہو کر نواب غازی خان مرزا سلیمان سے ”رخصت سفر حجاز“ لے کر بدخشان سے روانہ ہوئے اور کابل پہنچے تھے کہ مرزا محمد حکیم نے روک لیا اور خدمات شائستہ بجالایا، اور ان سے کچھ اسباق بھی پڑھے۔

مرزا محمد حکیم ہمایوں بادشاہ کا فرزند اور کابل کا گورنر تھا، وہ کم سنی سے ہی کابل میں رہا اور پھر وہیں کا گورنر بن گیا وہیں اس کا ۱۲ شعبان ۹۹۳ھ/ ۱۵۸۵ء کو انتقال ہوا، اپنے دادا ظہیر الدین بابر کے روضہ میں دفن کیا گیا۔ (تاریخ افغانستان: ۷۴)

۲-۱/۳۴ ایشاں (نواب غازی خان) بعزت و احترام تمام درسناہادی و ثمانین

و تسعمایۃ بہ ہند تشریف آوردہ.....

یعنی نواب غازی خان ۹۸۱ھ کو کابل سے ہندوستان آئے،

یہاں حضرت مولف (خواجہ کلاں) کو سہو ہوا ہے، نواب غازی خان

کابل سے ۹۸۲ھ کو ہندوستان آئے تھے، معاصر تواریخ (تاریخ اکبری:

۱۹۵ اور اکبر نامہ: ۱۰۸/۳) میں یہی سنہ ورود دیا گیا ہے۔ اکبر ان

دنوں (۹۸۲ھ) بنگال میں بعض بغاوتوں کے استیصال کیلئے گیا ہوا تھا

وہیں حاجی پور پٹنہ کے قیام کے بعد خانپور پہنچا تو قاضی نواب غازی خان

اس سے وہاں ملے۔ (تاریخ اکبری، تعلیقات: ۳۷۲)، مقدمہ کتاب حاضر

۹-۸/۳۴ بہ (نواب غازی خان) مناصب بزرگ و خدمات عظیم متعین می شدند.....

نواب غازی خان کو پہلی ملاقات میں اکبر نے ”پروانچی گری“

کی خدمت پر مامور کیا تھا (تاریخ اکبری: ۱۹۵) اکبر نے انہیں کئی اہم

مہمات پر روانہ کیا اور جلد ہی ان کی ترقی عمل میں آئی انہیں ہزاری

منصب ملا، مقدمہ کتاب حاضر احوال نواب غازی خان۔

۱-۱۹/۳۵-۳۴ ہیچناں در محاربات با معصوم خان کابلی و..... شرح و بسط ایں وقائع در اکبر

نامہ مندرج است.....

نواب غازی خان کی ان تمام مہمات میں شرکت اور خدمات

جنگی کی تفصیل ہم نے کتاب حاضر کے مقدمہ میں دی ہے۔ اکبر نامہ علامی

ابوالفضل (ف ۱۰۱۱ھ / ۱۵۹۳ء) کی تصنیف ہے جو صاحب سوانح خواجہ

حسام الدین احمد کا برادر نسبتی تھا، اکبر نامہ اکبر بادشاہ کے عہد کی تاریخ

ہے جو ۱۰۰۴ھ / ۱۵۹۶ء کو مکمل ہوئی، لکھنؤ و کلکتہ سے اس کا فارسی متن

طبع ہو چکا ہے، (ماخذ مقدمہ و تعلیقات کتاب حاضر)

۵-۳/۳۵ بزرگان حضرت عرش آستانی (اکبر بادشاہ) ہمیشہ بایشاں (نواب

غازی خان) طریق اعزاز و اکرام رعایت می نمودند.....

جدید تحقیقات و اسناد و کتبات کی روشنی میں یہ ثابت ہوا ہے کہ

اکبر کا بعد از مرگ خطاب عرش آستانی تھانہ کہ عرش آشیانی، (ضیاء الدین

دیباچی: ”اکبر کا پس از مرگ خطاب عرش آشیانی یا عرش آستانی“ مقالہ مشمولہ

نذر مختار ۱۳۹-۱۵۲)

بہ عارضہ خناق از عالم درگذشتہ.....

۱/۳۶

یعنی نواب غازی خان کا انتقال مرض خناق میں ہوا، خناق، گلے

کے غدودوں کے متورم ہو جانے کی بیماری کا نام ہے جس کی وجہ سے

سانس لینے اور کھانے پینے میں تکلیف ہوتی ہے۔ (اردو لغت: ۷۰۶/۸)

۲۰-۱۹/۳۷ زبان مبارک حضرت ایشاں (خواجہ حسام الدین احمد) صحبتہاء شگرف

و سخنان مفید در باب حمیت و حمایت مسلمانی حضرت خان (نواب غازی

خان) و آں مقاومات و مصادقات کہ از ایشان دریں باب با پادشاہ

(اکبر) و مصاحبان پادشاہ در ہر چند گاہی بہ وقوع می آمد شنیدہ این رسالہ

گنجائش تحریر آں ندارد.....

مولف نے آخری جملہ میں یہ بھی اضافہ کیا ہے کہ اکبر کے زیر اثر

اسلام پر جو آفتیں ٹوٹی تھیں اس وقت ”حامیان اسلام و متصلبان ملت“

میں نواب غازی خان سے بڑھ کر کوئی نہیں تھا..... یہ امور معاصر کتب

تاریخ کے مندرجات کے خلاف ہیں عبدالقادر بدایونی نے واضح الفاظ

میں نواب غازی خان کے متعلق لکھا ہے کہ نواب غازی خان پہلے شخص ہیں جنہوں نے فتح پور سیکری میں بادشاہ کو سجدہ کرنے کی اختراع کی..... (منتخب التواریخ؛ ۳/ ۱۰۴-۱۸۶) ہم نے کتاب حاضر کے مقدمہ میں ان امور کی تفصیل بیان کی ہے۔

۱۳/۳۸-۱۴ بعد از رحلت والد بزرگوار (نواب غازی خان) ایٹاں (خواجہ حسام الدین احمد) چوں فرمان استخالت عنوان.....

یعنی نواب غازی خان کی وفات (رجب ۹۹۲ھ / ۱۵۸۴ء) کے بعد اکبر نے ان کے فرزند خواجہ حسام الدین احمد کو دربار میں طلب کیا تو موصوف اپنے خاندان سمیت دارالسلطنت پہنچے اور مقربان سلطنت میں شامل کر لئے گئے.....

مولف نے خود لکھا ہے (ص ۱۱) کہ خواجہ حسام الدین احمد سولہ سترہ سال کی عمر میں اپنے والد کی بجائے بادشاہ کے زمرة ملازمین میں شامل ہوئے گویا ان کی ولادت ۹۷۶ھ یا ۹۷۷ھ کو ہوئی اور سال وفات والد ۹۹۲ھ کو متوسل بہ دربار ہوئے

$$(۹۹۲-۱۶=۹۷۶-۱۷=۹۷۷ھ)$$

میرزا برخوردار

۱/۳۹

یہ میرزا عبدالرحمن دولدی کا فرزند تھا، اس کے اجداد خاندان تیمور یہ میں معزز رہے عہد اکبری تک یہ صرف ۲۵۰ کے منصب پر رہا، جہانگیر بادشاہ کے چوتھے جلوس (۱۰۱۸ھ / ۱۶۰۹ء) کو اسے ”خان عالم“ کا خطاب ملا (ماثر الامراء: ۱/ ۷۲۷)

مرزا سعد اللہ بن سعید خان ۲/۳۹

یہ اپنے والد سے بڑھ گیا تھا۔ (ماثر الامراء: ۲/۷۵۶، ۴۰۸-۴۱۴)

شہزادہ پسندیدہ خصال مرزا محمد مراد سلطان ۱۱/۳۹

گویا ابتداء میں نواب غازی خان کو اس شہزادہ کی خدمت پر مامور کیا گیا تھا، سلطان مراد اکبر کا چوتھا فرزند تھا جس کی ولادت ۳ محرم ۹۷۸ھ / ۱۵۷۰ء کو ہوئی اور وفات ۱۰۰۶ھ / ۱۵۹۷ء میں ہوئی، اس کا عرف ”پہاڑی“ تھا (آئین اکبری: ۱/۳۲۲ تعلیقات بلوچان)

۳۹-۴۰-۱۹-۱-۵ عنایت و عاطفت حضرت عرش آستانی (اکبر) ارباب ایشان (خواجہ حسام الدین احمد) مستزاد بود تا آنکہ بہ موجب حکم عالی ہمراہ مرزا عبدالرحیم المشہر بہ خان خانان مہم تہتہ نامزد شدند.....

یعنی اکبر بادشاہ نے معروف منصب دار امیر عبدالرحیم خان خانان کو سندھ فتح کر کے حدود سلطنت مغلیہ میں شامل کرنے کے لئے متعین کیا، چنانچہ خان خانان اس مہم کے لئے ۹۹۹ھ / ۱۵۹۰ء کو روانہ ہوا، خود اکبر نے لاہور سے رخصت کیا، اس مہم میں خواجہ حسام الدین احمد بھی لشکر سپاہ میں شامل تھے، مآثر رحیمی (۲/۳۵۸) اور ذخیرۃ الخوانین (۱/۳۴) میں خان خانان کے ساتھ جانے والے امراء کی فہرست دی گئی ہے لیکن اس میں خواجہ حسام الدین احمد کا نام شامل نہیں ہے جس کی وجہ غالباً ان کی کمی سنی یعنی آپ صرف ۲۲ سالہ جواں تھے (ولادت ۹۷۷+۲۲=۹۹۹) اور منصب بھی سیدی تھا مقدمہ کتاب ہذا، البتہ اکبر نامہ (۳/۶۰۶، ۶۳۳-۶۳۴) میں خواجہ حسام الدین اور مرزا حسام الدین آیا ہے جو فتح سندھ کے بعد دربار اکبری میں حاضر

ہونے والوں میں شامل تھے، یہاں کوئی دوسرا حسام الدین مراد ہے یا علامی ابوالفضل نے دروغ گوئی سے کام لیا ہے۔

۴۰/۶-۷ آنگاہ بجزبہ از جذبات الہی اختصاص یافتہ.....

یعنی اس مہم کے دوران خواجہ حسام الدین احمد پر ایک جذبہ الہی طاری ہوا اور آپ نے فقر اختیار کر لیا اور اہل دنیا سے کنارہ کش ہو گئے یعنی ملازمت ترک کر دی..... (۹۹۹ھ/۱۵۹۰ء)

تعجب ہے کہ بلوخمیان جیسے فارسی کے ماہر مترجم نے یہ کیسے لکھ دیا کہ خواجہ حسام الدین احمد پر یہ جذبہ مہم دکن کے دوران طاری ہوا تھا (آئین اکبری، تعلیقات بلوخمیان: ۴۸۸) انہوں نے اس سلسلہ میں تو زک جہانگیری کا حوالہ دیا ہے حالانکہ وہاں تو صاف لکھا ہے کہ میں نے سارنگ دیو اور دوسرے امراء کو مہم دکن کے سلسلہ میں متعین کیا، پھر نئی بات شروع ہوتی ہے کہ میں نے شیخ حسام الدین بن غازی خان کو جنہوں نے درویشی اختیار کر لی ہے کو ایک ہزار روپے نقد اور ایک فرجی شال انعام کے طور پر دی (توزک جہانگیری مرتبہ سرسید احمد خان ص: ۸۰) مہم دکن کا تعلق تو اکبر کے آخری ایام زندگی سے ہے (۱۰۰۲ھ/۱۵۹۳ء) گویا یہاں بلوخمیان سے سہو صریح واقع ہوا ہے ہم نے کتاب حاضر کے مقدمہ میں ان امور کی تفصیلات دی ہیں۔

۴۰/۱۲-۱۳ چوں والد بزرگوار ما (نواب غازی خان) از عالم درگذشتند جمعی کثیر موازی آنچہ ہفت ہزار یاں از منہ اخیرہ را بعد از رحلت شان از متعلقان و نوکراں بمانند از پدر ما ماندند.....

یہاں نواب غازی خان کے خانوادہ کی طرف اشارہ ہے، کہ

انہوں نے اپنے متعلقین کی ایک بڑی تعداد چھوڑی تھی جن کی کفالت کی ذمہ داری خواجہ حسام الدین احمد پر آن پڑی، اب انہوں نے تو دنیا ترک کر دی تھی اتنے بڑے خاندان کی ذمہ داریاں کیسے نبھائیں؟ غالباً ان میں کئی افراد تاحیات ان کے دامن سے وابستہ رہے..... جن کا ذکر کتاب حاضر کے اوراق میں جا بجا آیا ہے۔

۱۲-۱۱/۳۲ برادر ما خواجہ علاء الدین حسین..... بہ ناز و شعم کلاں شدہ بودیم.....
ان کی کفالت بھی خواجہ حسام الدین کے ذمہ تھی ان کا ذکر آئندہ صفحات میں بھی آئے گا..... انہوں نے ان کی تعلیم و تربیت کی اور وہ حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ سے منسلک رہے۔

۲-۱۸/۳۳-۳۴

آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) نیز از جانب قبیلہ مادری ایشاں..... کہ بہ زہد و عبادت و صلاح..... روی شناس آمدہ اند محبت فقر و درویشی و.....

ان کے اجداد کا تذکرہ کیا جا چکا ہے کہ ایک طرف تو آپ حضرت شیخ حسن بصری کی اولاد میں سے تھے اور دوسری طرف امام زاہدی کے خانوادہ سے تعلق تھا (رک تعلیقات حاضر ۲۲/۱۶-۱۷)

۶-۵/۳۳ حاجی رمزی..... کہ بہ تعلیم سبق آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) مقرر بودند و حاجی مذکور صاحب مصافحہ نبوی اند (صلی اللہ علیہ وسلم)

حاجی عبدالرحمن رمزی اکابر علماء میں سے تھے ان کا مسکن خواجہ حسام الدین احمد ہی کا تھا یعنی بدخشاں، انہوں نے حریم الشریفین کا سفر کیا اور شیخ سلطان علی دوسی سے مصافحہ کیا تھا جنہیں مصافحہ کی جید سند

حاصل تھی (نزہۃ الخواطر: ۵/۲۱۵) ملا بدرالدین سرہندی نے لکھا ہے کہ حاجی رمزی نے مولانا محمد حاجی سے بھی مصافحہ کیا اور انہوں نے حاجی محمد خوشانی سے (سنوات الاتقیاء، خطی، ورق: ۲۲۱-الف) حضرت مجدد الف ثانی نے بھی حاجی رمزی سے مصافحہ کیا تھا، ان کے علاوہ حضرت خواجہ باقی باللہ، شیخ تاج الدین سنبھلی ثم کمی اور میر محمد نعمان بدخشی کو بھی اس مصافحہ کی سعادت نصیب ہوئی، میر نعمان بدخشی سے ملا بدرالدین سرہندی نے مصافحہ کیا تھا۔ (سنوات الاتقیاء، ورق ۲۲۳-الف) گویا حضرت حاجی رمزی ایک بزرگ شخصیت کے مالک تھے جن کے زیر اثر خواجہ حسام الدین احمد نے تربیت پائی اور آغاز سے ہی طبع صالح تھی آپ نے مولف زاد المعاد کو خود بتایا تھا کہ وہ اپنے والد کے ہمراہ ہندوستان آئے تو ان کی عمر صرف پانچ سال کی تھی (ولادت ۹۷۷-۹۸۲ھ ہجرت والد بسوی ہند = ۵ سال) گویا بہت کم سنی میں انہیں ابتدائی اسباق کے لئے حضرت حاجی رمزی کے سپرد کر دیا گیا، حضرات القدس میں بھی ہے کہ انہی کی صحبت سے درویشی کا باغ آپ کے سینہ میں جڑ پکڑ گیا (۱/۳۲۲) ہمیں ایسا معلوم ہوتا ہے کہ حضرت حاجی رمزی بھی ہندوستان آگئے تھے۔ (رک مقدمہ)

۲-۱/۳۵ (خواجہ حسام الدین احمد) دربلدہ بہار تشریف داشتہ اند محلہ جداگانہ درآں بلدہ برای فقراء تقطیع نمودہ بودند مسکمی بہ فقر پورہ.....

گویا ابتداء میں جب خواجہ حسام الدین کا قیام بہار میں تھا تو اپنے طبعی رجحان کے تحت وہاں ایک محلہ آباد کیا جہاں فقراء و صلحاء کو آباد کیا اس مناسبت سے اس کا نام ہی فقر پورہ رکھا جو زاد المعاد کی تالیف

(۱۰۴۴ھ / ۱۶۳۴ء) تک وہاں آباد تھا، لیکن اب گنریٹر وغیرہ میں اس کا اندراج نہیں مل سکا۔

۸-۷/۴۵ تا آنکہ در سال نہصد و نو دو ہفت (۹۹۷ھ) ہمراہ نواب خان خانان مرحوم یہ مہم تہتہ نامزد شدند.....

یہاں حضرت مولف (خواجہ کلاں) کو تعین سنہ میں قدرے سہو ہوا ہے جیسا کہ انہی تعلیقات میں ہم لکھ چکے ہیں (۶۰/۷-۷) کہ خان خانان کو ۹۹۹ھ میں یہ مہم سپرد کی گئی تھی، البتہ یہ ممکن ہے کہ آپ اس سے پہلے ہی (۹۹۷ھ) کو خان خانان سے متوسل رہے (تاریخ اکبری، تعلیقات: ۲۷۳) نواب غازی خان نے خواجہ حسام الدین احمد کو اپنی وفات ۹۹۲ھ کے وقت خان خانان کے سپرد کر دیا تھا۔ (ماثر رحیمی: ۲۰/۳)

۱۳-۱۲/۴۵ اکبر بادشاہ امثال مامراء زاد ہاء الوس چغتی رادر رنگ انگشتان دست خود خیال می کرد

اکبر بادشاہ آپ سے اور آپ کے والد نواب غازی خان سے بہت محبت رکھتا تھا، جب نواب غازی خان کی وفات کی اطلاع (۹۹۲ھ) کو اسے ملی تو اکبر ”ہموارہ چشم گریاں و دل تفسیدہ داشتے“ (اکبر نامہ: ۳/۴۳۶)

اس لئے ممکن نہیں تھا کہ اکبر خواجہ حسام الدین احمد کی ملازمت سے علیحدگی قبول کرتا ناچار آپ نے ”وضع سودائی“ اختیار کرنے کا فیصلہ کر لیا، استخارہ سے بھی یہی معلوم ہوا ناچار آپ نے یہی طریقہ اختیار کیا خان خانان نے آپ کو سمجھانے کی بہت کوشش کی لیکن بے سود آخر اس

نے اس امر کی اطلاع بادشاہ کو دے دی۔

۱۶-۳/۲۷ اکبر پادشاہ تحقیق احوال آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) راہہ نواب

شیخ ابوالفضل..... کہ قراہتی با آنحضرت نیزداشت حوالہ فرمود

ابوالفضل نے آپ کو اپنے پاس بلا کر نرمی اور سختی دونوں طرح سے سمجھانے کی کوشش کی لیکن بے سود، بادشاہ نے آخر آپ کی علیحدگی منظور کر لی جس پر آپ نے شکر کے سجدات کئے،

ابوالفضل آپ کا برادر نسبتی تھا یعنی اس کی بہن کی شادی خواجہ حسام الدین احمد سے ہوئی تھی، وہ آخر وقت تک آپ کو واپس لانے کی فکر میں رہا اور سختی کرتا رہا، ہم نے ان امور کی تفصیلات کتاب حاضر کے مقدمہ میں دی ہیں۔

۱۶-۱۵/۲۷ جناب سیادت مآب میر محمد زاہد کہ از یاران ہم پرہ آنحضرت اند نقل می کردند.....

میر سید محمد زاہد ہروی حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ کے خلیفہ اور خواجہ حسام الدین احمد کے تربیت یافتہ تھے، احوال کے لئے کتاب حاضر کا لاحقہ اور اس پر ہمارے تعلیقات ملاحظہ کریں۔

۱۷-۵/۲۸ بخاطر مقدس ایٹاں گذشت کہ از اہل حقوق بہلی طلبند و بار خدمت و حق گذاری آل جماعت را از دوش ہمت خود ساقط نمایند..... پس نخست آنحضرت بہ ولد ہاء خود رجوع نمودند و گشتہ بہلی کردند.....

خواجہ حسام الدین احمد کے دو فرزند تھے اول خواجہ جمال الدین حسین دوم خواجہ سراج الدین محمد اور دو بیٹیاں تھیں، فرزند اول جہانگیر کے منصب داروں میں شامل تھے اور فرزند دوم کو مدت کے بعد منصب

ملاقات، سب سے چھوٹی بیٹی کم سنی میں فوت ہو گئیں اور بڑی بیٹی میرابراہیم حسین سے منسوب تھیں (زاد المعاد، تعلیقات مابعد رک مقدمہ کتاب حاضر)۔

۱۲-۱۰/۳۸ بوالدہ فرزند ان خود حضرت عفت قباب..... بی بی فاطمہ کہ در علو ہمت استعداد مقارن و معاون آنحضرت بودند

یعنی آپ کی زوجہ محترمہ بی بی فاطمہ بنت ملا مبارک ناگوری وہمشیرہ ابوالفضل و فیضی تھیں ان کو آپ نے پیغام بھیجا کہ میں نے دنیا ترک کر دی ہے اگر میرے ساتھ فقر و فاقہ کی زندگی بسر کرنی ہو تو چلی آؤ، ورنہ تم اپنے بھائیوں کے پاس جا سکتی ہو، لیکن وہ بھی حضرت خواجہ باقی باللہ رحمۃ اللہ علیہ کی عقیدت مند تھیں اس راہ فقر میں ساتھ دینے کا عہد کر لیا، (رک مقدمہ کتاب حاضر)

۱۱-۷/۳۹ ہمدراں ضمن حضرت خواجہ بیرنگ (باقی باللہ) باشارہ روح مقدس خواجہ احرار..... از دہلی احرام سمرقند بستہ بہ لاہور رسیدند و در اں شہر معظم بر آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) شرف دیدار مبارک حضرت خواجہ دست دادو.....

یہاں حضرت خواجہ باقی باللہ کے آخری سفر ماوراء النہر کی طرف اشارہ ہے جو ۱۰۰۵-۱۰۰۶ھ کو ہوا، اس سے قبل خواجہ حسام الدین احمد کی حضرت خواجہ کے ساتھ ملاقات ہو چکی تھی اور آپ ان سے بہت متاثر ہوئے تھے جو نہی حضرت خواجہ خلافت یاب ہو کر سمرقند سے واپس آئے تو آپ نے ان کا استقبال کیا اور حلقہء ارادت میں داخل ہو گئے (رک مقدمہ کتاب حاضر)

۵۰/۷-۸..... مولانا بزرگ مولانا خواجگی املنگی..... با اجازتِ مطلقہ ارشاد متوجہ
ہندوستان شدند.....

حضرت خواجہ اجازتِ مطلقہ کے بعد ہندوستان آئے ایک سال
تک لاہور میں قیام کے بعد ۱۰۰۷ھ کو دہلی تشریف لائے (کلمات
الصادقین ۱۲۹ اور طبقاتِ شاہ جہانی ۱۰/۲ میں حضرت خواجہ کے ورود
دہلی کا سنہ ۱۰۰۸ء غلط طور پر تحریر ہوا ہے) (رک مقدمہ کتاب حاضر)
۱۰۰۸ھ کو حضرت خواجہ مولانا خواجگی ابن خواجہ درویش محمد کا وصال
ہو گیا، حالات کے لئے ملاحظہ ہو:

محمد ہاشم کشمی: زبدۃ المقامات ص ۱۱، ۱۳

ایضاً: نسماۃ القدس، خطی، ۱۵۶-۱۶۰

بدرالدین سرہندی: حضرات القدس، جلد اول قلمی ۳۲۲-۳۲۸

کمال الدین محمد احسان: روضۃ القیومیہ ۱/۷۳

محمد فضل اللہ قدھاری: عمدۃ المقامات ۸۳-۸۴

ناصرالدین بخاری: تحفۃ الزائرین، ۶۳-۶۵

۵۰/۱۳-۱۶ حضرت خواجہ..... بہ گونہ گوں بی نیازی و تغافل ظاہری آنحضرت (خواجہ
حسام الدین احمد) را امتیاز بخشیدند و چنداں در شکست نفس آنحضرت
کوشیدند.....

معاصر مولف ملا بدرالدین سرہندی کا بیان ہے کہ حضرت خواجہ،
خواجہ حسام الدین احمد کو ظاہر میں جلال سے اور باطن میں کمال سے
تربیت فرماتے تھے، ظاہر میں آپ کو اپنے پاس سے نکال دیتے تھے
اور باطن میں بلا لیتے تھے (حضرات القدس: ۱/۳۲۲)

۳-۱/۵۲ اتفاقاً ہمدراں ایام ایساں مارا فرمودند کہ پیش والدہ خود بروید کہ از
برای شما سخت در آزار ند.....

یعنی حضرت خواجہ نے خواجہ حسام الدین احمد سے فرمایا کہ تمہاری
والدہ تمہارے بارے میں سخت تشویش اور پریشانی میں مبتلا ہے ان
سے ملو.....

اس کا مطلب ہے کہ خواجہ حسام الدین احمد کی والدہ یعنی نواب
غازی خان کی زوجہ اس وقت (۱۰۰۸-۱۰۱۲ھ) بقید حیات تھیں اور
انہوں نے طویل عمر پائی تھی، ممکن ہے وہ دہلی ہی میں رہتی ہوں، کیوں
کہ ۹۹۲ھ میں نواب غازی خان کی وفات کے بعد جب اکبر نے
خواجہ حسام الدین طلب کیا تھا تو وہ ”مخدرات“ سمیت دارالسلطنت
آگرہ گئے تھے (زاد المعاد یعنی کتاب حاضر) اور بعد میں ان کے
بلانے پر دہلی آگئی ہوں، کتب تاریخ ان امور کی شہادت پیش نہیں
کرتیں۔

۲-۱۹/۵۳-۵۳

حضرت خواجہ قدس سرہ در قلعہ فیروز آباد دہلی اختیار سکونت فرمودند مسجد
اس قلعہ کہ در کمال ارتفاع و نہایت نور و ضیاء ست.....
فیروز شاہ تغلق نے دہلی میں دریائے جمنا کے کنارے ایک شہر
۱۳۵۴ھ/۱۳۵۴ء میں آباد کیا جو اس کے نام سے فیروز آباد سے موسوم
ہوا، عقیف کے الفاظ ”در کرانہ لب آب جون زمین موضع کاوین
اختیار کردہ“ (تاریخ فیروز شاہی ۱۳۴) اس نو تعمیر شہر کے لئے بہت

سے قریبی علاقے بھی اس میں شامل کئے گئے، اس میں آٹھ مساجد بنوائی گئیں، ایک مسجد خاص تھی (ایضاً ۱۳۵)، برنی نے اس شہر میں تعمیر ہونے والے قلعہ کو مضبوط ترین قرار دیا ہے۔ (فیروز آباد حصنی محکمہ تدریس و تعلیم بنام فرمودہ اند (تاریخ فیروز شاہی ۵۶۶) گویا کوئلہ فیروز شاہ یہی ہے، یہی اب دارالسلطنت بھی بن گیا تھا، پورا علاقہ حصار اور قلعہ کی مانند تھا۔

مسجد فیروزی دو منزلہ ہے پہلی منزل کے اندر چھوٹے بڑے حجرے ہیں، دوسری منزل پر یہ وسیع مسجد ہے، اس میں ایک تہہ خانہ بھی ہے جس کا ذکر زاد المعاد اور اسرار یہ میں بھی آیا ہے، یہ تین سو فٹ مربع ہے، مسجد کے صحن کے تین طرف کے حجرے منہدم ہو چکے ہیں، اس کے ایوان کی چھت بھی گر گئی ہے، اسی مسجد میں حضرت خواجہ باقی باللہ نے سمرقند سے تشریف لاکر، دعوت و ارشاد کا سلسلہ شروع کیا تھا یہیں بڑے بڑے علماء و صوفیہ آپ کی خدمت میں حاضر ہوئے تھے ان میں حضرت مجدد الف ثانی اور حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی جیسے اکابر ان سے وابستہ ہو کر مشق سلوک میں مصروف رہے۔ (دلی کی

تاریخی مساجد / ۱۰۷-۱۰۹)

مزید تفصیل کے لئے ملاحظہ ہو:

۱..... احمد خان، سرسید: آثار الصنادید مرتبہ خلیق انجم ۱ / ۱۳۴-۱۳۵

۲..... فتوحات فیروز شاہی مرتبہ مترجمہ انگریزی از عذرا علوی، دہلی

۳..... مرزا سنگین بیگ: سیر المنازل مرتبہ و ترجمہ اردو شریف حسین قاسمی
دہلی ۱۳۸، بشیر الدین احمد: واقعات دار الحکومت دہلی، دہلی ۱/۱۹۲

4. Zafer Hasan: Monuments of Delhi, vol:1

5. Nath, R: History of sultanate architecture. p. 62. 63

6. Verma, Amrist: Forts of India, p.8-9

حضرت خواجہ باقی باللہ (ف ۱۰۱۲ھ / ۱۶۰۳ء) کے عہد میں
اس قلعہ و مسجد کی حالت زار کتاب حاضر (زاد المعاد) سے اہل آثار
قدیمہ کچھ معلومات اخذ کر سکتے ہیں کہ یہ بے توجہی کے سبب خراب ہو گئی
تھی جس کی تطہیر خود حضرت خواجہ حسام الدین احمد نے اپنے ذمہ لے لی
تھی.....

۱۱-۱۰/۵۴ یک طبق طعامی حضرت والدہ خواجہ ما (خواجہ باقی باللہ) برای مای
فرستادند.....

اس کا مطلب یہ ہے کہ حضرت خواجہ کی والدہ محترمہ خواجہ حسام
الدین احمد اور ان کے اہل خانہ کیلئے طعام خود پکا کر روزانہ بھیجتی تھیں،
اس سے مندرجہ ذیل امور کی وضاحت ہوتی ہے:

۱..... حضرت خواجہ کی والدہ متوسلین حضرت خواجہ کے لئے کھانا تیار کرتی
تھیں اور وہ حضرت خواجہ کے ساتھ ہی قلعہ فیروزی میں مقیم تھیں۔

۲..... حضرت خواجہ کے والد گرامی قاضی عبدالسلام خلجی سمرقندی قرشی کے
کابل سے ہندوستان آنے کا تذکرہ کہیں نہیں ملتا جس سے قیاس ہوتا ہے
کہ ان کا وہیں وصال ہو گیا ہوگا غالباً کابل سے پورے خانوادہ کی
ہجرت کا سبب یہی انتقال والد بھی ہو سکتا ہے۔

۳..... حضرت خواجہ حسام الدین احمد کے متعلقین بھی حضرت خواجہ کے ساتھ ہی قلعہ فیروزی کے قریب ہی رہتے تھے۔

۵۵/۱۳-۱۴ از مسجد (فیروزی) تا عمارت تکسال کہ ابنیہ آل عمارت بہ دیوار شمالی منضم است.....

گویا فیروز شاہ تغلق نے سکہ سازی کے لئے جو کارخانہ بنایا تھا وہ اس مسجد شریف سے متصل تھا۔

۵۵/۱۵-۱۶ تفرج دریا چونکہ پایان مسجد جاری است.....

برنی نے فیروز آباد کی تعمیر اور قلعہ (حصار) کی تفصیل بیان کرتے ہوئے لکھا ہے کہ دور دراز مقامات سے نہریں کاٹ کر پانی ان حصاروں کے لئے لایا گیا جو ان کی دیواروں کے نیچے بہتا ہے.....
(تاریخ فیروز شاہی: ۵۶۶)

دریائے جمنا کو کاٹ کر اس شہر کے نزدیک جاری کیا (سیر المنازل ۱۳۸)

۵۶/۳-۵ بایں بندہ (مولف) می فرمودند کہ روزی برادر ما (خواجہ حسام الدین احمد) خواجہ علاء الدین حسین با تجل و تعزز امرای بہ دیدن حضرت خواجہ ما (باقی باللہ) آمد.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کے برادر اصغر جن کی خود انہوں نے پرورش کی تھی زمرہ امراء میں شامل تھے لیکن کتب تاریخ میں ان کا ذکر نہیں ملتا، غالباً ان کا منصب کم درجہ کا ہوگا، زاد المعاد کی اگلی سطور سے اندازہ ہوتا ہے کہ وہ بھی حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ سے عقیدت مندانہ ملنے کے لئے آتے تھے.....

۵۶/۱۹-۲۰ میاں شیخ رستم کہ از مقبولان حضرت خواجہ واکمل احباب آنحضرت اند.....

حضرت میاں شیخ رستم کے احوال کتاب حاضر کے لاحقہ میں

ملاحظہ کریں۔

۶۵/۵۷ پس حضرت خواجہ بہ خان خانان فرمودند.....

مرزا عبدالرحیم خان خانان کے حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ کے ساتھ بہت ہی عقیدت مندانہ روابط تھے وہ آپ کی خانقاہ کے مصارف ادا کرتا رہتا تھا، ہم نے کتاب حاضر کے مقدمہ میں ایسے شواہد یکجا کر دیئے جن کا تعلق ان حضرات کے ساتھ اس کی عقیدت مندی سے ہے، جس وقت خان خانان حضرت خواجہ سے ملنے آیا تو خواجہ حسام الدین احمد بھی حاضر تھے انہوں نے اکبری ملازمت سے علیحدگی کے لیے ”دیوانگی اور سودائی“ کا راستہ اختیار کیا تھا اس لئے ان کی طرف اشارہ کرتے ہوئے حضرت خواجہ نے فرمایا کہ ”این دیوانہ ما بد نیست“

فصل چہارم

۱۵/۵۷-۱۷ آنحضرت در نہایت کارچوں اجازت مطلقہ ارشاد کہ از حضرت خواجہ خود
(خواجہ باقی باللہ) یافتند بحسن التجا و کمال تواضع خویشتن را از سر و برگ
ایں منصب دور و انمودند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کو حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ
سے اجازت مطلقہ حاصل ہو گئی تھی لیکن آپ نے اس امر عظیم سے اپنی
معذوری ظاہر کی، حضرت خواجہ نے آپ کو اس قول میں صادق پایا تو
عذر قبول کر لیا۔ (حضرات القدس ۱ /)

دوسرے معاصر مولف خواجہ محمد ہاشم کشمی نے بھی ایسا ہی لکھا ہے،
البتہ یہ بتایا کہ حضرت خواجہ کے حکم کی تعمیل کیلئے صرف ایک فرد طالب کو
”تعلیم ذکر“ دی تھی اور یہ بھی لکھا ہے کہ حضرت خواجہ نے جب ان کو
”فرط آزادگی و تفرید“ کے باعث اس امر سے معذور جانا تو عذر قبول
فرمایا اور ایک سرد آہ بھری اور فرمایا کہ ”خوب کرد و خود را خلاص
ساخت“ (زبدۃ المقامات: ۷۹-۸۰)۔

۱۸/۳-۱۷ حضرت خواجہ (باقی باللہ) در اواخر عمر قبل از رحلت بہ دوسہ سال زمام توجہ
از صوبہ ارشاد و راہ نمونی طلاب برگردانندہ.....

یعنی حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ نے اپنے آخری ایام حیات

میں وصال سے دو تین سال قبل دعوت و ارشاد کا سلسلہ روک کر گوشہ نشینی اختیار فرمائی تھی..... زبدة المقامات ۱۵۵-۱۵۶ و بہ بعد، حضرات القدس ۳۸/۲ سے بھی اس قسم کے امور کی طرف اشارہ ملتا ہے بلکہ حضرات القدس میں ہے کہ حضرت خواجہ نے فرمایا کہ میری مشیخت کا مقصد حضرت مجدد الف ثانی احمد سرہندی کا ظہور تھا اب ان کی موجودگی میں میں نے ”مشیخت ترک“ کر دی ہے۔

یہ حضرت خواجہ کا انتہائی انکسار و تواضع تھا، دراصل زاد المعاد کے مطالعہ سے یہ امر واضح ہوتا ہے کہ حضرت خواجہ کے وصال (۱۰۱۲ھ) کے بعد حضرت خواجہ کے خلفاء نے آپ کے جانشین خواجہ حسام الدین احمد سے رجوع کیا جن میں سے بعض کے حالات کتاب حاضر کے لاحقہ میں درج ہیں اور بعض اصحاب نے حضرت مجدد الف ثانی کی خدمت میں رہ کر تکمیل کی، ان دونوں حضرات نے دعوت و ارشاد اور تربیت اصحاب کے فرائض انجام دیئے ان میں اختلاف ہرگز نہیں تھا۔ (رک مقدمہ کتاب حاضر)

۹-۷/۵۸ حضرت خواجہ ایثاں (خواجہ حسام الدین احمد) رارینق اعلاء طریقہ برگزیدہ خود دانستہ از میاں سائر اصحاب ہمیں ایثاں را محرم راز و ہدم و دمساز خود برگزیدند.....

یعنی حضرت خواجہ کے خلفاء میں سے خواجہ حسام الدین احمد آپ کے سب سے زیادہ قریب، محرم راز، ہدم اور دمساز تھے، آپ نے ہی حضرت خواجہ کے دو کم سن صاحبزادوں کی تربیت کی اور ان کی تعلیم کا اہتمام فرمایا، پھر دونوں صاحبزادے حضرت مجدد الف ثانی کی تعلیم و

ترتیب سے بہرہ ور ہو کر مرتبہ کمال پر فائز ہوئے (حضرات القدس :

۳۱۲۱-۳۱۶، زبدۃ المقامات: ۶۱-۶۲)

۱۷-۱۲/۵۸ آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) ہم از نشست ہماں طریقہ را کہ
طریقہ مرضیہ مختارہ آخر عمر حضرت خواجہ بود اختیار نمودہ خود را از ہنگامہ
آرائی برکراں داشتند..... و بعد از رحلت حضرت خواجہ قوام و نظام
منتسبان و مخصوصان حضرت خواجہ راجع و ایل بوجود مبارک آنحضرت
گشت و آنحضرت ولی عہد و قائم مقام و صاحب سجادہ راستین حضرت
خواجہ بودہ.....

یعنی دہلی میں حضرت خواجہ کی مبارک خانقاہ کی تولیت کی تمام تر
ذمہ داری خواجہ حسام الدین احمد نے ادا کی آپ اپنے شیخ حضرت خواجہ
کی طریقہ کے مطابق پہلے تو خود کو اس ہنگامہ ارشاد سے الگ رکھا لیکن
بالآخر تمام ذمہ داریاں آپ ہی پر آن پڑیں..... (رک مقدمہ کتاب حاضر)

۱۰-۱/۵۹، ۲۰/۵۸

در ابتداء ایام رحلت حضرت خواجہ قدس سرہ ارادہ آنحضرت (خواجہ حسام
الدین احمد) آں بود کہ با جمعی از کمل اصحاب حضرت خواجہ مثل میان شیخ
الہ داد..... و میر محمد نعمان..... میاں شیخ نعمت اللہ..... و..... میر محمد زاہد
..... و..... میاں شیخ یعقوب..... و میاں شیخ رستم..... در جوار تربت منور
حضرت خواجہ دیوار بستہ ہا خرگاہ پوش ساختہ مدت اعمار در انجا بسر برند.....
ان اصحاب کے احوال و کمالات کے لئے اس کتاب کے آخر
میں لاحقہ اور کتاب پر ہمارا مقدمہ ملاحظہ کریں۔

۱۵-۱۲/۵۹ آنگاہ سلطان جلالت عنوان جہانگیر پادشاہ جہتہ تسکین فتنہ خروج سلطان

خسرو از دارالسلطنت اکبر آباد نہضت نمودہ بہ دہلی رسیدند..... ونواب
خان اعظم از سادہ لوجی در مجلس آں پادشاہ..... ذکر آنحضرت (خواجہ
حسام الدین احمد) در میان آوردند.....

یعنی جہانگیر بادشاہ اپنے فرزند سلطان خسرو (ولادت ۹۹۵ھ/
۱۵۸۶ء وفات ۱۰۳۱ھ/۱۶۲۱ء) کی بغاوت (۸ ذی الحج ۱۰۱۳ھ،
گرفتاری محرم ۱۰۱۵ھ/۱۶۰۶ء) کو فرو کرنے کے لئے فوج کے ساتھ
روانہ ہوا، اس کے سب سے معتمد امیر نواب مرتضیٰ خان فرید بخاری نے
اس بغاوت کو ختم کیا (آئین اکبری، تعلیقات بلوخرمان ۴۵۵-۴۵۶)
تو ۱۰۱۵ھ کو جہانگیر لاہور سے دہلی پہنچا۔

نواب خان اعظم مرزا عزیز کو کہ (ف ۱۰۳۳ھ/۱۶۲۳ء) اکبر
بادشاہ کا رضاعی بھائی تھا، اس کی والدہ جے جے آنگہ نے مرزا عزیز
کے ساتھ ہی اکبر کو بھی دودھ پلایا تھا، جس کا اکبر آخر وقت تک معترف
رہا، وہ مذہب کے معاملہ میں خاصا متصلب تھا اور اکبر کے دین الہی کی
اس نے پیروی نہیں کی اور اس معاملہ میں وہ بلا تکلف اکبر کو برا کہتا تھا،
زمانہ سازی اس میں بالکل نہیں تھی۔ (ماثر الامراء: ۱/۶۸۶) یعنی
زاد المعاد میں اس کی جس سادہ لوجی کا ذکر ہے کتب تاریخ سے اس کے
شواہد ملتے ہیں اس نے اپنی اس سادگی میں جہانگیر سے خواجہ حسام
الدین احمد کی دنیا سے بے نیازی اور حضرت خواجہ کے ساتھ عشق کا
تذکرہ کر دیا۔

معلوم آں بادشاہ (جہانگیر) شد پس آں پادشاہ عظیم ایشان استقبال
ناکردن آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) موکب ہمایوں را حمل

براستغناء عرف و عادت نمودہ غیرت بردہ حکم باحضار آنحضرت نمود.....

یعنی جہانگیر آپ کے استغناء کی وجہ سے غصہ میں آ گیا اور کہا کہ اس نے ہماری دہلی آمد پر ہمارا استقبال کیوں نہ کیا، اس لئے اس نے آپ کو طلب کر لیا گویا یہ واقعہ خسرو کی مذکورہ بغاوت ۱۰۱۵ھ/ ۱۶۰۶ء کے دوران کا ہے جب آپ ملازمت و ترک علاقہ فرما کر اس سے پندرہ سال پہلے ہی گوشہ نشین ہو چکے تھے یہ بھی ممکن ہے کہ آپ نے جہانگیر کے والد یعنی اکبر بادشاہ سے گلو خلاصی کے لئے جو ”وضع سودایانہ“ اختیار کی تھی کے خلاف بھی جہانگیر بادشاہ کے کان بھرے گئے ہوں..... (رک مقدمہ کتاب حاضر)

چوں آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) را حاضر ساختند از شدت غیظ و ثوران غضب انواع ایذاء جفاء بدنی بر آنحضرت اجرا نمود.....

یعنی جب خواجہ حسام الدین احمد جہانگیر کے طلب کرنے پر اس کے پاس گئے تو وہ غضب ناک ہو گیا، اور آپ کو کئی قسم کی جسمانی سزائیں دیں جسے آپ نے صبر و تحمل سے برداشت کیا..... جہانگیر اسی طرح غضب میں آیا کرتا تھا، اس نے اس طرح کئی اور اصحاب کیساتھ بھی کیا حضرت مجدد الف ثانی کو دربار میں طلب کیا جب آپ اپنا دفاع کامیابی سے کر چکے تو سجدہ نہ کرنے کے جرم میں آپ کو قلعہ گولیار میں قید کر دیا اور نہایت بیہودہ الفاظ اپنی تو زک میں آپ کے متعلق لکھے لیکن بعد میں حقیقت حال معلوم ہو جانے پر آپ کو رہا کیا معافی مانگی، اس نوعیت کا معاملہ خواجہ حسام الدین احمد کے ساتھ بھی پیش آیا.....

۶۰/۷-۱۴ در چند روز اعانت الہی و مدد ربانی پذیرائی وقت آنحضرت گشت و آن پادشاہ..... از توران قہر و فور آن غضب تنزل فرمود بر سر ملائمت و دل جوئی آمدند..... پس موازی دو ہزار بیگھا املاک و ہزار روپیہ نقد سالیانہ برای خادمان آنحضرت تعیین فرمود و حضور در موسم نوروز بہ شرط قرب موکب ہمایوں برایشاں تحمیل نمود.....

آپ نے صبر و تحمل کے ساتھ جہانگیر کی ایذا رسانی کو برداشت کیا آخر وہ نرمی پر آمادہ ہوا اور دو ہزار بیگھا زمین اور ایک ہزار روپیہ سالانہ آپ کی خانقاہ کے مصارف کے طور پر منظور کیا لیکن ساتھ ہی یہ شرط بھی عائد کر دی کہ آپ کو ہر نوروز کے موقع پر دربار میں حاضر ہونا ہوگا۔

کتب تاریخ میں اس املاک اور ایک ہزار روپے سالانہ کی تفصیلات نہیں ملتیں البتہ آپ کا جہانگیر کے پانچویں سال جلوس (۱۰۱۸ھ/ ۱۶۱۰ء) میں جشن نوروز کے موقع پر پرگنہ باری کے ایک قصبہ ناگ تھل (توزک جہانگیری مطبوعہ ایران: ۹۵ میں اس قصبہ کو ناگ تھل، توزک مرتبہ سرسید احمد خان ۸۹ میں باک بہل ہے بیورج نے اس کے انگریزی ترجمہ میں اسی کو اپنا پایا ہے یعنی (Bak Bhal) ۱/ ۱۶۵، اور توزک کے جدید انگریزی ترجمہ ٹھیکسٹن (Thackston) نے ایرانی ایڈیشن کی پیروی میں اسے (Nag thal) ہی پڑھا ہے (ص: ۱۰۷)، خواجہ حسام الدین احمد کو ایک ہزار روپے نقد اور ایک فرجی شال دینے کا ذکر کیا ہے:

”بہ شیخ حسام الدین ولد غازی خان بدخشی کہ طریقہ درویشی و گوشہ

نشینی اختیار نمودہ ہزار روپیہ و فرجی شال شفقت نمودم“

(توزک جہانگیری طبع ایران: ۹۵، طبع سرسید احمد خان ص: ۸۰)

یہاں ایرانی ایڈیشن میں ”خرجی سال“ بالکل بے معنی ہے اور سرسید احمد خان کے مرتبہ نسخہ میں ”فردے شال“ بھی غیر واضح ہے۔ البتہ بیورج جس نے اس کا ترجمہ فرجی شال کیا ہے جو مفہوم کے قریب ہے یعنی جہانگیر نے خواجہ شیخ حسام الدین احمد کو ایک ہزار روپے اور ایک ایسی شال دی جسے ڈھیلے لباس کے طور پر اوڑھ لیا جاتا ہے جو صوفیہ طریقہ کے مطابق ہے فرجی اس شال کو کہتے ہیں جو آگے سے کھلا ہوا ہو، ایک قسم کا چغہ ہے (آئین اکبری بحوالہ اردو لغت: ۸۷۸/۱۳)

یہاں جہانگیر کے اپنے الفاظ کہ خواجہ حسام الدین احمد نے طریقہ درویشی و گوشہ نشینی اختیار کر لی ہے سے عیاں ہے کہ وہ اس امر سے بخوبی واقف تھا کہ خواجہ حسام الدین احمد نے میرے والد (اکبر بادشا) سے خلاصی حاصل کرنے کے لئے جو طریقہ (وضع سودائیان) اختیار کیا تھا اس کے الفاظ سے صاف معلوم ہو رہا ہے کہ اسے کسی کے اکسانے پر خواجہ حسام الدین احمد کو حاضر ہونے اور ترک ملازمت کیلئے دیوانگی کا بہانہ بنانے کا علم ہو گیا تھا..... لیکن جب اسے یقین ہو گیا کہ آپ واقعی دنیا سے تعلق نہیں رکھتے تو انہیں معاف کر دیا لیکن ان کے لئے ہر سال نوروز کے موقع پر حاضری لازم قرار دے دی..... ممکن ہے بعد میں مزید یقین آجانے پر حاضری موقوف کر دی ہو کیوں کہ کتب تاریخ اور خود تووزک جہانگیری میں آپ کی صرف اسی حاضری کا ذکر

ملتا ہے، بلکہ اسی طرح اس نے بعد میں جب حضرت مجدد الف ثانی کو قلعہ گوالیار سے رہا کیا تو آپ کو اپنے لشکر کیساتھ رہنے کا حکم بھی دیا لیکن جب اس کے شکوک رفع ہوئے تو سر ہند جانے کی اجازت دے دی۔ (مقدمہ کتاب حاضر)

اب رہا املاک دو ہزار بیگھا تو اس کا ذکر توزک میں اس نے نہیں کیا اور نہ ہی سالانہ امداد ایک ہزار روپے کا تذکرہ کیا ہے، اس سے اندازہ ہوتا ہے کہ آپ کی ہر حاضری کے موقع پر جہانگیر آپ کو نذرانہ پیش کرتا ہوگا، جس کا اس نے تذکرہ نہیں کیا کیوں کہ انہیں حاضری کا حکم اور ان کو سزا دینے کا ذکر اس نے اپنی توزک کے پہلے سال جلوس کے واقعات (جب خسرو نے بغاوت کی تھی) کے تحت نہیں کیا البتہ کتاب حاضر (زاد المعاد) کے ذریعہ علمی اور روحانی دنیا کو پہلی بار اس املاک و سالانہ امداد کا علم ہوا ہے۔

۱۶-۱۵/۶۰ آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) نیز بہ حکم اقتضاء وقت و دفع اذیت رضا بدن دادہ مصحوب عافیت قرین صحت و سلامت بہ دہلی تشریف آوردند.....

گویا ۱۵/۱۶۰۶ء کی طلی اور سزائے جسمانی سے نجات پا کر آپ بصحت و سلامتی واپس دہلی آ گئے، اس سے صاف عیاں ہے کہ جہانگیر نے آپ کو اپنے قیام دہلی کے دوران طلب نہیں کیا تھا بلکہ اجمیر پہنچ بلایا تھا، آپ وہاں سے بغیر قید و بند کی سزا کے واپس آئے مستقر دہلی آ گئے، لیکن آپ بادشاہ کے حکم کے مطابق ہر سال نوروز کے موقع پر حاضر ہوتے رہے اور ”اہل دولت سے اختلاط“ سے پریشا

رہے، حضرت خواجہ باقی باللہ کے فرزند ان گرامی کی تعلیم و تربیت میں بھی مصروف رہے اور اس ”قرارداد“ کے تحت عمر گزارتے رہے۔

۳-۱/۶۱ سکونت و اقامت در گوشہ قلعه فیروز آباد اختیار نمودند و عزیزان و دوستان مذکور را نزدیک بہ خانہ خود جاہای تعیین نمودہ.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد نے قلعه فیروز آباد (دہلی) کے جوار میں سکونت اختیار کر لی تھی حضرت خواجہ باقی باللہ کے دونوں صاحبزادوں، حضرت خواجہ کی والدہ محترمہ اور دیگر عزیزوں و اہل و عیال سمیت وہیں رہنے لگے تھے۔

۲۰-۱۳/۶۱ چوں یک مدتی بریں وضع گذشت از تصور، ملاقات ہر سالہ پادشاہ و ابناء دولت در نوروز تفرقہ تمام در وقت شریف بملاحظہ نمودہ ارادہ سفر حجاز نمودند..... و..... تا اکبر آباد رسیدہ..... کہ از ارواح طیبہ اشارہ بہ فتح آں عزیمت شدہ

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کو جب اسی طرح چند سال تک حسب حکم نوروز کے موقع پر جانا پڑا تو آپ کے وقت شریف میں تفرقہ پیدا ہو گیا آپ نے مع متعلقین حریم الشریفین منتقل ہونے کا ارادہ کر لیا، اس سلسلہ میں آپ نے اپنے پیر بھائی حضرت مجدد الف ثانی کو لکھا کہ ”اب چاہتا ہوں کہ مع متعلقین حریم الشریفین جا کر سکونت اختیار کر لوں اور وہیں دفن ہو جاؤں، اس سلسلہ میں آپ سے کشفی طور پر معلوم کرنے کی درخواست کی تو آپ نے جواباً تحریر فرمایا ”میرے مخدوم مکرم! متعلقین کا جانا نظر نہیں آتا بلکہ نزدیک ہے کہ ان کو روکنا معلوم ہوا اگر آپ تنہا جائیں تو نظر میں اچھا معلوم ہوتا ہے اور امید ہے

کہ خیریت سے پہنچ جائیں گے اور معاملہ اللہ سبحانہ کے سپرد ہے۔
(مکتوبات امام ربانی: ۳/۴۰)

یہ مکتوب مکتوبات حضرت مجدد الف ثانی کی تیسری جلد میں شامل ہے جو ۱۰۳۱ھ/۱۶۲۱ء کو مرتب ہو کر مقبول ہو چکی تھی، اس لئے خواجہ حسام الدین احمد کے سفر حجاز کی تاریخ بھی حدود یہی ہوگی، گویا اس سنہ تک آپ کے برابر نوروز کے جشنوں میں شرکت کا ذکر کیا جا چکا ہے، اس سلسلہ میں انہوں نے خود خواجہ کلاں (مولف زاد المعاد) کو بتایا کہ جب انہوں نے ارواح خواجہ قطب الدین بختیار اور خواجہ باقی باللہ رحمۃ اللہ علیہما سے رجوع کیا تو انہوں نے بھی سفر کی اجازت نہیں دی، اگرچہ آپ اس سفر کی غرض سے اکبر آباد (آگرہ) تک چلے گئے تھے لیکن جب حضرت مجدد الف ثانی کے مکتوب مذکور کے ملنے اور ارواح بزرگان کی ممانعت کے باعث واپس دہلی تشریف لے آئے اور تاحیات حضرت خواجہ کے تمام مریدین و خلفاء کے ”ظاہر و باطن“ میں معاون رہے، حضرت خواجہ باقی باللہ کی والدہ محترمہ نے بھی کم سن بچوں کی جدائی گوارا نہ کی، جس کا مطلب ہے کہ آپ کی والدہ محترمہ نے طویل عمر پائی اور وہ اس سفر (حدود ۱۰۳۱ھ/۱۶۲۱ء) تک بقید حیات تھیں۔

۱۵-۱۷/۶۲ روی توجہ و زمام ہمت بہ تربیت و تعلم خواجہ زاد ہاء خود صرف نمودہ نہایت شفقت و مہربانی و کمال مہلطف کہ از ہیچ پدری نسبت بہ فرزند ان حقیقی متصور نہ باشد.....

اس پورے پیرا گراف کا مطلب یہ ہے کہ حضرت خواجہ باقی باللہ کے دونوں کم سن بچوں یعنی خواجہ عبید اللہ ملقب بہ خواجہ کلاں

(مؤلف کتاب حاضر) اور خواجہ عبداللہ ملقب بہ خواجہ خرد کی تعلیم و تربیت خواجہ حسام الدین احمد نے کی تھی کیوں کہ حضرت خواجہ نے اپنے وصال (۱۰۱۲ھ) کے وقت انہیں یہی وصیت فرمائی تھی کہ اگر میں زندہ نہ رہا تو میرے بچوں کی تربیت تمہارے ذمہ ہوگی چنانچہ آپ تاحیات اس امر کے تحت ان بچوں کی ہر طرح تربیت کرتے رہے گویا ان میں سے ایک تو کتاب حاضر کے مؤلف خواجہ کلاں تھے جو خود یہ لکھ رہے ہیں کہ انہوں نے ہماری تربیت ایسے کی کہ کوئی اپنے حقیقی بیٹوں کی بھی نہیں کر سکتا، اس کا اعتراف حضرت مجدد الف ثانی نے بھی کیا ہے، فرماتے ہیں کہ انہوں نے دونوں مخدوم زادوں کی تربیت اور خدمت اپنے ذمہ لے لی ہے۔ (مکتوبات: ۱/۲۶۶/۲۲۹ وغیرہ)

یعنی وصال حضرت خواجہ کے وقت خواجہ کلاں دو سال چار ماہ کے تھے اور خواجہ خرد صرف دو سال کے تھے۔ (رک مقدمہ کتاب حاضر احوال، مؤلف و بردار مؤلف)

ان دونوں صاحبزادوں کی باطنی تربیت خود حضرت مجدد الف ثانی نے سرہند بلا کر کی تھی (حضرات القدس: ۱/۳۱۲، زبدۃ المقامات ص: ۶۶) خواجہ خرد کو حضرت مجدد الف ثانی سے بڑا انس تھا وہ کئی بار وارفستگی میں دہلی سے پیدل چل کر ہی سرہند آپ کی خدمت میں پہنچے تھے۔ (زبدۃ المقامات: ۶۷)

خود خواجہ کلاں نے کتاب حاضر میں لکھا ہے کہ مجھ سے خواجہ حسام الدین احمد نے فرمایا کہ میری یہ دلی خواہش ہے کہ حضرت خواجہ کے صاحبزادوں سے حضرت خواجہ کے تمام خلفاء کا رابطہ رہے اور وہ حق

”استاذی و اتالیفی“ ادا کریں۔

۱۷-۱۵/۶۲ اہلیہ بزرگ آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) رابعۃ العصر و بارعۃ الدہر
ام الکرام بی بی فاطمہ ازیں سرای ناپائیدار بہ جوار رحمت پروردگار رحلت
نمودند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کی اہلیہ بی بی فاطمہ تھیں جو ملا مبارک
ناگوری کے بیٹی اور ابوالفضل و فیضی کے بہن تھیں، قریب العہد ماخذ
ذخیرۃ الخوانین (۱/۲۲۳) میں ہے کہ وہ ابوالفضل کی بہن تھیں، یہی
بات مآثر الامراء (۲/۸۵۷) میں بھی ہے، حضرات القدس (خطی
ورق: ۴۱۸-الف) میں بھی اس قرابت داری کا تذکرہ ہے، بلوخان
نے آئین اکبری (۱/۳۸۸) میں بھی ابوالفضل کی بہن کے ساتھ عقد کا
ذکر ہے لیکن معاصر ماخذ مآثر رحیمی (۳/۱۹) میں ہے:

”نسبت خویشی میانہ او (نواب غازی خان) و شیخ
ابوالفضل بہم رسیدہ بود، چنانچہ شیخ مومی الیہ باونست کردن را فخر خود
دانستہ ہمیشہ خود را بحالہ اور اور آورد“

یعنی ابوالفضل کی بہن نواب غازی خان کے عقد میں تھی اور
ابوالفضل اس نسبت پر فخر کیا کرتا تھا، جو خاندانی اور دیگر کتب تاریخ کے
خلاف ہے، ہم اس سے پہلے ذخیرۃ الخوانین (تالیف ۱۰۶۰ھ/۱۶۵۰ء)
اور مآثر الامراء کے بیانات کے حوالے سے لکھ چکے ہیں کہ ابوالفضل کی
بہن خواجہ حسام الدین احمد سے منسوب تھیں یہاں مآثر رحیمی کے مولف
عبدالباقی نہاوندی کو غلط فہمی ہوئی ہے، تاہم یہ اس امر کا بین ثبوت ہے۔

کہ یہ رشتہ نواب غازی خان کی وفات (۹۹۲ھ / ۱۵۸۴ء) سے قبل ہی ہوا تھا جبکہ خواجہ حسام الدین احمد کی عمر حدود چودہ پندرہ سال تھی، بی بی فاطمہ بنت ملا مبارک ناگوری کا ۱۰۲۲ھ / ۱۶۱۳ء کو انتقال ہو گیا۔ (زاد المعاد، ص: ۲۳۴) مقدمہ کتاب حاضر میں ہم نے ان کے اپنے شوہر خواجہ حسام الدین احمد کے ساتھ ترک دنیا کرنے کے شواہد پر بحث کی ہے۔

۶۳/۸-۱۲ آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) بعد از یک مدتی تزوج دوم اختیار فرمودند اعنی حریم..... عصمت و جلال محسودۃ الرجال..... بی بی زہری کہ والدہ ماجدہ ایشان..... بی بی دولت.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد نے اپنی پہلی اہلیہ بی بی فاطمہ کے انتقال (۱۰۲۲ھ) کے ایک عرصہ بعد دوسرا عقد بی بی زہری سے کیا جو بی بی دولت کی صاحبزادی تھیں، بی بی دولت حضرت خواجہ باقی باللہ کی تربیت یافتہ اور خلافت یاب تھیں جو خواتین کی تعلیم و تربیت پر مامور تھیں، بی بی زہری کے بطن سے ایک فرزند خواجہ سراج الدین محمد اور ایک دختر متولد ہوئیں اور زوجہ اول بی بی فاطمہ کے بطن سے بھی ایک فرزند جمال الدین حسین اور ایک دختر نے جنم لیا تھا۔ (زاد المعاد) بی بی دولت کے حالات کتاب کے لاحقہ میں ص ۲۳۳-۲۳۵ ملاحظہ کریں۔

۶۳/۱۹-۲۰ چوں از تربیت یک طبقہ فارغ می شدند میلان..... طبع مبارک بہ صحرا علی الخصوص بہ جوار تربت حضرت خواجہ انتقال می فرمودند.....

یعنی جب خواجہ حسام الدین احمد اپنے منحد و مزادوں اور اپنے فرزندوں کی تعلیم و تربیت سے فارغ ہو گئے تو تنہا یاد الہی میں بسر کرنے

لگے اور خود حضرت خواجہ کے مزار مبارک پر زیادہ وقت صرف کرنے لگے اور جمعہ کے سوا آپ کم ہی شہر تشریف لاتے تھے۔

۱۰/۶۵، ۲۰-۶۶-۱/۳

باردیگر چشم زخمی غریب عارض وقت نازک آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) گشت شرح این مقال آنکہ حضرت پادشاہ دین پناہ صاحب قران ثانی (شاہ جہان)..... کہ در ایاں ایام..... برگزیدہ ترین شاہزادہ ہای عصر بودند بملاحظہ اختلاف قواعد ملت و ملک ولی ضبطی تمام کہ از..... ابہت تمام بچہتہ تسخیر اردوی والد بزرگوار خود نہضت نمودہ بودند..... آں پادشاہ، از یورش بنگلش بہ کابل رجوع نمودہ بہ لاہور رسیدہ بودند.....

جہانگیر بادشاہ کے بہت سے فرزند تھے جن میں سے بعض کم سنی میں فوت ہو گئے اور ان میں سے (۱) سلطان خسرو (۲) سلطان پرویز (۳) سلطان خرم (شاہ جہان) (۴) سلطان جہاندار (۵) سلطان شہریار، قابل ذکر ہیں جن کا سیاسی کردار بھی کتب تاریخ میں واضح طور پر مذکور ہے، ان میں سے سلطان خسرو کی بغاوت کا حال اس سے پہلے (تعلیقات حاضر: ۵۹/۱۱-۱۶) میں بیان کیا جا چکا ہے، ان شہزادوں میں سب سے قابل سلطان خرم تھا جو بعد میں شاہ جہان کے لقب سے تخت نشین ہوا یہاں اپنے باپ (جہانگیر) کے خلاف اس کی بغاوت کی طرف اشارہ ہے، کہ اس نے فوج جمع کر کے اکابر امراء کو ہم خیال بنالیا، دراصل نور جہاں ملکہ جہانگیر بری طرح حکومتی و سیاسی معاملات پر چھائی ہوئی تھی اور جہانگیر شراب میں بدمست تھا عملی سیاست میں تمام تر کاروائیاں نور جہان کی مرضی سے ہو رہی تھیں وہ چاہتی تھی کہ

وہ اپنے داماد یعنی شہزادہ شہریار کو جہانگیر کا جانشین بنائے لیکن اکابر
 امراء جن میں آصف خان جو شاہجہان کا خسر بھی تھا نور جہان کا اس
 اقدام میں مخالف اور اپنے داماد شاہ جہان کو بادشاہ کے روپ میں دیکھنا
 چاہتا تھا، بہر حال شہزادہ خرم یعنی شاہ جہان نے نور جہان کے اس رویہ
 کے خلاف بغاوت کردی اور مختلف مقامات پر شاہی فوج کا مقابلہ
 کرتا ہوا ۱۰۳۳ھ / ۱۶۲۳ء کو دہلی پہنچا، ہمارے نقشبندی بزرگ بھی
 شاہ جہان کے حامی تھے اور اس کی کامیابی کیلئے دعائیں کرتے رہتے
 تھے، عین ممکن ہے کہ وہ اس دوڑ دھوپ میں اور اس بغاوت سے پہلے
 خواجہ حسام الدین احمد سے بھی ملا ہو لیکن اس کا کوئی معاصر ثبوت موجود
 نہیں، کتاب حاضر سے اتنا معلوم ہوتا ہے کہ وہ آپ سے عقیدت
 رکھتا تھا اور خواجہ صاحب اس کے لئے دعا بھی فرمایا کرتے تھے، مخالفین
 نے اسے غلط رنگ دے کر جہانگیر کے سامنے پیش کیا تو اس نے آپ کو
 حاضر ہونے کا حکم دیا، تو آپ لاہور میں جہانگیر سے ملے۔

۱۰-۵/۶۶ آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) از مکاتیب بعضی دوستان اردوی
 معلیٰ بر کیفیت حال مطلع گشتہ روانہ ملازمت آں پادشاہ (جہانگیر) گشتند
 بہ لاہور رسیدند از اتفاقات حسنہ بل بحض تائیدات الہی ہماں روز
 سخت ترین کوفتی و مولم ترین آزاری کہ در اں ایام عارض وقت آں بادشاہ
 معظم بود دفع شد.....

یعنی جہانگیر کی طلب پر آپ دہلی سے لاہور روانہ ہوئے کیوں
 کہ جہانگیر بھی اس بغاوت کو فرو کرنے کیلئے لاہور آیا ہوا تھا، آپ نے
 روانگی سے قبل شاہی لشکر کے بعض اہم افسروں کے ساتھ مراسلت کر

کے تمام احوال سے ان کو آگاہ کر دیا تھا لیکن خوش نصیبی سے جب آپ دربار میں حاضر ہوئے تو اس وقت جہانگیر کو سخت مرض سے افاقہ ہوا تھا اس نے اس شفا یابی کو آپ کی تشریف آوری سے تعبیر کیا اور آپ پر سختی کی بجائے نرمی سے کام لیا، جہانگیر کو ضیق النفس کا عارضہ لاحق تھا اور اسی مرض میں ۱۰۳۷ھ / ۱۶۲۸ء کو اس کا چار سال بعد انتقال ہوا،

1. Beni prasad: History of Jahangir , pp.305-18

2. Saksena, B.P: History of Shahjahan of Dilhi p.p.32.65

یعنی اپنی وفات سے پہلے اس نے خواجہ حسام الدین احمد کو طلب کیا تھا یعنی ۱۰۳۳ھ / ۱۶۲۳ء کو عین انہی ایام میں آپ کے پیر بھائی حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی جہانگیر کی قید سے رہائی کے بعد اس کے ساتھ لشکر میں رہنے کے پابند تھے، دراصل وہ ذرا ساشک ہونے پر بڑے سے بڑے فرد کو بھی معاف نہیں کرتا تھا بلکہ مواخذہ کئے بغیر نہیں رہتا تھا۔

۸-۳/۶۷ برادرزادہ پادشاہ..... اکبر..... عاجزہ مرزا محمد حکیم مہد علیا کابلی بیگم

راکہ بہ صلاح و عفت و تقوی و عبادت از سائر بیگمان حرم بہ عمل غازہ امتیاز

برجین روزگار خود داشتند بہ مواصلت آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد)

قراردادہ بزبان بعضی مقربان درگاہ سلطنت برآں حضرت پیغام کردند.....

یعنی اکبر کے برادر مرزا محمد حکیم (رک تعلیقات حاضر ۲۹ / ۱۴-۱۵)

کی بیٹی کابلی بیگم جو تمام بیگمات حرم شاہی میں سب سے زیادہ عفت،

تقوی اور عبادت میں ممتاز تھی، خواجہ حسام الدین احمد سے عقد نکاح

کے لئے کسی منصب دار کے ذریعہ پیغام بھیجا جس پر آپ بہت پریشان

ہوئے کیوں کہ آپ پہلے ہی جہانگیر کے زیر عتاب تھے، دوسری طرف گوشہ نشینی اور ترک علاقہ کر چکے تھے، مرزا محمد حکیم کی دختر کا بلی بیگم مرزا شاہ رخ بن مرزا ابراہیم بن مرزا سلیمان والی بدخشاں (رک تعلیقات حاضر) کے عقد میں تھی، مرزا شاہ رخ کا ۱۰۱۶ھ / ۱۶۰۷ء کو اجین میں انتقال ہو گیا، کا بلی بیگم نے حج بھی کیا تھا وہ کئی دیگر معزز اصحاب کے نکاح میں بھی رہی تھی۔ (مآثر الامراء: ۳/۲۸۲)

۱۹-۱۳/۶۷ خلاصی ازیں ورطہ مساکت نمودند..... بہ نواب بیگم عصرا عظیم الخوانین نور جہان بیگم نمودہ..... بہ وسیلہ مساعی..... ایساں چشم داشتند..... پس آن بیگم..... تمشیہ این مہم را بر ذمہ ہمت خود گرفتہ..... آں پادشاہ معظم (جہانگیر) را ازاں اندیشہ بر آوردند.....

یعنی اس ”مواصلت“ (نکاح) سے خواجہ حسام الدین احمد نے ملکہ نور جہان کی وساطت سے خلاصی حاصل کرنے کی سعی کی جو کامیاب ہوئی اس پر خواجہ صاحب نے اللہ تعالیٰ کا بہت شکر ادا کیا، کتاب حاضر کے مابعد اوراق میں یہ روایت بھی آئی ہے (ص: ۱۱۰) کہ آپ نے جہانگیر سے نجات حاصل کرنے کے لئے نواب آصف خان وکیل دادالسلطنت سے بھی بات کی تھی لیکن بادشاہ سے ملاقات کے وقت وہ دربار میں موجود نہیں تھا، محض اللہ کے فضل سے معاملہ درست ہوا۔

۱۳-۷/۶۸ آں پادشاہ معظم (جہانگیر) املاک مقبوضہ آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) را دو چند نمودہ و در باب مخدومزادہ بزرگ آنحضرت..... خواجہ جمال الدین حسین و داماد..... مخدومی میر ابراہیم حسین ادرارات • مناصب مناسب رحمت فرمودہ.....

یعنی جہانگیر نے نہ صرف آپ سے درگزر کیا بلکہ آپ کی مذکورہ املاک دو ہزار بیگھا و ہزار روپیہ نقد سالانہ (تعلیقات حاضر: ۶۰/۷۔ ۱۴) کو بھی دو گنا کر دیا، اس طرح آپ جہانگیر کے پنچے سے اس مرتبہ بھی ”سالماً و غانماً“ واپس دہلی آ گئے، جہانگیر نے آپ کے فرزند بزرگ خواجہ جمال الدین حسین اور آپ کے داماد میر ابراہیم حسین کو ”مناصب مناسب“ بھی دیئے۔

آپ کے داماد میر سید ابراہیم حسین کو بھی جہانگیر نے منصب دیا تھا لیکن اس امر کی وضاحت نہیں ہے کہ انہیں کیا عہدہ دیا گیا، تزک جہانگیری میں جہانگیر نے ایک خواجہ ابراہیم حسین بخششی، صوبہ دکن کو عقیدت خان کا خطاب ۱۰۱۷ھ/۱۶۰۹ء کے واقعات کے تحت دیئے جانے کا ذکر کیا ہے۔ (توزک ۲۹۲ طبع ایران) یہ کوئی دوسری شخصیت ہیں، خواجہ میر سید ابراہیم حسین بن حسینی کی ولادت کلاب میں ہوئی تھی، ۷ رمضان شب معراج ۱۰۵۴ھ/۱۶۴۴ء کو فوت ہوئے، دہلی میں خواجہ حسام الدین کی قبر کے متصل مغرب رویہ مزار خواجہ باقی باللہ میں دفن ہوئے، (مفتاح العارفین، خطی ورق: ۲۴۳۔ الف) ایک اور معاصر مولف کمال محمد سنبھلی (مرید خواجہ خرد) نے لکھا ہے کہ ان کی وفات ۱۰۵۰ھ کو ہوئی اور ان کی دینداری سے متاثر ہو کر شاہ جہان نے انہیں مقبرہ ہمایوں کی تولیت پر مامور کیا۔ (اسراریہ ورق: ۲۵۴) تفصیل مقدمہ میں خواجہ حسام الدین احمد کی اولاد کے حالات کے تحت ملاحظہ کریں،

۶۸/۱۱۔ ۱۳ مخدوم زادہ خرد آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد)..... خواجہ سراج

الدین محمد بسن تمیز و ایام تعلیم از التزام گوشہ.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کے چھوٹے فرزند خواجہ سراج الدین محمد بسن تمیز سے گوشہ نشینی پسند کرتے تھے آپ نے ان کی تعلیم و تربیت اسی طرح کی جس طرح مخدومزادگان خود خواجہ کلاں و خواجہ خرد کی تھی، خواجہ سراج الدین محمد آپ کی زوجہ ثانیہ بی بی زہری بنت بی بی دولت (رک تعلیقات حاضر: ۲۶۴/۱۰- وہ بعد) کے بطن سے تھے، ہم نے اس کتاب کے مقدمہ میں خواجہ حسام الدین احمد کی اولاد کی تفصیل دی ہے۔

۴-۱/۶۹ چوں..... پادشاہ معظم اعنی حضرت جنت مکانی (جہانگیر) از عالم رحلت نمودند و پادشاہ دین پناہ صاحب قران ثانی (شاہ جہان) بر سریر سلطنت صعود فرمودند.....

یعنی نور الدین جہانگیر کی وفات ۱۰۳۷ھ/۱۶۲۸ء کے بعد اس کا فرزند شہاب الدین شاہ جہان (شہزادہ خرم) اسی سنہ میں جانشین بنا۔

۹-۵/۶۹ آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) را بحضورت پادشاہ دین پناہ (شاہ جہان) رسوخ تمام داشت..... آنحضرت..... دربار سلاطین عظام اقدام نمی نمودند.....

یعنی جب شاہ جہان ۱۰۳۷ھ/۱۶۲۸ء کو تخت نشین ہوا تو بہت سے اکابر مشائخ اسے مبارک باد دینے کے لئے گئے کیوں کہ وہ فقراء دوست تھا لیکن خواجہ حسام الدین احمد اپنے ”استغناء“ عجز، ضعف و ناتوانی“ کے باعث اس کے پاس نہیں گئے اور غائبانہ دعا کا سلسلہ جاری رکھا، ان کے ساتھ اس کا پرانا تعلق تھا اور اس کی اپنے باپ کے

خلاف بغاوت کے دوران بھی اس کی حمایت کے شعبہ میں آپ کو دربار میں طلب کیا گیا تھا اب اس کی تخت نشینی پر کسی مواخذہ کی توقع نہیں تھی اس دوران آپ حاجت مندوں کے لئے شاہ جہان کو برابر سفارشی خطوط بھی لکھتے رہے، اتنے میں دارالسلطنت اکبر آباد (آگرہ) سے خبر آئی کہ بادشاہ ایک قافلہ حجاز مقدسہ بھیجنا چاہتا ہے اور ”میر حاج“ کے سلسلہ میں متردد ہے کہ کس کو نامزد کرے، چنانچہ آپ نے اس نیک کام کا ارادہ کر لیا اور اکبر آباد کے لئے روانہ ہو گئے، جب بادشاہ سے ملاقات ہوئی تو اس نے آپ کے اس ارادہ کو ”نعمت غیر مترقبہ“ تصور کرتے ہوئے حکم دیا کہ آپ کے متعلقین کے سفر کے انتظامات کئے جائیں، ابھی یہ بندوبست ہو ہی رہا تھا کہ یہ خبر آئی کہ اس سال فرنگیوں کے ساتھ بحری راستہ سے اہل ہند کی کشتیوں کے گزرنے کے ”قول و قرار“ کی تجدید نہیں ہوئی اس لئے یہ راستہ مسدود ہے، اس لئے آپ نے رضا بقضا کے تحت سفر مقدس کا ارادہ ترک کر دیا، مغل حکومت ہند اور انگریزوں کے مابین سفر کے معاہدات باقاعدہ ہوتے رہتے تھے، تفصیل کے لئے دیکھئے

1. Chakrabarty, p: Anglo-Mughal commercial relations (1583-1717) p.p 128-137
2. Arasaratnam S: merchants, companies and the commerce on coromandel coast.

۲۰۱۶/۷۲-۷۱

روزی چند بچہ شیفٹنگی بقاء مبارک حضرت پادشاہ..... در اکبر آباد توقف

فرمودند و در خلال آن ایام صحبۃ شگرف می گذشت چنانچہ مکرر حکم عالی شد کہ آنحضرت در حین ملازمت بہ بعضی از آداب محدثہ سلطنت مثل کورنش و تسلیم قیام نہ نمایند.....

یعنی شاہ جہان نے خواجہ حسام الدین احمد سے کہا کہ آپ سلطنت کے غیر اسلامی (محدثہ) آداب ”کورنش اور تسلیم“ بجانہ لایا کریں، کورنش میں درباری تخت کے پاس آکر دائیں ہاتھ کی ہتھیلی کو پیشانی پر رکھ کر اپنا سر جھاتے، اس طرح تسلیم میں دائیں ہاتھ کی پشت کو زمین پر رکھ کر اس کو اٹھاتے اور سیدھے کھڑے ہو کر دائیں ہاتھ کی ہتھیلی کو سر پر رکھتے، اس رواج کا آغاز ہمایوں بادشاہ نے کیا تھا (ہندوستان کے مسلمان حکمرانوں کے عہد کے تمدنی جلوے ص ۱۴ مولفہ صباح الدین عبدالرحمن)، عہد اکبری میں راج کورنش اور تسلیم کی تفصیل آئین اکبری ۱/۲۹۹ میں درج ہے۔

۱۶-۱۳/۷۲ بندگان حضرت پادشاہ دین پناہ (شاہ جہان) از یورش دکن بعد از چہار سال ہمہ عنان فتح و ظفر بہ دار السلطنت رجوع فرمودند و از اطراف فریق از علماء و مشائخ بجمہ استیصال افاغنه و تعزیت رحلت حضرت بیگم بیگمان خاتون ربع مسکون والدہ حضرت شاہزادہ متوجہ دار السلطنت گشتند.....

یعنی شاہ جہان کی اپنے باپ کے خلاف بغاوت اور مہابت خان کی بغاوت، پھر جہانگیر کی موت اور شاہ جہان کی تخت نشینی کے مسائل نے دکنیوں کو قوت جمع کرنے کا موقع فراہم کر دیا، خان جہان کی بغاوت نے اس سلسلہ میں زیادہ خرابی کی، جس کے باعث شاہ جہان کو دکن کی طرف متوجہ ہونا پڑا، یہاں متن میں ”استیصال افاغنه“ اسی خان

جہان کی بغاوت کے فرو کرنے کی طرف اشارہ ہے ملاحظہ ہو:

۱۔ نجیب اشرف ندوی: مقدمہ رقعات عالمگیر ۱۴۱-۱۴۸

2. Yar Muhammad Khan: Deccan Policy of the
Mughals. p.p. 166-264

دوسرا اہم اشارہ شاہ جہان کی محبوب ترین بیوی ارجمند بانو بیگم
مخاطب بہ ممتاز محل کی وفات ہے جو ۱۷ اذی قعد ۱۰۴۰ھ / ۱۶ جون
۱۶۳۱ء کو ہوئی وہ یمن الدولہ آصف خان کی بیٹی تھی اس کا دکن میں
برہان پور کے مقام پر ۳۹ سال کی عمر میں انتقال ہو گیا۔ (تاریخ محمدی:
۲/۵/۲۰۲) شاہ جہان کو اس کا بہت صدمہ ہوا اور وہ دکن کی مہمات
ترک کر کے واپس دارالسلطنت اکبر آباد (آگرہ) آ گیا، جہاں اس
نے اس کی یادگار کے طور پر اس کا مقبرہ تاج محل کے نام سے بنوایا جو
دنیا کے عجائبات میں سے ہے، شاہ جہان مدتوں اس کی موت کے صدمہ
سے آزاد نہ ہو سکا، کتاب حاضر میں اس کے چار سال دکن میں قیام کے
بتائے گئے ہیں جو قیاسی ہیں، شاہ جہان ۸ جمادی الاول ۱۰۳۹ھ / ۲۵
جنوری ۱۶۳۰ء کو دکن کے معاملات کے سلسلہ میں روانہ ہوا، ۱۷ اذی
قعد ۱۰۴۰ھ / ۱۶ جون ۱۶۳۱ء کو ممتاز محل کا برہانپور میں انتقال ہوا اب
وہ اس صدمہ کے باعث وہاں ٹھہرنا نہیں چاہتا تھا لیکن بعض مصالحوں کی
بنا پر مزید نو ماہ تک وہاں رکا رہا اس طرح اس کا قیام تقریباً تین سال اور
چند ماہ وہاں رہا۔

(Yar Muhammad Khan: Deccan policy pp. 169-176)

آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) ایں مرتبہ نیز بحکم عادت قدیم در استقبال موکب ہمایوں توقف نمودند..... تا آنکہ حضرت پادشاہ را نیز عدم استقبال ایساں باں ہم ارتباطہا و..... ناخوش آمد و روز بروز ثقل بخاطری افزود قضا را ہم دریں ایام..... صاحب عہدہ دہلی کہ تحقیق اراضی آئمہ منصوب اند مطابق وانمودہ.....

سابقہ تعلیقات میں مذکور سنین (۱۶۳۲ء) کو شاہ جہان دکن سے واپس آگرہ جاتے ہوئے دہلی میں ٹھہرا تو خواجہ حسام الدین احمد اپنی گوشہ نشینی کے باعث اس کے استقبال کے لئے نہ گئے، آپ کے بادشاہ کے ساتھ جس قسم کے روابط تھے اس سے اس نے برامانا، اس دوران یہ واقعہ پیش آیا کہ دہلی کے تحقیق اراضی کے عہدہ دار اور قانون گو جو حضرت کے بارے میں کچھ نہیں جانتے تھے کہ جہانگیر نے آپ کو املاک دی تھی پھر اسے دوگنا کر دیا تھا، جب ان لوگوں نے املاک کے کاغذات اور دستاویزات کے انبار دیکھے تو منفی طور پر سوچنے لگے، مخالفوں نے اسے غلط رنگ دے کر شاہ جہان کے سامنے پیش کیا جس سے بادشاہ کا رویہ مزید سخت ہو گیا..... زاد المعاد کی عبارت سے یہ واضح نہیں تھا کہ جہانگیر نے آپ کو جو زمین مدد معاش کے طور پر دی تھی وہ کہاں تھی؟ اس تحقیقی اراضی کے عمل سے معلوم ہوا کہ وہ دہلی میں ہی تھی۔ دراصل سلاطین مغلیہ کے ہاں آئمہ کے لئے وقف املاک کا سلسلہ جاری تھا اکبر کے زمانہ میں جب آئمہ و اکابر مسلمین کے خلاف ”مسلمانان ہندو مزاج“ نے کاروائیاں کیں تو ان آئمہ کی املاک و مدد معاش بھی ضبط

ہوئی تھیں، جن کے متفرق اشارات منتخب التواریخ میں ملتے ہیں۔

۱۹-۱۵/۷۴

اگرچہ شاہ جہان نے آپ سے ملاقات کے وقت اس کا اظہار نہ کیا لیکن خلوت میں اس پر ناراضی ظاہر کی، آپ دوستوں کے اصرار کرنے پر اکبر آباد گئے اور وہاں جا کر ایک مضافاتی علاقہ میں مقیم ہو گئے اور مقررین بادشاہ کے ذریعہ املاک کے طومار کی تحقیق کیلئے کوشش کرتے رہے یہاں تک کہ بادشاہ کے ”غبارِ ملال“ میں تبدیلی آئی، شاہ جہان کے متعلق کتاب حاضر میں لکھا ہے کہ وہ اعلیٰ درجہ کے اخلاق کا مالک تھا اور ”حیا، شرم و حلم“ میں اس کا کوئی ثانی نہیں تھا جب آپ ”درویشانہ و بے غرضانہ“ اس کے پاس گئے تو اس نے سابقہ قاعدہ کے مطابق بہت ہی ”اعزاز و احترام“ کیا آپ نے بزرگانہ نصائح سے نوازا۔

فرمان می شد کہ در مسجد خاص کہ داخل حرم معلیٰ پادشاہی است بہ نشینند و نواب خان عالم و امثال ایشان را از دولت مندان سعادت تیار حکم می شد کہ نزد آنحضرت نشستہ ہمزبانی بجای آوردند

یعنی خواجہ حسام الدین احمد سے شاہ جہان نے کہا کہ آپ آگرہ میں حرم شاہی کی مسجد خاص میں قیام کریں، یہ مسجد اب بھی موجود ہے اور نگینہ مسجد کے نام سے مشہور ہے جو مریم چمن کے مشرقی جانب اور اس سے ملی ہوئی ایک چھوٹی مسجد ہے جو حرم سرا کی بیگمات کے لئے بنائی گئی تھی اور ایک چار دیواری سے محصور تھی (آثار اکبری یعنی تاریخ فتح پور سیکری مولفہ محمد سعید احمد مارہروی ۱۱۲-۱۱۳) اطہر عباس رضوی اور جون فلائین

(John Flynn) کی مرتبہ کتاب فتح پور سیکری میں اپریل حرم کا جو نقشہ دیا گیا ہے اس میں زنانہ باغ کے قریب اس مسجد کو دکھایا گیا ہے۔

اس کے علاوہ شاہ جہان نے بعض اکابر امراء کو بھی خواجہ حسام الدین احمد کی صحبت میں حاضر رہنے کا حکم دیا ان میں سے نواب خان عالم کا ذکر خصوصیت سے کیا گیا ہے، یہ خان عالم میرزا برخوردار بن میرزا عبدالرحمن دولدی ہے جس کے اجداد خاندان تیموریہ میں معزز عہدوں پر فائز رہے تھے، خان عالم نے اکبر کے ہاں ملازمت کا آغاز کیا، پھر جہانگیر کے عہد میں بھی منصب دار رہا، شاہ جہان تخت نشین ہوا تو وہ چھ ہزاری ذات اور پانچ ہزار سوار کے منصب اور علم و تقارہ سے سرفراز ہوا۔ اس کو بہار کی صوبہ داری ملی، شاہ جہان جب مذکورہ سنین میں برہان پور سے اکبر آباد واپس آیا تو اسے بڑھاپے کی وجہ سے معزول کر دیا گیا، اکبر آباد میں مقیم تھا (آثار الامراء: ۱/۷۳۰) مزید حوالوں کیلئے ملاحظہ ہو: Athar Ali: Apparatus of Empire, (بامداد اشاریہ)

۸-۱/۷۶ - ۱۸-۱۳/۷۵

پس بندگان حضرت (شاہ جہان) بعد از فراغ از ہنگامہ ہای بیرونی بہ سکینہ و وقار نزد آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) تشریف آوردہ ساعتی دراز بآنحضرت صحبت می داشتند و بسی از مشکلات و معضلات دین و دولت را از آنحضرت تحقیق نموده مسرور و.....

گویا شاہ جہان جب امور مملکت سے فارغ ہو جاتا تو رات گئے تک آپ کے پاس اس مسجد میں بیٹھتا اور دینی مسائل پر گفتگو ہوتی اور تحقیق طلب امور زیر بحث آتے، شاہ جہان کی دین داری اور پابندی

شرع شریف کا کتب تاریخ اور اس عہد کے تذکروں میں ذکر ملتا ہے، اس نے تخت نشینی کے بعد جو پہلا فرمان جاری کیا وہ بادشاہ کو سجدہ تحیت کی ممانعت تھی (عبدالحمید لاہوری: پادشاہ نامہ: ۱۱۰/۱/۱) حضرت مجدد الف ثانی کے ساتھ اس کے قریبی روابط تھے (نتائج الحرمین: ۳/۱۷۱-الف، ب)

۸-۱/۷۶ - ۹-۱۸/۷۵

اسی صحبتہا در رخصت آنحضرت بہ دہلی تو قہبا فرمودند بلکہ بہ اشارہ در حضور و تصریحاً در غیبت اظہار می فرمودند کہ آنحضرت اختیار اقامت در دارالسلطنت نمایند نسب وایق است بہ نیت آنکہ شاید در بودن ایشان نفعی باسلام و مسلمانان برسد.....

یعنی شاہ جہان کے ساتھ ان مذکورہ صحبتوں میں کبھی آپ کے واپس دہلی جانے کا تذکرہ نہیں ہوتا تھا بلکہ بادشاہ اشارتاً آپ کے اکبر آباد میں رہنے کو پسند کرتا تھا اور پھر آپ کی غیر موجودگی میں واضح الفاظ میں وہ آپ کے یہاں قیام کا خواہش مند تھا جس کا وہ اظہار بھی کیا کرتا تھا، اگرچہ اس شہر میں آپ کو جسمانی و روحانی اعتبار سے وہ سکون اور اطمینان قلب میسر نہیں تھا جو دہلی میں جو ار حضرت خواجہ میں مل سکتا تھا تاہم آپ نے اسلام کی سر بلندی اور مسلمانوں کے فائدہ کے لئے وہاں قیام کرنا پسند فرمایا۔

۱۲-۹/۷۶ تا آنکہ در اوائل سال ہزار و چہل و سہ در معمورہ صوفی آباد کہ نزدیک بہ دارالسلطنت آباد ساختہ آنحضرت ست بہ عارضہ مرض رحلت ممتحن گشتہ بہ جو ار اقدس اتصال یافتند

آخر وہیں خواجہ حسام الدین احمد کا ۱۰۴۳ھ کو وصال ہو گیا اور

آپ کو آپ کے آباد کردہ شہر صوفی آباد میں دفن کر دیا گیا۔
 جیسا کہ انہی تعلیقات میں تبصریح بتایا گیا ہے کہ شاہ جہان ممتاز
 محل کے انتقال کے بعد برہان پور میں ۹ ماہ کے توقف کے بعد
 ۱۰۴۱ھ / ۱۶۳۲ء کو اکبر آباد پہنچا تو انہی دنوں خواجہ حسام الدین احمد بھی
 اکبر آباد گئے، اس سے ملے اور پھر اوائل ۱۰۴۳ھ میں وہیں آپ کا
 وصال ہو گیا، گویا آپ وہاں تقریباً تین سال مقیم رہے۔

خواجہ حسام الدین احمد کا اکبر آباد کے نزدیک آباد کردہ شہر صوفی
 آباد کے موجودہ محل وقوع کا ہمیں تا حال علم نہیں ہو سکا، ۱۸۹۶ء میں
 جب مشہور مورخ سید محمد لطیف نے آگرہ کی تاریخ پر انگریزی میں
 کتاب لکھی تو اس شہر کا ذکر نہیں کیا، اسی طرح منشی محمد سعید احمد مارہروی
 نے ۱۹۰۵ء میں آثار اکبری یعنی تاریخ فتح پور سیکری تالیف کی تو بھی
 انہوں نے صوفی آباد کا تذکرہ نہیں کیا، اسی طرح انگریزوں نے ۱۹۰۹ء
 میں ۲۵ جلدوں میں ہندوستان کے شہروں، قصبات اور دیہات کا جو
 اپریل گنریٹیر شائع کیا تو اس میں بھی صوفی آباد نام کے کسی قصبہ کا ذکر
 نہیں ملتا ہے، میر سید ابوالعلاء نقشبندی (ف ۱۰۶۱ھ) کا مسکن و مدفن
 بھی یہی علاقہ تھا، متاخرین نے اس کا نام صوفی پورہ لکھا ہے اور بتایا کہ
 یہ مابین محلہ وزیر پورہ و محلہ سلطان گنج، متصل قدم رسول ﷺ ہے جس کا
 شہر سے ایک کروہ فاصلہ ہے، شاہ نور زمان کا مزار بھی وہیں ہے (کیفیت
 العارفین مولفہ عطا حسین فانی، گیا ۱۳۵۱ھ: ص: ۲۲)، خواجہ حسام الدین احمد
 کی نعش وہاں سے منتقل کر کے دہلی لا کر جو ار حضرت خواجہ میں دفن کی گئی
 تھی۔

مقصد دوم

۵-۱/۸۰، ۱۹-۱۵/۷۹

بہم زمانی اصحاب طریقت انبساطی فرمودند و از یاران حاضر..... میراں
سید احمد..... میاں شیخ مرتضیٰ..... میاں شیخ عبدالغفور و..... میاں شیخ
نعمت اللہ..... میر محمد زاہد..... میاں شیخ رستم و..... میاں محمد ہاشم سنبھلی،
مولانا محمد دوست.....

یہ وہ تمام اصحاب ہیں جن کو حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ سے
بیعت و اجازت طریقہ حاصل تھی لیکن آپ نے انہیں خواجہ حسام الدین
احمد کے سپرد کر دیا تھا کہ وہ ان کی تربیت باطنی کریں، ان کے احوال
کے لئے کتاب حاضر کا لاحقہ ملاحظہ کریں۔

۸-۵/۸۰ واگرازیں اعزہ بچکس حاضر نمی بود در آں وقت نازک بہ مطالعہ مثنوی

مولوی یا مکتوبات شیخ شرف الدین احمد یحییٰ منیری با بیاض خاصہ کہ.....
یعنی اس تنہائی کے وقت میں جب مذکورہ اصحاب میں سے کوئی
حاضر نہیں ہوتا تھا تو آپ مثنوی مولانا روم اور مکتوبات شیخ شرف الدین
یحییٰ منیری (ف ۷۸۲/۵۱۳۸۰ء) کا مطالعہ فرماتے تھے، اس کے
علاوہ آپ نے خود ایک بیاض بنا رکھی تھی جس میں بطرز نثر بہت سے
اشعار لکھے تھے آپ ان کے مطالعہ سے لطف اندوز ہوتے رہتے تھے
امتداد زمانہ سے آپ کی اس بیاض کے وجود کا تا حال علم نہیں ہے ابلا

اللہ کی یہ مبارک محفل اکثر نصف شب تک جاری رہتی تھی۔

۸۳/۵-۷ ابتدا بہماں می کردند مثل حلیم و ہریسہ و آش..... متبخنہ و قلیہ برنج.....

یہ تمام عہد وسطیٰ کے ہندوستانی کھانوں کے نام ہیں حلیم ایک کھانا جو گیہوں، چنے کی دال، گوشت، گرم مصالحہ ادراک وغیرہ ڈال کر پکایا جاتا ہے۔ (اردو لغت: ۶/۲۶۲) ہریسہ، ایک کھانا جو گیہوں کے آٹے، گوشت اور دودھ سے ملا کر پکاتے ہیں (ایضاً: ۲۱/۷۹۷) آش، اناج یا گوشت کی رقیق غذا، گندم کا دلیا جو گوشت میں پکایا جائے، پیچنی، شوربا، حریرہ، (ایضاً: ۲/۲۱۷) غذای آبدار (فرہنگ فارسی عمید) متبخنہ، متبخن، ایک پر تکلف کھانا، میٹھے چاول جن میں خشک میوے، جیس بادام، پستے وغیرہ اور گوشت بھون کر ڈالا جاتا ہے۔ (ایضاً: ۱۷/۲۷۴)

قلیہ برنج، قلیا، سادہ گوشت کا گھی میں بھنا شوربہ دار سالن (ایضاً)

یہاں مراد ہے گوشت والے چاول، بریانی، پلاؤ (ایضاً) سیر، غذای گیاہی مانند پیاز، قوت باہ راز زیادہ می کند (فرہنگ فارسی عمید)

۸۵/۱۵-۱۶ دستار، پگڑی، عمامہ، دستار آنحضرت پر کالہ درست می بود کہ قریب پست گزا کبری باشد

یعنی خواجہ حسام الدین کے عمامہ کا پر کالہ درست اور تقریباً ۲۰ گزا کبری کے برابر اس کی لمبائی ہوتی تھی، گزا کبری کو گزالہی کیا جاتا تھا جو ۴۱۔ انگل کا یعنی ۳۳۔ انچ کا ہوتا تھا اور صرف لکڑی ناپنے کے کام آتا تھا اسی طرح گز شاہ جہانی بھی تھا جو ۴۲ انگل کے بقدر ایک گز (اردو لغت: ۱۶/۶۷-۶۸) گز کے دیگر طول کے لئے دیکھئے۔ فرہنگ

فارسی از معین: ۳/۳۳۰۰) گزالی یا گزاکبری کی تفصیل کے لئے
ملاحظہ ہو آئین اکبری: ۱/۲۰۶ (اردو ترجمہ)

۱۸-۱۷/۷۵ پیرہن و فرجی یکتہ از مرتبہ وسط.....

پیرہن، پیراہن، جامہ نازک، پیراہان و پیرہن بھی کہتے ہیں۔

(فرہنگ فارسی عمید) فرجی، رک تعلیقات حاضر (۶۰/۷-۱۳)

۱۹-۱۸/۸۵ پیرہن آنحضرت از قسم پرچہ وسط کہ بزبان ہندی ادھوتر نامند.....

ادھوتر، ایک قسم کا سوتی کپڑا جو گزی اور گاڑھے سے زیادہ گف

اور موٹا ہوتا ہے، اسکی مخفف شکل دھوتر زیادہ عام اور فصیح ہے۔ (اردو

لغت: ۱/۳۲۹)

۱۳-۱۲/۸۶ تہ بند سرخ غیر معصفر کہ آں را بزبان ہندی اتان نامند.....

اتان، اتھلا (ہندی اردو لغت: ۳۱، پیٹھ کے بل لیٹا ہوا جت

(اردو لغت: ۱/۱۲۵)

۱۵/۸۶

نعلین چوبین، ایک قسم کی لکڑی کی جوتی، کھڑاؤں (نور اللغات:

(۲۲۷/۳)

۶-۱/۸۹، ۲۰-۱۹/۸۸

بوی خوش را عظیم دوست می داشتند و از زوات العطر ہرچہ فرد..... مثل

گلاب و عبیر..... و..... آنحضرت عطریات مذکورہ را پیشتر آں بود.....

ان خوشبوئیات و عطریات کی تفصیل کیلئے دیکھئے آئین اکبری

(۱۶۷-۱۵۵/۱)

۶-۱/۹۰ تفلہ و تنعم آنحضرت نیز اختیارات شاقہ و..... آنکہ از میوہا ہندوستان

آنچه..... زردک و خیار.....

زردک، گزر، ہوچ، گیاهی است داری ساقہ ہای باریک
و برگہای..... زردہ تخم مرغ..... انڈے کی زردی
خیار، گیاهی از تیرہ کدوییان..... و میوہ اش درشت و سبز
..... (فرہنگ فارسی معین)

۱۱-۸/۹۰ (میوہ ہا)..... مثل انگور و خر بوزہ و انار و تربز و..... پوچاک.....
خر بوزہ، خر بوزہ، خر بوز و خر بوزہ (فرہنگ فارسی عمید) برہان قاطع پر ڈاکٹر محمد معین
کے حواشی ملاحظہ کریں، تربز، تربزہ، ہندوانہ بمعنی چنار و باد رنگ، پوچاک، پوچ، بی
مغز، میوہ یا دانہ اسی کہ میانہش خالی باشد، پچ و پوک، کاواک، کادک ہم گفتہ شدہ
(فرہنگ فارسی عمید)

مقالہ سوم

۱۳-۱/۹۱ والدہ ماجدہ مخدوم زادہ خرد خواجہ سراج الدین محمد بوسیلہ ایٹاں

..... عرض وقائع خود نمودہ و وسیلہ ایٹاں از آنحضرت (خواجہ حسام الدین

احمد) مددی یا سفارشی یا تدبیر مصلحتی می بروند

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کی زوجہ، ثانی بی بی زہری بنت بی بی

دولت (رک تعلیقات حاضر گویا آپ کی زوجہ محترمہ بھی خواتین کی تعلیم

و تربیت میں مصروف رہتی تھیں اور عورتوں کے احوال باطنی کی اصلاح

ان کے ذریعہ سے خواجہ حسام الدین احمد کرتے تھے، رک لاحقہ کتاب

حاضر

اگلی سطور میں بتایا گیا ہے کہ خواتین کی تعلیم و تربیت کے سلسلہ

میں یہی ام العارفین بی بی زہری آپ کی صحیح جانشین ہیں۔

مطابق حدیث نبوی علی صاحبہ الصلوٰۃ والسلام کہ در منقبت حضرت ام

۹/۹۲

المؤمنین عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا وارد است کہ ”خذوا دینکم من

ہذہ العارفة الكاملة“

یہ حدیث شریف غالباً زبانی لکھی گئی ہے یا اس کا مفہوم بتایا

گیا ہے، حدیث پاک کے اصل الفاظ کئی طرح سے وارد ہوئے ہیں:

۱..... خذوا ثلث دینکم من بیت الحمیرا (موسوعۃ اطراف

الحدیث: ۴/۶۰۳)

۲..... خذوا بکتاب اللہ من بیت عائشة (ایضاً)

۳..... خذوا شطر دینکم من الحمیرا (ایضاً: ۴/۶۰۴)

۱۳-۱۲/۹۲ بی بی سالمہ درس مراہفت از عالم رحلت کرند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کی زوجہء ثانیہ کے بطن سے تولد ہونے والی بیچی
صرف سات سال کی عمر میں فوت ہو گئیں تو آپ نے اس کی تجہیز و تکفین کا کام دوستوں
کے سپرد کر کے خود اپنی زوجہ محترمہ کی اس غم میں دل جوئی کے لئے ان کے پاس چلے
گئے۔

مقالہ چہارم

۶۵/۵-۶..... درحین تعداد اصحاب مشورہ جناب مشیخت مآب میاں شیخ رستم رابر زانت رائے و رضانت فہم امتیازی تمام دارند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد اپنے ذاتی معاملات اور دیگر خانقاہی امور میں حضرت خواجہ کے خلیفہ خاص میاں شیخ رستم جن کی رائے بہت صائب ہوتی تھی کے مشورے سے انجام دیتے تھے، ان کے احوال کے لئے ملاحظہ ہو لاحقہ کتاب حاضر

۹۷/۵-۱۵..... (خواجہ حسام الدین احمد) بایں بندہ (مؤلف کتاب حاضر خواجہ کلاں)

می فرمودند کہ در آنچه بچہ بعضی از متشابہات میان ما و خدمت میاں شیخ احمد (حضرت مجدد الف ثانی) قدس سرہ گفت و شنید بود و غبار کدورتی در آئینہ مصافحت علی حسب الاشتباہ حائل می گشت..... و بکرم الہی ہمیشہ منتظر توجیہ و تبیین آن متشابہات بودم و الحمد للہ و المنة کہ ہماں کہ بیان واضح از خدمت میاں جیوشنیدیم از اں کدورت و ملالت نام و نشان نماند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد نے خود مؤلف زاد المعاد خواجہ کلاں سے بیان کیا کہ ایک مرتبہ حضرت میاں شیخ احمد (مجدد الف ثانی) اور میرے درمیان بعض شبہات کی بنا پر ”کدورت“ پیدا ہوگئی تو میں اس سلسلہ میں اللہ تعالیٰ کے کرم کا منتظر رہا یہاں تک کہ خود حضرت مجدد الف ثانی کی طرف سے ”بیان واضح“ موصول ہو گیا جس سے وہ شبہات دور

ہو گئے اور ”کدورت و ملالت“ کا اب نشان تک باقی نہیں ہے۔

ہمارا خیال ہے کہ یہاں حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی کے اس مکتوب کی طرف اشارہ ہے جو شیخ محدث نے حضرت مجدد الف ثانی کے بعض افکار پر اعتراضات کرتے ہوئے لکھا تھا جو حسن خان افغان کی مکتوبات حضرت مجدد کی محرف عبارات پر مبنی تھا، معلوم ہوتا ہے کہ حسن خان افغان اس کو لے کر تقریباً تمام سربرا آوردہ علماء و مشائخ کے پاس گیا تھا یقیناً وہ سب سے پہلے اس سلسلہ کی مرکزی خانقاہ حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ میں آیا جہاں اس وقت خواجہ حسام الدین احمد سجادہ نشین تھے آپ کے ساتھ ان امور پر بحث ہوئی، پھر وہ حضرت شیخ محدث کی خدمت میں گیا اور آپ نے تحقیق کئے بغیر ہی اعتراضات پر مبنی ایک طویل مکتوب لکھ دیا، پھر جب حضرت مجدد الف ثانی کی طرف سے اصل مکاتیب اور توضیحات موصول ہوئیں تو شیخ محدث نے اپنے اعتراضات سے رجوع کر لیا، چنانچہ رجوع کے سلسلہ کا مکتوب بھی آپ نے خواجہ حسام الدین احمد ہی کو لکھا ہے، پھر حضرت مجدد الف ثانی نے ایک طویل مکتوب (۱۲۱/۳) خواجہ حسام الدین احمد کو ارسال کیا اور مزید توضیحات پیش کیں جن سے ان کا دل اس ”کدورت و ملالت“ سے بالکل صاف ہو گیا، زاد المعاد کا بیان بالکل معاصر شہادت کا درجہ رکھتا ہے اس کے بزرگ مولف خواجہ کلاں نے اس کتاب میں شیخ محدث کو جا بجا ”مخدومی“ لکھا ہے جس سے اندازہ ہوتا ہے کہ وہ آپ کے شاگرد تھے اس لئے رجوع اور رفع شبہات کی یہ روایت جو انہوں نے بیان کی ہے معاصر دستاویز سے کم نہیں ہے، ہم نے کتاب حاضر کے مقدمہ میں بھی ان امور کی تفصیل بیان کر دی ہے۔

مقالہ پنجم

۱۰-۷/۹۹..... (خواجہ حسام الدین احمد)..... چوں از سفر رجوع می فرمودند.....

نخست بہ مسجدی درآمدند و..... بہ منازل اہلیہ ہاء حضرت خواجہ خود تردد
می نمودند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد جب کسی سفر سے واپس آتے تو سنت
نبوی ﷺ کے مطابق پہلے مسجد جاتے احباب سے ملاقات کرتے اور
دو رکعت نفل ادا کرنے کے بعد اپنے شیخ حضرت خواجہ باقی باللہ قدس
سرہ کی دونوں ازواج محترمت کے گھروں میں جاتے تھے، اس سے
اندازہ ہوتا ہے کہ حضرت خواجہ کی دونوں ازواج اس وقت تک بقید
حیات تھیں۔

اس کے بعد سنت نبوی کے مطابق اپنی بیٹی ماہ بو بو کے گھر جاتے
اور ان پر شفقت و مہربانی فرماتے تھے، ماہ بو بو آپ کی زوجہ اول بی بی
فاطمہ (بنت ملا مبارک ناگوری) کے بطن سے تھیں جو ایک متقی سید زادہ
میر سید ابراہیم حسین کے عقد میں تھیں (تعلیقات حاضر: ۶۸/۱-۸) یہاں
ان کے فرزندوں پر بھی لطف و کرم کی طرف اشارہ ہے، ہمیں افسوس
ہے کہ اب تک خواجہ حسام الدین احمد کی اولاد کی تفصیلات معلوم نہیں
ہیں۔

مقالہ ششم

۵/۱۰۰ گلوگرفتگی رابہ میوہ آملہ کہ تر و سبزی بود.....

آملہ، ایک قسم کا کیلا اور ترش پھل جو رنگ میں انگور سے مشابہ اور جسامت میں آلوچے کے برابر ہوتا ہے..... دواؤں میں استعمال ہوتا ہے۔ (اردو لغت)

۱۰۲/۵۔۷ پنجاہ شصت خانہ دار مردم از اکابر و اہالی و چند مقدار آن از غرباء و مساکین در قلعہ فیروز آباد دہلی و بلاد شتی با ستہار آنحضرت اوقات می گذرانند و

.....
یعنی قلعہ فیروز آباد دہلی میں خواجہ حسام الدین احمد کے متعلقین و غربا تقریباً پچاس ساٹھ کی تعداد میں رہتے تھے، جن کے ساتھ آپ کو معاملات کرنا ہوتے تھے۔

۱۰۷/۱۳۔۱۷ جمعی کثیر از دولت مند ان وقت آرزو مند آں بود کہ نذر و فتوح ایشاں رابہ گوشہ چشم قبول نہ گرد و میسر نمی شد..... امراء دلیری نمودہ از نقود و مبلغہا کامل و از املاک جاگیر ہا در و بست بہ طریق نیازی فرستادند و آنحضرت بہ معذرتہا..... نمودہ بری گردانند.....

دولت مند حضرات اس امر کے آرزو مند رہتے تھے کہ آپ صرف ایک اشارہ کریں تو ہم خدمت میں نذر و فتوح پیش کریں لیکن آپ نے ایسا نہ کیا..... اس طرح بعض امراء بھی نقد رقم اور املاک بصورت جاگیر دیتے لیکن آپ صاف الفاظ میں معذرت کر دیتے تھے۔

۲-۱/۱۰۸، ۲۰-۱۸/۱۰۷

یک دفعہ ملازمان نجابت..... مرزا فتح پوری ولد امجد مرزا شاہ رخ.....
پرگنہ متضمن..... ہشتاد و چند قریہ رانیا ز خادمان آنحضرت کردند.....
بانکسار و تواضع تمام واستغفاء نمودند.....

یعنی مرزا فتح پوری اسی سے زیادہ قریہ آپ کے خادموں کے لئے
بطور نیاز لے کر حاضر ہوا لیکن آپ نے قبول نہ فرمایا، یہ منصب دار مرزا
بدیع الزمان بن مرزا شاہ رخ بن مرزا سلیمان تیموری بدخشی، جہانگیر
کے اکابر امراء میں سے تھا، پٹن گجرات میں اپنے بھائیوں کے ہاتھوں
۱۰۳۲ھ/۱۶۲۲ء کو قتل ہوا۔ (تاریخ محمدی: ۲/۵/۱۶۸) مزید حوالوں
کے لئے ملاحظہ ہو:

Athar Ali: Apparatus of Empire (see Index)

۶-۳/۱۰۸..... ہزاراں از نقد مسلوک از جانب امراء وقت می رسید و اصلاً قبول نمی
یافت ولیکن تلافی و تدارک خاطر ہاء آں امراء بریں وجہ می کردند کہ در
باب جماعت علماء و صلحاء و ارباب استحقاق سفارش می نوشتند.....
یعنی خواجہ حسام الدین احمد کی خدمت میں امراء ہزار ہاروپے
بطور نقد لاتے تھے لیکن آپ کبھی قبول نہیں فرماتے تھے البتہ علماء و صلحاء
اور مستحق حضرات کی وجہ معیشت وغیرہ کیلئے آپ امراء کے نام سفارشی
خطوط دیا کرتے تھے۔

۱۱-۹/۱۰۸..... و خود (اعنی خواجہ حسام الدین احمد) برہما نچہ از جانب سلطان وقت از
بیت المال حقوق المسلمین یا امیری فائز با خلاص صادق مثل خان خانان
مرحوم می رسید قانع و خورسند بودند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد قناعت پسند تھے اپنے لئے محض وہی وجہ معیشت قبول کی جو سلطان وقت جہانگیر نے بیت المال سے آپ کے لئے مقرر کر دی تھی یعنی ایک ہزار روپے سالانہ اور دو ہزار بیکھا زمین (تعلیقات حاضر: ۶۰/۷-۱۳) اور پھر اس امداد کو دو گنا بھی کر دیا گیا (تعلیقات: ۶۸/۱-۸)

اس کے علاوہ مرزا عبدالرحیم خان خانان کی طرف سے جو امداد خانقاہ حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ کے لئے باقاعدہ بارہ ہزار روپیہ سالانہ ارسال کرتا تھا، (ذخیرۃ الخوانین ۱/۲۴۲-۲۴۳، آثار الامراء: ۳/۲۷۳) لیکن کیا یہ امداد خان خانان کی وفات (۱۰۳۶ھ/۷۱۶۲ء) کے بعد جاری رہی؟ ہمارے پاس اس کا کوئی ثبوت نہیں ہے اس کے فرزندوں میں سے مرزا داراب اور مرزا ایرج کے حضرت مجدد الف ثانی کی ساتھ اچھے تعلقات تھے ان دونوں کے نام آپ کے مکاتیب بھی ہیں (رک مقدمہ کتاب حاضر) ممکن ہے یہ امداد جاری رہی ہو۔

..... بحکم تسبب باسبب صوری بہ نواب آصف خان کہ وکیل دارالسلطنت بودند حقیقت حال معلوم نمودیم و از ایشان معاونت و امداد ہنگام برآ شفتگی پادشاہ خواست در کردیم..... ۵-۱/۱۱۰

یعنی خواجہ حسام الدین احمد مجسم اخلاق بزرگ تھے، ان کے چہرے پر بشاشت رہتی تھی لیکن جہانگیر کے طلب کرنے پر جب آپ اس سے ملے تو سلاطین سے نفرت و ترک ملازمت کے باعث اس وقت ان کے چہرے سے ناراضگی ظاہر ہوتی تھی جس کو جہانگیر نے نوٹ کیا اور اس کی بے رخی زیادہ بڑھ گئی، اب معاملہ رفع دفع کرنے کے لئے

آپ نے دارالسلطنت کے وکیل نواب آصف خان سے مدد کی درخواست کی لیکن اتفاق ایسا ہوا کہ ملاقات کے وقت وہ دربار میں نہیں تھا تاہم تائید الہی سے بادشاہ کے مزاج میں تبدیلی آگئی۔

یہ آصف خان، ابوالحسن یمن الدولہ خان خانان (ف ۱۰۵۱ھ / ۱۶۴۱ء) بن اعتماد الدولہ غیاث بیگ طہرانی، آصف خان نور جہان کا بھائی اور ملکہ ممتاز محل کا والد تھا اس لحاظ سے دربار میں خاص مرتبہ و مقام رکھتا تھا (دانشنامہ زبان و ادب فارسی در شبہ قارہ: ۱/ ۷۲-۷۳) اسی مناسبت سے آپ نے جہانگیر کا غصہ دور کرنے کے لئے اس سے مدد چاہی تھی اس سے قبل اس کتاب میں (۶۷ / ۱۳-۱۹) آپ کے نور جہان سے مدد لینے کا ذکر بھی کیا جا چکا ہے۔

۹-۷ / ۱۱۳ چنانچہ در کتب قوم علی الخصوص در تصانیف حضرت شیخ العالم و حضرت شیخ

اکبر قدس سرہما مقرر گشتہ است

یہاں تصانیف حضرت شیخ العالم و حضرت شیخ اکبر سے مراد شیخ العالم شیخ شہاب الدین ابو حفص عمر سہروردی (ف ۶۳۲ھ / ۱۶۳۴ء) صاحب عوارف المعارف اور شیخ اکبر سے مراد حضرت محی الدین ابن عربی (ف ۶۳۸ھ / ۱۶۴۰) ہیں، جن کے میدان تصوف کے اجتہادات معروف ہیں۔

۱۷-۶ / ۱۱۳ بسلسلہ ملکہ عدالت و مواسات آنحضرت..... از بعضی کمل عقلا مثل نواب

خان خانان مرحوم منقول است کہ می گفته اند کہ اگر پادشاہ عصر... سر ہر سال دستور العمل یک سالہ در جمیع امور ملکی و مالی از حضرت ایشاد (خواجہ حسام الدین احمد) نویسانیدہ بہ گیرند..... تا آئندہ..... از تعب...

خلاصی می شود..... واکثر امراء اخلاص مند مثل خان خانان..... و..... مہابت خان..... ونواب قلیچ خان ثانی وہم چنیں اکثر مشائخ واکابر دیار دہلی واکبر آباد و لاہور درسنوخ سوانح واصلاح قضایا استدعا صواب نمائی از خادمان آنحضرت نمودہ..... ومنتانج وقت مستحسنہ درجیب وقت مشاہدہ می کردند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد اپنے ملکہ ”عدالت و مواسات“ میں اس قدر کامل تھے کہ عبدالرحیم خان خانان جیسے تجربہ کار امیر سلطنت کا قول ہے کہ اگر سلطان وقت ہر سال کے آغاز میں اپنی مملکت کا دستور العمل جمیع امور ملکی خواجہ صاحب سے مرتب کروالیا کریں تو ذمہ دار محکموں کو وہ کوفت نہ کرنی پڑے جو ان کو اٹھانی پڑتی ہے، اس قسم کی رائے دیگر امرائے مخلصین کی بھی تھی جن میں سے مہابت خان، اور نواب قلیچ خان ثانی بھی شامل ہیں۔

ایسا کیوں نہ ہوتا خواجہ حسام الدین احمد صاحب علم ہونے کے علاوہ ایک بزرگ اور تجربہ کار منصب دار نواب غازی خان کے فرزند تھے، اگرچہ اکبری الحاد کے باعث دنیا و ملازمت ترک کر چکے تھے پھر بھی اتنی فراست کے مالک تھے کہ امور مملکت کی انجام دہی میں ان کی رائے کی اہمیت تھی، اس کا مطلب یہ ہے کہ جب مذکورہ امرائے اخلاص مند آپ کی خدمت میں جاتے تو امور مملکت بھی زیر بحث آتے تھے اور کئی امور میں آپ کی رائے بھی لی جاتی تھی اور یہ بھی اندازہ ہوتا ہے کہ ترک و تجرید کے باوجود آپ اپنی مجالس میں امور مملکت پر بھی اظہار خیال کیا کرتے تھے، دوسری طرف آپ کو خانقاہی نظام کا اتنا تجربہ بھی ہو گیا تھا کہ اگر ہندوستان کے مرکزی علاقوں کے مشائخ آپ سے اپنی

اپنی خانقاہوں کے معاملات میں بھی مشورہ لیتے تو یہ نظام زیادہ بہتر ہو سکتا تھا، ان امراء کے ساتھ مراسم کی تفصیلات ہم نے کتاب حاضر کے مقدمہ میں دی ہیں۔

۱۱۶/۱۲-۱۷..... در زمان حضرت خواجہ بیرنگ قدس سرہ مکرر واقع شد کہ حضرت خواجہ اختیار امری و ارادہ کاری نمودہ بودند..... و آنحضرت رائے دیگر بہ خاطر گذشتہ و چوں بہ عرض حضرت خواجہ رسیدہ تغیر و فسخ ارادہ خود نمودہ موافق صواب دید آنحضرت بہ عمل آوردند.....

یعنی اپنے ذاتی اور خانقاہی امور کے سلسلہ میں حضرت خواجہ باقی باللہ اگر کوئی ارادہ فرماتے اور خواجہ حسام الدین احمد کی رائے اس سے مختلف ہوتی تو آپ اس کام کا ارادہ ترک کر دیتے اور ان کے مشورہ کے مطابق عمل کرتے تھے۔

۱۱۷/۲-۵..... از حضرت خواجہ منقول است کہ می فرمودند تخی در نہاد در استعداد یاران خود کاشتہ ایم و آب و پرورش دادن..... و میوہ دار ساختن آن تخم باین جوان آدمی (خواجہ حسام الدین احمد) حوالہ نمودہ ایم.....

یعنی حضرت خواجہ باقی باللہ فرمایا کرتے تھے کہ میں نے اپنے مریدین کی استعداد میں روحانیت کا بیج بو دیا ہے اب اس کی پرورش کرنا، پروان چڑھانا اور اسے میوہ دار درخت بنانے کا سارا کام میں نے خواجہ حسام الدین احمد کے سپرد کر دیا ہے اور خود اس سے عہدہ برآ ہو گیا ہوں، واقعی آپ نے حضرت خواجہ کے حین حیات اور آپ کے وصال کے بعد بھی تاحیات اس ”تخم پاک روحانیت“ کی اس طرح آبیاری کی یہ حضرات اپنے اپنے مستقر اور متعین مقامات پر سلسلہ

نقشبندیہ کی خانقاہوں میں دعوت و ارشاد کے فرائض انجام دیتے رہے کہ اس سے خانقاہی نظام میں بہت سی تبدیلیاں اور اصلاح ہوئی، اس امر کے مزید اشارات بھی کتاب حاضر میں ملتے ہیں۔

۱۱۷/۷-۱۸..... بسلسلہ حزم و تیقظ آنحضرت تدبیرات دافعہ آل قیام می نمودند چنانچہ قبل از عروض آفات و فرات کہ بہ جناب عالی حضرت میاں شیخ احمد رحمۃ اللہ سبحانہ و خدام فتوت و نجات التیام میر منصور بیگ کہ از یاران برگزیدہ حضرت ایشاں و حضرت میاں جیواندروی داد آنحضرت استمراج زمان و ابناء زمان نمودہ و راہ احترام و توفی ازان بلا یا نمودہ.....

گویا خواجہ حسام الدین احمد اعلیٰ درجہ کی حزم و احتیاط کے مالک تھے، آپ جس طرح دو مرتبہ جہانگیر بادشاہ کے پنجہ استبداد سے بچ کر واپس آئے تھے وہ تائید الہی کے ساتھ آپ کی محتاط پالیسی اور ایسا حزم و بردباری تھی جس کی مثال نہیں ملتی، اس فارسی اقتباس میں بتایا گیا ہے کہ جب حضرت میان شیخ احمد (مجدد الف ثانی) پر جہانگیر نے گرفت کی اور آپ کو قلعہ گوالیار میں قید کیا گیا تو اس سے پہلے آپ نے حضرت مجدد الف ثانی کو اس بلا سے بچنے کی تدابیر بتائیں جس سے اس نتیجہ پر پہنچنا دشوار نہیں رہ جاتا کہ آپ نے خواجہ حسام الدین احمد جو اس سے پہلے اس بلا سے محفوظ واپس آئے تھے سے مشورہ کیا ہوگا اور جہانگیر کے پاس جانے سے پہلے دہلی میں آپ کی خانقاہ میں آئے ہوں گے لیکن قضا و قدر کو یہی منظور تھا کہ آپ کو نظر بند کیا جاتا وہاں قیدی اسلام قبول کرتے اور قرآن مجید پڑھتے۔

میر منصور بیگ پر کیا گرفت آئی؟ اس کا علم نہیں ہے، حضرت مجدد الف ثانی کے مکتوبات کی تیسری جلد میں ان کے نام مکاتیب موجود ہیں۔

۱/۱۱۹، ۲۰-۱۹/۱۱۸

..... شجاعت..... در آنحضرت طبعی و موروثی بود در عہد حضرت جنت مکانی

جہانگیر پادشاہ غیر مرہ و دفعاً مکررہ طلبہا موحش و غفہبا مہیب.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد میں شجاعت اور پردلی اتنی تھی کہ

بادشاہ جہانگیر جیسے سفاک سے آپ بچ کر آگے، یہ آپ کا حسن تدبیر و

شجاعت میں شمار ہونے کے قابل ہے..... جب آپ اکبر بادشاہ کے

ہاں ملازم تھے تو وہاں بھی یہی صورت درپیش تھی..... کہ کس طرح آپ

نے اکبر سے گلو خلاصی حاصل کی.....

آپ کی پیشانی پر اس قدر شرم و حیا تھی کہ جب جہانگیر سے

ملاقات ہوئی تو غضب ناک ہونے کے باوجود اس نے کہا کہ آپ کی

جبیں سے ”شرم و حیا“ جھلکتی ہے۔ (رک تعلیقات سابقہ)

۱۹-۱/۱۲۰، ۲۰/۱۱۹

..... آنچہ حضرت جنت مکانی (جہانگیر) بہ عالم بالا انتقال نمودند و قرتی کہ در

امثال اس اوقات شائع می شود..... مختار خان ملک رابی کہ خدا دیدہ دست

دراز یہا..... نہاد..... با کابرو اعزہ حضرت دہلی در میان آورد..... دریں

اثناء..... اقبال بندگان حضرت پادشاہ دین پناہ از افق سعادت برد مید.....

یعنی جب جہانگیر کا انتقال (۱۰۳۷ھ/۱۶۲۷ء) ہوا تو اس وقت

ہر طرف افراتفری اور لوٹ مار کا بازار گرم تھا مختار خان ملک نے دہلی کے

اکابر سادات اور دیگر شرفا کی جائیدادیں ضبط کیں انہیں پریشان کیا قریب

تھا کہ اس کے اور اہل دہلی کے مابین ایک خونریز جنگ ہو جاتی کہ اتنے

میں شاہ جہان تخت نشین ہوا تو حالات میں بہتری کے آثار نمایاں ہوئے۔

یہ مختار خان ملک دہلی کا صوبہ دار تھا، جب اس کی شکایات شاہ جہان تک پہنچیں تو اس نے اپنے وفادار امیر قلیج خان تورانی کو دو ہزار پانسو ذات اور دو ہزار سوار کا منصب دے کر اس کی جگہ دہلی کا صوبہ دار مقرر کیا۔ (ماثر الامراء: ۳/۸۳)

یہ دراصل مختار خان سبزواری تھا، اس کا نام سید محمد تھا جس کے اجداد سادات بنی مختار سے تھے، بلخ میں روضہ حضرت علی کرم اللہ وجہہ کی تولیت اسی خاندان کے پاس تھی..... بلخ کے حالات کی خرابی کی باعث یہ خاندان ہندوستان چلا آیا اور جہانگیر کے زمانہ میں اسے مختار خان کا خطاب ملا، اور صوبہ دہلی کا ناظم مقرر ہوا، شاہ جہان نے تخت نشینی کے آغاز میں اسے معزول کر کے پٹنہ کی مہم پر روانہ کیا جہاں اس نے پھر زیادتیاں کیں اور قتل ہوا (ایضاً: ۳/۳۲۶-۳۲۹) اس کا سال وفات ۱۰۴۷ھ/۱۶۳۷ء ہے (تاریخ محمدی: ۲۱/۵/۲۳۴)

..... جمعی از کبار مشائخ نوع شرکتی با نحضرت دادند مثل ابراہیم ادہم..... و ابو بکر شبلی و ابو علی رودباری و ابو عبد اللہ خفیف و شیخ رکن الدین المکارم علماء الدولہ سمنانی.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کی عزیمت ان بزرگوں جیسی تھی۔

شیخ ابراہیم ادہم (ف ۲۸۱ھ)

حضرت ابو بکر شبلی (ف ۳۳۴ھ)

حضرت ابو علی رودباری (ف ۳۲۲ھ)

حضرت ابو عبد اللہ خفیف (ف)

حضرت شیخ علماء الدولہ سمنانی (ف)

۱۲-۹/۱۲۲ آنکہ حضرت ابوسلمان داؤد بن نصیر الطائی کہ بہ علوہمت و خیریت و خلوص توجہ..... از اخص اولیاء ایں است اندو بہ شرف تلمذ و استفادہ نزد حضرت امام اعظم اقدم ابوحنیفہ.....

امام الفقیہ، قدوۃ الزاہد، ابوسلیمان، داؤد بن نصیر الطائی الکوئی (ف) ۱۶۲ھ/ (۷۷۸ء)، آپ اکابر ائمہ فقہا میں صاحب رائے تھے، انہوں نے امام ابوحنیفہ سے تحصیل علم کیا۔ (سیر اعلام النبلاء: ۷/ ۲۲۲-۲۳۵)

۱۲-۱۳/۱۲۲ حضرت امام اعظم اقدم ابوحنیفہ نعمان بن ثابت الکوئی الصوفی.....
وصال امام ابوحنیفہ

۱۳/۱۲۲ ابو یوسف یعقوب بن ابراہیم الاویسی الانصاری.....

امام یوسف بن ابی یوسف یعقوب بن ابراہیم القاضی (ف) ۱۹۲ھ / (۸۰۷ء) (رک تاریخ مدینۃ السلام: ۱۶/ ۲۳۴-۲۳۶) مولف کتاب الخراج، تالیف بامر ہارون الرشید (المذہب الحنفی: ۲/ ۶۲۵-۶۲۸)

۱۷/۱۲۲ ابو عبد اللہ محمد بن الحسن الشیبانی رحمۃ اللہ علیہ

ابو عبد اللہ محمد بن الحسن بن فرقد الشیبانی (۱۳۰-۱۸۹ھ/ ۷۴۷-۷۴۸ء) خلیفہ ہارون الرشید نے انہی قاضی کے منصب پر فائز کیا تھا، امام محمد ہی فقہ حنفی کے مدون ہیں اس سلسلہ میں ان کی تصانیف المبسوط (کتاب الاصل) جامع الصغیر، جامع الکبیر، الحجۃ علی اہل المدینۃ، الزیادات زیادات الزیادات، السیر وغیرہ قابل توجہ ہیں، ملاحظہ ہو:

۱..... خطیب بغدادی: تاریخ مدینۃ السلام ۲/ ۵۶۱

۲..... ذہبی، شمس الدین محمد: سیر اعلام النبلاء ۹/ ۵۴۳

۳..... صیری، ابی عبد اللہ حسین: اخبار ابی حنیفہ واصحابہ ۱۲۰، ۱۲۹

مقصد سوم

۱۱-۱۰/۱۲۵ اگرچہ آنحضرت از رسوم مشیخت و لوازم ارشاد برکراں می زیستند اس سے پہلے بیان ہو چکا ہے کہ جب حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ نے اپنے آخری سالوں میں مشیخت سے دست برداری اختیار کرتے ہوئے اپنے مریدین تربیت کیلئے خواجہ حسام الدین احمد کے سپرد کرنا چاہے تو آپ نے اس بارگراں سے معذرت کی جسے حضرت خواجہ نے ان کی طبع شریف کے پیش نظر قبول فرمایا لیکن آپ کے وصال کے بعد جب خانقاہ کی تولیت کی تمام ذمہ داری ان پر آن پڑی تو دعوت و ارشاد کا سلسلہ بھی شروع کرنا پڑا۔

۱۲-۱۳/۱۲۵ لیکن نسبت بافرادی محدود کہ سر ارادت برعتہ و اخلاص آنحضرت نہادہ وقف درگاہ مکرمت و عنایت ایٹاں بودند.....

یعنی حضرت خواجہ حسام الدین احمد سے وابستہ ہو کر تربیت سلوک حاصل کرنے والے افراد محدود و چند ہی تھے، ان کے مقابلہ میں اپنے کے پیر بھائی حضرت شیخ احمد سرہندی مجدد الف ثانی قدس سرہ سے فیض یاب ہونے والوں کی تعداد احاطہ شمار سے باہر ہے، ان دونوں حضرات نے حضرت خواجہ کی جانشینی کا حق ادا کیا، خواجہ حسام الدین احمد نے مرکز دہلی میں بیٹھ کر ایسا نظام دعوت و ارشاد وضع کیا جو مثالی بن گیا اور حضرت مجدد الف ثانی نے سرہند شریف میں رہ کر جس خانقاہی نظام کی

بنیاد ڈالی اور دعوت و ارشاد کا جس وسیع پیمانہ پر اہتمام کیا اس کے اثرات سارے عالم اسلام پر پڑے۔

۱۲۶/۷-۸ موجب فرمودہ ایشان (حضرت خواجہ باقی باللہ) کہ تخی کہ در استعداد
یاران خود انداختہ.....

رک تعلیقات حاضر: ۵۷/۱۵-۱۷

۱۲۸/۷-۱۱..... در ہر کہ بوی ہوس این راہ استشمام می فرمودند بکی از کبار مشائخ
وقت مثل حضرت میاں شیخ احمد و حضرت میاں شیخ تاج الدین و حضرت
میاں شیخ الہ داد..... کہ بہ ترتیب مذکور از کمل خلفاء حضرت خواجہ اند
دلالت می فرمودند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد اگر کسی میں حصول روحانیت کا جذبہ
محسوس کرتے تو حضرت خواجہ باقی باللہ کے اکابر خلفاء حضرت میاں شیخ
احمد مجدد الف ثانی، شیخ تاج الدین سنبھلی ثم مکی اور شیخ الہ داد میں سے کسی
ایک کی خدمت میں بھیج دیتے اور خود اس سے بری ذمہ ہو جاتے تھے.....
البتہ تین چار اصحاب پر آپ نے کمال درجہ کی نوازشات فرمائی تھیں وہ
بھی بحکم حضرت خواجہ.....

۱۲۷/۱۹-۲۰ کاتب حروف فرودترین آں چند کس است و سرمایہ سعادت دارین.....
یعنی کتاب زاد المعاد کے بزرگ مولف خواجہ کلاں بھی ان خوش
نصیب افراد میں شامل ہیں جن کو خواجہ حسام الدین احمد سے تربیت
حاصل کرنے کی سعادت نصیب ہوئی تھی..... (مقدمہ کتاب حاضر،
احوال مولف)

۱۳۰/۶-۷ این مخلص (مولف) نیز سی و سہ سخن موازی عدد سنین تکمیل آنحضرت را

مصدر یہ بہ نغم نغم کردہ درج می نماید.....

یعنی مولف نے خواجہ حسام الدین احمد کے سخنان و ملفوظات کی
تعدد ۳۳ صرف اس لئے مقرر کی ہے کہ یہ ان کی تکمیل کے بعد دعوت
و ارشاد کے سال (۳۳) ہوتے ہیں یعنی:

وصال حضرت خواجہ باقی باللہ..... ۱۰۱۲ھ

حصولِ خلافت و اجازت..... ۱۰۱۰ھ

وصال خواجہ حسام الدین احمد..... ۱۰۲۳ھ - ۱۰۱۰ھ = ۳۳ سال

۱۳۱/۹-۱۸..... می فرمودند کہ بیان اسرارِ وحدت و جوہ و معارف و صفات الہی مر کسی را

سزاوار است کہ..... قائل آں معرفت (وحدت الوجود) را بہ قانون
مقررہ مسلمہ کبار این قوم شیخ اکبر محی الدین عربی و شیخ صدر الدین قونوی و
خواجہ عالم خواجہ احرار و مولانا عبدالرحمن جامی و حضرت خواجہ آفاق خواجہ ما
(باقی باللہ) بہ سنجید.....

یہاں مولف نے ان اکابر صوفیہ کے نام لیے ہیں جو وحدت
الوجود کے قائل تھے اور ان حضرات نے باقاعدہ اس نظریہ کے قواعد و
ضوابط بتائے ہیں اور کہا ہے کہ اگر ان حضرات کے افکار کے مطابق اس
کا بیان ہو تو درست ہے ورنہ وہ محض ”عقل و دماغ“ کی پیداوار ہے،
ان حضرات میں سے شیخ اکبر محی الدین ابن عربی (ف ۶۳۸ھ / ۱۲۴۰ء)،
مولانا عبدالرحمن جامی (ف ۸۹۸ھ / ۱۴۹۲ء) خواجہ باقی باللہ قدس
اسرار ہم یعنی قائلین وحدت الوجود میں حضرت خواجہ باقی باللہ بھی شامل
تھے، آپ کے ملفوظات و اشعار سے بھی اس امر کی تصدیق ہوتی ہے
لیکن آخر عمر مبارک میں آپ پر یہ کشف ہوا تھا کہ وحدت الوجود

روحانیت کا ایک ”کوچہ تنگ“ ہے شاہراہ اس سے آگے یعنی وحدت الشہود ہے، فرماتے ہیں:

..... بحمت رعایت ظاہر شریعت ازین تصنیف (سلسلۃ الاحرار) خود کہ سخن وحدت وجود درانجا خوب ترین تدقیقات مبین است ناراضی بودند و می فرمودند از ما این تصنیف خوب واقع نشدہ و می فرمودند کہ محقق شد کہ وراہی طریق توحید را ہے است وسیع وراہ توحید نسبت باں شاہراہ کوچہ تنگی پیش نیست“ (کلیات باقی باللہ ص: ۶۴)

حضرت مجدد الف ثانی نے بھی یہی تحریر فرمایا ہے کہ حضرت خواجہ کچھ عرصہ کے لئے مشرب توحید و جودی کے قائل رہے جس کا اظہار آپ نے اپنے رسائل و مکتوبات میں بھی فرمایا ہے لیکن آخر اللہ تعالیٰ کی عنایت سے اس مقام سے ترقی ہوئی اور اپنے وصال سے ایک ہفتہ پہلے آپ نے حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی سے اس امر کا ذکر فرمایا، لکھتے ہیں:

معرفت پناہی قبلہ گا ہی حضرت خواجہ ماقدس اللہ تعالیٰ سرہ چند گاہ مشرب توحید و جودی داشتند و در رسائل و مکتوبات خود آن را اظہار می فرمودند اما آخر کار حق بخانہ و تعالیٰ بکمال عنایت خویش از آن مقام ترقی ارزانی فرمودہ بشاہراہ انداختہ از ضیق این معرفت خلاصی داد، میاں عبدالحق کہ یکی از مخلصان ایشانند نقل کردند کہ پیش از مرض موت ایشان بیک ہفتہ فرمودہ اند کہ مرابعمین الیقین معلوم شد کہ توحید کوچہ ایست

تنگ شاہراہ دیگر است ، پیش ازیں ہم می دانستم اما اکنون
یقینی دیگر حاصل گشت..... (مکتوبات امام ربانی: ۱/۴۳/۱۱۴)
(زبدۃ المقامات : ۱۵۵) حضرت خواجہ محمد معصوم نے ان امور کی
بہترین توضیحات کی ہیں۔ (مکتوبات معصومیہ: ۱/۱۵۶/۳۱۳)
۱۳۲-۱-۳..... اگر موافق قانونوں میں اکابر یا بد بر صدق و حقیقت آں جازم گشتہ
اظہار نماید والا بیقین بدانند کہ آں معرفت زاده عقل و دماغ است نہ متولد
از دل و باطن

یعنی حضرت خواجہ حسام الدین احمد فرماتے ہیں کہ اگر کوئی بھی
اس راہ کشف و جودی پر ہو اور وہ وحدت الوجود کے معارف کا اظہار
کرنا چاہے تو ان اکابر مذکورہ کے ”قانون“ (مکثوفات روحانی) کے
مطابق بیان کرے اگر وہ اس سے الگ کوئی بات کرتا ہے تو یہ محض اس
کی ناقص عقل اور گمان پر مبنی ہے نہ کہ اس کے روحانی دل و باطنی
کیفیت کا اظہار ہے.....

یہ دراصل اس فضا کی طرف اشارہ ہے جو صوفیہء خام نظریہء
وحدت الوجود کو غلط رنگ دے کر اسے عوام میں پھیلا رہے تھے اور اس
سے اکبر کے زیر اثر صلح کل اور وحدت ادیان کا رنگ دے رہے تھے۔
(رک مقدمہء کتاب حاضر)

۱۳۲-۵-۷ می فرمودند کہ دین درست و عقائد صحیح در حقیقت ہماں است کہ در اذہان
محب کرام و تبع عظام مقرر گشتہ بود و اقوال میں بزرگواران دریں باب
قرین نصوص آسمانی و سنن نبوی است در تقویۃ این مدعی.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد فرماتے تھے کہ صحیح دین اور عقائد صرف وہی ہیں جن پر صحابہ کرام رضوان اللہ اجمعین نے عمل کیا اور ان بزرگوں کے اقوال ”نصوص آسمانی و سنن نبوی“ ہیں جو دین کی تقویت کا باعث ہیں، دراصل یہ اشارہ ہے اس اکبری الحاد اور اس کے گرد ملحدین کے عقائد کی طرف جو شعائر اسلامی کا مذاق اڑاتے اور عبادات کو بے کار جانتے تھے انہوں نے ہندوستان کے مسلم معاشرے میں شریعت کی عملی حیثیت کو بری طرح نقصان پہنچایا تھا، اس سلسلہ میں دین برحق کو سب سے زیادہ نقصان ملا مبارک ناگوری اور ان کے دو نہایت نابغہ روزگار فرزندوں فیضی اور ابوالفضل نے پہنچایا تھا، خواجہ حسام الدین احمد ان کے داماد و بہنوئی تھے وہ ان لصوص دین حضرات کے گھر کے بھیدی تھے اس لئے ان کے عقائد پر نام لیئے بغیر ایک ضرب کاری لگائی ہے اس کے بعد نجم سوم میں خواجہ حسام الدین احمد کا جو ملفوظ درج ہے وہ اس کی تائید کرتا ہے کہ بعد نبوت کے باعث جو بدعات پیدا ہوتی ہیں ان کا ازالہ لازم ہے۔

..... ابو عبد اللہ محمد بن علی الحکیم الترمذی ۹-۸/۱۳۳

حضرت ابو عبد اللہ محمد بن علی ملقب بہ حکیم ترمذی، تیسری صدی ہجری کے محدث و عارف تھے ترمذ میں ۲۵۵ھ/۸۶۸ء کو وصال ہوا نوادر الاصول اور ختم الاولیاء آپ کی معروف ترین تالیفات میں سے ہیں، صوفیہ کی کتب و ملفوظات میں آپ کے اقوال بکثرت ملتے ہیں (طبقات الصوفیہ: ۳۰۶، نفحات الانس: ۱۱۸-۱۱۹، کشف المحجوب: ۲۱۵-۲۱۷)

۱۳۳۳/۹-۲۰..... در عقوانِ شبابِ زنی نیکو منظر بہ خود خواند وایشان اجابت نہ
کردند.....

یہ سارا واقعہ تذکرۃ الاولیاء خواجہ عطار سے ماخوذ ہے۔

(۵۲۸-۵۲۹)

۱۳۷۱/۱-۳..... از عزیزانِ مثلِ شیخِ پیر میرتی و میر سید احمد قادری کہ باختیار بہرہا ہی
سلاطین بہ تعمیر اوقات و حفظِ ذوق و حالِ موفق اند، نزدِ ما محسوب از خواہد
عادت آں عزیزاں ست.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد فرماتے ہیں کہ صوفیہ کا سلاطین وقت
کی محفلوں میں رہنا اور اپنے اوقات اور روحانی نسبت کی حفاظت کرنا،
احاطہ امکان سے باہر ہے لیکن دو اصحاب معاصر یعنی شیخ پیر ٹھی اور میر سید
احمد قادری نے اس سلسلہ میں جو سلاطین کے ساتھ نشست و برخاست
رکھی ہوئی ہے وہ ان کی کرامت سے کم نہیں ہے، شیخ پیر ٹھی کا تعلق سلسلہ
شطار یہ سے تھا، وہ وسیع المشرب تھے، جہانگیر کے لشکر میں رہتے تھے،
بادشاہ ان کا احترام کرتا تھا، ان کا نام شیخ پیر میر ٹھی ہے وہ اپنے مستقر
میرٹھ میں ۱۰۴۰ھ/۱۶۳۰ء کو فوت ہو کر دفن ہوئے (اسرار یہ: ۱۳۹)
وہ جہانگیر کیساتھ رہتے تھے، انہوں نے اپنے علاقہ میں ایک مسجد بنائی
تھی، بادشاہ نے انہیں چار ہزار روپیہ اور فرجی شمال خاصہ عنایت کی اور
رخصت کر دیا، خود جہانگیر نے ۱۰۲۲ھ/۱۶۱۳ء کے واقعات کے تحت
لکھا ہے:

شیخ پیر کہ از وارستگان و بس تعلقانِ وقت و خاص بہ بہت محبت و

اخلاص کہ بامن دارد طریقہ خدمتگاری و ہمراہی اختیار نموده است و در پرگنہ میرتھہ کہ وطن اوست قبل از این بنای مسجد نہادہ دریں ولا بہ تقریبی مذکور گشت چوں خاطر اورا متعلق باتمام این بنای خیر یافتہم، چہار ہزار روپیہ بہ او دادم کہ خود رفتہ بہ او صرف نماید و فرجی شال خاصہ بہ او مرحمت نمودم رخصت کردم..... (جہانگیر نامہ: ۱۳۷)

اسی طرح ۱۰۲۵ھ/۱۶۱۶ء کو جہانگیر نے انہیں ایک ہزار روپیہ مرحمت کیا (ایضاً: ۱۹۷ طبع ایران)

میر سید احمد قادری، یہ لکھنؤ کے مخدوم زادہ تھے، تحصیل علم کیلئے دہلی آئے اور حضرت خواجہ باقی باللہ سے نیاز حاصل ہوا، (رک کتاب حاضر لاحقہ) میر سید احمد حاجی عبدالوہاب بخاری دہلوی کے نبار میں سے تھے، شیخ سلیم دہلوی انہی کے فرزند تھے جو ۱۰۵۰ھ کو فوت ہوئے۔ (اسرار یہ: ۱۶۸-۱۶۹) ان کے کس سلطان کے ساتھ تعلقات تھے؟ یہ ہمیں معلوم نہیں ہے، ایک سید احمد قادری نام کی شخصیت کو ۱۰۲۸ھ/۱۶۱۹ء میں منصب ہشتصدی و شصت سوار پر ترقی دی گئی (جہانگیر نامہ: ۳۰۳) گویا وہ مذکور سنہ تک جہانگیر سے وابستہ رہے تھے، ان کی ملکی معاملات میں زیادہ خدمات کا علم نہیں ہے ہمارا خیال ہے کہ خواجہ حسام الدین احمد نے جن میر سید احمد قادری کی اختلاط سلاطین کے باوجود حفظ نسبت کو کرامت قرار دیا ہے وہ یہی تو زک جہانگیری میں مذکور شخصیت مراد ہیں، معلوم ہوتا ہے میر سید احمد قادری نے اس کے بعد ملازمت ترک کردی کیوں کہ عہد مغلیہ کے امراء و منصب داروں کی فہارس مرتبہ

ڈاکٹر اطہر علی (Apparatus of Empire) میں ان کا نام تک درج نہیں ہے۔

۱۴۰/۳-۴..... سلسلہ علیہ احرار یہ نقشبندیہ.....

سلسلہ احرار یہ نقشبندیہ سے مراد سلسلہ نقشبندیہ کی وہ شاخ ہے جس کے موسس حضرت خواجہ عبید اللہ احرار (۸۰۶-۸۹۵ھ/ ۱۴۰۳-۱۴۹۰ء تھے، آپ سے سلسلہ نقشبندیہ کی ماوراء النہر، ایران، ترکستان اور ہندوستان و عرب میں خوب اشاعت ہوئی اور آپ کا اتنا اثر و نفوذ ہوا کہ یہ اس سلسلہ کی جداگانہ شاخ کی حیثیت سے متعارف ہوئی۔ (تذکرہ علماء و مشائخ پاکستان و ہند: ۲/)

۱۴۳/۱-۷ می فرمودند کہ اختیار توطن در ہندوستان..... ترضیح اولاد و تضلیل اخلاف است پدر ما یعنی حضرت غازی خان ہنگامی کہ اختیار توطن ہند بنا بر ضرورت نمودند بارہا با سلطان خواجہ اندیشہ ترضیح اولاد در درمیان آوردہ با تفاق می گریستند و ما در اں ایام بسن ہفت سالگی بودیم.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد نے فرمایا کہ بدخشان یعنی اپنے مستقر جدی سے میرے والد حضرت غازی خان کی ہجرت ہندوستان ایک ضرورت کے تحت تھی، جب ہم وہاں سے روانہ ہونے لگے تو ہمارے بزرگ سلطان خواجہ نے منع کرتے ہوئے کہا کہ یہ اولاد کے ضائع کرنے اور اپنے اجداد کی توہین کے برابر ہے، انہوں نے اپنے زانو پر ہاتھ مارتے ہوئے گریہ کیا اور میں اس وقت کم سن فقط سات سال کا تھا اس کی حقیقت کو نہ سمجھ سکا بعد میں جب حالات سے دوچار ہوا تو ان کی بصیرت کا اندازہ ہوا تو ارادہ کر لیا کہ میں یہاں سے عربستان یا ماوراء

التمہر چلا جاؤں لیکن موانع اتنے تھے کہ ایسا نہ ہو سکا، اب میں اپنے خواجہ زادگان (فرزندان حضرت خواجہ باقی باللہ) اور اپنے بیٹوں کو اس کی وصیت کرتا ہوں کہ اگر ہندوستان میں ہی رہنا ہے تو صرف لاہور یا احمد آباد میں سکونت اختیار کریں کہ یہ دونوں خطے دوسرے شہروں کی نسبت کم نقصان دہ ہیں۔

ہم ان کے جد بزرگوار سلطان خواجہ جنہوں نے نواب غازی خان کو ہندوستان جانے سے روکا تھا کے حالات زندگی سے واقف نہیں ہیں یقیناً یہ خواجہ حسام الدین احمد کے دادا یا پردادا ہوں گے کتاب حاضر کی بنیاد پر اسماء شجرہ کچھ یوں مرتب ہوتے ہیں۔

سلطان خواجہ

علی بصری

ملائق نظام الدین احمد بدخشی (نواب غازی خان)

خواجہ حسام الدین احمد خواجہ علاء الدین حسین دختر (عصمت ماہ؟)
(صاحب سوانح حاضر) (مقیم اکبر آباد)

زاد المعاد ص: ۱۶۴

گویا جب نواب غازی خان اپنے مستقر قندز بدخشان سے روانہ ہوئے تو خواجہ حسام الدین احمد کم سن اور صرف سات سال کے تھے، ابتدائی تعلیم وہیں بدخشان میں حاصل کی تھی معلوم ہوتا ہے کہ بچپن سے جوانی تک تحصیل کا سلسلہ راستہ میں کابل اور پھر ہندوستان پہنچ کر مکمل ہوا تھا، نواب غازی خان ۹۸۲ھ / ۱۵۷۴ء کو ہندوستان پہنچے اور

اکبر بادشاہ سے ملاقات کی (رک تعلیقات سابقہ و مقدمہ کتاب حاضر)

۱۹/۱۳۳، ۱/۱۳۴

می فرمودند کہ یکی از مضار..... در دہلی و آگرہ و سائر بلاد و قصبیات، قریب بہ پای تخت آں ست کہ سکنہ این دیار.....

خواجہ حسام الدین احمد فرماتے ہیں کہ ہندوستان میں پائے تخت کے قریب رہنے والوں کے لئے کئی مصائب ہیں کہ سلاطین کی تمام نقل و حرکات سے متاثر ہوتے ہیں پھر اکبر بادشاہ کے زیر اثر جو معاشرتی و مذہبی حالات میں بے اعتدالیاں واقع ہوئی تھیں ان کے اثرات روحانی زندگی پر بری طرح پڑے تھے، اس لئے یہاں سے دور رہنا ہی بہتر ہے، لاہور اور احمد آباد (گجرات) کا قیام سنٹرل ایشیا جیسا ہے، یعنی یہاں قدرے سکون ہے۔

۱۹-۱۳/۱۳۹ می فرمودند کہ اشتغال بہ علوم معقولہ کلامیہ مرا کثر افراد انسانی را ضرر پیشتر از نفع می رساندست.....

یہاں خواجہ حسام الدین احمد نے واضح الفاظ میں علوم عقلیہ کے مضمرات کی طرف اشارہ کیا ہے اور اپنے زمانہ حدود ۱۰۳۰ھ/ ۱۶۳۰ء کو مامون الرشید عباسی کے زمانہ سے مشابہت دی ہے کہ کس طرح اس کے عہد میں یونانی زبان کی کتب فلسفہ کے عربی میں تراجم ہوئے اور ان سے ملت اسلامیہ میں انتشار پھیلا اور خلق قرآن جیسا مسئلہ پیدا ہوا بالکل اسی طرح آج بھی کیا جا رہا ہے، آپ کا واضح اشارہ اکبر اور اس کی جماعت شوم کی طرف ہے (رک مقدمہ کتاب حاضر)

۴-۲/۱۵۳ بایں بندہ می فرمودند خواجہ (مولف) کسی اگر شاہ ویر اور شاہ محمد عبداللہ در

تحصیل علوم لسانی و معارف کتابی بہ نہایت درجات مولویت و تدریس
و تصوف دانی می رسیدید.....

یعنی مولف کتاب حاضر خواجہ کلاں سے آپ نے فرمایا کہ اگر تم
علوم حاصل کر کے درجہ مولویت پر پہنچ جاؤ اور تحصیل تصوف کے بعد
درجہ مشیخت بھی حاصل کر لو لیکن پھر بھی تم اپنے والد بزرگوار حضرت
خواجہ باقی باللہ قدس سرہ جیسے نہیں ہو سکتے بعض دیگر نصاب میں یہاں
مولف کے چھوٹے بھائی خواجہ محمد عبداللہ کا نام بھی لیا ہے جس کا مطلب
یہ ہے کہ کتاب زاد المعاد ان کے بڑے بھائی خواجہ عبید اللہ معروف بہ
خواجہ کلاں کی تالیف ہے۔

فصل سوم

در تصرفات و خوارق عادات آنحضرت

۱۵۶ / ۳-۹ راہ ملامت اختیار نمودہ باشند در غایت بعد است و مراد ازین ملامت

نہ آں ملامت است کہ در سمع و ذہن اکثر مردم قرار گرفتہ بلکہ مراد از آن
ملامتی است کہ بہ تصریح شیخ اکبر..... و شیخ شہاب الدین سہروردی.....
راس و رئیس اہل آں ملامت سید الانبیاء..... صلی اللہ علیہ وسلم.....

صوفیہ کے متون میں ملامت اور طریقہ ملامت کی تصریحات کی
گئی ہیں سب سے عام فہم بحث کشف المحجوب (باب ملامتہ ۸۵-۹۳) کی
ہے جو قابل توجہ ہے جہاں ان امور کی تفصیلات دی گئی ہیں، شیخ ابن

عربی نے ملامت کے بارے میں اپنی کتاب فتوحات مکیہ میں اور شیخ شہاب الدین سہروردی نے عوارف المعارف میں اس کی مختلف توضیحات بیان کی ہیں، ڈاکٹر ابوالعلاء عصفی نے شیخ ابو عبد الرحمن سلمی کے رسالہ ملامتیہ کے مقدمہ میں ان تمام تشریحات کو یکجا کر دیا ہے، ملامتیاں و صوفیاں و جواں مردان مولفہ علامہ سلمی فارسی ترجمہ از علی رضوی، مطبوعہ کابل ملاحظہ کیجئے۔

۱۵۷/۱۰-۱۱..... آنچہ آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) بہ بلدہ اجمیر بموجب حکم

حضرت جنت مکانی (جہانگیر) تشریف بردہ.....

اس سے اگلی کرامت کے تحت یہ واضح کر دیا گیا ہے کہ جہانگیر بادشاہ نے ”وکلاء بوالفضول“ کے اکسانے اور کان بھرنے پر جہانگیر نے خواجہ حسام الدین احمد اور شیخ عبدالحق محدث دہلوی کو اجمیر طلب کیا، یہ دونوں بزرگ بیک وقت بادشاہ سے ملاقات کے لئے روانہ ہوئے بادشاہ کا لشکر ان دنوں کابل و بنگش کے نواح میں تھا، ان دونوں اولیاء نے عام مروجہ سفر کا راستہ اختیار کرنے کی بجائے براہ سیالکوٹ جانا پسند کیا ایک تو وہاں خواجہ حسام الدین احمد کے ایک مرید میاں محمد ہاشم سنہلی رہتے تھے جن سے ملاقات ہو گئی دوسرے اس عہد کے معروف عالم و بزرگ علامی عبدالحکیم سیالکوٹی (ف ۱۰۶۷ھ / ۱۶۵۶ء) رہتے تھے جن کے ساتھ خواجہ حسام الدین احمد اور شیخ عبدالحق محدث دہلوی کے ساتھ پُر خلوص مراسم تھے ان سے ملاقات مقصود تھی۔ اتفاق ایسا ہوا کہ ان دنوں مولانا عبدالحکیم سیالکوٹی غالباً کسی جائیداد کے تنازعہ میں اپنے

مستقر سیالکوٹ سے ورے دامن کوہ میں ایسے افراد کے ہاں پناہ لینے پر مجبور ہو گئے تھے جو طاقتور تھے، مولانا کو ان لوگوں سے جان کا خطرہ تھا لیکن اس کے باوجود ان سے ملنے کے لئے آئے اور ساری صورت حال بتائی کہ آپ نے مفسدوں کو بلا کر سمجھایا جس سے معاملہ بہتر ہو کر صلح ہو گئی، جس پر مولانا آپ کے شکر گزار ہوئے، مولانا عبدالحکیم سیالکوٹی کے احوال کے ضمن میں اس اہم امر کا اس سے پہلے کسی تذکرہ نویس نے ذکر نہیں کیا گویا ان تینوں بزرگوں کے خوشگوار تعلقات کا بھی ہمیں پہلے علم نہیں تھا، عین ممکن ہے کہ مولانا سیالکوٹی حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ سے بھی ارارت رکھتے ہوں اور خواجہ حسام الدین احمد کے ساتھ ان کے تعلقات حضرت خواجہ کے حین حیات ہی استوار ہوئے ہوں، کتاب اسرار یہ جو معاصر ماخذ ہے میں درج ہے کہ علامہ سیالکوٹی خانقاہ حضرت خواجہ میں آئے تھے اور خواجہ خرد بن حضرت خواجہ کی بہت تعریف بھی کرتے تھے جو ان کے حضرت خواجہ سے عقیدت کا ثبوت ہے۔ (ورق: ۱۲۹-۱۳۰) ہم نے اس کتاب کے مقدمہ میں خواجہ حسام الدین احمد اور ابوالفضل کے مابین کشیدگی کی تفصیلات درج کی ہیں، ملاحظہ کیجئے، مولف زاد المعاد خواجہ کلاں نے شیخ عبدالحق محدث دہلوی کو ”مخدومی ملاذی استاذی“ لکھا ہے جس سے بخوبی واضح ہے کہ وہ شیخ محدث کے باقاعدہ شاگرد تھے، محمد دین فوق نے علامہ سیالکوٹی کی تعمیر کردہ عمارات و املاک کا بھی ذکر کیا ہے ملاحظہ ہو:

سوانحات عمر ملک العلماء علامہ عبدالحکیم سیالکوٹی (ص: ۲۳-۲۷)

۶/۱۶۱-۷ ہمدریں سفر چوں آنحضرت بتانی قطع مسافت می نمودند حضرت مخدومی

(شیخ عبدالحق) را خوش نمی آید.....

یعنی حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی اس سفر سے خوش نہیں تھے، جس کی وجہ یہی تھی کہ ابوالفضل کے مکتبہ فکر (وکلاء بوالفضول) نے جہانگیر کے کان بھرے اور ان دونوں حضرات کو بادشاہ نے اجمیر طلب کر لیا، داراشکوہ نے ان دونوں بزرگوں کی حاضری کے احکام کا ذکر کیا ہے کہ ”بعض مردم سخنان غیر واقع“ جہانگیر سے کہے جس سے متاثر ہو کر ان حضرات کی طلبی کا احکام صادر کئے گئے، لکھا ہے:

دروفتی کہ جہانگیر بادشاہ در کشمیر بودند بعضی مردم سخنان غیر واقع از طرف شیخ عبدالحق دہلوی کہ امام محدثان وقت اند و مرزا حسام الدین کہ از مریدان شیخ احمد سرہندی بودند بعرض پادشاہ رسانیدند و پادشاہ فرمودند کہ شیخ عبدالحق و مرزا حسام الدین را از دہلی محضور بیاورند و شیخ نورالحق ولد شیخ عبدالحق را بہ کابل بفرستند..... (سکینۃ الاولیاء ۱۱۵ مطبوعہ تہران)

یعنی بادشاہ نے بیک وقت دونوں اصحاب کو طلب کیا اور شیخ محدث کے صاحبزادہ شیخ نورالحق کو جہانگیر نے کابل جانے کا حکم دیا..... تو شیخ محدث پریشان حالی میں حضرت میاں میر لاہوری کی خدمت میں گئے پریشانی کا سبب دریافت کرنے پر آپ نے حقیقت حال بیان کرنے سے گریز کیا اور فرمایا کہ اس پیرانہ سالی میں اپنے وطن اور اولاد سے جدائی کے باعث ہے حضرت میاں میر نے تسلی دی کہ خاطر جمع رکھیں، چنانچہ ایسا ہی ہوا اور چار روز کے بعد بادشاہ کے فوت ہونے کی خبر ملی گویا ملاقات ہی نہ ہو سکی یہ واقعہ جہانگیر کی وفات ۱۰۳۷ھ /

۱۶۲۷ء کا ہے۔

داراشکوہ نے جہانگیر کی ان سے ناراضی کا سبب لوگوں کے
 ”سخنان غیر واقع“ لکھ کر پردہ پوشی کی ہے، لیکن خاندانی روایت ہے کہ
 ملکہ نور جہان نے کسی ضرورت سے آپ کو بلا بھیجا جس پر آپ نے فرمایا
 کہ فقیر کا شاہی محل اور بیگمات سے کیا کام، جو امر میرے لائق ہو کہہ
 دیں میں پورا کرنے کی کوشش کروں گا، جس پر وہ بہت ناراض ہو گئی
 آپ کو تکلیف پہنچانے اور ہلاک کرنے کی خفیہ کوشش بھی کی (مرآة
 الحقائق: ۸۷-۸۸) خواجہ حسام الدین احمد کا تو وہی معاملہ ہوگا کہ اعداء
 دین نے بادشاہ کے کان بھرے تھے ورنہ اس سے پہلے جہانگیر ان
 دونوں حضرات کے ساتھ بڑی موانست رکھتا تھا۔ ۱۰۲۸ھ/۱۶۱۸ء کو
 جب شیخ محدث سے اس کی ملاقات ہوئی تو اس نے آپ کی تصنیف
 اخبار الاخیار کی تعریف کرتے ہوئے لکھا کہ بانواع مراحم دل نوازی
 کردہ رخصت فرمودم (توزک: ۳۲۰ طبع ایران)، خواجہ حسام
 الدین احمد کے ساتھ حسن سلوک پھر بدسلوکی کا تذکرہ انہی تعلیقات میں
 کیا جا چکا ہے۔ داراشکوہ نے خواجہ حسام الدین کے متعلق لکھا کہ آپ
 شیخ احمد سرہندی (مجدد الف ثانی) کے مرید تھے، جس کی تصدیق کتاب
 حاضر سمیت کسی تذکرہ سے بھی نہیں ہو سکی۔

..... نواب..... مرزا محمد زمان الملقب بہ مہابت خان خانان.....

۱۲/۱۶۱

یعنی یہ دونوں حضرات جہانگیر سے ملاقات کے لئے روانہ ہو۔

تو نواب مہابت خان جن کے ساتھ آپ کی شناسائی تھی سے اس وقت

ملاقات ہوئی جب وہ لشکر سے نکل کر لکھی جنگل کی طرف جا رہا تھا وہ ان حضرات سے عزت کے ساتھ ملا اس نے اپنا سفری قالینچہ بچھایا اور چند لمحات ان حضرات کے ساتھ بیٹھا اور پھر رخصت ہو گیا، جہانگیر کی وفات ۱۰۳۷ھ اور اس کے بعد شاہ جہان کی تخت نشینی سے حالات بدل گئے، مہابت خان، زمانہ بیگ خان، خانان سپہ سالار بن غیور بیگ اندجانی ثم کابلی جہانگیر و شاہ جہان کے اکابر امراء میں سے تھا، ہفت ہزاری منصب دار تھا ۱۰۲۴ھ / ۱۶۳۴ء کو انتقال ہوا (تاریخ محمدی: ۲/۵/۲۲۲، آثار الامراء: ۳/۳۲۷-۳۲۸) مہابت خان اوائل میں حضرت خواجہ باقی باللہ سے آشنا تھا اور صحبت یافتہ بھی تھا (اسرار یہ، خطی ورق: ۱۷۱) اسی لئے اس کی ان حضرات سے عقیدت تھی۔

متوجہ لکھی جنگل شدہ بودند.....

۱۶/۱۶۱

لکھی جنگل، پنجاب کے صحراؤں میں سے ایک صحرا تھا جس کا نام باد بھی ہے۔ (چار باغ پنجاب: ۱۲۵، ۳۰۲)

مغلوں کی طرف سے یہاں فوجدار مقرر کئے جاتے تھے (عمل صالح:

۱/۲۵۷، ۲/۵، ۲۳۷، ۲۳۸)

۱۶۲/۵۔ مرتبہ اولیٰ کہ آنحضرت بارادہ سفر حجاز تا کبر آباد عرف آگرہ رسیدہ سبب

راہ نادان استخارہ ہا و رخصت.....

ان امور کی تفصیلات انہی تعلیقات (۶۱/۱۳-۲۰) میں بیان

کی جا چکی ہیں۔

میاں شیخ جعفر کہ از یاران مقبول حضرت خواجہ.....

۱۳/۱۶۲

میاں شیخ جعفر کے حالات کے لئے کتاب حاضر کا لاحقہ ملاحظہ کریں۔

۴-۳/۱۶۴ آنحضرت در اکبر آباد روزی چند اقامت نمودہ بودند.....

یعنی جب خواجہ حسام الدین احمد اکبر آباد گئے تو آپ نے اپنی ہمیشہ جن کا نام عصمت ماہ تھا قیام کیا، آپ کی ان ہمیشہ محترمہ کے حالات سے ہم واقف نہیں ہیں کہ کس کے نکاح میں تھیں؟ ان فقرات سے تو عیاں ہوتا ہے کہ وہ کسی بڑے منصب دار سے منسوب تھیں اور ان کی حویلیاں اکبر آباد میں تھیں۔

۱۳-۱۲/۱۶۴ در اندک فرصتی از قضا صاحب صوبہ اکبر آباد نواب خواجہ جہان را عبور براں کوچہ افتاد.....

یعنی ان دنوں بعض مفسد (بیلداران) وہ حویلی مسمار کرنا چاہتے تھے کہ نواب خواجہ جہان کی مداخلت سے معاملہ رفع دفع ہوا، نواب خواجہ جہان کا نام خواجہ دوست محمد تھا اور وہ کامل کار بننے والا تھا، اس کی بیٹی جہانگیر بادشاہ سے بیاہی گئی تو پھر اس کے عہدوں میں اضافہ ہوا..... جب جہانگیر آگرہ سے باہر شکار وغیرہ کے لئے جاتا تو قلعہ کا انتظام اور شہر کی حکومت خواجہ جہان کے سپرد ہوتی تھی، وہ بڑا علم دوست تھا مثنوی مولانا روم روزانہ اس کی مجلس میں پڑھی جاتی تھی..... اس نے آگرہ میں ایک عالی شان عمارت بھی بنوائی تھی (تأثر الامرا: ۱/۶۶۸-۲۷۰) خواجہ جہان پنج ہزاری منصب دار تھا اس کی وفات لاہور میں اوائل صفر ۱۰۲۹ھ/۱۶۲۰ء کو ہوئی۔ (تاریخ محمدی: ۲/۵/۱۵۳) لیکن خواجہ حسام الدین احمد کے ساتھ اس کی عقیدت کا حال ہمیں پہلی بار زاد المعاد کے

ذریعہ معلوم ہوا ہے گویا یہ واقعہ خواجہ جہان کی وفات ۱۰۲۹ھ / ۱۶۲۰ء سے پہلے کا ہے۔

۱۶۵/۲-۵ در سال ہزاروسی و ہشت جناب صوفی قربان کہ از اعظم اصحاب حضرت میاں شیخ احمد اند بحکم اخلاص و الفتی کہ بحضرت ایشان ما (خواجہ حسام الدین احمد) و عزیزان دیگر این قلعه دارند.....

صوفی قربان کا تذکرہ حضرت مجدد الف ثانی کے خلفاء میں مفصل طور پر نہیں ملتا زبدۃ المقامات (ص ۳۸۹) میں اس نام کی دو شخصیتوں کے نام ملتے ہیں ایک صوفی قربان قدیم اور دوسرے صوفی قربان جدید لیکن ان دونوں حضرات کے احوال یا اماکن ہائے وطن مولوف نہیں بتائے گئے یہاں زاد المعاد میں ان کے القاب ”استقامت نصابی المختص بالمواجید والعرفان“ سے قیاس کیا جاسکتا ہے کہ یہاں صوفی قربان قدیم مراد ہیں، ان دونوں حضرات کے نام حضرت مجدد الف ثانی کے مکاتیب ہیں ان میں سے مکتوب ۲۸۳ جلد اول میں صوفی قربان بیگ تحریر کیا گیا ہے، اس جلد میں مکتوب ۱۱۴ میں ان کے نام کے ساتھ بیگ تحریر نہیں ہے، جلد سوم میں مکتوب ۹۷ میں صوفی قربان کے نام کے ساتھ لفظ جدید تحریر ہے لیکن کسی مکتوب میں اول الذکر کے نام کے ساتھ قدیم کا لفظ نہیں ہے بلکہ بیگ لکھا گیا ہے تاہم زبدۃ المقامات میں واضح طور پر ایک کو قدیم اور دوسرے کو جدید کہا گیا ہے گویا وہ ۱۰۳۸ھ تک بقید حیات تھے۔

۱۶۶/۵ میاں ہاشم سنبھلی

ان کے حالات کتاب ہذا کے لاحقہ میں ملاحظہ کریں۔

۱۰-۵/۱۶۷ در او آخر عہد حضرت جنت مکانی (جہانگیر)..... قحطی غریب عارض وقت
اہل دہلی گشت چنانچہ پانزدہ سیر گندم بیک روپیہ..... بدست می آمد و.....
یہ قحط ۱۶۱۷-۱۶۱۸ء میں ہندوستان کے کئی شہروں میں نمودار
ہوا بہت ہی اموات ہوئیں، وبائیں لاہور اور پھر سارے دواہ میں
پھیل گئیں..... (توزک جہانگیری ترجمہ راجسی: ۶۵/۲ و بہ بعد) البتہ
کتاب ہذا سے یہ معلوم ہوا کہ اس دوران دہلی جیسے مرکزی علاقہ میں
گرانی کا کیا حال تھا کہ گندم ایک روپیہ کی پندرہ سیر ملنے لگی۔ اس قسم کا
ایک قحط جہانگیر کے او آخر عہد میں بھی رونما ہوا تھا۔

۱۳-۱۲/۱۶۷..... در مزار والد بزرگوار خود باندوہ تمام نشستہ بودند.....

یعنی سنہ مذکورہ سے قبل خواجہ حسام الدین احمد اپنے والد نواب
غازی خان کی نعش اودھ سے لا کر جوار حضرت خواجہ باقی باللہ میں دفن
کر چکے تھے۔

۱۷-۱۶/۱۶۹..... قبل از تحریر این رسالہ (۱۰۴۴ھ) بہ چند ماہ اس فقیر بنا بر مشاغل

لاطائل از ملازمت حضرت والدہ خود محروم ماندہ بود..... شبی آنحضرت
را در خواب می بینم کہ بر سر وقت این.....

یعنی مولف رسالہ (کتاب زاد المعاد) کی تالیف (۱۰۴۴ھ/

۱۶۳۴ء) سے پہلے کئی ماہ تک اپنی والدہ محترمہ یعنی زوجہ حضرت
خواجہ کی خدمت میں ملاقات کے لئے نہیں جاسکے جس کے باعث وہ
پریشان تھیں تو خواجہ حسام الدین احمد نے ان کو خواب میں آکر ملاقات

کا حکم دیا.....

اس کا مطلب یہ ہے کہ حضرت خواجہ باقی باللہ کی زوجہ محترمہ اور
خواجہ کلاں کی والدہ حضرت خواجہ حسام الدین احمد کے وصال کے بعد
تک بقید حیات تھیں۔

خاتمہ

درذکر مرض رحلت آنحضرت.....

۱۷۳/۱۷۴-۲۰..... رحلت آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) در بقعہ منورہ صوفی آباد
کہ در نواح اکبر آباد (آباد) کردہ خادمان آنحضرت است بوقوع آمد و
در آں ایام این روسیہ (مولف) بگرفتار یہابی اصل زن و فرزند در دہلی
پای بند بود.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد اپنے آخری ایام اور ہجوم امراض کے
دوران اپنے آباد کردہ قصبہ صوفی آباد جو نواح اکبر آباد میں ہے گئے
ہوئے تھے اور یہ مولف اپنے خاندان کے ساتھ بامر مجبوری دہلی میں
تھا..... اس کی تفصیل انہی تعلیقات (۶۹/۵-۹) میں بیان کی جا چکی
ہے کہ شاہ جہان کے طلب کرنے پر آپ اکبر آباد میں مقیم تھے وہیں
آپ کا وصال ۱۰۴۳ھ) کو ہو گیا.....

۱۷۴/۷۴..... اس مطلب (خاتمہ) منقول از زبان اخوت..... مآبی..... مولانا
دوست محمد ولد میر محمد یوسف مرغینانی است.....

گویا مولف خواجہ حسام الدین احمد کے آخری ایام حیات میں ان کے پاس نہیں تھے اس لئے ان ایام کی روایات انہوں نے مولانا دوست محمد کی زبانی سن کر لکھی ہیں جو کم سنی سے کہولت تک آپ کے ساتھ ہی رہے اور آپ کے سب سے زیادہ مزاج شناس تھے..... ان کے احوال کتاب حاضر کے لاحقہ میں ملاحظہ کریں۔

۱۸-۱۶/۱۷۵ از تصور مردن در نواح آگرہ (اکبر آباد) خیلگی مکروہ می نمود و مرگ دریں شہر بسیار بد بخاطر قرار گرفته است لیکن چوں.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد آگرہ جیسے شہر میں مرنا بہت ہی برا تصور کرتے تھے ایک تو یہ حکومت کا دارالسلطنت تھا دوسرے یہیں اکبری عہد میں تمام بدعات و خلاف اسلام حرکات ہوتی رہتی تھیں اور پھر یہ وہ شہر ہے جہاں آپ کے مرشد بزرگوار حضرت خواجہ باقی باللہ کا جسد خاکی مدفون نہیں تھا..... تاہم شاہ جہان کے روکنے پر آپ وہاں رکے رہے تھے۔

۵-۱/۱۷۶ ہم در اہل ایام از حضرت مخدومزادہ خرد (خواجہ سراج الدین محمد) پرسیدہ اند کہ ای پسر سن شتا بچند رسیدہ است ایشاں معروض داشتہ اند کہ قدم در شانزدہم نہادہ ایم..... آنحضرت فرمودند پدر مادر حین رحلت در ہمیں سن بودہ اند.....

یعنی ان دنوں آپ کے فرزند کو چک خواجہ سراج الدین محمد آگرہ آئے تو آپ نے دریافت کیا تمہاری عمر کیا ہے؟ انہوں نے عرض کیا سوٹھویں سال میں قدم رکھا ہے، فرمایا جب میرے والد نواب غازی خان کا انتقال ہوا تو میں بھی پندرہ سولہ سال کا تھا، اب ۶۶ سال کا ہوں.....

اس سے مندرجہ ذیل امور واضح ہوتے ہیں۔

۱..... فرزند خرد (خواجہ سراج الدین محمد) اپنے والد کے وصال
۱۰۲۳ھ کے وقت سولہ سال کے تھے گویا ان کا سال ولادت (۱۰۲۳-
۱۶)..... ۱۰۲۷ھ متعین کیا جاسکتا ہے۔

۲..... خواجہ حسام الدین احمد وصال کے ایام میں ۶۶ سال کے تھے
گویا آپ کی ولادت (۱۰۲۳ھ-۶۶..... ۹۷۷ھ) کو ہوئی جو اس
کتاب کے آغاز میں درج ہے اور ان قرائن کے عین مطابق ہے۔

۳..... خود خواجہ حسام الدین احمد اپنے والد (نواب غازی خان) کے
انتقال پر سولہ سال کے تھے گویا (۸۸۲ھ-۹۷۷=۱۵ سال کے
تھے۔

۱۷۶/۱۳-۱۹ قبل از رحلت بہ شش سال جزوی از احوال شریفہ حضرت ابوذر غفاری را
..... کہ متضمن رحلت ایشان در غربت بود خوش نموده بایں بندہ (مولف)
امر نموده کہ ایں قصہ را از لسان عربی بزبان فارسی ترجمہ نمائید.....

حضرت ابوذر جندب بن جنادہ غفاری (ف ۳۲ھ/۶۵۳ء)
ان اصحاب میں سے تھے جنہوں نے اسلام قبول کرنے میں پہل کی،
حالات کے لئے ملاحظہ ہو:

۱..... طبقات ابن سعد: ۴/۲۱۹

۲..... حلیۃ الاولیاء ۱/۱۵۶-۱۷۰

لیکن یہ معلوم نہ ہو سکا کہ خواجہ کلاں (مولف) نے شیخ خواجہ
ابوذر غفاری کے احوال مسافرت پر کس عربی رسالہ کا فارسی میں ترجمہ
کر کے خواجہ حسام الدین احمد کو پیش کیا جو آپ سفر کے دوران ہمراہ

رکھنے والی کتب و قایہ اور تفسیر حسینی کے ساتھ رکھتے تھے۔

۱۵-۱۱/۱۷۷..... من بعد صحبتی شگرف کہ بہ بندگان حضرت پادشاہ داشتند و در آں صحبت

..... از کلمات حق بسمع عالی بندگان حضرت رسائندہ فرمودند کہ از

زمان امیر تیمور.....

فرماتے تھے کہ جس قدر نصائح و کلمات حق میں نے بادشاہ شاہ

جہان کو کئے تھے اس سے قبل امیر تیمور کے سوا کسی بادشاہ کے لئے نہیں

کئے گئے یہ بھی فرماتے تھے کہ اس کے بغیر دربار میں جانا نہایت

نازیبا ہے..... امیر تیمور کی علماء و مشائخ سے صحبتیں بہت مشہور ہیں.....

..... درون شہر بردہ در حویلی ہمشیرہ خود باندازید.....

۲/۱۷۸

یعنی آخری ایام حیات میں آپ نے کھانا پکانے کے تمام برتن

وغیرہ ہٹا دیئے اور اپنی ہمشیرہ کی حویلی میں جا کر کھانا کھانے لگے وہیں

سے چند ساتھیوں کے لئے کھانا آتا تھا آپ صرف کھجڑی پر اکتفا کرتے

تھے.....

..... مثل میراں سید محمود میاں الہ داد سہارنپوری می داوند.....

ان حضرات کے حالات اس کتاب کے لاحقہ میں مطالعہ کریں۔

..... قبیل عصر خادمان را فرمودند کہ اسپ زین بکنید کہ قصد دیدن جناب

مخدوم زادگی خواجہ خاوند محمود داریم.....

یہاں خواجہ خاوند محمود سے مراد حضرت خواجہ خاوند محمود عطاری

نقشبندی (ف ۱۰۵۲ھ / ۱۶۲۲ء) ہیں جو حضرت خواجہ عطاری کی اولاد

میں سے تھے اور سلسلہ نقشبندیہ سے نسبی تعلق تھا آپ خواجہ اسحاق

دھیدی کے خلیفہ تھے، پہلے کشمیر میں رہے پھر لاہور آئے یہیں آسودہ خاک ہیں (عمل صالح: ۳/۲۸۳، تاریخ محمدی ۳/۵/۲۵۲، معین الدین خاوندی کشمیری: کتاب رضوانی و مقامات محمودیہ خطی) خواجہ خاوند محمود نقشبندی جہانگیر سے ۱۰۲۸ھ/۱۶۱۹ء کو ملے تھے اور اس نے ان کی درویشی و خواجہ زادگی کی تعریف کرتے ہوئے انہیں ایک ہزار روپیہ انعام دیا تھا (توزک جہانگیری ۲۶۷، طبع سرسید احمد خان) گویا خواجہ خاوند محمود خواجہ حسام الدین احمد کے سال وصال ۱۰۲۳ھ کے وقت اکبر آباد میں مقیم تھے جن سے ملنے کا انہوں نے ارادہ ظاہر کیا تھا اور ضعف و ناتوانائی کے باوجود آپ ان سے ملنے گئے تھے۔

۱۸۳۲/۱۶-۱۷ اور ہماں چند روز نواب سعادت نصاب مرزا برخوردار المشہر الخان عالم از جای استماع ایس خبر (پیماری خواجہ حسام الدین احمد) نمودند.....

یعنی مرزا برخوردار ملقب بہ خان عالم نے خواجہ حسام الدین احمد کی بیماری کا کہیں سے سن کر اپنے ایک ساتھی کو آپ کی خدمت میں صوفی آبادی بھیجا کہ آپ کے اور میرے تعلقات بچپن سے ہیں پھر میرے اجداد بھی آپ کے عقیدت مند تھے مجھ سے کیوں اس حالت کو مخفی رکھا؟ یہ خان عالم مرزا عبدالرحمن دولدی کا فرزند تھا اس کے اجداد خاندان تیموریہ کے ہاں معزز عہدوں پر خدمات انجام دیتے رہے تھے، شاہ جہان کے عہد میں وہ چھ ہزاری ذات اور پانچ ہزار سوار کے منصب پر فائز تھا۔ ۱۰۴۱ھ/۱۶۳۲ء کو بڑھاپے کے باعث ملازمت سے سبکدوش ہو کر آگرہ میں مقیم ہو گیا اور یہیں طبعی موت سے فوت ہوا۔

(آثر الامراء: ۱/۲۷-۲۸)

کتاب حاضر (زاد المعاد) سے پہلی بار اس امر کا اشارہ ہوا ہے کہ خان عالم خود اور اس کے اجداد خواجہ حسام الدین احمد آپ کے والد نواب غازی خان اور حضرت خواجہ باقی باللہ سے عقیدت رکھتے تھے۔

۱۳-۱۰/۱۸۵ چوں ایں جواب بہ نواب خان عالم رسید خان..... خبر بیماری آنحضرت

راہہ بندگان حضرت پادشاہ رسانیدند وہم در آں ایام نواب بلقیس مکانی جانانہ بیگم یکی از اطبای را بجهتہ معالجه آنحضرت تعیین فرمودند.....

یہاں جانانہ بیگم سے مراد مرزا عبدالرحیم خان خانان کی بیٹی جانان بیگم مراد ہے جو سلطان دانیال بن اکبر بادشاہ سے منسوب تھی وہ

خواجہ محمد سعید سرہندی سے بیعت تھی (مکتوبات سعیدیہ: ۵۶/۱۱۲-۱۱۵) وہ حج کی سعادت بھی رکھتی تھی قرآن مجید کی تفسیر بھی لکھی تھی اور شاعرہ

بھی تھی (بزم تیموریہ: ۲۲۳) وہ اپنے مکاشفات حضرت خواجہ محمد سعید کو لکھ کر تعبیر پوچھا کرتی تھی ایک مکتوب میں آپ نے لکھا ہے کہ خطوط کی

تشریحات میں دشواری ہو تو میر محمد نعمان بدخشی سے رجوع کریں، جس کا مطلب واضح ہے کہ وہ اکبر آباد میں ہی رہتی تھیں (مقامات معصومی

۱/۱۹۶) جہاں سے اس نے خواجہ حسام الدین احمد کے لئے طبیب کو روانہ کیا، نیز ملاحظہ ہو آئین اکبری ۱/۳۲۲ (تعلیقات بلوخیان)

۲-۱/۱۸۶..... پسر حکیم عبدالشکور رافرستادند و آں جوان آدمی آمدہ.....

حکیم عبدالشکور اور ان کے فرزند کے حالات ہمیں نہیں مل سکے۔

۹-۳/۱۸۶ بندگان حضرت (شاہ جہان) در اں ایام مکرر نزدیک بمنزل آنحضرت

گذشتہ تفقد احوال نمودند و یک مرتبہ..... برسم عیادت پرس جوئی احوال

نمود ساعتی دراز آنجا توقف نمودند چنداں کہ نماز مغرب را با مامت جناب

خلافت مآبی ہمانجا خواندہ سوار شدند.....

یعنی شاہ جہان جب کبھی بھی آپ کے مسکن (صوفی آباد) کے قریب ہوتا تو آپ کا حال دریافت کرتا، ایک بار شکار سے واپس آتے ہوئے وہ آپ کے پاس عیادت کے لئے آیا اور دیر تک وہاں قیام کیا مغرب کی نماز باجماعت ادا کر کے رخصت ہو گیا..... نماز کی امامت میاں شیخ رستم خلیفہ حضرت خواجہ باقی باللہ نے کروائی کیوں کہ یہاں ان کے نام کے ساتھ ہر جگہ خلافت مآبی لکھا گیا ہے۔

۱۹-۸/۱۸۷ حضرت مخدوم مزادہ خرد (خواجہ سراج الدین محمد)..... نزدیک بہ خود طلبیدہ امر بہ خواندن..... غزل زلف حضرت مولانا عبدالرحمن جامی..... ای دل من صید دام زلف تو.....

مولانا جامی کی اس غزل کے تمام اشعار غیر مترتب شکل میں نقل ہوئے ہیں اصل غزل یوں ہے:

ای دل من صید دام زلف تو	دام دلما کشتہ نام زلف تو
بند شد در زلف تو دلما تمام	دام و بند آمد تمام زلف تو
داد تشریف غلامی بندہ را	زلف تو ای من غلام زلف تو
لائق رخسار گل رنگ تو نیست	جز نقاب مشک خام زلف تو
رم کنند از دام مرغان وی عجب	جان بی آرام رام زلف تو
زلف تو بالای من دارد مقام	بس بلند آمد مقام زلف تو
صبح اقبال است طالع ہر نفس	بندہ جامی را ز شام زلف تو

(دیوان کامل جامی مرتبہ ہاشم رضی، مطبوعہ تہران ص: ۶۲۲)

اگلی سطور میں لکھا ہے کہ ان اشعار کے قاری خواجہ ابومدین کو اس وقت اس کا غزل کا صرف ایک شعر یاد تھا باقی اشعار کیسے یاد آئے معلوم نہیں یہ حضرت کا تصرف تھا، اس امر کی طرف اشارہ کرتا ہے کہ پڑھنے والے کو جو شعر جب یاد آیا پڑھ دیا۔

۱۸۸/۳ اخوی سعادت آثار خواجہ ابومدین کہ بہ سعادت.....

ان کے حالات اسرار یہ میں ہیں

۱۸۸/۱۷-۱۸ حضرت..... سہل بن عبداللہ التستری رحمۃ اللہ سبحانہ.....

حضرت سہل بن عبداللہ تستری اکابر صوفیہ میں سے تھے ان کا

وصال ۲۸۳ھ/۸۹۶ء کو ہوا (طبقات الصوفیہ سلمی: ۲۰۶-۲۱۱، تذکرۃ

الاولیاء عطار ۳۰۲-۳۲۳)

۱۹۰/۱-۲..... سرعت در بردن نعش ما بحضرت دہلی نہ خواہیدہ کرد کہ موجب ایذاء

خادمان است تا چند گاہ مارا ہمیں جا بگذارید.....

یعنی میاں شیخ رستم کے سوال کرنے پر آپ نے فرمایا کہ مجھے ابھی

یہیں اکبر آباد میں دفن کر دینا اور میری نعش دہلی لے جانے میں جلدی نہ

کرنا، پھر اس سوال پر کہ دہلی میں آپ کو کہاں دفن کریں؟ کیا حضرت

خان (یعنی والد خود نواب غازی خان) کے مقبرہ میں دفن کیا جائے، تو

فرمایا کہ نہیں مجھے میرے مرشد حضرت خواجہ کے صفحہ پر دفن کیا جائے

اس میں سمت کا تعین نہ کیا فرمایا کہ جہاں اہل محلہ اجازت دیں دفن

کر دینا۔

۱۹۰/۱۱-۱۳..... این حالت در شب ماہ صفر روی داد پکاہ آں شب کہ روز یکشنبہ غرہ ماہ

صفر سال ہزار و چہل و سہ باشد.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کا وصال ماہ صفر روز یکشنبہ ۱۰۴۳ھ
 کو ہوا، تقویم کی رو سے یکم صفر یکشنبہ کو ہی بنتی ہے یعنی مولف نے ماہ صفر
 کی تاریخ نہیں بتائی (رک مقدمہ کتاب حاضر احوال خواجہ حسام الدین احمد)
 ۱۰-۹/۱۹۱ یکی از خدایان خطہ بدخشان میر محمد یوسف نام کہ از آشنایان قدیم
 آنحضرت بودند وارد شدند

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کے نزاع کے عالم میں آپ کے ایک
 قدیم دوست اور بدخشان کے ہم وطن میر محمد یوسف آپ کے پاس آئے
 ہمیں ان کے حالات کا علم نہیں ہے، جہانگیر نے ۱۰۴۲ھ / ۱۶۲۳ء
 میں محمد یوسف بدخشی کو رستم خان کا خطاب دیا وہ مختلف صوبوں میں ملازم
 رہا، شاہ جہان کی بغاوت کے زمانہ میں یہ مہابت خان سے مل کر جہانگیر
 کے ملازمین میں شامل ہو گیا جس پر شاہ جہان کو افسوس ہوا اور اس نے
 تخت نشینی کے بعد اسے معزول کر دیا وہ اسی حالت میں فوت ہوا
 (ماثر الامراء: ۲/۲۰۲-۲۰۳)

..... خواجہ محمد افضل ۱۱/۱۹۱

ان کے احوال کتاب حاضر کے لاحقہ میں ملاحظہ کریں۔

..... بموجب فرمودہ آنحضرت در بقعہ منورہ صوفی آباد بطریق امانت
 گذاشتند ۱۲-۱۱/۱۹۳

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کو ان کے آباد کردہ قصبہ صوفی آباد
 میں دفن کر دیا گیا۔

..... بموجب وصیت نعش شریف آنحضرت را بہ دہلی بیارند و چوں شش ماہ

گذشت در آوردن و نا آوردن نعش مقدس اختلافی میاں متعلقان و خادمان..... بجهت اختلاف دو ماہ دیگر توقف واقع شد آخر الامر ادا اول ماہ شوال..... جناب سیدی اعتماسی میرا براہیم حسین توفیق قیام بایں خدمت یافتند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کی وصیت کے مطابق ان کی نعش اکبر آباد سے دہلی لاکر ان کے مرشد حضرت خواجہ کے صفہ مبارک پر دفن کرنا تھی لیکن خدام و متعلقین میں اختلاف کے باعث ایسا جلد نہ کیا جاسکا یہاں تک کہ چھ ماہ گذر گئے پھر مزید دو ماہ کی تاخیر ہو گئی آخر آپ کے داماد میرا براہیم حسین نے یہ خدمت انجام دی اور دہلی سے اکبر آباد جا کر آپ کی نعش مبارک لائے، آپ کے جسم شریف میں آٹھ ماہ گذر جانے کے باوجود کوئی فرق نہیں پڑا تھا۔

۳-۲/۱۹۵

جب آپ کی نعش اکبر آباد سے دہلی آئی تو استقبال کرنے والے فقراء میں مؤلف بھی شامل تھے۔

۱۹۵-۲۰..... نعش مبارک آنحضرت راہ دہلی آوردہ متصل صفہ منورہ حضرت خواجہ

بیرنگ مشرق رویہ محاذی قبر حضرت خواجہ..... دفن نمودند و.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کی نعش دہلی لاکر آپ کے مرشد حضرت خواجہ کے صفہ مبارک کے متصل مشرق کی جانب دفن کی گئی اور آپ کی دوسری زوجہ محترمہ والدہ مخدومزادہ خرد نے ایک دوسرا صفہ تعمیر کروایا۔

مرتب کتاب حاضر احقر محمد اقبال مجددی اگست ۱۹۹۰ء کو دہلی گیا

تو حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ کی درگاہ شریف کی زیارت کے لئے ڈاکٹر نثار احمد فاروقی مرحوم (سابق صدر شعبہ عربی دہلی یونیورسٹی) کی معیت میں حاضر ہوا، اس وقت خواجہ حسام الدین احمد کی قبر مبارک کسی صفہ پر نہیں ہے بلکہ حضرت خواجہ کے مزار شریف کے پائین کی طرف قدرے دور بفاصلہ تقریباً بیس گز ایک عام قبر ہے جس پر کوئی کتبہ نہیں ہے، تاہم اس کی فوٹو اتاری گئی جو کتاب ہذا میں شامل ہے۔

۱۲-۱۰/۱۹۶ تمام شد فاتحہ و مقاصد ایس رسالہ..... روز شنبہ ہشتم رجب المرجب سال ہزار و چہل و چار، باید دانست کہ اگرچہ ایس مسکین در تسویدا این سالہ..... یعنی کتاب حاضر زاد المعاد ۸ رجب ۱۰۲۲ھ کو مکمل ہو گئی گویا صاحب سوانح خواجہ حسام الدین احمد کے وصال صفر ۱۰۲۳ھ کے صرف اٹھارہ ماہ بعد پایہ تکمیل کو پہنچی گویا اس کتاب میں مندرج تمام تر روایات معاصر اور براہ راست روایات کا درجہ رکھتی ہیں۔ (رک مقدمہ تعارف کتاب ہذا)

۱۵-۱۳/۱۹۷..... این فقیر (مولف) آں ست کہ ایں فقیر اگرچہ ببرکت صدق و اخلاص آنحضرت نوعی از اطوار فہمی آنحضرت دارد و با اعتماد بہمین حیثیت جرأت در تسویدا این رسالہ واقع شد.....

یعنی مولف (خواجہ کلاں) کو صاحب سوانح خواجہ حسام الدین احمد کا اتنا قرب حاصل تھا کہ ان کے والد بزرگوار حضرت خواجہ باقی باللہ کے وصال (۱۰۱۲ھ) کے وقت وہ صرف ۲ سال چار ماہ کے تھے جب انہوں نے ان کی پرورش اور تعلیم و تربیت کا آغاز کیا، اس طرح اس کتاب میں مندرجہ تمام روایات نہ صرف ثقہ ہیں بلکہ عینی شاہد کی

حیثیت کی حامل ہیں

۱۹۹/۷-۱۰..... بعضی قطعات درمرثیہ آنحضرت گفتہ اند،..... این چند قطعہ کہ جناب

کلمات..... مولانا حسن ہمدانی کشمیری ثم دہلوی گفتہ اند

مولانا حسن ہمدانی کشمیری، دہلی کے اکابر علماء و مشائخ میں سے

تھے ان کے والد مولانا محمد ہمدانی کشمیری (ف ۱۰۰۶ھ / ۱۵۹۷ء)

بھی ذی علم بزرگ تھے، معروف تذکرہ نویس مولانا محمد صادق کشمیری

(مؤلف کلمات الصادقین، وطبقات شاہ جہانی) انہی کے بھانجے تھے،

مولانا حسن کشمیری نے مروجہ علوم کی تحصیل مولانا محمد یزدی قاضی دہلی

(ف ۹۹۸ھ / ۱۵۹۹ء) سے کی اور شیخ چابینلدہ ملقب بہ نجم الحق چشتی

(ف ۹۹۸ھ / ۱۵۹۸) سے سلوک کی تعلیم حاصل کی، ان کی وفات کے

بعد حضرت خواجہ باقی باللہ سے منسلک ہوئے، شاعری سے بھی گہرا لگاؤ

تھا۔ (طبقات شاہ جہانی ۱۰/۳۸-۳۹)، ۱۰۵۱ھ / ۱۶۴۱ء کو دہلی میں

فوت ہوئے اور روضہ ملکیار پیران میں دفن کئے گئے۔ (اسرار یہ:

ورق، ۱۳۶) گویا مولف زاد المعاد نے ان کے مصنفہ پانچ قطعات

تاریخ وفات خواجہ حسام الدین احمد نقل کئے ہیں جو اور کہیں نہیں ملتے،

یہی مولانا حسن کشمیری تھے کہ جب ۱۰۰۸ھ / ۱۶۰۰ء کو حضرت

مجدد الف ثانی حج کے ارادہ سے دہلی آئے تو آپ کو حضرت خواجہ باقی

باللہ کی خدمت میں لے گئے، پھر آپ کو سب کچھ یہیں مل گیا جس کا

اعتراف خود حضرت مجدد نے مکتوب (۳/۱۲۲) میں کیا ہے ان کے نام

حضرت مجدد الف ثانی کے کئی مکاتیب ہیں (فہارس تحلیلی.....)

۴/۲۰۰ ”مہربان بابائی خلق“

یہ خواجہ حسام الدین احمد کے وصال (۱۰۴۳ھ) کا مادہ تاریخ ہے، جس کے اعداد جمع کرنے سے ۱۰۴۴ھ برآمد ہوتا ہے یعنی اس میں ایک عدد زائد ہے:

$$م = ۴ + ۵ = ۵ + ۲ = ۲۰۰ + ۲ = ۲ + الف = ۱ + ن = ۵۰ + ب =$$

$$۲ + الف = ۱$$

$$ب = ۲ + الف = ۱ + ی = ۱۰ + خ = ۶۰۰ + ل = ۳۰ + ق =$$

$$۱۰۰ = ۱۰۴۴ھ$$

(افادات ڈاکٹر مظہر محمود شیرانی)

۱۵/۲۰۰ ”آہ قطب زمان ز عالم رفت“

یہ بھی آپ کے قطعہ تاریخ وفات کا مادہ ہے جس سے ۱۰۴۳ھ برآمد ہوتے ہیں یعنی

$$آ = ۱ + ۵ = ۵ + ق = ۱۰۰ + ط = ۹ + ب = ۲ + ز = ۷ + م = ۴۰ + ا =$$

$$ن + ۱ = ۵۰ + ز = ۷ + ع = ۷۰ + الف = ۱ + ل = ۳۰ + م = ۴۰ + ر =$$

$$= ۲۰۰ + ف = ۸۰ + ت = ۴۰۰ = ۱۰۴۳ھ$$

(افادات ڈاکٹر مظہر محمود شیرانی)

۴/۲۰۱ آہ شیخ جنید دویم

یہ خواجہ حسام الدین احمد کا مادہ تاریخ وصال ہے، جس سے ۱۰۴۳ھ برآمد ہوتا ہے یعنی

$$آ = ۱ + ۵ = ۵ + ش = ۳۰۰ + ے = ۱۰ + خ = ۶۰۰ + ج = ۳ + ن =$$

۵۰ + ۱۰ = ۲ + ۲ = ۲ + ۶ = ۱۰ + ۱۰ = ۲۰ = ۱۰۲۳ھ

اس میں لفظ دویم کی ی بھی دس عدد شمار کئے گئے ہیں۔ (افادات ڈاکٹر

مظہر محمود شیرانی)

”ہای شبلی رفتہ“ ۱۱/۲۰۱

یہ بھی آپ کے قطعہ تاریخ وصال کا مادہ ہے، جس سے ۱۰۲۳ھ

برآمد ہوتا ہے، یعنی

۵ = الف + ۱ = ی + ۱۰ = ش + ۱۰۰ = ب + ۲ = ل + ۳۰ = ی + ۳۰

۱۰ + ۲۰۰ = ر + ۲۰۰ = ف + ۸۰ = ت + ۲۰۰ = ۵ = ۱۰۲۳ھ

(افادات ڈاکٹر شیرانی)

”زسر حلقہ خواجہ اوائی“ ۸/۲۰۲

یہ بھی قطعہ تاریخ وفات کا مادہ ہے جس سے ۱۰۲۳ھ نکلتا ہے، یعنی

ز = ۷ + س = ۶۰ + ر = ۲۰۰ + ح = ۸ + ل = ۳۰ + ق = ۱۰۰ + ۵ =

۵ + خ = ۶۰۰ + و = ۶ + الف = ۱ + ج = ۳ + ۵ = الف + ۱ = و

= ۶ + الف = ۱ + ی = ۱۰ = ۱۰۲۳ھ (افادات ڈاکٹر شیرانی)

..... فاضلی دیگر از فضلائی وقت کہ شجاعی تخلص می کند ایں قطعہ گفتہ ۱۰/۲۰۲

شجاعی تخلص کے اس شاعر کے حالات معلوم نہیں ہیں البتہ حکیم

سیف الملوک متخلص بہ شجاعی نام کے ایک طبیب و شاعر کا تذکرہ منتخب

التواریخ (۳/۱۱۲، ۱۷۴) میں آیا ہے جو دہلی میں گوشہ نشین تھے ممکن

ہے مولانا حسن کشمیری کی طرح انہوں نے بھی طویل عمر پائی ہو اور یہ

قطعہ تاریخ وفات خواجہ حسام الدین احمد انہی کا ہو، ہفت اقلیم (۲/

۱۲۳۲-۱۲۳۷) میں بھی ان کے قطعات درج ہیں۔

۷/۲۰۳ ہوا فضل الملک

یہ آپ کی وفات کا مادہ تاریخ ہے جس سے ۱۰۴۳ھ برآمد ہوتا ہے، یعنی:

$$= ۵ + ۶ = ۱۱ = الف + ۱ = ف + ۸۰ = ض + ۸۰۰ = ل + ۳۰ = م + ۳۰۰$$

$$۳۰ = ل + ۳۰ = ک + ۲۰ = ۱۰۴۳ھ (افادات ڈاکٹر شیرانی)$$

۱۳/۲۰۳ ”من شهر الصفر اولی“

یہ بھی آپ کے وصال کے قطعہ تاریخ کا مادہ ہے، جس سے ۱۰۴۳ھ

$$= ۵ + ۳۰۰۰ = ۳۰۰۵ = ش + ۵۰ = ن + ۴۰ = م یعنی ہیں لیتے م = ۴۰ + ن = ۵۰ + ش = ۳۰۰۰ + ۵ = ر + ۳۰۰۰$$

$$+ ۲۰۰۰ = الف + ۱ = ل + ۳۰ = ص + ۹۰ = ف + ۸۰ = ر + ۲۰۰۰$$

$$الف = ۱ + د = ۶ + ل = ۳۰ + ی = ۱۰ = ۱۰۴۳ھ$$

(افادات ڈاکٹر شیرانی)

مولف نے جہاں آپ کے وصال کی تفصیل بیان کی ہے وہاں واضح طور پر وفات کی تاریخ یکم صفر نہیں لکھی ہے، اس قطعہ کے مادہ حاضر سے معلوم ہوا ہے کہ آپ کی وفات یکم صفر کو ہوئی تھی۔

۱۵-۱۲/۲۰۳ خدام فضائل انتظامی - خواجہ محمد صادق طغانی کاتب این حروف

(مولف) چند قطعہ دریں باب گفتہ اند.....

یہاں خواجہ محمد صادق سے مراد مولانا محمد صادق ہمدانی کشمیری دہلوی ہیں جو کلمات الصادقین اور طبقات شاہ جہانی وغیرہ کے مولف تھے، حضرت خواجہ باقی باللہ کی دوسری اہلیہ انہی کے بہن تھیں جن کے بطن سے مولف زاد المعاد کے بھائی خواجہ خردتولد ہوئے، خواجہ محمد صادق

کا وصال ۱۰۵۲ھ/۱۶۳۲ء کو ہوا (خواجہ خرد: شرح رباعیات: خطی
 (۱۲۶-۱۲۵) (مقامات معصومی: ۱/۲۷۹-۲۸۱) رک مقدمہ کتاب حاضر
 احوال مولف

مولف نے ان کے مصنفہ چھ قطعات تاریخ وفات نقل کئے ہیں،
 خود مولانا محمد صادق نے پانچواں قطعہ ”چوں حسام الحق از جہاں
 بگذشت“ طبقات شاہ جہانی (۱۰/۱۰) میں درج کیا ہے۔
 ”آہ خیر المومنین“ ۱۵/۲۰۴

یہ اس قطعہ کے آخری شعر میں مادہ تاریخ وصال ہے جس کے
 عدد جمع کریں تو سال وفات ۱۰۴۳ھ برآمد ہوتا ہے یعنی:

$$آ = ۱ + ۵ = خ + ۶۰۰ = ی + ۱۰ = ر + ۲۰۰ = الف + ۱ = ل + ۱ =$$

$$۳۰ + م = ۲۰ + و = ۶ + م = ۲۰ + ن = ۵۰ = ۱۰۴۳ھ$$
 (افادات ڈاکٹر شیرانی)

”کجا شد آن بہاء الدین ثانی“ ۱۵/۲۰۵
 اس مادہ سے بھی ۱۰۴۳ھ نکلتا ہے یعنی گ = ۲۰ + ج =

$$۳ + الف = ۱ + ۱ + ش = ۳۰۰ + د = ۲ + آ = ۱ + ن = ۵۰ + ب = ۲ =$$

$$۵ + ہ = ۵ + الف = ۱ + ۱ = ۳۰ + د = ۲ + ی = ۱۰ + ن =$$

$$۵۰ + ث = ۵۰۰ + الف = ۱ + ن = ۵۰ + ی = ۱۰ = ۱۰۴۳ھ$$
 (افادات ڈاکٹر شیرانی)

۱۶/۲۰۵

یہ دونوں اشعار عرفی کے ہیں جو قصائد عرفی ص ۱۵ از منقبت امیر

سے منقول ہیں دوسرے شعر کے دوسرے مصرعہ میں لفظ تنگ نہیں بلکہ
 ننگ ہے (افادات ڈاکٹر شیرانی)

۲۰۵/۱۶-۱۷ ”برفتہ قطب مدار“

اس مادہ سے بھی سال وصال ۱۰۴۳ھ برآمد ہوتا ہے، یعنی:

$$ب = ۲ + ر = ۲۰۰ + ف = ۸۰ + ت = ۲۰۰ + ۵ = ق + ۱۰۰ =$$

$$ط = ۹ + ب = ۲ + م = ۲۰ + د = ۲ + الف = ۱ + ر = ۲۰۰ = ۱۰۴۳ھ$$

(افادات ڈاکٹر شیرانی)

۲۰۷/۸ ”آہ عارف رفت آہ“

یہ بھی خواجہ حسام الدین احمد کے سال وصال کا مادہ ہے جس سے

۱۰۴۳ھ نکلتا ہے، یعنی:

$$آ = ۱ + ۵ = ع + ۴۰ = ر + ۲۰۰ = الف + ۱ = ف + ۸۰ = ر =$$

$$۲۰۰ + ف = ۸۰ + ت = ۲۰۰ + آ = ۱ + ۵ = ۱۰۴۳ھ$$

(افادات ڈاکٹر شیرانی)

۲۰۸/۸ ”آہ قطب زمان ز عالم رفت“

اس مادہ سے بھی ۱۰۴۳ھ برآمد ہوتا ہے، تفصیل کے لئے دیکھئے

تعلیقات حاضر: ۲۰۰/۱۵

۲۰۸/۱۵ ”قطب حق خواجہ حسام الدین آہ“

یہ خواجہ حسام الدین احمد کا مادہ تاریخ وفات ہے، جس کے اعداد:

$$ق = ۱۰۰ + ط = ۹ + ب = ۲ + ح = ۸ + ق = ۱۰۰ + خ = ۶۰۰ + و = ۶ =$$

$$الف = ۱ + ج = ۳ + ۵ = ح = ۸ + س = ۶۰ + الف = ۱ + م = ۲۰ =$$

+ الف = ۱ + ل = ۳۰ + د = ۴ + ی = ۱۰ + ن = ۵۰ + آ = ۱ + ہ = ۵
 = ۵ = ۱۰۴۴ھ ہوتے ہیں اور آپ کا سال وصال ۱۰۴۳ھ ہے گویا اس
 میں ایک عدد زاید ہے، تاریخ گو حضرات کو اگر عمدہ مادہ ہاتھ آجائے تو
 ایک عدد کے کم یا زیادہ ہونے کو عیب نہیں جانتے۔ (از افادات ڈاکٹر
 مظہر محمود شیرانی)۔

۲۰۸/۱۷-۱۹..... جناب فضائل مآبی..... مولانا حافظ محمد خیالی کہ بہ شرف علم و فضل

و قرابت حضرت خواجہ ماقدس سرہ مشرف اند.....

یہاں حافظ محمد خیالی سے مراد شیخ محمد کشمیری مذکور کے نبیرے
 حافظ مولانا محمد خیالی ہیں، جو مروجہ علوم دینیہ میں مہارت تامہ رکھتے تھے
 اور فارسی میں شعر بھی کہتے تھے اور معروف شاعر انوری کے ہم پلہ تھے،
 نمونہ کلام خواجہ محمد صادق ہمدانی نے دیا ہے (طبقات شاہ جہانی: ۱۰/۵۷۔
 ۵۸)، یہاں قرابت حضرت خواجہ ما سے مراد ہے کہ وہ مولف کے والد
 گرامی حضرت خواجہ باقی باللہ سے قرابت رشتہ رکھتے تھے یعنی خواجہ محمد
 صادق ہمدانی کشمیری کی بہن حضرت خواجہ کی دوسری زوجہ محترمہ تھیں
 اور حافظ محمد خیالی شیخ محمد کشمیری مذکور کے نواسے تھے اس طرح وہ
 حضرت خواجہ کے معنوی بھائی تھے، حافظ خیالی بھی حضرت خواجہ کے
 صحبت یافتہ تھے، مولف اسرار یہ شیخ کمال محمد نے جو خواجہ خرد کے مرید
 خاص تھے خانقاہ شریفہ میں حافظ خیالی سے متعدد مرتبہ ملے بھی تھے اور
 حافظ خیالی کی وفات پر قطعہء تاریخ لکھا ہے۔ ”آہ آہ حافظ محمد خیالی بے
 مثل“ (اسرار یہ: ۱۶۸) حافظ خیالی کا انتقال اسرار یہ کی تکمیل کے بعد
 ۱۰۷۰ھ کو ہوا۔ (اسرار یہ: ۴۰۲)

آہ از میرزا حسام الدین آن مہ آسمان صدق و صفا ۳/۲۰۹

یہ بھی خواجہ حسام الدین احمد کے وصال کا مادہ تاریخ ہے پہلے

مصرع سے ۴۷۶ عدد برآمد ہوتے ہیں یعنی آہ = ۶، از = ۸، میرزا =

۲۵۸، حسام = ۱۰۹، الدین = ۹۵، ۴۷۶

دوسرے مصرع سے ۶۱۹ عدد نکلتے ہیں یعنی آن = ۵۱، مہ = ۴۵،

آسمان = ۱۵۲، صدق = ۱۹۴، و = ۶، صفا = ۱۷۱ = ۶۱۹ اس طرح

دونوں مصرعوں سے ۴۷۶ + ۶۱۹ = ۱۰۹۵ ہ نکلتا ہے جبکہ آپ کا صحیح

سال وصال ۱۰۲۳ھ ہے گویا اس میں ۵۲ عدد زاید ہیں، اس قطعہ کے

چھٹے اور ساتویں شعر کی وضاحت سے:

آ - ہ - آ - ا - د - و - ا

$۵۲ = ۱۷ + ۳۵ = ۱ + ۶ + ۴ + ۱ \times \times + ۵ + x$

جو اس سنہ ۱۰۹۵ سے نکال دیئے جائیں تو ۱۰۲۳ھ = (۱۰۹۵ - ۵۲)

(افادات ڈاکٹر شیرانی)

”نماند آہ قدوۃ العرفاء“ ۸/۲۰۹

یہ بھی خواجہ حسام الدین احمد کا مادہ تاریخ وفات ہے، جس کے

عدد شمار کرنے سے ۱۰۲۳ھ برآمد ہوتے ہیں جو درست ہے۔

آہ قطب مدار رفت ۱/۲۱۰

یہ بھی آپ کے وصال کا مادہ تاریخ ہے جس سے ۱۰۲۳ھ برآمد

ہوتا ہے یعنی آہ = ۲ (الف ممدودہ کے دو عدد شمار کئے گئے ہیں) + ۵ =

۵ + ق = ۱۰۰ + ط = ۹ + ب = ۲ + م = ۳۰ + د = ۴ + الف = ۱ + ر =

۲۰۰ = ر + ۲۰۰ = ف + ۸۰ = ت + ۲۰۰ = ۱۰۲۳ھ

(اقادات ڈاکٹر شیرانی)

..... مولانا محمد حافظ دائرہ طرح نمودہ اند..... ۳/۲۱۰

یہ دائرہ جو متن میں درج کیا گیا ہے نہایت پیچیدہ ہے اور مولف نے اس دائرے کی مدد سے اخذ مادہ تاریخ کا جو طریقہ لکھا ہے وہ بھی غیر واضح ہے، ان حالات میں یہ دائرہ اور متعلقہ عبارت نقل کرنے پر اکتفا کی گئی ہے۔ ۴/۲۱۱

اس دائرہ میں مندرجہ تاریخ کے سلسلہ میں بھی ہم نے فارسی زبان و ادب کے نامور محقق ڈاکٹر مظہر محمود شیرانی کی خدمت میں رجوع کیا، موصوف نے بڑے غور اور تامل کے بعد فرمایا کہ یہ دائرہ خاصا پیچیدہ ہے۔

..... ”میر محمد زاہد کہ از خلص اصحاب حضرت خواجہ و“..... ۲-۱/۲۱۲

ان کے احوال کتاب حاضر کے لاحقہ کی فصل اول میں ملاحظہ کریں۔

..... ”شیخ اسلام“..... ۵/۲۱۲

یہ بھی خواجہ حسام الدین احمد کے وصال کے قطعہ تاریخ کا مادہ ہے جس سے ۱۰۴۲ھ نکلتا ہے گویا اس میں ایک عدد کم ہے، لیکن جب سید میر محمد زاہد کو اس عمدہ مادہ میں ایک عدد کی کمی کا احساس ہوا تو انہوں نے اسے اسی حالت میں رہنے دیا یعنی ش = ۳۰۰ + ی = ۱۰ + خ = ۶۰۰ + الف = ۱ + س = ۶۰ + ل = ۳۰ + الف = ۱ + م = ۲۰ =

۱۰۴۲ھ (اقادات ڈاکٹر شیرانی)

لاحقہ

۲۱۲/۱۱-۱۹..... ایں گروہ والا شکوہ (خلفائے خواجہ باقی باللہ) پیشتر آنا نند کہ بحسب بیعت و اخذ طریقہ محسوب و از اصحاب..... حضرت خواجہ بیرنگ اند..... وصیت حضرت خواجہ..... کہ تخم درنہا دیاران کاشتہ ایم..... آب دادن و بجا رسانیدن این تخم حوالہ بفلانی (خوجہ حسام الدین احمد)..... نمودہ ایم..... گویا اس لاحقہ کی قسم (فصل) اول میں جن اصحاب کا تذکرہ کیا گیا ہے وہ سب کے سب حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ سے بیعت و اجازت یافتہ تھے، حضرت خواجہ نے ان کی روحانیت میں تخم روحانیت کاشت کر دیا تھا اب اس کو آب رسانی کر کے اسے باور کرنا خواجہ حسام الدین کے سپرد کر دیا گیا اور آپ نے وصیت کے مطابق اس امر پر عمل کیا، اس سلسلہ میں اصحاب حضرت خواجہ میں سے کئی ایسے تھے جنہیں آپ نے خود اپنے عین حیات تربیت کیلئے شیخ احمد سرہندی مجدد الف ثانی قدس سرہ کے سپرد فرما دیا تھا اور بعض اصحاب خواجہ حسام الدین احمد کی خدمت میں رہ کر مصروف مشق رہے ان امور کا انہی تعلیقات میں تذکرہ کیا جا چکا ہے۔ گویا ان دونوں بزرگوں نے حضرت خواجہ کے حکم کے مطابق عمل کرتے ہوئے ان کی ایسی تعلیم و تربیت کی کہ ملک و بیرون ملک میں دعوت و ارشاد کا بہترین سلسلہ شروع ہو گیا۔

..... مسقط الراس آں عالی جناب (شیخ میاں الہ داد) بقعہ منورہ انبروہہ ۶/۲۱۴
است.....

یعنی حضرت خواجہ کے خلیفہ شیخ الہ داد کا مسکن انبروہہ تھا اس کا تلفظ ابتداء میں انبروہہ ہی رہا بعد میں کثرت استعمال سے امروہہ ہو گیا چنانچہ تاریخ فیروز شاہی برنی (ص: ۳۲۰) سے آئین اکبری (ترجمہ بلوخرمان: ۱/۲۱۲، ۲۲۳، ۲۸۵) امروہہ ہی استعمال ہوا ہے، ابن بطوطہ نے بھی ”امروہا“ لکھا ہے، رحلتہ ابن بطوطہ، قاہرہ ص: ۳۵۰، البتہ جہاں بادشاہ کے حکم پر دس ہزار من غلہ لے جانے کا حکم ہے وہاں اس فرمان کے ساتھ کہ باقی ایک ہزار من غلہ امروہہ لے لیا جائے اسے ”ہزار امروہا“ لکھ دیا ہے وہ محض انتظامی اصطلاح ہے جب جہاں کہیں ابن بطوطہ اسے جداگانہ لکھتا ہے وہ اسے امروہا ہی لکھتا ہے (رحلتہ: ۳۴۹)

(Mahdi. Husain: Rehla of Ibin Battuta, p. 144) امروہہ،

مراد آباد کی حدود میں ہے (امپریل گزٹ پیئر آف انڈیا)

..... ۱۰-۹/۲۱۴..... ولایت توران کہ عبارت از قچاق و ترکستان و ماوراء النہر است.....

توران، ماوراء النہر کے بلاد کو توران کہا جاتا ہے۔ (مجموعہ

البلدان: ۲/۵۸، قچاق کو مورخین نے قدیم سخناق ہی شمار کیا ہے جو کہ

شمال میں ۲۴ فرسخ درکنار رود سیون واقع تھا، جہاں مسلمانوں کی

آبادی تھی منگولوں نے اسے تباہ کر دیا، (جغرافیہ تاریخی سرزمین خلافت

شرقی ۵۱۷-۵۱۸، ترکستان، قدیم و دور وسطیٰ کی تفصیلات

کے لئے ملاحظہ ہو:

Barthold, w: Turkistan, down to the Mangol invasion

۱۷-۱۶/۲۱۳..... از دہلی با ستماع تاجر خدام شیخ چوہر سرہندی و ملا جمال لاہوری مدتہا بہ

سرہند و لاہور تروند نمودہ اند و در ملازمت اسں دو عالم عظیم ایشاں.....

یعنی شیخ الہ داد جب دہلی میں تحصیل علم میں مصروف تھے تو انہیں

شیخ چوہر سرہندی اور جمال لاہوری کے تاجر علم کا پتہ چلا تو وہ ان کی

خدمت میں تحصیل کے لئے گئے اور سرہند و لاہور میں ایک مدت تک رہ

کر ان حضرات کی خدمت میں تکمیل کی، شیخ چوہر سرہندی ایک ذی علم

بزرگ تھے، معاصر مولف امین احمد رازی نے مولانا جوہر اور مولانا

بایزید کا مشترکہ ذکر کرتے ہوئے لکھا ہے:

در فنون فضائل سرآمد عشایر و قبائل اندوہموارہ بلوازم درس و بحث

پرداختہ نقش افادہ برالواح خواطر طلبہ می نگارند (ہفت اقلیم: ۲/۲۵۸)

شیخ چوہر کا انتقال ۱۰۲۷ھ/۱۶۱۸ء کو ہوا، پروفیسر پر یہار نے

مجمع الاولیاء کے حوالہ سے ان کا یہی سال انتقال دیا ہے۔

History and Architectural Remains of Sirhind p. 34

معارض الولایت (خطی، ورق ۶۰۲) میں بھی شیخ چوہر کا مختصر سا

تذکرہ ہے، یہاں یہ بات قابل توجہ کہ ان کا اصل نام جوہر نہیں بلکہ

چوہر ہے، چوہر کے معنی ہندی میں شکار کو تدبیر سے قابو میں لانے کے

ہیں، چونکہ علماء و صوفیہ اپنے نفس کو مجاہدہ و ریاضت سے خدا کی بندگی کے

لئے رام کر لیا کرتے ہیں، اس لئے وہ چوہر کے لقب و نام سے مشہور

ہوتے ہیں مثلاً شیخ عبد الجلیل چوہر بندگی لاہوری (ف ۹۱۰ھ) (حدیقہ

الاولیاء: حواشی: ۱۶۰-۱۶۱)

شیخ الہ داد کے دوسرے استاد ملا جمال لاہوری تھے، جو لاہور کے ایک محلہ تلہ میں رہتے تھے۔ جو اعیانِ مشائخ میں بھی شمار کئے جاتے تھے وہ لاہور کے علم علماء میں سے تھے، حضرت خواجہ باقی باللہ سے بہت عقیدت تھی، ان کا ۱۰۱۵ھ/۱۶۰۶ء کو وصال ہوا (طبقات شاہ جہانی: ۴۹/۹) تاریخ محمدی ۲/۵/۹۴ میں ان کا سال وفات ۱۰۱۶ھ درج ہے، بدایوانی نے لکھا ہے کہ مولانا جمال اپنے وقت کے علم العلماء تھے، انہوں نے فیضی کی تفسیر بے لفظ کی اصلاح کر کے مربوط بنایا (منتخب: ۷۲/۳)

حضرت مجدد الف ثانی سے بھی ملا جمال لاہوری بہت عقیدت رکھتے تھے متعدد مرتبہ ملاقات کا ذکر ملتا ہے (زبدۃ المقامات: ۱۵۸) خواجہ محمد ہاشم کشمی نے زبدۃ المقامات کا مسودہ شیخ الہداد کی خدمت میں بھیجا کہ وہ حضرت خواجہ کے قرب ترین اصحاب میں سے ہیں اسے بنظر اصلاح دیکھیں تو انہوں نے اس پر بعض ”دقائق و حقائق“ تحریر کئے۔ (ص ۸۷)

۲۱۵/۱-۲ ہمدراں اشادر بلدہ فاخرہ لاہور بحضرت ایشاں..... آشنا شدہ اند.....
یعنی خواجہ حسام الدین احمد جن دنوں ”ترک دولت مندی“ کی فکر میں تھے اور ہندوستان کے مختلف خطوں میں ”فقراء، صلحاء اور علماء“ کی تلاش میں پھرتے تھے انہی دنوں (حدود ۹۹۹-۱۰۰۰ھ) لاہور میں آپ کی ملاقات جب میاں شیخ الہ داد سے ہوئی تو وہ حضرت میاں کے ”صید“ دام میں پھنس گئے، اور ان کا بہت ہی اعزاز و اکرام کیا.....

اس اشارہ سے اس نتیجہ پر پہنچا دشوار نہیں رہ جاتا کہ مہم سندھ کے دوران خواجہ حسام الدین احمد پراچانک جذبہ الہی کا درود نہیں ہوا تھا بلکہ باقاعدہ آپ اس سے قبل اس کی تیاری کر رہے تھے اور جو نہی موقع ملا ”اکبر اور مسلمانان ہند و مزاج“ سے چھٹکارا حاصل کیا۔ (رک مقدمہ کتاب حاضر)

۱۱-۹/۲۱۵..... (میاں شیخ الہ داد) بہ رفاقت آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) ملاقات حضرت خواجہ قدس سرہ مشرف شدہ اند و دست بیعت بحضرت خواجہ قدس سرہ دادہ اند.....

یعنی میاں شیخ الہ داد اپنے قیام لاہور کے زمانہ میں جب کہ خود حضرت خواجہ باقی باللہ ”تلاش صلحاء“ میں پھرتے تھے اور حضرت خواجہ احراز سے اویسی طور پر فیض یافتہ تھے اصحاب سے باقاعدہ بیعت بھی لیتے تھے، انہی دنوں میاں شیخ الہ داد بھی آپ سے بیعت ہوئے۔

۲۰-۱۷/۲۱۶..... دریاء شہود را کد خدا سازند تا اشتغال مشاغل خانہ داری دافع سباحت روحی ایشان گردد پس حضرت ایشان ما (خواجہ حسام الدین احمد) بموجب امر عالی حضرت پیر دستگیر (خواجہ باقی باللہ) یکی از بنات طبقہ علیہ جہریہ را کہ در محل شریف آنحضرت..... در رنگ فرزندان تربیت یافت بودند بہ زوجیت آل عالی جناب اختیار نمودہ.....

یعنی میاں شیخ الہ داد جب سلوک کی مشق کے دوران سکر سے سہو میں آگئے تو حضرت خواجہ نے خواجہ حسام الدین احمد سے فرمایا کہ اب ان کا نکاح کر دو، چنانچہ انہوں نے ایک ایسی خاتون سے جس کی تربیت، اپنی بیٹیوں کی طرح کی تھی کے ساتھ ان کا عقد کر دیا، اور ان کو اپنے گھر

کے قریب ہی رہنے کے لئے بھی جگہ دی۔

۲۱۸/۳-۶..... آنحضرت والدہ مخدومزادہ بزرگ بی بی فاطمہ..... نقد احوال

فرزند ان ایشاں رابرا کثر حوائج حرم معلیٰ تقدیم می دادند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کی زوجہ محترمہ بی بی فاطمہ بنت ملا

مبارک ناگوری خود میاں شیخ الہ داد کے فرزندوں کے احوال دریافت

کرتیں اور اپنے ذاتی و گھریلو معاملات بھی ان کے سپرد کر رکھے تھے۔

۲۱۸/۱۰-۱۸ ہنگام عزم سفر حجاز کہ در عہد حضرت پادشاہ جنت مکانی (جہانگیر) تا اکبر

آباد در سیدہ..... آں عالی جناب (میاں شیخ الہ داد) رابا اہل خانہ و عشیرہ و

اقرباء ایشاں ہمراہ گرفتہ..... ایں قصہ راست مانند سرگزشت حضرت

خواجہ محمد پارسا..... کہ ہنگام توجہ بحرین شریفین مفارقت حضرت خواجہ

علاء الدین غجدوانی راتاب نیاوردند کما شرح فی الرشحات

ان امور کی تفصیلات انہی تعلیقات میں بیان کی جا چکی ہیں۔

اس اقتباس میں حضرت مولف سے تین سہو ہوئے ہیں:

اول..... حضرت خواجہ محمد پارسا بخاری کا اتصال حضرت خواجہ علاء

الدین غجدوانی سے ممکن نہیں ہے، کیوں کہ خواجہ غجدوانی کا سال وصال

۵۷۵ھ/۱۱۷۹ء ہے اور حضرت خواجہ محمد پارسا بخاری کا ۸۲۲ھ/

۱۳۲۰ء میں وصال ہوا گویا ان دونوں بزرگوں کے مابین ۷۲ سال

کا فرق ہے نیز خواجہ علاء الدین غجدوانی کا اسم گرامی بھی درست تحریر

نہیں فرمایا ان کا نام خواجہ عبدالخالق غجدوانی ہے۔ (رشحات مطبوعہ ایران:

(۳۳-۵۰)

خواجہ خرد بن حضرت خواجہ باقی باللہ کی روایت ہے کہ میاں شیخ

الہ داد کا وصال ۲۳ شعبان ۱۰۵۱ھ / ۱۶۴۱ء کو ہوا انہیں حضرت خواجہ کے صفہ پر دفن کیا گیا، انہوں نے وصال سے دو ماہ قبل خواجہ کو بلایا اور فرمایا کہ مجھے جو کچھ حضرت خواجہ سے روحانی طور پر ملا ہے وہ میں تمہیں دیتا ہوں اسی طرح حضرت غوث اعظم سے قادر یہ سلسلہ کے عطیات اور چشتیہ حضرات سے جو کچھ حاصل ہوا ہے وہ بھی میں تمہیں دیتا ہوں، انہوں نے خواجہ خرد کو جو اجازت نامہ لکھ کر دیا تھا وہ یہ ہے

” بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين
والصلوة على خير خلقه محمد وآله واصحابه اجمعين اما
بعد معلوم ہمنہ اخوان طریقت بادکہ باشارت غیبی و اذن بزرگان
قدس اللہ اسرار ہم آنچہ از حضرت پیر دستگیر قطب عارفان و عاشقان
خواجہ محمد باقی قدس اللہ سر، بفقیر الہ داد دریں راہ رسیدہ بودند بفرزند
عزیز خواجہ محمد عبد اللہ بخشید و گذرانید و ایشان را خلیفہ خود ساخت و
وصیت نمود کہ بعد از من ہمہ مردم کہ بمن ربط مجرد پی تعلیم طریقہ
نقشبندیہ برسد قبول نمایند و شجرہ پیران پیر بدہند و نیز الطافی کہ از
حضرت غوث اعظم رضی اللہ عنہ بایں فقیر ہست باں فرزند عزیز
گذراند و ہمچنین الطافی و عنایتی کہ حضرات چشتیہ دارند باں فرزند
گذراند و وصیت نمود آں فرزند عزیز کہ بعد از من و فرزند من و ہر کہ
بمن تعلق و قرابتی دارد طریقہ محبت و رعایت و خدمت بر قدرت و
امکان مرعی دارند و از خدای خواہم کہ آں فرزند عزیز را برا حکام
شریعت و آداب طریقت و انوار حقیقت استقامت یابد بحرمت
النبی وآلہ صلی اللہ علیہ وسلم تاریخ دواز دہم شہر شعبان المعظم تحریر

یافت (۱۰۵۱ھ)،

حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی کی روایت ہے کہ حضرت خواجہ فرماتے تھے میاں الہ داد توجہ و حضور میں اس آب رواں کی مانند ہیں کہ ”میاں الہ داد مادر توجہ و حضور آب رواند کہ ایستادگی ندارند و از ہمہ یاران دریں صفت منفرد و ممتاز“ خواجہ خرد فرماتے تھے کہ وہ مجھ پر وہ عنایات جو حضرت میاں شیخ احمد (مجدد الف ثانی) نے فرمائی ہیں اور میاں شیخ الہ داد نے کی ہیں میں انہیں یکساں محسوس کرتا ہوں، (اسرار یہ خطی: ۳۹-۴۳) شیخ الہ داد کی زوجہ محترمہ کا عارضہ جنون میں ۱۰۶۳ھ/۱۶۵۲ء کو انتقال ہوا۔ (ایضاً: ۴۴)

حضرت خواجہ جب ماوراء النہر کے سفر پر آخری مرتبہ روانہ ہوئے تو مخلصین کی ایک جماعت کو میاں شیخ الہ داد کے سپرد کیا کہ وہ ان کی تربیت کریں (کلیات باقی باللہ: ۷۳، ۱۰۷)، حضرت خواجہ کے وصال کے بعد اگر کوئی طالب خواجہ حسام الدین احمد کے پاس آتا تو آپ اسے میاں شیخ الہ داد کی خدمت میں بھیج دیتے تھے (زبدۃ المقامات: ۸۸) حضرات القدس: ۱/۴۵۳ خطی میں میاں شیخ الہ داد کا سال وصال رمضان ۱۰۴۹ھ درج ہے جو کتاب اسرار یہ کے مذکورہ سنہ کے مقابلہ میں اہمیت نہیں رکھتا کیوں کہ مولف اسرار یہ کی تمام تر روایات ان کے اپنے شیخ خواجہ خرد سے منقول ہیں اور مولف کو خود بھی میاں شیخ الہ داد کا قرب حاصل تھا۔

میاں شیخ الہ داد دہلوی کے حالات کے لئے ملاحظہ ہو:

..... محمد ہاشم کشمی: زبدۃ المقامات ۸۶-۸۸

۲..... بدرالدین سرہندی: حضرات القدس جلد اول ورق ۴۵۳ خطی
نسخہ عجائب گھر، لاہور

۳..... محمد صادق ہمدانی کشمیری: طبقات شاہ جہانی: ۱۸/۱۰

۴..... کمال محمد سنہلی: اسرار یہ، خطی ۳۹-۴۳ نسخہ کتابخانہ ندوۃ
العلماء، لکھنؤ

۵..... باقی باللہ، خواجہ: کلیات (رقعہ: ۲۴، ۲، ۸۶، ۱۹ وغیرہ)

۶..... احمد سرہندی مجدد الف ثانی: مکتوبات میں میاں شیخ الہ داد کا ذکر
آیا ہے (رک فہارس تحلیلی)

شیخ الہ داد امر وہوی نام کے ایک اور بزرگ اکبر کی فوج میں
ملازم تھے جن کا انتقال ۹۹۰ھ / ۱۵۸۲ء کو ہوا (منتخب التواریخ: ۳/۱۰۷،
۱۷۱) جن کا زیر نظر شخصیت سے کوئی تعلق نہیں ہے۔

۲۲۰/۹-۱۰..... ایوم کہ اواسط سال ہزار و چہل و چہارم است از عمر
شریف آل عالی جناب (میاں شیخ الہ داد) ہفتاد و سہ سال منقضی
گشتہ.....

یعنی کتاب حاضر (زاد المعاد) کی تالیف کے وقت (۱۰۴۴ھ)
میاں شیخ الہ داد بقید حیات ہیں اور ان کی عمر ۷۳ سال ہے، اس اعتبار
سے ان کا سال ولادت ۹۷۱ھ = (۱۰۴۴ - ۷۳) متعین کیا جاسکتا
ہے۔

۲۲۰/۱۹-۲۰ زوجہ شریفہ ایشان راقرب چہل سال است کہ باخراں عقل و تشویش
ظنون و غلبہ جنون مبتلا است.....

یعنی میاں شیخ الہ داد کی زوجہ محترمہ جنہوں نے خواجہ حسام الدین

احمد کے گھر میں پرورش پائی تھی اور حضرت خواجہ کے حکم پر ان کا عقد ان سے ہوا تھا تقریباً چالیس سال سے عارضہ جنون میں مبتلا ہیں، گویا ان پر اس مرض کا غلبہ ۱۰۰۴ھ کو حضرت خواجہ کے حین حیات ہوا، ان کا انتقال اس مرض میں ۱۰۶۳ھ کو ہوا (اسرار یہ: ۴۴)

۱۰-۷/۲۲۱..... بعد از حضرت زنگی آتا علیہ الرحمہ کہ بہ تحمل و برداشت زوجہ جفا پیشہ

غازہ امتیاز بر جبین روزگار خود دارند.....

یہاں حضرت مولف کو پھر سہو ہوا ہے حضرت خواجہ زنگی آتا کی زوجہ عنبر آتا تھیں وہ پہلے خواجہ حکیم آتا کے عقد میں تھیں ان کے وصال کے بعد وہ ان کے خلیفہ خواجہ زنگی آتا کے نکاح میں آئیں انہوں نے اس عقد ثانی پر انکار کیا تو ان کی گردن ٹیڑھی ہوگی پھر خواجہ زنگی کے تصرف سے درست ہوئیں ان کے جفا پیشہ ہونے کا ذکر نہیں ملتا۔
(رشحات: ۱/۲۱/۲۳)

۱۲-۱۱/۲۲۳..... مردم قبیلہ ایشان (میاں شیخ رفیع الدین محمد عباسی) خود را از اولاد

حضرت عباس عبدالمطلب رضی اللہ عنہ می دانند

یعنی حضرت میاں شیخ رفیع الدین محمد عباسی کے خانوادہ کے افراد

خود کو حضرت عباس بن عبدالمطلب کی اولاد میں سے سمجھتے ہیں۔

یعنی عباس بن عبدالمطلب بن ہاشم بن مناف القرشی الهاشمی،

ابو الفضل المکی، عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم، وہ غزوہ بدر می مشرکین کی

طرف سے شریک ہوئے تھے اس کے بعد اسلام قبول کر لیا، ان سے

بہت سی احادیث مروی ہیں، ۳۲/۶۵۲ء کو انتقال ہوا، ملاحظہ ہو:

۱..... جمال الدین الہمزی: تہذیب الکمال فی اسماء الرجال ۱۳/

۲۲۵-۲۳۰

۲..... ذہبی، شمس الدین محمد: سیر اعلام النبلاء ۲/ ۷۸-۷۹-۱۰۳

۳..... ایضاً: تاریخ الاسلام (حوادث ۱۱-۱۲۰ھ) ۳۷۳-۳۷۸

۲۲۳/ ۱۲-۱۳..... والحق اثر نجابت و نیک ذاتی و طہارت و علو فطرت در جمیع اشخاص

عشیرہ ایشاں ہویدا است.....

مؤلف کلمات الصادقین ص: ۱۳۵ نے شیخ عبدالعزیز چشتی دہلوی

کے حالات کے ضمن میں یہی بات کہی ہے۔ ”از ایام طفلی آثار

عظمت و بزرگی از ناصیہ حال وی ظاہر و پیدا بود“

۲۲۳/ ۱۵-۱۶..... مدت نیک صد و پنجاہ سال است کہ آباء کرام ایشاں بہ تجدید طریقہ

علیہ چشتیہ و قادریہ اشاعت کمالات اس سلسلہ ہا

میاں شیخ رفیع الدین محمد عباسی کے اجداد گذشتہ ایک سو پچاس

سال سے دہلی میں سلسلہ چشتیہ و قادریہ کی اشاعت و تربیت مریدین

میں مصرف رہے، یعنی شیخ رفیع الدین کے دادا شیخ عبدالعزیز چشتی کے

والد گرامی شیخ حسن طاہر جو پوری ثم دہلوی کا وصال ۹۰۹ھ کو دہلی میں

ہوا۔ کلمات الصادقین: ۱۰۲) اس طرح زاد المعاد کی تالیف (۱۰۴۴ھ

-۹۰۹ھ) کے وقت اس خانوادہ کو دہلی میں دعوت و ارشاد کی مصروفیت

میں ۱۳۵ سال ہو چکے تھے اگر اس میں شیخ حسن طاہر کا زمانہ حیات

شامل کریں تو پورے ۱۵۰ سال ہی بنتے ہیں۔

۲۲۳/ ۱۷-۱۸..... خصوصاً حضرت شیخ محمد خیالی و حضرت شیخ عبدالعزیز قدس سرہما کہ از

اکثر مشائخ.....

یہ دونوں بزرگ شیخ حسن بن طاہر جو پوری ثم دہلوی (ف ۹۰۹ھ/

۱۵۰۳ء) کے فرزند تھے جن کے چار فرزندوں میں پہلی دو نامور ہوئے ان میں سے بڑے شیخ محمد حسن خیالی تھے جو اپنے والد کے مرید و خلیفہ تھے۔ ان کے ایک خلیفہ شیخ فضل اللہ دہلوی عرف شیخ منجھو تھے جنہوں نے اس خانوادے کے احوال پر ایک رسالہ احوال آل شیخ حسن طاہر بھی لکھا تھا، مخدوم حسن طاہر کے دوسرے فرزند شیخ شاہ محمد تھے جو شیخ امان پانی پتی کے خلیفہ تھے ان کے تیسرے فرزند شیخ عبدالعزیز چشتی دہلوی سب سے زیادہ مشہور ہوئے۔ (تذکرہ مشائخ شیراز ہند جوپور

۳۰۶-۳۰۷، دیار پورب میں علم اور علماء ۲۱۹-۲۲۰، اخبار الاخیار: ۳۳۸)

شیخ محمد حسن خیالی کی ولادت جوپور میں ہوئی دو مرتبہ حج کے لئے گئے مدتوں وہاں قیام کیا دوسری مرتبہ حاجی عبدالوہاب بخاری کو بشارت نبوی ملنے پر واپس دہلی آئے اور ۹۴۴ھ / ۱۶۳۷ء کو انتقال ہوا، وہ شاعر بھی تھے، خواجہ محمد صادق ہمدانی نے ان کی ایک غزل نقل کی ہے، ان کے مجموعہ مکتوبات میں سے بھی اقتباسات دیئے ہیں (کلمات الصادقین: ۱۲۶-۱۲۸، انفاس العارفين: ۱۶۳)

حضرت شیخ عبدالعزیز چشتی دہلوی، خواجہ شیخ حسن بن طاہر جوپوری کے تیسرے فرزند تھے وہ اس خانوادہ میں سے زیادہ نامور ہوئے، جو قاضی میاں خان ظفر آبادی (خلیفہ شیخ حسن بن طاہر) کے خلیفہ تھے ان کا سلسلہ سلوک حضرت خواجہ نظام الدین اولیاء سے واصل ہوتا ہے، شیخ عبدالعزیز کی ولادت جوپور میں ۸۹۸ھ / ۱۴۹۳ء کو ہوئی یہ دو سال کے تھے کہ ان کے والد جوپور سے دہلی چلے آئے، والد کی وفات کے بعد وہ قاضی میاں خان کی خدمت جوپور گئے تحصیل کے بعد

واپس آئے ۹۷۵ھ / ۱۵۶۷ء کو دہلی میں وصال ہوا، ان کے کئی فرزند تھے جن میں سے میاں قطب عالم سب سے مشہور ہوئے (کلمات الصادقین ۱۳۵-۱۴۰) شیخ عبدالعزیز کو دہلی میں ”شکر بار“ کے عرف بھی یاد کیا جاتا ہے۔ (سیر المنازل: ۶۵) ان کے دور سائل بھی مشہور ہیں جن میں سے رسالہ عزیز یہ اور دوسرا رسالہ عینیہ ہے جو وحدت الوجود کے موضوع پر ہے ان کے بعض اقتباسات خواجہ محمد صادق نے دیئے ہیں (کلمات الصادقین: ۱۳۷-۱۳۹، منتخب التواریخ: ۲/۲۶۱، ۳/۷۵)

۲۲۴-۱-۴ والد بزرگوار ایشاں جناب شیخ قطب الدین محمد المشہور بالقطب العالم در وقت خود با قامت مراسم ہدایت و ترویج طریقہ بزرگان خود از سائر برادران مستغنی بودہ اند.....

شیخ قطب عالم اپنے والد کے شاگرد و مرید تھے، شیخ عبدالحق محدث دہلوی نے لکھا ہے انجب اولاد شیخ قطب عالم است، عالم و فاضل و صاحب اخلاق حمیدہ و صفات پسندیدہ، قدم صدق و استقامت بر سجادہ پدر نہادہ اوقات بہ طاعت و عبادت معمور دارد (اخبار الاخیار: ۵۶۴)

جب ان کے والد شیخ عبدالعزیز کا وصال ہوا تو انہیں دہلی بلایا گیا کیونکہ شیخ قطب عالم شاہی لشکر میں ملازم تھے، انہیں ان کے والد کا سجادہ حوالہ کیا گیا۔ (منتخب التواریخ: ۳/۷۵، اسرار یہ: ۱۴۴) شیخ قطب عالم کا وصال ۱۰۲۳ھ / ۱۶۱۴ء کو دہلی میں ہوا ان کی قبر ان کے والد کے روضہ میں ہے (ایضاً ۱۴۵) خواجہ محمد صادق ہمدانی نے ان کا سال وفات ۱۰۲۴ھ لکھا ہے۔ (طبقات شاہ جہانی: ۹/۴۸) وہ کئی مرتبہ حضرت

خواجہ باقی باللہ سے ملے تھے ان کے ساتھ طویل صحبتیں رہتی تھیں،
مولف اسرار یہ نے بعض مجالس کی تفصیل دی ہے۔

۲۲۳/۵-۷..... خواجہ بیرنگ..... در ایام تردد و فرا حضرات مشائخ مختلفہ الاطوار قبل از
حصول نسبت بروح منور حضرت خواجہ..... احرار چند گاہی در خانقاہ
حضرت شیخ مذکور نیز بودہ.....

یعنی جب ایام طلب میں حضرت خواجہ باقی باللہ ہندوستان کے
مختلف مشائخ سے مل رہے تھے اور روحانیت کی تسکین کیلئے متردد تھے
مولف نے ان دنوں کو ”ایام تردد“ قرار دیا ہے کہ ان ایام میں آپ
حضرت شیخ عبدالعزیز چشتی دہلوی کی خانقاہ میں بھی رہے اور ان سے
بعض ”اوراد و روایت“ بھی سیکھے اور ان کا ورد کرتے رہے انہی دنوں
شیخ قطب عالم کے فرزند میاں شیخ رفیع الدین محمد کا حضرت خواجہ سے
فرط محبت و کمال تعلق قلبی پیدا ہو گیا تھا کم سنی سے ہی وہ حضرت خواجہ کے
گرویدہ ہو گئے تھے انہی دنوں حضرت خواجہ، خواجہ احرار کے روحانی
اشارہ پر ماوراء النہر کے لئے روانہ ہوئے تھے۔

۲۲۳/۱۷-۱۹ جناب رفیع المکانی در غیبت حضرت خواجہ آفاق ہمراہی نواب مرتضوی
اختیار فرمودہ..... در خلال آں ایام در بلدہ مجدہ لاہور بآحضرت
(خواجہ حسام الدین احمد)..... ما آشنا شدند.....

یعنی شیخ میاں رفیع الدین محمد نے حضرت خواجہ باقی باللہ
ہندوستان سے غیر حاضر کے ایام میں اس سلسلہ کے معتقد و رکن خاص
نواب مرتضیٰ خان فرید بخاری کی مصاحبت اختیار کر لی اور لاہور آ
حضرت خواجہ کی واپس ہندوستان آمد کے منتظر تھے کہ ان کی وہاں خوا

حسام الدین احمد سے ملاقات ہوئی اور ان دونوں کے مابین دوستی ہو گئی۔
 ۹-۵/۲۲۵ رفیع المکانی تادر لاہور بودند اکثر اوقات بملازمت آنحضرت (خواجہ
 حسام الدین احمد) رسیدید تا آنکہ حضرت خواجہ آفاق از خدمت
 حضرت مولانا (خواجگی املنگی) بزرگ رخصت یافتہ بملک ہندوستان
 رجوع فرمودند.....

یعنی میاں شیخ رفیع الدین محمد اپنے قیام لاہور کے دوران اپنا
 زیادہ وقت خواجہ حسام الدین احمد کے ساتھ گزارتے تھے، جب
 حضرت خواجہ سمرقند سے حضرت خواجگی املنگی سے اجازت مطلقہ حاصل
 کر کے واپس آئے تو میاں شیخ رفیع الدین امراء و ملوک کی ہمراہی
 و رفاقت ترک کر کے حضرت خواجہ کی خدمت میں باریاب ہوئے آپ
 سے بیعت کی اور چند کتب تصوف حضرت خواجہ سے پڑھیں۔

معلوم ہوتا ہے کہ جب حضرت خواجہ روحانی اشارہ پر سمرقند گئے
 تو متعلقین کی وہ جماعت جو آپ میاں شیخ الہ داد کی نگرانی میں چھوڑ گئے
 تھے بے چینی سے منتظر تھی جن میں میاں شیخ الہ داد، خواجہ حسام الدین
 احمد، میاں شیخ رفیع الدین محمد اور نواب مرتضیٰ فرید بخاری وغیرہ قابل ذکر
 ہیں، شامل تھے.....

۱۳-۱۲/۲۲۶ وہ ہماں نظر ہا قبول کہ از پدر بزرگوار خود (شیخ قطب العالم) در
 حیات یافتہ بودند و برکات و ثمرات صحبت حضرت خواجہ اکتفا
 نمودہ.....

یعنی شیخ رفیع الدین محمد نے جب اپنی آبائی خانقاہ اور طریقہ کے
 ساتھ حضرت خواجہ باقی باللہ کی صحبت اختیار کی تو ان کے والد گرامی شیخ

قطب العالم بقید حیات تھے شاہ ولی اللہ محدث دہلوی نے لکھا ہے کہ شیخ رفیع الدین محمد نے اپنے والد شیخ قطب العالم کی ترغیب پر حضرت خواجہ کی صحبت اختیار کی اور پھر حضرت خواجہ کی نسبت ان پر غالب آگئی اور وہ حضرت خواجہ کے معشوق بن گئے۔ (انفاس العارفين: ۱۷۳)

یعنی شیخ قطب العالم نے اپنی موروثی خلافت ترک کر دی تو ان کے برادر اصغر میاں شیخ عالم (ف ۱۰۲۹ھ) جانشین بنے جو دعوت و ارشاد کے ساتھ درس و تدریس میں بھی مشغول رہے۔ (طبقات شاہ جہانی: ۹/۴۷)

..... سرانجام باغربت مسافرت و تنہائی در بلدہ برہانپور مسافر عالم بالا گشتند

یعنی شیخ رفیع الدین محمد اپنی آخری عمر میں برہانپور (دکن کے مشہور شہروں میں سے ایک شہر) گئے وہیں ان کا انتقال ہو گیا، معاصر تذکرہ نویس خواجہ محمد صادق ہمدانی نے ان کا سال وصال ۱۰۲۹ھ/ ۱۶۱۹ء تحریر کیا (طبقات شاہ جہانی: ۱۰/۴۴) ایک اور معاصر شیخ کمال محمد سنہجلی (مرید خواجہ خرد) نے بھی ان کا یہی سال وفات درج کیا ہے۔ (اسرار یہ: ۸۶) ان دونوں نے لکھا ہے کہ ان کی نعش برہانپور سے لا کر دہلی میں دفن کی گئی۔

مولف اسرار یہ نے لکھا ہے کہ میرے والد سید لعل بن سید بدہ، شیخ رفیع الدین محمد کے مرید تھے اور ان پر بڑی مہربانی فرماتے تھے۔ (اسرار یہ: ۸۶)

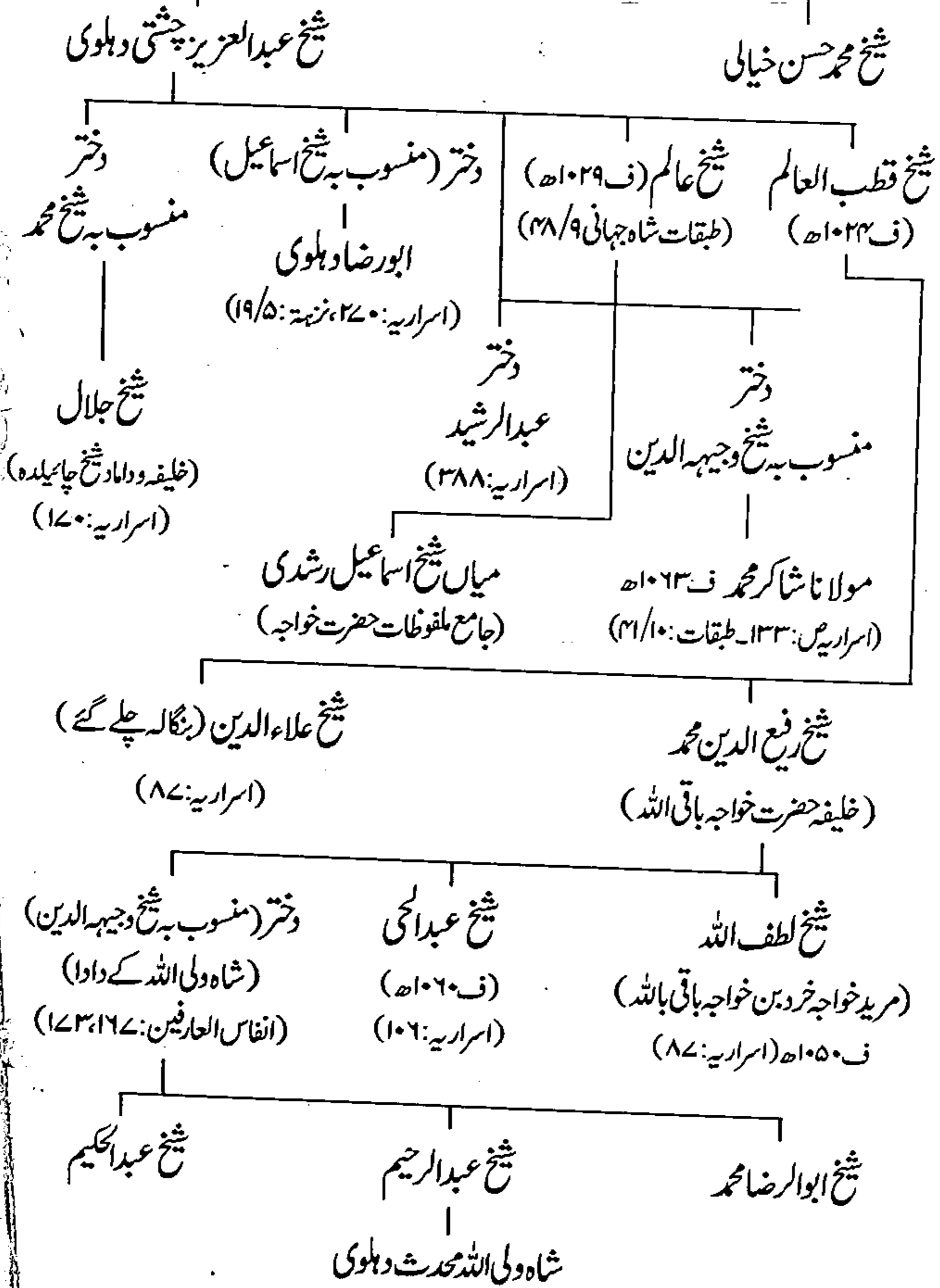
شیخ رفیع الدین محمد کی زوجہ محترمہ کا جب انتقال ہو گیا تو انہوں نے شیخ محمد عارف بن شیخ عبدالغفور اعظم پوری کی دختر سے عقد ثانی کیا

اور ان کے اصرار پر حضرت خواجہ باقی باللہ بھی اعظم پور تشریف لے گئے اور نکاح میں شرکت کی، اس خاتون کے بطن سے ایک صاحبزادی متولد ہوئیں جن کا نکاح شاہ ولی اللہ کے دادا شیخ وجیہہ الدین سے ہوا جن کے بطن سے تین فرزند شیخ ابوالرضا محمد، شیخ عبدالرحیم (والد شاہ ولی اللہ) اور شیخ عبدالحکیم متولد ہوئے (انفاس العارفين: ۱۶۷-۱۷۳)، النبذة الابريزية في اللطيفة العزيزية مولفہ شاہ ولی اللہ محدث (مشمولہ انفاس العارفين) شیخ رفیع الدین محمد کی اولاد کا سلسلہ اس طرح ہے:

شیخ عبدالعزیز چشتی کے کئی فرزند تھے (کلمات الصادقین: ۱۳۷) لیکن صرف دو نام ملتے ہیں یعنی میاں شیخ عالم (ف ۱۰۲۹ھ) اور میاں شیخ قطب عالم (۱۰۲۴ھ) ان کے علاوہ تین نبیروں کے احوال بھی ملتے ہیں، ممکن ہے یہ ان کے فرزندوں کی بجائے صاحبزادیوں کی اولاد میں سے ہوں۔

شیخ طاہر ملتانی

شیخ حسن (مرید شیخ راجی حامد شاہ)



۲۲۸/۷-۸..... بی بی دولت القرشیہ..... نسب بہ معشر کرام قریش..... می رسند.....
 علامہ عبدالکریم سمعانی نے نسبت قرشی اور قریشی دونوں طرف
 سے دی ہے اور دونوں نسبتوں سے منسوب اعیان علماء و صلحاء کا ذکر کیا
 ہے: القرشی، بضم القاف وفتح الراء و فی آخرها الشین
 المعجمة، هذه النسبة الی قریش (الانساب: ۱۰/۳۲۹)

۲۲۸/۹-۱۰..... حضرت شیخ بہلول و جناب شیخ حاجی محمد و شیخ عبدالغنی بیابانی بودہ.....
 یعنی بی بی دولت حضرت خواجہ سے منسلک ہونے سے پہلے ان
 تینوں بزرگوں سے روحانی فیض حاصل کر چکی تھیں۔

ان میں سے شیخ بہلول دہلوی کو علم حدیث پر کامل عبور تھا اور
 روحانیت میں بھی کامل تھے (منتخب التواریخ: ۳/۷۶)، شاہ قمیص قادری
 کے مرید تھے (تاریخ محمدی ۲/۵/۳۹) شیخ بہلول کے مکتوبات کا مجموعہ
 مرتب ہوا تھا، خواجہ محمد صادق ہمدانی نے دو اقتباسات دیئے ہیں (کلمات
 الصادقین: ۱۵۶) دہلی میں ۱۲ رجب ۱۰۰۷ھ/۱۵۹۹ء) کو فوت ہوئے
 (کلمات، تاریخ محمدی) ان کے ایک فرزند بھی دہلی میں مدرس اور ماہر فن
 استاد تھے جن کا نام شیخ محمد مدرس تھا۔ (طبقات شاہ جہانی: ۱۰/۴۲)
 شیخ حاجی محمد دہلوی کا تعلق بھی سلسلہ قادریہ سے تھا، ابتداء میں ان کا
 شمار امراء میں تھا پھر ترک و تجرید اختیار کی، نہایت پابند شرع تھے،
 خلاف شرع اصحاب پر سخت جرح کرتے تھے، ان کا وصال بھی
 ۱۰۰۷ھ/۱۵۹۹ء) کو ہوا، شیخ بہلول مذکور کے ساتھ کامل موانست تھی
 انہی کے پہلو میں دفن ہوئے۔ (کلمات الصادقین: ۱۵۶)

تیسری شخصیت شیخ عبدالغنی بیابانی کی ہے جن سے بی بی دولت

نے روحانی فیض پایا، جن کے والد گرامی شیخ ولی محمد دہلوی (ف ۱۸ جمادی الآخر ۱۰۱۷ھ / ۱۶۰۸ء) چشتی سلسلہ کے اکابر میں سے تھے، شیخ عبدالغنی ابتداء میں لشکر میں ملازم تھے جب شیخ عبدالعزیز چشتی دہلوی کی صحبت میں آئے تو سب کچھ ترک کر دیا اور مسجد فیروزی میں شب و روز گزارنے لگے یہیں ۹ جمادی الثانی ۱۰۱۷ھ / ۱۶۰۸ء کو وصال ہوا۔

(تاریخ محمدی ۲ / ۵ / ۹۹، کلمات الصادقین: ۱۵۷، طبقات شاہ جہانی ۹ / ۲۳)

عبدالقادر بدایونی نے شیخ عبدالغنی کو بدایونی لکھا ہے اور بتایا ہے کہ وہ شیخ عبدالعزیز چشتی کے معتقد خاص تھے (منتخب التواریخ: ۳ / ۷۵۔ ۷۶) یہی بات شیخ عبدالحق محدث دہلوی نے بھی تحریر کی ہے (اخبار الاخیار: ۵۶۴) ایسا معلوم ہوتا ہے کہ مولف اور خواجہ محمد صادق ہمدانی مذکور کو یہاں غلط فہمی ہوئی ہے کہ انہوں نے انہیں ”بیابانی“ سمجھ لیا۔

..... مخدومی میاں شیخ اللہ دیا متمتع گشتہ ۱۱ / ۲۲۸

میاں شیخ الہ دیا کے احوال اسی لاحقہ میں ملاحظہ کریں:

۲۰۔ ۱۷ / ۲۲۸ آں بارعة الدہرازا استماع ایں نوید جاں بخش بوساطت زوج شریف خود فصل دراز از خود اخلاص و نیاز خود معروض داشته طلب تعلیم طریقہ نمودند.....

یعنی بی بی دولت جو عرصہ دراز سے حضرت خواجہ کی سمرقند سے واپسی کا انتظار کر رہی تھیں جب حضرت خواجہ واپس تشریف لائے اور دہلی میں قیام فرمایا تو بی بی دولت نے اپنے شوہر کے ذریعہ حضرت خواجہ کی خدمت میں طلب طریقہ کی درخواست کی، یہاں بی بی دولت

کے شوہر کا نام نہیں بتایا گیا جبکہ کتاب حاضر زاد المعاد اور اسرار یہ میں
 انہیں حضرت خواجہ کے خلیفہ میاں شیخ اللہ دیا کی زوجہ لکھا گیا ہے (ص: ۲۴۱)
 پھر اس امر کی وضاحت بھی موجود ہے کہ خواجہ حسام الدین احمد
 کی زوجہ اول کے انتقال کے بعد انہوں نے بی بی دولت کی دختر سے
 نکاح ثانی کیا، (ص: ۳۱۶) گویا یہ واضح ہو گیا ہے کہ بی بی دولت کے
 شوہر میاں شیخ اللہ دیا ہی تھے۔

۲۲۹/۱۵-۱۷..... و بعد از اندک مدتی آں بارعۃ الدہر را با جازت مطلقہ ارشاد و امتیاز
 بخشیدہ از جنس عورات ہر کہ.....

یعنی حضرت خواجہ نے بی بی دولت کی روحانی تربیت کے بعد
 انہیں اجازت مطلقہ (خلافت) دے کر خواتین کی تربیت کے لئے امر
 فرمایا:

خواجہ خرد بن حضرت خواجہ کی روایت ہے کہ جب حضرت خواجہ
 بی بی دولت کو خلافت عطا کرنے لگے تو آپ کے خلیفہ خاص میاں شیخ
 تاج الدین سنبھلی نے عرض کیا کہ پہلے ان کا امتحان لے لیں چنانچہ
 انہیں کسی پر توجہ کرنے کیلئے فرمایا تو وہ شخص ان کی توجہ سے بے خود ہو گیا
 جس پر حضرت خواجہ نے انہیں اجازت مطلقہ عنایت کی اور ان کی سعی
 سے بہت سی خواتین مرتبہ اخلاص پر فائز ہو کر رشد و ہدایت میں مصروف
 ہوئیں۔ (اسرار یہ: ۶۶)

۲۳۰/۱۰-۱۲..... بعد از رحلت حضرت خواجہ..... و بچناں کہ سر حلقہ نشینی طائفہ رجال
 بحضرت میاں شیخ اللہ دادزیدہ عمرہ مسلم داشتہ بودند امامت و مقتدائی و
 ارشاد و راہنمائی طائفہ نسوان بآں بارعۃ الدہر باز گذاشتند.....

یعنی حضرت خواجہ کے وصال کے بعد مردوں کے تربیت کا کام
میاں شیخ الہ داد کرتے تھے اور ان کی زوجہ محترمہ بی بی دولت خواتین کی
تعلیم و تربیت کے فرائض انجام دیتی تھیں۔

۲۳۰/۱۹-۲۰..... حضرت ام العارفین والدہ حضرت مخدومزادہ خرد خواجہ سراج الدین

محمد را کہ ذر وہ فاخرہ و صدف بطن منور آں بارعۃ الدہر اند.....

اس قبل بھی انہی تعلیقات (۶۳/۸-۱۲) میں ذکر آیا ہے کہ

خواجہ حسام الدین احمد کی زوجہ اول کے انتقال کے بعد ان کا دوسرا
نکاح بی بی دولت کی صاحبزادی سے ہوا تھا جن کے بطن سے مخدومزادہ
خرد خواجہ سراج الدین محمد تولد ہوئے۔

۲۳۳/۱۵-۱۷ حضرت بی بی فاطمہ..... حسب و نسب از صفات ملوک و امراء عالی شان

ہندوستان اندو حکم پادشاہ..... بشرف مواصلت آنحضرت مشرف شدند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کی زوجہ محترمہ بی بی فاطمہ کا نسب

ملوک و امراء سے ملتا تھا، بی بی فاطمہ اکبر کے مشہور منصب دار و مقرب

ملا مبارک ناگوری کی بیٹی اور ابوالفضل فیضی کی بہن تھی۔ (تعلیقات

حاضر: ۶۳/۱۷-۱۸) خود اکبر بادشاہ کے حکم سے ان کی شادی خواجہ

حسام الدین احمد سے ہوئی تھی معاصر کتب تاریخ میں اکبر کے اس حکم کا

ذکر نہیں ملتا لیکن قریب العہد کتاب ذخیرۃ الخوانین (تالیف: ۱۰۶۰ھ/

۱۶۵۰ء) میں انہی ابوالفضل کی ہمیشہ لکھا گیا ہے۔ (۱/۲۳۳) آثار

الامراء: ۲/۸۵۷ میں بھی یہی درج ہے۔

۲۳۳/۱۷-۲۰..... چوں داعیہ ترک و تجرید در باطن حق موطن آنحضرت پیدا شد آں

جلیلۃ القدر (بی بی فاطمہ) نیز برونق ارادہ آنحضرت ترک آشنائی

اختلاط اخوان و اخوات خود بدولتہا و حشمۃ عظیمہ دنیا داری
 یعنی جب خواجہ حسام الدین احمد نے امارت ترک کر دی تو آپ
 کی وفا شعار بیوری نے بھی اپنے بھائیوں اور بہنوں سے ترک تعلق
 کر لیا، ذخیرۃ الخوانین سے اس کی مزید وضاحت ہوتی ہے، لکھا ہے:
 منکوہہ ایثاں کہ ہمیشہ شیخ ابوالفضل بود بزرگی برادر را بی
 و قد دانستہ باشوہر خود ساخت و ترک اختلاط برادران نمود (۱/۲۴۳)
 یعنی خواجہ حسام الدین احمد کی زوجہ محترمہ نے جو شیخ ابوالفضل
 کی بہن تھی اپنے بھائی کی بزرگی اور وقار کی کوئی پروا نہ کی اور اپنے شوہر
 سے تعلق رکھا اس نے اپنے دوسرے بھائیوں سے تعلقات بھی منقطع
 کر لئے۔

ابوالفضل کے سات بھائی تھے جن میں سے ابوالفیض فیضی اکبر کا
 ملک الشعراء تھا ان کے سین ولادت اس نے آئین اکبری میں لکھے ہیں
 یہ سب صاحب ثروت و جاہ تھے (آئین اکبری: ۳/۲۶۶-۲۶۷ مطبع
 اسماعیلی ۱۸۵۵ء) ان کے علاوہ ابوالفضل کی چار بہنیں تھیں بی بی فاطمہ
 دوسری بہن تھیں ان کی بڑی بہن کی شادی اکبر کے حکم سے خداوند خان
 دکھنی (ف ۹۹۸ھ) سے ہوئی جو رافضی تھا اور گجرات کا قصبہ کری اسے
 بطور جاگیر ملا تھا (منتخب التواریخ: ۲/۲۶۰) گویا یہ ایک بد عقیدہ کی
 بیوی بن چکی تھی اس لئے بی بی فاطمہ نے ان سے بھی تعلقات نہ رکھے،
 زاد المعاد کے متن میں لفظ ”اخوان و اخوات“ دونوں سے قطع تعلق کا
 ذکر اسی لئے کیا گیا ہے۔

۲۳۴/۵-۷..... از مملکات و اموال موروثی و مکتسبی آنچه داشتند ہمہ را در خدمت

گاری حضرت ایشان و ترفیہ احوال درویشاں حضرت خواجہ قدس سرہما
صرف فرمودند.....

یعنی حضرت بی بی فاطمہ کے پاس جس قدر موروٹی و کبھی مال و
جاگیرات تھیں وہ سب کی سب انہوں نے اپنے شوہر اور حضرت خواجہ
کے مریدین کے لئے نثار کر دیا تھا، ذخیرۃ الخوانین میں ہے:

ہرچہ زیور و نقد و جنس در بساط داشت بہ فرمودہ شاہ حسام
الدین خیرات بدرویشاں دہلی کردہ، المفلس فی امان اللہ ماند ہر دو در
گذشتند (۱/۲۴۳)

۲۳۴/۹-۷..... در حقیقت انتظام وجہ معیشت عزیزاں را در عہد حضرت خواجہ و اوائل
ظہور حضرت ایشان.....

یعنی بی بی فاطمہ نے حضرت خواجہ کے مریدین کے لئے اپنے
شوہر کے اوائل ترک امارت کے دوران گذر بسر کا تمام انتظام انہی بی
بی فاطمہ نے اپنی املاک سے کیا تھا پھر انہوں نے بھی کامل ترک و تجرید
کی زندگی اختیار کر لی جیسا کہ ذخیرۃ الخوانین کے مندرجہ بالا اقتباس
کے آخر میں ہے کہ دونوں مفلسی کی حالت میں فوت ہوئے، زاد المعاد
کے اس جملہ کی کہ محترمہ نے اوائل ظہور خواجہ حسام الدین احمد کے
دوران وجہ معیشت درویشوں کیلئے مقرر کی تھی کی وضاحت مآثر الامراء
(۲/۸۵۸) سے بھی ہوتی ہے لکھا ہے کہ ”وہ ہر سال بارہ ہزار روپیہ
شاہ حسام الدین کی خانقاہ کے خرچ کے واسطے بھیجتی تھی“۔

جیسا کہ انہی تعلیقات (۶۴/۶-۹) میں لکھا جا چکا ہے کہ مولف

ماثر جیمی نے سہواً ابوالفضل کی بہن کے عقد کا نواب غازی خان سے ہونے کا ذکر کیا ہے، لیکن اس غلط فہمی کے باوجود یہ معاصر بیان اس امر کا شاہد ہے کہ خواجہ حسام الدین احمد کی یہ شادی ان کی کم عمری میں اپنے والد کی حین حیات (قبل وفات نواب غازی خان ۹۹۲ھ) ہوئی۔

..... آخر الامر در سال ہزار و بیست و دو داعی یا ایہا النفس..... ۲۰/۲۳۴

یعنی بی بی فاطمہ کا انتقال ۱۰۲۲ھ / ۱۶۱۳ء کو ہوا خواجہ حسام الدین احمد کی اس زوجہ محترمہ ان کے بھائیوں اور بہنوں اور خاندانی تفصیلات کے لئے ملاحظہ ہو کتاب حاضر پر ہمارا مقدمہ۔

..... نسب شریف ایشان بانسب عالی حضرت شیخ الکبیر گنج شکر..... متحد است..... ۱۲-۱۱/۲۳۵

یعنی حضرت خواجہ باقی باللہ کے خلیفہ شیخ عبدالواحد اجدوہنی کا نسب حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر سے واصل ہوتا ہے، حضرت گنج شکر (ف ۶۶۴ھ / ۱۲۶۵ء) اپنے شیخ حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی قدس سرہ کے حکم پر دعوت و ارشاد کیلئے ہندوؤں کے ایک قصبہ اجدوہن میں قیام پذیر ہوئے، یہ مقام دریائے ستلج عبور کر کے ڈیرہ غازی خان اور ڈیرہ اسماعیل خان کے سنگم پر واقع تھا، اب یہ علاقہ پاک پتن کے نام سے مشہور اور پاکستان کے معروف صوبہ پنجاب کا ایک روحانی مرکز ہے۔

1. Nizami . K.A; Life and Times of Sh.Farid-ud-din

Gang -i- Shaker. pp.36-37

2. Chawla, J.K: Ajodhan in 13th and 14th centuries.

(Punjab History conference, 30 session (1998)pp.43.46

۲۳۵/۱۳-۱۵ آباء کرام ایشان از زمان ملک الکامل العادل سلطان فیروز شاہ..... در
حضرت دہلی بجلالت شان و رفعت مکان مرجع و مآب فقراء چشتیہ بودہ
اند.....

یعنی شیخ عبدالواحد اجداد دہنی کے اجداد سلطان فیروز شاہ کے زمانہ
میں دہلی میں بڑی شان و شوکت سے رہتے اور سلسلہ چشتیہ کے مریدین
کی تربیت بھی کرتے تھے، حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر کے فرزندوں
کی اولاد ہندوستان کے مختلف علاقوں میں جا کر آباد ہو گئی تھی جن میں
سے آپ کے فرزند ثانی خواجہ شہاب الدین کے بیٹے دہلی آئے وہاں
قیام کیا، پھر آپ کے تیسرے فرزند شیخ بدر الدین سلیمان کے بیٹے شیخ
علاء الدین کے فرزند شیخ عالم الدین کو سلطان محمد بن تغلق نے دہلی بلا کر
”شیخ الاسلام ہندوستان“ کے عہدہ پر متعین کیا، اسی طرح دیگر
بزرگان خانوادہ کا بھی بڑے جلال و احترام کے ساتھ دہلی اور دیگر
مقامات پر قیام کے شواہد معاصر اور قریب العہد تذکروں میں ملتے ہیں
(Nizami, K.A: Life and Times of p p. 60-64) ہاں
تذکروں سے یہ معلوم نہ ہو سکا کہ شیخ عبدالواحد اجداد دہنی حضرت شیخ گنج
شکر کے کس فرزند کی اولاد میں سے تھے؟

..... حضرت خواجہ بکمال تواضع و فروتنی ہیچناں برزوی قالینچہ نشستہ بایشاں
۲۳۶/۸-۹

صحبت می داشتند.....

یعنی حضرت خواجہ باقی باللہ شیخ عبدالواحد اجداد دہنی کا بہت ہی
احترام کرتے تھے وہ اپنا سجادہ اجداد ساتھ لاتے اور سی پر بیٹھتے تھے

اور حضرت خواجہ بہت ہی انکسار کے ساتھ ان کے سامنے بیٹھ کر ”تواضع و فروتنی“ کا مظاہر فرماتے تھے۔ معاصر تذکرہ نویس خواجہ محمد صادق ہمدانی لکھتے ہیں:

آنحضرت نیز در رعایت خاطر شیخ می کوشیدند وغایت التفات و مرحمت داشتند (کلمات الصادقین: ۱۵۸)..... حضرت خواجہ نیز رعایت خاطر وی تعظیم و توقیر بسیار می کردند (طبقات شاہ جہانی: ۴۰/۹) ۲۳۶/۱۲-۱۵..... میاں شیخ مرتضیٰ کہ از اخص اصحاب حضرت خواجہ..... اند نقل می کردند کہ.....

میاں شیخ مرتضیٰ سنبھلی حضرت خواجہ کے خاص اصحاب میں سے تھے ان کے حالات اسی لاحقہ میں ملاحظہ کریں۔

۶/۲۳۸..... ترفیہ احوال و قطع مضایقات اولاد ایشان نمودہ.....

یعنی شیخ عبدالواحد کی وفات کے بعد ان کی اولاد کی تربیت بھی خواجہ حسام الدین احمد نے کی تھی اور ان کی جائیداد و املاک کی تقسیم پر آپ نے خلاف معمول اپنی مہر لگا کر دستخط بھی کئے تھے..... ہمیں ان کی اولاد کی تفصیلات مروجہ تذکروں نہیں مل سکیں..... شیخ عبدالواحد اجودھنی کا وصال دہلی میں خواجہ حسام الدین احمد کے حین حیات ۱۰۱۹ھ/ ۱۶۱۰ء کو ہوا (کلمات الصادقین: ۱۵۸، طبقات شاہ جہانی: ۴۰/۹، تاریخ محمدی: ۲/۴/۱۰۸) میاں شیخ ولی محمد بن شیخ عبدالواحد نے خواجہ حسام الدین احمد کی خدمت میں رہ کر تربیت حاصل کی۔ (زاد المعاد ۲۹۲)

انہوں نے بہت سے مشائخ کی خدمت میں حاضر ہو کر فیض

حاصل کیا تھا لیکن آخر میں حضرت خواجہ باقی باللہ کی خدمت میں گئے تو انہی کے ہو کر رہ گئے۔ (کلمات الصادقین: ۱۵۸) انہیں شیخ سلیم چشتی فتح پوری (ف ۹۹۳ھ / ۱۵۸۵ء) سے باقاعدہ خلافت بھی حاصل تھی۔
(طبقات شاہ جہانی: ۲۰/۹)

۲۰-۱۸/۲۳۸..... از حدیث سن بشرف اخلاص و عز اختصاص حضرت خواجہ آفاق قدس سرہ مشرف درسلک اعزہ اصحاب آں عالی حضرت منسلک بودند.....
یعنی شیخ نورالحق بن شیخ عبدالحق محدث دہلوی کم سنی سے ہی حضرت خواجہ باقی باللہ سے منسلک ہو گئے تھے، دیگر معاصر تذکرے اس امر سے خالی ہیں بلکہ ان کے حضرت خواجہ سے انسلاک کا ذکر صرف زاد المعاد میں ہی ملتا ہے۔

۲۰/۲۳۸..... والد بزرگوار ایشاں حضرت شیخنا سلمہ اللہ سبحانہ نیز از یاران بزرگ و صدیقان صاحب نسبت حضرت خواجہ اند.....

یعنی شیخ نورالحق کے والد گرامی حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی حضرت خواجہ کے صاحب نسبت خلفاء میں سے تھے یہاں اس کتاب کے لاحقہ میں ہم نے ادباً ان کا ذکر نہیں کیا۔ خود مولف نے انہیں ”شیخنا“ لکھا ہے اور اس کتاب میں انہیں ”مخدومی“ (ص: ۲۳۸) بھی بتایا ہے۔ جو اس امر کا مظہر ہے کہ مولف خواجہ کلاں آپ کے شاگرد تھے اور علم ظاہری کی تحصیل شیخ محدث کی خدمت میں کی تھی، ان کے چھوٹے بھائی خواجہ خرد نے اسرار یہ کے مولف سے خود بیان کیا تھا کہ میں نے اوائل میں علوم ظاہری میں حضرت شیخ سے استفادہ کیا تھا (اسرار یہ: ۱۲۸) اس لئے یہ زیادہ قرین قیاس ہے کہ خواجہ کلاں نے بھی

انہی ایام میں آپ ہی کی خدمت میں تحصیل کی ہوگی۔
یہاں حضرت شیخ محدث کو حضرت خواجہ کے صاحب نسبت خلفاء
میں بتایا گیا ہے جس کی تفصیل اس طرح سے ہے:

جب حضرت خواجہ سمرقند سے خلافت یاب ہو کر ہندوستان
تشریف لائے اور دہلی میں قیام فرمایا تو حضرت شیخ حجاز مقدس سے فیض
یاب ہو کر واپس دہلی آچکے تھے اور اکبری بدعات و فتنوں کے باعث
سخت مغموم تھے کہ حضرت غوث اعظم شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سرہ نے
عالم رویا میں ان پر نزول فرمایا اور انہیں حکم دیا کہ حضرت خواجہ باقی
باللہ کی خدمت میں جا کر اخذ فیض کریں، شیخ محدث کے شاگرد خواجہ محمد
صادق ہمدانی اس کے راوی ہیں انہوں نے بڑی عقیدت سے اس
واقعہ کی تفصیلات بیان کی ہیں کہ کس عقیدت و احترام کے ساتھ آپ
حضرت خواجہ کی خدمت میں حاضر ہو کر فیض یاب ہوئے اور سلسلہ
نقشبندیہ میں آپ سے خلافت کی نعمت پائی (کلمات الصادقین ۱۳۹، طبقات
شاہ جہانی: ۱۰/۴)

۱۵۔۱۳/۲۳۹..... آں زبدة الاذکیا از سرگذشتہاء صحبت خود بحضرت خواجہ قدس سرہ نقل
می کردند کہ.....

یعنی شیخ نورالحق حضرت خواجہ کے ساتھ اپنی ملاقات اور ارادات
کا حال خود مولف زاد المعاد سے بیان کرتے ہیں کہ میں جن دنوں نواب
مرتضیٰ خان فرید بخاری کے ہمراہ رہتا تھا تو میرا لاہور میں قیام تھا کہ
حضرت خواجہ بھی ان دنوں وہیں قیام فرماتے تھے کہ میں خدمت عالی میں
حاضر ہوا.....

حضرت مجدد الف ثانی کے جہانگیر کے لشکر میں رہنے کی پابندی کے دوران شیخ نورالحق آگرہ میں حضرت مجدد الف ثانی سے ملے تھے زبدۃ المقامات میں لکھا ہے کہ شیخ نورالحق امراء و خوانین کی صحبت میں آمدورفت رکھتے ہیں (زبدۃ: ۲۲۶) غالباً اسی صحبت نواب مرتضیٰ خان کی طرف اشارہ ہے، شاہ جہان زمانہء شہزادگی سے ہی شیخ نورالحق سے متاثر تھا، تخت نشین ہوا تو اصرار کر کے آگرہ کی قضا ان کے سپرد کی، شیخ محدث اس منصب کے ملنے اور قبول کرنے پر ان سے قدرے ناراض بھی ہوئے تھے، لیکن جلد ہی انہوں نے یہ منصب ترک کر دیا اور اپنے والد گرامی کے وصال ۱۰۵۲ھ/۱۶۴۳ء کے بعد والد کے قائم مقام کی حیثیت سے ذمہ داریاں سنبھال لی تھیں۔ (مرآة الحقائق ۱۱۲-۱۱۳)، شیخ نورالحق شیخ عاشق محمد نبیرہ بندگی خواجہ شاہ نظام نارنوی سے بھی بیعت ہوئے تھے۔ (ایضاً: ۱۱۳)

۱۹-۱۸/۲۳۹..... در خلال آں ایام خبر فوت عمہ مشفقہء ایں فقیر (شیخ نورالحق) از حضرت دہلی رسید.....

یعنی شیخ نورالحق لاہور میں تھے کہ وہاں انہیں دہلی سے ان کی کسی عزیزہ کی وفات کی خبر ملی تو وہ دہلی کے لئے روانہ ہو گئے، ہمیں اس عزیزہ کا نام معلوم نہیں ہو سکا۔

۳-۱/۲۴۱..... اخلاص نامہای حضرت شیخ (نورالحق) سلمہ سبحانہ بآنحضرت.....

نوشتہ اندو در کتاب شواہد الاخلاص درج یافتہ روشن می گردد.....
یعنی شیخ نورالحق نے خواجہ حسام الدین احمد کو جو خطوط تحریر کئے ہیں ان سے ان دونوں حضرات کے مابین موانست کا بخوبی اندازہ

لگایا جاسکتا ہے، وہ مکاتیب کتاب شواہد الاخلاص میں درج ہیں۔
 افسوس کہ ہمیں اس وقت تک کتاب شواہد الاخلاص کے کسی خطی
 نسخے کے وجود کا علم نہیں ہے، مختلف فہارس کے مدد سے پروفیسر خلیق
 نظامی نے شیخ نورالحق کی آٹھ تصانیف کے نام درج کئے ہیں (حیات شیخ
 عبدالحق: ۲۵۹-۲۶۰)۔ شیخ نورالحق بھی اپنے والد گرامی کی طرح درس
 و تدریس سے مناسبت کامل رکھتے تھے، انہوں نے صحیح بخاری کی شرح
 فارسی میں چھ جلدوں میں تالیف کی جو تیسرا القاری کے نام سے طبع ہو چکی
 ہے جسے آپ نے اورنگ زیب عالمگیر کے نام معنون کیا ہے، اس کے
 علاوہ شرح شمائل ترمذی، تفسیر سورہ فاتحہ، حاشیہ علی شرح الجامی، شرح
 عضدی، شرح قرآن السعدین، رسالہ در بیان رویا، محی القلوب (ایضاً:
 ۲۶۰) حاشیہ بر حاشیہ میر (اسرار یہ: ۱۶۴) اور زبدۃ التواریخ (اس میں
 سلطان محمد غوری سے لے کر جہانگیر کے عہد کے واقعات درج ہیں
 نواب مرتضیٰ خان فرید بخاری کے حالات تفصیل سے لکھے گئے ہیں
 اور انہی کی فرمائش سے آپ نے یہ کتاب تالیف کی تھی، اس کے خطی
 نسخے دنیا کے مختلف کتب خانوں میں پائے جاتے ہیں ابھی تک اس کا
 فارسی متن طبع نہیں ہوا۔

شیخ نورالحق شاعر بھی تھے اور مشرقی تخلص کرتے تھے، ان کی
 ایک مثنوی تحفۃ العراقین اور ایک دیوان پانچ ہزار اشعار پر مشتمل تھا۔
 (حیات شیخ عبدالحق: ۲۵۹) اسرار یہ (ص: ۱۶۴) میں شیخ نورالحق کے
 اشعار کا انتخاب بھی درج ہے، آپ نے فقہ حنفی کی تقویت کے لئے بہت
 جدوجہد کی۔ (مرآة العالم: ۲/۴۴۹، فرحۃ الناظرین: ۶۸)

مراة العالم (۲/۲۴۹) میں ہے کہ شیخ نورالحق ۱۰۸۳ھ/۱۶۷۲ء کو فوت ہوئے جبکہ فرحة الناظرین ۶۹، اور تاریخ محمدی: ۲/۵/۳۳۰ میں ان کا سال وفات ۱۰۷۳ھ درج ہے۔

گویا زاد المعاد پہلا معاصر تذکرہ ہے جس میں شیخ نورالحق کے حضرت خواجہ باقی باللہ اور خواجہ حسام الدین احمد سے فیض یاب ہونے کا ذکر ہے، حضرت مجدد الف ثانی کا ایک طویل مکتوب (۳/۱۰۰) شیخ نورالحق کے نام ہے جو کشف سرگرفقاری حضرت یعقوب بحضرت یوسف علیہما السلام کے موضوع پر ہے، جب شیخ نورالحق آگرہ میں حضرت مجدد الف ثانی سے ملے تھے تو آپ نے ان سے یہی سوال دریافت کیا تھا جس کے جواب میں حضرت مجدد نے مکاشفہ کا انتظار کرنے کے لئے فرمایا تھا۔ (زبدۃ المقامات: ۲۲۶)، شیخ نورالحق، حضرت خواجہ محمد معصوم سرہندی سے بیعت بھی تھے۔ (تذکرہ علماء ہند: ۵۳۴) مولوی سید احمد قادری نے اس بیعت سے انکار کیا ہے لیکن کوئی ثبوت پیش نہیں کیا۔ (تذکرہ شیخ عبدالحق ص: ۲۱۱-۲۱۳)

نقشبندی سلسلہ کے ساتھ شیخ نورالحق کی یہ عقیدت اس امر کا کھلا ثبوت ہے کہ ان دونوں حضرات یعنی حضرت مجدد الف ثانی اور شیخ عبدالحق کے مابین جو وقتی اختلاف تھا وہ دور ہو چکا تھا پھر شیخ محدث کے اپنے خیالات سے رجوع کے راوی بھی شیخ نورالحق ہی ہیں (مناقب العارفین بحوالہ سیرت امام ربانی؛ ۱۹۸)

۲۴۱/۹-۱۰..... میاں شیخ الہ دیا انصاری جد مادری حضرت مخدومزادہ خرد خواجہ سراج

الدین محمد

یعنی حضرت خواجہ باقی باللہ کے خلیفہ میاں شیخ الہ دیا خواجہ حسام الدین احمد کے چھوٹے فرزند خواجہ سراج الدین محمد کے نانا تھے اس کی تفصیل یہ ہے کہ خواجہ حسام الدین احمد نے اپنی زوجہ اول بی بی فاطمہ کے فوت (۱۰۲۲ھ) ہونے کے بعد میاں شیخ اللہ دیا مذکور کی بیٹی سے نکاح کر لیا تھا بی بی دولت انہی کی زوجہ اور اس صاحبزادی کی والدہ تھیں جو حضرت خواجہ کی اجازت یافتہ تھیں اور خواتین کی تعلیم و تربیت پر مامور تھیں (رک تعلیقات حاضر ۲۳۱/۹-۱۲)

۲۳۱/۱۱-۱۲ مثل حضرت میاں شیخ بہلول و شیخ حاجی محمد و شیخ محمود حصاری.....

یعنی میاں شیخ الہ دیا آغاز شباب سے ہی میاں شیخ بہلول، حاجی محمد اور شیخ محمود حصاری کی صحبت میں رہتے تھے، یہ دہلی کے اکابر بزرگوں میں سے تھے ان میں سے میاں شیخ بہلول قادری (ف ۱۴ رجب ۱۰۰۷ھ/۱۶۱۱ء) ایک ذی علم بزرگ تھے۔ (کلمات الصادقین: ۱۵۶) ان کی وفات کے بعد میاں شیخ الہ دیا حضرت خواجہ کی خدمت میں حاضر ہوئے تھے، اسرار یہ کے مولف نے میاں شیخ بہلول کا سال وصال ۱۰۲۰ھ لکھا ہے اور ساتھ ہی یہ بھی بتایا کہ ان کی وفات کے بعد میاں شیخ الہ دیا حضرت خواجہ سے منسلک ہوئے تھے، جو ان کا سہو صریح ہے وہ خود ہی کئی مقامات م پر اسرار یہ میں حضرت خواجہ کا سال وصال ۱۰۱۲ھ لکھ چکے ہیں۔

میاں شیخ الہ دیا کی جن دوسرے بزرگ سے صحبت رہی وہ حاجی شیخ محمد دہلوی تھے، شیخ بہلول اور حاجی محمد دونوں آپس میں گہرے دوست بھی تھے حاجی محمد کا انتقال رمضان ۱۰۰۷ھ کو ہوا دونوں کی قبور

ایک دوسرے کے پہلو بہ پہلو ہیں (کلمات ۱۵۶-۱۵۷) تیسری بزرگ شخصیت شیخ محمود حصاری جن سے شیخ الہ دیا کی صحبت رہی کے حالات سے ہم واقف نہیں ہیں، دہلی کے ایک بزرگ شیخ محمد حصاری کا ذکر اسرار یہ میں ہے خواجہ خرد نے انہیں ایک بار حدود ۱۰۳۰ھ کو دیکھا تھا وہ بزرگ تھے (اسرار یہ: ۲۷۲) ممکن ہے کہ وہ یہی شیخ محمود حصاری ہوں اور اسرار یہ میں سہو کتابت سے محمود کو محمد لکھا گیا ہو۔

کتاب اسرار یہ کے مولف شیخ کمال محمد سنبھلی نے لکھا ہے کہ میں نے میاں شیخ الہ دیا کو بارہا مسجد فیروزی میں دیکھا ہے اور ان کی مبارک صحبت سے مستفید ہوا ہوں موصوف ۱۰۵۰ھ/۱۶۷۰ء کو فوت ہوئے اور ان کی زوجہ محترمہ بی بی دولت ۱۰۵۸ھ/۱۶۴۸ء کو فوت ہوئیں۔
(اسرار یہ: ۶۶)

..... والد بزرگوار ایشاں (میاں شیخ مرتضیٰ سنبھلی) جناب میاں شیخ مصطفیٰ ۵-۳/۲۳۴

..... کہ بہ صفا وقت و لطافت حال و.....

یعنی میاں شیخ مرتضیٰ کے والد میاں شیخ مصطفیٰ بھی ایک صوفی باصفا بزرگ تھے مولف کتاب حاضر کے برادر اصغر خواجہ خرد سے روایت ہے کہ میاں شیخ مصطفیٰ ایک ہندو عورت پر فریفتہ ہو گئے اس نے اسلام قبول کر لیا تو ان سے نکاح کر لیا، میاں شیخ مرتضیٰ اسی خاتون کے بطن سے متولد ہوئے تھے۔ (اسرار یہ: ۷۲)

..... بعد از رحلت ایشاں..... خود را بہ نو کرنی زدیم و در صحبت نواب سعید ۱۳-۱۱/۲۳۴

خان و مخصوص خان بطریق مصاحبت می گذراندم

یعنی میاں شیخ مرتضیٰ اپنے والد میاں شیخ مصطفیٰ کی رحلت کے بعد

پریشانی کے عالم میں نواب سعید خان اور مخصوص خان کی نوکری کر لی اور بطور ان کے مصاحب ان کے ہمراہ رہنے لگے.....

سعید خان چغتائے اجداد بھی سلاطین مغلیہ کے ہاں معزز عہدوں پر فائز رہے، سرکار سنہجھل جو کہ میاں مرتضیٰ سنہجھلی کا مستقر تھا نواب سعید خان کو بطور جاگیر اکبر کی طرف سے ملا تھا، یہ واقعہ ۹۹۴ھ / ۱۵۸۶ء سے پہلے کا ہے کیوں کہ مذکورہ سنہ میں وہ نظامت بنگالہ کے لئے روانہ ہوا تھا، گویا میاں شیخ مرتضیٰ کے والد میاں مصطفیٰ حدود ۹۹۴ھ کو فوت ہوئے، یہ محض قیاس ہے، سعید خان چغتائے ۱۰۱۱ھ / ۱۶۰۲ء کو مرزا غازی بیگ ترخان کی تشبیہ کیلئے بھی مقرر ہوا تھا (ماثر الامراء ۲ / ۲۰۸-۲۱۴، مرزا غازی بیگ ترخان اور اس کی بزم ادب مولفہ سید حسام الدین راشدی، بامداد اشاریہ)

اس طرح میاں شیخ مرتضیٰ نواب مخصوص خان کے بھی مصاحب رہے تھے، مخصوص خان سعید خان چغتائے کا چھوٹا بھائی تھا وہ بھی کئی مہمات میں شریک رہا اس کا منصب تین ہزاری تھا (ماثر الامراء ۳ / ۲۷۳، ۲۷۴) میاں شیخ مرتضیٰ نے یہ ملازمت جلد ہی ترک کر دی اور حضرت خواجہ کی مبارک صحبت اختیار کر لی، سنہجھل میں ہی حضرت خواجہ کے خلیفہ شیخ تاج الدین سنہجھلی کی صحبت میں بھی رہے۔ (اسرا یہ: ۷۱)

۲۴۷ / ۸-۱۰..... تا حال کہ اواسط سال ہزار و چہل و چہار باشد آں عالی منقبت (میاں شیخ مرتضیٰ سنہجھلی) زندہ و سلامت اند.....

یعنی کتاب حاضر کی تالیف ۱۰۴۴ھ کے دوران شیخ مرتضیٰ بقید حیات ہیں، لیکن آپ اس کے صرف دو سال بعد ۱۰۴۶ھ / ۱۶۳۶ء کو فوت ہو گئے، خواجہ محمد صادق ہمدانی نے قطعہء تاریخ وصال لکھا

(طبقات شاہ جہانی: ۱۰/۱۰) اسی طرح ایک اور معاصر شیخ کمال محمد سنبھلی نے بھی قطعات تاریخ لکھے (اسرار یہ: ۷۴) میاں شیخ مرتضیٰ سنبھلی حضرت خواجہ کے خلیفہ خاص تھے لیکن انہوں نے نہایت انکسار سے کام لیتے ہوئے کہا کہ طالبوں کی تربیت کے قابل نہیں ہوں اس کام کے لئے آپ شیخ تاج الدین سے یا شیخ احمد سرہندی (مجدد الف ثانی) سے فرمائے (ایضاً) حضرت خواجہ کے وصال کے بعد زیادہ تر گوشہ نشین ہی رہے۔

۱۸-۱۷/۲۴۷..... آباء کرام ایٹاں بطناً بعد بطن در مملکت پورب مسند آرای مشیخت و..... یعنی میاں شیخ نعمت اللہ کے اجداد دیار پورب میں مسند مشیخت کی زینت تھے۔

ہندوستان کے مسلم دور حکومت میں دہلی کے مشرق میں صوبہ الہ آباد، صوبہ اودھ اور صوبہ عظیم آباد پر مشتمل جو خطہ ہے اس کو ”مملکت پورب“ کہتے تھے۔ (سبحة المرجان، دریا پورب میں علم اور علماء ۲۱)

یہ معلوم نہیں ہو سکا کہ ان کے بزرگوں میں سے کون جو نیور یا پورب میں رہتے تھے۔ معاصر تذکرہ نویس شیخ کمال محمد سنبھلی کا بیان ہے کہ شیخ نعمت اللہ مشہور شیخ خواجہ عبداللہ انصاری کی اولاد میں سے تھے اور ۱۰۰۸ھ کو حضرت خواجہ کی خدمت میں حاضر ہو کر فیض یاب ہوئے تھے۔ (اسرار یہ: ۷۹)

جو نیور سے خواجہ عبداللہ انصاری کی اولاد میں سے جو فرد دہلی آئے اور پھر حملہ تیمور کے وقت واپس چلے گئے وہ مخدوم شیخ رکن الدین سہروردی (ف ۸۷۳ھ/۱۴۶۹ء) تھے (تذکرہ مشائخ شیراز ہند: ۲۶۲-۲۶۳) قیاس ہے کہ اگر اسرار یہ میں مذکور یہی میاں شیخ نعمت اللہ ہیں تو وہ

انہی کی اولاد میں سے ہوں گے۔

۲۳۷/۱۹-۲۰ ، ۲۳۸/۱-۲

..... چوں خطبہ مواصلت بنگی از..... خاندان حضرت شیخ قطب عالم دہلوی
..... درمیان آمد ہم در صغرن بجهت تمثیة مہم خیر بہ دہلی رسیدند..... بہ رفاقت
حضرت شیخ رفیع الدین انوار دیدار حضرت خواجہ بیرنگ قدس سرہ باصرہ
پیرای خدمت ایشان گشت.....

یعنی میاں شیخ نعمت اللہ کے خاندان کا اتصال شیخ قطب عالم بن
شیخ عبدالعزیز دہلوی سے تھا ان دونوں کے احوال تعلیقات حاضر
(۲۲۳/۱۵-۱۶) میں ہی ملاحظہ کریں، میاں شیخ حضرت شیخ رفیع
الدین بن شیخ قطب العالم کے ہمراہ حضرت خواجہ کی خدمت گرامی میں
حاضر ہوئے تھے، شیخ رفیع الدین کے حالات بھی سابقہ حواشی (۲۲۳/
۱-۲) میں ملاحظہ فرمائیں۔

۲۵۰/۹-۱۰..... در سال رحلت (۱۰۴۳ھ) آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد)

چوں از ولایت پورب با کبر آباد شریف آوردند.....

یعنی میاں شیخ نعمت اللہ، خواجہ حسام الدین احمد جب اپنے آخری
ایام حیات میں اکبر آباد (آگرہ) میں مقیم تھے تو وہ آپ سے ملاقات
کے لئے وہاں گئے تھے اور پھر وہ اپنے مستقر یعنی دہلی واپس آ گئے۔

۲۵۰/۱۳-۱۵..... اللہ تعالیٰ سنین عمر شریف ایشان برکت دہد و.....

یعنی کتاب حاضر کی تالیف (۱۰۴۴ھ) کے دوران میاں شیخ
نعمت اللہ بقید حیات تھے، معاصر تذکرہ نویس شیخ کمال محمد نے ان کا

سال وفات ۱۰۶۸ھ/۱۶۵۸ء لکھا ہے اور اس موقع پر انہوں نے ایک

قطعہ تاریخ بھی کہا تھا جسے انہوں نے نقل کر دیا ہے۔ (اسرار یہ: ۸۰)

۳-۱/۲۵۱..... اجداد بزرگ ایشاں (میر سید احمد) در مملکت پورب خصوصاً در بلاد

لکھنو کہ دار الملک سلاطین شرق ہند بودہ بہ.....

جو پور اس خطے کا مرکز رہا ہے جو پور کے شرقی سلاطین مشہور

ہوئے ہیں، ان کی تفصیل کیلئے ملاحظہ ہو:

Muhammad Saeed; Sharqi Sultante of Jounpur.

۸-۶/۲۵۱ از وطن شریف (لکھنو) بدہلی رسیدہ در خدمت حضرت قطب عالم بہ تحصیل

علم مشغول شدہ اند.....

یعنی میر سید احمد لکھنو سے تحصیل علم کیلئے شیخ قطب عالم بن شیخ،

عبدالعزیز چشتی کی خدمت میں دہلی آئے، حصول علم میں مصروف

ہو گئے پھر شیخ رفیع الدین بن شیخ قطب عالم مذکور سے رفاقت و الفت

پیدا ہو گئی تو ہو وہ ”خدمت مرزا“ میں لاہور میں رہ کر حضرت خواجہ کے

سمرقند سے واپس آنے کا انتظار کرنے لگے۔

جانشین خواجہ حسام الدین احمد کی خدمت میں آتے اور حضرت

خواجہ کے مزار پر معتکف رہتے تھے، جب خواجہ حسام الدین احمد آخری

ایام حیات میں اکبر آباد (آگرہ) میں مقیم تھے تو موصوف آپ سے

ملاقات کے لئے وہاں حاضر ہوئے اور آپ کے عوارض دیکھ کر خود بھی

بیمار ہو گئے۔ (زاد المعاد)

میاں شیخ مرتضیٰ سنبھلی شعری ذوق بھی رکھتے تھے کبھی کبھی شعر بھی

کہتے تھے ایک قصیدہ حضرت خواجہ کی خدمت میں لکھا جس میں ”تر بیت

طالبان“ سے معذرت کی، حضرت خواجہ کو یہ قصیدہ پسند آیا اور ان کی
 ”شکستگی و نیاز مندی“ سے متاثر ہوئے، خواجہ محمد صادق نے اس قصیدہ
 کا ایک شعر نقل کیا ہے۔ (طبقات شاہ جہانی: ۱۰/۱۵)

میاں شیخ مرتضیٰ کے ایک قابل فرزند شیخ نجم الدین بھی تھے جو
 جواں سال ہونے کے باوجود ”حقیقت پرشورہ“ تھے وہ بھی شاعر تھے،
 والد کے وصال کے بعد انہوں نے ایک تازہ غزل کہی جو شیخ کمال محمد
 سنہلی نے نقل کی ہے۔ (اسرار یہ: ۷۵)

یہاں خدمت مرزا سے مراد مرزا شیخ فرید مرتضیٰ بخاری ہیں جو
 ایک بڑے منصب دار اور حضرت مخدوم جہانیاں جہاں گشت بخاری کی
 اولاد میں سے تھے گویا میر سید احمد اور میاں شیخ رفیع الدین مذکور بھی شیخ
 مرتضیٰ بخاری کی صحبت میں رہتے تھے اور دیگر صوفیہ کی طرح یہ بھی
 حضرت خواجہ کے واپس ہندوستان آنے سے منتظر تھے۔

۲۵۳/۱۰-۱۱..... بوطن شریف (لکھنؤ) رجوع فرمودند و آں جا با قامت سنت ازدواج
 اقدام نمودہ صاحب فرزند ان شدند.....

مولف بزرگ نے میر سید احمد کی اولاد کی تفصیل بیان نہیں کی
 ہے البتہ دوسرے معاصر مولف شیخ کمال محمد سنہلی نے ان کے ایک
 فرزند شیخ سلیم دہلوی کا ذکر کیا ہے کہ وہ بخاری سید تھے اور حاجی
 عبدالوہاب بخاری کے نبار میں سے تھے، شیخ سلیم کی وفات حدود
 ۱۰۵۰ھ/۱۶۴۰ء کو ہوئی اور مولف کو کئی مرتبہ ان سے ملنے کا اتفاق ہوا
 (اسرار یہ: ۱۶۸) اس سے حسب ذیل نتائج برآمد ہوتے ہیں:

۱..... میر سید احمد بخاری سید تھے۔

۲..... انہوں نے حاجی عبدالوہاب بخاری دہلوی کی صاحبزادی سے نکاح کیا تھا۔

۳..... شیخ سلیم اسی صاحبزادی کی بطن سے لکھنؤ میں تولد ہوئے تھے۔

۴..... اسی نسبی تعلق کی بنا پر غالباً میر سید احمد کا تعلق نواب مرتضیٰ خان فرید بخاری سے تھا اور وہ وجہ معیشت کے طور پر نواب کی مصاحبت میں رہے تھے۔

۳/۲۵۴ این فقیر از زبان حق ترجمانی میر (سید احمد) می شنیدہ کہ حضرت خواجہ

بارہا فرمودہ اند کہ تقید چند روز مابا حکام مشیخت محض برای این جواں بدخشی بودہ است

یعنی حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ کی یہ بات مولف نے کئی بار میر سید احمد کی زبانی سنی ہے کہ میں نے مشیخت کا سلسلہ محض اس جواں سال بدخشی یعنی خواجہ حسام الدین احمد کی خاطر اختیار کیا ہے ورنہ مجھے دوسرے امر کے لئے پیدا کیا گیا ہے یعنی احیاء دین متین کیلئے۔

۱۳-۱۳/۲۵۴ ہمدراں روز درد پیش شکم و اسہال خون و بلغم در حضرت ایٹاں پیدا شد.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کے آخری زمانہ کے ایام امراض کی طرف اشارہ ہے اس کی تفصیلات اسی کتاب میں الگ فصل کے تحت ملاحظہ کریں۔

۱۳-۱۲/۲۵۵ در سال رحلت حضرت ایٹاں خدمت میر نیز از..... لکھنؤ..... بہ اکبر

آباد رسیدند

یعنی ان آخری ایام میں جب آپ شاہ جہان کی طلب پر اکبر آباد (آگرہ) تشریف لے گئے تھے تو میر سید احمد اپنے مستقر لکھنؤ سے

بعد مسافت کا خیال کئے بغیر آپ کی صحبت گرامی میں حاضر ہوئے عیادت کے ساتھ کچھ عرصہ وہاں قیام بھی کیا۔

۲۵۶/۲-۴ دوسرے ماہ است کہ بوطن مراجعت فرمودہ اند..... وجود شریف ایشاں دریں عرصہ دیرگاہ دارد.....

یعنی اس کتاب کی تالیف (۱۰۴۴ھ) کے دوران میرسید احمد بقید حیات تھے، معاصر تذکرہ نویس شیخ کمال محمد نے لکھا ہے کہ میرسید احمد حدود ۱۰۵۰ھ کو فوت ہوئے، نیز مولف نے حضرت خواجہ کے کئی معارف میرسید احمد کی زبانی بروایت خواجہ خرد نقل کئے ہیں۔ (اسرار یہ: ۷۶-۷۷)

۲۵۶/۹-۱۰..... بزرگان ایشاں در خطہء ہرات بہ نیک ذاتی وجد شریف ایشاں مصحوب موبک ہمایوں حضرت پادشاہ مغفور جنت آشیانی از ایران بہ ہندوستان آمدہ اند.....

یعنی میر محمد زاہد ہروی کے اجداد کا تعلق ہرات سے تھا ان کے جد اعلیٰ ہمایوں بادشاہ کے ساتھ ایران سے ہندوستان آئے۔

یہاں بیان میں تضاد پایا جاتا ہے اول یہ بتایا ہے کہ میر محمد زاہد کے اجداد اصلاً ہرات کے تھے دوسرے یہ کہ ان کے جد اعلیٰ ہمایوں کے ساتھ ایران سے ہندوستان آئے، یہاں ان کے اس دادا کا نام نہیں بنایا گیا، دوسرے مولف شیخ کمال سنبھلی جنہوں نے میر محمد زاہد کو دیکھا تھا اور ان کا وہ بہت ہی احترام کرتے تھے نے لکھا ہے کہ میر محمد زاہد کے والد محمد صالح ہندوستان آئے اور یہیں توطن اختیار کر لیا۔ (اسرار یہ: ۸۷)

۲۵۶/۱۳-۱۵..... در عہد حضرت عرش آشیانی (اکبر) پدر و عم بزرگ ایشاں کہ بحلیہ فضائل.....

تذکرہ ہمایوں و اکبر (۱۸۱) میں ہمایوں کے ساتھ ایران و افغانستان سے ہندوستان آنے والے بعض اصحاب کی فہرست موجود ہے جس میں خواجہ محمد صالح برادر خواجہ عبداللہ مروارید کا ذکر بھی ہے، ممکن ہے کہ یہی خواجہ محمد صالح، میر محمد زاہد ہروی کے والد ہوں۔

۲۵۶/۱۵-۱۸..... مصاحب نو کرنواب منعم خان۔ وبعد از فوت آن خان عالی نشان اختیار صحبت نواب زین خان کو کلتاش نمودہ.....

یعنی میر محمد زاہد ہروی کے والد نواب منعم خان اور پھر اس کے بعد نواب زین خان کو کلتاش کے مصاحب رہے تھے، منعم خان ہمایوں کے دربار کے اکابر میں سے تھا، اس کے بھائی فاضل بیگ کو بھی قرب حاصل تھا، جب ہمایوں ایران سے واپس ہندوستان آیا تو منعم خان اس سے وابستہ ہوا، ۹۶۱ھ/۱۵۵۳ء کو اسے شہزادہ اکبر کا اتالیق بنایا گیا، جب ہمایوں نے ہندوستان فتح کر لیا تو اسے کابل کا گورنر بنا کر وہیں رہنے دیا گیا، وہ اکبر بادشاہ سے لدھیانہ کے مقام پر ۹۶۷ھ/۱۵۵۹ء کو منسلک ہوا، بیرم خان کے خلاف اقدام کے دوران اسے خان خانان اور وکیل بنایا گیا، اس کے بعد وہ کئی اہم مہمات میں شریک رہا، جوئیپور میں اسے جاگیریں بھی ملی تھیں اس کے بعد اسے بہار کا گورنر بھی بنایا گیا، ۹۸۲ھ/۱۵۷۴ء کے بعد بھی وہ بنگال میں سخت مصروف رہا وہیں بخاری کی حالت میں اس کا انتقال ہوا۔ (آئین اکبری: ۳۳۳۱-۳۳۳۲ تعلیقات بلوچمان)

منعم خان کے انتقال (بعد ۹۸۲ھ / ۱۵۷۴ء) کے بعد خواجہ صالح نواب زین خان کو کلتاش سے منسلک ہو گیا وہ اکبر کا رضاعی بھائی تھا، بہت سی اہم مہمات میں شریک رہا اور مغل سلطنت کے وسعت و استحکام کے لئے خدمات انجام دیں، اس کی بیٹی شہزادہ سلیم (نور الدین جہانگیر) کے عقد میں تھی، ۱۰۱۰ھ / ۱۶۰۱ء کو فوت ہوا، وہ شاعر اور علماء نواز تھا۔ (آثار الامراء ۲/ ۳۶۶-۳۷۳، آئین اکبری: ۱/ ۳۶۷-۳۶۹ تعلیقات بلوچمان)

۲۵۸/۹-۷ الحال یک ماہ است کہ بجزم سفر حجاز از دہلی متوجہ اکبر آباد شدہ اند..... یعنی اس وقت ۱۰۴۴ھ ہے اور میر سید محمد زاہد ہروی حج کے ارادے سے دہلی سے روانہ ہوئے ہیں اور اکبر آباد کی طرف چل پڑے ہیں، لیکن ہمیں دیگر مآخذ سے ان کے سفر حج کی کوئی معلومات نہیں ملتی ہیں۔

دوسرے معاصر بزرگ شیخ کمال محمد نے ان کے بارے میں لکھا ہے کہ میر سید محمد زاہد ہروی کے والد محمد صالح نے ہندوستان آ کر سکونت اختیار کر لی۔ کہتے ہیں کہ میر سید زاہد حضرت خواجہ کی صحبت اختیار کرنے والے پہلے فرد تھے، حضرت خواجہ نے ان پر بہت ہی عنایات فرمائی تھیں، خواجہ خرد کی روایت ہے کہ حضرت خواجہ فرماتے تھے کہ انہوں نے ”فنا فی ذاتی“ حاصل کر لی ہے، میر محمد زاہد شاعر بھی تھے اور کبھی کبھی شعر بھی کہتے تھے ان کے اشعار سن کر خواجہ حسام الدین احمد خوش ہوتے تھے، ان کا وصال حدود ۱۰۵۰ھ / ۱۶۳۰ء کو ہوا، مجھے چند مرتبہ ان سے ملنے کی سعادت نصیب ہوئی تھی میں نے ان کا بے حد ادب و

احترام کیا۔ (اسرار یہ: ۸۷-۸۸) لیکن بادشاہ نامہ میں عبدالحمید لاہوری نے ان کا سال وفات ۳ جلوس شاہ جہانی (۱۰۴۰ھ) لکھا ہے (۳۴۳/۲) جسے اسرار یہ پر ترجیح حاصل ہے۔

یہاں یہ امر یاد رہے کہ میر محمد زاہد ہروی نام کے ایک اور عالم بھی تھے جن کے والد کا نام قاضی محمد اسلم تھا، یہ میر محمد زاہد اور نگ زیب کی خواہش پر کابل کی صدارت پر فائز ہوئے تھے، ان کا انتقال ۱۱۰۱ھ/۱۶۸۹ء کو ہوا (تذکرہ علمائے ہند ۴۲۹، نزہۃ الخواطر ۶/۶، ۳۰۶، سبۃ المرجان ۱/۱-۱۷۳-۱۹۳، آثار الکریم: ۲۰۶ وغیرہ) گویا زمانہ اور ولدیت کے اعتبار سے دونوں الگ الگ شخصیتیں ہیں۔

۱۳-۱۳/۲۵۸..... شیخ یعقوب..... از شیخ زادہا قصبہ تھانہ اند کہ از بقعات معمورہ ملک

میان دو آب است

یعنی شیخ یعقوب کے اجداد کا تعلق قصبہ تھانہ سے تھا جو کہ دو آب کے مابین واقع ہے، ہمارے پاس اس امر کی تحقیق کا اب کوئی ذریعہ نہیں ہے کہ یہ معلوم ہو سکے کہ شیخ یعقوب کے بزرگ کون تھے جو تھانہ میں شیخ طریقت تھے۔

۱۶/۲۵۸ حوزہ درس مخدوم معظم شیخ جمال تلی گشتہ.....

شیخ جمال تلوی (تعلیقات سابقہ ۲۱۴/۱۶-۱۷) کے لاہور

میں شاگردوں کا ایک بڑا حلقہ تھا۔

۵-۴/۲۵۹ حضرت خواجہ خدمت رو براہی مطبخ طعام خاص کہ ہمیشہ تعلق بہ خادمان

ولی نعمت والدہ ماجدہ را بہ عالی حضرت داشت بہ نیت تخفیف.....

یعنی حضرت خواجہ کے باورچی خانہ میں کھانا پکانے کا کام

حضرت خواجہ کی والدہ انجام دیتی تھیں، حضرت خواجہ کے ملفوظات میں ہے یہ خدمت حضرت خواجہ کی والدہ محترمہ نے اپنے ذمہ لے لی تھی لیکن بڑھاپے کے باعث آپ نے ان سے یہ کام لے کر بی بی بانوزن محمد صادق خسرو پورہ اور زین شیخ محمد صدیق کشمی (کشمیری سہو کتابت) کے سپرد کر دیا تو آپ کی والدہ ماجدہ کو اس کا بڑا رنج ہوا، جس پر آپ نے یہ خدمت پھر ان کی سپرد کر دی تاہم مذکورہ دونوں بیگمات خمیر بنانے میں معاون رہیں، جب یہ کام میاں شیخ یعقوب کے سپرد کیا گیا تو وہ یہی موقع ہوگا۔

۱۸-۱۶/۲۶۰..... در سال ہفتم از رحلت حضرت خواجہ از حضرت ایشاں رخصت وطن گرفتہ ہم در سال مذکور در وطن بجوار رحمت ایزدی انتقال نمودہ
یعنی میاں شیخ یعقوب حضرت خواجہ کے وصال کے ساتوں سال یعنی ۱۰۱۹ = (۷ + ۱۰۱۲) کو خواجہ حسام الدین احمد سے اجازت لے کر اپنے مستقر تھانہ کے لئے رخصت ہوئے اور اسی سال وہیں فوت ہو گئے۔

یہاں سماعت روایت میں حضرت مولف سے سہو ہوا ہے دوسرے معاصر تذکرہ نویس خواجہ محمد صادق ہمدانی کشمیری نے لکھا ہے کہ حضرت خواجہ کے وصال کے بعد میاں شیخ یعقوب کچھ عرصہ آپ کے فرزند ان گرامی کی خدمت میں رہے اور پھر ۱۰۲۵ھ / ۱۶۱۶ء کو اپنے وطن کے لئے رخصت ہوئے اور اسی سال جو وبا پھوٹی ہوئی تھی میں انتقال کیا (طبقات شاہ جہانی ۹/۶۰-۶۱)

یہ وہی طاعون کی وباء ہے جو ۱۰۲۵ھ / ۱۶۱۶ء کو پنجاب اور اس

کے نواح میں پھیلی تھی اور اس سے بہت سے افراد شہید ہوئے تھے، خود حضرت مجدد الف ثانی کے صاحبزادہ حضرت خواجہ محمد صادق کا اسی سال اسی وباء میں وصال ہوا تھا، جس کی تفصیلات اس سلسلہ کی تمام کتب میں ملتی ہیں۔

۶-۵/۲۶۱ (بی بی قطب)..... سعادات طنج طعام درویشان و فقراء مسافر رابر ذمہ ہمت خود گرفتہ بودند.....

یعنی حضرت خواجہ کے متوسلین کے لئے کھانا پکانے کی خدمت بی بی قطب نے اپنے ذمے لے لی تھی، اس سے قبل آپ کے باورچی خانہ میں شامل معاون بزرگ خواتین کا ذکر کیا جا چکا ہے۔ (تعلیقات حاضرہ: ۲۵۹/۵-۳) یہ خاتون ولیہ بھی ان میں شامل تھیں۔

۱۸-۱۳/۲۶۱..... علی الخصوص خاندان عالی نواب..... خان خانان مغفور کہ بموجب امر حضرت ایشاں..... پارہ وقتی مقید بہ تنویر عالی نشان راز برکات صحبت خود مستفید ساختہ.....

یعنی حضرت خواجہ کے وصال کے بعد خواجہ حسام الدین احمد کے حکم پر بی بی قطب نے خواتین کی تعلیم و تربیت کا سلسلہ شروع کیا خاص طور پر مرزا عبدالرحیم خان خانان جو کہ حضرت خواجہ کا معتقد خاص اور آپ کی خانقاہ کا کفیل بھی تھا کے محل کی خواتین کی تربیت کے لئے بی بی قطب کو مقرر کیا گیا تھا، خان خانان کے خاندان کی خواتین خصوصاً اس کی بیٹی جان جانان بیگم صوفیہ کے ساتھ بڑی عقیدت رکھتی تھی وہ حضرت خواجہ محمد سعید بن حضرت مجدد الف ثانی سے بیعت تھی اور اپنے مکاشفات

آپ کی خدمت میں لکھ کر ان کی تعبیر و حقیقت معلوم کرتی رہتی تھی۔
(مقامات معصومی: ۱/۱۹۶)

۲۶۲/۱۳-۱۴ بعد از رحلت حضرت ایشان بہ سہ ماہ از دارِ ملال بہ سرایِ قرب حضرت
ذی الجلال انتقال نمودند.....

یعنی حضرت خواجہ حسام الدین احمد کے وصال صفر ۱۰۴۳ھ کے
تین ماہ بعد جمادی الاول ۱۰۴۳ھ کو بی بی قطب کا انتقال ہوا۔

خواجہ خرد کا مکاشفہ ہے کہ وصال کے بعد انہوں نے بی بی قطب
کو ایک شیر کی مانند بیٹھے ہوئے دیکھا تھا، گویا وہ حضرت خواجہ کی محبت
سے مغلوب تھیں (اسرار یہ: ۶۷) بی بی قطب حضرت خواجہ کے خلیفہ میاں
شیخ رستم کی والدہ محترمہ تھیں جن کے حالات اسی لاحقہ میں ملاحظہ کریں۔

۲۶۳/۱۱-۱۲..... حضرت ایشان..... در رسالہ کہ بقلم خاص در بعضی احوال مرض رحلت
حضرت خواجہ تالیف فرمودہ اند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد نے حضرت خواجہ باقی باللہ کے ایام
رحلت کے واقعات پر ایک رسالہ تالیف کیا تھا، افسوس کہ آج ہم اس
اہم رسالہ کے وجود سے بے خبر ہیں، گویا خواجہ کلاں کے پیش نظر یہ
مبارک رسالہ تھا، اس سے پیشتر خواجہ حسام الدین احمد کے ایک اور
رسالہ شواہد الاخلاص کی تالیف کا بھی پہلی بار کتاب حاضر سے معلوم ہوا
ہے۔ اس کے وجود کی بھی ہمیں کوئی اطلاع نہیں ہے۔

۲۶۳/۱۹-۲۰..... خدمت مولانا (احمد لاہوری) بعد از رحلت حضرت خواجہ در رنگ
حضرت بلال رضی اللہ عنہ کو بعد از رحلت حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
تاب بودن در مدینہ نیاوردہ بملک شام رحلت نمودند.....

یعنی حضرت خواجہ کے خلیفہ مولانا احمد لاہوری کو حضرت خواجہ سے اتنا انس تھا کہ وہ حضرت خواجہ کی رحلت و جدائی برداشت نہ کر سکے اور وہابی میں قیام ان کی محبت کے باعث ممکن نہ ہوا تو وہ حضرت بلال رضی اللہ عنہ کی طرح جو محبت رسول صلی اللہ علیہ وسلم میں مدینہ میں قیام نہیں کر سکتے تھے وہاں سے شام کی طرف چلے گئے اور دمشق میں ۲۰ھ کو وصال ہوا۔ (تاریخ مدینہ دمشق لابن عساکر ۱۰/۴۳۳، حلیۃ الاولیاء: ۱/۱۳۷-۱۵۱، سیر اعلام النبلاء: ۱/۳۴۷، ۳۶۵)

۲۶۴/۱۳-۱۷..... (میر سید زید) از مخدومزادہ ہائی عظام ہندوستان اند بنی اعمام ایشاں در ولایت میان دو آب صاحب..... سلسلہ جلیلہ قادریہ بہ عظمت شان و رفعت مکان نشان مند آمدہ اند.....

یعنی میر سید زید کے اجداد ولایت میان دو آب کے مشائخ میں سے تھے، اگلی ہی چند سطور میں مولف نے وضاحت کے ہے کہ ان کا وطن قصبہ ساڈھورہ تھا، اس باسانی اس نتیجہ پر پہنچا جاسکتا ہے کہ میر سید زید قادری سلسلہ کے مشہور بزرگ شاہ قمیص قادری حسنی (ف ۹۹۲ھ/ ۱۵۸۴ء) کی اولاد میں سے تھے جن کا نسب حضرت غوث اعظم شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سرہ تک اس طرح واصل ہوتا ہے:

شاہ قمیص بن سید ابی الحیات گیلانی بن تاج الدین محمود بن بہاء الدین محمد بن جلال الدین احمد بن شاہ داؤد بن جمال الدین علی بن ابی صالح نصر بن شاہ عبدالرزاق بن غوث اعظم شیخ عبدالقادر جیلانی (خزینۃ الاصفیاء: ۱/۱۳۵، تاریخ محمدی: ۲/۴/۴۰)

۲۶۵/۱-۳..... ایشاں (میر سید زید) را استماع کمالات حضرت خواجہ بودہ از زبان

حضرت میاں شیخ بہلول قدس سرہ و شیخ حاجی محمد و جناب شیخ اللہ دیہ.....
یعنی میر سید زید نے میاں شیخ بہلول، حاجی محمد اور شیخ الہ دیا سے
حضرت خوجہ کے اوصاف و مناقب سے تو وہ مشتاق دیدار ہوئے۔

ہمیں دیگر متعارف تذکروں میں میر سید زید کے حالات نہیں مل
سکے، کتاب حاضر سے معلوم ہوتا ہے کہ موصوف کی خواجہ حسام الدین
احمد سے بھی گہری وابستگی تھی جب آپ شدید علیل اور اکبر آباد میں مقیم
تھے تو وہ آپ کی عیادت کے لئے وہاں گئے تھے۔

۲۶۸/۱۱-۱۲..... مختصر عدایشاں ترتیب میزان گردان مفردات و مزیدات صرف است
میاں شیر محمد لاہوری کی اس تالیف کے وجود کا ہمیں تا حال علم
نہیں ہے۔ حضرت مجدد الف ثانی کا ایک مکتوب (۵۱/۳) میاں ملا
شیر محمد لاہوری کے نام ہے جو در بیان ”فرق میاں تصدیق قلب و یقین
آں“ کے موضوع پر ہے۔

۲۶۹/۱۱-۹..... میاں شیخ رستم..... عشرہ کرام حضرت شیخ عبدالعزیز (چشتی) دہلوی
..... از یک دو حہ نسب ایں اعزہ بحضرت عباس بن عبدالمطلب رضی اللہ
عنه منتہی می شود

حضرت عباس بن عبدالمطلب کے نسب کی تفصیل انہی تعلیقات
(۲۲۳/۱۱-۱۲) میں ملاحظہ کریں۔

۲۶۹/۱۳-۱۵..... بسر کردگی محمد بن قاسم بن یوسف ثقفی برادر زادہ حجاج بجمہتہ تسخیر
مملکت سندھ و در ملک پنجاب رحل اقامت افگندہ است
محمد بن قاسم نے ۹۴ھ/۱۲ء کو سندھ فتح کیا اس لشکر کے ساتھ
بہت سے اکابر آئے اور ہندوستان کے مختلف شہروں میں آباد ہو گئے ان

میں سے حضرت عباس کی اولاد کے سیالکوٹ میں آباد ہونے کی اطلاع بھی اس کتاب سے ملی ہے سیالکوٹ کی تاریخ پر لکھی جانے والے جدید کتب اس قسم کی معلومات سے خالی ہیں۔

۲۷۰/۲-۵..... جناب خلافت مآب (میاں شیخ رستم) درسن دوازده ساگی بودند کہ

ہمراہی حضرت میر محمد نعمان..... بہ ملازمت حضرت خواجہ بیرنگ فائز گشتہ اند.....

یعنی میاں شیخ رستم بارہ سال کی عمر میں حضرت میر محمد نعمان بدخشی (ف ۱۰۵۹ھ/۱۶۴۹ء) کے ہمراہ حضرت خواجہ کی خدمت میں حاضر ہوئے تھے۔

۲۷۰/۱۲-۱۶..... باصغر سن وقد مختصر ہمیشہ قصد ہم نشینی اعظم اصحاب..... میاں شیخ احمد، میاں شیخ تاج..... ومیاں شیخ الہ داد..... می بودند.....

یعنی میاں شیخ رستم کم سنی میں اکابر اور معمر بزرگوں مثلاً حضرت میاں شیخ احمد سرہندی مجدد الف ثانی، میاں شیخ تاج الدین سنبھلی مکی اور میاں شیخ الہ داد کی صحبت میں بیٹھا کرتے تھے۔

۲۷۲/۳-۶..... موجب فرمودہ آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد)..... کمرہمت

بر بستہ در ایام غیبت و نہضت بندگان حضرت بادشاہ دین پناہ (شہان جہان).....

یعنی ان دنوں جب شہزادہ شاہ جہان نے دربار جہانگیر کی سیاست سے گھبرا کر اپنے باپ جہانگیر کے خلاف بغاوت کی تو خواجہ حسام الدین احمد نے جن کے شاہ جہان سے پرانے مراسم تھے کی فتح مندی کے دعا و ختم خواجگان کا سلسلہ شروع کروایا جب مخالفین نے جہانگیر کے

بھرے تو اس نے آپ کو حاضر ہونے کا حکم دیا اس کی تفصیلات انہی تعلیقات (۶۰/۷-۱۳، ۶۸/۱-۸) میں ملاحظہ کریں تو اس کام کے لئے آپ نے میاں شیخ رستم کو مقرر کیا جنہوں نے دعا، فاتحہ اور ختم کا اہتمام کیا اور آخری سطر میں بتایا گیا ہے کہ یہ محض ”خدمت اسلام و مہم سازی مسلمین“ کے تحت کیا گیا تھا۔ بادشاہ بننے کے بعد شاہ جہان ان سے حسن سلوک پیش آتا تھا (اسرار یہ: ۶۷)

۲۷۲/۱۲-۱۳ (میاں شیخ رستم) کہ صحبہاء سنجیدہ بہ نواب مرتضیٰ خان داشتہ و نواب خان خانان بزرگ و نواب خواجہ عبداللہ خان

یعنی میاں شیخ رستم حضرت خواجہ کے عقیدت مند امراء نواب مرتضیٰ خان فرید بخاری، عبدالرحیم خان خانان اور نواب خواجہ عبداللہ کی مصاحبت میں بھی رہے تھے۔ اول الذکر دونوں امراء کے احوال انہی تعلیقات میں جا بجا آئے ہیں لیکن خواجہ عبداللہ خان کے بارے میں آثار الامراء (۲/۷۷۱-۷۸۳) میں درج ہے کہ عبداللہ خان فیروز جنگ حضرت خواجہ عبید اللہ احرار کی اولاد اور خواجہ حسن نقشبندی کا بھانجا تھا، وہ بہت سی ملکی مہمات میں شریک رہا مذہب سے گہری وابستگی تھی ۱۰۵۴ھ/۱۶۴۴ء کو انتقال ہوا، جب خان خانان اور خواجہ عبداللہ خان کے مابین کچھ رنجش پیدا ہوئی تو میاں رستم نے صلاح کروائی (زاد المعاد) میاں شیخ رستم کی والدہ بی بی قطب بھی ولیہ اور حضرت خواجہ کی اجازت یافتہ تھیں (رک تعلیقات حاضر ۲۶۱/۳-۵)

میاں شیخ رستم کا ۱۰۷۲ھ/۱۶۶۱ء کو وصال ہوا صفہ حضرت خواجہ پر دفن کئے گئے، شیخ کمال محمد سنہلی نے قطعہ تاریخ وفات کہا (اسرار یہ: ۶۸)

میاں شیخ رستم کے ایک فرزند شیخ محمد قلی بھی تھے جو خواجہ حسام الدین احمد کے منظور نظر اور خواجہ کلاں (مولف) کے مقبول خاطر، مصاحب اور مزاج شناس تھے، انہوں نے شرح مشکوٰۃ (فارسی) مولف شیخ عبدالحق محدث دہلوی کی ایک بہت عمدہ لغت تیار کی تھی اور سراج المشکوٰۃ اس کا نام رکھا تھا جس سے اس کا سال تالیف (۱۰۶۱ھ) برآمد ہوتا ہے، جو درست معلوم نہیں ہوتا شیخ محمد قلی کا ۱۰۷۳ھ کو انتقال ہوا۔

(اسرار یہ: ۶۸)

۱۶-۱۳/۲۷۳ میاں شیخ اسماعیل..... ابن عم جناب..... میاں شیخ رفیع الدین محمد اند.....

یعنی میاں شیخ اسماعیل شیخ رفیع الدین محمد بن قطب العالم بن شیخ

عبدالعزیز چشتی دہلوی کے ”ابن عم“ تھے، (رک تعلیقات حاضر: ۲۲۳/

۱۶-۱۷) گویا میاں شیخ اسماعیل کا آبائی طور پر سلسلہ چشتیہ سے تعلق تھا،

اس لئے حضرت خواجہ نے شب برأت کی رات ان سے یہ دریافت

فرمایا کہ تمہارے سلسلہ چشتیہ میں اس رات کو جو نماز پڑھی جاتی ہے اس

میں کتنی رکعت ہوتی ہیں؟ (ملفوظات خواجہ باقی باللہ مشمولہ کلیات: ۶۳) یہ

۱۰۰۷ھ کا واقع ہے گویا میاں شیخ اسماعیل حضرت خواجہ کے خلافت

یاب ہو کر سمرقند سے واپس آتے ہی منسلک ہو گئے تھے، زاد المعاد کا یہ

جملہ ”از صغیرن توفیق ملازمت حضرت خواجہ یافتہ“ کی ملفوظات مذکورہ

سے تصدیق ہو جاتی ہے۔

۱۶-۱۱/۲۷۳..... بعد از رحلت حضرت خواجہ مطابق ارادہ حضرت ایشاں..... جمع

سربرزدہائی وقت عالی آں عالی حضرت را از نظم و نثر و رسائل و رقعات جمع

فرمودہ و در آخر آں مسموعات خود را بنڈی از خصائص احوال آں عالی

حضرت مرتب ساختہ اند والیوم آل مجموعہ درمیان اصحاب شہرت و انتشار تمام دارد.....

یعنی حضرت خواجہ باقی باللہ کے وصال (۱۰۱۲ھ) کے بعد حضرت خواجہ حسام الدین احمد کی خواہش کے مطابق میاں شیخ اسماعیل نے حضرت خواجہ کے تمام نظم و نثر کے رسائل اور مکتوبات جمع کئے اور اس مجموعہ کے آخر میں انہوں نے اپنے مسموعات (ملفوظات حضرت خواجہ) بھی لکھے اور پھر آپ کے چند خصائص بھی درج کئے، اس اقتباس سے مندرجہ ذیل نتائج اخذ ہوتے ہیں:

۱..... حضرت خواجہ کے تمام منظوم و منثور رسائل آپ کے خلیفہ میاں شیخ اسماعیل نے جمع کئے تھے۔

۲..... آپ کے مکتوبات بھی اسی میں شامل کر لئے گئے تھے۔

۳..... مجموعہ کے آخر میں انہوں نے وہ فرمودات بھی جمع کر دیئے جو انہوں نے خود سنے تھے۔

۴..... یہی مجموعہ رسائل و ملفوظات و مکتوبات آج آپ کے اصحاب و احباب میں مروج ہے۔

دوسرے معاصر تذکرہ نویس شیخ کمال محمد سنبھلی نے جو خواجہ خرد بن خواجہ باقی باللہ کے مرید خاص تھے لکھا ہے:

ایک روز میاں شیخ اسماعیل نے حضرت خواجہ کی خدمت میں عرض کیا کہ میں چاہتا ہوں کی مجالس مبارک میں جو کچھ سنوں وہ لکھ لوں آپ نے فرمایا لکھ لیا کرو، اس پر میں نے اس سے پہلے جو کچھ بلا اجازت لکھا تھا پیش کیا تو سن کر فرمایا کہ اس قسم کی باتیں بزرگوں کی

کتابوں میں بہت سی درج ہیں تم یہ لکھ کر کیا کرو گے؟ گویا منع فرما دیا.....
 پھر ایک مجلس میں جس میں شیخ احمد سرہندی (حضرت مجدد الف ثانی) اور
 دوسرے مقررین حاضر تھے میں نے مکرر یہی درخواست کی تو فرمایا کہ
 صرف وہ امور جن کا تعلق طریقت سے ہے لکھ لیا کرو (اسرار یہ: ۲۷۰).
 یہی امر جامع نے ملفوظاتِ حضرت خواجہ میں پنجشنبہ ششم صفر ۱۰۰۹ھ
 کے تحت لکھا ہے (کلیات ۲۵-۲۸) جس سے واضح ہے کہ یہ ملفوظات
 حضرت خواجہ کے حین حیات ہی جمع کر لئے گئے تھے اور زاد المعاد کے
 اندراج کے مطابق آپ کے وصال کے بعد جب تمام رسائل کی جمع
 آوری ہوئی تو اس کے آخر میں آپ کے بعض خصائص بھی تحریر کئے گئے
 اس مروجہ مجموعہ کلیات کے جامع نے انکساری سے اپنا نام نہیں لکھا، بلکہ
 بتایا ہے:

این ذرہ احقر کہ نام خود را از غایت بے اعتباری شائستہ
 اندراج این نامہ بلند قدر نمی بیند از جملہ باریافتگان درگاہ خواجہ جہاں
 پناہ شد (کلیات: ۱۹)

۲۷۴/۱۷-۲۰..... میاں شیخ اسماعیل بعد از انقضاء یک مدتی از رحلت حضرت خواجہ
 قدس سرہ چوں زیر بار علائق بسیار بودند ناچار اختیار نوکری سلاطین وقت
 نمودہ ہمدراں وضع از دنیا رحلت فرمودند.....

یعنی جامع ملفوظات و مولفاتِ حضرت خواجہ میاں شیخ اسماعیل
 نے حضرت خواجہ کے وصال کے ایک عرصہ بعد خاندان کی معاشی ذمہ
 داریوں کے باعث اس وقت کے سلاطین کے ہاں ملازمت کر لی تھی

اور وہ اسی حالت میں فوت ہو گئے،

اب ہمیں اس امر کی جستجو ہوئی کہ میاں شیخ اسماعیل نے کس سلطان کی ملازمت اختیار کی ہوگی؟ اکبر کی مذہبی پالیسی تو ہمارے حضرات کے سراسر خلاف تھی بلکہ خواجہ حسام الدین احمد نے جس طرح اکبر سے گلو خلاصی کروائی وہ تو ان پر بھی واضح ہی تھا، قیاس ہوا کہ انہوں نے یا تو مرزا عبدالرحیم خان خانان کے ہاں ملازمت کی ہوگی یا میر مرتضیٰ فرید بخاری کی مصاحبت اختیار کر لی ہوگی، اسی قیاس آرائی کے دوران خان خانان کے حالات پر ضخیم و جھیم کتاب مآثر رحیمی کی ورق گردانی شروع کی تو ایک متوسل شاعر مولانا رشدی کے حالات اور کلام کا سراغ ملا، ہمیں گماں گذرا کہ یہی بزرگ ہوں گے کیوں کہ انہوں نے ملفوظات مذکور کے آخر میں صاف الفاظ میں اپنا تخلص رشدی لکھا ہے جو آپ کے وصال میں مرثیہ میں آیا ہے اور اس سے قبل اس نظم کو انہوں نے اپنی تصنیف بھی واضح طور پر بتایا ہے:

محرر سطور در مرثیہ حضرت ایشان این ابیات مرقوم قلم خونین رقم
گردانیدہ

رشدی ازاں نفس کہ رخ خود نہفت دوست
ساز طرب شکست و نوای تو ترانہ مرد

(کلیات: ۶۷)

مآثر رحیمی میں مولانا رشدی کے جو حالات ملا عبدالباقی نہاوندی نے لکھے ہیں ان سے بھی ان کے اپنے حالات بیان کرنے سے گریز

اور گننامی کا صاف اندازہ ہوتا ہے، لکھا ہے:

مولانا رشدی از غایت رشد و رشاد با آنکہ مدتی در دربار فیض
آثار ایں عالی شان چاکر و ملازم بودہ ہیچ کس از مقام و مکان و نام و نشان
او خبر نمی دہد و اطلاعی بر احوال او ندارد کہ قابل تحریر و تقریر بودہ باشد، ایں
قدر ظاہر شد کہ صاحب طبعیت و خوش سلیقہ بودہ، و از مداحان قدیم ایں سپہ
سالار (خان خانان) است و مدتی ملازم و جاگیردار بودہ و حکیم رشدی قمی
کہ از فحول اطباء و شعرا ایں ایران بود رشدی تخلص می فرمود و مشارالیه
بہندوستان نہ رسیدہ و ایں اشعار و ایں طرز و روش بزادہای طبع آں حکمت
پناہ آشنائی ندارد کہ نسبت با و توان داد (ماثر رحیمی: ۱۱۱۹/۳-۱۲۱۱،
مولف نے مولانا رشدی کا ایک قصیدہ اور ایک ساقی نامہ بھی نقل
کیا ہے)

اس معاصر اقتباس سے مندرجہ ذیل نکات سامنے آتے ہیں:

۱..... مولانا رشدی نہایت رشد و رشاد پر فائز تھے۔

۲..... وہ مدت دراز سے خان خانان کے دربار سے وابستہ تھے۔

۳..... کوئی بھی ان کے نام و مقام سکونت سے واقف نہیں ہے کہ لکھا
جاسکے۔

۴..... صرف اس قدر معلوم ہے کہ وہ خان خانان کے قدیم مدح
سرا تھے۔

۵..... رشدی قدیم ملازم اور جاگیردار تھے۔

۶..... حکیم رشدی قمی جو ایک بڑا طبیب اور ایران کے شعراء میں سے

تھا اس کا تخلص بھی رشدی تھا لیکن وہ کبھی ہندوستان نہیں آیا۔
 لیکن جو اشعار، طرز اور روشِ شعری مولانا رشدی ہندوستانی کی
 ہے، رشدی قتی اس سے آشنا ہی نہیں تھا کہ ان اشعار کو اس سے منسوب
 کیا جاسکے۔

یاد رہے کہ مولانا رشدی اور حکیم رشدی قتی ایرانی کی اہلیت
 شعری کا موازنہ کسی ہندوستانی نے نہیں بلکہ ایران کے ایک مردم خیز
 خطہ نہاوند کا رہنے والا اور خانِ خانان سے متوسل مورخ ملا عبدالباقی
 نہاوندی نے کیا ہے۔

گویا میاں شیخ اسماعیل رشدی نقشبندی نے مرزا عبدالرحیم خان
 خانان سے وابستگی کے دوران بھی خود کو مخفی ہی رکھا اور محض اپنا تخلص
 رشدی ہی اپنائے رکھا، اس طرح کتاب حاضر زاد المعاد کے ذریعہ علمی
 دنیا کو پہلی مرتبہ اس حقیقت کا علم ہوا ہے کہ آثارِ رحیمی میں مذکور جس
 مولانا رشدی کا قصیدہ اور ساقی نامہ درج ہوا ہے وہ کوئی ایرانی نہیں بلکہ
 ایک ہندی نثر اد مولانا اسماعیل رشدی دہلوی ہیں، اس امر کی ایک اور
 قوی دلیل یہ بھی ہے کہ مولانا شاہ عبدالعزیز چشتی دہلوی کے دیگر
 فرزند ان و اہل خاندان سلاطین و امراء کے ہاں ملازم رہے ہیں جن
 میں سے بعض اشارات انہی تعلیقات میں کئے جا چکے ہیں۔ پھر حضرت
 خواجہ نے جامع سے جس طرح ان کے سلسلہ چشتیہ سے انسلاک کا ذکر
 کیا ہے وہ بھی اس امر کا موید ہے کہ جامع شاہ عبدالعزیز چشتی دہلوی کی
 اولاد میں سے تھے۔

ہمیں یہ طویل بحث اور دلائل اس لئے دینے پڑے کہ ڈاکٹر غلام

مصطفیٰ خان مرحوم نے بغیر کسی قطعی دلیل کے ملفوظات حضرت خواجہ کے جامع مولانا محمد صدیق ہدایت کشمی کو فرض کر لیا ہے (باقیات باقی: ۴۷-۵۱) اس سلسلہ میں مرحوم کی دلیل یہ ہے کہ موصوف حضرت خواجہ کے احوال سے سب سے زیادہ واقف تھے اور صاحب حضرات القدس نے حضرت خواجہ کے احوال انہی سے دریافت کر کے داخل کتاب کئے تھے، مذکورہ دلائل کی روشنی میں مرحوم کے تمام نکات بے وزن ثابت ہو جاتے ہیں۔

ہم نے زاد المعاد پر تحقیق و تعلیق سے قبل ڈاکٹر غلام مصطفیٰ خان مرحوم کے ان دلائل پر بلا تحقیق اعتماد کرتے ہوئے اپنے ایک مقالہ (بعنوان بدخشی، محمد صدیق ہدایت کشمی، مشمولہ دانشنامہ، زبان و ادب فارسی در شبہ قارہ: ۲/۸۱۷) میں یہ لکھ دیا ہے کہ خواجہ محمد صدیق ہدایت ہی حضرت خواجہ کے ملفوظات و رسائل کے جامع تھے، اب معاصر شہادتوں سے حقائق کے سامنے آنے پر ہم اپنی اس غلطی سے رجوع کرتے ہیں۔

لیکن مذکورہ دانشنامہ (۲/۷۷۹) میں ہم نے اپنے ایک اور مقالہ (بعنوان باقی باللہ) میں زاد المعاد ہی کی بنیاد پر اس مجموعہ کے جامع کا نام شیخ اسماعیل رشدی لکھا ہے۔

۱۹-۱۷/۲۷۴..... خدمت میاں شیخ اسماعیل بعد از انقضای یک مدتی از رحلت حضرت خواجہ قدس سرہ چوں زیر بار علائق بسیار بودند ناچار اختیار نوکری سلاطین وقت نمودہ.....

میاں شیخ اسماعیل رشدی نے مکتوبات حضرت خواجہ کے آخر میں بھی اس کی وضاحت کر دی ہے کہ درگاہ میں میں کبھی کبھی آتا تھا میرے

عزیزوں اور فرزندوں میں فقر برداشت کرنے کا تحمل نہیں تھا اس لئے
میں کسب معیشت کے لئے چلا جاتا تھا (کلیات: ۱۴۲)

۳/۲۷۵ طغائی راقم حروف احقر عبید اللہ اند.....

یعنی نواب خواجہ محمد قلیج خان مولف زاد المعاد خواجہ کلاں کے
طغائی تھے، طغائی ترکی زبان کا لفظ ہے جو تغائی اور طغائی دونوں طرح
مستعمل ہے، لغات فیروزی میں تغائی بمعنی ماموں والدہ کا بھائی بتایا گیا
ہے، جو یہاں معنوی اعتبار سے درست ہے۔ حضرت خواجہ باقی باللہ
علیہ الرحمہ کی دو ازواج مطہرات تھیں اول نواب محمد قلیج خان (قلیج محمد
خان) کی بہن تھیں جو نواب محمد جان مدعو بہ خلیج بہادر کی صاحبزادی تھیں
جن کے بطن سے حضرت خواجہ کے صاحبزادے عبید اللہ تولد ہوئے،
دوسری زوجہ محترمہ خواجہ محمد صادق ہمدانی کشمیری دہلوی کی بہن تھیں جن
کے بطن سے خواجہ عبداللہ تولد ہوئے یہ اپنے بھائی سے چار ماہ چھوٹے
تھے، اس لئے یہ خواجہ خرد کہلائے اور بڑے صاحبزادے خواجہ کلاں
کے عرف سے معروف ہوئے جو کتاب حاضر کے مولف ہیں۔

حضرات القدس (۵۱/۲) میں بھی مولانا محمد قلیج خان کو ”خسر پورہ
حضرت خواجہ“ لکھا گیا ہے،

۱۱/۲۷۵-۱۳ نوع رنجشی از برادران پیدا شدہ بنا بر آں ترک صحبت آنہا گفتہ ہم در ہند

ساکن گشتہ اندو بہ عقیقہ از بنات سلیمان خان کررانی عقد از دواج نمودہ.....

یعنی نواب قلیج خان کے والد گرامی میر محمد جان مدعو بہ خلیج بہادر کی

اپنے بڑے بھائیوں سے قدرے رنجش پیدا ہو گئی اور وہ اپنے وطن قرشی

جانے کی بجائے ہندوستان میں ہی مقیم ہو گئے اور سلطان سلیمان کررانی

کی ایک عفت مآب بیٹی سے شادی کر لی جن سے اولاد پیدا ہوئی۔

سلیمان خان کررانی (۹۷۱-۹۸۰ھ / ۱۵۶۳-۱۵۷۲ء) بنگال کا حاکم تھا اس نے بادشاہ یا سلطان کا لقب اختیار نہیں کیا بلکہ اعلیٰ حضرت کہلواتا تھا، معاصر مورخ عبدالقادر بدایونی کا بیان ہے کہ سلیمان خان کررانی اتنا دین دار حاکم تھا کہ وہ ہر روز ایک سو پچاس مشائخ و علماء کے ساتھ تہجد کی نماز باجماعت ادا کرتا تھا، فجر کی نماز تک ان کی صحبت میں رہتا ان سے ”تفسیر و تذکرہ“ سنتا اور پھر ملکی مہمات میں مصروف ہو جاتا تھا، (منتخب التواریخ: ۲/۱۳۸)

یقیناً اس کے مصاحبین میں میر محمد خان مدعو بہ خلیج بہادر بھی ہوں گے جن کے تقویٰ سے متاثر ہو کر سلیمان کررانی نے اپنی بیٹی کا عقد کیا ہوگا، ان کی اس عقیقہ کے بطن سے جو اولاد ہوئی وہ اتنی پاک دامن تھی کہ ان کی صاحبزادی سے حضرت خواجہ جیسے متقی، ولی اور عالم کا عقد مسنون ہوا، اور ان کے فرزند جنہیں حضرات القدس میں مولانا محمد قلیج خان لکھا گیا ہے بھی درج اول کے عالم اور صوفی بزرگ تھے، انہیں اکبری اور پھر جہانگیری دور میں بڑے بڑے عہدوں پر فائز کیا گیا وہ دو مرتبہ لاہور کے صوبہ دار بنائے گئے، قریب العہد مولف فرید بھکری نے لکھا ہے کہ وہ اپنی صوبہ داری لاہور کے دوران فقہ، تفسیر اور حدیث کا درس دیتے تھے اور خلائق اس درس میں بکثرت شریک ہوتے تھے، وہ مذہب اہل سنت میں متصلب تھے، زہد، ریاضت اور تقویٰ ان کی زندگی کا شعار تھا:

در مذہب اہل سنت تعصب بسیار داشت و در زہد و ریاضت و

تقویٰ می کوشید (ذخیرۃ الخوانین: ۱/ ۱۷۳، آثار الامراء: ۳/ ۶۴)

گویا وہ اکبر کی پالیسی صلح کل اور دین الہی سے ہرگز متاثر

نہیں ہوئے اور اتنے بڑے بڑے منصب رکھنے کے باوجود ”مسلمانانِ

ہند و مزاج“ کے گروہ سے الگ رہے، حضرت مجدد الف ثانی کے کئی

مکاتیب انہی قلیج خان کے نام ہیں ایک مکتوب (۱/ ۷۶/ ۱۷۰) میں

فرماتے ہیں کہ لاہور میں ان کا وجود بہت ہی غنیمت ہے ان کی کوششوں

سے یہاں احکام شرعیہ کو بہت رواج ہوا ہے، جس سے دین کو تقویت ملی

اور ملتِ اسلامیہ ہند کو ترویج ہوئی، یہ شہر میرے نزدیک ”قطب ارشاد“

کہ مانند ہے..... اگر یہاں دین اسلام کی ترویج ہو جائے تو سمجھے کہ

سارے ہندوستان میں دین کو استحکام حاصل ہو گیا..... اس نوعیت کے

دیگر مکاتیب بھی ہیں جن میں سے بعض کی طرف ہم نے اس خانوادہ کی

دین داری کی تفصیلات بیان کرتے ہوئے مقدمہ کتاب حاضر میں ذکر

کیا ہے۔

۸-۳/۲۷۵..... اجداد کرام ایشاں راشرف ہم قومی و ہم الوسی بہ خاندان بزرگ پدری

حضرت خواجہ ثابت است و والد شریف ایشاں میر محمد جان المدعو بہ خلیج

بہادر او اسط عہد پادشاہ معظم اکبر پادشاہ از قرشی کہ مستقر و مسکن الوس

اخلاج قلمشیہ.....

یعنی نواب خواجہ محمد قلیج خان کے ساتھ حضرت خواجہ باقی باللہ

کے والد قاضی عبدالسلام کی ”ہم قومی اور ہم الوسی“ تھی ان کے والد میر

محمد جان خلیج بہادر اپنے مستقر علاقہ قرشی سے جو کہ خلیجوں کا مسکن ہے اکبر کے عہد کے وسط میں ہندوستان آگئے تھے۔

دیگر دو معاصر مآخذ یعنی زبدۃ المقامات اور حضرات القدس کی طرف مراجعت کی گئی تو زبدۃ المقامات میں آپ کے والد گرامی کا صرف نام ہی درج ہوا ہے۔ (ص ۵) جبکہ حضرات القدس: ۱/۳۵۱ قلمی میں ان کے نام کے ساتھ ان کی نسبت بھی درج ہے یعنی ”قاضی عبدالسلام خلیجی سمرقندی قریشی“

حضرات القدس کے اردو ترجمہ از مولانا احمد حسین خان امرہوی میں جہاں سے حضرت خواجہ کے احوال کا آغاز ہوا ہے۔ (۱/۲۱۳) مترجم نے متن فارسی پر اضافہ کرتے ہوئے آپ کا نام ”حضرت سید رضی الدین معروف خواجہ محمد باقی قدس سرہ“ لکھا ہے جو متن سے مطابقت نہیں رکھتا اور اس سے حضرت خواجہ کو سید بنا دیا گیا، لیکن جہاں آپ کے والد کا نام آیا ہے وہاں ”قاضی عبدالسلام خلیجی سمرقندی قریشی“ لکھا ہے (۱/۲۱۵) جو مولانا ابوالحسن زید فاروقی مرحوم کے نزدیک تحریف ہے۔ (کلیات خواجہ باقی باللہ، مقدمہ ص: ۱۲)

مولانا زید نے حضرت خواجہ کے مبارک منظوم کلام سے یہ ثابت کیا ہے کہ حضرت خواجہ خود کو ترک کہتے ہیں، ایک شعر یہ نقل کیا ہے:

اے صبح برون میاکہ ترکان مستند

وی شب بنشین کہ فتنہ برفاستہ است

دوسرے شعر جس میں آپ نے اپنے فرزند خرد خواجہ محمد عبداللہ کی

تاریخ ولادت نظم کی ہے کا یہ شعر:

گل شگری بواجی دست داد
شکر ہندی وگل ترک زاد
آپ نے اپنے فرزند کو ایسا گل شکر یعنی گلگند بتایا ہے جس کی شکر
ہندی ہو اور پھول ترک کا ہو، اس سے معلوم ہوا کہ اس فرزند کی والدہ
کشمیر کی تھیں اور پدر بزرگوار ترک ہیں۔ (ایضاً: ۱۲)

گویا صاحب حضرات القدس نے بہت واضح الفاظ میں حضرت
خواجہ کے والد گرامی کو ”خلجی سمرقندی قریشی“ لکھا ہے جو کتاب حاضر
زاد المعاد کے عین مطابق ہے، پھر زاد المعاد بھی مولف حضرات القدس
کے پیش نظر تھی۔ (۱/۲۵۲) جسے نہ صرف تقدم زمانی حاصل ہے بلکہ
اسے براہ راست خاندانی روایت کی حیثیت سے سب تذکروں پر ترجیح
حاصل ہے کہ مولف حضرت خواجہ کے فرزند عزیز تھے۔

اب یہی کتاب حاضر میں درج نسبت قرشی جسے مولف نے واضح
الفاظ میں اسے قبائل اخلاج قلمشیہ کا مستقر بھی بتایا ہے یعنی حضرت
خواجہ نسباً خلجی اور متوطناً قرشی تھے، ہندوستان میں لکھے جانے والے
تذکروں میں قریشی تحریف ہے۔
ظفر نامہ یزدی ہے:

سبب اشتہا آں شہر بہ قرشی آن شد کہ بک خان درو و قرخی نسف و نخب
قصری بنا نمود و مغول قصر را قرشی خواند (۱/۸۵)

علاقہ قرشی پر مختلف حملوں کی تفصیل کیلئے ملاحظہ ہو مطلع سعدین
۱/۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۵، ۳۴۷) بک خان دو مرتبہ حکمران بنا اول

۱۳۰۹ھ / ۱۳۰۹ء دوسری مرتبہ ۷۱۸-۷۲۶ھ / ۱۳۱۸-۱۳۲۶ء
(زامباور: معجم الانساب: ۳۷۰)

شہر قرشی (نخشہ پیش از اسلام و نسف بعد از اسلام) نام کنونی
خود را آں کاخ اخذ کرده (قرشی در مغولی - ترکی بہ معنی کاخ است)
(گزیدہ مقالات تحقیقی بارٹولڈ ترجمہ کریم کشاورز ص: ۱۳۰)

بخارا و کش (شہر سبز) و نسف (قرشی) را ہم جز سغد می شمارند
(ایضاً بحوالہ استخری: ۳۱۶، بارٹولڈ ۴۴۴)

وہ تمام کتب تاریخ جن تک رسائی ہوئی ہے کہ مطابق کبک خان
مرتے دم تک کافر ہی رہا (ایضاً بارٹولڈ: ۱۳۰)
گویا حضرت خواجہ نسباً خلجی تھے اور ان کے اجداد کا مسکن قرشی
تھا اس لئے آپ کی نسبت ”خلجی قرشی“ قرار پائے گی۔

اب دوسری بحث کی طرف آئیے کہ آپ نے خود کو اپنے اشعار
میں ترک لکھا ہے، اسے جدید تحقیقات کے مطابق ترک (ت کی پیش)
نہیں پڑھیں گے بلکہ حضرت خواجہ کا جن علاقوں سے تعلق تھا وہاں
ترکان (باشندگان ترکی) آباد نہیں تھے بلکہ وہ خالصتاً افغان تھے جو
ترک تھے۔ (ت اور ر پر زبر) یہ اشتباہ عرب مورخین کو اس خالص
افغانی نسبت پر اعراب نہ ہونے کی وجہ سے ہوا ہے۔ گویا خلجی ترک
نہیں ترک تھے۔ مزید تفصیلات کے لئے ملاحظہ ہو:

عبدالحی حبیبی ”رفع یک اشتباہ قدیم درباره ترک و ترک
واصل خلجیان افغانی“ (مقالہ مشمولہ یادنامہ مینورسکی: ۶۰-۷۶)

گویا اب آپ کا پورا نام نامی اس طرح ہوگا:
 ”خواجہ باقی باللہ بن قاضی عبدالسلام خلجی تَرکی قرشی سمرقندی
 کابلی دہلوی“ اب ایک اور اہم نکتہ کی طرف توجہ فرمائیے کہ مولف
 زاد المعاد نے اپنی ایک اور کتاب مبلغ الرجال میں اپنا نام اس طرح
 لکھا ہے۔

”خانہ زاد خواجہ آفاق سبط آل النبی موید الملتہ والدین الرضی
 ابوالوقت خواجہ محمد الباقی قدس سرہ احقر عبید اللہ..... (کلیات باقی باللہ،
 مقدمہ: ۱۳)

اس سے عام قاری یہی خیال کرے گا کہ حضرت خواجہ نسباً سید
 تھے لیکن یہ حقیقت ہے کہ عربی میں سبط صرف نواسہ کو کہتے ہیں، زبدۃ
 المقامات (ص: ۸) میں ہے کہ حضرت خواجہ کی والدہ ماجدہ ”از
 دودمان سیادت بود“ یعنی آپ کی والدہ سادات میں سے تھیں۔
 حضرات القدس (۱/۳۵۱) میں ہے کہ آپ کا نسب والدہ کی طرف
 سے حضرت شیخ عمر باغستانی تک پہنچتا ہے جو حضرت خواجہ احرار کے جد
 مادری تھے اور یہ کہ حضرت خواجہ کی نانی بھی سیدہ تھیں؛

والدۃ ایشاں از جانب والدہ از دودمان سیادت بودہ اند

گویا اسی مولف بزرگ خواجہ کلاں نے اپنی دوسری مذکورہ
 کتاب میں اپنی نانی کے نسب کی طرف اشارہ کیا ہے کہ وہ سادات میں
 سے تھیں اس لئے میں مادری نسبت سے ”سبط آل النبی“ یعنی سید
 ہوں۔

غالباً اس غلط فہمی کی بنیاد پر حضرت خواجہ کی اولاد نے ۱۳/۱۹ء میں اپنے آپ کو سید لکھنا شروع کر دیا تھا حضرت خواجہ کی قبر مبارک پر جو کتبہ ہے اس میں آپ کو سید ہی لکھا ہوا ہے جو بالکل غلط ہے، مولانا قاضی عالم الدین نے مکتوبات حضرت خواجہ کا جو اردو ترجمہ لاہور سے شائع کیا تھا اس میں شامل شجرہ نسب میں آپ کی اولاد کو سید ہی لکھا گیا ہے۔

۲۰-۱۵/۲۷۵..... بعد از رحلت ایشاں (میر محمد جان مدعو بہ خلیج بہادر) خدام طغائی نیز چند گاہی در لباس سپاہ گذرانندہ..... در آں ایام نیز بحکم سعادت مندی و سابقہ ہم قومی معرفت و آشنائی بلکہ اخلاص و بندگی بحضرت خواجہ داشتہ اند.....

یعنی نواب قلیج خان اپنے والد کی وفات کے بعد حضرت خواجہ کی خدمت گرامی میں حاضر ہوئے ”سابقہ ہم قومی“ کے باعث بھی آپ کے حلقہء ارادت میں شامل ہو گئے، آپ انہی کی وساطت سے نواب مرتضیٰ خان فرید بخاری کو محتاجوں کے لئے رقعات سفارش بھی لکھا کرتے تھے، انہی ایام میں نواب قلیج خان نے اپنی ہمشیرہ کا عقد حضرت خواجہ سے کیا جو اس فقیر (خواجہ کلاں مولف کتاب حاضر) کی والدہ ہیں اور انہی ایام میں نواب نے سپاہ گری (ملازمت) سے بھی سبکدوشی اختیار کر لی۔

کتب تاریخ سے قلیج خان کے والد میر محمد جان خلیج بہادر کے سال وفات کا علم نہیں ہوتا لیکن قیاسی سنہ متعین کیا جاسکتا ہے، مولف نے لکھا ہے کہ والد کی وفات کے بعد انہوں نے اپنی بہن کا نکاح

حضرت خواجہ سے کیا جنس کے بطن سے مولف کی ولادت ہوئی، خواجہ محمد عبید اللہ ملقب بہ خواجہ کلاں کا سال ولادت خود حضرت خواجہ نے نظم کیا تھا یعنی وہ یکم ربیع الاول ۱۰۱۰ھ کو تولد ہوئے تھے۔ (کلیات خواجہ باقی باللہ ص: ۲۲۳-۲۲۴) اور حضرت خواجہ کا اس کے دو سال بعد ۲۵ جمادی الآخر ۱۰۱۲ھ کو وصال ہو گیا گویا والد بزرگوار کے وصال کے وقت خواجہ کلاں ۲ سال چار ماہ کے تھے، خواجہ کلاں کی ولادت ۱۰۱۰ھ سے حدود دو سال پہلے یعنی ۱۰۰۸ھ یا ۱۰۰۷ھ میں حضرت خواجہ کا یہ عقد ہوا ہوگا اور حدود یہی سال وفات میر محمد جان کا قرار پائے گا، حضرت خواجہ امکنگی (من مضامات سمرقند) سے خلافت یاب ہو کر واپس دہلی آئے تھے، پہلے ایک سال لاہور میں قیام فرمایا آپ کی والد محترمہ بقید حیات تھیں، سمرقند روانگی سے قبل آپ کا نکاح نہیں ہوا تھا اس کا ثبوت یہ ہے کہ آپ کی والدہ آپ کی بے قراری اور روحانی راہنما کے لئے آپ کی سخت کوشی پر اللہ تعالیٰ کے حضور جو دعا کیا کرتی تھیں اس میں ایک جملہ یہ بھی تھا کہ میرے اس فرزند نے از لذات جوانی دست شستہ بر آوردہ“ (حضرات القدس: ۱/۳۵۲) یعنی آپ نے روحانی تسکین کے لئے جوانی کی لذات سے بھی علیحدگی اختیار کر رکھی ہے، جس کا مطلب بہت واضح ہے کہ آپ نے خلافت یاب ہو کر اور واپس ہندوستان آ کر یہ نکاح کیا اور آپ کی والدہ محترمہ اس وقت بقید حیات تھیں نواب قلیج خان کے والد کا نام ہمیں معاصر کتب تاریخ میں نہیں مل سکا زاد المعاد ہی معاصر تذکرہ ہے جس میں خاندانی روایت کے مطابق اس کے مولف خواجہ کلاں نے جو نواب قلیج خان کے بھانجے اور

نواب کے والد کے نواسے تھے اپنے نانا کا نام میر محمد جان مدعو بہ خلج بہادر لکھا ہے، لیکن ایک متاخر کتاب تاریخ محمدی (تالیف بسال ۱۱۶۱ھ / ۱۷۴۸ء) میں ان کا نام امیر تنکری بردی آقا بن امیر خدا بردی اویرات جانی قربانی حاشیہ پر درج ہے (تاریخ محمدی ۲/۵/۱۲۰، تاریخ اکبری، تعلیقات بحوالہ تاریخ محمدی: ۳۵۴)

معاصر تذکرہ نویس امین احمد رازی نے لکھا ہے کہ قلیج خان کے اجداد سلاطین چغتائی کے ہاں ”صاحب نسبت“ تھے، ان کے دادا (امیر خدا بردی اویرات) ابوالغازی سلطان حسین مرزا کے ہاں ”مرتبہ قوی“ رکھتے تھے۔ (ہفت اقلیم ۱/۴۸۱) اسی مولف نے ان کے دائمی درس و تدریس کے شغل کا ذکر کرتے ہوئے بتایا ہے کہ قلیج خان فارسی میں شعر بھی کہتے اور لفظی تخلص کرتے تھے۔ (ایضاً)

دوسرے معاصر مورخ عبدالقادر بدایونی نے قلیج خان کا ذکر کرتے ہوئے لکھا ہے کہ وہ ”دین پر پاک اعتقاد“ رکھتے تھے، ان کا تخلص لفظی تھا چار فارسی اشعار بھی نقل کئے ہیں (منتخب التواریخ: ۲/۱۳۱) ان کا تعلق قبیلہ جان قربانی (جانی قربانی) سے بھی بتایا ہے، یہ قلیج خان ابتداء میں لفظی تخلص کرتے تھے لیکن بعد میں اسے بدل کر لامعی رکھ لیا تھا۔ (کاروان ہند: ۱/۴۲)

جانی، بخارا، سمرقند، فرغانہ، بلخ و بدخشان کے حکمران امراء کا خاندان تھا، جو ۱۰۰۷ء تا ۱۲۰۰ھ / ۱۵۹۸-۱۷۸۵ء حاکم رہا، ایک امیر یار محمد خان اور اس کا فرزند جان حاکم بخارا اسکندر شیبانی کی پناہ میں چلا گیا تو سکندر نے اپنی دختر زہرا خانم کا نکاح جان سے کر دیا جس کے

بطن سے باقی محمد تولد ہوا جو اس خانوادہ کا پہلا حکمران تھا۔ (لغت نامہ دھندا، طبقاتِ سلاطین اسلام، معجم الانساب زمباور) چونکہ یہ جان کی اولاد سے تھے اس لئے جانی کہلائے۔

کتب تاریخ اور تذکروں میں نواب قلیج خان کے ذی علم عالم و مدرس ہونے کا ذکر تو ملتا ہے لیکن ان کی روحانیت سے گہری دلچسپی کا تذکرہ نہیں کیا گیا، کتاب حاضر زاد المعاد میں ان کا تذکرہ حضرت خواجہ کے خلفاء میں کیا گیا ہے، ان کے معاصر غزالی مشہدی نے ان کی جو ہجوکی ہے اس سے ان کے باقاعدہ خرقہ یافتہ (مجاز خلیفہ) ہونے پر بھی پھبتی اڑائی ہے۔

صوفی زرہی زخرقہ در بردارد (ایضاً ۱/۳۰۲ حاشیہ)

جو ان کے صوفی باصفا ہونے کی معاصر دلیل ہے، غزالی مشہدی

ایک ملحد تھا۔ (منتخب التواریخ: ۳/۱۱۹)

نواب قلیج خان کی ایک خاندانی نسبت اند جانی بھی ہے۔ (ماثر

الامراء: ۳-۶۱، ذخیرۃ الخوانین: ۱/۱۷۳) میں ہے کہ وطن ایٹاں از نواہی

کابل است، اند جان تو کابل کے نواح میں نہیں بلکہ فرغانہ کے قریوں

میں سے ایک قریہ ہے معجم البلدان، کلمہ اندکان، اندگان ۱/۲۶۱،

اندجان، اندیجان، کے قدیم تلفظ اور دیگر اختلافات کے لئے ملاحظہ ہو:

گزیدہ مقالات تحقیقی بارٹولڈ ترجمہ کریم کشاورز ۵۶ و بہ بعد بامداد را ہنما،

نواب قلیج خان ۹۸۰ھ / ۱۵۷۲ء کو اکبر کے زمرہ ملازمین میں داخل

ہوئے اور اہم ترین ملکی مہمات و امور ان کے سپرد کئے گئے وزیر کے

درجہ پر فائز رہے دو مرتبہ لاہور کے ناظم بھی مقرر ہوئے، بہت سی

خدمات انجام دینے کے بعد پشاور میں ۱۰۲۳ھ / ۱۶۱۴ء کو انتقال ہوا
(آثار الامراء ۳ / ۶۴) دیگر تفصیلات کے لئے ملاحظہ ہو:

Athar Ali: Apparatus of Empire (index)

نواب قلیج محمد خان کے نام میں مورخین اور تذکرہ نویسوں میں
اختلاف ہے، قدیم ترین ماخذ تاریخ اکبری عارف قندھاری (۱۷۲)
میں عمدۃ الملک قلیج محمد خان، ہفت اقلیم ۱ / ۲۸۱ میں بھی یہی ہے، دیگر
کتب تاریخ منتخب التواریخ (۳ / ۴۲، ۸۰، ۱۳۰) بعد (اکبرنامہ، آئین
اکبری، ذخیرۃ الخوانین اور آثار الامراء ۳ / ۶۲ میں بھی اسی طرح ہے،
حضرات القدس ۲ / ۵۱ مولانا محمد قلیج خان، مکتوبات حضرت مجدد الف
ثانی (۱ / ۷۶، ۱۳۱ وغیرہ میں بھی محمد قلیج خان ہے، اسی طرح تاریخ
محمدی: ۲ / ۵ / ۱۲۰ میں بھی محمد قلیج خان ہی درج ہوا ہے۔

نواب قلیج خان کے کئی فرزند تھے (آثار الامراء ۳ / ۳۰۰، ۶۶
وہ بعد) ان میں سے قلیج اللہ جو حضرت مجدد الف ثانی کا مکتوب الیہ
(۱ / ۷۳، ۱۵۹، ۱۸۴ / ۲۹۷، ۲ / ۳۲ / ۷۱) اور اپنے والد کی
طرح متقی تھا، اپنے خانوادہ کے احوال پر ایک کتاب لکھی تھی جس کے
تاریخ محمدی کے مولف نے جا بجا حوالے دیئے ہیں لیکن ہمیں ان
تعلیقات کی تحریر تک اس رسالہ قلیج اللہ کے وجود کا علم نہیں ہے گویا یہ
رسالہ تاریخ محمدی کی تالیف ۱۱۶۱ھ / ۱۷۴۸ء تک موجود اور اس کے
مولف کے پیش نظر تھا، اگر یہ رسالہ مل جاتا تو ہمیں نواب قلیج خان اور
ان کے خاندان سے متعلق جا بجا قیاسات کا سہارا نہ لینا پڑتا قلیج اللہ کئی
رسائل کے مولف تھے، انہوں نے اپنا ایک رسالہ حضرت مجدد الف

ثانی کی خدمت میں بھی بھیجا تھا، جس کے مطالب پڑھ کر آپ نے خوشی کا اظہار فرمایا تھا، لکھا ہے:

..... رسالہ کہ فرستادہ بودند رسید جاہا کہ خواندہ شد در نظر خوب
درآمد..... (مکتوبات: ۱/ ۱۸۴/ ۲۹۸)

۲۷۶/ ۸-۹..... وایشان ہمدراں ایام از عقال واثقال سپاہ گری خلاص گشتہ.....
یعنی نواب قلیج خان نے ملازمت سے علیحدگی اختیار کر کے حضرت
خواجہ سے تعلق خاطر پیدا کر لیا، کتب تاریخ سے ان کی قطع نوکری کا
ثبوت نہیں ملتا، اس پر ہمیں تعجب نہیں کرنا چاہئے کتاب حاضر زاد المعاد
کے مولف نواب کے بھانجے اور یہ ان کی گھر کی روایت ہے، ایسا معلوم
ہوتا ہے کہ اپنی بہن کا عقد حضرت خواجہ سے کرنے کے بعد کچھ عرصہ وہ
ترک علاقہ کئے رہے پھر حضرت خواجہ کے وصال (۱۰۱۲ھ/ ۱۶۰۳ء)
کے بعد ملازمت کا نئے سرے سے آغاز کیا۔

۲۷۶/ ۱۰-۱۱ چوں در سوابق ایام دست ارادۃ در سلسلہ قادریہ بحضرت شیخ بہلول دادہ
بودند.....

یعنی نواب قلیج خان حضرت خواجہ کی خدمت میں آنے سے قبل
سلسلہ قادریہ میں شیخ بہلول دہلوی (ف ۱۰۰۷ھ/ ۱۵۹۹ء) کے مرید
تھے جو شاہ قمیص قادری کے خلیفہ تھے۔ (تاریخ محمدی: ۲/ ۵/ ۴۹،
کلمات الصادقین ۱۵۵-۱۵۶، رک تعلیقات حاضر ۲۲۸/ ۹-۱۰)

۲۷۷/ ۳-۶..... اجلہ خدمات ایشان خدمت تعمیر صفہ منورہ و تقطیع چہار چمن باغ آں
آستانہ متبرکہ و اتمام حجرہء مرثعہ سنگین.....

یعنی نواب قلیج خان کی خانوادہ حضرت خواجہ کے لئے خدمات جلیلہ میں سے اہم ترین خدمت حضرت خواجہ کے مزار پر صفہ اور اس روضہ مبارک سے منسلک باغ چہارچمن کی تقطیع ہے، جو انہوں نے خواجہ حسام الدین احمد کے ایما پر کی اور وہاں بلند اور سنگین پختہ حجروں کی تعمیر کی خدمت بھی انہوں نے ہی انجام دی، زاد المعاد کے ذریعہ روحانی دنیا میں یہ بات پہلی بار منظر عام پر آئی رہی ہے کہ حضرت خواجہ کے مزار کا صفہ (چبوترہ) نواب قلیج خان کی کوشش اور مالی تعاون سے تعمیر ہوا تھا یہ صفہ مبارک نواب کے انتقال ۱۰۲۲ھ / ۱۶۱۳ء سے پہلے بن چکا تھا۔

آپ کے وصال ۱۰۱۲ھ کے فوراً بعد آپ کے ملفوظات و کلیات کا جو مجموعہ مرتبہ ہوا تھا اس میں آپ کے مدفن پر کسی صفہ کا ذکر نہیں ہے (کلیات: ۶۵)

اسی طرح ۱۰۲۳ھ / ۱۶۱۴ء تک کے مدفونین دہلی کے تذکرہ کلمات الصادقین (ص: ۱۶۳) میں بھی کسی چبوترہ یا صفہ کا ذکر نہیں ہے تاہم مذکورہ کتاب کی تالیف سے قبل اور نواب کی وفات ۱۰۲۲ھ سے پہلے یہ مبارک صفہ تعمیر ہو چکا تھا، دہلی کی عمارات کی تاریخ پر لکھی جانے والی کتب سیر المنازل، آثار الصنادید اور واقعات الحکومت میں اس تعمیر اور تعمیر کنندگان نام تک درج نہیں ہے۔

۸-۷/۲۷۷ نیز از خدمات شائستہ ایشان مقرر ساختن وظائف بعضی از علماء دہلی و صلحاء

سرہند بود.....

یعنی نواب مذکور کی دوسری اہم خدمت اس خانوادہ کے لئے یہ

بھی ہے کہ انہوں نے علمائے دہلی اور حضرت مجدد الف ثانی سے وابستہ بعض اصحاب کے لئے حکومت وقت جہانگیر سے وظائف منظور کروائے، حضرت مجدد الف ثانی کے مکاتیب میں کئی مقامات پر اس امر کا ذکر ملے گا۔

۲۷۷/۱۲-۱۳ ایشان بعد از فوت نواب مرتضوی انتساب۔ در حصین وجع مدد معاش اس فقراء بطریق وکالت و نیابت.....

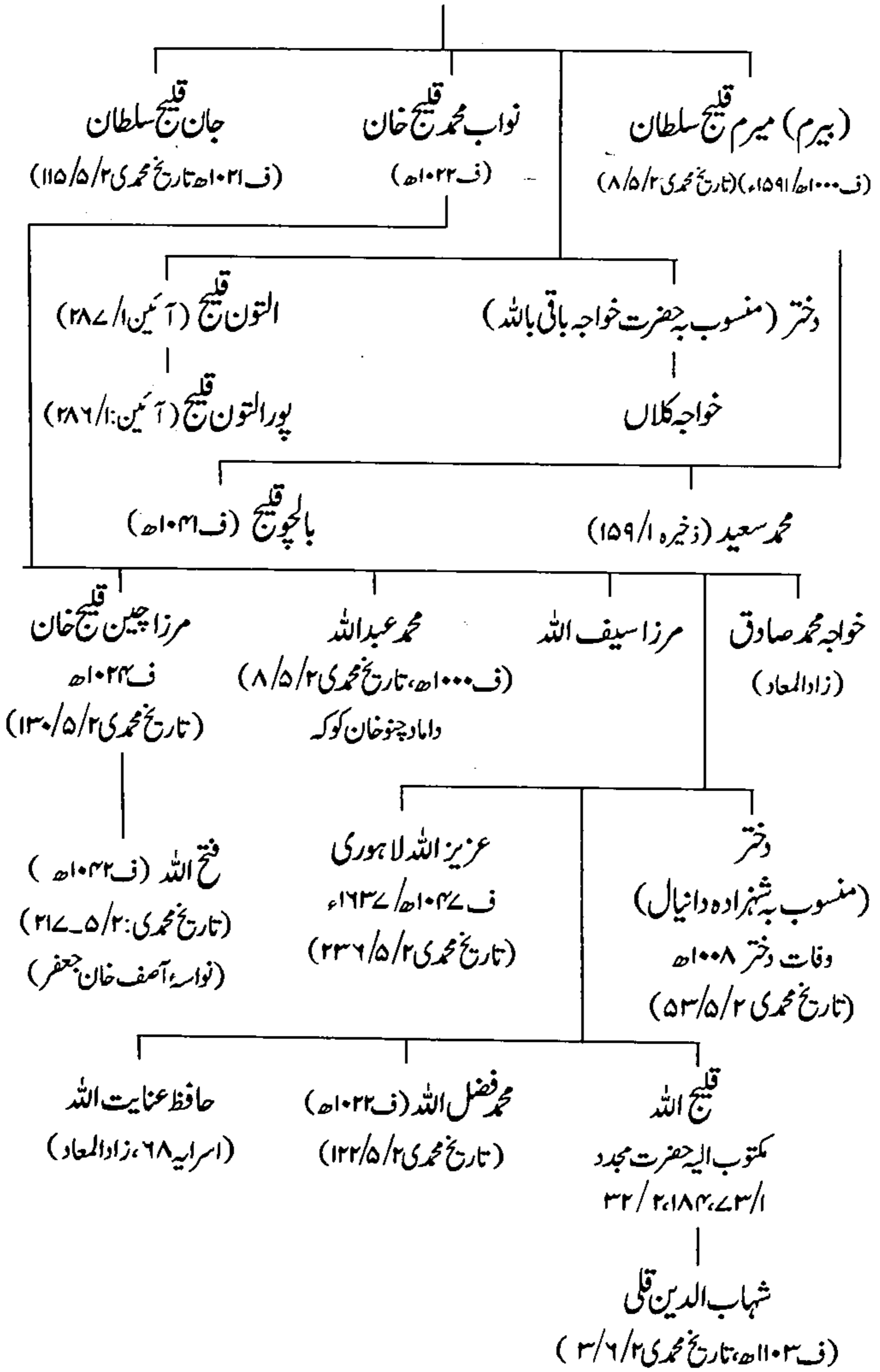
یعنی نواب مرتضیٰ خان فرید بخاری جو کہ خانوادہ نقشبندیہ کے سب سے بڑے معاون اور مددگار تھے اور بہت سے فقراء کے لئے مدد معاش کے طور پر جاگیریں دے رکھی تھیں کی وفات (۱۰۲۵ھ/۱۶۱۶ء) کے بعد بھی ان حضرات کی وکالت کرتے ہوئے وہ بحال کروائیں۔

۲۷۷/۱۶-۱۷..... اکنون کہ سن شریف ایشان قریب بہ ہفتاد رسیدہ.....

یہاں حضرت مولف کو سہو ہوا ہے یعنی وہ کہنا چاہتے ہیں کہ اس وقت (۱۰۲۴ھ) نواب قلیج خان کے عمر ستر سال ہو چکی ہے، جیسا کہ اس سے قبل ہم معاصر کتب تاریخ کے حوالہ سے لکھ چکے ہیں کہ وہ ۱۰۲۲ھ/۱۶۱۳ء کو پشاور میں فوت ہو گئے تھے وفات کے وقت ان کی عمر ۸۲ سال تھی (تاریخ محمدی: ۲/۵/۱۲۰)

اس خانوادہ کے بعض اسماء کتب تاریخ سے معلوم ہوئے ہیں جو بصورت شجرہ اس طرح ہیں۔

محمد جان مدعوبہ خلیج بہادر



قلیج اللہ (مؤلف رسالہ در احوال خانوادہ خود) بالچوچ قلیج خان بن
بیرم قلیج خان اور جان قلیج کے نام بھی کتب تاریخ میں ملتے ہیں (ماثر
الامراء ۳/۳۰۰، تاریخ محمدی: ۲/۵/۲۰۶ و بہ بعد و بامداد اشاریہ)
خواجہ خرد نے لکھا ہے:

مولانا محمد قلیج، ایشان طغائی حضرت اخوی اعظمی خواجہ عبید اللہ اند،
بعد از وقوع نسبت ترک تعلق و نوکری کردہ در خدمت حضرت خواجہ دادند
وضع صلاح تمام داشتند و تقید عبادات و اوراد و فضائل و کمالات حضرت
اخوی بیش از حوصلہ بیان است..... فقیر در بیماری اخیر ہم خدمت مولانا
محمد قلیج را دیدہ بود، در نظر بسیار خوب نمودند بذکر اشتغال داشتند (شرح
رباعیات ۲۸ ب، ۲۹ الف)

مرزا محمد سعید بن میرم قلیج برادر زادہ، قلیج محمد خان ایشان شش
صدی سی صد سوار منصب داشت و در ریاضت و سخاوت و حق گوئی مشہور
آفاق بود (ذخیرۃ الخوانین: ۱/۱۷۳، ۱۷۵، ۱۵۹)

..... خواجہ محمد صادق دام برکاتہ طغائی برادر اعز خواجہ محمد عبداللہ می شوند..... ۲/۲۷۸
یعنی خواجہ محمد صادق میرے (مؤلف) کے چھوٹے بھائی خواجہ
محمد عبداللہ کے ماموں ہوتے ہیں، خود خواجہ خرد نے وضاحت کی ہے:
”مخدومی خواجہ محمد صادق طغائی این فقیر بودند“ (شرح رباعیات:
۲۹ الف)

..... بزرگان ایشان بہ نجابت و نیک ذاتی در ہمدان عراق تبعین بودہ اند و
جد قریب ایشان برفاقت بعضی ذی اعمام خود در خدمت حضرت سید علی

ہمدانی..... در ولایت کشمیر رسیدہ اند

یعنی خواجہ محمد صادق ہمدانی کے اجداد حضرت سید علی ہمدانی (ف
۷۸۶ھ / ۱۵۸۵ء) کے ہمراہ ہمدان سے کشمیر آئے اور ان سے منسلک
رہے، آج ان اصحاب کے اسماء کسی ذریعہ سے بھی معلوم نہیں ہو سکتے۔

۱۱-۷/۲۷۸..... از وجوہ روساء قبیلہ ایشان نخستین کسی کہ بحضرت دہلی رسیدہ.....

کمالات..... مولانا حاجی محمد مند..... برفاقت مولانا کمال کشمیری بجمہتہ
طلب علوم غریبہ از کشمیر برآمدہ.....

یعنی خواجہ محمد صادق کے خانوادہ میں سے جو صاحب سب سے
پہلے دہلی تشریف لائے وہ مولانا حاجی محمد کشمیری تھے، جو مولانا کمال
کشمیری کے ہمراہ حصول علم کے لئے کشمیر سے روانہ ہوئے تھے۔

خود خواجہ محمد صادق ہمدانی نے لکھا ہے:

جد، مادری کاتب حروف است و اصل وی از ہمدان است، یکی
از آبادی کرام وی ہمراہ میر سید علی ہمدانی بکشمیر آمد و آں جا متوطن
شد..... مولانا تخمیناً در سن سی و سہ سالگی بہ نیت تحصیل علوم تجارت را
کہ شیوہ چندی از آبادی کرام وی بود قباب خود ساختہ بدہلی تشریف آورد
چنانکہ از خدمت مغفرت پناہ..... مولانا کمال کشمیری کہ بسیا لکوتی شہرت
دارند و جامع بودند میاں علوم ظاہری و باطنی، منقول است کہ ماو خدمت
مولانا حاجی محمد و..... ما در سیا لکوت ماندیم و ایشان بجانب دہلی تشریف
بردند و تحصیل علم و فضائل و کمالات را آنجا تمام کردند..... در مدرسہ دہلی
بارتہ افتادہ مشغول بودہ و گاہ گاہی طبع شریف وی میلی بجانب شعر نیز

فرمودی و ایں دو بیت جملہ از اشعار بلاغت آ ثار اوست چون سن
شریفش ہفتاد و شش رسید روز پنج شنبہ نور وہم ماہ صفر سنہ ہزار
و شش ازیں سپنج سرای ظلمانی بعالم جاودانی رو آورد و خدمت مخدومی ولی
نعمی مولانا حسن کہ ولد ارشد مولانا است ایں قطعہ در تاریخ وفاتش
در نوشت (کلمات ۱۵۹-۱۶۱)

اس اقتباس سے مندرجہ ذیل نتائج اخذ ہوئے ہیں:

۱..... مولانا محمد کشمیری مولف خواجہ محمد صادق کے جد مادری یعنی نانا تھے۔

۲..... مولانا حاجی محمد کشمیری اصلاً ہمدان کے تھے، ان کے اجداد میر
سید علی ہمدانی کے ساتھ ہمدان سے کشمیر آئے اور وہاں سکونت اختیار
کر لی۔

۳..... وہ ۳۳ سال کی عمر میں دہلی گئے یعنی حدود ۹۶۳ھ / ۱۵۵۵ء،
(۳۳-۱۰۰۶ = ۹۶۳ھ)

۴..... ان کے ہمراہ ایک اور متعلم مولانا کمال کشمیری بھی تھے، جو
سیالکوٹ حصول علم کے لئے گئے اور وہیں سکونت اختیار کر لی۔

۵..... لیکن مولانا محمد کشمیری دہلی چلے گئے وہاں تحصیل و تکمیل کے بعد
مدرسہ دہلی میں درس و تدریس کا سلسلہ شروع کر دیا۔

۶..... مولانا محمد کشمیری کبھی کبھار شعر بھی کہتے تھے، مولف نے ان کے
دو اشعار نقل کئے ہیں جو فارسی میں ہیں۔

۷..... موصوف ۷۶ سال کی عمر میں ۱۹ صفر ۱۰۰۶ھ کو فوت ہوئے تو
ان کے فرزند مولانا حسن نے قطعہء تاریخ وفات کہا

مولانا حاجی محمد کشمیری کے ہم سبق وہم سفر مولانا کمال کشمیری بن قاضی موسیٰ حنفی جو سیالکوٹ جا کر سکونت پذیر ہو گئے تھے اپنے عہد کے اکابر علماء میں سے تھے، موصوف سیالکوٹ اور لاہور دونوں مقامات پر درس دیتے تھے۔ ۱۰۱۷ھ / ۱۶۰۸ء کو لاہور میں فوت ہو کر یہیں دفن ہوئے، اخوند ملا جمال الدین انہی کے بھائی تھے، حضرت مجدد الف ثانی اور علای عبدالحکیم سیالکوٹی انہی ملا کمال کشمیری کے شاگرد تھے (روضۃ الابرار: ۲۶) خواجہ عبدالشہید احراری نقشبندی (ف ۹۸۲ھ) بن خواجکا بن خواجہ احرار (احوال و سخنان خواجہ احرار ۷۰) سے بیعت ارادت تھی (تحائف الابرار: ۱۷۷)

۱۳ / ۲۷۸ در مدرسہ معلیٰ حضرت بیگم کہ در وسط شہر واقع شدہ.....

یعنی مولانا محمد کشمیری دہلی کے مدرسہ حضرت بیگم میں پڑھاتے تھے جو شہر کے وسط میں واقع ہے.....

خواجہ محمد صادق نے اسے ”مدرسہ دہلی“ لکھا ہے۔ (کلمات: ۱۶۰)

۲۰ - ۱۷ / ۲۷۸ ہم در آں ایام شیخ..... نام از شیخ زادہ ہای ولایت جون پور بدہلی

رسیدہ و خدمت مولانا حاجی رابصبیہ آل عزیز عقد موصلت دست دادہ

..... انجب و افضل فرزندان ایشاں..... مولانا حسن دہلوی اند

یعنی جن دنوں مولانا حاجی محمد کشمیری دہلی میں مدرس تھے تو

جونپور کے ایک شیخ زادہ دہلی آئے اور ان کے تقویٰ سے متاثر ہو کر

انہوں نے اپنی بیٹی کا نکاح ان سے کر دیا، زاد المعاد کے نسخہ انڈیا

آفس کے فلم میں کوشش کے باوجود اس شیخ زادہ کا نام پڑھا نہیں جاسکا،

حاجی محمد کشمیری کے ہاں دو اولادیں ہوئیں اول خواجہ مولانا حسن دہلوی

یہ وہی بزرگ ہیں جن سے حج پر جاتے ہوئے حضرت مجدد الف ثانی کی ملاقات ہوئی تھی اور وہ آپ کو حضرت خواجہ باقی باللہ کی خدمت میں لے گئے تھے، خود حضرت مجدد الف ثانی ان کے اس احسان کا ذکر کرتے ہیں۔ (مکتوبات ۱/۲۷۹) مولانا حاجی محمد کشمیری کے ہاں ایک بیٹی بھی متولد ہوئی تھیں ہمیں معلوم نہیں ہو سکا کہ اس صاحبزادی کا عقد کن سے ہوا تھا بہر حال ان سے بھی دو اولادیں ہوئیں اول یہی صاحب ترجمہ خواجہ محمد صادق ہمدانی اور ایک صاحبزادی، خواجہ محمد صادق کی دو تصانیف تک ہماری رسائی ہوئی ہے اول کلمات الصادقین اور دوم طبقات شاہ جہانی دونوں کے آغاز میں مولف نے اپنے والد کا نام نہیں لکھا ورنہ آج ہمیں یہ معلوم ہو جاتا کہ حضرت خواجہ باقی باللہ کے دوسرے خسر کا نام کیا تھا؟ کیوں کہ اس صاحبزادی کے بطن سے جو بیٹی تولد ہوئی تھیں ان کا عقد مسنون حضرت خواجہ باقی باللہ سے ہوا تھا۔ خواجہ خرد انہی کے بطن سے تھے، انہوں نے شرح رباعیات میں بھی اپنے نانا کا نام نہیں لکھا۔

ہمیں تعجب ہے کہ مولانا زوار حسین مرحوم نے خواجہ محمد صادق کے والد کا نام کمال الدین کشمیری کیسے فرض کر لیا (حضرت مجدد الف ثانی ۸۰۷) جب ہم نے ان کی محولہ کتاب نزہۃ الخواطر (۵/۳۷۸) کی طرف رجوع کیا تو وہاں سرے سے ان کے والد گرامی کا نام ہی درج نہیں ہے، مزید افسوس یہ ہوا کہ ان کے مرید اور سلسلہء نقشبندیہ کے معروف محقق ڈاکٹر غلام مصطفیٰ خان مرحوم نے بغیر تحقیق کے اپنے شیخ کا بیان باقیات باقی (ص: ۲۶) میں نقل کر دیا۔

ہمارا قیاس ہے کہ ان دونوں حضرات کو مولوی فقیر محمد جہلمی کے تذکرہ حدائق الحنفیہ (ص: ۴۴۷) سے التباس ہوا ہے جہاں ملا محمد صادق حکیم دانا بن ملا کمال الدین سیالکوٹی کے حالات لکھے گئے ہیں یہ خواجہ محمد صادق کشمیری زیر بحث سے مختلف شخصیت ہیں اور ملا کمال الدین سیالکوٹی (ف ۱۰۱ھ) مذکور کے فرزند ہیں، مولانا کمال کشمیری سیالکوٹی بابا فتح اللہ ثانی کے داماد تھے۔ (تحائف الابرار: ۱۷۷)

۲۷۹/۳-۳ در خدمت حضرت شیخ چائیں لدہہ کہ از کبار خلفاء حضرت شیخ عبدالعزیز چشتی قدس سرہ بودہ اند.....

یعنی حاجی شیخ محمد کشمیری شیخ عبدالعزیز چشتی دہلوی (رک تعلیقات حاضر ۲۳۳/۱۷-۱۸) کے خلیفہ شیخ چائیں لدہہ (ف ۹۸۹ھ/۱۵۸۱ء) کے مرید تھے، شیخ مشہور وحدت الوجودی مکتب فکر کے نمائندہ اور فصوص و نقد فصوص کا درس دیتے تھے آخری عمر میں اکبر بادشاہ ان سے متاثر ہوا اور ”عبادت خانہ میں محل خاص“ کے قریب انہیں جگہ دی اور رات کو خلوت میں ان سے باتیں کرتا تھا (منتخب التواریخ: ۳/۷۴-۷۵)

۲۷۹/۲۰ مخدومی خواجہ محمد صادق، ہمیشہ زادہ ایشان می شوند.....
یعنی مخدومی خواجہ محمد صادق ہمدانی مخدومی مولانا حسن دہلوی کے ہمیشہ زادہ یعنی بھانجے تھے، وہ اس طرح کہ مولانا حسن کی بہن خواجہ محمد صادق کی والدہ تھیں، ان کا خانوادہ دہلی کے چند شرفا میں سے تھا۔
۲۸۰/۲-۱۵ عظیم مفاخر این خاندان حصول شرف مواصلت بحضرت خواجہ است بذرة فاخرہ صدف بطن والدہ خواجہ محمد صادق.....

یعنی اس خاندان کے قابل افتخار اقدام میں سے سب سے اہم وہ مواصلت ہے جو اس خاندان کی ایک دختر نیک اختر کا عقد حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ سے ہوا۔ وہ دختر خواجہ محمد صادق کی والدہ کے بطن سے تولد ہوئی تھیں یعنی خواجہ محمد صادق کی بہن تھیں اور ان ایام میں جب کہ یہ نکاح ہوا خواجہ محمد صادق صرف پندرہ سال کے تھے، اس مواصلت و مناکحت کے بعد یہ خانوادہ اپنی پرانی سکونت ترک کر کے حضرت خواجہ کے جوار قلعہ فیروزی میں آباد ہو گیا۔

خواجہ محمد صادق کا سال ولادت معلوم نہیں ہے ورنہ اس سے بآسانی اس نکاح کا سال معلوم ہو جاتا تاہم قیاسی سال مناکحت ۱۰۰۹ھ / (۱۶۰۰ء)

اس طرح متعین کیا جاسکتا ہے کہ اس زوجہ محترمہ سے جو فرزند یعنی خواجہ خرد تولد ہوئے ان کا سال ولادت خود حضرت خواجہ نے ۶ رجب ۱۰۱۰ھ پر قطعہ تاریخ کہا تھا، (کلیات ص: ۲۳۸) یقیناً یہ نکاح ولادت سے ایک سال قبل ۱۰۰۹ھ کو ہوا ہوگا، اور اس زوجہ محترمہ کے بھائی خواجہ محمد صادق اس وقت پندرہ سال کے تھے یعنی ۱۰۰۹-۱۵ = ۹۹۴ھ یعنی خواجہ محمد صادق کا سال ولادت ۹۹۴ھ قیاس کیا جاسکتا ہے۔ گویا حضرت خواجہ کی یہ دوسری زوجہ محترمہ اصلاً کشمیر کی تھیں جن کے بطن سے خواجہ خرد تولد ہوئے تھے اپنے نوشتہ قطعہ تاریخ میں لکھا ہے:

شکری بوالعجبی دست دا
شکر سی و گل ترک

یعنی اپنے اس فرزند کو حضرت خواجہ نے ایسا گل شکر یعنی گلقد
بتایا ہے جس کی شکر ہند کی ہو اور پھول ترک کا ہو اس سے معلوم ہوا کہ
اس فرزند کی والدہ کشمیر کی تھیں اور پدر بزرگوار ترک ہیں (کلیات،
مقدمہ نوشتہ مولانا ابوالحسن زید ص ۱۲)

۹/۲۸۱

در مجموعہء کلمات الصادقین کہ تالیف دادہ خدمت ایشان است.....

یعنی خواجہ محمد صادق ہمدانی کی تالیف کلمات الصادقین ہے۔ یہ
کتاب ۱۰۲۳ھ / ۱۶۱۳ء تک مدفونین دہلی کا تذکرہ ہے جس میں دہلی
اور اس کے مضافات میں دفن ہونے والے علماء، مشائخ اور شعراء کے
مفصل حالات مع ذکر محل وقوع مدفن درج کئے گئے ہیں۔ یہ کتاب
ڈاکٹر محمد سلیم اختر نے کئی خطی نسخوں کی بنیاد پر ایک مفصل مقدمہ کے ساتھ
ایڈٹ کر کے مرکز تحقیقات فارسی ایران، پاکستان اسلام آباد سے ۱۹۸۸ء
کو طبع کروائی۔

۱۸-۱۶/۲۸۱ تصنیف و تالیف فوائد لطیفہ و نکات شریفہ توجہ می گمارند و رسائل و مجموعہ ہای
خوب در ہر باب از نتائج قلم شریف ایشان بر صفحہ روزگار نسبت می
گردود.....

یعنی خواجہ محمد صادق ہمدانی اور ادواذکار کے بعد تصنیف و تالیف
میں مصروف رہتے تھے اور ان کے قلم سے کئی رسائل اور مجموعے مرتب
ہو کر یادگار بن چکے ہیں۔ خواجہ محمد صادق ہمدانی کی اب تک حسب
ذیل تالیفات ہمارے علم میں ہیں:

۱..... کلمات الصادقین (تعلیقات حاضر: ۹/۲۸۱)

۲..... طبقات، شاہ جہانی، اس کتاب میں مولف نے امیر تیمور (۷۷۰-۷۷۰-۷۷۰)

۸۰۷ھ / ۱۳۶۹ - ۱۴۰۵ء) سے لے کر شاہ جہان بادشاہ کے آغاز حکومت ۱۰۳۷ھ / ۱۶۲۷ء سے سال تالیف ۱۰۴۶ھ / ۱۶۳۶ء تک کے اکابر و اعیان کا تذکرہ کیا ہے یہ کتاب دس طبقات پر مشتمل ہے، ہر طبقہ کے تین ابواب ہیں باب اول میں سادات، علماء و اصفیاء کے احوال ہیں، باب دوم میں علماء و حکماء کے اور باب سوم ہر عہد کے شعراء کے حالات و نمونہ کلام کیلئے مخصوص ہے۔

یہ کتاب تا حال پوری طبع نہیں ہوئی ہے صرف اس کے طبقات نہم و دہم ہی شائع ہوئے ہیں جنہیں ڈاکٹر محمد اسلم خان نے مرتب کر کے شعبہ فارسی دہلی یونیورسٹی سے شائع کیا ہے طبقات کے خطی نسخے کتابخانہ آصفیہ حیدرآباد دکن، انڈیا آفس لائبریری، لندن اور برٹش میوزیم، لندن وغیرہ میں ملتے ہیں:

1. Storey C.A: Persian literature, vol. I. part II. p.1172

2. M. Saleem Akhtar: Kalimat-ul-Sadiqin, introduction.

pp. 76-77

۳..... آثار شاہ جہانی، اس کا ایک نسخہ خدا بخش لائبریری پٹنہ میں ہے، جو نا تمام ہے، اس میں جہانگیر کے عہد تک کے مختصر واقعات درج ہیں لیکن اس میں شاہ جہان کے عہد کا تذکرہ نہیں ہے۔ (مقدمہ ڈاکٹر محمد سلیم اختر بر کلمات الصادقین ص) ستوری نے اس کے ایک اور نسخہ ذخیرہ براؤن کا ذکر کیا ہے۔ (۱/۱/۵۶۸)

۴..... سلسلہ الصادقین، قیاس ہے کہ اس میں مولف نے اپنے مشائخ کا مفصل تذکرہ لکھا ہوگا لیکن یہ کتاب اب کہیں نہیں ملتی۔ (ستوری

(۱۱۷۱/۲/۱)

۵..... اسماء الرجال مشکوٰۃ، موضوع نام سے عیاں ہے اس کے بھی کسی خطی نسخے کا ہمیں تا حال علم نہیں ہے، خواجہ خرد نے شرح رباعیات (ورق ۲۹-الف) میں اس کا ذکر کیا ہے۔ نیز ملاحظہ ہو اسرار یہ: (۸۱)

۶..... حکایات الراشدین، کتاب کے نام سے سال تالیف برآمد ہوتا ہے۔

مولف اسرار یہ خواجہ کمال محمد سنہجلی جن کے ساتھ خواجہ محمد صادق کی نشست رہتی تھی اس میں سے ایک رباعی بھی نقل کی ہے۔ (اسرار یہ: ۸۱) حکایات الراشدین کے کسی خطی نسخے کا تا حال ہمیں علم نہیں ہے۔

۲۰/۲۸۱ اعظم حسنات ایشان..... در باب تحصیل علوم متداولہ برادر اعز خواجہ محمد

عبداللہ طال عمرہ از دست و ہمت ایشان بظہور آمدہ

یعنی خواجہ خرد (خواجہ محمد عبداللہ) مولف زاد المعاد کے برادر اصغر کی تعلیم و تربیت کی ذمہ داری خواجہ محمد صادق ہمدانی نے قبول کر لی تھی جو خواجہ حسام الدین احمد کی نگرانی میں ہوئی تھی خود خواجہ خرد نے انہیں مخدومی لکھا ہے۔ (شرح رباعیات ورق: ۲۹-الف)

مخدومی خواجہ محمد صادق طغانی این فقیر بودند بعد ازاں کہ این نسبت واقع شد بخدمت شرف شدند باوالدہ خود ہمانگی آنحضرت جا گرفتند، حضرت بایشان بسیار التفات داشتند وتوجہات می فرمودند۔۔۔۔۔ مخدومی رافضائل و کمالات بسیار بود تالیفات لطیفہ از قلم ایشان ظاہر شدہ مانند اسماء الرجال مشکوٰۃ و کلمات الصادقین وغیرہ آن در اوائل رمضان این سال کہ سال پنجاہ ودویم بعد الالف است بہوش تمام

ذکر گویاں از عالم رفتند (شرح رباعیات: ۹۲-۱)

۱..... خواجه محمد صادق کشمیری ہمدانی کی بہن حضرت خواجه باقی باللہ کی زوجہ محترمہ تھیں۔

۲..... شرح رباعیات کے مولف خواجه خردا نہی کے بطن سے تھے اسی لئے خواجه محمد صادق کو اپنا ماموں بتایا ہے۔

۳..... خواجه محمد صادق اس نسبت ازدواجی کے بعد حضرت خواجه کے حلقہ مریدین میں شامل ہوئے۔

۴..... خواجه محمد صادق کتاب اسماء الرجال مشکوٰۃ اور کلمات الصادقین کے مولف تھے۔

۵..... خواجه محمد صادق ہمدانی کا سال وفات رمضان ۱۰۵۲ھ ہے۔

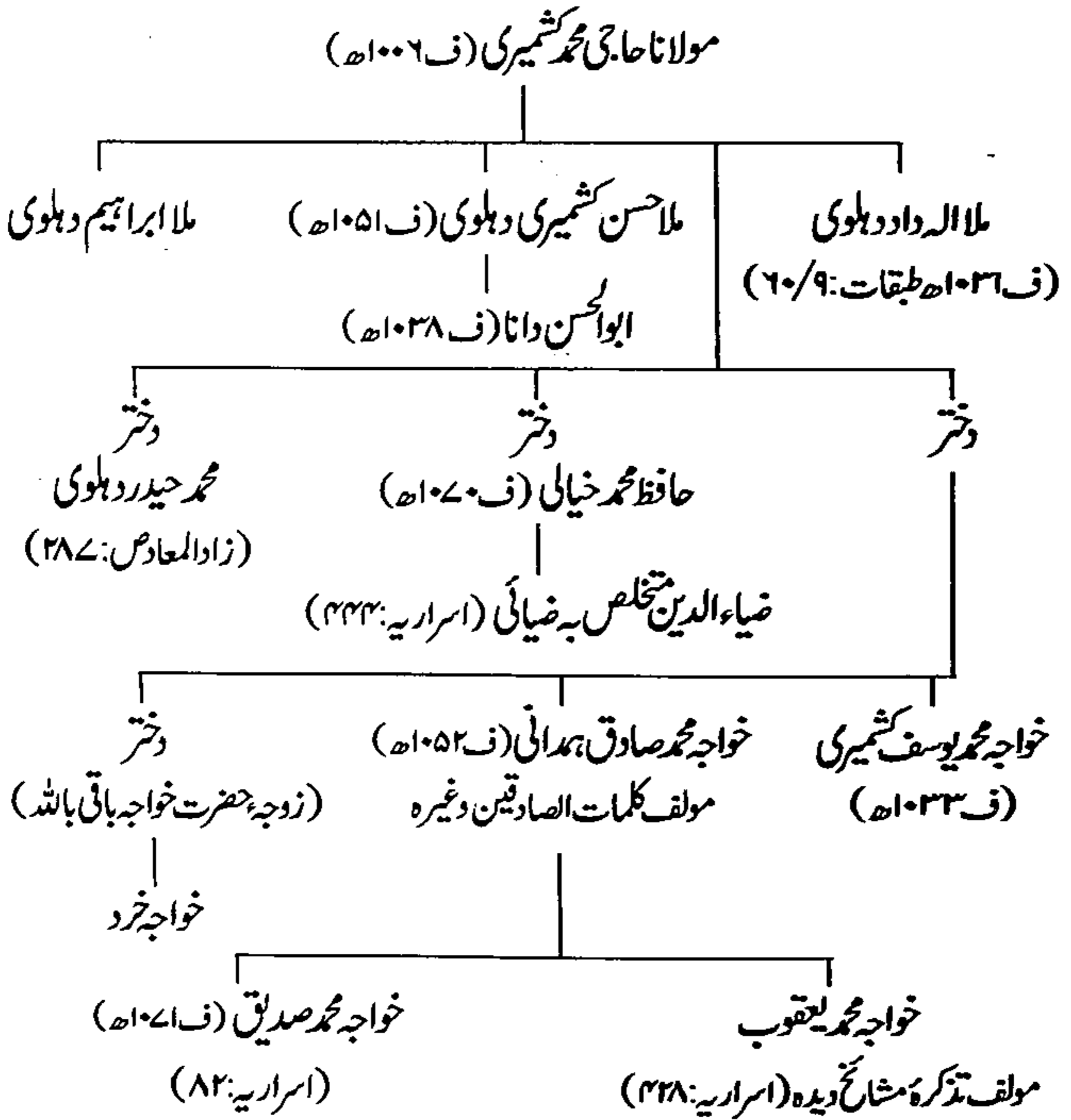
۶..... یہی سال شرح رباعیات کا سال تالیف ہے۔

خواجه محمد صادق حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی کے شاگرد بھی تھے انہوں نے خود انہیں جا بجا ”حضرت مخدوم“ لکھا ہے (کلمات ۱۳۹، طبقات ۱۰/۴) ان کے علاوہ شیخ فرید دہلوی (ف ۱۰۲۲ھ / ۱۶۱۳ء) کی خدمت میں بھی مطول پڑھی تھی۔ (کلمات بحوالہ مقدمہ: ۱۸)

اسرار یہ کے معاصر مولف خواجه کمال محمد سنہلی جو خواجه خرد کے مرید خاص تھے خواجه خرد کی زبانی خواجه محمد صادق کے متعلق بعض روایات بیان کی ہیں اور لکھا ہے کہ وہ میرے گہرے دوست تھے۔ میرے شیخ خواجه خرد کی خدمت میں اکثر آیا کرتے تھے، انہوں نے مولف سے حضرت خواجه باقی باللہ سے متعلق کئی روایات بیان کیں، انہوں نے وضاحت کی ہے کہ خواجه محمد صادق ہمدانی کے ایک فرزند

خواجہ محمد صدیق تھے جو خواجہ خرد کے خاص شاگرد تھے اور انہی کے صحبت یافتہ یعنی مرید بھی تھے، وہ عالم و فاضل تھے اور جامع مسجد فیروزی دہلی میں علوم دینہ کا درس دیتے تھے، وہ ۱۰۷۱ھ/۱۶۶۰ء کو فوت ہوئے اور متصل صفہ حضرت خواجہ باقی باللہ میں دفن کئے گئے۔
(اسرار یہ: ۸۱-۸۲)

خواجہ محمد صادق ہمدانی کا اوائل رمضان ۱۰۵۲ھ کو انتقال ہوا۔
(ایضاً ۸۱) خواجہ محمد صادق ہمدانی کشمیری دہلوی کے خانوادہ کے اسماء بصورت شجرہ اس طرح ہیں



۹-۸/۲۸۲ جد بزرگوار ایشان مخدوم اجل اکمل شیخ یوسف قتال علیہ الرحمہ در عہد

حکومت و سلطنت افغانہ صاحب مسند مشیخت

یعنی میاں شیخ جعفر کے جد اعلیٰ مخدوم شیخ یوسف قتال دہلی کے

اکابر میں سے تھے۔

شیخ یوسف قتال دہلوی قاضی جلال الدین لاہوری کے

مرید و داماد تھے، دہلی میں بہت ریاضت کی تھی، ۹۳۳ھ/۱۵۲۶ء کو

دہلی میں انتقال ہوا، وہیں پل سلطان تغلق کے قریب ان کا مزار ہے

(اخبار الاخیار: ۴۵۱) شیخ علاء الدین بن نور الدین اجودھنی نے شیخ

یوسف کی زندگی میں ۹۰۳ھ/۱۴۹۷ء کو ان کا خوبصورت مقبرہ بنوایا تھا

(نزہۃ الخواطر: ۳۹۸/۴) خواجہ محمد صادق ہمدانی نے شیخ یوسف قتال کی

کسی کتاب میں سے ان کے چار اقوال نقل کئے ہیں (کلمات الصادقین:

۱۲۰-۱۲۱)

۱۰-۹/۲۸۳ و آخر بامر حضرت خواجہ بعضی از اعزہ را مشغول کردہ اند و اثر توجہ

ایشان در آن اعزہ ظاہر گشتہ

مولف کے برادر اصغر خواجہ خرد سے بھی یہی روایت ہے کہ

حضرت خواجہ نے اپنے حین حیات شیخ جعفر کو اپنے بعض مریدوں پر

توجہ کیلئے فرمایا تو اس کے اثرات ظاہر ہوئے۔ (اسرار یہ: ۸۸)

زاد المعاد کی تالیف (۱۰۴۴ھ) کے دوران شیخ جعفر بقید

حیات تھے، معاصر مولف شیخ کمال محمد کا بیان ہے کہ وہ ۱۰۵۰ھ/

۱۶۴۰ء کو فوت ہوئے، شیخ یوسف قتال کی اولاد میں سے ایک اور فرد شیخ

ہاشم بھی تھے جو شیخ جعفر کے ماموں تھے وہ بھی حضرت خواجہ سے منسلک

تھے ان کا انتقال ۱۰۵۱ھ / ۱۶۴۱ء کو ہوا۔ (اسراہ: ۸۸)

ایک جعفر بیگ تھانی کے حالات طبقات شاہ جہانی (۶۳ / ۹)

میں ہیں جو ۱۰۲۶ھ کو فوت ہوئے جو زیر نظر شیخ جعفر سے مختلف ہیں۔

۲۸۴ / ۳-۴..... جناب ایشان (سید مصطفیٰ باغ پتی) قبل از ظہور حضرت خواجہ در

سلسلہ قادریہ مجاز و مرخص بودہ اند بمشیت و اقامت مراسم

معاصر مولف خواجہ محمد صادق ہمدانی نے ان کے بارے میں لکھا ہے:

..... سالہا بر مسند میسخت قیام داشت و صاحب سجادہ پدران خود بودہ

و مردم را ہدایت می کردہ ازاں جا کہ صدق و راستی تمام داشت ،

چوں آوازہ ارشاد و ہدایت حضرت خواجہ ما شنید ترک میسخت دادہ

پیش آنحضرت آمدہ و طلب طریقہ نمود و در اندک مدت طریقہ نقشبندیہ

در وی در گرفت و رخصت یافتہ و در سن ہزار و سی و ہفت وفات

یافت (طبقات شاہ جہانی: ۹ / ۴۲-۴۳)

خواجہ محمد صادق نے سید مصطفیٰ کی وفات (۱۰۳۷ھ) پر ایک

قطعہ تاریخ بھی لکھا تھا جو انہوں نے طبقات میں نقل کیا ہے۔

۲۸۵ / ۱۷-۱۸..... در ایام حضور حضرت خواجہ قدس سرہ سن شریف ایشان قریب بہ ہفتاد

رسیدہ بود.....

یعنی شیخ عمر بنوری جب اپنے مستقر بنور (من مضافات سرہند)

سے حضرت خواجہ کی خدمت میں حاضر ہوئے تو ان کی عمر تقریباً ستر سال

تھی اگر موصوف ۱۰۱۰ھ کو حاضر ہوئے ہوں تو اس اعتبار سے شیخ عمر

بنوری کا سال ولادت قیاسی طور پر ۹۴۰ھ (۱۰۱۰-۷۰ = ۹۴۰ھ)

متعین کیا جاسکتا ہے۔

۲۸۶/۱۹-۲۰ بعد از شش ہفت سال از رحلت حضرت خواجہ بعالم بالا انتقال نمودند
قبر ایشان در بنور.....

یعنی شیخ عمر بنوری حضرت خواجہ کے وصال ۱۰۱۲ھ کے چھ سات
سال بعد فوت ہوئے یہاں بھی قیاس سے کام لیتے ہوئے شیخ عمر کا سال
وفات حدود ۱۰۱۸ھ (۱۰۱۲+۶=۱۰۱۸) فرض کیا جاسکتا ہے۔ شیخ
عمر بنوری کے حالات متعارف تذکروں میں نہیں ملتے یقیناً یہ مشہور شیخ
آدم بنوری (خلیفہ حضرت مجدد الف ثانی) سے پہلے کی شخصیت ہیں اور
زاد المعاد کے مندرجات سے ان کا آبائی سلسلہ تصوف کا اظہار نہیں ہوتا۔
حاجی عبید اللہ سندھی جو کہ حضرت خواجہ کے مزار مبارک کی دیکھ
بحال کرتے تھے کی شہادت کے بعد خواجہ حسام الدین احمد کے حکم سے
شیخ عمر بنوری کے برادر زادہ شیخ عبدالرحمن بنوری دہلی آئے اور اپنے
خاندان سمیت بارہ سال تک یہ خدمت انجام دیتے رہے، خواجہ حسام
الدین احمد کے وصال ۱۰۴۳ھ کے بعد وہ واپس بنور چلے گئے اور ان
کی بجائے یہ خدمت شیخ عالم نے اپنے ذمہ لے لی (زاد المعاد: ۳۰۵۔
۳۰۶) یہاں پھر قیاس کا سہارا لیا جا رہا ہے کہ شیخ عبدالرحمن خواجہ حسام
الدین احمد کے وصال ۱۰۴۳ھ سے پہلے بارہ سال تک حضرت خواجہ
کے مزار کے متولی رہے یعنی (۱۰۴۳-۱۲=۱۰۳۱ھ کو دہلی آئے اسی
سال حاجی عبید اللہ سندھی شہید ہوئے ہوں گے۔

..... بملازمت حضرت شیخ ابن انبروہہ کہ بکشف اسرار..... ۶/۲۸۷

یعنی حضرت خواجہ سے منسلک ہونے سے پہلے شیخ ابوبکر سنہلی

امروہہ کے مشہور شیخ طریقت شیخ ابن سے وابستہ تھے۔

شیخ ابوالفتح عبداللہ ملقب بہ بدر چشتی معروف بہ ابن امر و ہوی کے سال وفات میں اختلاف ہے، معاصر مورخ عبدالقادر بدایونی نے جو ان سے ملے بھی تھے ۹۸۷ھ درج کیا ہے (منتخب التواریخ: ۳/۲۸)، اگر یہ سنہ درست تسلیم کر لیا جائے تو حضرت خواجہ باقی باللہ کی عمر اس وقت صرف پندرہ سال بنتی ہے (ولادت ۹۷۲ - ۹۸۷ = ۱۵) شیخ ابن شیخ علاء الدین چشتی کے خلیفہ تھے (اسرار یہ: ۸۹)

گویا شیخ ابن نے نور باطن سے یہ جان لیا تھا کہ حضرت خواجہ ولایت سمرقند سے خلافت یاب ہو کر آئے تو شیخ ابوبکر کو ان سے روحانی فیض حاصل ہوگا، یا ممکن ہے کہ ان کے فرزندوں میں سے کسی سے ان کا اتصال رہا ہوں، شیخ ابن کے چھ بیٹے تھے تفصیل کیلئے دیکھئے: محمود احمد عباسی: تاریخ امر و ہہ: ۲/۴۵)

خورشید مصطفیٰ رضوی؛ تذکرہ بدر چشت، مطبوعہ: ۱۹۷۵ء، اخبار الاخبار: ۴۶۴، نزہۃ الخواطر: ۴/۲۰۳، آثار الکرام: ۱۴۷)

..... بعد از استماع این بشارت خدمت شیخ ابوبکر..... بلاہور رسیدہ اند ۲۰/۲۸۷

وہم در آں حدود بشرف دیدار حضرت خواجہ مشرف گشتہ.....
یعنی شیخ ابن سے یہ بشارت حاصل کرنے کے بعد شیخ ابوبکر حضرت خواجہ کی آمد کی خبر سن کر ملاقات و زیارت کے لئے لاہور حاضر ہوئے اور حلقہ ارادت میں شامل ہونے والوں میں آپ سرفہرست تھے..... (حضرت خواجہ کی لاہور میں تشریف آوری اور دیگر امور کے لئے کتاب حاضر پر ہمارا مقدمہ ملاحظہ کریں)

.....الحال کہ از ہشتاد ساگی متجاوز گشتہ ہماں وضع وافتاد مصروف اند.....

یعنی زاد المعاد کی تالیف (۱۰۲۲ھ) کے دوران شیخ ابو بکر بقید حیات تھے، شیخ ابو بکر کی عمر سو سال سے زیادہ ہوئی (اسرار یہ: ۹۰) ان کی وفات حدود ۱۰۵۰ھ / ۱۶۴۰ء کو ہوئی اور باغ آستانہ حضرت خواجہ میں دفن ہوئے۔ (اسرار یہ: ۹۲)

اسرار یہ کے مولف کمال محمد نے جوانی کے ہم وطن اور عزیز ترین دوست تھے ان کے بارے میں خواجہ خرد کی بہت اہم روایات نقل کی ہیں جن میں بعض کا خلاصہ یہ ہے:

انہوں نے شیخ جعفر کی علاقائی نسبت سنہلی لکھی ہے گویا وہ سنہلی کے رہنے والے تھے۔

خواجہ خرد فرماتے ہیں کہ ایک بار شیخ تاج الدین سنہلی نے اہل سنہلی کی شکایات حضرت خواجہ کی خدمت میں لکھیں جن میں شیخ جعفر کا ذکر بھی تھا، حضرت خواجہ نے اس شکایت کو ناپسند کیا، مولف اسرار یہ کے والد (سید لعل) کے ساتھ شیخ جعفر کی ہم وطنی کے باعث خوب دوستی تھی، دونوں نواب مرتضیٰ خان فرید بخاری کے ہاں ملازم تھے اور سرانے کڑہ شیخ فرید (فرید آباد، دہلی) میں مقیم رہے، ایک بار شیخ جعفر ان کے گھر مقیم تھے کہ بیمار ہو گئے حضرت خواجہ عیادت کے لئے ان کے گھر تشریف لائے تھے، مولف کے ساتھ ان کی کم سنی سے بہت دوستی تھی، شیخ جعفر کی عمر سو سال سے زیادہ ہوئی تھی، وہ حضرت خواجہ کا سفارشی رقعہ لے کر برہانپور میں بیرم خان سے بھی ملے تھے۔

(اسرار یہ: ۸۹-۹۲)

۲۸۹/۱۷-۲۰ قبل از رحلت حضرت خواجہ قدس سرہ بامر آں عالی حضرت یک مدتی در

صحبت میاں شیخ احمد قدس سرہ کہ اعظم خلفاء حضرت خواجہ اند نیز بودہ اند
یعنی حضرت خواجہ کے حکم کے مطابق ملا قاسم علی تعلیم و تربیت کے
لئے حضرت شیخ احمد سرہندی مجدد الف ثانی کی خدمت میں رہے تھے،
معاصر ماخذ زبدۃ المقامات میں ہے کہ

تربیت او (ملا قاسم علی) حوالہ بحضرت ایشان (مجدد الف
ثانی) شدہ بود (ص: ۳۷۸)

حضرت مجدد الف ثانی اپنے ایک عریضہ بنام حضرت خواجہ میں
ملا قاسم علی کی استعداد کا ذکر کرتے ہوئے کہتے ہیں:

ملا قاسم علی کا حال بہتر ہے اس پر استغراق و استہلاک کا غلبہ ہے
اور اس نے جذبہ کے تمام مقامات سے فوق کی طرف قدم بڑھایا ہے
اور صفات کو جو پہلے وہ اصل میں سے دیکھتا تھا اب وہ باوجود اس کے
صفات کو خود سے جدا دیکھتا ہے اور خود کو اس نور سے جس سے صفات قائم
ہیں الگ پاتا ہے۔ (مکتوبات: ۸/۱/۱)

اسی طرح دفتر اول کے مکتوب نمبر ۱۱ اور پھر ۱۲ میں بھی ملا قاسم
علی کی روحانی ترقی کا ذکر ملتا ہے۔

۲۹۰-۱-۳ بعد ازاں بخدمت حضرت ایشان رجوع نمودہ تا آخر نفس از

آنحضرت مفارقت نہ نمودہ اند.....

ایسا معلوم ہوتا ہے کہ حضرت مجدد الف ثانی کے وصال (۱۰۳۳ھ/

۱۶۲۳ء) کے بعد ملا قاسم علی واپس دہلی حاضر ہو کر خواجہ حسام الدین

احمد سے منسلک ہو گئے تھے اور تادم حیات آپ سے وابستہ رہے۔

۶۳/۲۹۰ بامر عالی حضرت ایشان بہ تعلیم و تادیب ماہر دو برادر و مخدوم زادہ

بزرگ خواجہ جمال الدین حسین و مخدرہ سراوق عاجزہ بزرگ
آنحضرت مقید گشتہ بسواد خوانی فرقان مجید رسانیدند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کے حکم پر ملا قاسم علی ہم دونوں بھائیوں
یعنی خواجہ کلاں اور خواجہ خرد اور ساتھ ہی خواجہ حسام الدین احمد کے
بڑے بیٹے خواجہ جمال الدین حسین اور آپ کی بڑی بیٹی کی تعلیم و
تربیت پر مامور ہوئے۔

۱۷-۱۶/۲۹۰ ہم در آن سفر قبل از رحلت حضرت ایشان بہشت ماہ از عالم در گذشتند

یعنی ملا قاسم علی اسی سفر اکبر آباد کے دوران خواجہ حسام الدین
احمد کے وصال صفر ۱۰۴۳ھ سے آٹھ ماہ قبل یعنی حدود جمادی الثانی
۱۰۴۲ھ / ۱۶۳۲ء کو فوت ہوئے۔ ظاہر ہے کہ وہیں اکبر آباد میں صوفی
آباد جہاں حضرت خواجہ حسام الدین احمد کو امانتاً دفن کیا گیا تھا وہیں دفن
ہوئے ہوں گے۔

۱۰-۷/۲۹۱ بعد از فوت حافظ کلاں بشرف دیدار و بیعت حضرت خواجہ

عبدالشہید.....

یعنی حافظ میر جلال الدین محمد سمرقندی دہلوی مولانا حافظ کلاں
کے وصال کے بعد حضرت خواجہ عبدالشہید احراری (ف ۹۸۲ھ /
۱۵۷۴ء رک تعلیقات حاضر) سے بیعت ہوئے اور آخر میں حضرت
خواجہ باقی باللہ کے حلقہ ارادت میں داخل ہوئے۔ (اسرا یہ: ۷۰)

۱۹-۱۵/۲۹۲ بالجملہ خدام حافظ از نیکان روزگار بودند و حق منصب خطابت و از

تاثير حسن صوت خود از فراز نیز غلطان بر زمین افتاده اند.....

یعنی حافظ میر جلال الدین سمرقندی کو حسن قرأت کا اتنا ملکہ تھا کہ
سامعین محظوظ بھی ہوتے تھے اور ان پر اتنی رقت طاری ہو جاتی تھی کہ
مرغ بسکل کی طرح گڑ پنے لگتے تھے، خود مولف اسرار یہ نے کم سنی میں
ان کا ایک خطبہ سنا تھا، (اسرار یہ: ۷۱)

حضرت خواجہ کی بہت سے خوارق و کرامات ان کی وجہ سے ظہور
پذیر ہوئیں، حافظ جلال الدین کا انتقال ۱۰۳۷ھ / ۱۶۲۷ء کو دہلی میں
ہوا۔ (ایضاً: ۷۶)

..... حضرت خواجہ قدس سرہ بتقریب طوی جناب میاں شیخ رفیع الدین ولد
حضرت قطب عالم متوجہ قصبہ اعظم پور بودہ اند عبور سنبل نیز فرمودہ.....
یعنی جب حضرت خواجہ شیخ رفیع الدین بن شیخ قطب عالم بن شیخ
عبدالعزیز چشتی دہلوی کی شادی میں شرکت کیلئے دہلی سے اعظم پور
تشریف لے گئے تو راستہ میں سنہلی بھی گئے جہاں مولانا عبدالغفور
سنہلی آپ سے ملنے کے لئے حاضر ہوئے، اخلاص و محبت کے ساتھ
تعلیم سلوک کی درخواست کی جسے آپ نے قبول فرمایا اور انہیں اپنے
حلقہ ارادت میں داخل کر لیا۔

مولانا عبدالغفور اور میاں شیخ مرتضیٰ سنہلی کے مابین مصاحبت و
دوستی کا گہرا رشتہ تھا وہ کئی بار ایک ساتھ حضرت خواجہ کی خدمت میں حاضر
ہوئے اور وصال حضرت خواجہ کے بعد بھی آتے رہے۔ (اسرار یہ: ۷۸)

۱۶-۱۵/۲۹۳ یارب کہ برکات وجود شریف ایشان برای فقراتادیر گاہ سایہ.....
یعنی مولانا عبدالغفور سنہلی کتاب حاضر کی تالیف (۱۰۲۴ھ)

کے دوران بقید حیات تھے، اسرار یہ کے مولف خواجہ کمال محمد سنہجلی ان کے ہم وطن اور دوست تھے انہوں نے اپنے شیخ خواجہ خرد کی کئی روایات ان سے متعلق نقل کی ہیں اور براہ راست ان سے بھی روایات کی ہیں، انہوں نے ان کی وفات جمادی الاول ۱۰۵۹ھ/۱۶۴۹ء پر ایک قطعہ تاریخ بھی کہا تھا جو اسرار یہ میں موجود ہے (۷۸-۷۹)

شیخ عبدالغفور کے وصال کے بعد ان کے فرزند شیخ عبدالواسع ان کے جانشین بنے مولف اسرار یہ کے ساتھ ان کی بڑی دوستی تھی وہ خواجہ خرد کی خدمت میں تعلیم و تربیت حاصل کرتے رہے۔ ان کا سنہجلی میں ۱۰۶۸ھ/۱۶۵۸ء کو انتقال ہوا اپنے والد کے پہلو میں سنہجلی میں ہی دفن ہوئے مولف ان کے جنازے میں شریک تھے۔ (ایضاً: ۷۹)

شیخ عبدالغفور سنہجلی کے ایک بھائی شیخ رفیع بھی تھے جو جامع مسجد سنہجلی کے خطیب تھے۔ (ایضاً: ۷۹)

۲۹۵/۱-۲ اکنون نیز صاحب عہدہ ایں خدمت بایشانند و تا حال کہ سن ایشان بہ پنجاہ رسیدہ.....

معاصر وہم وطن تذکرہ نویس شیخ کمال محمد سنہجلی نے شیخ محمد ہاشم سنہجلی کا سال وفات ۱۰۵۱ھ/۱۶۵۱ء لکھا ہے (اسرار یہ: ۸۹) اور بعض اہم امور کا بھی تذکرہ کیا ہے، لکھتے ہیں:

از یاران خواجہ بیرنگ است آثار و برکات از وی نیک ظاہر بود
اخلاق و مروت عالی داشت و غربت و شکستگی عالی تر، شیخ من (خواجہ خرد)
گفتہ کہ وی از خورد سالی بصحبت خواجہ بیرنگ رسیدہ و از نسبت شریف

متاثر گشتہ..... و بعد از خواجہ بیرنگ بصحبت خواجہ ابرار تا آخر عمر پیوستہ
 و نسبت خوبی داشتہ..... وی را شیخ مرتضیٰ نسبت خواہر زادگی بود..... من
 ہر گاہ از اوائل ہابوی می شدم بہ نسبت وطن مراد دوست گرفتی، پس از ان
 گاہی کہ با شیخ من مرادیدی بہتر از ان لطف داشتی (اسرار یہ: ۸۸-۸۹
 ملخصاً)

۲۹۵/۱۲-۱۳..... اکنون مدتی است کہ از جانب ایشان (شیخ عبدالہادی بداونی)

چیزی نہ رسیدہ.....

شیخ عبدالہادی بداونی حضرت خواجہ سے منسلک تھے، خود
 حضرت خواجہ نے تعلیم و تربیت کے لئے حضرت مجدد الف ثانی کے سپرد
 کیا (زبدۃ المقامات: ۳۸۱) وہ آپ کے ہمراہ دہلی سے سرہند گئے، مولانا
 یار محمد قدیم اور مولانا عبدالہادی ایک ہی حجرہ میں رہتے تھے (حضرات
 القدس: ۲/۳۴۳)، حضرت مجدد الف ثانی نے حضرت خواجہ کی خدمت
 میں اپنے ایک عریضہ میں شیخ عبدالہادی کی روحانی ترقی کا ذکر ان
 الفاظ میں کیا ہے:

ملا عبدالہادی حضور با استغراق در ان پیدا کردہ است و نیز می
 گوید کہ مطلق منزہ راجلشانہ در اشیاء صفت تنزیہ می بینم و افعال
 را ہم ازو تعالیٰ می دانم دولت ایشان است کہ بظالبان و مستعدان
 فائض می شود (مکتوبات: ۱/۱۳/۳۵)

حضرت مجدد الف ثانی کا ایک مکتوب (۱/۲۷۵) بھی شیخ
 عبدالہادی کے نام ہے جو در بیان آنکہ در اختیار عزلت باید کہ حقوق

مسلمانان ضائع نشود..... کے موضوع پر ہے۔

مولانا شیخ عبدالہادی بدایونی بدایون کے منگن فاروقی خانوادہ سے تعلق رکھتے تھے، ۹ شعبان ۱۰۲۱ھ / ۱۶۳۲ء کو فوت ہوئے ان کا مزار بدایوں میں تکیہ خرم شاہ میں ہے (نسیم احمد فریدی: تذکرہ خلفائے مجدد الف ثانی، مشمولہ تذکرہ امام ربانی مجدد الف ثانی: ۳۴۳)

۳۰۰/۱۰-۱۱..... میاں شیخ طاہر از تربیت یافتہ ہاء حضرت ایشان اند.....

یعنی میاں شیخ طاہر فیروز آبادی، خواجہ حسام الدین احمد کے تربیت یافتہ تھے، شیخ طاہر فیروز آبادی کے حالات متعارف تذکروں میں نہیں ملتے ان کے ایک فرزند میاں محمد باقر تھے، انہوں نے بھی خواجہ حسام الدین احمد کی خدمت میں تعلیم و تربیت حاصل کی تھی، شیخ محمد عبداللہ خواجہ خرد سے بیعت تھے اور زاد المعاد کی تالیف کے دوران انہی کی نگرانی میں منازل سلوک طے کر رہے تھے۔ (زاد المعاد: ۲۹۰)

..... آنحضرت عمر ہا است کہ بشغل کتابت وجہ معیشت و کفاف وقت حاصل نموده.....

یعنی میاں شیخ طاہر فیروز آبادی نے ہر قسم کی ملازمت ترک کر کے کتابت کافن اختیار کر لیا تھا، خواجہ خرد نے بھی اس کی وضاحت یوں کی ہے:

مدتہا است کہ بحسب کتابت وجہ قوت بہم می رسانند و باوضاع نیک می گذرانند (شرح رباعیات: ۱۳۰-۱۳۱)

۳۰۴/۱۲-۱۳..... صبیہ..... میاں شیخ کمال والدہ فرزند ان خلافت مآبی میاں شیخ

رستم می شوند.....

یعنی میاں شیخ کمال کی بیٹی حضرت خواجہ کے خلیفہ میاں شیخ رستم سے منسوب تھیں، جو میاں شیخ رستم کے فرزندوں کی والدہ تھیں، معاصر مولف کمال محمد سنہلی نے ان کے ایک فرزند شیخ محمد قلی کا ذکر کیا ہے جو عالم و صوفی تھے انہوں نے شیخ عبدالحق محدث دہلوی کی شرح مشکوٰۃ فارسی کی لغات سراج المشکوٰۃ کے تاریخی نام سے تالیف کی تھی، شیخ محمد قلی کا انتقال ۱۰۷۳ھ / ۱۶۶۲ء کو ہوا۔ (اسرار یہ: ۶۷-۶۸)

لاحقہ قسم دوم

۲۰-۱۸/۳۱۰..... ایٹاں ثمرۃ الفواد..... حضرت خواجہ آفاق اند..... دو سالہ بودہ اند

کہ حضرت خواجہ ازیز عالم پر ملال بقرب حضرت ذی الجلال.....
یعنی حضرت خواجہ باقی باللہ کے وصال ۱۰۱۲ھ کے وقت خواجہ محمد عبداللہ صرف دو سال کے تھے، حضرت خواجہ کی والدہ محترمہ نے جو اس وقت بقید حیات تھیں ان کی پرورش کی، انہوں نے اس سرعت کے ساتھ ابتدائی تعلیم کے مراحل طے کئے کہ صرف دس ماہ میں فارغ ہو گئے جبکہ دیگر اطفال یہ ابتدائی مرحلے دس سال میں بمشکل مکمل کرتے ہیں۔

حضرت خواجہ کے دو فرزند تھے بڑے عبید اللہ ملقب بہ خواجہ کلاں اور دوسرے محمد عبداللہ مخاطب بہ خواجہ خرد یہ دونوں صاحبزادے دو ازواج محترمت سے تھے دونوں ایک ہی سال یعنی ۱۰۱۰ھ کو متولد ہوئے، وصال کے وقت خواجہ کلاں دو سال چار ماہ کے اور خواجہ

خرد صرف دو سال کے تھے خود حضرت خواجہ نے قطعہ تاریخ ولادت کہا تھا۔ (رک مقدمہ کتاب حاضر)

۲۰/۳۱۱، ۲۱/۳۱۲

..... ہم درس مذکور (ہفتہ ہترودہ سالگی) رخصت و اجازت از حضرت ایشاں گرفتہ بجمہتہ دریافت ملازمت حضرت میاں شیخ احمد قدس سرہ بسرہند تشریف بردند و.....

یعنی خواجہ خرد ۱۷-۱۸ سال کی عمر میں ہی خواجہ حسام الدین احمد سے رخصت و اجازت لے کر تکمیل سلوک کے لئے حضرت میاں شیخ احمد مجدد الف ثانی کی خدمت میں سرہند حاضر ہوئے، خواجہ محمد ہاشم کشمی نے لکھا ہے:

ذکر و مراقبہ کی تعلیم آپ نے ہمارے حضرت سے لی اور کئی مرتبہ دیوانہ وارد ہلی سے پیدل اور سوار حالت میں آستانہ پر حاضر ہوئے، الطاف و توجہات حاصل کیں، شرح مواقف جیسی علم کلام کی کتابیں اور بعض رسائل صوفیہ بھی آپ نے حضرت سے پڑھے ہیں، حضرت ان کے بارے میں بہت کچھ فرماتے تھے۔ (زبدۃ المقامات: ۶۶، ۶۷)

..... براحوال و مقامات و حقائق و معارف و علوم و کشف خاصہ ایشاں اطلاع تمام پیدا کردہ بدہلی رجوع نمودند.....

یعنی خواجہ خرد کو حضرت مجدد الف ثانی کے خاص احوال و اسرار کی کامل اطلاع تھی، زبدۃ المقامات میں ہے:

از علوم اسرار خاصہ حضرت ایشاں نیز بہرہ ہای لانہایہ

برداشتہ (ایضاً ۷۶)

۸-۶/۳۱۲ بعد از یک مدتی باز عزم ملازمت ایشان نمودہ در لاہور ایشان را دریافتند و شش ہفت ماہ در ملازمت ایشان گذرانندہ با اجازت نامہ ارشاد رجوع فرمودند.....

یعنی خواجہ خرد دوبارہ حضرت مجدد الف ثانی کی خدمت میں حاضری کے ارادہ سے نکلے تو آپ لاہور میں مقیم تھے خواجہ خرد وہیں آپ کی خدمت میں گئے، اس فقرہ سے حضرت مجدد الف ثانی کا چھ سات ماہ تک مسلسل لاہور میں قیام کا علم ہوتا ہے جو اس سے پہلے آپ کے سوانحی مواد سے معلوم نہیں تھا، خود خواجہ خرد لکھتے ہیں:

این فقیر چند مرتبہ از وطن مالوف بخدمت ایشان در سہرندو یک بار در لاہور مشرف شدہ و ہر بار چند گاہ در خدمت بسر بردہ الطاف بسیار می فرمودند و امیدواری چنان ست کہ آں الطاف سبب نجات اخروی کرد و اجازت عمل طریقہ و اجازت تعلیم نیز فرمودند بشارتہامی دادند معارف غامضہ بر زبان قلم ایقان میرفتند (شرح رباعیات: ۲۲ ب)

۹-۸/۳۱۲ دریں حسین سن مبارک آں عالی نژاد بہ بیست و چہار رسیدہ بود.....

یعنی خواجہ خرد جب لاہور حاضر ہوئے تو ان کی عمر ۲۴ سال کی ہو چکی تھی گویا اس سے ان کے قیام لاہور کا قیاسی سنہ ۱۰۳۴ھ = (ولادت ۱۰۱۰ + عمر ۲۴) برآمد ہوتا ہے اور یہی سال وصال ہے حضرت مجدد الف ثانی کا، حضرت خواجہ محمد معصوم نے بھی حضرت مجدد الف ثانی کے قیام لاہور کا ذکر فرمایا ہے (مکتوبات معصومیہ: ۱/۲۵)

جو غالباً انہی ایام کا ذکر ہے۔ (مقامات معصومی: ۸۳/۴)
 اس سے قبل حضرت خواجہ محمد معصوم کی لاہور میں شادی کے ایام
 میں بھی آپ کا لاہور میں طویل قیام کرنا ثابت ہے (مقامات معصومی:
 ۸۶-۸۴/۴)

۱۲-۱۳..... درحقیقت جمیع مکاتیب و رسائل حضرت میاں قدس سرہ خاص در
 مخاطب آں عالی نثر ادبظہور آمدہ.....

یعنی حضرت مجدد الف ثانی کے کئی مکاتیب خواجہ خرد کے نام ہیں،
 ملاحظہ ہو:

مکتوبات امام ربانی ۱/۲۲۹، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۳، ۲۶/۲،
 ۱۱۵/۳ (بحوالہ فہارس تحلیلی)

۱۴-۱۵..... بعد از آں عالی نثر ادبمخدوم زادہ ہای عالی استعداد حضرت میاں اعنی
 خواجہ محمد سعید و خواجہ محمد معصوم نیز اہلیہ مخاطب آں مکاتیب دارند.....
 یعنی خواجہ خرد کے نام حضرت خواجہ محمد سعید اور حضرت خواجہ محمد
 معصوم کے مکاتیب ہیں۔

مکتوبات سعیدیہ میں خواجہ خرد کے نام آپ کے تین مکتوبات
 ۲۷، ۳۰، ۳۱ ہیں، خواجہ خرد کے دو عریضے بنام حضرت خواجہ محمد سعید بھی
 اسی مجموعہ میں پائے جاتے ہیں۔ (ص: ۳۳، ۶۰)

لیکن حضرت خواجہ محمد معصوم کا کوئی مکتوب مخدوم زادہ خواجہ خرد
 کے نام مکتوبات معصومیہ کی مطبوعہ و مروجہ جلدوں میں موجود نہیں ہے۔
 (مطابق اشاریہ مکتوبات مرتبہ غلام مصطفیٰ خان)

۱۹-۲۰..... بعد از انقراض صحبہتاء مذکور آں عالی نثر ادب پای تردد در دامن

استقامت کشیدہ.....

یعنی حضرت مجدد الف ثانی کی مبارک صحبتوں کے بعد خواجہ خرد کو تردد لاحق ہوا، خواجہ محمد ہاشم کشمی لکھتے ہیں:

حضرت مجدد الف ثانی نے فرمایا اگر ہمارے یہ خواجہ زادہ اپنے ”کمال وسعت مشرب، شوریدہ حالی، بے تقیدی و تعینی“ نہ ہوتے تو میں ان کو تعلیم طریقہ کی اجازت دے دیتا تا کہ وہ اپنے والد بزرگوار کی جگہ سجادہ نشین ہوتے۔

حقیقت یہ ہے کہ یہ مخدوم زادہ بہت آزاد طبیعت ہیں چونکہ ”نسبت توحید و جوڈ“ سے مغلوب ہیں..... سرود و نغمہ سے بھی لطف اندوز ہوتے ہیں، اکثر شوریدہ حالی اور بے فکری کے عالم میں آنکھیں سامنے کو اٹھائے اور ٹیڑھی ٹوپی لٹکائے ہوئے کوچوں اور بیابانوں کی سیر کرتے ہیں اور پرسوز اشعار پڑھتے ہیں۔ (زبدۃ المقامات: ۶۷)

معلوم ہوتا ہے کہ بعد میں حضرت مجدد الف ثانی نے انہیں اجازت و خلافت ارشاد سے بھی نوازا دیا تھا۔ (حضرات القدس ۱ / ۱۳۱۳ اردو ترجمہ) حضرت مجدد الف ثانی خواجہ خرد کی وسعت مشرب سے ہمیشہ ہراساں رہتے تھے کہ اس تعین کے ساتھ اپنے والد ماجد کے مسند ارشاد اور سجادہ پر جانشین ہو سکیں گے یا نہیں (ایضاً ۱ / ۲۱۶) (خواجہ خرد کا وصال دہلی میں ۱۰۷۴ھ / ۱۶۶۳ء کو ہوا، اسرار یہ: ۲۹)

ان میں سے بعض امور کی توضیح کے لئے کتاب حاضر پر ہمارا مقدمہ ملاحظہ کریں۔

۱۳-۱۱/۳۱۳..... حلیہ جلیلہ ردوین حضرت ایشان اند و والدہ حضرت مخدوم زادہ

کمالات آمادہ خواجہ سراج الدین محمد طال عمرہ.....

یعنی حضرت خواجہ حسام الدین احمد نے اپنی پہلی اہلیہ بی بی فاطمہ بنت ملا مبارک ناگوری کی وفات ۱۰۲۲ / ۱۶۱۳ء کے ایک عرصہ بعد دوسرا نکاح بی بی زہری سے کیا جو کہ مخدوم زادہ خرد خواجہ سراج الدین محمد کی والدہ تھیں بی بی زہرہ ولیہ عصر بی بی دولت کی صاحبزادی تھیں جو حضرت خواجہ باقی باللہ کی تربیت یافتہ اور خلافت یاب تھیں۔

..... جناب سید..... شیخ محمد یوسف صاحب سجادہ حضرت شیخ عبدالوہاب بخاری علیہ الرحمۃ والغفران تشریف آوردند.....

یعنی جب سید شیخ محمد یوسف بخاری سجادہ نشین درگاہ شیخ عبدالوہاب بخاری خواجہ حسام الدین احمد سے ملنے کیلئے آئے تو ایک خواب کے بیان پر شیخ محمد یوسف نے آپ کو اس کی تعبیر کے طور پر نکاح ثانی کی طرف متوجہ کیا۔

شیخ محمد یوسف بخاری اپنے جد اعلیٰ حاجی عبدالوہاب بخاری دہلوی (۸۶۹ - ۹۳۲ھ / ۱۴۶۳ - ۱۵۳۵ء) کی درگاہ کے سجادہ نشین تھے اور معروف روحانی شخصیت نواب مرتضیٰ فرید بخاری سے بھی مودت اور رشتہ داری کے باعث خوشگوار مراسم رکھتے تھے۔ (تذکرۃ الابرار، ورق ۱۵۷ - الف)، شیخ محمد یوسف بن شیخ عبدالوہاب بن شیخ محمد شہید بن شیخ عبدالکریم بن محمد مشائخ بن شیخ حاجی عبدالوہاب، اپنے عہد کے اکابر علماء و صوفیہ میں سے تھے جو علماء و امراء کا مرجع تھے۔ شیخ محمد یوسف بخاری کی وفات ۱۰۲۰ھ / ۱۶۱۱ء کو ہوئی سرای شیخ عبداللہ قریشی روضہ بخاریان دہلی میں دفن ہوئے، ان کے فرزند شیخ عبدالوہاب بن

محمد یوسف مذکور اپنے والد کے سجادہ نشین تھے جو حدود ۱۰۶۰ھ/۱۶۵۰ء کو مریدین کی کثیر تعداد کے ساتھ حج کیلئے گئے تھے، شیخ عبدالوہاب بخاری ثانی (والد شیخ محمد یوسف) دہلی کے حاکم بھی بن گئے تھے۔ ۱۰۱۸ھ/۱۶۰۹ء کو ان کا انتقال ہوا (اسرار یہ ۱۵۰-۱۵۲ ملخصاً تذکرۃ الابرار ۶۱ ب) شیخ محمد یوسف بخاری کا سال وفات ۱۰۲۰ھ تذکرۃ الابرار سے ماخوذ ہے جو سہو کتابت معلوم ہوتا ہے، کیوں کہ زاد المعاد کی روایت کے مطابق وہ ۱۰۲۲ھ (وفات بی بی فاطمہ) کے عرصہ بعد خواجہ حسام الدین احمد کے نکاح ثانی کے محرک تھے، قیاس ہے کہ شیخ محمد یوسف بخاری سجادہ نشین حاجی عبدالوہاب بخاری اور شیخ محمد یوسف بن حاجی عبدالوہاب بن محمد شہید دو الگ الگ شخصیتیں ہوں گی۔

۱۶-۱۳/۳۱۷..... از محصول وضع مدد معاش و ثمن بیع حویلی لاہور سر ہر سال بحساب سراسری موازی سے چہار ہزار روپیہ درآمد شد.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کے آخری سات آٹھ سال میں معاشی تنگی دور ہو گئی تھی اور تین چار ہزار روپیہ سالانہ آمدنی ہونی لگی تھی، آپ کی لاہور میں ایک حویلی تھی جس کا باقاعدہ محصول (غالباً کرایہ) آپ کو حاصل ہونے لگا تھا، اس حویلی کی تفصیلات ہمیں معلوم نہیں ہیں خواجہ حسام الدین احمد مدتوں لاہور میں رہے تھے کتاب حاضر کے لاحقہ کی قسم اول کے آخر میں ان بزرگ افراد کے نام درج ہیں جو حضرت خواجہ باقی باللہ سے ارادت رکھتے تھے اور آپ کے سمرقند سے خلافت یاب ہو کر واپس آنے کا انتظار کر رہے تھے یہ افراد لاہور میں مقیم تھے اسی لاحقہ میں لکھا ہے کہ ان افراد کی کفالت خواجہ

حسام الدین احمد کے ذمہ تھی جب آپ سمرقند سے واپس تشریف لائے تو حضرت خواجہ کے حلقہ میں ”سابقین اولین“ یہی بزرگ تھے، یہی حضرات حضرت مجدد الف ثانی کی تحریک احیاء دین کیلئے مرتبہ کردہ ”جرگہ مہمان دولت اسلام“ کے رکن بنے تھے، یقیناً یہ طالبان صادق خواجہ حسام الدین کی اسی حویلی لاہور میں رہتے ہوں گے ممکن ہے کہ یہ حویلی آپ کے والد نواب غازی خان نے خریدی ہو یا ان کی بیگم بی بی فاطمہ بنت ملا مبارک ناگوری کو ورثہ میں ملی ہو اور ان کی وفات ۱۰۲۲ء کے بعد کی آمدنی خواجہ حسام الدین احمد کو ملنا شروع ہوئی ہوگی ہو، لاہور کے مقامی مورخین نے اس قسم کی کسی حویلی کا ذکر نہیں کیا۔

۱۱-۱۰/۳۱۸ نواب سپہ سالار مہابت خان دروہلی بود ہر روز گا ہی دوروز.....

نواب مہابت خان کیلئے دیکھئے تعلیقات حاضر (۱۶۱/۱۲)

۱۷-۱۶/۳۱۸..... غم خواری شصت ہفتاد کس از منتبان و متعلقان ہمشیرہ عزیزہ خان

زادہ ماہ رحمہما اللہ سبحانہ.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد اپنی ہمشیرہ خان زادہ ماہ کے متعلقین

بھی جو تعداد میں ساٹھ ستر سے کم نہیں تھے کی غم خواری کرتے تھے یعنی

ان کی مالی اعانت و کھانا وغیرہ بھی بہن کی وفات کے بعد ان کے ذمہ ہو گئی تھی۔

اس سے مندرجہ ذیل دو امور کا علم ہوتا ہے:

(۱) آپ کی بہن (خان زادہ ماہ) کے شوہر خواجہ حسام الدین احمد

کے حین حیات ہی فوت ہو گئے تھے۔

(۲) آپ کی بہن بھی آپ کی حیات میں فوت ہوئیں

ان کے عزیز واقارب اور اولاد وغیرہ جن کی تعداد ساٹھ یا ستر کے قریب تھی کی کفالت خواجہ حسام الدین احمد کرتے تھے۔

اس سے قبل جب آپ شاہ جہان کی طلبی پر دارالحکومت اکبر آباد میں جا کر مقیم تھے تو وہاں آپ کا متعدد مرتبہ اپنی ہمشیرہ کی حویلی میں جانے کا ذکر ملتا ہے۔ (تعلیقات ۱۷۸/۲) گویا یہ بہن اکبر آباد (آگرہ) میں رہتی تھیں یا ممکن ہے کہ یہ معاملہ کسی دوسری ہمشیرہ کا ہو جس کی تفصیلات سے ہم بے خبر ہیں۔

۱۶/۳۱۹-۱۷..... دریں خرچہ چار مذکور اثر ضحرت و ملال ظاہر نمی کردند.....

یعنی زوجہ خواجہ حسام الدین احمد ہر سال جو اخراجات کرتی تھیں انہیں اس پر ملال نہیں ہوتا تھا، ان مصارف کا تخمینہ ایک گراف کے ذریعہ یوں بیان کیا جاسکتا ہے۔

۴۰۰ روپے	خرچ سالانہ برہمسایان فیروز آباد
۸۰۰ روپے	۴۰ عرس بزرگان
۲۰۰۰ روپے	خاطر داری سالانہ نواب مہابت خان
۱۵۰۰ روپے	متعلقان ہمشیرہ خود
۱۰۰۰ روپے	خانقاہ
۵۰۰ روپے	عطریات
<u>۶۲۰۰ روپے</u>	

۸-۷/۳۲۱..... ابوالنصر خواجہ جمال الدین حسین..... فرزند بزرگ حضرت

ایشاں اند.....

یعنی خواجہ جمال الدین حسین خواجہ حسام الدین احمد کے بڑے

فرزند تھے، یہ زوجہ اول بی بی فاطمہ بنت ملا مبارک ناگوری کے بطن سے تھے۔

۱۲-۱۰/۳۲۱..... تولد ایشان قبل از رحلت حضرت خواجہ قدس سرہ بسہ سال روی داد و چوں اکثر فرزندان آنحضرت سابقاً در صغر سن فوت شدہ بودند.....

یعنی خواجہ جمال الدین حسین کی ولادت حضرت خواجہ باقی باللہ کے وصال (۱۰۱۲ھ) سے تین سال قبل ہوئی گویا وہ ۱۰۰۹ء [۱۰۱۲-۳] کو تولد ہوئے، ان کی ولادت سے پہلے خواجہ حسام الدین احمد کے کئی بیٹے کم سنی میں ہی فوت ہو گئے تھے، جب یہ پیدا ہوئے تو آپ انہیں حضرت خواجہ کی خدمت میں لے گئے اور عرض احوال کے بعد آپ نے طوالت عمر کی دعا دی اور ان کا نام نفحات الانس دیکھ کر رکھا۔ گویا یہ فرزند عالی قدر حضرت خواجہ کے حضور زیر ترتیب رہے۔

۱۹-۱۶/۳۲۲..... در آں ایام بامر حضرت ایشان..... بقصد ملازمت حضرت میاں شیخ احمد قدس سرہ مصحوب انواء ریاضت و..... در سر ہند مدت پنج شش ماہ بملازمت حضرت میاں گذرانندہ.....

یعنی ابتدائی تعلیم سلوک کے بعد خواجہ جمال الدین حسین خواجہ حسام الدین احمد کے حکم پر حضرت مجدد الف ثانی کی خدمت میں سر ہند حاضر ہو کر فیض یاب ہوئے اور وہاں پانچ چھ ماہ قیام کیا.....

حضرت مجدد الف ثانی نے اپنے کئی مکاتیب بنام خواجہ حسام الدین احمد میں آپ کے اس فرزند کا ذکر فرمایا ہے ۱/۲۰۷ میں حضرت خواجہ باقی باللہ کے دو فرزندان گرامی خواجہ کلاں و خواجہ عبداللہ (خواجہ خرد) اور میاں جمال الدین حسین اور حضرت خواجہ کے خلفاء میاں شیخ

الہ داد اور شیخ الہ دیا کے نہ پہنچنے کے بارے میں لکھا ہے۔ ۲۶/۲ میں ہے کہ خواجہ کلاں اور خواجہ جمال الدین حسین کے میاں شیخ الہ داد سے تعلیم تلقین لینے پر شرمندگی کے باعث ابھی تک وہ میرے پاس سرہند نہیں آئے ہیں۔

اسی طرح حضرت مجدد الف ثانی کے بعض مکاتیب خواجہ جمال الدین حسین کے نام ہیں۔

۴۲/۲ کا موضوع ہے در بیان انحصار نمودن صوفیہ سیرا در آفاق و انفس و.....

بارہ صفحات کا یہ طویل مکتوب تصوف و عرفان کے مسائل کا ایسا خلاصہ ہے جو صرف ایسے حضرات ہی کو لکھا جاسکتا تھا۔

۵۶/۳ بنام پیرزادہ خواجہ محمد عبداللہ (خواجہ خرد) اور خواجہ

جمال الدین حسین کے نام مشترکہ طور پر صادر ہوا ہے۔ ۸۱/۳ در حل معاملہ و تعبیر واقعہ او

حضرت خواجہ کے وصال کے کچھ دن بعد خواجہ حسام الدین احمد اور حضرت مجدد الف ثانی کے مابین کسی معاملہ پر کچھ ”ملال“ پیدا ہو گیا تھا جو بعد میں دور ہو گیا، اس کے بعد آپ نے اپنے فرزند بزرگ کو تربیت کیلئے حضرت مجدد الف ثانی کی خدمت میں بھیجا تھا۔ (زبدۃ

المقامات ۸۱-۸۲)

۹-۲/۳۲۳..... در خلال ہمیں ایام بحکم مبالغہ و ابرام عمہ شریف خود ملازمت پادشاہ

معظم..... امتیاز یافتند..... و بتدریج جد بمرتبہ بزرگوار ایشان حضرت

نواب غازی خان برسانند.....

یعنی خواجہ جمال الدین حسین کو ان کے چچا خواجہ علاء الدین حسن نے بڑے مبالغہ کے ساتھ شاہی ملازمت کرنے کی ترغیب دی کیوں کہ وہ خود بھی بادشاہ جہانگیر کے ہاں منصب دار تھے۔ (تعلیقات حاضر ۳۸/۳ و بہ بعد) ان کے کہنے پر خواجہ جمال الدین حسین جہانگیر کے پاس چلے تو گئے لیکن توجہ ان کی فقر و تجرید ہی کی طرف رہی مختلف طریقوں سے ہر قسم کی مراعات لینے سے انکار کرتے رہے، زاد المعاد ہی سے معلوم ہوتا ہے کہ انہوں نے اپنا یومیہ بھی کم کر کے صرف ۱۰ روپے قبول کیا، یہی وجہ ہے کہ کتب تاریخ میں اس نام کے کسی منصب دار کا ذکر نہیں ملتا۔

۳۲۳/۱۳-۱۵..... مقابلہ کتب فقہ و حدیث مثل مشکوٰۃ و سفر السعادت و کیمیائی سعادت وغیرہن.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کے فرزند بزرگ خواجہ جمال الدین حسین جب جہانگیر سے علیحدہ ہو کر آگئے تو پھر خانقاہ میں ہی تلاوت و مطالعہ کتب اور مقابلہ کتب متداولہ میں مصروف رہے، مذکورہ کتب حدیث، فقہ و اخلاق میں بہت مشہور ہیں۔

خواجہ جمال الدین حسین کو خواجہ خرد سے بھی کمال درجہ محبت تھی اور ان سے طریقہ نقشبندیہ میں اجازت بھی حاصل تھی، خواجہ خرد کے مرید خاص شیخ کمال محمد سنبھلی جن پر خواجہ جمال الدین حسین ایسی شفقت فرماتے تھے جو تحریر و تقریر سے مبرا ہتے لکھتے ہیں:

باشیخ من (خواجہ خرد) رابطہ اخلاص و محبت تمام دارد و شیخ
من اجازت ارشاد طریقہ نقشبندیہ بوی عنایت کردہ وہم شیخ من
رسالہ در وحدت از خلص مصنفات خود از علم توحید نوشتہ بوی
عطا فرمودہ۔ لطفی و عنایتی کہ بر من دارد زیادہ از گفت و نوشت
است (اسرار یہ ۱۶۳)

خواجہ جمال الدین حسین کا سال وفات ہمیں معلوم نہیں ہے
کتاب اسرار یہ کی تکمیل ۱۰۷۳ھ تک بقید حیات تھے۔

۷-۶/۳۲۶..... شیوہ و رفتار آں نور دیدہ آفرینش نسبت بحضرت ایشاں راست مانند

معاملہ حضرت خواجہ محمد یحییٰ بحضرت خواجہ عالم خواجہ احرار بود.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کا اپنے فرزند اصغر خواجہ سراج الدین
محمد کے ساتھ اسی نوعیت کی محبت و الفت تھی جو حضرت خواجہ احرار کو اپنے
فرزند خواجہ محمد یحییٰ کے ساتھ تھی، اگر خواجہ سراج الدین محمد چند دنوں
کیلئے کہیں جاتے تو جدائی برداشت نہیں کر سکتے تھے، یا ان کے اور ان
کے والد گرامی کے ساتھ کوئی معاملہ ہوتا تو آپ رشحات کی وہ فصل پڑھ
کر سنا تے جو خواجہ محمد یحییٰ سے متعلق ہے، رشحات میں ہے:

بغایت محبوب و مقبول آنحضرت چنانچہ در آخر حیات حضرت

خواجہ راقا تم مقام خود ساختند..... (۵۷۹/۲)

۱۵-۱۳/۳۲۶ در سفر آخریں کہ با کبرآباد شریف بردند آں نور دیدہ آفرینش را ہمراہ گرفتہ
بودند در مدت یک سال درست کہ در دار السلطنت مذکور توقف واقع

شد.....

یعنی جب آخری ایام مرض میں خواجہ حسام الدین احمد شاہ جہان کی طلبی پر اکبر آباد گئے تو اپنے اس فرزند خواجہ سراج الدین محمد کو ہمراہ لے گئے، خواجہ حسام الدین احمد ایک سال کامل وہاں مقیم رہے۔

اس سے آپ کی دہلی سے روانگی کا سال ۱۰۴۲ھ متعین کیا جا سکتا ہے اور اگلے ہی سال آپ کا اکبر آباد میں وصال ہو گیا تھا۔

خواجہ سراج الدین محمد کو شاہ جہان کی طرف سے قدر و جہت معیشت حاصل تھی، معاصر مولف کمال محمد سنہجلی کا بیان ہے کہ آپ میرے شیخ خواجہ خرد کے خاص شاگرد اور داماد تھے، لکھتے ہیں:

وی نیسہ شیخ الہداد و بی بی دولت در علوم ظاہر و علوم باطن از مہین شاگردان شیخ من است و داماد شیخ من، عالی فطرت است و بلند ہمت امروز بسا مردم غریب ماوراء النہر و بدخشان در ظل عنایت وی بہرہ مند و مرزوقند وی معزز سلطان ست (اسرار یہ ۱۶۳) مولف نے جو رباعی نقل کی ہے وہ خواجہ سراج الدین محمد کی معلوم ہوتی ہے۔ خواجہ سراج الدین محمد کا سال وفات معلوم نہیں ہے اسرا یہ کی تکمیل ۱۰۷۳ء تک بقید حیات تھے۔

یہاں اسرا یہ کے منقولہ جملہ کی وضاحت کر دی جائے کہ خواجہ سراج الدین حضرت خواجہ کے خلیفہ شیخ الہ دیا اور بی بی دولت کے نواسے تھے یعنی ان کی بیٹی بی بی زہری خواجہ حسام الدین احمد کے عقد میں تھیں جن سے یہ تولد ہوئے تھے۔

..... خواجہ محمد قاسم خالہ زادہ حضرت خواجہ اند حضرت خواجہ در

ایام صغرن بیشتر با والدہ عزیزہ ایشاں..... محشور بودہ اند تر پیتھا و پرور
شہاء تمام ازاں مشفقہ مہربان دیدہ.....

یعنی خواجہ محمد قاسم حضرت خواجہ باقی باللہ کی خالہ کے فرزند تھے،
حضرت خواجہ کم سنی میں انہی کے ساتھ رہتے تھے اور انہوں نے آپ کی
تربیت اور پرورش کی سعادت حاصل کی تھی، ایک عرصہ کے بعد جب
حضرت خواجہ نے دہلی میں سکونت اختیار کر لی تو اپنی اس مہربان خالہ کو
جن کا وطن کابل تھا دہلی بلا لیا وہ اپنے بیٹوں اور متعلقین سمیت دہلی
آگئیں۔

یہ بہت اہم روایت ہے جو کسی اور تذکرہ میں نہیں ملتی، یعنی
حضرت خواجہ کی والدہ کی بہن بھی اس وقت تک بقید حیات تھیں بلکہ وہ
حضرت خواجہ کے وصال (۱۰۱۲ھ) کے بعد فوت ہوئیں اس سے
ہمارے اس قیاس کو مزید تقویت ملتی ہے کہ حضرت خواجہ کے والد گرامی
نے کابل آ کر شادی کی تھی یہ خاندان کابلی نژاد تھا یہیں حضرت خواجہ کی
۹۷۱ھ میں ولادت ہوئی تھی، زاد المعاد کے الفاظ کہ خالہ کا ”وطن
کوئہ“ کابل تھا، اس امر کا بین ثبوت ہے۔

۸-۷/۳۳۰..... اکون مدتہاست کہ وضع سپاہگری راقباب حال خود ساختہ اند.....

یعنی خواجہ محمد قاسم نے عرصہ دراز سے فوج میں ملازمت اختیار کر
لی ہے، غالباً کوئی بلند مرتبہ عہدہ پر فائز نہیں ہوں گے، اس لیے کتب
تاریخ میں ان کے کارنامے درجہ نہیں ہیں۔

۱۳-۱۲/۳۳۰..... جناب ایشاں (میر سلطان منصور) از ابناء ملوک دیار بدخشان اندو

نوعی قرابتی بحضرت ایشاں مانیز دارند.....

یعنی میر سلطان منصور کے اجداد ختلان و بدخشان کے حکمران تھے ان کے والد اور دیگر افراد وہاں سے اکبر بادشاہ کے عہد میں ہندوستان چلے آئے تھے یہ حضرات امیر تیمور کی اولاد میں سے تھے، اکبر کے ہاں انہیں اعزاز و اکرام حاصل ہو گیا تھا۔

تفصیل کیلئے تعلیقات حاضر (۱۴/۲۸) ملاحظہ کریں

ان میں سے مرزا سلیمان بن خان مرزا بن بن میران شاہ بن امیر تیمور ۹۹۷ھ/۱۵۸۸ء کولاہور میں فوت ہوا (تاریخ محمدی ۲/۴/۲۶۰) باقی افراد مختلف معزز عہدوں پر فائز رہے اور یہ گروہ ”مرزایان بدخشان“ کہلاتا تھا مآثر الامراء وغیرہ میں ان کے احوال منتشر صورت میں ملتے ہیں۔ (تعلیقات مذکورہ ۱۴/۲۹)

البتہ یہ بات یہاں پہلی بار بیان ہوئی ہے کہ اس خانوادہ ملوک کی نواب غازی خان (والد خواجہ حسام الدین احمد) سے رشتہ داری تھی، کیا رشتہ تھا یہ ہمیں معلوم نہیں ہے۔

۲۳۰/۲۰، ۳۳۱/۱-۵

آں جناب (میر سلطان منصور)..... بعضی از فتورات عہد حضرت جنت مکانی..... خویشتن راسبک از محشر حشرات دنیا پرستان بیرون آورده بخدمت حضرت ایشان پیوستہ.....

یعنی ابتداء میں اپنے اجداد کی طرح میر سلطان منصور بھی سلطنت سے وابستہ رہے اور پھر عہد اکبری و جہانگیری کے فتورات اور مسلمانان ہندو مزاج کی صحبت سے دل برداشتہ ہو کر ان سے الگ ہو گئے اور خواجہ حسام الدین احمد سے روحانی وابستگی اختیار کر لی۔ (رک مقدمہ

(کتاب ہذا)

۱۱-۸/۳۳۱ زبان مدحت و توصیف حضرت میاں شیخ احمد قدس سرہ کشودند و

ترغیب و تشویق تمام فرمودہ آں جناب را بخدمت حضرت میاں قدس سرہ
فرستادند.....

یعنی جب میر سلطان منصور نے خواجہ حسام الدین احمد سے تعلیم
طریقہ کی درخواست کی تو انہوں نے حضرت مجدد الف ثانی کی تعریف و
توصیف میں بہت کچھ کہہ کر انہیں خود سرہند بھیجا جہاں انہیں بہت
روحانی فوائد حاصل ہوئے، حضرت مجدد الف ثانی کے احوال پر دو
معاصر تذکروں زبدۃ المقامات اور حضرات القدس میں میر منصور کے
سرہند حاضر ہو کر فیض یاب ہونے کا ذکر نہیں ملتا البتہ مکتوبات حضرت
مجدد الف ثانی میں ایک مکتوب الیہ میر منصور بیگ ہیں جن کے نام
مکاتیب سے اندازہ ہوتا ہے کہ وہ یہی بزرگ ہیں:

۳/۵۶/۳۹۸ سے جو خواجہ خرد اور خواجہ جمال الدین حسین بن خواجہ
حسام الدین احمد کے نام سے لکھا ہے کہ از میر منصور بیگ چہ گوید کہ
ہمیشہ آرزوئے صحبت دارند و از قوت بفعول نمی آرنند.....

اس کے علاوہ میر منصور کے نام آپ کے مندرجہ ذیل مکاتیب ہیں:

۱۲۰،۶۷،۶۳/۳

آخری مکتوب میں ان کے ملازمت ترک کر کے گوشہ نشینی اختیار
کرنے پر تحسین فرمائی ہے، اسی خط میں خواجہ خرد کے سرہند سے دہلی
واپس جانے اور بھرپور روحانی فوائد حاصل ہونے کا ذکر فرمایا ہے، جو
اس امر پر شاہد ہے کہ ان میر منصور بیگ کا تعلق اسی درگاہ حضرت خواجہ

باقی باللہ (دہلی) سے تھا۔

زاد المعاد ہی میں (لاحقہ قسم اول خاتمہ) میں حضرت خواجہ کے
سمرقند سے خلافت یاب ہو کر واپس آنے کا انتظار کرنے والے افراد کی
فہرست میں مرزا منصور بیگ ولد مہدی خان کا نام بھی درج ہے، جس
سے اندازہ ہوتا ہے کہ وہ اس حلقہ کے قدیم اور اولین افراد میں سے
تھے۔

۱/۲۳۲، ۲۰/۳۳۱

چوں یاد ایشان در خاطر پادشاہ مبرور حضرت جنت مکانی مخطور بود بعنائیت
والنقات ایشان را طلبیدہ.....

یعنی میر سلطان منصور جہانگیر بادشاہ کو جب یاد آئے تو اس نے
انہیں بلا بھیجا اور اعزازات سے نوازا، تو زک جہانگیری میں اس نام کی
کسی شخصیت کا ذکر نہیں ہے، ایک منصور خان کا چند مرتبہ نام آیا ہے جس
سے یہ اندازہ نہیں ہوتا کہ یہ زیر نظر شخصیت ہیں۔

۱۰۳۵ھ/۱۶۲۶ء کے واقعات کے تحت مہابت خان کی
بغاوت کے سلسلہ میں جہانگیر کی میر منصور بدخشی سے ترکی میں گفتگو کا
ذکر ملتا ہے (توزک ۲۸۷) ممکن ہے کہ اس سے مراد یہی میر منصور
بیگ ہوں۔

۳۳۲/۵-۱۰..... حضرت ایشان می فرمودند کہ در عہد آں پادشاہ مبرور (جہانگیر)
قریب بد آنچہ از حضرت قاضی اسلم و مولوی میر محمد فاضل..... نفع و تقویۃ
بدین و اسلام میر سید و از آں جناب نیز بظہوری آمد..... در حقیقت شیخ
الاسلام آن عرصہ جناب میر بودند.....

یعنی جہانگیر کے عہد میں دین اسلام کو جو تقویت قاضی اسلم ہروی اور قاضی مولوی میر محمد فاضل سے ہوئی وہ قابل توجہ ہے اور اس عہد میں شریعت کی ترویج کیلئے جو کام میر منصور نے کیا حقیقت میں وہی شیخ الاسلام ہیں۔

قاضی اسلم ہروی کے حالات اسی لاحقہ میں ملاحظہ کریں، انہوں نے اہل اسلام کی ہمہ وقت پشت پناہی کی (طبقات شاہ جہانی ۱۰/۳۶) مولانا محمد فاضل بدخشی اپنے عہد کے اکابر علماء میں سے تھے اور حضرت خواجہ باقی باللہ کے مرشد مولانا خواجگی املنگی کے مرید خاص بھی تھے۔ (طبقات شاہ جہانی ۱۰/۳۶) وہ عین القضاة ہمدانی کی اولاد میں سے تھے، لاہور میں سکونت اختیار کر لی تھی، جہانگیر نے انہیں پنجاب کی صدارت پر متعین کیا پھر میر عدل عسکر بنا دیا..... شاہ جہان کے ابتدائی عہد میں ملازمت سے علیحدگی اختیار کر لی اور لاہور میں درس و تدریس کا آغاز کر دیا۔ ۱۰۵۰ھ/۱۶۴۰ء کو فوت ہوئے (مرآة العالم ۲/۲۴۰) (رک مقدمہ کتاب حاضر)، میر منصور حج کیلئے گئے تھے وہیں مکہ مکرمہ میں دفن ہیں (مکتوبات معصومیہ ۳/۷۰/۱۱۳-۱۱۴)

..... (خواجہ محمد افضل) از اقرباء قریبہ حضرت ایشانند..... ۱۸/۳۳۳

یعنی خواجہ محمد افضل خواجہ حسام الدین احمد کے قریبی رشتہ داروں میں سے تھے۔

اس وقت تک ہمارے پاس اس امر کی شہادت کیلئے کوئی شواہد نہیں ہیں کہ خواجہ محمد افضل کا خواجہ حسام الدین احمد کے ساتھ نسبی طور پر

کیا تعلق تھا؟ ایک افضل محمد بن شیخ یوسف تمیمی انصاری آپ کے ہم
زلف تھے یعنی ملا مبارک ناگوری کی ایک بیٹی سے ان کا نکاح ہوا تھا
لیکن وہ تو بہت پہلے ۱۰۰۳ھ / ۱۵۹۴ء کو فوت ہو گئے تھے (تاریخ محمدی
۲/۲/۲۵)

اس لئے اس افضل محمد اور خواجہ محمد فضل میں کوئی مناسبت نہیں
ہو سکتی موخر الذکر زاد المعاد کی تالیف کے دوران (۱۰۴۳ھ) بقید
حیات تھے، ان کے نام کے ساتھ ”دامت برکاتہ“ کا دعائیہ جملہ بھی
اس کی شہادت دیتا ہے، افضل محمد کے فرزند عبدالصمد نے ابوالفضل کے
انشاء مرتبت کئے تھے اور صوفیہ کا ایک تذکرہ اخبار الاصفیاء بھی تالیف
تھا۔

۳۳۴/۲-۷..... شرح ملا..... بمطول و شرح شمسہ..... بہدایہ و تلوح

یہ تمام درسی کتب ہیں جو اس وقت مدارس اسلامیہ پاکستان و ہند
میں رائج تھیں شرح ملا جامی سے تلوح تک سب کتب معروف اور
متداول ہیں۔

۳۳۵/۵-۶..... حضرت ایٹال علیہ التحیۃ والرضوان جناب ایٹال رانیز بملازمت
..... حضرت میاں جیو..... فرستادند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد نے خواجہ محمد افضل کو تعلیم و تربیت
کیلئے حضرت مجدد الف ثانی کی خدمت میں سرہند بھیجا۔

ایسا معلوم ہوتا ہے کہ ابتداء میں انہیں کچھ تردد رہا، خود حضرت
مجدد الف ثانی اپنے ایک مکتوب بنام خواجہ خرد اور خواجہ جمال الدین
حسین بن خواجہ حسام الدین احمد میں یہ گلہ فرماتے ہیں:

خواجہ محمد افضل کا کیا گلہ کروں وہ تو تم دونوں سے زیادہ دوستی کے معاملہ میں بہت دور ہیں بلکہ ہماری دوستی سے ہراساں ہیں۔ (مکتوبات ۵۶/۳)

حضرت مجدد الف ثانی کا ایک مکتوب بھی مولانا محمد افضل کے نام ہے جس کا موضوع ہے: در بیان معنی آنکہ گفتہ اند در ان حضرت ذوق یافت ست نہ یافت و در تحقیق اندراج النہایۃ فی البدایۃ کہ خاصہ این طریقہ است و بیان افضلیت این طریقہ بر طرق دیگر (مکتوبات ۴۳/۲)

۱۳-۱۱/۳۳۵ در عہد پادشاہ دین پناہ بخدمت خطر قضا دار السلطنت نامزد گشتہ

یعنی شاہ جہان بادشاہ نے خواجہ محمد افضل کو اکبر آباد طلب کر کے انہیں دار السلطنت میں قاضی کے عہدہ پر فائز کیا۔
افسوس کہ ہمارے پاس اس امر کی توضیح کیلئے ماخذ نہیں ہیں کہ وہ کب اور کتنا عرصہ قاضی رہے، ڈاکٹر اطہر علی کے مرتبہ گوشواروں سے بھی ہمیں اس نام کے کسی قاضی کا علم نہیں ہو سکا۔

Ather Ali : Apparatus of Empire,

خواجہ محمد افضل حضرت خواجہ محمد معصوم سرہندی سے بھی عقیدت کامل رکھتے تھے اور انہیں حضرات صاحبزادگان سرہند سے قلبی تعلق تھا، حضرت خواجہ شاہ محمد یحییٰ بن حضرت مجدد الف ثانی کا مکتوب لے کر آپ دہلی سے سرہند حاضر ہوئے تھے اور حضرت خواجہ محمد معصوم کی خدمت میں پیش کیا تھا (مکتوبات معصومیہ: ۱۱۸/۲)

خواجہ محمد افضل کو خواجہ محمد عبید اللہ ملقب بہ مروج الشریعت بن
حضرت خواجہ محمد معصوم سرہندی کی خدمت میں بھی ارادت کامل تھی
انہیں خواجہ عبید اللہ کی طرف سے خلافت ”بطریق سفارت“ بھی حاصل
تھی جو انہوں نے خود اپنے ایک مکتوب ۳۱ میں انہیں لکھ کر بھیجی تھی
(خزینۃ المعارف: ۵۲)

اس کے علاوہ خواجہ عبید اللہ کے ایک اور مکتوب سے ان کے سفر
حرین الشریفین کے ارادہ کا بھی علم ہوتا ہے (ایضاً ۲۹/۵۰) غالباً
خواجہ محمد افضل کا یہ سفر انہی حضرات کے ہمراہ ۱۰۶۷ھ/۱۶۵۶ء میں
ہوا ہوگا.....

خواجہ محمد افضل کو جو اجازت و خلافت ملی تھی وہ ”بطریق سفارت“
تھی، خلافت کا یہ سلسلہ حضرت خواجہ محمد معصوم سرہندی نے جاری کیا
تھا آپ نے اپنے چار خلفاء کو اورنگ زیب عالمگیر کی تربیت کیلئے جو
خلافت مقیدہ دی تھی اسے سفارت کا درجہ بھی حاصل تھا (مقامات معصومی
۱/۱۶۷-۱۷۳) اس سلسلہ کو آگے بڑھاتے ہوئے آپ کے صاحبزادہ
خواجہ عبید اللہ نے انہی اسی خلافت کے اہل قرار دیا تھا کیوں کہ وہ شاہ
جہان کی طلبی پر آگرہ میں جا کر وہاں کے قاضی مقرر ہوئے تھے
(زاد المعاد ۲۸۰/۱۰/۱۷) گویا وہ خدمت قضا کے ساتھ اصلاح احوال
اور ترویج شریعت کا فریضہ بھی انجام دیتے تھے۔

..... ۱۸-۱۷/۳۳۶ مخدوم معظم مولانا محمد یوسف مرغینانی اند کہ حضرت ایشان ما پارہ
وقتی بہ نزد مخدوم معظم چیزی خواندہ اند.....

یعنی مولانا محمد دوست کے والد مولانا محمد یوسف مرغینانی حضرت

خواجہ کے اکمل اصحاب میں سے تھے، خواجہ حسام الدین احمد نے ان سے کچھ پڑھا بھی تھا، پھر حضرت خواجہ کے حکم پر وہ حضرت مجدد الف ثانی کی خدمت میں حاضر ہوئے تھے اور وہیں سرہند میں ہی انتقال کیا.....

زبدۃ المقامات (ص ۳۶۷) میں مولانا یوسف سمرقندی نام کے حضرت مجدد الف ثانی کے ایک خلیفہ کے جو احوال درج ہیں وہ یہی مولانا محمد یوسف مرغینانی معلوم ہوئے ہیں، مرغینان ماوراء النہر میں فرغانہ کے قریب واقع ہے، فقہ حنفی کی مشہور کتاب الہدایہ کے مولف شیخ الاسلام برہان الدین علی مرغینانی (ف ۵۹۳ھ / ۱۱۹۷ء) کا تعلق بھی اسی علاقہ سے تھا، سمرقند اور مرغینان انہی علاقوں میں سے ہیں سمرقند کی زیادہ شہرت کے باعث قیاس ہے کہ مولانا محمد یوسف کو زبدۃ المقامات میں مرغینانی کی بجائے سمرقندی لکھ دیا گیا ہوگا، البتہ زبدۃ المقامات کے مولف کا یہ بیان کہ مولانا حضرت خواجہ کے وصال کے بعد حضرت مجدد الف ثانی سے منسلک ہوئے تھے اور صاحب زاد المعاد کی اطلاع کہ خود حضرت خواجہ کے حکم پر وہ حضرت مجدد الف ثانی کی خدمت میں آئے قدرے تضاد ہے تاہم دونوں مولف معاصر ہیں ان کے بیان کو ترجیح دینے کے ذرائع اب مفقود ہیں۔

حضرت مجدد الف ثانی کا ایک مکتوب (۱/۵۷) شیخ محمد یوسف کے نام ہے جہاں ان کے نام کے ساتھ کوئی نسبت درج نہیں ہے، جس سے معلوم ہوتا ہے کہ بزرگی ان کے خاندان میں موروثی تھی حضرت مجدد الف ثانی نے انہیں دعادی ہے کہ اللہ تعالیٰ انہیں اپنے بزرگوں

کے طریقہ پر قائم رہتے ہوئے شریعت کا پابند رکھے.....

۳۳۷/۸-۷..... مولانا دوست محمد نیز در عہد حضرت خواجہ آفاق قدس سرہ بہفت

ہشت سالگی رسیدہ بودند.....

یعنی خواجہ مولانا محمد دوست بن مولانا محمد یوسف مرغینانی حضرت
خواجہ باقی باللہ کے حین حیات صرف سات آٹھ سال کے تھے، خود
حضرت خواجہ نے تربیت کا آغاز فرمایا، حضرت خواجہ ۱۰۰۷ھ/۱۵۹۸ء
کو سمرقند سے خلافت یاب ہو کر دہلی تشریف لائے مولانا محمد دوست
انہی ایام میں آپ کی خدمت میں حاضر ہوئے ہوں گے یعنی ان کی
ولادت حدود..... ۹۹۹ھ = (۱۰۰۷-۸) کو ہوئی ہوگی۔

۳۳۸/۱۰-۹..... آنحضرت لطف فرمودہ رسالہ والدیہ را با ایشان عنایت کردہ اند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد نے مولانا محمد دوست کو رسالہ والدیہ
عنایت کیا کہ اسے پڑھیں اور اس کے مطابق عمل کریں۔

رسالہ والدیہ حضرت خواجہ احرار کی تالیف ہے۔ متعدد مرتبہ طبع
ہو چکا ہے، تفصیل کے لئے دیکھئے:

احوال و سخنان خواجہ عبید اللہ احرار مولفہ عارف نوشاہی ص ۸۰-۸۳

۱/۳۳۹ از اعظم سادات بقعہ منورہ انر وہ اند.....

مولف نے میر سید ابراہیم کے اجداد کے نام تک نہیں لکھے اس
لیے تفصیلات معلوم نہیں ہیں۔

۳۳۹/۸-۳..... از اوایل عہد..... اکبر پادشاہ دولہاں صوری بخاندان ایشان راہ

یافت..... بسی از معضلات امور سلطنت را بدست و بازوی شجاعت
وقوت بہ نیروی بسالت می بخشیدند.....

یعنی میر سید ابراہیم کے اجداد کو اکبر بادشاہ کے ابتدائی عہد میں معزز عہدے ملے اور انہوں نے اہم فوجی مہمات میں شرکت کر کے سلطنتِ مغلیہ کو استحکام بخشا۔

چونکہ مولف زاد المعاد نے ان کے اجداد کے نام ہی نہیں لکھے اور کسی دوسرے ذریعہ سے ہمیں معلوم بھی نہیں ہو سکے اس لیے اس کی تفصیلات سے ہم واقف نہیں ہیں۔

۱۰-۹/۳۴۰..... اکون من عنایت آنحضرت صاحبِ احوال و اخلاق پسندیدہ اند.....
یعنی میر سید ابراہیم ان دنوں خواجہ حسام الدین احمد کی عنایت سے پسندیدہ اخلاق کے مالک ہیں گویا وہ زاد المعاد کی تالیف ۱۰۴۲ھ تک بقید حیات تھے۔

میر سید ابراہیم امر و ہوی، حضرت خواجہ حسام الدین احمد کے تربیت یافتہ مرید تھے۔ ایک میر سید ابراہیم حسین بن حسینی کلابی بھی تھے جو آپ کے داماد اور ان سے مختلف شخصیت تھے، ان کے احوال کتاب حاضر کے مقدمہ میں ملاحظہ کریں

۱۵-۱۴/۳۴۰..... آنکے زادہ حضرت ایٹال بودہ و والدین او در خدمت حضرت خان و حضرت ایٹال مصدر خدمات پسندیدہ گشتہ بودند
یعنی خوش حال بیگ خواجہ حسام الدین احمد کے پروردہ تھے ان کے والدین نے نواب غازی خان بدخشی (والدِ خواجہ حسام الدین احمد) کی خدمت کی تھی یعنی ان کے زمانہ امارت میں ان کے ملازم تھے، غالباً یہ ان کے ہمراہ بدخشان سے ہندوستان آئے ہوں گے۔

۹-۸/۳۴۱..... در چند روز ازاں عالم رحلت کردہ.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کے مرید خوش حال بیگ کا انتقال
آپ کے عین حیات ۱۰۴۳ھ سے پہلے ہی ہو گیا تھا۔

تاریخ محمدی (۲/۲/۳۳۸) میں ایک خوش حال بیگ کا ذکر
آیا ہے جسے ۹۷۴ھ/۱۵۶۶ء کو قتل کر دیا گیا تھا یقیناً یہ ان سے مختلف
شخصیت تھی۔

..... خواجہ محمد افضل ۱۶/۳۴۱

رک تعلیقات ہذا (۱۸/۳۳۳)

..... مولانا محمد حیدر کشمیری کہ از اقرباء قریبہ مادری برادر اعز اکمل
خواجہ محمد عبداللہ.....

یعنی مولانا محمد حیدر کشمیری خواجہ خرد بن حضرت خواجہ کی والدہ کے
قریبی رشتہ دار تھے، وہ اس طرح کہ مولانا محمد کشمیری کی بیٹی کے بطن
سے تھے اسی بیٹی کی بیٹی سے جو دختر تولد ہوئیں وہ حضرت خواجہ کی زوجہ
محترمہ تھیں، شجرہ تعلیقات حاضر میں ملاحظہ کریں۔ (۲۰/۲۸۱)

مولانا حیدر کشمیری کے متعلق معاصر بیان ہے کہ انہوں نے علم
حدیث حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی کی خدمت میں رہ کر حاصل کیا۔
اجازت لے کر کشمیر گئے اور وہاں درس و تدریس میں مصروف ہیں۔
(طبقات شاہ جہانی ۱۰/۴۶، نزہۃ الخواطر ۵/۱۳۹) یہ شخصیت یعنی مولانا
حیدر بن فیروز کشمیری اول الذکر مولانا محمد حیدر کشمیری سے مختلف ہیں
کیونکہ زاد المعاد کے بیان کے مطابق یہ کشمیر نہیں گئے تھے بلکہ خانقاہ
حضرت خواجہ میں ہی درس و تدریس میں مصروف رہے۔

..... میاں شیخ محمد حارث ولد شیخ تاج الدین ۵۳/۳۴۳

یعنی حضرت خواجہ کے خلیفہ شیخ تاج الدین سنہجلی کے فرزند شیخ محمد حارث عرب سے اپنے والد کے حکم پر دہلی آئے اور خواجہ حسام الدین احمد کی خدمت میں چند سال رہ کر علوم اور فضائل کا کسب کیا اور پھر واپس مکہ مکرمہ چلے گئے۔

معاصر مولف شیخ کمال محمد سنہجلی جنہوں نے شیخ محمد حارث کو کئی بار دیکھا بھی تھا لکھتے ہیں:

نسبت باپدر خود درست می کند..... روزی در اوائل من باپدر خود (سید لعل) بوی شدم..... نشسته بود..... پدر من آں روز بہ جمعی از دوستان را تعریف وی ایں عبارت گفته کہ امروز انسانی دیدہ ام برہیت فرشتہ پس ازاں بسا لہای دراز اول جلوس بادشاہ صاحب قران ثانی (شاہ جہان) و من در ملازمت شیخ خود (خواجہ خرد) آمدوی داشتم در اکبر آباد روزی یکی آمد بلباس لشکریان قیاس در بروشمیری در کمر ساعتی نشست و برخاست..... منصبی نیک یافتہ بجا گیر خود رفتہ و آنجا کار ہا و شجاعت بجا آورد..... بادشاہ..... پدروی کہ نیک معتقد بودہ است..... گویند خواجہ ابرار (خواجہ حسام الدین احمد) بہ محمد حارث گفت کہ امروز پدر تو در دیار عرب شیخی است مقتدی چرآنہ پیش اوروی و معزز شوی اوی رفت بمکہ و باپدر صحبت داشت..... پس ازاں از پدر جدا شدہ بجاز رفت و آں جابر فت از دنیا پیش از پدر بہ پنج روزی در سال ہزار و پنجاہ و یک و قبروی در زمین حجاز است، در اوائل شیخ مراباوی مراسلات بودہ است. (اسرار یہ

(۳۵۲-۳۵۳)

اس اقتباس سے مندرجہ ذیل نتائج اخذ ہوتے ہیں:

(۱) شیخ محمد حارث خواجہ حسام الدین احمد کے پاس دہلی آنے سے پہلے اپنے شیخ تاج الدین سنبھلی کی خدمت میں سلوک کی ابتدائی تعلیم حاصل کر چکے تھے۔

(۲) مولف اسراہیہ نے انہیں اپنے والد سید لعل کے پاس دیکھا تھا۔

(۳) اول جلوس شاہ جہانی ۱۰۳۷ھ/۱۶۲۸ء کو مولف نے انہیں اکبر آباد میں دیکھا تھا جو ملازم پیشہ اور سپاہیانہ وضع کے ساتھ خواجہ خرد کے پاس آئے تھے۔

(۴) شاہ جہان نے انہیں جاگیر اور منصب دیا تھا، بادشاہ ان کے والد کا بھی معتقد تھا۔ (احوال شیخ تاج الدین ملاحظہ کریں)

(۵) خواجہ حسام الدین احمد نے جب انہیں اپنے والد کی صحبت اختیار کرنے کیلئے کہا تو وہ واپس مکہ چلے گئے۔

(۶) مکہ سے اپنے والد سے رخصت لے کر حجاز گئے تو وہیں اپنے والد کی وفات ۱۰۵۱ھ سے پانچ روز قبل فوت ہو کر دفن ہوئے۔

ان کے والد شیخ تاج الدین سنبھلی نے مکہ مکرمہ میں ۱۸۔ جمادی

الاول ۱۰۵۱ھ کو انتقال کیا۔ (اسراہیہ ۳۶)

اس اعتبار سے ان کے فرزند ۱۳۔ جمادی الاول کو فوت ہوئے۔

ہم نے مولف اسراہیہ شیخ کمال محمد سنبھلی کے درج کردہ تاریخ

وسال وصال کو ان کے ہم وطن اور معاصر ہونے کی وجہ سے ترجیح دی

ہے حالانکہ خلاصۃ الاثر (۱/۴۷۰) میں سال وفات ۱۸ جمادی الاول ۱۰۵۰ھ دیا ہے یعنی ایک سال کا فرق ہے۔

شیخ محمد حارث کے ایک بھائی شیخ محمد معاذ بھی تھے، جو مکہ مکرمہ میں تولد ہوئے، ۱۰۶۰ھ کو ہندوستان آئے، شاہ جہان کو تحائف دیئے، وہ اپنے وطن سنبھل بھی گئے تھے مولف اسرار یہ نے انہیں وہاں دیکھا تھا، ایک روز وہ دہلی آئے اور خواجہ خرد بن حضرت خواجہ باقی باللہ سے ملے اور اپنا حال بیان کیا تھا۔ (اسرار یہ ۳۵۵)

..... میاں شیخ احمد طغائی حضرت مخدوم زادہ..... حضرت سراج الدین محمد
ند.....

یعنی شیخ احمد خواجہ حسام الدین احمد کے برادر نسبتی اور مخدوم زادہ خواجہ سراج الدین محمد کے ماموں تھے ان کی والدہ بی بی زہری خواجہ حسام الدین احمد کی دوسری زوجہ محترمہ اور بی بی دولت کی بیٹی تھیں جو حضرت خواجہ باقی باللہ کی تربیت یافتہ اور خواتین کی روحانی تربیت کیلئے متعین تھیں (تعلیقات ۲۲۹/۱۵-۱۷)

۱۷-۱۶/۳۴۳..... اخوی میر محمد صادق..... ولد خواجہ محمد قلیج طغائی زادہ این فقیر است
یعنی میر محمد صادق بن خواجہ محمد قلیج خان مولف (خواجہ کلاں) کے ماموں خواجہ محمد قلیج خان کے فرزند تھے، شجرہ انہی تعلیقات میں ملاحظہ کریں۔

۳-۲/۳۴۴..... پسر دیگر خواجہ محمد قلیج اعنی حافظ عنایت اللہ نیز در ملازمت آنحضرت
یعنی خواجہ محمد قلیج خان کے دوسرے فرزند حافظ عنایت اللہ بھی خواجہ حسام الدین احمد کے تربیت یافتہ تھے۔ ملاحظہ ہو شجرہ

۳۳۳/۶-۷..... پیر محمد صدیق ولد خواجہ محمد صادق، طغائی زادہ برادر گرامی فقیر اند.....
یعنی مولف کے برادر اصغر خواجہ خرد کے مامون خواجہ محمد صادق
ہمدانی کشمیری کے فرزند خواجہ محمد صدیق تھے جن کی پرورش اور تعلیم
و تربیت خواجہ حسام الدین احمد نے کی تھی، ۱۰۷۱ھ/۱۶۶۰ء کو فوت
ہوئے (تعلقات حاضر ۲۸۱/۲۰)

۳۳۳/۱۲-۱۳..... میاں محمد قلی ولد..... میاں شیخ رستم.....
یعنی حضرت خواجہ کے خلیفہ میاں شیخ رستم کے فرزند میاں محمد قلی
نے کم سنی سے ہی خواجہ حسام الدین احمد سے منسلک ہو کر تربیت حاصل
کی، حالات کیلئے دیکھئے تعلقات ہذا
شیخ احمد گجراتی تربیت یافتہ بی بی قطب (تعلقات حاضر ۲۶۱/
۱۳-۱۸) کی بیٹی بی بی قطب کے انہی فرزند میاں محمد قلی کے نکاح میں
تھی (زاد المعاد ۲۸۸/۱۶)

خواجہ صوفی محمد بن خواجہ بزرگ، یہاں خواجہ بزرگ سے مراد
مخدوم اعظم شیخ حسین خوارزمی (ف ۹۵۸ھ) ہیں۔ (رک زاد المعاد
کلمات ۲۰۲)

۳۳۵/۲-۳..... میاں محمد باقر ولد میاں شیخ طاہر فیروز آبادی.....
میاں محمد باقر کے والد میاں شیخ طاہر فیروز آبادی بن مولانا شیخ
مبارک کم سنی میں حضرت خواجہ کی خدمت میں آئے اور خواجہ حسام
الدین احمد سے سلوک کی تعلیم حاصل کی، حالات کیلئے ملاحظہ زاد المعاد
(۲۹۸)

۳۳۸/۱۳-۱۴..... صلیبہ ایشان (شیخ احمد گجراتی) درجہ بالہ نبیرہ حضرت بی بی (قطب)

میاں محمد قلی است..... (تعلیقاتِ حاضر ۲۸۸/۶-۱۲)

۱۷-۱۶/۳۳۸..... بعد از رحلت حضرت ایشان..... یک سال و چند ماہ رحلت نمودند
یعنی شیخ احمد گجراتی نے خواجہ حسام الدین احمد کے وصال یکم صفر
۱۰۴۳ھ کے ایک سال چند ماہ بعد وفات پائی یعنی حدود ۱۰۴۴ھ کو
فوت ہوئے۔

۱۹-۱۸/۳۳۸..... میاں شیخ ولی محمد از اولاد شیخ صوفی بدہنی.....

حضرت خواجہ نظام الدین اولیاء اور حضرت شیخ نصیر الدین محمود
جراغ دہلی شیخ صوفی بدہنی کی روحانیت کی تعریف کیا کرتے تھے،
چنگیزیوں نے دہلی پر حملہ کے دوران حضرت خواجہ قطب الدین بختیار
کاکی اور شیخ صوفی بدہنی کو گرفتار کر لیا تھا، جب قیدیوں کو شدید بھوک
ویاس لگی تو خواجہ قطب الدین نے انہیں نان (کاک) دیا اور شیخ صوفی
نے پانی کے کوزے دیئے ہندی زبان میں کوزہ کو بدھن کہتے ہیں اسی
کرامت کے باعث خواجہ قطب الدین کاکی معروف ہوئے اور شیخ
صوفی بدہنی کہلائے (اخبار الاخیار ۱۵۰-۱۵۱) صوفی بدہنی کیتھل کے
باشندے تھے سال وفات معلوم نہیں ہے (گلزار ابرار ۶۷)

۲۰/۳۳۸..... مثل میاں شیخ ولی محمد ولد امجد حضرت شیخ عبدالواحد اجودھنی علیہ الرحمۃ

کہ.....

یعنی حضرت خواجہ کے خلیفہ میاں شیخ عبدالواحد اجودھنی (تعلیقات
حاضر ۲۰۰/۵-۲) نے خواجہ حسام الدین احمد کی خدمت میں رہ کر تعلیم
و تربیت حاصل کی تھی، مولف نے وضاحت کی ہے کہ حضرت خواجہ کے
وصال (۱۰۱۲ھ) کے بعد خواجہ حسام الدین احمد نے شیخ عبدالواحد

اجودھنی کی اولاد کو خاص عزت و احترام دیا تھا (زاد المعاد ص ۲۳۸)

۳۵۱/۱-۳ میاں محمد یوسف برادرزادہ و داماد حضرت میاں شیخ الہ داد..... درسن

پانزدہ شانزدہ سا لگی از قصبہ انبروہ کہ وطن ایشان است بدہلی رسیدہ.....

یعنی حضرت خواجہ کے خلیفہ میاں شیخ الہ داد امر وہوی (ف)

۱۰۵۱ھ/۱۶۴۱ء) [اسرا یہ ۴۳، تاریخ امر وہہ ۲/۱۷، طبقات شاہ

جہانی ۱۰/۱۸] کے بھانجے اور داماد میاں شیخ محمد یوسف نے بھی خواجہ

حسام الدین احمد کی خدمت میں رہ کر تعلیم و تربیت حاصل کی تھی۔

۱۲/۳۵۲ احقر عبید اللہ عبید اللہ زاہدی الاحرار ی.....

یعنی مولف کتاب حاضر زاد المعاد حضرت عبید اللہ ملقب بہ خواجہ

کلاں نے اپنی دو نسبتیں زاہدی اور احرار ی لکھی ہیں۔

زاہدی نسبت ہے مولانا محمد زاہد وحشی کی طرف، حصار کے

مضافات میں ایک موضع وحش ہے جسے وحشوار بھی کہتے ہیں۔ (نسبات

القدس ۲۷۴) موصوف مولانا یعقوب چرخنی کے قریبی عزیزوں میں سے

تھے، پھر حضرت خواجہ احرار کی خدمت میں رہ کر سلوک کی تکمیل کی،

چونکہ حضرات نقشبندیہ کا سلسلہ ارادت مولانا محمد زاہد وحشی کے ذریعہ

خواجہ احرار سے واصل ہوتا ہے، اس لیے مولف نے اپنی نسبت ”

زاہدی، لکھی۔

دوسری نسبت احرار ی، مشہور نقشبندی بزرگ حضرت خواجہ

عبید اللہ احرار سے ہے مولف کا نام بھی انہی کے نام پر عبید اللہ رکھا گیا

تھا۔

۱۳/۳۵۲ قابل الدفع جسد مطہر حضرت خواجہ است.....

یعنی مولف حضرت باقی باللہ کے فرزند گرامی تھے۔

۱۴/۳۵۲ درحین رحلت آن عالی حضرت دو سالہ و چہار ماہ و شش روزہ بودہ
یعنی خواجہ کلاں حضرت خواجہ کے وصال (۱۰۱۲ھ) کے وقت
دو سال چار ماہ اور چھ یوم کے تھے۔

خود حضرت خواجہ نے اپنے دونوں صاحبزادوں کی ولادت
(۱۰۱۰ھ) کے موقع پر قطعہ تاریخ ولادت لکھا تھا، فرماتے ہیں:

ما بین ظہور آں دو گوہر بگذشتہ چہار ماہ و اکثر
آں گشتہ دریں خرابہ منزل روز یکم از ربیع الاول
(کلیات خواجہ باقی باللہ ص ۲۴۴)

یعنی خواجہ کلاں یکم ربیع الاول کو تولد ہوئے اور اسی سال
(۱۰۱۰ھ) حضرت خواجہ کی دوسری زوجہ محترمہ کے بطن سے حضرت
محمد عبداللہ ملقب بہ خواجہ خرد کی ولادت ۶ رجب کو ہوئی اس اعتبار سے
ٹھیک چار ماہ کا وقفہ ہے چھ یوم کا علم زاد المعاد سے ہوتا ہے۔

۳/۳۵۳ والدہ ماجدہ ایں مسکین

حضرت خواجہ کلاں کی والدہ محترمہ یعنی حضرت خواجہ کی زوجہ
اول جونواب محمد جان مدعو بہ خلیج بہادر کی بیٹی اور نواب قلیج خان کی بہن
تھیں۔

۳۵۵-۱ خواجہ محمد عبداللہ و حضرت مخدومزادہ بزرگ خواجہ جمال الدین حسین
بشرف تلقین و اخذ طریقہ از قطب المحققین حضرت میاں شیخ احمد و حضرت
میاں شیخ الہ داد مشرف شدند.....

یعنی ابتدائی سلوک کی تحصیل کے بعد خواجہ حسام الدین احمد نے مجھے، میرے چھوٹے بھائی خواجہ خرد اور اپنے بڑے فرزند خواجہ جمال الدین حسین کو مزید تعلیم سلوک و تکمیل کیلئے حضرت مجدد الف ثانی اور میاں شیخ الہ داد کی خدمت میں بھیجا۔

حضرت مجدد الف ثانی کے کئی مکاتیب خواجہ کلاں کے نام ہیں
(رک مقدمہ کتاب حاضر، احوال مولف)

..... تمت رسالہ فی من شہر رمضان المبارک اُحدی یوماً سنہ اربعہ و
اربعین بعد الالف

۶/۳۶۰

یعنی کتاب حاضر زاد المعاد یکم رمضان المبارک ۱۰۴۴ھ کو مکمل
ہوئی۔ (رک مقدمہ کتاب ہذا)

ماخذ مقدمہ و تعلیقات

مخطوطات

- آدم بنوڑی، شیخ: خلاصۃ المعارف، مملوکہ جناب خلیل الرحمن داؤدی، لاہور
- بدرالدین سرہندی، شیخ: حضرات القدس، جلد اول، عجائب گھر، لاہور
- ایضاً: سنوآت الاتقیاء، کتابخانہ درگاہ خواجہ غلام محی الدین قصوری، قصور
- توکل بیگ: نسخہ احوال شاہی، کتابخانہ برٹش میوزیم، لندن، ۱۳۰۳/۱۳۰۰
- خواجہ خرد (عبداللہ) شرح رباعیات، کتابخانہ خانقاہ شاہ ابوالخیر، دہلی
- ایضاً: بحر الحقائق، کتابخانہ انڈیا آفس، لندن
- خواجہ کلاں (عبید اللہ) مبلغ الرجال، کتابخانہ انڈیا آفس، لندن
- شیر محمد: بازنامہ، مملوکہ جناب خلیل الرحمن داؤدی، لاہور
- عبدالفتاح، مفتاح العارفین، ذخیرہ شیرانی، کتابخانہ دانش گاہ، پنجاب، لاہور
- عبدی، عبداللہ خویشگی قصوری: معارج الولايت، ذخیرہ آذر، کتابخانہ دانش گاہ پنجاب، لاہور
- کمال محمد سنہجلی: اسرار یہ، کتابخانہ ندوۃ العلماء، لکھنؤ
- کمال الدین محمد احسان: روضۃ القیومیہ، کتابخانہ خانقاہ خواجہ غلام نبی، ضلع جہلم
- محمد امین بدخشی: نتائج الحرمین (جلد سوم) کتابخانہ انڈیا آفس، لندن
- محمد ہاشم کشمی: نسماآت القدس، کتابخانہ گنج بخش، مرکز تحقیقات، فارسی ایران
- پاکستان، اسلام آباد

مجدالدین: جامع السلاسل، کتابخانہ گنج بخش، اسلام آباد
 معین الدین خاوندی کشمیری: کتاب رضوانی، مملوکہ جی معین الدین، لاہور
 ایضاً: مقامات محمودیہ، کتابخانہ گنج بخش، اسلام آباد

مطبوعات عربی

آزاد، غلام علی بلگرامی: سبحة المرجان فی آثار ہندوستان مرتبہ فضل الرحمن ندوی،
 علی گڑھ، ۱۹۷۶ء

ابن سعد: الطبقات الکبریٰ، مدینۃ المنورہ، ۱۹۸۷ء

ابو نعیم اصفہانی: حلیۃ الاولیاء، بیروت، ۱۹۸۰ء

ابن عساکر: تاریخ مدینہ دمشق مرتبہ محب الدین ابی سعید عمر، بیروت، ۱۹۹۵ء

خطیب، ابوبکر احمد: تاریخ مدینۃ الاسلام مرتبہ بشار عواد معروف، بیروت، ۲۰۰۱ء

زامباور: معجم الانساب ترجمہ ذکی محمد حسن بک، بیروت، ۱۹۸۰ء

ذہبی، شمس الدین محمد: سیر اعلام النبلاء مرتبہ جماعتہ محققون، بیروت، ۱۹۸۱ء

۱۹۸۸ء

ایضاً: تاریخ الاسلام و طبقات المشاہیر والاعلام مرتبہ عمر عبدالسلام تدمری، دمشق

۲۰۰۳ء

زرکلی، خیر الدین: الاعلام، بیروت، ۱۹۵۹ء

زغلول، محمد سعید: موسوعۃ اطراف الحدیث النبوی الشریف، بیروت، ۱۹۸۹ء

سلمی، ابو عبدالرحمن: طبقات الصوفیہ مرتبہ نور الدین شریبہ، قاہرہ، ۱۹۵۳ء

سمعانی، عبدالکریم: الانساب مرتبہ ابو عبدالرحمن معلی، حیدرآباد، دکن، ۱۹۶۳ء.....

۱۹۸۲ء

حاجی خلیفہ: کشف الظنون مرتبہ شرف الدین یالتقایا، بیروت۔ (س۔ن)
 عبدالحی حسنی: الثقافة الاسلامیہ فی الہند، دمشق، ۱۹۸۵ء
 ایضاً: نزہۃ الخواطر، حیدرآباد، دکن
 غزی، نجم الدین: الکوکب السائرہ، بیروت ۱۹۵۴ء
 قرشی، ابی محمد عبدالقادر: الجواہر المصیہ، حیدرآباد، دکن، ۱۳۲۲ء
 کمالہ، عمر رضا: معجم الموفین، بیروت، ۱۹۵۷ء
 صیری، ابو عبداللہ حسین: اخبار ابی حنیفہ واصحابہ، حیدرآباد، دکن، ۱۹۷۴ء
 محبی، محمد بن فضل اللہ: خلاصۃ الاثر، بیروت طبع عکسی
 المزنی، جمال الدین: تہذیب الکمال فی اسماء الرجال مرتبہ بشار عواد معروف،
 بیروت ۲۰۰۲ء

وحدت، عبدالاحد سرہندی: لطائف المدینۃ (احوال خواجہ محمد سعید سرہندی)
 تحقیق و تعلیق محمد اقبال مجددی، لاہور، ۲۰۰۴ء
 یاقوت حموی: معجم البلدان، بیروت (طبعی عکسی قدیم)

مطبوعات فارسی

آزاد، غلام علی بلگرامی: خزانہ عامرہ مرتبہ شکیل اسلم بیگ، تہران ۲۰۱۲ء
 ایضاً: آثار الکرام، مرتبہ محمد عبده، لاہور، ۱۹۷۱ء
 ایضاً: سروآزاد مرتبہ عبداللہ خان و عبدالحق، حیدرآباد دکن، ۱۹۱۳ء
 امین رازی: ہفت اقلیم مرتبہ سعید محمد رضا طاہری حسرت، تہران، سروش ۱۳۷۸ء
 الہ بخش گد مکتسیری: مونس الذاکرین، بریلی، ۱۸۸۸ء
 باقی باللہ، خواجہ: کلیات، مرتبہ ابوالحسن زید فاروقی و برہان احمد فاروقی، لاہور، ۱۹۶۷ء

بدایوانی، عبدالقادر، منتخب التواریخ، کلکتہ، ایشیاٹک سوسائٹی آف بنگال، ۱۸۶۸ء۔

۱۸۶۹ء، تہران، ایران، ۲۰۰۱ء

ایضاً: نجات الرشید مرتبہ معین الحق، لاہور، ۱۹۷۳ء

عرفانیات باقی، مرتبہ حیرت کاظمی، دہلی، ۱۹۷۰ء

حبیبی، عبدالحی، تاریخ افغانستان در عصر گورگانی، کابل، ۱۳۲۰ ش

ایضاً، رفیع یک اشتباہ قدیم در بارہ ترک و ترک و اصل خلیجیان افغان، مقالہ

مشمولہ یادنامہ ایرانی مینورسکی مرتبہ مجتبیٰ مینوی و ایرج افشار، تہران، ۱۹۶۹ء

بارٹولڈ، وی، وی: ترکستان نامہ ترجمہ کریم کشاورز، تہران ۱۳۰۳ ش

ایضاً: گزیدہ مقالات تحقیقی ترجمہ کریم کشاورز، تہران ۱۳۵۸ ش

اوحدی، تقی الدین: عرفات العاشقین، مرتبہ ذبیح اللہ صاحبکاری، آمنہ فخر

الدین، تہران، ۲۰۱۰ء

تقی الدین کاشانی: خلاصۃ الاشعار (بخش کاشان و اصفہان) تہران، ۲۰۰۵ء

تاریخ الفی مرتبہ گروہ مولفین احمد ٹھٹھوی، آصف خان قزوینی وغیرہ تصحیح غلام رضا

مجد تہران، ۱۳۸۲ ش

بخٹاور خان: مرآة العالم مرتبہ ساجدہ علوی، لاہور، ۱۹۷۹ء

بایزید بیات: تذکرہ ہمایوں و اکبر مرتبہ ہدایت حسین، کلکتہ، ۱۹۳۱ء

احمد ابوالخیر کی: ہدیہ احمدیہ (انساب اولاد حضرت مجدد الف ثانی) کانپور، ۱۳۱۳ء

ابوالفضل علامی: آئین اکبری مرتبہ سرسید احمد خان، لکھنؤ، نولکشور ۱۸۶۹ء

ایضاً: اکبر نامہ کلکتہ ج ۱، دہلی، ج ۲-۳ کلکتہ، ۱۸۷۳-۱۸۸۷ء

ایضاً: مہا بھارت (مقدمہ) لکھنؤ، نولکشور ۱۸۷۹ء

ایضاً: رفات ابوالفضل لکھنؤ، نولکشور ۱۸۷۸ء

- احمد منزوی: فہرستوارہ کتابہای فارسی، تہران ۱۳۷۴ ش
- ایضاً: فہرست مشترک نسخہ ہای خطی فارسی پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۷۴ ج
- اقتدار حسین صدیقی: مجمع الافکار، (مجموعہ مکاتیب تاریخی) پٹنہ ۱۹۹۳ء
- باخزری، عبدالواسع نظامی: مقامات جامی مرتبہ نجیب مائل ہروی، تہران ۱۳۷۱ ش
- بدرالدین سرہندی، شیخ: حضرات القدس مرتبہ محبوب الہی، لاہور، ۱۹۷۱ء
- بیولر، آر تھر، فہارس تحلیلی ہتھکانہ مکتوبات احمد سرہندی، لاہور، ۲۰۰۱ء
- جامی، عبدالرحمن: نفحات الانس مرتبہ محمود عابدی، تہران، ۱۳۷۰ ش
- ایضاً: دیوان جامی، مرتبہ ہاشم رضی، تہران (س-ن)
- ایضاً: ہفت اورنگ، تہران ۱۳۸۵
- جہانگیر بادشاہ: توزک جہانگیری مرتبہ سرسید احمد خان، علی گڑھ، ۱۸۶۴ء
- و مرتبہ محمد ہاشم، تہران، ۱۳۵۹ ش
- حارثی، محمد بن رستم: تاریخ محمدی (۲/۴-۵) مرتبہ ثار احمد فاروقی، رام پور
- (۲/۶) مرتبہ امتیاز علی عرشی، علی گڑھ، ۱۹۶۱ء
- حبیب اللہ: ذکر جمیع اولیای دہلی مرتبہ شریف حسین قاسمی، ٹونک، ۱۹۸۸ء
- حکمت، علی اصغر، جامی، تہران، ۱۳۶۳ ش
- حمید شاعر قلندر: خیر المجالس (ملفوظات شیخ نصیر الدین محمود چراغ دہلی) مرتبہ
- خلیق احمد نظامی، علی گڑھ، ۱۹۵۹ء
- خانی نان: منتخب اللباب، کلکتہ، ایشیا ٹک سوسائٹی آف بنگال، ۱۸۷۴ء
- خواند امیر، غیاث الدین، حبیب السیر، تہران، ۱۳۵۳ ش
- خوشگو، بندر ابن داس: سفینہ خوشگو، ج ۳ مرتبہ عطاء الرحمن کاکوی، پٹنہ، ۱۹۵۹ء،
- ج ۲ مرتبہ سید کلیم اصغر، تہران، ۱۳۸۹ ش

انوشہ، حسن: دانشنامہ زبان و ادب فارسی در افغانستان، تہران ۱۳۸۱ ش

تاج الدین حسین خوارزمی، شرح فصوص الحکم، تہران، ۱۳۶۸ م

دارالشکوہ: سکینۃ الاولیاء مرتبہ تارا چند و جلالی نائی، تہران ۱۹۶۰ء

برنی، ضیاء الدین: تاریخ فیروز شاہی، کلکتہ، ۱۸۶۲ء

دانشنامہ زبان و ادب فارسی در شبہ قارہ، تہران، ایران

احرار، عبید اللہ، خواجہ، رسالہ والدیہ، مشمولہ مقالات عارف، تہران

رحمن علی: تذکرہ علمای ہند، لکھنؤ، نولکشور، ۱۹۱۳ء

دھندا: لغت نامہ، تہران

راشدی، حسام الدین، تکرہ تذکرہ شعرائی کشمیر، لاہور، ۱۳۶۸ ش

ساقی، مستعد خان: آثار عالمگیری، کلکتہ ۱۸۷۱ء

ستوری، سی اے: ادبیات فارسی (روسی ترجمہ برگل) تہران ۱۳۶۳ ش

سلمان بن سعد اللہ: احوال مشائخ کبار (ملفوظات شیخ محمد اشرف شطاری لاہوری)

مرتبہ محمد اقبال مجددی، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی، ۲۰۰۰ء

سنگ محمد بدخشی: تاریخ بدخشاں مع تتمہ مولفہ میرزا افضل علی بیگ سرخ افسر،

مرتبہ، منوچہر ستودہ، تہران، ۱۳۶۷ ش

سنگین بیگ، مرزا: سیر المنازل مرتبہ شریف حسین قاسمی، دہلی، ۱۹۸۲ء

سیف الدین، خواجہ: مکتوبات سیفیہ مرتبہ غلام مصطفیٰ خان، کراچی،

صادق کیا: نقطویان یا پسیخو انیاں، تہران، ۱۳۲۰ ش

صفراحمہ معصومی: مقامات معصومی تحقیق و تعلیق و ترجمہ محمد اقبال مجددی، لاہور،

ضیاء القرآن پبلی کیشنز، ۳۰۰۴ء

عارف نوشاہی: احوال و سخنان خواجہ عبید اللہ احرار، تہران، ۱۳۴۰ ش

عبدالباقی نہاوندی: مآثر رحیمی، مرتبہ ہدایت حسین، کلکتہ، ۱۹۲۵-۱۹۳۱ء

عبدالحمید لاہوری: بادشاہ نامہ، کلکتہ ۱۸۶۶-۱۸۷۲ء

عبداللہ الحق محدث دہلوی: اخبار الاخبار، دہلی، مطبع مجتہائی، ۱۳۳۲ھ مرتبہ علیم

اشرف، تہران

ایضاً: مدارج النبوة، لکھنؤ، نولکشور، ۱۸۶۷ء

ایضاً: رسالہ نوریہ سلطانیہ مرتبہ محمد سلیم اختر، اسلام آباد ۱۹۸۵ء

ایضاً: اشعة اللمعات، لکھنؤ، نولکشور، ۱۳۰۲ھ

عبدالستار لاہوری: مجالس جہانگیری مرتبہ عارف نوشاہی و معین نظامی، تہران، ایران

عبید اللہ مروج الشریعت: خزینة المعارف (مکتوبات خواجہ مروج الشریعہ)

مرتبہ غلام مصطفیٰ خان، حیدرآباد، سندھ، ۱۹۷۳ء

ایضاً: حسنات الحرمین (ملفوظات و مکاشفات خواجہ محمد معصوم سرہندی) ترجمہ

فارسی محمد شاہ سرہندی، تحقیق و تعلیق و ترجمہ محمد اقبال مجددی، موسیٰ زئی، ۱۹۸۱ء

عطار، فریدالدین، نیشاپوری، تذکرۃ الاولیاء مرتبہ محمد استیلامی، تہران، ۱۳۶۰ش

عقیف، شمس سراج: تاریخ فیروز شاہی، کلکتہ ۱۸۸۸ء

عرفی شیرازی: قصائد عرفی، لکھنؤ، نولکشور

غلام سرور لاہوری، مفتی: خزینة الاصفیاء، کانپو، ۱۸۷۳ء

غوثی مانڈوی: گلزار ابرار مرتبہ محمد ذکی، پٹنہ

غلام حسن کھویہامی، تاریخ کشمیر حسن، کشمیر ۱۹۵۶ء

فخری ہروی: روضۃ السلاطین، مرتبہ حسام الدین راشدی، حیدرآباد، سندھ ۱۹۶۸ء

فرید بھکری: ذخیرۃ الخوانین مرتبہ معین الحق، کراچی، ۱۹۶۸-۱۹۷۰ء

فضل اللہ قندھاری: عمدۃ المقامات، لاہور، ۱۳۵۵ھ

فیضی، ابوالفیض، انشای فیضی مرتبہ اے ڈی ارشد، لاہور، ۱۹۷۳ء

فیروز شاہ: فتوحات فیروز شاہی مرتبہ عذرا علوی، دہلی

ایضاً: کلیات فیضی مرتبہ اے ای ارشد، لاہور، ۱۹۶۷ء

فہرست نسخہ ہای خطی فارسی کتابخانہ رضا، رام پور

فخر الدین حسین واعظ کاشفی: رشحات عین الحیات، تہران، ۱۳۷۷ ش

کمال الدین عبدالرزاق: مطلع سعدین مرتبہ محمد شفیع، لاہور، ۱۳۶۰-۱۳۶۸ھ

کیول رام: تذکرۃ الامراء مرتبہ معین الحق و انصار زاہد خان، کراچی ۱۹۸۶ء

کنبہ، محمد صالح لاہوری: عمل صالح مرتبہ غلام یزدانی و وحید قریشی، لاہور، ۱۹۷۲ء

قندھاری، محمد عارف، تاریخ اکبری مرتبہ حاجی معین الدین، اظہر علی، عرشی،

رام پور ۱۹۶۲ء

قاموس جغرافیائی افغانستان، کابل

قاسمی ہروی: مجمع الشعراء جہانگیر شاہی مرتبہ محمد سلیم اختر، کراچی

گلچیں معانی، احمد: کاروان ہند، مشہد

فوقی، محمد الدین، روضۃ الابرار، لاہور

کینسر و اسفندیار: دبستان مذاہب مرتبہ رحیم رضا زادہ ملک، تہران، ۱۳۶۲ ش

لیسٹرنج: جغرافیہ خلافت شرقی ترجمہ محمود عرفان، تہران ۱۳۶۳ ش

لعلی، لعل بیگ: ثمرات القدس مرتبہ سید کمال حاج سید جوادی، تہران ۱۳۷۶ ش

مجدد الف ثانی، شیخ احمد سرہندی: مکتوبات امام ربانی مرتبہ نور احمد امرتسری، امرتسر

۱۳۳۴ھ

ایضاً: رسائل مجددیہ مرتبہ محبوب الہی، لاہور، ۱۹۶۵ء

محمد امین قزوینی: پادشاہ نامہ (بخش تراجم اعیان) مرتبہ محمد سلیم اختر، مشمولہ

- (رسالہ) اردو، کراچی، ج ۵۵، ش ۱، ۳ (۱۹۷۹ء)
- محمد اعظم دیدہ مری: تاریخ کشمیر اعظمی، مقبوضہ کشمیر ۱۳۵۵ھ
- محمد معصوم، خواجہ: مکتوبات معصومیہ ج اول کانپور ۱۳۰۲ھ، دوم
- لدھیانہ ۱۳۲۲ھ، سوم مرتبہ نور احمد امرتسری، امرتسر، ۱۳۲۰ھ
- جلد اول و دوم مرتبہ غلام مصطفیٰ خان، کراچی ۱۹۷۶ء
- محمد نقشبند ثانی، حجتہ اللہ: وسیلۃ القبول الی اللہ والرسول مرتبہ غلام مصطفیٰ خان،
- حیدرآباد، سندھ، ۱۹۶۳ء
- محمد ہاشم کشمی، زبدۃ المقامات، لکھنؤ، نولکشور، ۱۳۰۷ھ
- مظہر جان جاناں شہید: مکتوبات مرتبہ عبدالرزاق قریشی، بمبئی ۱۹۶۶ء
- مطرب سمرقندی: تذکرۃ الشعراء مرتبہ اصغر جانفدا، تہران، ۱۳۷۷ھ
- مسکین، محی الدین: تحائف الابرار، امرتسر ۱۳۲۱ھ
- محمد صادق ہمدانی کشمیری: کلمات الصادقین (تذکرہ مدفونین دہلی تا ۱۰۲۳ھ)
- مرتبہ محمد سلیم اختر، اسلام آباد، ۱۹۸۸ء
- ایضاً: طبقات شاہ جہانی (طبقہ نہم و ہم) مرتبہ محمد اسلم خان، دہلی ۱۹۹۰-۱۹۹۳ء)
- محمد سعید، خواجہ: مکتوبات سعیدیہ جامع محمد فرخ مجددی، لاہور، ۱۳۸۵ھ
- محمد یوسف، منشی: تذکرہ مقیم خانی مرتبہ فرشتہ صرافان، تہران، ۱۳۸۰ھ
- نظام الدین احمد بخش: طبقات اکبری مرتبہ بی ڈی، بینی پرشاد، کلکتہ ۱۹۳۶ء
- نظام غریب یمنی: لطائف اشرفی، دہلی، ۱۲۹۸ھ
- ناصر الدین بخاری: تحفۃ الزائرین، بخارا، ۱۳۲۸ھ
- ثاری، بہاء الدین حسن بخاری: مذکر احباب، حیدرآباد، دکن، ۱۹۶۹ء
- نمکین، ابوالقاسم حسینی: منشآت نمکین مرتبہ اشتیاق احمد ظلی، دہلی، ۲۰۰۷ء

وحدت، عبدالاحد سرہندی: گلشن وحدت، مرتبہ عبداللہ جان فاروقی، کراچی

۱۹۶۶ء

وڈیرہ، گنیش داس: چارباغ پنجاب، مرتبہ کرپال سنگھ، امرتسر ۱۹۶۵ء

ولی اللہ شاہ: انفاس العارفین، دہلی مطبع مجتہائی، ۱۳۳۵ھ

یزدی، شرف الدین، ظفر نامہ، تہران ۱۳۳۶ش

مطبوعات ترکی

احرار، عبید اللہ، خواجہ: رسالہ والدیہ ترکی ترجمہ ظہیر الدین بابر بادشاہ مرتبہ اکمل

ایوبی، علی گڑھ، مسلم یونیورسٹی، ۱۹۶۸ء

طوسون، نجدت: بہاؤ الدین نقشبند بخاری (مقالہ برائے حصول درجہ پی ایچ ڈی)

انقرہ ۲۰۰۲ء

مجدد الف ثانی، شیخ احمد سرہندی، مکتوبات ترجمہ سلیمان سعد الدین مستقیم زادہ،

مکتبہ الحمودیہ، استنبول

محمد معصوم، خواجہ، مکتوبات قدسیہ ترجمہ مستقیم زادہ، استنبول، ۱۸۶۰ء

فخر الدین علی کاشفی: رشحات عین الحیات، ترجمہ ابن محمد شریف عباسی، مکتبہ

الحمودیہ، استنبول

مطبوعات اردو

آزاد، ابوالکلام: تذکرہ مرتبہ مالک رام، دہلی، ۱۹۶۸ء

ابوالحسن، سید: آئینہ اودھ، کانپور، مطبع نظامی، ۱۳۰۵ء

احمد خان، سرسید: آثار الصنادید مرتبہ خلیق انجم، دہلی، ۱۹۹۰ء

- احمد قادری، سید: تذکرہ شیخ عبدالحق محدث دہلوی، پٹنہ ۱۹۵۰ء
- اور لیس احمد: سرہند میں فارسی ادب، دہلی ۱۹۸۸ء
- اطہر مبارک پوری، قاضی: دیار پورب میں علم اور علماء، دہلی ۱۹۷۸ء
- اکرام، ایس، ایم، روڈ کوثر، لاہور، ۱۹۷۰ء
- بشیر الدین احمد: واقعات دارالحکومت دہلی، ۱۹۹۰ء
- برکت علی منشی: مرآة الحقائق (احوال شیخ عبدالحق محدث) رام پور، ۱۳۲۲ھ
- جہلمی، فقیر محمد، حدائق الحنفیہ مرتبہ خورشید احمد یوسفی، لاہور
- راشدی، حسام الدین: مرزاغازی بیگ ترخان اور اس کی بزم ادب، کراچی
- رحمن علی: تذکرہ علماء ہند ترجمہ و حواشی محمد ایوب قادری، کراچی، ۱۹۶۱ء
- زوار حسین شاہ: حضرت مجدد الف ثانی، کراچی، ۱۹۷۲ء
- خورشید مصطفیٰ رضوی: تذکرہ بدرچشت، ۱۹۷۵ء
- رحیم بخش امر وہوی، تواریخ واسطیہ، مراد آباد، ۱۳۲۲ھ
- دیسائی، ضیاء الدین: اکبر کا پس از مرگ خطاب عرش آستانی، مقالہ مشمولہ نذر مختار، دہلی
- حسن کھویہا می: تاریخ حسن (جلد سوم) تذکرہ صوفیہ کشمیر، مقبوضہ کشمیر
- فرید الدین دہلوی: السیف المسلمول، دہلی ۱۸۵۰ء
- فریدی، نسیم احمد: تذکرہ خواجہ باقی باللہ، لکھنؤ ۱۹۷۸ء
- حکمت، علی اصغر: جامی ترجمہ و اضافات عارف نوشاہی، اسلام آباد ۲۰۱۲ء
- فوق، محمد دین: سوانحات عمر علامہ عبدالحکیم سیالکوٹی، لاہور، ۱۹۲۳ء
- شبیر احمد خان غوری: تسویہ کی شروع و جروح، مقالہ مشمولہ تصوف برصغیر میں،

پٹنہ، ۱۹۹۱ء

فانی، عطاء حسین: کیفیت العارفين، ۱۳۵۱ھ
 صباح الدین عبدالرحمن: بزم تیموزیہ، اعظم گڑھ
 عبدالحق: چند ہم عصر، کراچی، ۱۹۶۲ء
 غلام سرور لاہوری، مفتی: حدیقتہ الاولیاء تحقیق و تعلیق محمد اقبال مجددی، لاہور
 ۲۰۰۰ء

غلام مصطفیٰ خان: باقیات باقی، حیدرآباد، سندھ (س۔ن)

کمال الدین محمد احسان: روضۃ القیومیہ، لاہور، ۱۳۳۵ھ

قاسمی، دلی کی تاریخی مساجد، دہلی

محمد اسلم: دین الہی اور اس کا پس منظر، لاہور، ۱۹۷۰ء

ایضاً: تاریخی مقامات، لاہور

محمد اسلم پسروری: فرحتہ الناظرین ترجمہ و حواشی محمد ایوب قادری، کراچی، ۱۹۷۲ء

محمد اقبال مجددی: تذکرہ علماء و مشائخ پاکستان و ہند، لاہور، ۲۰۱۳ء

محمد ہاشم کشمی: نسبات القدس ترجمہ محبوب واسطی، سیالکوٹ، ۱۴۱۰ء

محمد عمر اخوند: ریاض الانوار، دہلی، ۱۳۰۱-۱۳۰۲ھ

محمد سعید احمد مارہروی: آثار اکبری یعنی تاریخ فتح پور سیکری، ۱۳۱۳ھ

محمد سعید، میاں: تذکرہ مشائخ شریف ہند جوئیپور، لاہور، ۱۹۸۵ء

محمود احمد عباسی: تاریخ امر وہہ، امر وہہ، ۱۹۳۲ء

منظور نعمانی (مرتب) تذکرہ مجدد الف ثانی، لکھنؤ

نجیب اشرف ندوی: مقدمہ رقعات عالمگیر، اعظم گڑھ (س۔ن)

سرور احمد زئی، ڈاکٹر غلام مصطفیٰ خان، حیدرآباد، سندھ

نظامی، خلیق احمد، حیات شیخ عبدالحق، محدث دہلی، ۱۹۵۳ء

عبدالوہاب تذکرہ علاہ شیخ محمد بن طاہر محدث پٹنی، ترجمہ ابو ظفر ندوی، دہلی،

۱۹۵۴ء

European Sources

- Abul-Fazl Allami: Ain-i-Akbari, Tran, Vol-I by H.
Blochmann, II, III by H.S. Jarret, rept.
Delhi 1984, Akbar Nama, Trans. H.
Beveridge, Calcutta, 1939.
- Afonso, J.C: Letles from the Mughal Court (First
Jesuit Mission to Akbar), Bombay, 1980.
- Ambashthya: B.P (ed) Contributions on Akbar and
the parris, Patna, 1976.
- Anayat Khan: Shah Jahan Nama, trans. Fuller, ed.
W.E.Begley and Z.A. Desai, Dehli, 1990.
- Athar Ali: Apparatus of Empire, Dehli, 1985.
- Ibid: Mughal India, ed. Irfan Habib, Dehli 2006.
- Alger, Hamid: Reflection of Ibin-i-Arabi in Early Naqsbandi
tradition, J.f Muhyiddin Ibin Arabi Society,
10 (1991)
- Bani Prasad: History of Jahangir, Allahabad, 1940

- Barthold W: Turkistan down to the Mongol Invasion,
Combridge,
- Buehler, A. F: Sufi Heirs of the Prophet (Indian
Naqshbandiyya and the Mediating Shaykh
Columbia, 1998.
- Chawla, J. K: Ajodhan in 13th and 14th centuries (Panjab
History conference, 30th session 1998).
- Farid Bhakari: Zakhiraht ul Khawanin trans. Z. A: Desai.
- Ethe, H: Catalogue of Persian Manuscripts in the
library of India Office, Oxford, 1903-37
- Fauzia, Z, A: Abdul Qadir Badauni, as a man and
Historiographer, Delhi, 1987.
- Friedmann, Yohanan: Shaykh Ahmad Sirhindi, (an outline of
his thought) Montreal, 1971.
- Fauja Singh (ed): Sirhindi through the Ages, Patiala, 1972.
- Haar, Ten, J.G: Follower and Heir of Prophet, Sh. Ahmad
Sirhindi, Leiden, 1992.
- Iqtidar Alam Khan (ed): Akbar and his age, Dehli, 1999.
- Irfan Habib (ed): Akbar and his India, Delhi, 2005
- Du Jarric, Father: Akbar and the jesuits, trans. C.H. Payme,
Delhi 1990.

- Khan, A.D: History of the Sadarat in Medieval India, Delhi, 1998.
- Krishnamurti, R: Akbar, The Religious Aspect, Baroda, 1961
- Maclagan, E: The Jesuits and the great Mughals, Delhi, 1990.
- Monserate, S.J: The Commentary of Father Monoserrate, trans by J. S. Holyland, Delhi, 1992.
- Mukhia, Harbans: Historions and Historiography during the reign of Akbar, Delhi, 1976.
- Nizami, K. A: Akbar and Religion, Delhi, 1989.
- Ibid: Naqshbandi influence on Mughal Rulers and Politics, Islamic Culture, H. Deccan, Vol. 39 No.1 Jan 1965
- Ibid: Shattari Saints and their attritude towards the state, medieval India, Aligarh, Vol.1 No.2. Oct. 1950
- Ibid: Life and Times of Sh. Farid-ud-din Ganj-i-Shakar, Aligarh, 1955
- Qamaruddin: Mehdavi Movement in India, Delhi, 1985.
- Qurashi, I. H: Akbar, The Founder of Mughal Empire, Karachi, 1979.

- Rafat, M. B: Religious and Quasi-Religious departments of Mughal period, Delhi 1984.
- Rieu, C: Catalogue of Persian manuscripts in the British Museum, London, 1879-95
- Rizvi, S. A. A: Muslim Revivalist movements in Northern India, Agra, 1965.
- Ibid: Religious and Intellectual History of the Muslims in Akbar's reign, Delhi, 1975.
- Ibid: History of Sufism in India, Delhi, 1986.
- Sakseena, B.P: History of Shah Jahan of Delhi, Allahabad, 1932.
- Sharma, K: Bhakti and the Bhakti Movement, Delhi, 1987.
- Sharma, S. R: Religious policy of the Mughal Emperors, Lahore, 1975.
- Siddiqui, I.H(ed): Medieval India, Delhi, 2003
- Ibid: Nuqtavi thinkers at the Mughal Court, A study of their impact on Akber's religious and political ideas.
(Medieval India, Essays in Diplomacy and Culture, ed. by I. H. Siddiqui) Delhi, 2009

- Smith, V. A: Akbar the great Mughal, Delhi, 1967.
- Storey, C. A: Persian literature, London, 1970.
- Tara Chand: Influence of Islam on Indian culture,
Lahore, 1979.
- Trimingham: J. S. Sufi Orders in Islam, Oxford, 1971.
- Parihar: History and Archetctural remians of Sirhind,
Delhi.
- Muhammad Saeed Mian: Sharqi Sultanate of Jaunpur,
Karachi.
- Muhammad Habib: Politics and Society in Medieval India (ed)
K. A: Nizami, Dehli.
- Nath, R: History of Sultanate Archetecture, Dehli.
- Thackston: Jahangir Nama, Oxford
- Chakrabarty, P: Anglo-Mughal commercial relations, Delhi
- Arasaratnam, S: Merchants, companies and the commerce
on coromandel coast Delhi
- Shajauddin: Life and times of Noor Jahan, Lahore
- Findly, E. B: Nurjahan, Karachi,
- Yar Muhamamd Khan: Dccean policy of the Mughals, Lahore
- Zafar Hasan: Monaments of Delhi, Delhi

-
- Ejaz Hussain: Bengal Sultanate, Politics, Economy and
Coins (1205-1576) Delhi, 2003
- Guerreiro, Fernao: Jahangir and the Jesuits, Trans. by C. H:
Payne, Delhi, 1997.
- Iraqi, Shahbuddin (ed): Medieval India (2) Essays in Medieval
Indian History and culture, Delhi, 2008
- Bhadani, B.H(ed): Medieval India (3) Delhi, 2012
- Page, J. A: A Memoir on Kotla Firozshah, Delhi, 1999.

فہرست عکسیات مشمولہ تذکرہ خواجہ حسام الدین احمد

- ۱۔ سمرقند، احاطہ مزار حضرت خواجہ عبید اللہ احرار (تصویر بشکریہ ڈاکٹر عارف نوشاہی)
- ۲۔ سمرقند، لوح مزار خواجہ احرار (تصویر: ڈاکٹر نوشاہی)
- ۳۔ استقرار، مسجد مولانا درویش محمد نقشبندی (تصویر: ڈاکٹر نجدت طوسون)
- ۴۔ استقرار، مزار مولانا درویش محمد نقشبندی (تصویر: ڈاکٹر نجدت طوسون)
- ۵۔ امکنہ (سمرقند)، مسجد مولانا خواجگی امکنگی (تصویر: ڈاکٹر نجدت طوسون)
- ۶۔ امکنہ، مزار حضرت مولانا خواجگی امکنگی (تصویر: ڈاکٹر نجدت طوسون)
- ۷۔ دہلی، جامع مسجد فیروز شاہ تغلق، جسے حضرت خواجہ باقی باللہ نے دعوت و ارشاد کا مرکز بنایا،
کاصدر دروازہ (تصویر از نور علی نور)
- ۸۔ دہلی، جامع مسجد فیروز شاہ تغلق کے آثار، جہاں حضرت مجدد الف ثانی نے حاضر ہو کر حضرت
خواجہ سے فیض پایا۔ (تصویر از نور علی نور)
- ۹۔ دہلی، جامع مسجد فیروز شاہ تغلق کے آثار (تصویر، محکمہ آثار قدیمہ، دہلی ۱۹۳۶)
- ۱۰۔ دہلی قلعہ فیروز شاہ تغلق، جہاں حضرت خواجہ نے خلافت یاب ہو کر قیام فرمایا،
(تصویر، محکمہ آثار قدیمہ، دہلی)
- ۱۱۔ دہلی، مزار حضرت خواجہ باقی اللہ
- ۱۲۔ دہلی، مزار حضرت خواجہ حسام الدین احمد (احاطہ مزارات حضرت خواجہ)
- ۱۳۔ دہلی، مزار مولف زاد المعاد خواجہ کلاں (احاطہ مزارات حضرت خواجہ)
- ۱۴۔ دہلی، مزار حضرت عبداللہ ملقب بہ خواجہ خرد (احاطہ مزارات حضرت خواجہ)
- ۱۵۔ زاد المعاد، خطی نسخہ انڈیا آفس لاہور، لندن کا آخری ورق

- ۱۶۔ زاد المعاد، خطی نسخہ انڈیا آفس لائبریری کے آخری ورق پر تملیکی تحریر
- ۱۷۔ زاد المعاد، خطی نسخہ انڈیا آفس، لندن کے پہلے زائد ورق پر تحریریں
- ۱۸۔ زاد المعاد، خطی نسخہ انڈیا آفس لائبریری، لندن کا پہلا ورق
- ۱۹۔ زاد المعاد، خطی نسخہ خیر پور پبلک لائبریری، سندھ، کا پہلا ورق
- ۲۰۔ مبلغ الرجال مولفہ خواجہ کلاں، آخری ورق

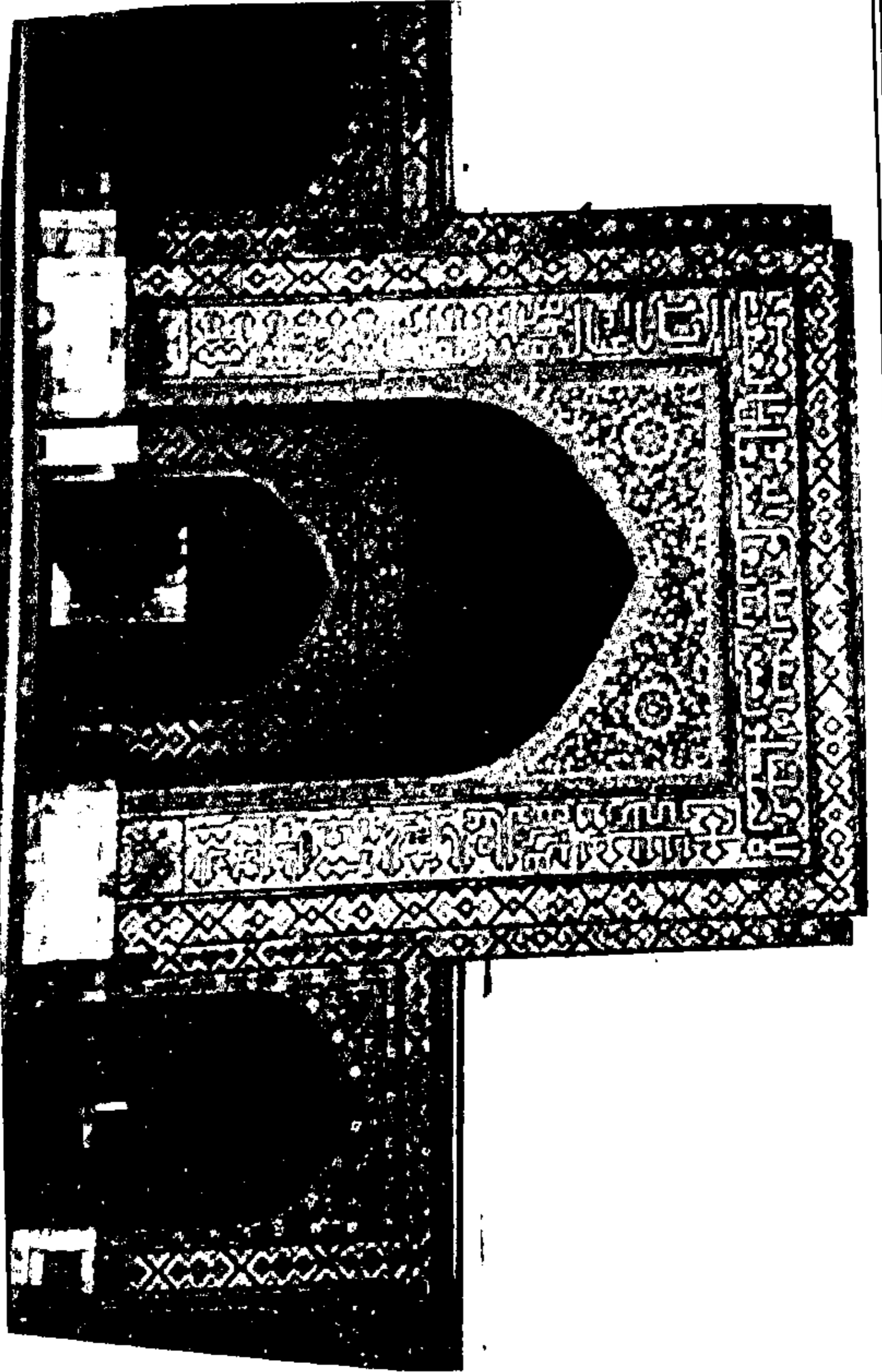
محمد اقبال مجددی

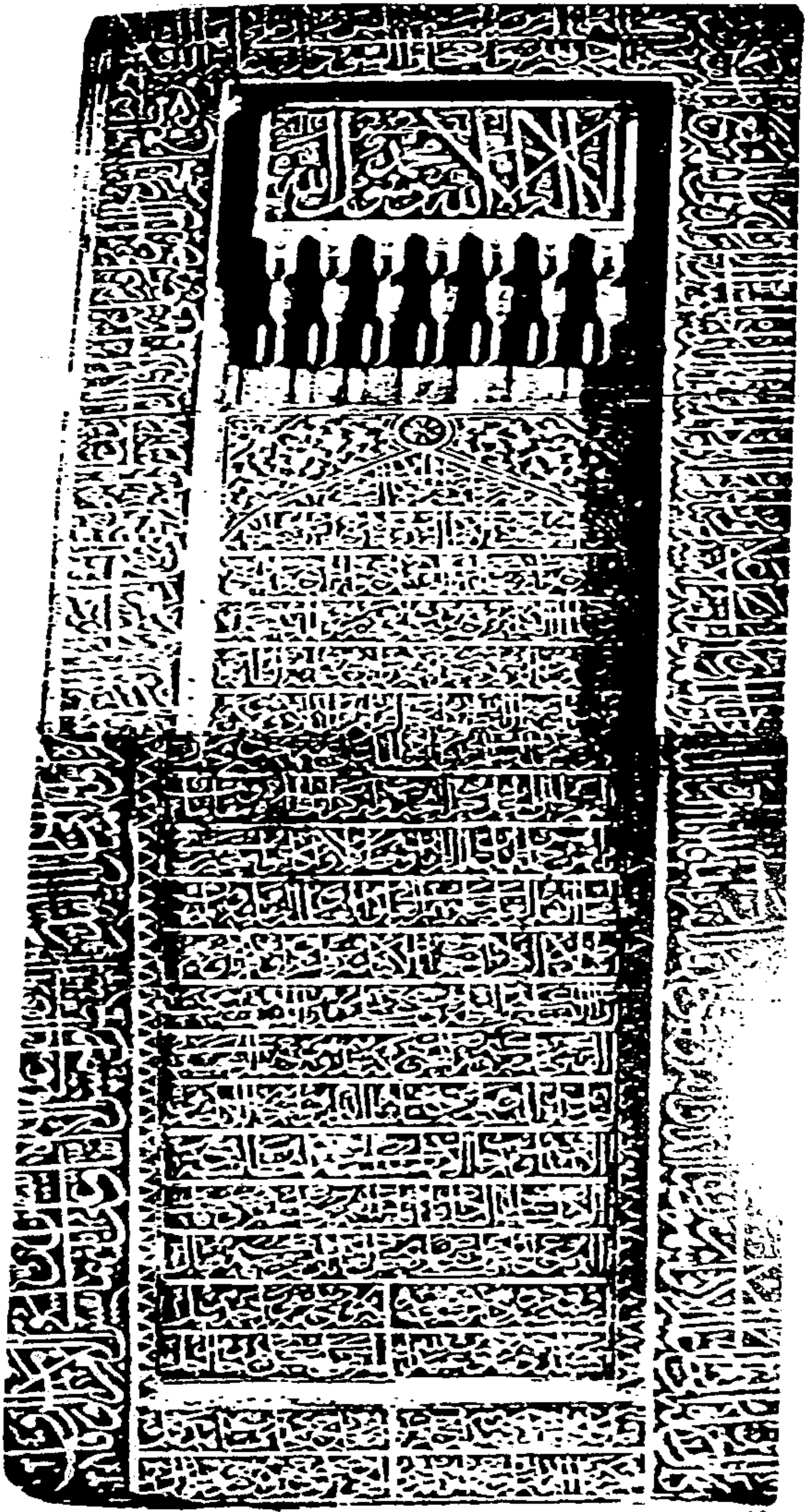
(مرتب کتاب حاضر)

تذکرہ خواجہ حسام الدین احمد، حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ کے فرزند خواجہ کلاں کی تالیف زاد المعاد کا اردو ترجمہ ہے، اس کے بزرگ مولف کے حضرت خواجہ کے تمام خلفاء سے روابط تھے، اس میں ان کی درج کردہ روایات کے یہی حضرات براہ راست راوی ہیں، اس تذکرہ کی تمام تر معلومات پہلی مرتبہ علمی و روحانی دنیا کے سامنے آرہی ہیں۔ اس کی جلد اول میں نقشبندی مشائخ کی تحریک احیاء دین، حضرت خواجہ باقی باللہ، خواجہ حسام الدین احمد اور دیگر حضرات کے تحقیقی احوال ہیں، جلد دوم اس کتاب کا اردو ترجمہ ہے، جلد سوم میں زاد المعاد کا فارسی متن شامل ہے جو پہلی بار شائع کیا جا رہا ہے اور جلد چہارم اس کے متن کی توضیحات پر مشتمل ہے۔

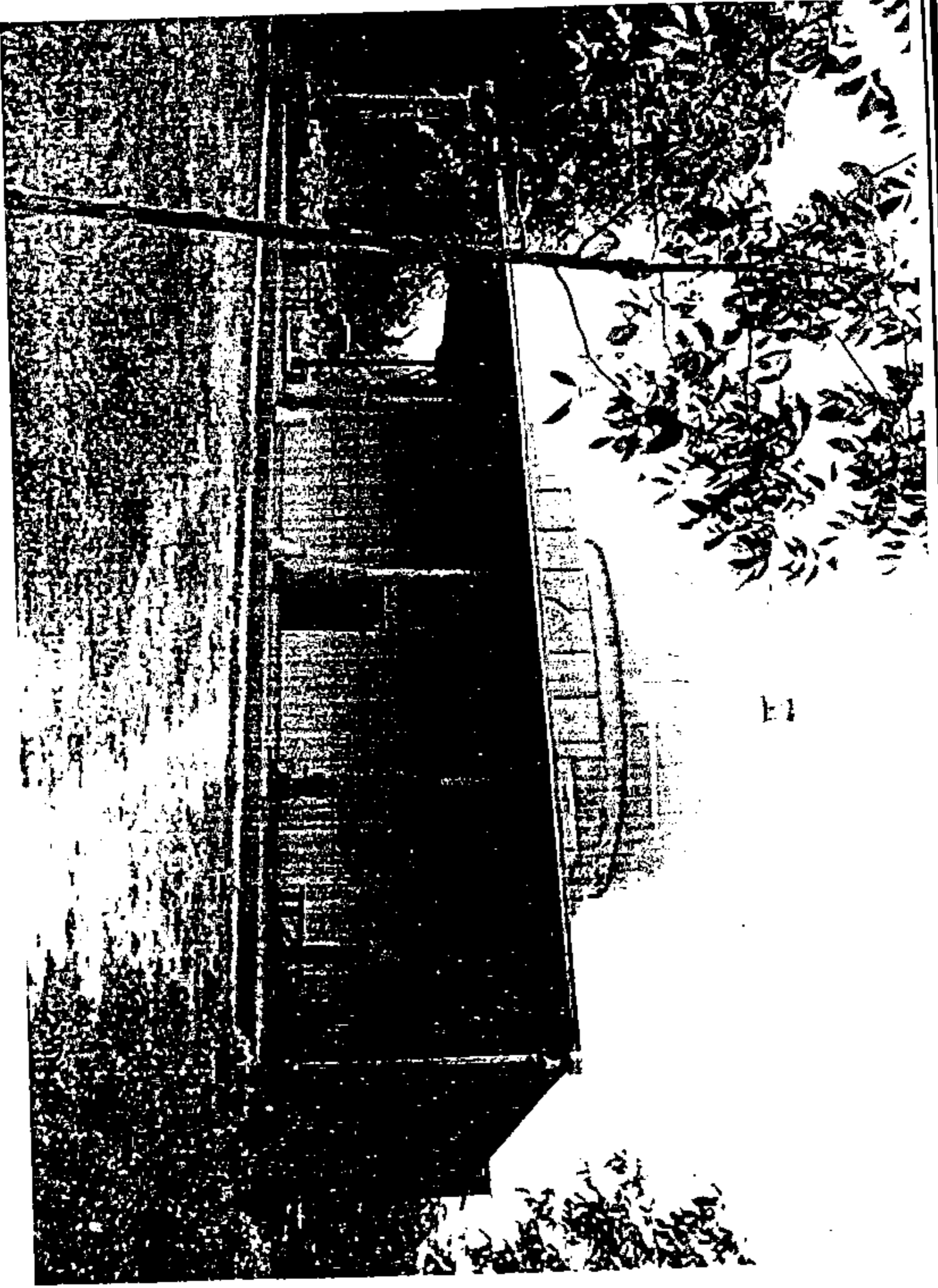
اس گرانہا کتاب کے مرتب محمد اقبال مجددی بیس تحقیقی کتابوں کے مولف و مرتب کی حیثیت سے معروف ہیں، جن میں سے مقامات مظہری، مقامات معصومی، حسانت الحرمین، احوال و آثار عبداللہ خویشگی قصوری، حدیقۃ الاولیاء، لطائف المدینہ، احوال مشائخ کبار، رسائل در دفاع حضرت مجدد الف ثانی اور تذکرہ علماء و مشائخ پاکستان و ہند بہت مشہور ہیں۔ ان کے تقریباً ایک ہزار تحقیقی مقالات بھی دنیا کے موقر رسائل میں چھپ چکے ہیں۔

۱۔ سمرقند، احاطہ مزار حضرت خواجہ عبید اللہ احرار (تصویر بشکر یہ ڈاکٹر حارث نون شاہی)





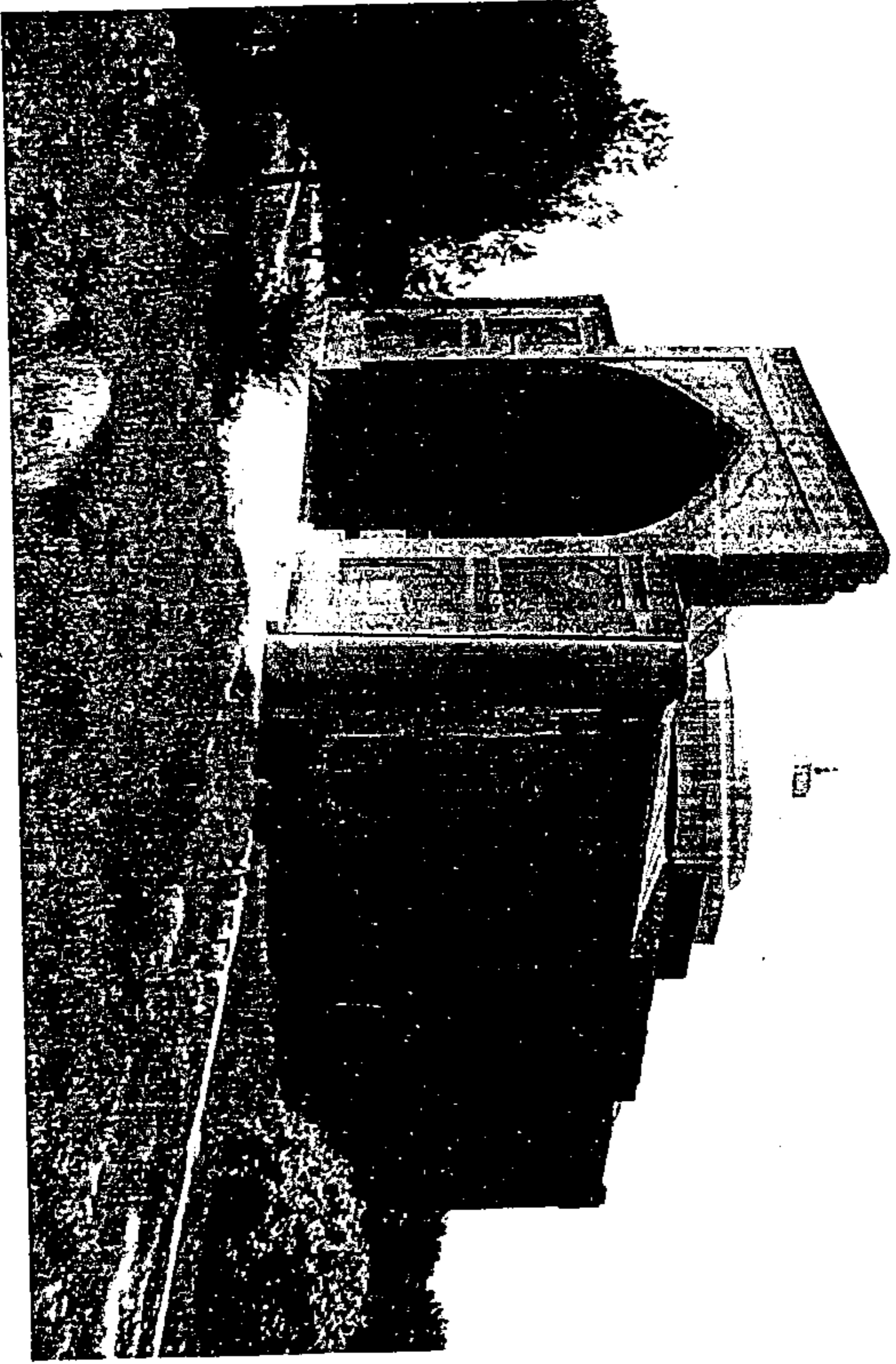
۲۔ سمرقند، لوح مزار خواجہ احرار (تصویر: ڈاکٹر نوشاہی)



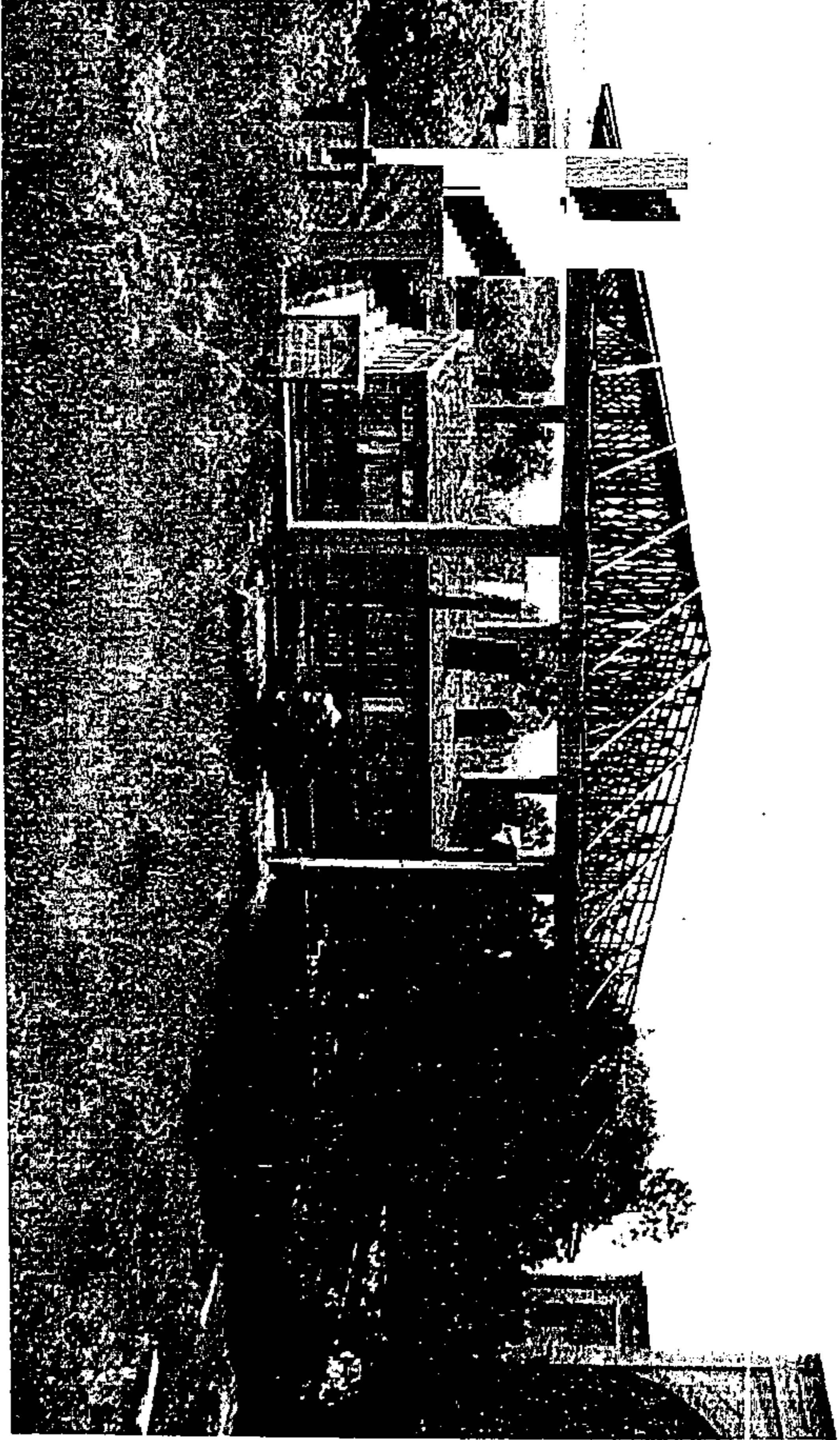
۳۔ اسرار، مسجد مولانا درویش محمد نقشبندی (تصویر: ڈاکٹر نجمت طوسون)



۴۔ اسفراء، مزار مولانا درویش محمد نقشبندی (تصویر: ڈاکٹر نجمت طوسون)



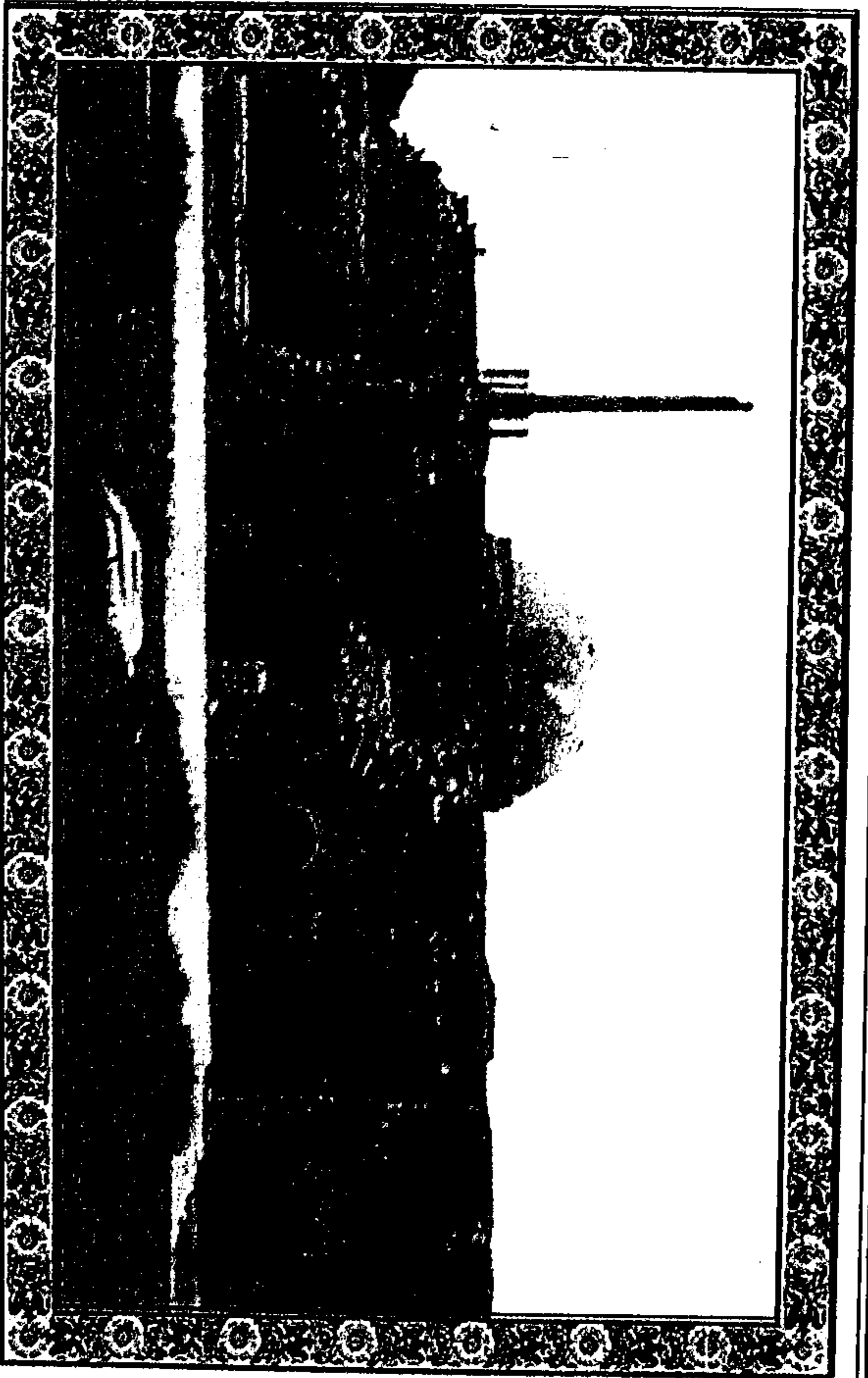
۵۔ امکنہ (سمرقند)، مسجد مولانا خواجگی امکنگی (تصویر: ڈاکٹر شجرت طوسون)



۶ - امکنہ، مزار حضرت مولانا خواجگی امکنگی (تصویر: ڈاکٹر نجمت طوسون)



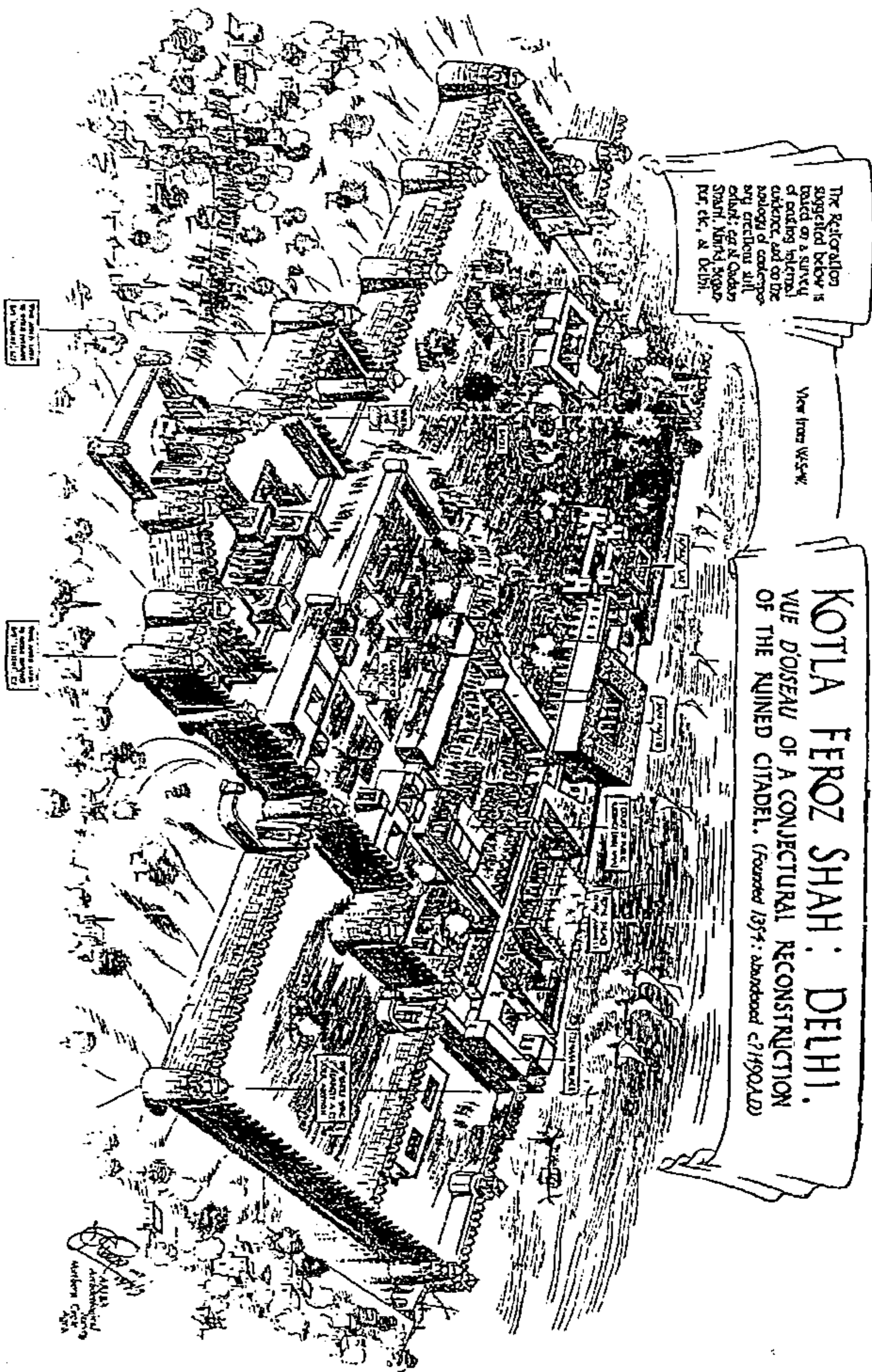
۷۔ دہلی، جامع مسجد فیروز شاہ تغلق، جسے حضرت خواجہ باقی باللہ نے دعوت
و ارشاد کا مرکز بنایا، کا صدر دروازہ (تصویر از نور علی نور)



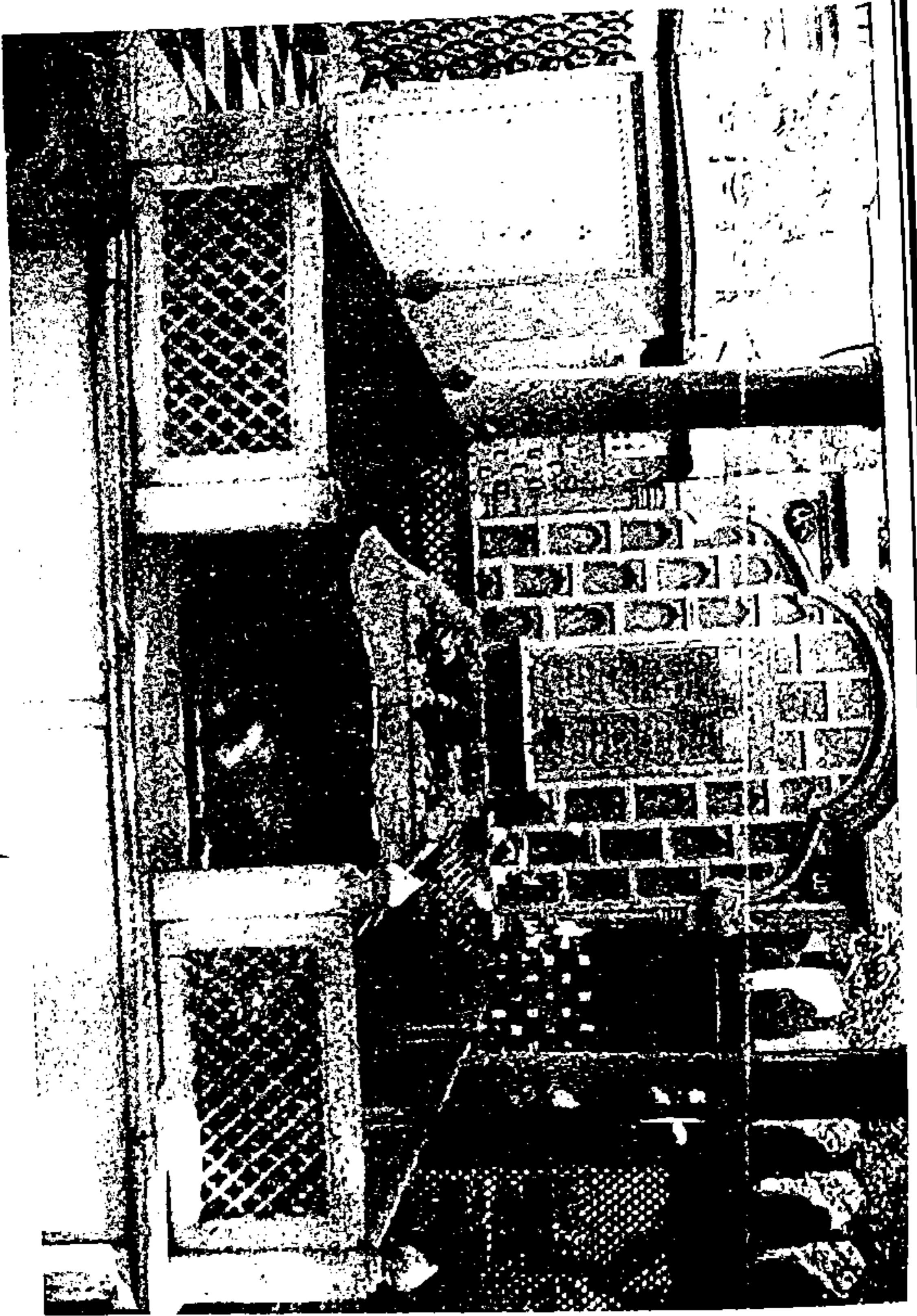
۸۔ دہلی، جامع مسجد فیروز شاہ تغلق کے آثار، جہاں حضرت مجدد الف ثانی نے حاضر ہو کر
حضرت خواجہ سے فیض پایا۔ (تصویر از نور علی نور)



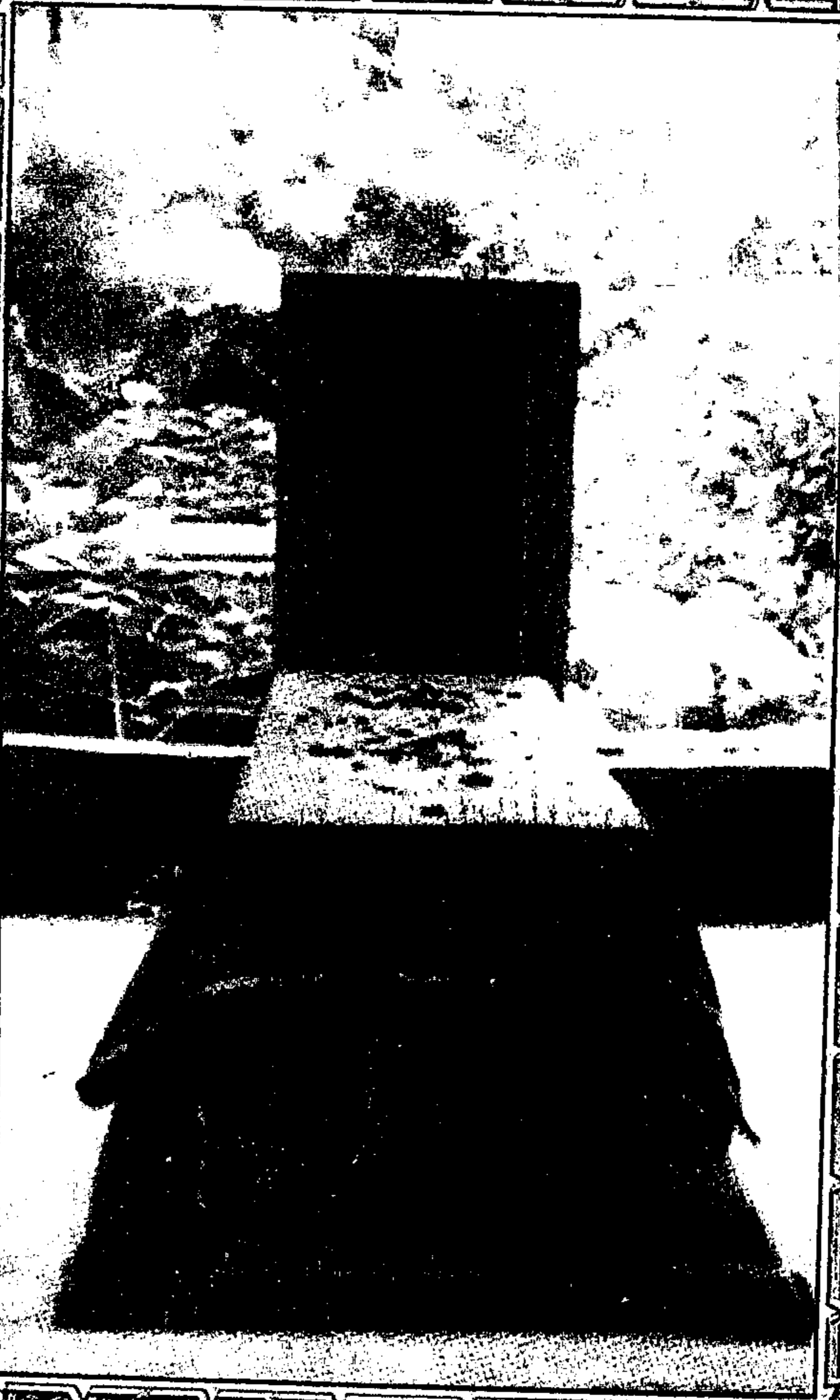
۹۔ دہلی، جامع مسجد فیروز شاہ تغلق کے آثار (تصویر، محکمہ آثار قدیمہ، دہلی ۱۹۳۶ء)



۱۰۔ دہلی قلعہ فیروز شاہ تغلق، جہاں حضرت خواجہ نے خلافت یاب ہو کر قیام فرمایا، (تصویر محکمہ آثار قدیمہ دہلی)



۱۱۔ دہلی، مزار حضرت خواجہ باقی اللہ



۱۲۔ دہلی، مزار حضرت خواجہ حسام الدین احمد
(احاطہ مزارات حضرت خواجہ)

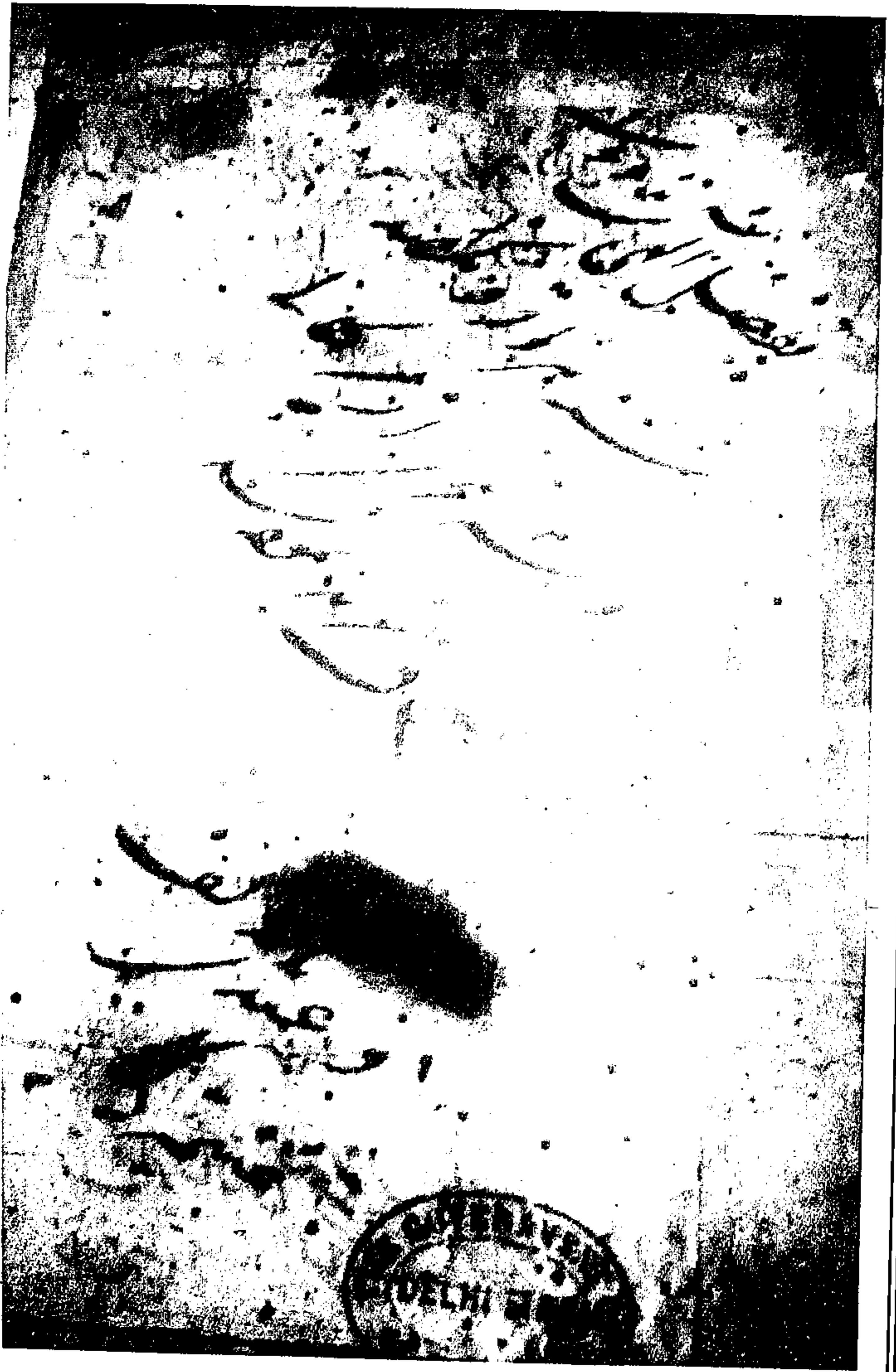


۱۳۔ وہلی، مزار مولف زاد المعاد خواجہ کلاں
(احاطہ مزارات حضرت خواجہ)

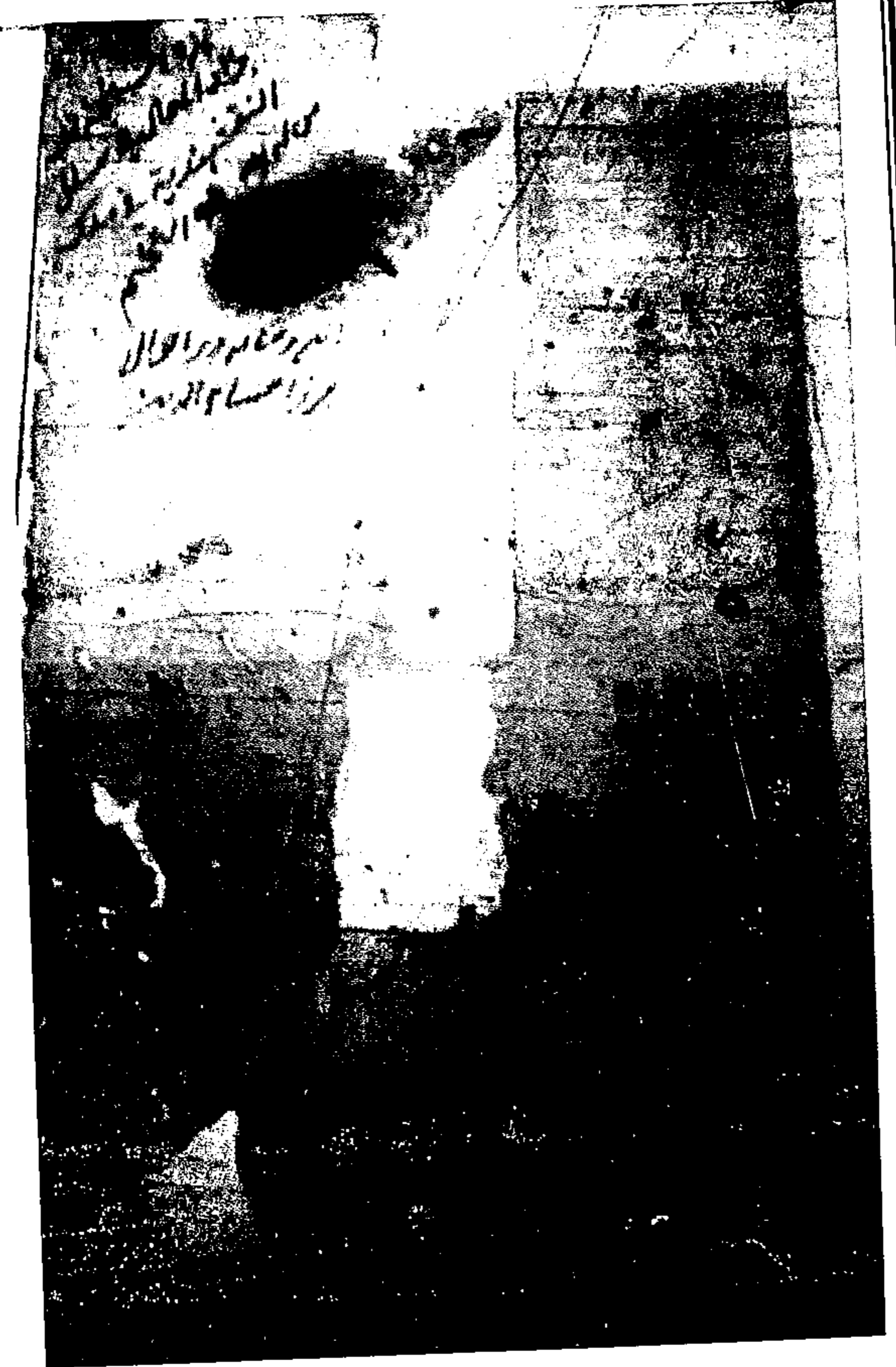


۱۲۔ دہلی، مزار حضرت عبداللہ ملقب بہ خواجہ خرد
(احاطہ مزارات حضرت خواجہ)

کما جرت علیه رحمة الله وبركاته
 که در صوم سن قبل از وفاتش بدر بزرگوار بود آن سوره را
 صلوات الله علیه و سلم بحواب دیدم بودیم که آن روز
 علیه الصلوة والتحية بار اوزگنا رجوع کرده اند و کوسها
 تمام پیشانی مای کیند اتفاهاً بعد آن جین مهاداشکم
 و چون دست بر پیشانی بردیم اثر تری آب همین مبارک
 بر روی پیشانی ما موجود بود و چنانچه ازان تری ای کبر
 ما کیند ز جینان ما لیدیم و ذلک فضل الله یؤتی من یشاء
 و الله ذو العظیم و الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام
 علی سید الاولین و الاخرین و آله و صحبه اجمعین
 تمت الرسالة فی فخره یوم الثلاثاء
 خطه شیخ رمضان التارک حدی



۱۶۔ زاد المعاد، خطی نسخہ انڈیا آفس لائبریری کے آخری ورق پر تملیکی تحریر



۱۷۔ زاد المعاد، خطی نسخہ انڈیا آفس، لندن کے پہلے زائد ورق پر تحریریں

Handwritten text in Urdu script, likely a manuscript page. The text is written on lined paper and is highly stylized and dense. It appears to be a collection of verses or a single long verse. The script is very dark and somewhat obscured by the high contrast of the scan. The text is arranged in approximately 10 horizontal lines across the page.

۱۸۔ زاد المعاد، خطی نسخہ انڈیا آفس لائبریری، لندن کا پہلا ورق

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

التَّحِيَّاتُ لِلّٰهِ وَالصَّلَاةُ وَالطَّيَّاتُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ

وَالسَّلَامُ عَلَىٰ سَائِرِ الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِهِدَانِ

مُحَمَّدًا عَبْدًا وَرَسُولَهُ يَا كَاذِبِي كَمَا كَذَبْتَ بِمُحَمَّدٍ عَبْدِكَ

وَأَنْتَ تَكْفُرُ بِرَبِّكَ يَا كَاذِبِي كَمَا كَذَبْتَ بِمُحَمَّدٍ عَبْدِكَ

يَا كَاذِبِي كَمَا كَذَبْتَ بِمُحَمَّدٍ عَبْدِكَ يَا كَاذِبِي كَمَا كَذَبْتَ

بِرَبِّكَ يَا كَاذِبِي كَمَا كَذَبْتَ بِمُحَمَّدٍ عَبْدِكَ يَا كَاذِبِي

كَمَا كَذَبْتَ بِرَبِّكَ يَا كَاذِبِي كَمَا كَذَبْتَ بِمُحَمَّدٍ عَبْدِكَ

تُرغبت من تعويد هذه المعاني صخرة يوم الثلاثاء عشر
حبيبك انما ولى سنة تسعين بعد الالف اللهم
تقبل مني هذا العمل اليسر والكاتب ثوريا بما يقبل القبول
عند الخبير البصر كثره حبيبك محمد بن قاسم التميمي

البيضاوية عليه الصلوة والسلام وعلى آله

السلام والشفقة وعلى اهل بيته الطاهرين

السلام على اهل بيته الطاهرين

السلام والرحمة والبركات

السلام والبركات والرحمة

السلام والبركات والرحمة

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطاهرين
السلام والبركات والرحمة

٢٠ - مبلغ الرجال مولفه خواجه كلاں، آخري ورق

تذکرہ خواجہ حسام الدین احمد

خلیفہ حضرت خواجہ باقی باللہ نقشبندی دہلوی رحمۃ اللہ علیہ

زاد المعاد

جلد سوم

تالیف

خواجہ عبید اللہ ملقب بہ خواجہ کلاں بن حضرت خواجہ باقی باللہ

تحقیق و تقاب

محمد اقبال مجددی

121- بی ماڈل ٹاؤن گوجرانوالہ

پاکستان +92-55-3841160

نظم الاملا پبلیکیشنز